871
389/0

483
309
14

433
309
44

871
389
482

77

375

2

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

طرائق الحقائق

تألیف: محمد معصوم شیرازی «معصومعلیشاه»

«نایب الصدر»

جلد سوم

بافهرستهای اعلام واماکن وقبائل ونسبها و کتب

باتصحیح

محمدجعفر محجوب

ازانتشارات

کتابخانه سنائی

بسم الله الرحمن الرحیم

قطب العارفین و سید الواصلین بحر المعارف و معدن الکرامات و اللطایف دلیل الطریقه ولسان الحقیقه و رکن الشریعه الامام المبین و منهاج الیقین السید نور الدین **شاه نعمت الله** الولی قدس سره الازلی و ترجمهٔ آن حضرت را در ضمن چهار ده مشهد بیان مینماید:

در ذکر نسب جسمانی و روحانی آن جنابست.

مشهد اول اما اتصال جسمانی تا خاتم انبیا و سرور اولیاء براین نهج است:

هوشاه نور الدین سید نعمت الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن کمال الدین یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن محمد بن جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن ابی عبدالله جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین العابدین بن الحسین سبط الرسول وابن علی زوج البتول.

و نسب خود را در دیوان برین نمط بسلک نظم کشیده :

نعمت اللهم و ز آل رسول — محرم عارفان ربانی
قرة العین میر عبدالله — مرشد وقت و پیر نورانی
پدر او محمد آن سید — که نبودش بهیچ روثانی
باز سلطان اولیاء جهان — میر عبدالله است تا دانی
پیر کامل کمال دین یحیی — سید مسند مسلمانی
پدرش هاشم است جد موسی — مادرش شاهزاده سامانی
دیگر آن جعفر خجسته لقا — روح محض و لطیف روحانی
سید صالح است و احمد نام — جمع میبود از پریشانی
پس محمد که نزد همت او — مختصر بود عالم فانی
باز جعفر که بود عالیقدر — کان احسان و بحر عرفانی

پس حسن پس محمد آن سید روح بخشد گه سخن‌رانی
پادشاه ممالك دانش جعفر اکبر است خاقانی
میرمحمد که بندگان درش در جهان یافتند سلطانی
شاه سادات سید اسمعیل آفتاب سپهر سلطانی
ابی عبدالله آنکه روح امین گفت اورا که جمله راجانی
باز امام محمد باقر مخرب کفر و دین را بانی
پدر او علی ابن حسین آنکه زین العباد میخوانی
باز امام بحق حسین شهید نور چشم علی عمرانی
آن وصی رسول و یار خدا والی ملکت سلیمانی
آنکه باشد درمدینهٔ علم کوری خارجی و مروانی
بیستم جدمن رسولخداست آشکارست و نیست پنهانی
هست فرزند من خلیل‌الله باد یارب به بنده ارزانی

و اما اتصال روحانی آن جناب را تا به حضرت رسول صلوات‌الله علیه مشروحاً ذکر نمود بیك طریقه بیست ودو واسطه بیش نبود و بطریق دیگر بیست و چهارواسطه رمیان بود.

توهم – مولوی مفتی غلام سرور صاحب لاهوری کتابی در احوال عرفا تألیف نموده نامش‌را «خزینة الاصفیا» نهاده که تاریخ اتمام هم‌هست چنانکه «خزانهٔ خوبی» نیز یك تاریخ است و این بهتر است از تاریخ اول زیراکه «ها» خزینه را باید «تا» حساب نمود.

خلاصه در آنجا میگوید شاه نعمت‌الله ولی از عظمای مشایخ قادریه است ونسبت آباء آن جناب بقول صاحب شریف الشرفا بدینصورت به‌حضرت‌غوثیه منتهی میشود: شاه نعمة‌الله بن سید ابوبکر بن سید شاه نور بن سید لیل ادهم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید متقی بن سید صالح بن ابی صالح نصر بن سید عبدالرزاق بن غوث.

راقم گوید در آن کتاب فاضل هندی معاصر ما از این گونه اشتباه بسیار نموده بلکه اجتهاد درمقابل نص فرموده چنانچه از منظومات شاه ولی سبق ذکر یافت عصمنا‌الله تعالی و تمام مشایخ هرسلسله را درهم و برهم ذکر کرده و بینهایت کسانی که مجهول الحال بوده اند به رشتهٔ یکی از سلاسل بدون دلیل اقحام نموده. کمالا یخفی علی المتتبع البصیر.

مشهد دوم در ذکر مولد و میلاد آن جناب تا هنگام وصول بخدمت شیخ عبدالله یافعی.

آباء کرامش در شهر حلب توطن داشته اند و همگی صاحب مقامات عالیه بوده‌اند. پدر عالیقدرش سید عبدالله از آنجا به کیچ و مکران آمد و بعد

از چندی بواسطهٔ مواصلت و مصاهرت با خوانین شبانکارهٔ فارس کوه بنان کرمان توقف فرمود و در روز پنجشنبه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی یا سی و یك در قصبهٔ کوه بنان متولد گردید و فرموده است که دال بر ولادت من ذال منقوطه است ونیز فرموده :

نعمت‌الله نور دین دارد لقب — نور دین از نعمت‌الله میطلب
مدتی هستم مجاور در عجم — گرچه اصلم باشد ازملك عرب
من مجاور حالیا درملك فارس — جد من آسوده در ملك حلب

تحصیل مقدمات علوم نزد شیخ رکن‌الدین شیرازی و علم بلاغت خدمت شیخ‌شمس الدین مکی و علم کلام و حکمت الهی را نزد سید جلال الدین خوارزمی و اصول فقه را نزد قاضی عضدالدین خوانده و فصوص را از حفظ داشته و پس از تکمیل فنون و علوم ظاهره رغبت بصحبت اولیاءالله نموده و هرجائی نشانی می‌یافت بیدرنگ بدان‌جانب می‌شتافت.

مشهد سوم در مسافرت آنجناب است بطرف مغرب و از آثار غریبهٔ مصر چند شکفت و غار است و از آنجمله مغارهٔ جبل جیوش است بطرف جنوب مصر سنگش سفید و بر سر در مغارهٔ بخط نسخ منقور شده که سید نعمت‌الله ولی در این کهف سه سال چندین اربعین بسر آورد. طول آن‌غار تقریباً صدقدم غایغ‌سوز بابا قبرش در آنجا وخیلی محترم‌است‌و حضرات بکتاشی مصر باید رئیس آنها در آن غار منزلگاه داشته باشد. آثارغریب وعمارت و دستگاه از خدیو در آنجا بسیار بنا شده دیدنیست. گویند آنوقت که شاه نعمت‌الله درآن کهف بوده بابا حاجی علی و بابا حاجی لطف‌الله نام خادم آن‌غار بوده وبواسطهٔ دیدن بعضی خوارق عادت مریدسید گردیدند مکرر بمکهٔ معظمه ومدینهٔ منوره مشرف گشته آخرالامر بعد از همه ریاضات و ملاقات مشایخ اتمام کارش در خدمت شیخ‌عبدالله شد.

در مجمع الفصحا و ریاض‌العارفین مسطور است که در سن بیست و چهار سالگی در حرم خاص الهی بحریم دل نائل گشت و مدت هفت سال بامر شیخ مشغول ریاضت‌بود و بعضی‌اوقات بخدمت شبانی‌مأمورمیشد، همچون‌شبان وادی‌ایمن.

از جناب سید منقول است که میفرموده اوقاتی که مشرف بودم شیخ را زنی‌بود بدخوی و برای جزئیات خانه با شیخ منازعه میکرد خاصه در هنگام نماز و عبادت شیخ و آن زن را از شیخ طفلی بود کوچك، میآورد و برسجادهٔ شیخ میافکند ومن میرفتم‌از نقد و جنس هرچه میخواست از برای او حاضر مینمودم تاآرام میشد. شیخ بمن‌میفرمود تو این‌طور که‌رفتارمیکنی بیوسته اورا باما جنگ خواهدبود.

در نفحات الانس در ترجمهٔ خواجه محمد پارسا مسطور است که وی قریب‌بمدینه فوت شد و در جوار عباس عم نبی دفن گردید و چون خبر او در مدینهٔ رسول ببعضی‌از

که همانجا بازید که از آنجا
اکابر عجم یعنی سید نعمت‌الله رسید این عبارت فرمودند
نازید . در تذکرهٔ نفحات نگفته و با اعتراف به بزرگی سید

راقم گوید مولانا بیش از این ترجمهٔ او را نیاورده وهمچنین بسیاری از بزرگان را که جلالت قدرشان اظهر من الشمس وابین من الامس می باشد هیچ ذکر ننموده. خلاصه بعداز آنکه تکمیل یافت باذن ارشاد و تلقین عباد مفتخر گردید و برخصت شیخ بوطن مألوف عودت نمود از مکه بمصر آمد و در سید سلطان حسین اخلاطی با آنجناب صحبت داشت از آنجا نیز به تبریز شتافت و در محلهٔ سراب سید قاسم انوار در صغرسن بخدمت رسید نظر لطف در وی فرمود و با سید صدر الدین موسی صفوی اردبیلی ملاقات نمود و پس از چندی توقف در کوه بنان خبر وفات شیخ از مکه رسید از شدت غم و اندوه بطرف خراسان و بزیارت مشهد مقدس رفتند .

مشهد چهارم

درمسافرت ایشان است بطرف بلخ و ماوراءالنهر. دولت شاه ـ سمرقندی آورده است که جناب سید چهل اربعین در کوه صاف برآورد و میگوید کوه صاف در نواحی بلخ است و آن کوهی است مبارک وقدمگاه رجال‌الله واین بیت‌را نسبت بجناب‌سید داده که اشاره بآنمقام‌است

ظاهرم در که بنان و باطنم در کوه صاف صوفیان صاف را صد مرحبا باید زدن

صاحب تاریخ مرقات‌الادوار گوید که چندی جناب‌سید بشهرسبز بخارا و کوهستان سمرقند توقف و اربعین برآورد و چون سورت سرمای سمرقند بحد افنا رسید امرائی که باسید ارادت داشتند مشوش شده پوستینها پوشیده با آذوقه بکوه مالك راو رفتند برف را بریده خودرا بمغاره رسانیدند. سیدرا دیدند بسلامت و پیراهنی از نمد پوشیده و چنان مستغرق ذکر حق‌است که سردی سرما اثری در گرمی سید ننموده کمال مسرت و مزید ارادت حاصل نموده مراجعت کردند. مخفی نیست که جناب سید با امیرتیمور و میرزا شاهرخ معاصر و معاشر بوده از آنجمله در مجمع الفصحا مسطور است که چون مریدهای سید در حدود توران و خوارزم از طوایف ایلات و دیگران بصد هزار رسید بعضی خدمت صاحب قران مثل امیر کلال بخاری عرضه داشتند که سید صاحب داعیه‌است و شاید خروج نماید لهذا مصلحت آنستکه از این صفحات بیرون رود و امیر تیمور در کمال متانت این سخن را بسید گفت جناب او در نهایت ملاطفت فرمود بهرملك برویم مملکت شما بود و بعد از آنکه حلوای امیر کلال‌را خوردیم میرویم و چنان‌شد که‌فرموده بود. سخن دیگر که معروف است و بعضی نسبت داده‌اند میانهٔ سید و امیرتیمور بوده و بعضی گفته‌اند با شاهرخ میرزا بوده حکایت کی خورد مرد خدا الاحلال. اجمالا آنستکه چون رسم جناب سیدآن بود که از هرجا وهر کس چیزی‌نیاز می آوردند قبول‌میفرمود و هر.کس دعوت مینمود بغذائی شبهه نمی‌نمود مردمان نظرتنگ عیب‌جو بسلطان وقت

بنحو مذمت این حال را بگفتند وی از جناب سید سؤال کرد آنجناب فرمود.

ولو کانت الدنیا دماً عبیطاً لایکون قوت المؤمن الاحلالا.

گر بگیرد خون جهان را مال مال — کی خورد مرد خدا الا حلال

بادشاه از برای امتحان صدق حال جناب سید خوانسالار خود را گفت از مردم بعنف و ظلم فردا گوسفندی را گرفته طبخ نما و جناب سید را دعوت کن. چنین نمود و در وقت آن طعام را حاضر کردند سلطان و سید مشغول شدند و تناول می نمودند. شاه بسید گفت این غذا که میل میفرمائید حلال است یا حرام؟ جناب سید فرمود برما حلال و بر شما حرام است. دراین گفتگو بودند که صاحب گوسفند بتظلم آمد و عرض نمود که نذر کرده بودم از پسرم خبر سلامتی برسد گوسفندی برای سید نعمت‌الله نیاز برم. دیروز خبر خوشی رسید و من گوسفندی را که نذر کرده بودم میبردم برای سید ملازمان رسیدند و بردند و آنچه الحاح نمودم مفید نیفتاد.

در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی در زمان سلطنت شاهرخ نوشته و بعضی در زمان سلطنت صاحبقران نوشته‌اند و اما آنچه را که عارف بالله میرمحمد هاشم نظم درآورده ذکر کنیم که از نوادهٔ سید نعمت‌الله است المتخلص بهاشمی و بعد از این ترجمهٔ او بیاید در کتاب مثنوی مظهرالاثار آن حکایت را مابین امیر تیمور وسید چنین فرموده:

شاه ولی سید اهل یقین — قطب جهان نعمت حق نور دین
خسرو معمورهٔ صدق و صفا — تاجور کشور فقر و فنا
بود باصحاب فنا در سلوک — قطع نظر کرده ز میر و ملوک
روزی اوهرچه رسیدی ز غیب — شبهه نکردی که بود شبهه عیب
چون صفت شاه به آثار خاص — گشت عیان نزد عوام وخواص
میر تمر خسرو صاحب قران — در طلب شاه شد از امتحان
گفت بخادم که ز وجه حرام — مائده‌یی ساز ز نوع طعام
خادم مطبخ بچراگه دوید — برهٔ مستی ز ضعیفی کشید
در طلب شاه ز ایوان قدر — رفت اشارت بامیران صدر
شه بدر قصر همایون رسید — غلغله بر گنبد گردون رسید
چون بملاقات سرافراز گشت — برطرف مسند خود باز گشت
میرتمر گشت بدان مرد حق — از سر اخلاص و صفا هم طبق
هر دو برغبت متوجه شدند — آکل آن برهٔ فربه شدند
گفت امیرش بنما این طعام — رزق حلال است بما یا حرام
گفت ازین قسم که کردی سؤال — برتو حرام آمد و برما حلال
بود در این قصه که ازگرد راه — شد ز ستم پیر زنی دادخواه
گفت مرا از بره های سره — نیت سید شده بود این بره

بر در دروازه یکی در رسید — بره ز دستم بتطاول کشید
میرتمر چونکه شنید این کلام — بر سر پا خاست بصدق تمام
پای ز سر کرد وقدم پیش ماند — در قدم شاه سر خویش ماند
گوش مکن در حق پاکان غرض — جوهر خالص بشناس از عرض
گر دوجهان غرقه شود دروبال — روزی عارف نبود جز حلال
کارکنانی که درین پرده اند — روزی ما درخور ماکرده اند
هاشمی از خلق بگردان عنان — رخش قناعت ز فلك بگذران
هاشمی ازمزرع جان توشه گیر — درچله خم شوچو کمان گوشه گیر
مرد رهی از کجی اندیشه کن — راستی و راست روی پیشه کن
در طی این ورطه قدم تیز کن — وز خطر وادیه پرهیز کن
پای برون نه ز مضیق جهات — روی بگردان ز همه کاینات
هرکه کند روی طلب سوی او — قبلهٔ ذرات شود روی او

مشهد پنجم در مراجعت از ماوراءالنهر تاعود بکوه بنان کرمان. چون بعد از آنکه خاطر امیر تیمور از کثرت فدویان جناب سید پریشان گردید خواهش نمود که از مملکت توران بملکی دیگر توجه نماید وبرحسب وعده یی که فرموده بود حلوای امیر کلال‌را میخوریم ومیرویم در همان ایام درویشی از نقشبند بخاراخدمت رسید و حلوایی آورد که تمنای فاتحه واخلاص برای روح امیر کلال نموده اند جناب سید بعد از آن روانهٔ مرو شدند. بخانهٔ خواجه زکریای باغی فرود آمدند و درهفت فرسخی آنجاطرح خانقاه وباغ وعمارتی نموده باتمام رسید و قریهٔ تل حله را خریداری فرموده وقف بر خانقاه قرارداد. بمشهد مقدس آمد و یك اربعین بسر آورد پس بهرات رفت و درمحلهٔ سید مغفور میرحسینی سادات صاحب سؤالات گلشن راز و رسائل دیگر بماند و چون میرحسینی وصیت نموده بود که بعد از من سیدی بزرگوار بفلان نشان بهرات آید دختر میرعمادالدین حمزهٔ حسینی راکه صبیه زادهٔ من است خواستگار شود البته بدهید که امانت اوست. لهذا رد امانت باهل شد و قران سعدین گردید.

و بعضی نوشته اند که در آن وقت جناب سید شصت سال از عمر شریفش گذشته بود و این سخن البته درست نباشد زیرا که میلاد سید سال هفتصد و سی و یك است چنانچه گفته شد و میلاد شاه خلیل‌الله هفتصد و هفتاد و پنج است چنانچه بیاید و باین‌دو تاریخ معلوم میشود که جناب سید در آنحال تقریباً چهل و چهار سال داشته والله‌اعلم و چون هفت سال از آن ازدواج ووقوف صفحات هرات برآمد میل بوطن مألوف فرمود بامنکوحه بکوه بنان عودنمود.

و روز جمعه یازدهم ماه شعبان سال هفتصد وهفتاد و پنج از بطن آن عفیفه سید

برهان الدین خلیل‌الله بظهور رسید و در مدح و دعای آن فرزند سعادت مندفرموده:

خلیل‌الله من ای نور دیده   که مثلت دیدهٔ گردون ندیده
بمانی یادگار نعمت الله   بسا روزو بسا سال و بسا ماه

مشهد ششم
در حرکت جناب سید بیزد تاتوطن بشهر کرمان و بنای خانقاه ماهان.

جناب سید بعد از هفت سال توقف در کوه بنان بتماشای یزد رغبت‌نمود. بقریهٔ تفت‌مقام کردند خانقاه وعمارتی بنانهاد وطرح آسیابی ریخت و باغی بدور آن عمارت باتمام رسانیده وبابرقوه رفته منزل بابا حاجی‌شیرازی نزول فرمود.

گویند در آن اوقات فصل بهار بود ودرخت سیبی بود که شکوفه نکرده بود. سید پرسیدند که عجب است که این درخت شکوفه ندارد عرض کردند که از بسکه اطفال برای چیدن سیب سنك بر آن انداخته‌اند بابا حاجی دعا کرده که این درخت بار ندهد تا از آسیب سنگ درامان باشد به‌سید فرمود ای‌درخت:

هر کجا سیبی است بی‌آسیب نیست.
درخت را در بغل گرفته گفت امسال سیب بیاور.
هر که سنگت زند ثمر بخششش.

و همچنین شد. بعدازچندی ازراه بافق باز بکوه بنان رفته ودر بافق بزیارت امام زاده عبدالله رفته و چند درخت خرمابدست خود نشانیده وبعد از آنکه مثمرشد سالهامردم از آن تمتع می‌گرفتند وبرای شفای‌امراض فایده‌میداد واز کوه‌بنان‌مرتبهٔ‌دیگر به‌تفت‌آمد و ناتمامی آن‌بنارا باتمام رسانید و عمارتی که وسط آن باغ بود کاشی کاری کرده وازجمله عباراتی که برآن کاشیها نقش بوداین‌است:

لقاء المحبوب شفاءالقلوب.

ودر مراجعت بین راه در موقف چاه قادر قطاع الطریق برقافله ریخته میگرفتند و می‌بستند و قصد سید نیز نمودند. سید از روی غضب نهیب بر آن دزدان داد،دست و پای سارقین ازکار افتاد کاروانیان غلبه کردند و همهٔ آنها را خدمت سید بردند بآنها نصیحت نمود واز روی صدق توبه کردند مرخص فرمود.

جناب سید میل نمودند که بشهر کرمان منزل نمایند چنانچه‌فرموده:
کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم.

وشیخ نورالدین ابدال خوارزمی از سلسلهٔ خلوتیان که شعبه‌یی ازمعروفیه هستند و ذکر آنها بجای خود گذشت در شهر متوقف بود. جناب سید درویشی‌را با تحفهٔ‌لایق بملاحظهٔ‌ادب نزدوی‌فرستاد تامقصودرا بیان نماید. شیخ چون درجهٔ سیدرا بالمکاشفه دانسته بود عرض نمودآمده اند که کرمان را از تصرف مابگیرند بلی متعلق بخودشان است بعد ازاین واقعه جناب سید از کهبنان بشهر کرمان‌آمده درحوالی بقعهٔ شیخ قطب‌الدین

مقام وخانه ساخته شاه خلیل‌الله وعیال را طلبیده متوقف شدند وممکن است که این اشعار در مدح صاحب این بقعه باشد که فرموده :

عاشقم آن قطب دین حیدر — وان یاران قطب دین حیدر
همچومن سیدی‌سزد که بود — یار یاران قطب دین حیدر

بعد از مدتی برای تفرج بسیر آسیای ماهان تشریف برد . پیر زنی سفرهٔ نان و کاسه ماستی بحضور آورد و استدعا نمود درماهان متوقف شود قبول فرمود. خانقاه خیرآباد وباغ خلوت وباغ‌شهدا وحمام بنانهاد وچون باتمام رسید گاهی درماهان وگاهی درکرمان توقف مینمود ودر این غزل چنین فرماید :

خوش‌درد دلی‌دارم درمان بچه‌کارآید — با کفر سر زلفش ایمان بچه‌کار آید
ماهان زخداخواهم باصحبت مه رویان — بی‌صحبت مه رویان ماهان بچه‌کار آید
باسید سرمستان کرمان چو بهشتی‌بود — بی نور حضور او کرمان بچه‌کار آید

واشاره به‌آب‌ماهان‌نیزفرموده:

آب ماهان که خاک بر سر او — همچو آب زلال کی باشد

مشهد هفتم

در آمدن سید است بشیراز. سلطان اسکندر بن‌عمر شیخ میرزا ابن امیرتیمور ایالت مملکت‌فارس داشت ونهایت اخلاص خدمت سیداظهار می‌نمود چنانچه چهارسال‌متوجهات تفت رابسید بخشید. خلاصه از حضورسید مستدعی‌شدکه بشیرازآیندکه خاکیان‌آن‌ملک را بعالم‌پاک رسانند چنانچه دراین غزل شاه فرموده:

خاطرم میکشد سوی شیراز — مرغ جان میکند روان پرواز
نور سید ز نعمت‌الله جوی — راز محمود باز جو ز ایاز

چون جناب سید بشیراز رسید از راه قلات بر سر تربت سعدی رفته فاتحه‌خواند. در برهان قاطع میگوید که قلات کازران موضعی است از شیراز وشیخ سعدی درآنجا مدفون است انتهی. و دراواخر این دفتر شرح این بقعهٔ متبرکه مذکور گردد وبالجمله چون بدانجا وارد گردید اعیان شهر و علماء مانند میرسید شریف باستقبال آمدند و در نهایت اجلال جناب سید شهر شیراز را بعز قدوم بهجت لزوم رشک مینو فرمود و درهنگام ورود باران رحمت بی پایان الهی نازل بود . سید شریف ازروی طرب ووجد گفت الحمد لله نعمة‌الله معنا ورحمة الله علینا.

باری اکابر و اصاغر آن ملک بحدی اظهار خلوص و عقیدت نمودند و دست ارادت بدامان جناب سید زدند که وصف نتوان نمود وازجمله آنکه روز جمعه بفرمان میرزا اسکندر بن عمر شیخ برای نمازجمعه بنا شدکه درجامع عتیق که ازآثارعمرولیث صفار است جناب سید وسایر علماء اجماع کنند ونمازجمعه گزارند. وقتیکه جناب سید از در بازار بزرگ‌در آمد و سید شریف هم همراه بود یا ازمسجد باستقبال‌آمده بقسمی

ازدحام خلق برای دست بوس سید شده بود که نزدیك بآن رسید که سید شریف پای‌مال گردد. جناب سید دست او را گرفتند بهمراه آورده تا داخل قفصه مسجد شدند میر سید شریف گفت که اگر امروز نعمت الله دست شریف را نگرفتی پایمال وهلاك بود. میگویند که حافظ رازی صدردیوان میرزا اسکندر وازتلامید سید شریف بود وسجادهٔ سلطان‌را وسط وسجادهٔ سیدرا بدست چپ وسجادهٔ میرسیدشریف‌را بدست راست‌انداخته بود. میر سیدشریف بدست خود سجادهٔ سید را بریمین و آن خود را بریسار گسترد و حافظ را گفت تو احوال اولیا را نمیدانی شرط ادب اینست که من نمودم ومخفی نماناد که بعضی حافظ رازی را به حافظ شیرازی اشتباه نموده و ترتیب سجاده گستردن را بخواجه حافظ شیرازی نسبت داده‌اند واین البته صحیح نباشد بواسطهٔ آنکه سید شریف تا زمان حیات امیر تیمور حسب الامر در سمرقند بود بعد از آنکه صاحبقران دنیا را بدرود نمود ثانیاً بشیراز آمد و ارتحال امیرتیمور چنانچه مذکور شد درهشتصد وهشت بوده و خواجه حافظ شیرازی هفتصد ونود ودو وفات نموده.

ولسان الغیب خدمت سید اخلاص داشته ودرجواب اشعارسید که فرموده:

ماخاك راه را بنظر کیمیا کنیم | صد درد را بگوشهٔ چشمی‌دوا کنیم

حافظ شیرازی حسن طلب نموده چنین گوید:

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند | آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

وظاهرآنستکه در سفری که خواجه بیزد رفته محض ملاقات سید بوده چنانچه در آن سفر شکایت ازحاکم یزد نموده:

شاه یزدم دید و مدحش گفتم وچیزم نداد.

در أوقات توقف شیراز بعضی گویند در شهر سکونت ننمودند و بر کوهی که در حوالی تنگ الله‌اکبر است و بمزار پهلوان علی شمس مشهور است نزول فرمود و خواص و عوام غالباً آنجا شرفیاب میشده اند و بعد از مدتی که مستعدان آن مملکت رابطریقهٔ مصطفویهٔ مرتضویهٔ رضویه راه‌نمانی فرمود عودبکرمان وماهان نمود.

مشهد هشتم در ذکر سبب ارادت سلطان احمد بهمنی پادشاه خطهٔ دکن هندوستان بجناب سید، و اولامناسب آنستکه شمهٔ از بدو طلوع کوکب بهمنیه درقلم آرد. در تاریخ فرشته ابتدای حال‌سلاطین

بهمنیه را چنین نوشته که کانکوی بهمنی شخصی منجم بود دررکاب تغلق شاه وحسن نام مردی بود فقیر و رعیت کانکوروزی کانکوزایچه‌یی دراحوال حسن کشیده استخراج نمود که وی سلطان‌خواهد شد. از وی عهد گرفت که چون بتخت سلطنت قرارگرفتی نام مرا ضمیمهٔ اسم خود نما و دفتر محاسبه را بمن واگذار و چنان شد که زایچه حکم کرده بود وبر همان عهد و میثاق علاء الدین حسن سلطان گردید و کانکو وزیر لهذا همه جا علاءالدین حسن کانکوی بهمنی رقم نمودند واین لقب برای خانوادهٔ آنها

قرار گرفت. وفات حسن کانکوی بهمنی روز غرهٔ ربیع الاول سال هفتصد و پنجاه و نه بوده‌است.

و نیز درآن مواقع نقل نموده که روزی شیخ نظام الدین اولیا در دهلی اطعمهٔ الوان ترتیب نموده صلای عام درداد. چنانچه شاهزاده محمد تغلق نیز بر آن مائده حاضر شد و از خوان نعمت درویشان بهره برداشت و بعد از رفتن سلطان و تفرقهٔ اهل مجلس حسن کانکوی بهمنی بشرف دست بوس آمد پیش از آنکه کسی عرض نماید. شیخ فرمود سلطانی رفت وسلطانی آمد به یکی ازخادمان گفت شخصی ازانجاب بیرون درایستاده اورا حاضرساز. خادم بطلبش رفته ازحقارت ظاهری ولباس کهنه اورانشناخت باز آمده معروض داشت که کسی ظاهر نمیشود که از او توان گفت.

شیخ فرمود خوب ملاحظه نما. گفت مردی‌مجهول نشسته. شیخ گفت همان‌راطلب نما که بظاهر درویش وبمعنی شاه است و چون بحضور رسید بوی التفات بسیار فرمود نانی که از برای افطار خود در طاقچهٔ حجره گذاشته بود برسر انگشت نهاد و بوی داد و گفت این چتر شاهی شما است که بعد از مدتی دراز و محنت دیرباز در دکن روزی ونصیب تو خواهد شد.

وگویند سلطان علاء الدین حسن که در آن زمان بر تخت پادشاهی مملکت دکن جلوس کرد اول حکمی که برزبان او جاری شد این بود که پنج من طلا و ده من نقره بمعرفت شیخ برهان الدین که در دولت آباد میبود برای ترویح روح شیخ نظام الدین اولیا بفقرا و مساکین رسانند.

و بعد از وفات علاء الدین حسن چنانچه تاریخش آنفاً ذکر شد پسرش سلطان محمد بهمنی بجای پدر صاحب سریر گردید و آنهم برشیوهٔ پدر با فقرای الهی کمال ارادت داشت وباشیخ زین‌الدین محمد سراج جنیدی گاهی منافره و گاهی اظهار وداد می نمود. احوال‌وی درتاریخ فرشته میباشد.

و سلطان محمود شاه بهمنی بالسان الغیب غایبانه ارادت داشت وذکرش‌شد.

وسلطان فیروزشاه بهمنی در اوایل ارادت بسید محمدگیسو دراز داشت ومناسب است ترجمهٔ وی تحریر شود.

سید محمد گیسودراز ابن سید یوسف حسینی چشتی دهلوی مرید و خلیفهٔ شیخ نصیرالدین محمود مشهور چراغ دهلی است و در سلسلهٔ ادهمیه ذکررشته‌اوشده.

و در وجه شهرت وی بگیسو دراز در تذکرهٔ خزینة الاصفیا چنین آورده که وقتی تخت روانی که بدوش میکشیدند برای هواخوری چنانچه مرسوم هند است شیخ بنشست، سیدمحمد وبعضی برادران طریق بدوش کشیدند. گیسوان سید چون بلند بود بزیر آن تخت پیچیده شد وبواسطه استغراق در حضور شیخ التفات بدان ننمود بعد از قطع مسافت دورشیخ ملتفت بوی شد واین بیت درحق وی گفت:

هر که مرید سید گیسو دراز شد والله خلاف نیست که او عشق باز شد

واین لقب بوی بماند وپس از وفات شیخ خود از دهلی بطرف مملکت دکن رفت ودر قصبهٔ گلبرگه متوطن ومتوفی شد در سال هشتصد و بیست و پنج و کلمهٔ مخدوم دین و دنیا تاریخ گردید ولادتش سال هفتصد و بیست و مدت عمرش یکصد و پنج سال بوده.

در ریاض العارفین مسطور است که کتاب اسرارالاسماء از اوست واین بیت را نیز بآنجناب نسبت داده:

از چشمهٔ لاهوتیم هر سو روان بحری ببین

در قطرهٔ ناسوتیم در هر طرف نهری ببین

مؤلف تاریخ فرشته در ذکر سلطان فیروز شاه بهمنی میگوید در آن سنوات منهیان سعادت نشان در فیروز آباد بسمع سلطان رسانیدند که از جانب دهلی سیدی عالیمقام عرش احترام میرسید محمد گیسو دراز بدکن تشریف آورده بحوالی حسن آباد گلبرگه رسیده است.

سلطان فیروز شاه که همواره خواهان مردم عزیز بود از این بشارت شادمان شد و از فیروز آباد بحسن آباد گلبرگه آمد و جمیع امرا و ارکان دولت و اولاد باستقبال فرستاد وباعزاز و اکرام تمام بشهر درآورد.

لیکن فیروز شاه حکیم بود و چون سید محمد گیسو دراز را در عالم ظاهری خصوصاً معقولات خالی دید چندان توجه ننمود مگر احمد خان خان خانان برخلاف برادر اعتقاد تمام بسید پیدا کرده خانقاهی بجهت او ساخت واکثر اوقات بمجلس شریفش حاضر شده ازسخنان متصوفانهٔ او محظوظ وبهره مند میشد و هرگاه سماع میشد حاضر گشته درویشان خانقاه اورا بانواع احسان مینواخت.

تا آنکه در سنهٔ ۸۱۸ ثمان عشرو ثمان مائه فرزند کلان خود حسن راکه شاهزادهٔ عیاش و خفیف العقل بود ولیعهد گردانیده کلاه و کمرشاهانه و چتر و سراپردهٔ سپاه و فیل و تخت عنایت فرمود و از عظمای درگاه جهت او بیعت گرفته کس نزدسید محمد گیسو دراز فرستاد که در حق او دعای خیر کرده فاتحه بخواند.

سید جواب داد که چون شما شاهی باو داده اید چه حاجت بدعاوفاتحهٔ فقیراست.

سلطان فیروز شاه دیگر بار کسان فرستاده در این باب الحاح وابرام نمود.

سید گفت از عالم بالا تاج شاهی بعد از تو ببرادرت احمد خان خان خانان نامزد گشته است کوشش برای دیگری نمودن بیفایده است.

سلطان از این سخن بسی متألم شده آثار رنجش ظاهر ساخت و پیغام داد که خانقاه تو بقلعه نزدیك است وازدحام خلق میشود ازشهر بیرون باید رفت.

سید محمد بی علاج گشته با اهل وعیال خود از بلدهٔ حسن آباد گلبرگه بیرون آمد

و در کنار شهر در جائی که بالفعل مرقد اوست فروکش کرد ومریدانش هجوم آورده
خانه‌یی درکمال تکلف جهت‌او ترتیب‌دادند .

و چون بر حسب تقدیر خداوندی و توجهات اولیاء سلطان احمد شاه براورنگ
سلطنت دکن متمکن گردید پیوسته جویای مشایخ و درویشان صاحب‌حال بود که معلوم
نماید آن بزرگی که در عالم رؤیا قبل از آنکه جلوس بتخت نماید وگرفتار معارضه با
برادر خود فیروز شاه و برادر زادهٔ بیعقل بود تاج دوازده ترک بر سر او گذاشت
کیست .

و در تاریخ فرشته گوید در آن ایام آوازهٔ ارشاد شاه نعمت‌الله ولی ومقامات و
کرامات‌او‌عالم گیرشده بود شیخ حبیب‌الله جنیدی‌را که‌ازمریدان‌او بود باتفاق‌میرشمس‌الدین
قمی و جمعی دیگر از اهل دل با تحف و هدایای وافره بکرمان فرستاد تا بوکالت
سلطان‌دست‌ارادت‌بدامن‌آن‌قطب‌زمان زده استدعای‌همت نماید.

شاه نعمت‌الله ولی‌آن جماعت را اعزاز و اکرام نموده و ملا قطب‌الدین کرمانی
راکه دانشمندی ژنده‌پوش بود و در سلک مریدان او‌انتظام داشت روانهٔ دکن گردانید
و تاج سبز دوازده ترک در صندوق بملاقطب الدین کرمانی سپرد که امانت سلطان
احمد شاه‌بهمنی‌است بوی‌برسان.

و چون ملاقطب الدین بدکن رسید از دور نظر سلطان بروی فتاده بی اختیار
فریاد برداشت که این همان درویش است که در خواب در زیر فلان درخت آن‌وقت که
با لشکر فیروز شاه جنگ‌داشتم تاج سبز دوازده ترک بمن داده بود ومن چگونگی را
در این مدت بهیچکس نگفته‌ام اگراین قسم تاج مصحوب این مرد باشد تعبیراین‌خواب
همان‌خواهدبود .

چون ملا قطب‌الدین نزدیك شد و سلام کرد ودعای شاه نعمت‌الله‌را رسانیدو گفت
شاه فرموده است از فلان تاریخ تا حال این تاج را برسم امانت نگاه داشته بودم چون
امریکه موجب فرستادنش باشد بوقوع نمی‌آمد تا این زمان امانت داری کردم اکنون
که شیخ حبیب‌الله جنیدی آمد و تقریبی پیدا شد واجب گشت که‌امانت‌شمارا برسانم.

و ازسلطان احمد شاه منقول است که وقتی که ملاقطب‌الدین سخن بدانجارسانید
حالتی عجیب در خود مشاهده کردم که سراپا حیرت شده با خود گفتم که‌اگر این تاج
سبز دوازده ترک‌است جای‌شك‌نخواهدماند.

ملاقطب‌الدین درعالم کشف دریافته گفت ای شاه دغدغه در خاطر راه مده که‌تاج
سبز دوازده‌ترك است و من همان کسم که بموجب حکم شاه ولایت‌پناه فلان‌روز درعالم
رؤیا آنرا‌بنظرشما درآورده‌ام .

پس من بی‌اختیار قوت کرده مولانارا دربغل گرفتم وبهلوی خودجای داده‌صندوق
راگشودم وتاج‌را بصفات‌معهوده دیده برسر نهادم.

شاه در هند و شیخ درماهان تاج بخشی چنین کنند شهان

و چون شاه نعمت‌الله ولی در مکتوب بدست خویش اعظم شاهان شهاب‌الدین احمد شاه ولی نوشته بود هر آینه حکم کرد که بالای منابر و فرامین بهمین عبارت نام اورا مذکورسازند .

و در همان سال خواجه عماد الدین سمنانی و سیف الله حسن آبادی را بخدمت شاه نعمة‌الله ولی فرستاده التماس‌ارسال یکی ازاولادامجاد نمود وبنابرآنکه آنجناب‌را غیر از یك فرزندکه شاه خلیل‌الله نام داشت در باغ زندگانی ثمرهٔ دیگر نبود جدائی او را بر خود شاق دانسته پسر زادهٔ خویش میرزا نورالله بن شاه خلیل‌الله را روانهٔ دکن فرمود و چون خبر او به بندر جیول رسید سلطان پالکی خاصه را با سید محمد صدر و میرزا ابوالقاسم جرجانی بدانجانب فرستاد و بعد از آنکه بحوالی دار الخلافه رسید باجمیع شاهزادگان و امرا به پیشواز او رفته قرین اعزاز و اکرام بشهر احمدآباد بدردرآورد . جای ملاقات قریه و مسجد ساخته موسوم به نعمت‌آبادگردانید و میرنورالله را ملك المشایخ خطاب فرموده و برجمیع مشایخ حتی براولاد سید محمد گیسو درازمقدم‌نشانید ودختر نیك‌اخترخویش‌را بوی‌داده بدامادی مقررومعززگردانید و مکرر هدایای بسیار ازهند برای‌سید میفرستادند .

و آورده‌اندکه وقتی سلطان احمد بهمنی بار خانه از اجناس هندوستان ومبلغی نقد برای سیدنعمت‌الله فرستاده بودکه مبلغ هفتاد هزار تومان کپکی‌طمغای او بوده .

حاکم کرمان عریضه‌یی بشاهرخ میرزا ابن امیر تیمور بهرات فرستادکه ازجانب پادشاه حکمی صادر شودکه طمغای آن از سیدگرفته. گوهرشاد آغامیرزا شاهرخ‌را از این خیال نهی بلیغ کردکه زینهار این حکم را ننمائی‌که در تواریخ دنیا ثبت خواهند کردکه پادشاه هندوستان‌فلان قدر نقدو جنس‌ازهند بکرمان‌نیازسید نعمت‌الله ولی‌فرستاد وپادشاه‌ایران‌ازآن‌مال‌فلان‌مبلغ طمغاخواسته وعشورگرفته .

و نیز وقتی از هندوستان مال بسیاری آوردند ومدتی در کنار رودخانهٔ ماهان ریخته بود و چون سید در خلوت عبادت اربعین بجای آورده کسی را یارای عرض‌نبود بعد از فراغت‌که سید از خلوت بیرون آمد پرسید اینها چیست عرض‌کردند قیمت اینها خراج اقلیمی است. فرمود سه قسمت نمائیدثلثی برای شاهرخ‌شاه فرستندکه صرف‌عساکر اسلام‌کند و یك‌حصه بخلیل‌الله دهندو یکحصه‌را بمخارج ومصارف آستانهٔ ماهان‌مصروف سازند وخود یکذرع کرباس که بروی بار مانده بود برداشته فرمود ماهم عرقی خشك نمائیم .

مشهد نهم در انتقال حضرت سید است از این دار پر ملال بسرای لایزال. چون تقریباً یکصد وسه سال از مراحل زندگانی آن قدوهٔ اهل حال گذشت چنانچه خود بنظم آورده :

قرب صد سال عمر من بگذشت | قصد موری نکرده ام بخدا
و نیز فرمودهٔ او است:
نود و هفت سال عمری خوش | بنده را داد حی باینده
گرچه امسال هست سال قران | تا چه آید ز سال آینده
نعمت الله خدا بما بخشید | ساز ما را نواخت سازنده

و نیز در دیوان آنجناب است:
نعمت‌الله جان بجانان دادورفت | بردر میخانه مست افتاد ورفت
قرب صد سالی غم‌هجران کشید | عاقبت ازوصل شد دلشاد ورفت
کل شیء هالك الا وجهه | خواند بردنیای بی‌بنیاد و رفت
چون ندای ارجعی ازحق شنید | زنده‌دل‌درعشق‌اوجان‌داد ورفت
نعمت الله دوستان یادش کنید | تانپنداری که رفت‌ازیاد ورفت
عارفانه درجهان صدسال‌زیست | نه چوغافل داد جان‌بربادورفت

ونزدیك بوفات خود گویند این‌نظم را انشاء فرموده :
مشهد آل محمد روضهٔ رضوان بود | این‌چنین خوش مشهدی درخطهٔ ماهان بود
نعمت‌الله را زیارت کن که تا یابی مراد | زانکه قبرش قبلهٔ حاجات انس وجان بود

واین رباعی رانیز گفته‌اند
انگشت زنان بر در جانان رفتیم | پیدا بودیم گر چه پنهان رفتیم
گویند که رفت نعمة الله ز جهان | رفتیم ولی بنور ایمان رفتیم

در روز پنجشنبه بیست ودوم رجب سال هشتصد وسی وچهار بفرزندش سیدبرهان الدین خلیل الله فرمود که ما بر جناح حرکتیم ولایت عهد وارشاد عباد باتو است و بجوار رحمت الله فایز گردید و این مطابق است با کلمهٔ عارف باسرار وجود و جنت الفردوس .

وسید معین الدین علی تبریزی ملقب بشاه‌قاسم انوار که در مرثیهٔ آنجناب اشعاری گفته یکفرد اینست :
آن ماه مسافر سفری کرد ز کرمان | الله معك گفت همه جان کریمان

و بابا حاجی نظام‌الدین کیچی که‌ساکن ابرقوه بود رسید و برحسب وصیت بغسل دادن بدن شریف مشغول‌شد. سید شمس الدین ابراهیم بمی از بم رسید نماز گزارد و محفه را سادات و علما و اکابر و اعیان بر دوش نهاده و همین موضع که الحال مرقد اوست دفن نمودند.

ودربستان‌السیاحه مسطوراست که بعضی گویند آنحضرت‌را اهل ماهان‌شهید کردند

در وسط گنبد سکوئی که ازاره اش مرمراست مرقد شاه است و در پایین با رواقی است که متصل به گنبد است صورت دومزار است از نواده های شاه است وضریح چوبی بدور آن است وقبر مرحوم میر علی شاه درهمان جا است و در ذکر معاصرین رحمتعلی شاه ترجمهٔ آن سید بزرگوار می آید.

مشهد دهم

در آثار بقعه و تکایا و موقوفات آن آستان است، کسیکه بر آن مرقد بناو عمارت کرد سلطان احمد بهمنی پادشاه مملکت دکن است که ازمریدان خالص العقیده بوده.

راقم روز جمعه هجدهم صفرالخیرسال هزاروسیصد وشانزده بزیارت آستان مشرف میشد از در رواق پیش‌رو، کتیبه‌یی بخط ثلث‌دید که براالواح کاشی بدور در نصب بود واین عبارت منقوش :

حضرت سلطنت پناه حشمت ومعدلت دستگاه رفعت و عظمت و نصفت انتباه شهاب الملك والدنیا والدین احمد شاه ابوالمغازی بانشاء این گنبد حصین‌الارکان و بناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امر فرمودند ودرزمان فرزند دلبند آنحضرت معرفت پناه سلطان علاءالدولة والدین ابن احمد شاه اتمام یافت تحریراً فی ایام محرم الحرام سنه ۸٤٠ اربعین وثمان مائه من‌الهجرة‌النبویة الهلالیة المصطفویة المحمدیه .

امـا بنای دار الحفاظ وصحن پیش رو وحسینیه از شاه عباس ماضی صفوی است چنانچه در کتیبهٔ بالای سر در دارالحفاظ بخشتهـای کاشی منقوش و منصوب است در عهد شاه عباس صفوی وحکومت بکتاش خان خلف ولیخان افشار دارالحفاظ باتمام‌رسید سنهٔ ثمان و تسعین وتسعمائة.

ومرحوم محمد شاه قاجار طاب ثراه دوتکیه خوب بیادگار برای واردین ساخته‌اند وقرآن مجید و کلام الله حمید بر آن آستانه بسیار وقف نموده اند من جمله بخط ثلث سی پاره ایست که بر ورق اول هریك اسم واقفه آنها است باین عبارت:

بی بی خاتون بنت امیر سید عماد الحق والدین محمد.

این‌جزو با بیست ونه جزو دیگر بر مشهد شاه وقف نموده فی ذی‌الحجة تسع و ثلثین وثمان‌مائه .

و مرحوم محمد اسمعیل خان نوری ملقب بوکیل الملك وخلفش مرتضی قلیخان اوقات حکومت کرمان تعمیر لایق وبناهای خوب نموده ازصحن‌پشت سرو کاروانسرا و آب انبار وحمام وفرش وقالیهای اعلا

وبرای تاریخ این صحن جدید که مشتمل بر دریاچه و عمارت وباغچه است مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن نعمت تخلص کلانتر که ازسادات‌عالی‌درجات واز جانب رحمتعلی شاه اذن دستگیری داشت قطعه‌یی گفته‌وبخط نستعلیق که آثار قلم‌اوست نوشته برایوان آن صحن نصب است:

بلند درگه شه نعمت‌الله است که آون
بعهد ناصردین‌شه که خاك درگه‌اوشد
وکیل ملك سماعیل خان نوری کامد
بنانمود این دارالحفاظ وصحن که‌باشد
وکیل‌ملك دوم مرتضی‌قلیخان چون‌شد
تمام کرد بنای پدر چنین که ندیده
نگاشت ازپی‌تاریخ کلك نعمت وگفتا

بطاق اوشده قندیل وارچرخ مدور
چوسیم وزر بسرمهروماه زیور وافسر
بمرز کرمان فرمان‌روا و والی کشور
شکست شوکت‌طاق‌ورواق گنبداخضر
بمتکای پدر متکی چوسکه که برزر
نظیر او نظر دیده بان نه منظر
نه ماه کسب کند‌نورمهرانورازاین در
(۱۲۸۷)

وبسیار اشعار ازمردم وبرخی ازخود شاه بنحو کتیبه یابر کاغذآویزان نموده‌اند
واین شعر خواجه حافظ از همه بهتر است وبموقع:

هر که در این آستانه راه ندارد
گو برو وآستین بخون جگرشوی

اما موقوفات منقوله از قبیل کتاب و ظروف و غلیان و اسباب قهوه خانه و
آشپزخانه وچراغ و فروش و غیرها معلوم نیست چه شده از قراریکه اهالی آنجاها
متفقاً گفتند تمام را آقا سید صالح تملك نموده اما غیر منقوله اسامی آنها ازاین قرار
است با وجه اجاره ذکرمی‌نماید دربلوك جوپار صحرای استشار دوقطعه باغ
در لنگر طاق آب کهنومابدز .
درکوك قطعه زمین دو قطعه باغ .
سروستان برحسب مباشری وعمل کرد یازده هزار من گندم وجووغیره.
درماهان باغ جنب مزار
ایضاً باغ حسن آباد ، باغ بخشعلی خان ، باغ محمود آباد ، باغ هدایت آباد ،
باغ‌گل کارها چهار قطعه ، طاحونه روزی ، دنگ‌صحرای‌کهنو، صحرای‌آقائی ، نصفه
فرمین تن از موقوفات شاهنشاه غازی محمدشاه قاجاز است .
و چنانچه کسی باشد دل‌سوزد. و مساوی وجه اجارهٔ اینها میشود ولی چون آقا
سید صالح ناچار است نصف وجه اجاره‌را با زید و عمرو صرف کند که ما بقی راخود
تصاحب نماید باری تعالی حاکمی عادل و کافی بگمارد که بر آنچه نظر واقفین بوده
رفتار شود واین موقوفه‌ازید غصب بیرون آید .

ذکر بعضی از سیر شاه نعمة‌الله ولی

نوشته‌اند که در محضر یاران .و مجلس دوستان چنان موقر
می‌نشستند که تکیه بهیچ چیزی نمی فرمودند و دست برخسار و
محاسن نمیکشیدند وآب دهان بطرفی یا بر زمین نمی افکندند
افراط وتفریط درهیچ امری دیده نشد از ایشان پیراهن کرباس
و جبهٔ صوف و گاهی قبا میپوشیدند و دستار کوچکی می بستند
، ردا از همه قسم ملبوس بدوش می افکندند و در اوقات سرما کپنك پشمی بر بـالای

جامه گرفتی ومیان و کمر بستی ودر مجلس مینوی اولا یقولون الاسلاما لغو و بیهوده گفتن کسی را یارا نبود وچون درسخن سفتی چنان فصیح گفتی که گویا کتاب ورساله میخوانند وپس ازغروب به خلوت مخصوص عبادت رفتی وتا فرداصبح نیامدی مگر درلیالی مخصوصه واگر میهمانی در شب ازجائی واردشدی ازدرون خانه درباب او سفارش فرستادی وجناب سید بنا برعلو همت و مرتبت هیچکس را ازطالبین رد نفرمودی هر کس را که تمام اولیا رد نمایند من اورا قبول میکنم واین دلیل است بر کمال همت او ومعنی **قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا** همین است .

گویند پیرخیرالدین گیلانی که ازخواص مخلصین بود بعرض رسانید که از بعضی درویشان فتوری در روش شریعت یاقصوری درسلوك طریقت واقع میشود جنابعالی رخصت فرمائید که من تفحص کرده امرونهی بجاآورم . سیدفرمود که رندان نعمة اللهی راداروغه نمیباید .

اینحکایت رامرحوم جنت آشیان رضاقلیخان المتخلص به هدایتعلی که ترجمه حالش درمعاصرین بیاید بروزن حدیقهٔ حکیم سنائی بنظم درآورده :

بـگرفتند مـاه تا مـاهی — چون مـریـدان نعمة اللهی
قرب چهل سال دعوت وارشاد — وان مریدان گذشته از تعداد
جز مریدان عامه اش موجود — خود ده و دو هزار سید بـود
باچنین ازدحام از تر و خشك — بیگمان یار پشك باشد ومشك
گفت با شاه مصلحت بینی — راعی الشرع و داعی الدینی
کاندرین مسلکی که پالوده ست — بیگمان راه جمعی آلوده ست
مرمرا برگمار بر این قـوم — که همی پرسم ازصلوة وزصوم
گر یکی زین طریق اللهی — در عبادات کرده کوتاهـی
رد و مردود و خاکسار کنم — بری از عظم و اعتبار کنم
گفتش آن جامع جمیع طریق — اکمل کاملان علی التحقیق
کـه فقیران نعمة اللهی — گر بطاعت کنند کوتاهـی
درمرض علم طب نمیخواهند — شحنه و محتسب نمیخواهند
این سخن را بنزد اهل کمال — رتبت عالیست در همه حال
سخن آئینهٔ سخنگوی است — این چه آئینه است وآن روی است
روی هر کس که اندر آینه است — بیگمان عین او معاینه است
سر توحید ازین سخن پیداست — کاهل توحید این سخن بیراست
جویها خود ز سنگها نالند — بحرها سنگها فرو مالند
جوی نالد نه بحرای هشیار — هردم از همنشین ناهموار

سنائی مرحوم رحم الله
راز اوشد دراین سخن معلوم

ونیزمنقول است که چون سید ببعضی تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشری است لطف مینموده اند واین علامت قبول سید بوده .

یکی ازآن کسان را به تهمت کبیره طعنه زده بودند ، بطریق تعریض به سیدعرض کردند که امثال این مردم لیاقت دعوی ارادت شمارا ندارند . جناب سیدفرمود لیاقت بندگی خدا وامتی رسول مصطفی رادارند مریدی نعمةالله فقیررا چرانشایند .

نی همه زهد مسلم میخرند
هیچ در درگاه اوهم میچرند

این حکایت را نیزمرحوم هدایت علی بوزن حدیقه منظوم نموده :

همه پیران عهد چون خفتند
از مریدان بسی سخن گفتند

شیخکان در مقام رد و قبول
شکوه کردند ز اهل فضل وفضول

که مریدان ما فرید شدند
گاه مقبول و گه مرید شدند

اندکی را بسوی خود خواندیم
بیشتر را ز کوی خود راندیم

دامن آلوده اند و اهل هوس
حفظ این قوم می نیارد کس

میکنند این گروه بد فرجام
نیکنامان عهد را بدنام

حال این قوم جمله میدانیم
از در خویششان همی رانیم

تا که اهل طریق بد نشوند
از قبول فریق رد نشوند

قطب اقطاب نعمة الله شاه
گفت بر اعتماد فضل الله

هر مریدی که در ره مقصود
مرشدان جمله را بود مردود

فارغ او را ز دام و دانه کنید
سوی کوی منش روانه کنید

که من او را که خلق ردکردند
گرچه دانم به میل خودکردند

در پذیرم بفقر و مست کنم
آنچه شایستهٔ ویست کنم

ما هم آغاز جمله بد بودیم
فطرتی ناپسند و رد بودیم

فضل الله مان الهی کرد
بندگان را سرای شاهی کرد

زین سخن قدر آن ولی سترک
همه فهمند فرس و تازی و ترک

که چو از قرب خویش آگه بود
نعمة الله و رحمة الله بود

بود بینا به موجد و موجود
سر لاتقنطوش بد مشهود

رحمت حق فراتر از غضب است
هرکه جز این سرود بی ادب است

پادشاهی به اهل معرفتش
بذلها کرده بود این صفتش

آن حسود عنود بی سر و پا
چه فضولی کند ز فیض خدا

آن عزازیل باز گرد از کار
که رقیبان نه آگه اند از کار

از جلال تو مـا نمیترسیم	ما بجـز از خدا نمیترسیم
دل ما در جمال او محو است	گرچه‌در سکر و گرچه‌در صحواست
لعنت حق برای تست یقین	ز اول اللیل یـا بیوم الـدین
عشق را با رقیب کاری نیست	وین قواعد بهر دیاری نیست
بگـذار ای دل مرا خسـته	من پر گوی را زبان بسته
که گرین نطق بسته باز شود	شکوهٔ کـوتهم دراز شـود

و جناب سید را میل بعمارت و فلاحت و زراعت بالطبع بوده وآن‌جناب را باغات متعدد بوده چه در ماهان و چه دریزد ودر حوالی عبادت خانه باغی وباغبانی داشته کـه گاهگاهی به‌باغ رفته وسیر اطوار نباتی نموده . چنانچه ابوالعتاحیه نیکو گفته :

ورق المغصون اذا نظرت دفاتر	مشحونـة بادلـة التوحید
برگ درختان سبز در نظر هوشیار	هرورقی دفتری‌است‌معرفت کردگار

روزی به باغ رفته‌بودند باغبان خودرا دیده‌بودند که میخواهد ازباغ بیرون رود وبعضی میوه‌های باغ را درعلف پنهان کرده بخانهٔ خود برد . جناب سید به باغبان‌فرمود که در میان علفها‌چیست؟ باغبان عرض کرد که‌حقیر‌میوه بجهت صاحب میبرم ونام دختر باغبان صاحب بود . جناب سید فرمودند‌که ما ندانسته‌بودیم‌که باغ ما صاحبی دارد ، البته میوهٔ باغ رابرای صاحب بایدبرد. واین‌حکایت رامرحوم هدایتعلی بر وزن حدیقه نظم نموده :

نعمة الله سیـد شاهـان	باغکی نغز ساخت در ماهان
باغبان میوه هـای آن میبرد	با عیال و بنات خود میخورد
دختری خرد داشت صاحب نام	میل دل سوی دخترش مادام
میوهٔ باغ هر چه نوبر و خوب	بردی از باغ بهر آن محبوب
شاه میدید و دیـده میپوشید	خوش به کتمان راز میکوشید
میوه ها کرده در علف مکنـون	بردی از باغ روز ها بیرون
روزی آمد گذشت از بـر شاه	شه در آن باغبان نمود نگاه
گفتش این چیست میبری بیرون	گفت لختی‌گیاه خوار و زبون
گفت سید در این علف باری	چیز دیگر جز این علف داری
گفت نو باره‌یی از این بستان	بهر صاحب همی برم پنهـان
شه بخندید و باغبان را گفت	کاگهم کردی از رموز نهفت
ما نبودیم تا کنون آگـاه	زین حقایق‌که شد عیان ناگاه
که مرا کاخ و بوستانی هست	همچنان باغ و باغبانی هست
باغبـان طبع واهیی دارد	باغ ما نیز صاحبی دارد

زین طمع طبع عامه یافت فراغ | خاصهٔ صاحب است میوهٔ باغ
نکته ها هست در خفی جلی | که شود شهره سیدی به ولی

در بستان‌السیاحه مسطور است که طریقه آن جناب راخصوصیاتی است که ازسایرسلاسل ممتاز است . راقم دراکثر بلاداسلام گردیده و به‌صحبت سلاسل‌عامه وخاصه‌رسیده واکابر و اعاظم طرق مختلفه رادیده ، طریقه‌یی که ازتفریط و افراط دور وجامع مراتب شریعت و طریقت ومجاهده وریاضت بوده‌باشد همین‌است و این سلسله بصفات چند مخصوص‌اند و از سایرین ممتاز :

اول آنکه بر سالکان سلسلهٔ علیه بسط غالب است برخلاف بعضی صاحبان سلاسل که درایشان قبض بیشتراست.

اگر تو بار نداری چرا طلب نکنی | وگر بیار رسیدی چرا طرب نکنی

دوم آنکه کسوتی جهت‌سالکان طریقت آن‌حضرت معین‌نیست وجامهٔ مخصوص ندارند که حق‌پرستی وخداجوئی در هرلباس ممکن است .

مرد خداشناس که تقوی طلب کند | خواهی‌سفید‌جامه وخواهی سیاه‌باش

وکسوت فقردرحقیقت جامهٔرضا وتسلیم پوشیدن‌است این‌نیز خلاف جمعی‌ازسالکین سلاسل دیگر است ، زیرا که اکثر ایشان برای امتیاز کسوتی خاص و جامهٔ مخصوص مقرر نموده اند .

سوم آنکه درآن سلسله ترک کسب‌وکار کردن وروی در بطالت آوردن نمی باشد زیرا که هرکس درهر کسب و هنری که دارد میتواند بندگی‌نماید وآفریدگار خودرا عبادت کندو هر که ترک کسب معیشت نموده طریق عبادت بیش گیرد هر آینه شیرازهٔ عالم نظام نپذیرد . باریتعالی انسان رابرای معرفت وعبادت‌آفریده وبه سه چیزمحتاج ومفتقر گردانده‌است.

اول ـ اکل‌وشرب که قوام‌بدن به‌اوست .

دوم ـ لباس وجامه‌که سترعورت ودفع برودت وحرارت نماید .

سوم ـ مسکن‌که آرام وآسایش ودفع الم باد وباران وغیره بدوست ، واین سه چیز حاصل نمی‌شود مگراز سه چیز :

اول ـ به‌کسب وکسب مراتب دارد .

دوم ـ سرقت ودزدی ، آن نیز مراتب دارد .

سوم ـ طمع وخواهش ازمردم کردن‌آنهم مراتب دارد.

وبه اتفاق عقلا این دوقسم اخیر مذموم ونزد باریتعالی شوم است ، باقی‌ماند کسب وآن محمود وستوده است . پس انسان را لازم است که بجهت معشت خود کسبی اختیار کند ودر آن ضمن معرفةالله را حاصل نماید وباب بندگی برروی خود گشاید و آیهٔ **رجال لا**

تلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله دلالت برمدعا دارد . اگرجذبة من جذبات الحق کسی را برباید واز مشاغل دنیوی بیرون آورد آن را حکمی است علیحده ، بر خلاف بعضی طرق درویشان که اکثرایشان ترك کسب و کاررالازم میدانندواز مشاغل دنیویه احتراز واجب شمارند و مدارطریقت آن حضرت بذکردوام وفکر مستدام بودن ودر راه صدق و صفا ومتابعت شریعت مصطفی وائمه هدی نمودن ومخالفت نفس و هوا و مجانبت از بدعت پیمودن است ودر تصفیه قلب وتزکیه نفس وتخلیه روح وتخلیه باطن کوشیدن وبا اخوان صفا واخلاء با وفا صحبت نمودن ودرخدمت خلق کوتاهی ننمودن وخلوت درانجمن داشتن و سالکان آن سلسله درلیالی جمعه بایکدیگر بسر برند وآنچه برسد برسم نیازصرف نمایند وبذکر ومراقبه‌ومقالات اولیاء واصفیا شب را صبح نمایند ودرآن‌طریقه خصوصیات بسیار است که موقوف به ارشاد شیخ است ، انتهی .

راقم گوید بلندی‌مقام‌آن‌حضرت را ازاین‌بیت که دردیوان‌حقایق توأمان مسطوراست میتوان استدراك نمود :

هرجاکه‌دکانداری است اومایه‌زمادار خود مفلس بازاری سرمایه کجا دارد

در دیوان مولانا جلال‌الدین رومی این غزل مسطوراست :

داد جاروبی بدستم آن نگار گفت ازاین‌دریا برانگیزان‌غبار
بازآن‌جاروب رازآتش بسوخت گفت کز آتش توجاروبی برآر

وجناب سید درمعنی این باهمان بحروقافیه جواب فرموده :

عقل‌جاروب‌است‌نگارآن پیرکار باطنت دریا و هستی چون غبار
آتش عشقش چو سوزد عقل را باز جاروبی ز عشق‌آید بکار

مشهد دوازدهم ذکراسامی کتب و رسائل و بعضی سخنان حقیقت بنیان آن جناب ـ دیوان‌اشعارازغزلیات وقصایدومثنویات وقطعات ورباعیات وترجیع وترکیب آنچه الحال نزد راقم موجود است قریب به دوازده هزار بیت میشود و شاه داعی الی الله دیباچه‌یی برآن نوشته وابیات بسیار درمدح حضرت ائمه علیهم‌السلام دارد .

آورده‌اند که مردی گفت دیوان شاه نعمة‌الله به دستم افتاد و بخاطرم رسید که تفألی ازحقیقت مذهب او بزنم ، چنین کردم چون گشودم این ابیات مناسب‌آمد :

خواهی که زدوزخ برهانی دل وتن اثنی عشری شو وگزین مذهب من
دانی سه محمد بود و چهار علی با جعفر وموسی وحسین ودو حسن

وچون دیوان آن حضرت مشهوراست وضمناً بمناسبتی درترجمهٔ ایشان‌بعضی ابیات مسطورشد بهمین بیت اکتفا مینماید :

هر که را کفر نیست ایمان نیست
هر که را درد نیست درمان نیست

در خزائن محقق نراقی حاجی ملااحمد علیه‌الرحمه به این نحو مصرع اول رانقل فرموده «کفروایمان قرین یکدگرند» ودر معنی شعرچنین تحقیق نموده بعبارته: بدانکه اگرچه هر که اقرار بوجود واجب وصفات او ونبوت وامامت کند حکم بایمان او میشود و احکام مؤمن براو جاری است اگرچه بتقلید آباء وامهات باشد اما ایمان واقعی نمیباشد مگرآدمی خود ببرهان عقلیه وادله قاطعه کسب کند واین نمیشود مگر اینکه اول خود را ازایمان واعتقاد آبای خود بری کند ، عصبیت را دست بردارد وبعد ازآن تأمل کند .

پس مادامیکه آدمی اول دست ازتقلید آباء برندارد و خود را از جمیع اعتقادات خالی نکند طالب دلیل نمیشود وتادلیل واقعی نداشته باشد مؤمن واقعی نیست. پس معنی شعراین میشود ایمان تقلیدی بیسابقه نفی اعتقادات معتاده ایمان نیست بلکه این ایمان و کفر باهم قرین هستند وهر که کفر ندارد یعنی اول کافر نشده ونفی اعتقادات را نکرده یاتشکیك نکرده یا ندانسته که اعتقادبی دلیل ایمان واقعی نیز بهم نرسانیده ومیتواند شد نظر باینکه اثبات واجب بدلیل لم محال است بلکه بدلیل ان است واکثر ادلهٔ انیه مبتنی برخلف است که لازم آن افتاده است که اول فرض عدم واجب الوجود بشود بعد از آن اثبات شود . پس دراین ادله کفر و ایمان قرینند و هر که کفر نداشته باشد ایمان هم ندارد و میتواند شد که اشاره به کلمهٔ لااله‌الاالله باشد که هر که اورا نگوید مؤمن نیست والله‌اعلم ، انتهی .

دربستان السیاحه مذکوراست که تألیفات آن بزرگوار بسیاراست وازنظم ونثرقرب صدهزار بیت می‌شود .

در ریاض العارفین مسطوراست که‌گویند عدد رسائل آنجناب به سیصد رسیده و این فقیر شصت ودورسالهٔ عربی وفارسی آن‌حضرت راجمع نموده وحاضراست ودیوان آن جناب مکرر زیارت شده . تبرکاً قلیلی ازآن اشعارثبت میشود . من قصائده :

در دو عالم چون یکی دارندهٔ اشیاستی
هر یکی درذات خود یکتای بی همتاستی

جنبش دریا اگرچه موج خوانندش ولی
در حقیقت موج دریا عین آن دریاستی

فی‌المثل یك دایره این‌شکل عالم فرض کن
حق محیط ونقطه روح ودایره اشیاستی

در مجمع الفصحا آورده که جناب سید را قصیده‌ایست که بعضی اخبار آینده را در آن درج کرده ردیف «می بینم» مطلع این است :

قدرت کردگار می‌بینم
حالت روزگار می‌بینم

راقم گوید آنچه از روی دیوان قدیم که در آستانه‌اش بود نقل نمودم پنجاه و شش فرد است واز رسائل آنچه حال تحریر موجود است نزد راقم سی ونه رساله است و اسامی آنها ازاین قرار است :

رسالهٔ اصطلاحات در بیست وهشت باب به ترتیب حروف از دوهزار بیت متجاوزاست .

رسالهٔ قل‌هوالله‌احد تقریباً یکصد وسی بیت کتابت دارد .

رسالهٔ مکاشفات سیصد و کسری بیت کتابت دارد وعناوین مطالبش مکاشفه است .

رسالهٔ تعریفات عنوان هرمطلبی تعریف است سیصد بیت می‌شود .

رسالهٔ آداب خلوت نشستن سی بیت است .

رسالهٔ مراتب عنوان هرمطلبی مرتبهٔ است چهارصد بیت میشود .

رسالهٔ برزخ عنوان مطالبش برزخ است سیصد بیت میشود .

رساله حروف مقطعات قرانی .

رسالهٔ در بودن حقیقت انسان مظهراسماء الهی دویست بیت است .

رسالهٔ تحقیقات عنوان هرمطلب تحقیق است پانصد بیت کتابت دارد .

رسالهٔ مسماةهاء دویست بیت است .

رسالهٔ ذوق صدبیت میشود .

رسالهٔ شرح سؤال کمیل ازحقیقت یکصد وپنجاه بیت‌است.

رسالهٔ مراتب وجود مشتمل بر سی‌اصل است یکصدوپنجاه بیت میشود .

رسالهٔ عینیه صدبیت است .

رسالهٔ وجود یکصد بیت است .

رسالهٔ نصیحت سیدبرهان‌الدین خلیل‌الله فرزند خود یکصدوپنجاه بیت

رسالهٔ نصیحت‌سید نورالله ولدخلیل‌الله صدبیت.

رسالهٔ نصیحت خلیفه وپادشاه عصر یکصد بیت .

رسالهٔ نسبت خرقه خود ومعنی اعیان دویست بیت .

رساله درمعنی توکل وبعضی تحقیقات یکصد و پنجاه بیت .

رسالهٔ معنی هستی و نیستی وبعضی تحقیقات یکصدوپنجاه بیت .

رسالهٔ بیان نفس ونکات تقریباً چهارصد بیت است .

رسالهٔ نور ومراتب‌آن وبرزخ هریك دویست وپنجاه بیت است .

رساله دربیان حقیقت مثال وخیال مقیده وکیفیت مراتب ومقامات رؤیا و درجات خلق ادراك علوم ومعانی دویست وپنجاه بیت‌می‌شود.

رسالهٔ نکات عناوین‌آن نکته است سیصد وپنجاه بیت می‌شود .

رسالهٔ ذوقیات مشتمل برپنج ذوق است صد بیت است.

رسالهٔ فیوضات مشتمل بردوازده فیض است صدوپنجاه بیت است .

رسالهٔ مجمع‌الاسرار مشتمل برسیزده سر وخاتمه دویست بیت است .

رسالهٔ مجمع‌اللطایف پنجاه بیت کتابت دارد.

رسالهٔ سلب اوصاف هزار وچهارصد بیت‌است.

رساله‌فی کلام‌الحق‌للخلق‌والفرق‌بین‌الوحی‌والالهام‌والحدیث‌القدسی‌دویست‌بیت‌میشود

رسالهٔ هدایت عنوان مطالبش هدایت است سیصد بیت است .

رساله معنی‌الفقر فخری وکادالفقران یکون کفراً شصت بیت می‌شود .

رسالهٔ الهامات عنوان مطالب الهام است چهارصد بیت‌می‌شود .

رسالهٔ سراسماء غیرمتناهی وحروف‌متناهی چهل بیت‌می‌شود.

رسالهٔ بیان اقطاب دویست‌بیت زیاده است .

رسالهٔ انعام پانصد بیت است وعناوین هرمطلبی انعام است .

رسالهٔ حرف وروح عنوان آن حرف‌است چهارصدبیت می‌شود وبرای تبرک ازهریک رساله که حال تحریر موجود است کلمه‌یی آورده می‌شود بهمان ترتیبی کـه اسامی هریک قلمی گردید .

از رسالهٔ اصطلاحات - بیان اصطلاحات است ، درباب که تاگویم ترا دربیست‌و هشت باب:

باب‌الالف - الالف یشاربه الذات الاحدیه‌ای‌الحق من حیث هواول‌الاشیاء فی‌ازل الازال بتحقیق این سخن در رسالهٔ دیگر اشارتی رفته فانظرماذاتری.

به الف خوش اشارتی فرمود شاهـد معنیش بمـا بنمـود

این سخن از کمال مـا بشنو که ترا این کمال خواهد بود

الاتحاد شهود وجود واحده مطلق است ازحیثیتی که مجموع اشیاء موجودند بحق ، «ما بتوقائم چوتوقائم بذات» به‌آن‌معنی که همه بحق‌موجودند وبخودمعدوم نه ازحیثیت آنکه سوی را وجودیست خاص که متحدشود بحق.

حاش‌لله که این چنین گویند تـا باین اتحاد آن جـویند

رسالهٔ قل‌هوالله احد - بتمام ذکرمی‌نماید هوهولااله‌الاهو. اول مخارج حروف مخرج‌ها است وآن ادخل خلق است بلکه ینبوع نفس ، و مخرج واو ظاهر شفتان آمده هوالاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم . وها اشارتست به هویت و واو از جهات سته .

عارفان چون دم از قدیم زنند های و هو را میان دونیم زنند

هو ندای غائب است و ها اشاره به‌حاضر .

سر هو جوئی چو ما از ها بجو این هویت در همه اشیا بجو

قل‌هوالله احد من‌حیث‌ذاته . الله‌الصمد من‌حیث استنادنااليه ، لم يلد من‌حيث هويته ولم‌يولد كذلك ولم‌يكن له كفواً احد كذلك.

وقال‌الله تعالیء اله مع‌الله استفهام است بمعنی نفی ای لیس مع‌الله اله لانه واحد و- الوهیت ووحدانیت خاص‌است‌بالله تعالی‌وحده‌لاشریك‌له الله لااله الاهوالذی‌بذاته واحداحد وبصفاته فرد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن‌له‌کفواً احد . والوهیت جامع است بصفات و متوحد بذات.

وقال‌الله تعالی **والهیکم‌اله واحد**. قول لسیدالاکل‌شیء ماخلاالله باطل

و قول محقق:

لقد ظهرت فما تخفی علی احد　　　الا علی اکمه لا یعرف القمرا

وقال الله تعالی **لوكان فيهماالهة الاالله لفسدتا** . ازاول دلائل واشهد شواهد است بتفرد ذات به‌الوهیت. وعالم بمثل مکتوبی است بکتابت فعلیه ربانیه ومعنی‌آن‌مرقوم صفات و نعوت‌الهیه ومرجع جمیع ومدلول کل ذات قدیمه و کل الی ذالك الجمال یشیر قل‌هوالله احد احد بالذات و واحد بالصفات العین واحدة والقول مختلف وذاك محولاهل الذوق ینکشف

جمله یك ذات است اما متصف　　　جمله یك حرف و عبارت مختلف

زو احد تا احد فرقیست ای یار　　　زمن بشنو ولیکن یاد میدار

احد در ذات خود باشد یگانه　　　ولی واحد زکثرت گردد اظهار

واحدیت‌الله تعالی از حیثیت غناء و ازعالم و اسماء احدیت اطلاق کنند برحق . و اول مقام جمع و احدیت جمع و واحدیة خوانند . و ثانی مقام جمع الجمع و اکثر احدیت را در احدیت عین استعمال فرمایند و درحضرت احدیت ذاتیه .

اسماء و صفات او نگنجد　　　بگذر زدوئی که دو نگنجد

و وحدت منبع نور است و کثرت منبع ظلمت.

عشق عاشق را بوحدت میکشد　　　عقل عاقل را بکثرت میکشد

هرشیء ازشواهد محسوسه مبصره نتیجه فعل حق است وانموذج صنع وصنعت او در صفحهٔ وجه هراثری ازآثار حکمت وقدرت حق واضح ولایح می‌نماید وآن شیء شاهد است بحق وناطق است بصدق‌که الله تعالی فاعل مختار است وقادر . و وحدت سه‌مرتبه دارد در مرتبه اولی عین احد است و درمرتبهٔ ثانیه عینه من وجه وغیره من وجه و درمرتبهٔ ثالثه متعدد می‌شودباعتبارات چنانکه گویند:

الواحد نصف‌الاثنین وثلث‌الثلثه وربع‌الاربعه والله واحد من‌حیث‌الالوهیه فلااله‌الاهو ونزد اصحاب صوفیه مرتبه‌احدیة ذاتیه ملاحظه وجود است بشرط ان‌لایکون‌معهاشی

کما قال رسول الله کان الله ولم یکن معه شیء الله احد الله الصمد مالاجوف له. یعنی گرد تراب امکان وغبار اغیار حدوث گرد سراپردهٔ کبریای او نمیگردد.

سبحان ربك رب العزة الصمد — عما یدور من الاوهام فی الخلد
هوالذی لم یکن کفو له احد — ذاتاً و وصفاً ولم یولد ولم یلد
بی نیاز است ذات او ز همه — همه اشیا بحضرتش محتاج

والصمد المحتاج الیه من الخواص والعوام و عزان یحتاج الی احد فی بدوالخلق والاتمام.

ما باومحتاج و او از ما واز اشیا غنی — بی نیازاست ازصفات آن ذات واز اسما غنی

وصفات الهیه یا حقیقیه است یا اضافیه یا سلبیه قل هوالله احد حقیقیه الله الصمد اضافیه لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد سلبیه. فافرد ذاته بقول احد. و چگونه متصور باشد که واحد حقیقی را والد بود یا ولد و ولد شبه والد است در حقیقت قال الله تعالی **لیس کمثله شیء.**

از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مروی است. من زعم ان الله فی شیء او من شیء او علی شیء فقداشرك چگونه در شیء بود والله بکل شیء محیط. یا از شیء بود و هوالاول بلا ابتداء یا قائم برشیء وهو خالق کل شیء والوهیة خاصه اله است تعالی وتقدس.

قال جل جلاله الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما قذفته فی النار.

اما ربوبیت دارکرامت و رحمت و انعام است وجمله مخلوقات برحمت ربوبیت مرحومند وزلال ربوبیت ازبحر محیط الوهیت درمجاری مربوبات ساری و جاری است و متعطشان سباسب عدم از نهرالحیوة ربوبیت ژیان.

رحمتی خوش نما عطا فرمود — این عطا حضرت خدا فرمود

ذخایر صفات و خزائن نعوت وجواهر زواهر اسرار ربوبیت برسرایر عالم وضمایر بنی آدم نثار کرد وآفتاب وجعلنا الشمس علیه دلیلا درمرآت منورقمراً منیرا بنمود وفرمود فانظروا الی آثار رحمت الله.

یار صاحب نظر بدست آور — حاصل بحر وبر بدست آور
عارفانه درآ درین دریا — صدف پرگهر بدست آور
هست در مصر نیشکر بسیار — شکر از نیشکر بدست آور
گر بشب آفتاب میجویی — ماه دور قمر بدست آور
خبر از بیخبر چه میپرسی — مخبر با خبر بدست آور
اینچنین دلبری که میشنوی — رو به خون جگر بدست آور
یار رندان نعمة الله شو — منصب معتبر بدست آور

عاشقانه زعارفان دریاب   دل بما ده بیا بجان دریاب

قال رسول الله (ص) ان من العلم کهیئة المکنون لایعلمها الاالعلماء بالله فاذا نطقوا به لم ینکره الااهل العزة بالله

قال تعالی **وفوق کل ذی علم علیم** چون هر واحدی از مزایای اعیان ثابته از فیض اقدس استعدادی خاص یافته‌اند و نور بقدر قابلیت قابل بود .

اگر جامی ببزم آری زخم جامی بری پرمی   وگر پیمانه‌یی آری بتو پیمانه پیماید

وتجلیات صفاتیه الهیه سبب ظهور اشیاء است و تجلی ذاتیه موجب خفاء موجودات .

چو آفتاب برآید ستاره ننماید

لقوله تعالی **و برزوالله الواحدالقهار قل هو الله احد** و سوره اخلاص خالصه حضرت الهیه است که جامع بیان احدیه وصفات ثبوتیه وسلبیه و اضافیه بود و در روایت است که کفار گفتند یا محمدا نسب لنا ربک یعنی بگو که رب تو جوهر است یا عرض، ولد است یا والد ، شبهت است یا شبیه شیء از اشیاء فنزلت قل هوالله احد الی آخر سوره و این بیان نیز به حق است از نسب بفتح بودن و نیز به از نسب بکسر .

از رساله مکاشفات بنقل دومکاشفه اکتفا مینماید :

مکاشفة ـ اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه و متجلی است در اسماء بحسب مراتب الهیه وبذات ومرتبه مقدم وجامع به نسبت باغیر او از اسماء دواعتبار دارد. اعتبار ظهور ذات او درهرواحدی ازاسماء و بدین اعتبار مجموع مظاهر اسماء مظهر این اسم اعظم‌اند واین اشتمال حقیقت واحده است برافراد متنوعه و باعتباری دیگر اشتمال این اسم بر جمیع اسماء بحسب مرتبه الهیه اشتمال کل مجموع است براجزای خود و مجموع حقایق عالم درعلم وعین مظاهر حقیقت انسانند و حقیقت انسانیه مظهر اسم اعظم وقطب رسای است درجمیع اشیاء بسریان الحق .

این نیست حلول حل حال است   زیرا که حلول حق محال است

روایت است از امام (ع) که در مجمعی به لسان جمع میفرمود انا نقطه باء بسم الله و اناصورة الله وانا القلم الاعلی وانا اللوح المحفوظ وانا العرش وانا الکرسی وانا السموات السبع والارض .

عقل اول وزیر آن شاه است   باطناً شمس ظاهراً ماه است

مکاشفة ـ قال رسول الله (ص) ان الله تعالی خلق درة بیضا فنظر الیها بنظر الجلال و الهیبة فذابت حیاء فصار نصفها ماء و نصفها ناراً فحصل منهما دخان فخلق السموات و من دخانها والارض من زبدها . واصل آن دره بیضاء جوهر هبا است وآن هیولای کل است که قابل مجموع صور است وهیولاء صناعیه قبول کننده صورت مخصوصه است وحصول جوهر هبا از نفس

رحمانی ونفس رحمانی عبارت است ازظهور هویة الهیه‌در مظاهر مختلفه . وگداختن آن درهٔ بیضا نزدما کنایت است ازخلع صورت معقوله ، وآب وآتش شدن اشارتست به تلبس بصورت جزویه محسوسه مائیه وناریه .

آنچنان گوهر دراین دریا طلب
دره بیضا ز بحر ما طلب

بدلیل حدیث نبوی (ص) معلوم شد که اصل آب وآتش آن دره بیضاست ، امادرظهور آب وآتش هردوضد آنند .

اصل هر دویکیست بشنو خوش
ضد آب است آتش سرکش
که شنیده است عین آب آتش
این لطیفه بذوق دریابش

مشرب موحد آنست که حق تعالی رادر مزایای اعیان ممکنات مشاهده نماید و اعیان راکان لم یکن درعدم برحال خود بیند واین نهایت غیبت محموده است وبدایت فنا وفنا نهایت سیرالی الله وبقابدایت سیرفی الله .

غایتش چون بود چو غایت نی
ابتدا دارد و نهایت نی
کردیم اشارتی و باقی معلوم
موجود یکی بیند وباقی معدوم

اما اهل نظر که اعیان را در مرآت وجودحق مطالعه میکنند هرآینه موجودومشهود اعیان یابند وحق را معقول محض .

محجوب مشو که عقل محجوب آنست
این مشرب عاقلان ومحجوبان است

اما محقق که تجمع البحرین است و جامع جمعیتین بحق ازخلق محجوب نگردد وبشهود خلق ازحق غائب نشود .

هر دو را در یك تجلی دیده‌ام
عین من آئینه و او آینه
با همه عشقی و میلی دیده ام
نعمة الله یافتم در هر وجود

و تجلیات الهی نامتناهی است وعلم بصور تجلیات لا یتناهی فقل رب زدنی علماً کما قال نبینا اللهم ارنا الاشیاء کماهی .

بنما ما را بما کماهی
بحری است محیط وماچوماهی

از رسالهٔ تعریفات ـ تعریف نزد علماعلم اتم است ازحال و نزد اصحاب صوفیه حال اتم است ازعلم .

نعم نزد نعمة الله علم کشفی اتم است ازحال وحال اتم ازعلم کسبی وواقع میشود تلبس بحال وبعلم تلبس زایل میگردد وسید علم مامور بطلب ازدیادعلم . کماقال الله تعالی **قل رب زدنی علماً** . و تجلیات الهی نامتناهی است وهر تجلی مستلزم علمی وهر علمی مستلزم ذوقی .

ذوق ما دائماً ز حضرت اوست
برمزید است ذوق ما ای دوست

زاوید ـ در اصطلاح صوفیه زیادات ایمان است بغیب وایقان . ای یقینت زیادباد مادام

بمحمدو آله وسلام .

تعریف ـ العلم ادراك الشیء علی ماهو به . وقیل العلم صفة توجب تمیزا بین المعانی لایحتمل النقیض. وقیل نفس التعلق الی المعلوم. وقیل صفة ذات تعلق وقیل حصول صورة الشیء فی العقل وقیل اعتقاد جازم مطابق بموجب . وقیل العلم ضروری . وقیل کل العلوم تصوراتها وتصدیقاتها ضروری . وقیل التصور کله ضروری دون التصدیق . وقیل الکل نظیری و قیل العلم وجود ذهنی . و قیل العلم عدمی اعنی تجرد العالم والمعلوم عن الماده والعالم عند الحکماء عقل والعقل مجرد عن الماده . وقیل العلم هو معرفة الشیء علی ماهو به . وقیل المعرفة الانکشاف عن شیء بعد لبس. وقیل العلم یتعلق بالجمله والمعرفة بالتفصیل.

اما نزد اصحاب صوفیه وارباب الهیه علم نوری است مقتبس از مشکوة نبوت.

نصیبی گر ز علم ما بیابی   بسی اعلم شوی از فاریابی

نسبت علم کشفی باعلم کسبی نسبت شراب است باسراب .

قال رسول الله العلماء ورثة الانبیاء .

علم وراثت کجا علم درستت کجا   قول وحکایت ترا ذوق وولایت مرا

علماء رسوم وحکماء فروم مشرفند به تشریف شریف منقولات و بخلعت لطیف معقولات اما محروم اند از تاج کرامت پادشاهی و کمر سلطنت معرفت اسماء وصفات لایتناهی واز تخلق باخلاق الهی واعلم علماء عالم فرمود علمت علم الاولین والاخرین .

گر علم بتعلیم الهی یابند   گنجینه وگنج پادشاهی یابند

طالب علمان علم چنین گر خواهند   انعام خدا لایتناهی یابند

تعریف ـ احدیت را مراتب است: احدیت ذات واحدیت اسماء واحدیت صفات و احدیت افعال واحدیت اسم جامع از حیثیت اسماء الهیه احدیت گفته‌اند و بمقتضای والله غنی عن العالمین ووقوف بااحدیت مرتبهٔ موحدی است محجوب از خلق ووقوف با عالم کار شخصی محجوب از حق واعلی از هردو مقام کاملی که درجمیع مظاهر خلقیه حق مشاهده فرماید و کثرت را در وحدت و وحدت را در کثرت مطالعه نماید .

خرمنی در دانهٔ گندم نگر   آدمی در جملهٔ مردم نگر

تعریف ـ محو نزد اصحاب صوفیه وارباب الهیه رفع اوصاف وعادات است و ازالهٔ علة ودانسته که خرق عادت عاداتست وثبوت خرق عادت و محو عادت باثبات عادت واثبات امری است مقرر که جمیع عالم برآن باشند .

محو عادت چو عارفان میکن   وصف اثبات آنچنان میکن

تعریف ـ ستر غطاء کون است ووقوف بعادات وی نتایج اعمال واسباب حجاب ورفع

این حجاب صحیح نیست مگر به اسباب وستر رحمت عامۂ الهیه است در حق عامه، امادر حق خاصه.

فانت حجاب القلب عن سر عینه ولولاك لم یطبع علیه ختامه

عالمی با ما در این دریا بود عین ما بر ما حجاب ما بود

محق نزد محقق ظهور عبد است در عالم بطریق خلافت ونیابت . و محق المحق ظهور عبد است بطریق سربرسر و محق المحق مقابل محق است نه مبالغه ، همچنانکه گویند عدم عدم و بنده عارف بعد از تحصیل معانی و کمالات بعنایات الهی عالم شود بر ظواهر هفتاد و دو ملت و بیست حروف که در اول بیست و نه سورۂ قرآن نازل شد از الف تا نون . آنگهی آن عالم صاحب کمال متعین شود بخلافت ونیابت .

اما علم بر باطن این حروف ما لا یعلم تأویله الاالله وحق تعالی متجلی است در آینۂ هر فردی از افراد عالم باسمی خاص وبتمام اسماء درمرآت انسان کامل که جامع کمالات الهیه وکونیه است .

مظهر اسم اعظمش خوانند اینچنین است آنچنان دانند

رساله خلوت - یا اخی اعزك الله فی الدارین معلوم فرما که خلوت از جمله مستحسنات متصوفه است وخلوت مجموعه‌ایست از چندگونه مخالفت نفس وریاضات تألیف یافته از تقلیل طعام وقلت منام وقلت کلام وترك مخالطۂ انام و مداومت ذکر ملك علام و نفی خاطر ودوام مراقبه .

وسالك چون خواهد بخلوت درآید اول غسل کامل برآورد وبعد ازغسل قبل ازصبح بخلوت متوجه شود وچون بردر خلوت رسید بگوید رب اذخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنك سلطاناً نصیراً

وچون برمصلی رود پای راست پیش نهد وبگوید اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتك وبعد ازطلوع صبح صادق دورکعت نماز بگذارد وبخشوع وخضوع از سر صدق و اخلاص درحالت جلوس همیشه بوضع تشهد نشیند وبعداز فرایض وسنن بذکر مشغول شود ومشایخ ازجمله اذکار لااله‌الاالله اختیار کرده‌اند .

عارفانه چو ذاکر آگاه خوش بگو لا اله الا الله

وباید که موازات میان دل و زبان نگاه دارد ودرطرف نفی جمله محدثات بنظر فنا مطالعه کند ودر طرف اثبات وجود قدیم بعین بقا مشاهده نماید و صاحب خلوت باید که جمیع اوقات را به این اوراد موزع دارد تا طریق و ارادت بروی کشف گردد و گفته‌اند من لاورد له فلاوارد له .

هرآینه چون همت علیه سالك از ضیق التفات بزینت مزخرف دنیائ‌ی دون مصون ماند ینابیع حکمت ازدل او منفجر گردد وبه زبانش روان گردد .

کما قال رسول الله من اخلص لله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحکمه من قلبه علی لسانه .

اینچنین خلوتی مبارك باد با چنین حضرتی مبارك باد

بحق محمد واله الامجاد

از رساله مراتب ـ مرتبهٔ اسماء الهی لایتناهی است و دول اسمائی که داخلند در مبدعات ازلی ابدیست و دول اسمائی که داخلند درآخرت ابدی و دول اسمائی که داخلند در دنیا نه ازلیست ونه ابدی . وازتناهی بعضی دول اسماء تناهی اسماء و دول دیگراسماء لازم نیاید .

دولت جاوید خواهی ملك باقی‌راطلب ذوق می داری بیا رندانه ساقی راطلب

از تصنیف و تألیفات ربانی حروف علمیه را طلب ابراز کلمات اسمائیه و حقایق کونیه است وماده این تألیف نفس رحمانیست که خزانه جامعه ام‌الکتاب است فافهم .

مرتبهٔ مراتب عالم کبیر مخارج صورت حضرت الهی است و صورت حضرت الهی لایتناهی لاجزم ازنتیجه صورت الهی صور وکلمات لایتناهی است .

دریاب که عارفانه گفتیم دریست محققانه سفتیم

درهر نفسی امداد تجلیات حق‌واصل میشود بعالم‌ودرتحقیق تجلی واحدیت که بحسب قوابل و استعداد وتعینات که مراتب کلیه‌اند ظاهرمیگردد .

در جملهٔ مرتبه برآید در مرتبه ها همه نماید

وین‌طرفه‌که این‌همه مراتب در وحدت او نمی فزاید

مرتبهٔ وجود مفاض عالم کتاب کبیر است و علم‌الهیه حقیقت مجرده کلیه و امتیاز علم حق ازغیب مطلق به تعین مرتبه است ازحیثیت قسمتیه وعلم‌کاشف امور است و غیب مطلق مقدس ازتعیین ومرتبه . لااسم‌له ولانعت‌له ولاصفة‌له الابحسب‌المظاهر .

یك وجود است و مظاهر بیشمار آن یکی را در مظاهر میشمار

وجود حلال مطلق است .

بر قوابل در خزانهٔ جود بگشودند و یافتند وجود

وحرام مطلق‌احاطه است بکنه حق ومشاهده هم چنانکه شهود ذات او بذات او که شناسد ترا چنانکه توئی .

قال‌رسول‌الله ان‌الله غیورومن‌غیرته حرم‌الفواحش ماظهرمنهما ومابطن

زغیرت من نمیخواهم که غیری روی تو بیند
مرا خود رشك می‌آید که این گل دیگری چیند

حق‌اظهر اشیاء بحسب انیت و اخفی بحسب حقیقت

سبحان من اظهر ناسوته سر سنا لاهوته الثاقب
ثم بدا فی خلقه ظاهراً فی صورة الاکل و الشارب

لاجرم بمعرفت حق اسهل معارف باشد واشکل معارف .

آن حقیقت که اول همه اوست مشکل حل وحل مشکل اوست

غنا را مراتب اربعه است ظاهرة و باطنة . اما ظاهره محل حکم او داردنیا ومادهٔ او اطعمهٔ دنیاویه.

اما مرتبهٔ باطنه غنای نفس است و غنای نفسی منقسم است برقسمین و موقوف است به این جهان واین غنای اهل نفوس است که متمکنهاندازتصرف درموجودات باسرار اسماء حروف وتوجهات باطنه وتعلم بکیمیا وتسخیرات و قسمی غیرمقید است به موطنی وحالی چون حال الواثق بالله والمتوکل علی الله که با وجود تمکن ازتصرف تارك تصرفند وقسمی جامع سایر اقسام مذکورهاند ، وهر مرتبه از مراتب فقر در مقابلهٔ مرتبه از مراتب غنا است وجامع صحیح نیست الا انسان کامل را وفقرتام مثمرغنای تام اوست.

و تممتها بالفقر لکن بوصفه غنیت و القیت افتقاری اثره

خوش‌فقر تمامی فقیری بکمالاست لب تشنه نماید بتو وعین زلال است

از رسالهٔ برزخ ـ حمد منعم برمنعم واجبست سرعاً وعقلا .

حمد او واجب است بر من وتو بشنو حمد او خوشی میگو

حق سبحانه عباد را طریقه ارشاد نمود و در اول کتاب فرمود الحمدلله حمد و ثنا مترتبند بر کمال ولا کمال الاالله . لاجرم حمد خاصهٔ حضرت کماقیل .

الشکرمشترك والحمد مخصوص و کلها من کتاب الله منصوص

وحمد یاقولی است یافعلی است یاحالی. اما قولی الحمد هوالثناء باللسان علی الحی بمافیه من فضایل الاختیاری سواءکان فی مقابلة النعمة امLا.

حمد او از کتاب او گویم لاجرم حمد او نکو گویم

اما حمد فعلی اینان است باعمال بدنیه ازعبادات وطاعات وخیرات خالصةلله تعالی وتوجه بحضرت کریم رحیم و حمد حمید مجید بحسب هر عضوی واجب است بلکه بر هر عضوی درحالی از احوال . کما قال النبی (ص) الحمدلله علی کل حال .

اما حمد حالی بحسب روح وقلب است وآن اتصاف بکمالات علمیه و عملیه و تخلق باخلاق الهیه .

حمد او در مقام تفصیلی اینچنین گفته‌اند تا دانی

اما حمد قولی حق حق را تعالی وتقدس درمقام جمع الهی ازتعریفات ذات قدیمت بصفات کمالیه چنانکه درکتاب کریم نازل شده .

حمد قولی حق چنین باشد سخن عـارفان چنین باشد

اما حمد فعلی حق اظهار کمالات جمالیه وجلالیه ازغیب بشهادت وازباطن بظاهر واز علم بعین درمجالی صفات ومجالی ولایات اسماء .

بهر اسمی جمالی مینماید جمالی بر کمالی مینماید

اما حمد حالی حق تجلی ذات اوست درذات اووآن ظهور نور ازلیست لم یزل ولا یزال فهوالحامد والمحمود جمعاً وتفصیلا کما قیل .

لقد کنت دهراً قبل ان یکشف الغطا اخالك انـی ذاکـر لك شاکر

فلما اضـاءاللیل اصبحت شاهداً بانك مذکور و ذکرو ذاکر

وبعد ازحمد ذات حق حمد مناسب اسم جامع است واین حمد ازحامدی کامل مکمل صادرشود که او را مقام خلافت عظمی باشد .

این مرتبه او بما نماید در جام جهان نما نماید

و عالم مرایای حضرت الهیه‌اند تفصیلا و انسان کامل صورت مرتبهٔ الهیه اجمالا و انواراسرارالهیه مفصله‌اند درعالم ومجموعه‌اند درانسان کما قال الشاعر:

کل الجمال غدالوجهك مجمل لکـنه فـی العالمین مفصل

وحدت برزخی است متشبه از احـدیت و واحدیت در احدیت مندرجه واحدیت و واحدیت مندرج درسطوت وحدت ووحدت بحسب ذات بدواعتبار: اول بحسب ذات بانتفاء تعدد نسب واضافات «احدش خوانده‌اند تا دانی» .

وازحیث تعدد ونسب واحد .

وحدت و واحد و احد دریاب در عدد گیر و بی عدد در یاب

اما وحدت باعتباری که حاملهٔ تجلی اول است حقیقت محمدیه گفته‌اند . وواحدیت منقسم است برچهارقسم وجود است وعلم ونوروشهود ، وعلم مظهرمظاهروجود است وظاهر وجود مظهرعلم وهراسمی از اسماء کلی الهی مظهراسمی از اسماء کلی کونی و هراسمی از اسماء کونی کلی مظهراسمی است ازاسماء کلی الهی .

آن یکی رب واین یکی مربوب آن محب است واین دیگرمحبوب

رب مربوب اگر چنین دانی نسخهٔ این و آن فرو خوانی

برزخ ـ برزخ ثانیه صورت حقیقت محمدیه است واین برزخ کبری است و معبر بقاب قوسین که غایت معراج انبیاء است علیهم السلام واو ادنی اشارت است باتحاد احدیت و واحدیت بواسطهٔ اختفای واسطه یعنی برزخ ثانیه درسطوت تجلی نورذات .

چوآفتاب بر آید ستاره ننماید کدام ذره درآنحال درحساب آید

از رساله حروف مقطعات قرآنی ـ سورة البقره الم ذلك الکتاب ـ سورة آل

سوره یونس الرآتلك عمران الم الله لااله‌هو - سوره الاعراف المص کتاب انزل الیك - سوره یوسف الرآتلك آیات الکتاب الحکیم - سوره هود الرا کتاب احکمت آیاته - سوره الحجر آیات الکتاب المبین - سوره الرعد المرا تلك آیات الکتاب - سوره ابراهیم الر- سوره الرتلك آیات الکتاب وقرآن مبین- سوره مریم کهیعص - سوره طه‌طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی - سوره الشعراء طسم - سوره النمل طس - سوره القصص طسم - سوره العنکبوت الم - سوره الروم الم - سوره لقمان الم - سوره سجده الم - سوره یس یس - سوره ص ص - سوره المؤمن حم - سوره فصلت حم - سوره الشوری حمعسق - سوره الزخرف حم- سوره الدخان حم - سوره الجاثیه حم - سوره الاحقاف حم - سوره ق ق - سوره القلم ن .

معنی حرف با تو خواهم گفت در معنی لطیف خواهم سفت

هفتاد وهفت حروفات مقطعات بر اول بیست و نه سوره قرآن نازل شده شصت و سه تکرار وچهارده غیرتکرار ا ، ل ، م ، ط ، س، ح ، ر، ك ، ه ، ی ، ع ، ص ، ق ، ن . تکرار الف دوازده ، لام دوازده ، میم پانزده ، طا سه ، سین چهار، حاء شش، را پنج هایك ، یا یك ، عین یك ، صاد دو، قاف یك ، ن یك .

وهرحرفی معنی خاص داردوعلم بظواهراین هفتاد وهفت حروف خاصه خلیفه است و علم بر بواطن این حروف خاصه حضرت‌الله. کما قال **وما یعلم تأویله‌الاالله والراسخون فی‌العلم** خلفاء حقند واین معلمین دراوراق کشف و کتاب کشاف ننوشته‌اند ونخوانده‌اند، بلکه کشف ربانی وتعلیم سبحانی خلیفة‌الله را معلوم باشد .

تا علم حروف را ندانند تمام هرگز نشود خلیفه حق و سلام

قال‌الله تعالی **وکلمة‌القیها الی‌مریم و روح منه** . وکلمه در این محل حقیقت روحیه عیسی است از تجلی نفسیه رحمانیه و جبرئیل نزد اصحاب صوفیه روح طبیعة عالم عناصراست وعیسی بوجهی صورت روحانیه جبرئیل ومریم صورت عنصری کبری و جبرئیل بوجهی‌شبیه است باجسام‌نه جسم مرکبی‌است مادی‌نه جوهرعقلی مجرد ومقام‌اوسدرة‌المنتهی وسدره مقام برزخ متوسط میان عالم طبیعت عنصریه وعالم طبیعة کلیه. ازرساله بودن‌انسان مظهراسماء اعیان ممکنات محل ظهورظل‌الهی است .

قال‌الله تعالی **الم ترالی ربك مدالظل** .

از نور وجود اوست عالم روشن روشن بنگر که‌روشن است آن برمن

ولوشاالله لجعله ساکنا .

موجود بجود آن وجودیم بی جود وجود بی وجودیم

ثم جعلنا‌الشمس علیه دلیلا . و وجود عالم نور الهی است و این نور را شمس گفته‌اند به‌اعتباری که شمس‌مظهر نوراست وسماوات ارواح وارض‌اشباح بنورالله نورالسموات

والارض منورند. این نوردلیل بود براعیان ممکنات .

ذره بی آفتاب ننماید سایه بی‌شخص کی پدید آید

وجود اضافی ظل وجود مطلق است ومقید بی‌مطلق نتواند بود ومطلق بی‌مقید اگر چه درتعقل متعقل بود ووجود حقیقی‌حق است وظل حضرت اوست که درذرات کونیه گویند بصورت ظلیه مینماید ونظر باصورعالم ضرب واحداست درکثیروباعتبارحقیقت ضرب واحد درواحد فافهم ونتیجه ضرب واحد درواحد واحد .

یك وجود و اعتبارش صد هزار آن یکی درهریکی‌خوش میشمار

از رساله تحقیقات ـ تحقیق ، تفریق اشیاء به امتیاز اشیاء است و امتیاز اشیاء بخواص اشیاء وخاصه هرشیء احدیت آن شیء است . لاجرم اشیاء بواحد جمع توان کرد وبواسطه متفرق .

کل شیء فیه معنی کل شیء . توحید ندانی ارندانی‌این را. اگرآنچه دریکیست‌عین دو وسه وچهار نبودی چگونه صحیح بودی که عزیزی فرمودی که واحد عین عدد است یا عدد بواحد موجود است .

یك ساقی و صد هزار جام است یك شاهد و صد هزار جامه

تحقیق ـ والی ولایت درویشان و متولی خانقاه ایشان باید که به ریاضات کسب خصایل حمیده ورفع رذایل ذمیمه کرده باشد و اتصال اوبصفات رضیه وافعال مرضیه بود بلکه ازاخلاق خلیقه فانی شده وبحکم تخلقوا باخلاق‌الله بصفات حقیه متجلی گشته .

مـن آینهٔ جمال اویـم در آینه حسن یار جویم

چون اوست‌لسان من حقیقت از وی گویم سخن که گویم

وچنانچه متخلق باخلاق‌آمده ومتحقق بذات‌گردیده واسم سوی‌الله ازلوح ضمیر او مرتفع شده وبتحقیق دانسته که لیس فی‌الوجود الاهو واین مقام را مقام جمع بعدالفرق خوانند وبعد ازافناء ذات وجودی یافته ازجود وجود مطلق به بقاء حق واین بقا را بقای بعد از فنا خوانند ومقام فرق بعدالجمع گویند یعنی وجودی یافته حقانی متعلق بصورت انسانی و درآن مرتبه مسترشدین را بطریق حق ارشاد می‌فرماید .

هر که را شیخ آنچنان باشد شرفش بر همه جهان باشد

نعمة‌الله مرید خدمت اوست لاجرم پیر عاشقان باشد

تحقیق ـ هرموجودی را دوجهت است یکی‌ربوبیت ویکی‌عبودیت ومنصورعبودیتش درربوبیت مستهلك گردید وتعین وتشخص‌وتقید صورت جزئیه منصوری ازنظراوغایب گشت وازظاهربباطن‌مشغول‌شد وبباطن‌ازظاهرغافل ماند .

وقال اناالحق وصفت خدای تعالی‌آنستکه لایشغله شأن عن شأن ، وحسین منصور از

جهت عبودیت غافل بود آندم که میفرمود اناالحق و غفلت برالله تعالی روا نیست . لاجرم دعوی منصور رد دعوی منصور کرد ، وکمال بنده آنستکه پیوسته در جمع مشاهد بود و در تفرقه مغایب تا بلسان جمع میفرماید من‌ازانی فقد رأی‌الحق وبلسان تفرقه گوید انا بن امراة تاکل‌القدید فی‌الجاهلیه .

محبوب سلطانی وایازمحمودپوستین خلیقت وخلعت حقیقت داری باید که ذونظرین باشی تا با نصیبت ازطرفین باشی .

باده مینوش و جام را می‌بین	خلق را مظهر خدا می بین
نعمة‌الله را نکـو بشناس	دیده بگشا و هردو را می‌بین

از رسالهٔ هاء

این رساله نام او کردیم ها	از هویت نکته‌یی بشنو ز ما

هاء اول‌مراتب متعلقه تعین اولست که جامع جمیع تعینات بودوخاصیت بآن‌حقیقتی که‌آدم صورت اوست واول‌مراتب‌الهیه مرتبه احدیت جمع است واول‌قوابل فیض‌ذاتی‌الهی درخارج عالم ارواح است واین‌عالم اتم موجودات است بطهارت ازکثرت امکانیه وترکیب متلبسه ازوسایط متفرقه ونسبت عالم ارواح به وحدانیت حق اتم است ازغیر.

گربه‌آن عالم خرامی نسبتی یابی تمام	ور بصورت بازمانی دورباشی والسلام

از رسالهٔذوق ـ ذوق اول‌مبادی تجلی‌است یعنی‌هرتجلی مبدأ داردومبدأ آن‌تجلی ذوق تجلی است وتجلی‌الهی که ذوق می‌بخشد یا درصوربود یا درمعانی . اگردرصور باشد معطی‌ذوق خیالی‌است واگردرمعانی باشد یعنی در اسماء الهیه ذوق‌عقلی ترا عطا بخشد و اثرذوق خیالی درنفس وذوق عقلی ترا دعوت‌کند بریاضات نفسیه و ذوق خیالی بجاهدات بدنیه . اما در تجلی ذاته بذاته فی‌ذاته .

موج وجود حباب و دریا نیست	ذوق چبود مذوق اینجا نیست

ازرسالهٔ شرح سئوال کمیل ازحضرت ولایت مآب (ع) ماالحقیقة ـ حقیقت در این محل وجودیست واجب که تغییرازو ممکن نباشد و نزد ارباب صوفیه وارباب‌الهیه حقیقة‌الحقایق ذات حق است که جامع جمیع حقایق است که حضرت جمع ووجودخوانند وحقیقت محمد ذات است با تعین اول یعنی اسم‌اعظم فافهم وحقیقت اسماءالهیه تعینات که مسبب ذاتند وتعینات و صفات و تمیزاسماء بعضی از بعضی به تعینات اسمائیه و حق‌الیقین مشهود حق است حقیقة درمقام عین جمع احدیت .

وکمیل رضی‌الله عنه صاحب دل بود و طالب مقام ولایت و آن مقام فنا است در ذات احدیت واقتضای‌حال‌وسئوال‌بود ازحقیقت. امام فرمود مالك والحقیقه .

هرچند توصاحب‌دلی‌ازخدمت ما	اما تو کجا و این‌حقیقت ز کجا

از رسالهٔ مراتب وجود ـ اصل نزد اصحاب صوفیه وارباب الهیه وجود من حیث هوهوای لابشرط شیء اعم است از کلی وجزئی وخاص وعام ومطلق ومقید وذهنی وخارجی.

مطلق از اطلاق ولا اطلاق هم بی نیاز از وصف جفت و طاق هم

اصل ملاحظهٔ حقیقت وجود بشرط ان لایکون معه شیء مرتبه واحدیه ومقام جمع الجمع وحقیقة الحقایق گفته اند :

مطلق است ازقیود اسم و صفات نام او نیست ذات و میگو ذات

بلکه ذات از برای تفهیم گویند ومطلق بجهت تنزیه.

اصل وجود را موجود نمیگویند و معدوم نمیخوانند اما واجب الوجود را موجود میدانند فافهم.

فرقیست دقیق خوب گفتند دریست لطیف نیك سفتند

از رسالهٔ عینیه ـ الف همزه یی است ساکن و همزه الفی متحرك و مخرج همزه ینبوع قلب است و گفته اند که محال است ابتدا بحرفی بی‌همزه وهمزه اول حروفات ملفوظه است . اما باصطلاح صوفیه حروف اصلیه است وشئون ذاتیه را مفاتیح الغیب می‌خوانند و ماهیت بی‌اعتبار وجود ولوازم حرف عینیه می گویند وماهیت بالوازم قبل ازاعتبار وجود کلمه عینیه و ماهیت با وجود بی‌اعتبار لوازم حرف وجودند و ماهیت باوجود ولوازم کلیه کلمه وجودیه وحرف اصلیه الهیه عبارتست از تعقلات حق اشیاء را ازحیث کینونیت اشیاء دروحدانیت حق ونظیر آن تصور نفس انسانی است قبل ازتعین صورت در ذهن متصور وآن تصویر مفرده است یعنی خالیه از ترکیب معنویه وحسیه وآن تعقلات حق را مفاتیح اول خوانند ومعبرند بمفاتیح الغیب وآن حضرت ارتسام است وهمچنانکه ترکیب کلمات درنسخه انسانیه ازحرفین است تا حروفات خمسه متصله ومنفصله حضرات کلیه الهیه پنج اند .

غیب مطلق حضرتی از حضرتش عالم اعیان بود در خدمتش
هم شهادت عالم دیگر بود عالم او ملك خوش پیکر بود
حضرت دیگر بود غیب مضاف در میان هردو حضرت بی‌خلاف
برزخ است این حضرت و باشد درود زین سبب غیب مضاف است نام او
وجه غیب مطلقش جبروت دان علم معقولات ازین عالم بخوان
با شهادت وجه او باشد مثال چارحضرت گفتم ای صاحب کمال
حضرتی کو جامع این هرچهار باشد از انسان کامل یاد دار
چارحضرت دریکی حضرت نگر تا ببینی پنج حضرت ای پسر

از رسالهٔ وجود

نکته یی در وجود خواهم گفت در معنی لطیف خواهم سفت

هر کمالی که ملحق موجودات شود بوجود تواند بود و کمال وجود بوجودو وجود است که در آئینهٔ ماهیات ممکنه یعنی اعیان ثابته که صور اسماء الهیه‌اند درحضرت علمیه تجلی فرموده ودر صورت مرآت درمراتب سته و مجالی خمسه ظاهر گشته و بهرعینی جمال اسمی ازاسماء نموده ووجودمقوم موجودات است درعقل ودرخارج وهوالقیوم بلکه مفنی اشیاءاست درمرتبه احدیت ومبقی اشیاء است درمرتبه واحدیت وصفات متقابله مستهلکه‌اند دروجود وصفات سلبیه اگرچه بوجهی عایدند تا عدم‌توجهی راجعه‌اند باوجود وسموات‌غیوب‌ارواح وارض‌شهادت اشباح بنوروجود منورند ونزول حق که فرموده‌اند بسماء دنیا تنزل مراتب است ازاحدیت بواحدیت تاهرمستعدی بقدرقابلیت از تجلیات اسماء وصفات مستفید گردد وگفته‌اند الوجود وجدان الحق ذاته بذاته والحق هوالوجودالذی لایابی‌علیه‌الباطل.

وقال اصدق کلمة قالها لبیدالاکل‌شیء ماخلاالله باطل.

رسالهٔ نصیحت فرزند خود سیدبرهان‌الدین درترجمه وی ذکرمیشود.

رسالهٔ نصیحت‌سید نورالله نواده خود فرزند سیدخلیل‌الله همان مواقع‌آورده میشود.

ازرسالهٔ نصیحت خلیفه وپادشاه زمان نزد انبیاء و اولیاء و حکماء مبین و مبرهن است که خالق عالم جل‌جلاله واحدی است وحده لاشریک‌له و حضرت سلطان اصفیا محمد مصطفی (ص) فرمودکه السلطان ظل‌الله فی‌الارض . اگرسلطان دوباشد دوسایه پیدا شود و متوهم توهم کندکه دوسایه ، سایهٔ دوذاتند واین دوئی مؤدی شود به فساد عالم

کما قال‌الله تعالی **لوکان فیهما الهة‌الاالله لفسدتا.**

در دو عالم یکی بود بیشك　　　همه مخلوق وخالق است‌آن یك

بالهام ربانی وتأیید سبحانی :

نصیحت نامهٔ بس عارفانه　　　نوشتم از برای آن یگانه

خلدالله ملکه و سبحانه　　　واوضح‌علی‌العالمین بره واحسانه

پادشاها درهرحال‌که باشی ازمحول احوال غافل‌مباش ومیفرما : یا محول‌الحول و الاحوال حول حالنا‌الی‌احسن‌الحال .

نصیحت ـ کاربزرگ رابه خردنباید فرمود وکارخردبه بزرگ ، وحکما گفته‌اند انزل‌الناس منازلهم یعنی هرواحدی چنانکه مناسب منصب است نصب باید فرمود .

قال رسول‌الله (ص) عدل ساعة خیرمن عبادة ستین سنة .

عدل راستی است اما تساوی در عدل شرط نیست بلکه بحسب استحقاق مستحقان را تربیت باید فرمود .

قال رسول‌الله (ص) الاکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته .

ای شاه رعیتی که حق داد بتو　　　در ذمت تست آن رعایت میکن

ازنیك و بد اهل ممالك میپرس تحقیق رعایت ولایت مکن

نصیحت ــ درمرآت ذرات موجودات ممکنه انوارآثاررحمانی مشاهده فرما ودر حروفات کتب خانهٔ کاینات تعالی اسماء سبحانی مطالعه نما .

حرف حرف این کتاب خوش میخوان معنی آن چو عارفان میدان

اغتنم حیوة انت فیها هالك ، و دارا انت فیها مالك ، میزانك فیها موضوع ، وکلامك فیها مسموع واذنك واعیه ، ومواعظك داعیه ، وانفاسك باقیه ، واعمالك بالخیرات وافیه.

ضایع نفسی عمر عزیزت نگذار وز عمر گرانمایه مرادی بردار

نصیحت ــ قال رسول‌الله (ص) جالس العلماء وصاحب الحکماء وخالط الکبراء .

نصیحت ــ اختیارعقلا آنست که اختیارازدست ندهند .

قال‌الله تعالی **و شاورهم فی الامرفاذا عزمت فتوکل علی‌الله .**

با عقلا وامنا واحبا درکارها مشورت فرما ، چوتردد زایل شود ارادت جازم گردد.

توکل بر خدا میکن درین کار که حق باشد ترا دایم نگه دار

ازرسالهٔ نسبت خرقهٔ خود ومعنی اعیان ــ چون بمقتضای الارواح جنودمجنده فماتعارف منهاایتلف وما تناکرمنها اختلف اخوان صفا رایعنی اعیان ثابته که صورعلمیه‌اند ومظاهراسماء حضرت الهیه معرفتی والفتی هست وخواهد بود اولا درعلم و ثانیاً درعین و بحکم تخلقوا باخلاق‌الله ای اتصفوا بصفات‌الله . در جهان اشباح از متابعت متبوعی مطبوع چاره نیست تا بواسطه آن صاحب کمال تحصیل کمالات که احاطه است برجمیع مراتب وجود میسر گردد و در سلسله طریقت با حضرت سرحلقهٔ حقیقت یعنی صاحب شریعت نسبت خود صحیح گرداند لاجرم بجذبهٔ جذبه من جذبات الحق توازی عمل‌الثقلین درویش طالب و طالب درویش الأخ فی‌الله سلمه‌الله تشریف فرمود ودست ارادت در دامن ولایت درویشان زد ونسبت خرقه با فقیران صحیح گردانید .

نسبت خرقه‌یی که من دارم بشنو از من که تا شوی آگاه
اینچنین است میدهم شرحش تا بجدم رسد رسول‌الله

خرقهٔ این فقیر نعمة‌الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله‌الحسینی از حضرت با رفعت قطب‌المحققین قدوة‌السالکین حافظ بلادالله ناصر عبادالله شیخ عبدالله یافعی و او از سالك مسالك مکاشفات وعالم عالم مشاهدات شیخ صالح بربری واو ازمرشدکامل مکمل واصل شیخ کمال‌الدین کوفی واو ازشهسوارمیدان ریاضت وتاج فرق ولایت شیخ ابوالفتوح سعیدصعیدی و او از مجرد جهان تجرید ومفردعالم تفرید شیخ ابی مدین مغربی واواز مقدم اصحاب مقامات وسرور ارباب حالات شیخ ابوالبرکات و او از مجاور کعبه حقیقت و مفتی خانقاه طریقت ومدرس مدرسه شریعت شیخ ابوالفضل بغدادی و او ازمظهرجمال وجلال ذوالجلال

شیخ احمد غزالی واو ازمحقق محق وصدیق مصدق شیخ ابوبکر نساج و اواز شیخ المشایخ شاکرعالم وذاکردائم شیخ ابوالقاسم واوازحافظ مکتبخانه علم وعلمناه من لدنا علماً شیخ عثمان مغربی واوازشیخ ابوعلی کاتب واوازمظهرالطاف باری شیخ ابوعلی رودباری واو از سیدالطایفه مصرمعنی دمشق دلشادی شیخ مرشد جنید بغدادی واوازسرخیل عارفان ومربی عاشقان شیخ سری سقطی واوازعارف معرفت رموز کنوز کلی شیخ معروف کرخی و اوازرمز کنزالوهیت وصفا حضرت رضا (ع).

کل الجمال غدا لوجهک مجمل　　لکنه　فی العالمین　مفصل

مظهراول اودرعالم انسانی صورت روحیه مجرده است که مطابق صورت عقلیه است ومظهرثانی صورت قلبیه که مطابق صورت نفس کلیه است، بعد ازآن صورت نفس حیوانیه که مطابق طبیعة کلیه است ومطابق نفس منطبعه فلکیه بعد ازآن دخانیه لطیفه که اطباء آن راروح حیوانی خوانند که مطابقهٔ هیولای کلیه است بعدازآن صورت دمویه که مطابق صورت جسم کلیت بعدازآن صورت اعضائیه که مطابق اجسام عالم کبیراست وبسبب این تنزلات تطابق حاصل شده میان نسختین واین ازتدبیرات الهیه است درمملکت انسانیه.

آنچه درعالم کبیراست مثالش اینجاست　　گرچه این عالم صغیراست بنام آن کبیراست

فما ثمه و ما ثمه و عین ثمه ثمه　　فمن قدعمه خصه ومن قدخصه عمه

فماعین سوی عین فنورعینه ظلمه　　فمن یغفل من هذا یجد فی نفسه غمه

گر بوجود ناظری هر دو یکیست در وجود
ور بصفات مایلی این دگر است و آن دگر

جام می است جسم وجان جام می است جسم وجان
ورتوندانی این سخن تن دگراست وجان دگر

ازرساله توکل - قال عزوجل ومن یتوکل علی الله فهوحسبه.

هر کس که توکل بخدا کردچوما　　ایمن بود از دردسر هردو سرا

قال رسول الله (ص) یدخل الجنة من امتی سبعون الفاً بغیرحساب هم الذین لایسترزقون ولاینتظرون و علی ربهم یتوکلون.

دریاب　توکل　صحیحم　　بشنو　سخن　خوش　فصیحم

اقول التوکل ترک الاسباب و نسیان الأحباب و اتکال القلب علی الملک الوهاب فی کل الابواب.

مسبب جوچه میجوئی تواسباب　　توکل با تو گفتم نیک دریاب

قال ذوالنون التوکل انقطاع الطماع.

قطع طمع ازغیر خدا باید کرد　　وآنگاه توکلی چوما باید کرد

قال الجریری التوکل معاینة الاضطرار.

عاجز حقی اگر بیتی تمام — کاملت باشد توکل والسلام

قال شاه الکرمانی التوکل سکون القلب فی الموجود والمفقود.

ساکن شده دل بلطف معبود — از بود و نبود خود برآسود

قال الجنید التوکل اعتماد القلب علی الله فی جمیع الاحوال.

در همه حال اعتماد بر اوست — اعتمادی مکن بدشمن و دوست

نکته ـ کشف درلغت حجاب است ودراصطلاح اطلاع برماوراء حجاب ازمعانی غیبیه وامورحقیقیه و کشف معنوی است وصوری صوری آنست که درعالم مثال حاصل شود وازطریق حواس خمسهٔ ظاهره ، یا بطریق مشاهده است چون رؤیت ارواح متجسده وانواروحانیه، یا بطریق سماع چون سماع رسول کلام ملك علام بواسطه وبلا واسطه ، یا به سبیل استنشاق و آن تنسم نفحات الهیه و تنشق فتوحات ربوبیه .

قال(ع) ان الله فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوا لها.

وقال(ع) انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن.

یا برسبیل ملابسه وملابسه میان دونورودوجسد مثالی تواند بود ، یا برطریق ذوق وآن اطلاع است برمعانی غیبیه ومجموع کشفیات صوریه ازتجلیات اسماء الهیه .

خوش حواسی اگر چنین باشد — کشف یاران ما چنین باشد

قوای نفسانیه مدرکه باطنیه ـ حس مشترك وخیال و واهمه وحافظه ومتخیله.

صحبت این دو پنج در یك تن — به ز صد گنج هر یکی صد من

حس مشترك ـ ادراك صورجزئیه کند و در این قوه مرتسم میشود صور جزئیات محسوسه بحواس خمسهٔ ظاهره ومحل اومقدم بطن اول است ازدماغ دوم .

خیال ـ وخیال محافظت صورجزئیه کند که حس مشترك ادراك آن کرده وخیال بمثل خزینه دارحس مشترك است وباین قوت زید مثلا دیده شد و غایب گشت و باز حاضر آمد شناخته میشود .

گر نباشد خیال خازن آن — که شناسد که این همان یاراست

ومحل آن مؤخربطن اول است از دماغ سوم .

وهمیه ـ قوتی است که ادراك معانی جزئیه کند چون صداقت زید و عداوت عمرو ومحل اومقدم بطن اخیرچهارم .

حافظة ـ قوتی است که محافظت معانی جزئیه که وهمیه ادراك آن کرده بود می کند ومحل اومؤخربطن اخیراز دماغ ونسبت حافظه با وهمیه نسبت خیال است باحس مشترك و حافظه راذاکره خوانند که مذکر اشیاء است .

این حافظ مذکر گنجینه ایست کامل — گنجینه ایست کامل این حافظ مذکر

پنجم متخیله قوتیست متصرفه در صور و معانی بترکیب و تفصیل و محل آن وسط هردو بطن و این قوه اگر عقل استعمال کند متفکره گویند و اگر وهم استعمال کند متخیله .

این همه از برای خدمت تو خدمت تو برای خدمت تو

متکلمان بر آنند که نفس ناطقه انسانیه ادراک اشیا می کند بواسطه قوای نفسانیه و انطباع صور اشیاء در قوی و نزد حکماء نفس ناطقه مدرک کلیات و جزئیات است اما کلیات بذات و جزئیات به‌آلت و بعضی بر آنند که نفس ناطقه ادراک جزئی بوجه جزئی و ادراک کلی بوجه کلی می نماید و نزد ابن‌راوندی نفس ناطقه جزء لایتجزی است در دل .

اما نظام بر آنست که جزء لطیف است در بدن و اما غزالی میگوید که روح لطیفه‌ای است ربانی و متعلق است بقلب انسانی که بآن لطیفه انسانی ممتاز است از بهائم.

و بعضی گفته‌اند سه قوه‌است حیوانیه و نباتیه و نفسانیه. حیوانیه دردل و نباتیه درجگر و نفسانیه دردماغ و نفسانیه را نفس ناطقه حکیمیه خوانند و غضبیه را حیوانیه و نباتیه را شهوانیه و گفته‌اند اخلاط اربعه معتدله و گفته‌اند این هیکل محسوسه و دیگری گفته مزاج معتدل نوعی و میگوید خون معتدل .

هریک بخیال خویش چیزی گفتند رفتند ولی راه نکو کم رفتند

و علماء و حکما بحقیقت نفس اطلاع نیافتند و حقیقت این لطیفه‌الهیه بعلم نظری و فکری دانسته نشود اما اصحاب صوفیه که بعنایت ربانیه عارفند بطریق کشف و عیان .

حال جان ازخدمت جانان شنو من بدل گفتم توهم از جان شنو

شاهبازیست بلند پرواز که بدانه معقولات بدام صیاد عقلی در نیاید عارف من عرف نفسه باید تامعرفت فقدعرف ربه او را شاید. این سری است از اسرار الهی. انسان کامل داند که مخلوق است بصورت ان‌الله خلق‌آدم علی صورته .

بگو جانی کزین مظهر جدا شد کجا رفت او کجا آمد چرا شد
اگر جانی ندارد حال او چیست وگر دارد بگو زینجا کجا شد
نشانی ده از آن دولت سرایش که گویم زین سرا باآن‌سرا شد
ز تو باور ندارم گـر بگوئی هوائی بود و بر باد هوا شد
جوابی خوش بگویم بشنو از جان که جان من بجانان آشنا شد
حبابی بود در دریای وحدت بمعنی هست اگر صورت فنا شد
نمیـرد نعمةالله حـاش لله که دل زنده بدرگاه خدا شد

بعضی ازفلاسفه بر آنند که نفس ناطقه انسانی قدیم است اما نزد ارسطو حادث است بحدوث بدن و بعد از مفارقت باقی‌واهل ملل بر آنند که حادث است پیش‌ازبدن لقوله(ع) ان‌الله‌خلق‌الارواح قبل‌الاجساد بالفی عام شاید که سابق باشد بوجود و بتعلق‌حادث بحدوث

بدن وتعلق روح ببدن تعلق عاشق است بمعشوق وسبب این تعلق توقف کمالات نفسانیه است ولذات عقلیه ببدن هرآینه هم عاشق باشد وهم معشوق .

عاشق و معشوق با هم مینگر صورت و معنی آدم مینگر

ونفس ناطقه درمدینهٔ انسانیه بمثابت حاکمی است مقید بحکم حاکم مطلق وعقل وزیر اوست وقوای نفسانیه عملیه ومملکت ملك وملك مالك الملك وحاکم را درولایت دو تعلق بود تعلق تعشق وتعلق تصرف. اگر پادشاه اورا معزول گرداند تصرف نتواند اما تعشق باقی باشد.

دائماً جان به تن بود مشتاق همچو داروغه‌یی بملك عراق

از رسالهٔ هستی و نیستی ــ مخلوقات را نیستی صفت ذاتیست وهستی عرضی واکابر واشراف مباهات بذاتیات کنند نه بعرضیات کما قال نبینا (ص) الفقر فخری وهستی که شایستگی نیستی ندارد واجب الوجود بود لذاته وهستی که نیستی می‌پذیرد بحقیقت آن هست نیست .

از رسالهٔ بیان نفس و نکات ــ هراسمی از اسماء الهیه صورتی دارد درعلم که حکما ماهیهٔ کلیه گویند واهل الله عین ثابته خوانند وهراسمی صورتی دارد خارجیه مسمی بمظاهر وموجودات عینیه وهراسمی رب مظهر خود و مظهر او مربوب او و حقیقهٔ محمدیه صورت اسم جامع الهی واز این اسم فیض می‌رسد برجمیع اسماء وحقیقت محمدیه تربیت تمام صور عالم میفرماید باسم اعظم که ظاهر است در وی و هو رب الارباب و بمظاهر مربی ظاهر عالم است وبباطن مربی باطن عالم واو را ربوبیت مطلقه است و خاصیت بفاتحة الکتاب و این ربوبیت اورا ازجهت حقیقت بود نه ازجهت بشریت وبتمام اسماء متصرف است درعالم بحسب استعدادات موجودات واین حقیقت دو وجهت دارد الهیت وعبودیت و اورا ربوبیت عالم بصفات الهیه بود وهو مجمع البحرین ومظهر العالمین .

اومربی وما همه مربوب ما محبیم وحضرتش محبوب

نکتة

التجلی ما ینکشف القلوب من انوار الغیوب حقتعالی را تجلیات است ذاتیه و اسمائیه و صفاتیه واسماء وصفات را دول است که حکم وسلطنت اسماء وصفات ظاهر زمان ظهور آن دول درآخرت ظاهرشود بارتفاع حجب و ظهور حق بوحدت حقیقت و ظاهر گردد هرشیٔ به صورت حقیقت خود لاجرم تمیز حق باشد از باطل و محل این تجلی مظهر حقست و مظهر روح فانی شود بوقوع این تجلی و بفناء روح جمیع مظاهر فانی گردند .

قال تعالی **ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الامن شاء الله** و این قوم اند که درقیامت کبری بتجلی ذاتی فانی شده اند هرآینه هرشیٔ بحکم کل شیٔ یرجع الی اصله .

همه بااصل خویش واگردند

وقال عزمن قائلی **ولله میراث السموات والارض کل شیء هالك الاوجهه** و این فناء بزوال تعینات خلقیه بود و فناء وجه عبودیت در وجه ربوبیت همچنانکه محو قطرات در بحر واین رجوع است بحضرت وجود مطلق بارتفاع وجود مقید **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار** اشاره بود باظهور مرتبه احدیت وفناء تعینات خلقیه بتجلیات الهیه درمراتب کثرت وزوال تمام تعینات بتجلیات ذاتیه درمرتبهٔ وحدت و از جمله اسماء که مقتضیه این مرتبه اند القهار الواحد الاحد الفرد الصمد الغنی .

وانکار کند عارفی که عالم بوده وغیرواصل وبذوق باین مشهد نرسیده باشد و بعقل ضعیفه عادمه محجوب اعاذنا الله منه واگر دیده صاحب کحل باشد و دلش باطلوع آفتاب عیان منور دائماً اعیان وتعینات عالم مزایله مشاهده نماید بلهم فی لبس من خلق جدید .

از رساله نور - معلوم فرما که اتحاد علم باوجود ونور از آن جهت است که هرواحدی کاشف نوری است ازشأن نورظهورواظهاراست یعنی اگرنه ضیاء بودی محسوسات مرتبه مدرك ومبصر نگشتندی واگرنه علم باشد حقایق اشیاء مجهول ماندی بی وجود اعیان ممکنات در کتم عدم فرسودی ووجود محض متعلق است درمقابله عدم لاجرم عدم راتعینی باشد درتعقل متعقل لامحاله وعدم راظلمت است ووجود را نورانیة و ممکن الوجود جامع نور و ظلمت لاجرم ممکن الوجود درنفس خود ظلمت ومعدوم وبنوروجود وجود منور کماقال النبی ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره الحدیث .

وخلق دراین حدیث بمعنی تقدیراست و تقدیرسابق برایجاد ورش نور کنایتست از افاضه وجود برممکنات .

همه روشن بنور او باشد   هرچه باشد ز نور او باشد

ظلمت برسه قسم است عدم وجهل وظلمت محسوس وظلمت حقیقی یعنی عدم رؤیت او بهیچوجه ممکن نیست و ظلمت جهل اگرچه به بصر نتوان دید اما آثار قباحت او به بصیرت هویداست اما ظلمت .

چه حاجت است که گوئیم سخت تاریکست   شبست وخانه تاریك و راه باریك است

وکمال رؤیت نوره موقوف است درمقابلهٔ ظلمت لاجرم تعلق حب حق بایجاد عالم موجب حب کمال رؤیت حق است عین خود را از حیثیت هویت وحدت اجمالا وازحیثیت ظهور در شئون متعدده تفصیلا .

نور و ظلمت بدان طریق بدان   جمع و تفصیل اینچنین میدان

از رسالهٔ بیان عالم - مثال و خیال وکیفیت رؤیا بدانکه اسباب موجب صحت خیال ورؤیای نوع انسانی چند چیزاست بعضی ازآن مزاجی وبعضی ازآن خارج مزاج اما آنچه مخصوص بمزاج است صحت هیئت دماغ است واعتدال مزاج ووقوف تصورمصوره .

واما آنچه خارج مزاج است بقای حکم مناسبت واتصال وقرب خیال مقید شخص که مقتضی اتحاد است بعالم مثال وآن قلت وسایط است از تعلقات لذات نفسانی وافکار فاسده و تصورات باطله وتشعب مرام به امور متفرقه وصدق اقوال واحوال مرضیه.

وازاینجااست که معبر کامل صاحب بصیرت بقوت کشف سری وروحی برمدارج ارواح ومراتب تمثلات عالم مثال واشباح اطلاع یافته باشد چون رؤیای صاحب مزاج مستقیم بشنود بحسب معرفت او بمواقع منام وموطن خیال تشخیص آن رؤیا کند درخیال خود واز طریق مقصد خیال بعالم مثال درآید وآن رؤیای مشخص را بامعانی که متناسب باشد در آن عالم نسبت دهد بلکه اگر معبر عارف بود بمراتب علویات درعالم مثال توقف نکند وترقی کند بعالم ارواح و از آنجا بعالم جبروت منتهی شود و درمرآت استعداد حال او نمودار چیست و حقیقت آن درعالم شهادت در کدام وقت پدید آید وبچه صورت ظاهر شود.

وبعد از مطالعه آن سر اگر مصلحت گفتن نباشد هیچ نگوید واگر مصلحت بود از مضمون آن خبر دهد و آن خبر را تعبیر گویند وآن مخبر را معبر خوانند.

هرخللی که در رؤیا واقع شود از عدم مطابقه میان مقصود ومیان صورت ممثله از آثار کدورت باطن وانحراف مزاج وفساد هیئت واختلاف احوال حسی صاحب رؤیا بود چون کذب دراقوال وسیرت نامرضی وصرف اوقات بامر خسیس چنانکه بقیه آثار صفات حمیده درضمن آن مستهلک گردد والامر بالعکس اذا کان الحال بالعکس وآنکه رسول (ص) فرمود: اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا اشارتست بدینمعنی.

ازرساله نکات ـ نکتة : شهودرا مراتب است رؤیت ببصر ورؤیت به بصیرت ورؤیت ببصر وبصیرت باهم چهارم ادراک حقایق مجرده ازصورت حسیه مرتبه عارفیست که بیند وفرماید مارأیت شیئاً الاورأیت الله فیه ومحقق حق را بیند درمرتبهٔ واحدیت کما قال (ص) رأیت ربی بربی. امادرمرتبهٔ احدیت ذاتیه.

رؤیت و رائی ومرئی را چه کار یاد دار از نعمة الله یادگار

نکتة ـ اعلامرتبه کشفیات معنویه مشاهده اعیان ثابته است درحضرت علمیه الهیه بعد ازمشاهدهٔ عقل اول وسایر عقول مجرده. دیگر لوح محفوظ یعنی نفس کلیه وباقی نفوس مجرده ودیگر کتاب محو واثبات یعنی هیولی کلیه بعدازآن عرش و کرسی وسموات وعناصر ومرکبات این مجموع کتب مراتب الهی است.

حرف حرف این کتاب را میخوان لفظ میخوان و معنیش میدان

ازرسالهٔ ذوقیات ـ وحدت ذاتی منشاء واحدیة است ومرآت ازلیه وابدیه که رابطه ظاهره وباطنه و واسطه اولیه و آخریه.

حد فاصل وحدت ذاتی بود برزخ جامع از آن خانیم ما

سر این از کشف میدانیم ما
با نصیب از هر دو جانب برزخ است

ذوق وحقیقت محمدیه عین این برزخ جامع وتعین وتجلی ومتضمن شعور کمال ذاتی است اجمالا وشامل اعتبار وجود و علم و نور وباعث تعین شعور به کمال آسمانی تفصیلا و تجلی از حیثیت و احدیت عین تعین مرتبه الوهیت است که شامله ظاهر وجود وجوبی است ومشتمله بظاهر علم بامکان .

از رساله فیوضات - فیض - هرمظهری از مظاهر ظاهرش از اسم الظاهر حقست و باطنش ازاسم الباطن ومظهر باعتبار واحدیت عین مظهر ومجموع افراد عالم بتفاصیل مظاهر اسماء حقند وباجمال مظهر اسم جامع وحقیقت مظهر درحقیقت راجعه باعین مظهر وحقیقت حق تعالی وتقدس غیرمعلوم لاجرم حقیقت هیچ شیء دانسته نشود **قال لاتدرکه الابصار وقال رسول الله سبحانك ماعرفناك حق معرفتك** وقال شیخنا .

و کیف ادرکه و انتم فیه
فلست ادرك من شیء حقیقته

از رساله مجمع الاسرار - سر - نفس بمثل فرزند عقل است بمقتضی الولد سرابیه ادراریکه در پدر بوجه مجمل بود بفرزند مفصل شد وقلم برلوح مطلع است وعقل برنفس.

لاجرم هر چه نویسند نیکوست
عقل کلی قلم حضرت اوست

ودانسته که مافی الضمیر کاتب درحالت کتابت بقلم آیدو بواسطه قلم برلوح نوشته شود وعقل کل بمنزله قلم است ونفس لوح همچنان هیولی بمنزله لوح نفس است ونفس بمنزله قلم

زهر دو یکی جسم آرنده است
صور برهیولی نگارنده است

وکنا بتخانه الهیه باشکال متعدده وذوات بسیطه وکلمات مرکبه ظاهر گشته وگفته اند اول امر است، دوم عقل، سیم نفس، چهارم هیولی، پنجم طبیعت، ششم جسم، هفتم افلاك، هشتم ارکان، نهم موالید ومکتسب نفس است تبانی وحسی وناطقه وهیولی چهاراست صاعی وطباعی وکلی و هیولی اول یعنی بیصورت وطبیعت پنجست طبایع اربعه وخامسه طبیعت وجسم درمرتبه شش است در شش جهت این مراتب جسم نگرومرتبه افلاك هفت وارکان هشت وموالید سه .

آشکارا بود نه پنهان است
معدنست و نبات و حیوانست

و حیات حافظ جسد است و نفس ناطقه نگهدارنده و عقل **حافظ نفس فالله خیر حافظاً .**

ازرساله مجموع اللطایف - فصل - رسم ووسم دولغتند که سابق اند درعلم الله تعالی ورسم اثر حق است برعبد وظاهر میشود بر بنده در زمان رجوع بنده بامقام سابق ازحال. وسم نشانهٔ الهیت است بر بنده یا در بنده وآن دلالت است که بنده ازاهل وصول وتحقیق است ووسم ورسم برمادلالات اند همچنانکه اسماء حق بر حق وکثرت معانی اسما نسبتند برذات منسوب به ومعلوم است که عالم درازل مشهود حق بوده باشد زیراکه ازعلم اوباومستلزم علم اوست

بعالم. ووسم ورسم ازجملهٔ عالم ومشهود حق ازلا واختلاف درشهود حق محال لاجرم شاهد این رسم ووسم بود ازلا وابداً .

ووسم ورسم دراصل مجعول بجعل جاعل نیستند امابجعل جاعل ظاهر گردند و لابد است که درهرحالی ومقامی ومشهدی آنرا اثری باشد وآن اثررسم آنحال ومشهد ومقام بود واثرازحیثیت درمؤثررسم خوانند .

اما اثرازحیثیت صدق صاحب حال یا مشهد یا مقام وسم گویند وعین مسمی رسم عین مسمی وسم است ومتغایر آنند بحسب حکم و گفته‌اند که حکم وسم ورسم جاری است ازلا در جناب حق لاجرم عالم بصورت مصورظاهر وصادر گشته ازحق .

نکتهٔ عارفانه میگویم عارف‌ورسم ووسم میجویم

ازرسالهٔ کلام الحق للخلق والفرق بین الوحی والقدسی - و حقیقت رسالت ابلاغ کلام است از متکلم بسامع بعد ازتبلیغ آنرا مقامی وبقائی نبود بلکه تجدد باید کما قال‌الله‌تعالی **ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه** .

ورسالت نعتی است متوسط میانه مرسل ومرسل ورسول بشرقبول نفرماید رسالت بشریت را الابواسطه روح قدس امین که نازل‌شود بردل مبارك‌او وگاهی روح قدسی متمثل‌شود بصورت دحیه یا صورت رجلی دیگروهروحی که بدین صفت نباشدآنرا رسالت بشریت نخوانند .

اما وحی و الهام گویند و جبرئیل استاد و موکل باین مقام است و السلام قال الله تعالی **وتوبوا الی الله جمیعاً** وتوبه عبارت ازرجوع است تاب وآب و اناب اذا رجع و رجعت عامه‌ازجهت مخالفات بود بموافقات .

قال رسول‌الله التوبة ندم وندامت ازهرچه فوت شد ازطاعت وعبادت .

و توبه نیز نزد فقها رکن‌اعظم است ونزد زهاد توبه ندامتست برآنکه فوت شده از استغفار درعقب هرگناهی. اماتوبه عالم بالله رجوع است بحق ازرجوع اوبخلق اما رجوع عرفا اعوذبك منك وتوبهٔ مشروعه تا دم‌آخرین همدم تست اما توبةالمحققین فلاترفع دنیا ولاآخره فلها البداية والنهاية لها، اکرچه توبه راباب‌الابواب گفته‌انداما **مغفور لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر** فرموده وانی استغفر فی کل یوم سبعین مره .

این چنین توبه را نهایت نیست ابتدا گرچه هست غایت نیست

این رساله بتوبه کردم ختم مثل این نسخه در ولایت نیست

مشهد سیزدهم درذکرمعارف مشرفین خدمت سیدوخلفای آنجناب منهم‌شاه‌خلیل‌الله درعنوان قطب‌الاقطاب وشیخ‌المشایخ مفصلاذکرایشان که کلی منحصر درفردبودند واعقاب شاه ولی‌همه ازنسل خلیل‌الله‌است مفصلامسطور خواهد گردید .

ومنهم مرشدالدین شیخ ابواسحق البهرانی الشیرازی ازمشاهیرمشایخ است وچون عالم بکتب اربعه سماوی بوده ملقب بشیخ چهار کتاب است ازشیرازقصد خدمت سید کرده بایك دوتن رفیق مجردانه بسوی کرمان و ماهان روان شدند ازخود شیخ مروی است که هریك ازهمراهان غذا وطعامی مخصوص آرزو کردند که بعد ازورود عنایت فرماید آرزوی من شیربرنج گرم بود چون وارد کعبهٔ مقصوُد شدیم هر کس هرچه تمنا کرده بود خادم آستانه بیاورد ومرا گفت دراین زاویه آرام گیر. من داخل شدم وازخستگی خواب مرادرربود. ناگاه انتباهی شد چنان دانستم که قطرهٔ باران می‌بارد چشم گشودم جناب سید را دیدم که بربالای سرمن نشسته آب ازچشمش برویم میبارد، ازجای خود برخاستم وادب کردم فرمود بحالت تجرد و انقطاع خود تأسف خوردم گریستم باری شیر برنج گرم حاضر بود خوردم و مدت یکماه در صحبتش مشرف بودم، بعد مرا حواله بسید قاسم الانوار فرموده واو بخراسان بود من بشیراز آمده مهیای سفرخراسان شدم و برفتم وهفده سال درخدمت سید قاسم الانوارتوقف داشتم و مجلس وی هرگاه حضار تکلم میکردند غالباً جواب آنها محول بمن می‌فرمود .

شاه قاسم انوار

ومنهم السید معین الدین علی بن سید نصیر الدین التبریزی الملقب بقاسم الانوار دراوقاتی که جناب شاه نعمة الله ولی بامشایخ اردبیل میل ملاقات داشت درسراب تبریزوالدوی فرزند را خدمت جناب سید آورد بشرف دست بوس وخطاب فرزندی مخصوص گردید و باآنکه در صغرسن بود فرمودند بوالدش که قدراین ولد بدان که کمتر کسی بقابلیت واستعداداو دیده میشود وبعد ازآنکه بدرجهٔ کمال رسید گاهی رجوع طالبین را باومحول می‌فرمود اوقاتی که سید معین الدین قاسم الانواردرهرات بود بعضی ازسلسلهٔ نقشبندیه بجهت اختلاف مشرب اورا درنزدمیرزاشاهرخ امیرتیمور متهم کردند بسبب آنکه روزی درجامع هرات سلطان را احمدلر کاردزد وضارب را بمخلصین ومریدان سید قاسم نسبت کردند ودرحبیب السیر گوید که بای سنغر بعرض رسانید که درمجلس سید احمد لررا دیده‌اند و شاهرخ میرزا عذر سید قاسم را خواسته بسمرقند رفت ومیرزاالغ بیك کمال احترام را ازسید منظورداشت ومعزز گردانید وبعد از مدتی بقصبهٔ خرجرو جام رفت درآنجا وفات یافت تاریخ میلاد وممات .

ووجه تسمیه بقاسم الانوارو بعضی ازترجمه‌اودرسلسله صفویه تحریر یافته ودیوان اشعار آن جناب ومثنوی انیس العارفین مشهورومعروف است وقاسم تخلص می‌نماید واین اشعاراز غزلیات اوست .

صمت وجوع وسهروعزلت وذکر بدوام   نا تمامی جهان را بکند کار تمام

وازمشاهیر مریدان اوست امیر مختوم نیشابوری که ازسادات عالیدرجات است واباء وی اصلا ازمدینه رسول(ص) بودند وازجملهٔ اشعاراوست.

آنرا که دراین راه شعوری وشروعیست
در هر نفس ای دوست عروجی ورجوعیست

درسال هشتصد وسی بعزت شهادت واصل شد وقاسم الانوار درحق او مرثیه گفته وشمه‌یی ترجمهٔ اودرمجالس المؤمنین وریاض العارفین تحریر یافته .

شاه داعی الی الله

ومنهم فخر العارفین سید نظام الدین محمود الواعظ الملقب بداعی الی الله ازسادات حسینی شیرازی است وسلسله نسبش بنوزده واسطه منتهی گردد به زید بن علی سید الساجدین (ع) واجداد اورا درانساب همه داعی لقب بوده ودرمبادی حال در شیراز بخدمت شیخ مرشدالدین ابو-اسحق بهرانی اظهار ارادت مینمود روزی شیخ بوی گفت ای مخدوم زادهٔ نشاءٔ شما غالب است و بتنهائی نمی‌توانم متکفل حالات شما شوم تا این بزرك سفر آخرت اختیار نفرموده خود را بخدمت وی برسان یا بخدمت سید قاسم الانوار.

شاه داعی الی الله گوید من درین فرمایش بتردد وتفکر درافتادم چون توجه کردم درواقعه دیدم که مجلسی است ازقبیل چهارطاقی وچشمهٔ صافی روان است و پیری نشسته و بخیه می کشدواین پیر بایزید بسطامیست ومیگویداین امر بخیه کشیدن اول ازسلطان ابراهیم ادهم بوده و در دست اوپشم بود وچون نوبت بما رسید ریسمان شد واکنون که نوبت بسید نعمةالله رسیده است دردست او ابریشم‌شده است صباح که بخدمت شیخ رفتم وصورت واقعه را معروض داشتم شیخ مرشدالدین فرمودند حواله بکرمان است وخدمت شاه ماهان .

چون این بشنیدم اشکالی‌چند درتوجه بود سردی هواوزمستان ودشواری سفربنابر آن که هنوزملتحی نبودم .

برادربزرگم شیخ سراج‌الدین یعقوب چون اضطراب وشوق‌من بدید مرافقت نمود به اتفاق اوویکی ازسادات انجو که شجاع‌الدین عزیزنام داشت و یکدو ملازم عازم بکرمان شدیم وراه ندیده بودیم وقافله نبود ناچارمیرفتیم .

درراه دوسه صورت‌رخ نمودازجمله شبی دربیابان راه گم کردیم وبارانی‌عظیم وصاعقه هولناك درگرفت درآن بیابان سرگردان وحیران بماندیم وهمانجا بارها فرود آوردیم و گردآن بارها نشستیم‌ازحیرت چشمم بخواب رفت دیدم که شخصی‌براسب سواراست چنانکه گویاسراو برابرمی کشید وتازیانه‌یی‌دردست‌دارد ومی‌فرماید که‌این ابرها درحکم‌ما کرده‌اند اگرگوئیم ببار بیارد واگر گوئیم مبار نبارد وبعدازآن اشاره کردبابرهائی که برسرما بودند که برسرایشان‌مبارید وگویا آنحضرت صاحب ولایت علی مرتضی (ع) بود‌وچون بیدارشدیم دیدیم که براطراف وحوالی‌ما باران عظیم‌است وبرسرما نیست چنانکه ستاره آشکاراست وبرادرم گفت‌حضرت رسول (ص) رادرخواب دیدم فرمود باکی نیست وصباح که‌روان‌شدیم بکاروانی‌رسیدیم

چون ما را دیدند تعجب کردند که شما در بیابانی که پناه نداشت با اینهمه باران چون‌است که تر نشده‌اید؟ وایشان درمغاره‌یی بودند وترشده بودند و بهرجمعی که میرسیدیم واحوال‌سید را می‌پرسیدیم می گفتند مردی است دولتمند ودنیا دارواسباب بسیارپیش اوجمع شده و ما میرفتیم وباین سخنان اعتنائی نداشتیم.

شبی حضرت مقدس را در خواب دیدم برصورت نیکان که می‌فرمودند ما این چنین هستیم هیچ چیزبرما نبسته ومحبت هیچ برما ننشسته بعد از آن جوی آب بزرک بود ازآن بجستند ومرا گفتند تونیزبجه ومن نمی‌توانستم جستن کنم.

دیگرآنکه درآن سفردربیشه راه گم کردیم وازصباح تا قریب عصر سرگردان بودیم عصریکه ازآن بیشه خلاص شدیم شخصی دیدیم متوجه و برما سلام کرد ودست بوسی نمود و گفت ازصبح تااین‌وقت‌انتظارشما می کشم گفتیم تراازما چه خبری؟ گفت درخواب‌پیری‌دیدم که محاسنی‌بزرك داشت چنانکه تمام صحرا رابمحاسن‌خود گرفته‌بود واوشیخ کبیربود بمن گفت‌به‌کناربیشه رو، سید زادهٔ چندمی‌آیندایشان را دریاب. پس‌ماراببخانه خود که‌ازآنجا دوفرسخ بود برده سه روز نگهداری نمود بعد مارابسرراه برده راه‌نمائی کرد. دیگرآنکه در راه هریك از ما طعامی خاص تعیین کردیم که وقت ورود بماهان برای ما بیاورند ودر ماهان قبل ازملاقات خادم‌آمد وبرای هرفردی طعامی که درراه طلب‌کرده بودیم بیاورد و ازبرای من پارهٔ جگروزبان کله وپارهٔ دل وگردهٔ روغنی و پارهٔ حلوای قندی چنانکه در راه تمنا ونیت‌کرده بودم بیاورد وگفت‌که حضرت سید این را برای شما خاصه فرستاده و من ازآن اشاره بجامعیت فهم‌کردم وچون بمجلس‌آن حضرت رسیدیم برادرم وآن‌سیددست بوسی‌کردند ومن پابوسی‌کردم سرهرا درکنار گرفتند مدتها ومن از هوش رفتم، فرمودند عجب سوختهایست وهم درآن مجلس بیعت کردیم وبقبول خرقه و وصله مستسعد شدیم ودر اشعارخود گفته.

شدم بخطهٔ کرمان و جانم آگه شد	که مرشد دل من شاه نعمةالله شد

الحاصل جناب مولانا داعی الی الله واعظ و مذکربود وسی سال برفراز منبرخلق را بحقایق معارف ومواعظ موعظه می‌فرموده وعربیاً وفارسیاً نظماً ونثراً تألیفات وتصنیفات نموده ودرسنهٔ هشتصد وشصت وپنج که ازعمروی‌پنجاه وپنجسال گذشته‌بود بجمع دیوان‌خود رخصت داده قریب پنجاه هزاربیت دیوان‌آنجناب را دیده‌اند ودربعضی اشعارخود شیخ‌ابو- اسحق بهرانی‌شیرازی وسید احمدکبیر را تمجید کرده. سه دیوان غزلیات دارد موسوم به قدسیات وواردات وصادرات وشش‌مثنوی دارد بدین اسامی‌مثنوی مشاهد، مثنوی گنج روان مثنوی‌چهل‌صباح، مثنوی چهارچمن، مثنوی‌چشمهٔ زندگانی، مثنوی عشقنامه وشرحی‌بر گلشن رازنوشته موسوم بنسایم گلشن وشرحی‌هم برمثنوی مولوی جلال‌الدین‌نوشته برحسب‌خواهش

سید ابوالوفاء مرید خود و مزارسیدابوالوفاخارج شهرشیرازدرسمت مغرب واقعست فاصله چندان ندارد بقعهٔ مختصری دارد.

ورسالهٔ خیرالزاد عربیاً وفارسیاً و کتاب محاضرالسیر فی‌احوال خیرالبشر نظماً و نثراًورسالهٔبیان عیان فی‌الحقایق ورساله جواهرالکنوزدرشرح رباعیات‌شیخ‌سعیدالدین‌حموی ورسالهٔ نظام وسرانجام مشتمل برده جام رساله ثمرة‌الحبیب عربی‌است، رسالهٔ قلب و روح عربی است، رسالهٔ مرآةالوجودفارسیست، رساله چهارمطلب، رسالةالفواید فی‌نقل‌العقاید، رساله‌اشارةالثقال، رساله‌ترجمةالاخبارالعلویه، اسوةالکسوه، معرفةالنفس، تلویحات‌الحرمیه، سلوةالقلوب، رسالةالشدد متعلقة بالعد مبتنی بر دوازده فصل در طریقت، مراشدالرموز، لطایف راه روشن کلمات باقیه، رسالهٔ کمیلیه، دیباچه جمال‌وکمال تحریرالوجود المطلق، ترجمه رساله محیی‌الدین، رسالهٔ لمعه رساله فی‌معنی‌المحبه، تحفةالمشتاق کشف‌المراتب، اصطلاحات: درالبحرفی معنی بیت‌العطار، رساله‌اوراد تاجنامه شجریه، رساله قلهاتیه، رساله طرازالایاله، رساله رضائیه.

عمرشریفش زیاده ازپنجاه وهفت بوده وبشصت نرسیده ودرسال هشتصد وشصت وهفت یانه وفات نموده مزارفیض آثارش درخارج شهرشیراز بسمت جنوب زیارتگاه اهل نیازاست ومکرربزیارتش رفتم ودرخدمت مرحوم والد عصرهای پنجشنبه ویکدوشب جمعه یاددارم که درآنجا مجلس نیازی سبزشد باغچهٔ با صفا وبقعهٔ مختصرو چند اطاقی دارند و یکدو سنگ مزاردیگر آنجاست نسبت میدهند که ازاولادآنجنابست وجمعی‌دیگرازصالحین‌درمیانهٔ آن بقعه‌آرمیده‌اند.

حاجی نظام‌الدین

ومنهم السید حاجی نظام‌الدین احمد درآغازطلب با برادرخود سید عمادالدین‌علی بکرمان وماهان مسافرت کرده‌اند وهردوازفضلای شیراز بوده‌اند چون بآستانه ماهان وبه قولی بکوه بنان رسیده‌اند خادم گفت که سید می‌فرمایند سحردرمسجد مشرف خواهیم شد وازشدت شوق‌خواب ننموده وسحر بمسجد رفتند ودرتاریکی‌بانتظار بنشستند که بشرالمشائین الی‌المسجد فی‌الظلم باالنورالتام یوم‌القیمه و اتفاقاً ایشانرا خواب در ربود عجباًللمحب کیف ینام.

نزدیك بامداد که خادم چراغ روشن کرد دید که جناب سید روی سجاده نشسته و آن دوطالب خفته‌اند و پاها بطرف سیددرازاست خادم قصد نمود که بیدارشان نماید. سید فرمود «بسامراتب خوابی‌که به زبیداری است» ازکجا معلوم که خواب عزیزان ازبیداری

نعمة‌الله افضل نباشد و بعد از آنکه بشرف توبه و تلقین رسیدند امر بخلوت و اربعین فرمودند وچون تکمیل یافتند نظام‌الدین را رخصت شیراز دادند وعمادالدین را بهندوستان فرستادند.

ازسید نظام الدین احمد منقول است که گفته مرا بعضی اشکالات بود دربعضی مسائل ومکنون خاطر آن بود که روزی مجال شود وعرض نمایم و بدون اظهار وقتی رساله مرموزات خود را بمن مرحمت فرمود که مطالعه کن چون امعان نظر در آن نمودم مشکلات من آسان شد .

وفات وی درسال هشتصد وشصت ودو بوده و آنجناب را شرحی‌است براربعین حدیث ودرآخر آن سلسله مشایخ خود را چنانچه سبق ذکر یافته درموقع خود تحریر نموده وسید عزالدین اسحق خلف وی خرقه از پدر داشته و سید وجیه‌الدین اسمعیل نبیره او گوید وقتی که جدم بخدمت شیخ مشرف شده بود پدرم بدنیا آمد وتعیین آن‌اسم را سید فرموده‌اند .

السید شمس‌الدین ابراهیم بمی

ومنهم السید شمس‌الدین ابراهیم البمی‌ازاعاظم سادات واکابر فضلا بوده پیرمردی‌معمر وسالخورده وابتدای امرش دست ارادت بشیخ زین‌الدین علی کلاه داده بود وچون بخدمت سید رسیده او را بحری یافت ودیگران را جوی .

بحر بیشك منتهای جویهاست　　　منتهای دستها دست خداست

هم بدو باشد نهایت سیل را　　　هم از او گیرند مایه ابرها

همیشه متوقف بم بود وبرای‌ملاقات سید بماهان می‌آمد نوبتی‌دونمد بتحفه برای‌سید بیاوردند یکی خود پوشید و دیگری بخادم سپرد که نگاه دار که فردا شمس‌الدین ابراهیم ازبم میرسد وحواله به‌اوست. علی‌الصباح رسید ونمد درپوشید وگفت «یکجونمدم بکل عالم نمدم» تجدید ارادت وبعزدست بوسی ونیابت بم مفتخر گردید.

السید طاهر بن محمد

ومنهم‌السیدالشهیدالسعید طاهر بن محمد اوایل‌حال بشیخ زین‌الدین‌خوافی‌رسیده و چون بصحبت جناب سید واصل شد مکرر می گفت حضور حضرت مقدسه هرکره که مشرف میشوم نوعی مشاهده تجلی میشود غیر مجلس سابق. راقم گوید دیده صحیح گوید لاتکرار فی‌التجلی‌وقال عزشأنه کل یوم هوفی‌شأن.

قوام‌الدین کوه‌بنانی

ومنهم قوام‌الدین کوه بنانی از تلامذه سید شریف بود و بخدمت سید اظهار اخلاص

مینموده و آنحضرت خرقهٔ خاصه باو مرحمت فرموده .

ضیاء الدین علی

ومنهم ضیاءالدین علی قاضی کرمان وشارح احادیث نبویست چهل سال مواظب ملازمت سید بوده

تاج الدین

و منهم تاج الدین شریعتمدار کرمان و مشارالیه بالبنان است خود گفته که یکروز از شهر کرمان با مولانا همام الدین حسین قصد ماه ماهان وخدمت شاه شاهان نمودی آخر روز بتعجیل راندیم درراه باران شدید وصاعقه وتیرگی هوا بمرتبهیی رسید که امکان حرکت نبود دریکفرسخی ماهان درپای درختی که آنرا چنار کاکلی می نامند ماندیم وباندك زمانی درویشی از درویشان آنحضرت آمده گفت که آنجناب از خلوت بدرآمده فرمودند بعضی از دوستان ما در راه مانده‌اند وبدست مبارك این حلوای قند پخته‌اند بانان وچند من جو و یك شمع کافوری فرستاده‌اند .آنشب بماندیم و فردا صبح براه افتاده بمنزل و خدمت آن حضرت رسیدیم .

رکن الدین عبدالله کرمانی

ومنهم مولانا رکن الدین عبدالله الکرمانی فقیه فاضل بوده دربدوحال اظهار ارادت بخواجه عمادالدین علی کرمانی می نموده که عارفی معروف وصاحب دیوان و تخلص عماد می نمایدودرزمرهٔ معاصرین امام عبدالله یافعی ترجمهٔوی ذکر گردید واومرید شیخ زین الدین عبدالسلام کاموسی بوده و کاموس بر وزن قاموس نام قریه‌یی از قراء اصفهان است و چون رکن الدین درآخرخدمت جناب سید رسید ترقیات بسیار نموده وحکایت کند که روزی در مجلس شریف حضرت شاه مذکورشد که در روایات آمده که درایام رمضان عندالافطار و در لیالی قدروساعات آخرچندین هزار بنده گنه کار راخدای تعالی آزاد می فرماید. جناب سید فرمودند ما راضی هستیم که ما را به بندگی قبول فرماید .

عضدالدین

ومنهم عضدالدین ازمعارف قضات بوده ومخلص شاه خود. حکایت کند وقتی ازبم با جمعی قصد خدمت سید نموده بودیم درراه صحبت می داشتیم که بعدازورود بحضور سید هریك چه نعمت وطعام تمنی نمائیم هریك طعامی مخصوص خواستیم مگریك تن که اظهارمناعت واستغنا

کرده گفت من چیزی نمیخواهم چون راه طی‌شد وما بمنزل رسیدیم وبخدمت سید رفتیم هنگام شرفیابی خادم هرکس‌هرچه خواسته بودیم آورده درپیش‌نهاد مگردر پیش آنشخص که‌چیزی ننهاد. سید فرمودند که ایشان بطعام درویشان میل ندارند.

نظام‌الدین کیچی مکرانی

ومنهم بابا نظام‌الدین کیچی‌المکرانی ازاکابرولایت کیچ ومکران‌بوده وقتی دشمنی بروی غلبه نموده بودازحاکم کرمان اعانت می‌خواست نمودبا ملازمان خویش روانه کرمان شد وجناب سید درخلوت باربعین‌وطاعت مشغول بوددروزیکه نظام‌الدین وارد کرمان‌میخواست بشود سیدازخلوت بیرون‌آمده بدرویشی‌رجب نام فرمود که جمعی سواران از کیچ‌ومکران می‌آیند ودرمیان‌آنان مردیست‌بفلان صورت وفلان‌لباس‌وسوار اسبی‌است بفلان رنگ‌نزدیک اوبرووسلام مرا باوبرسان وبگونعمة‌الله می‌گوید باینجانب گذری نمائید وبااوهمراهی کرده اورا بمنزل ما راهنمائی کن. درویش رجب رفته آن‌سواررا بنشانهای مذکور شناختهٔابلاغ پیغام کرد، اونیز بلاعذرروانه شد چون بآستانهٔ خلوت قریب شد سیدازخلوت بدرآمده به طریق معانقه اورا محکم دربرگرفت و لختی بفشرد ورها کرده بخلوت بازگشت. آن مرد بیخود بیفتاد واو را غشی عارض شده مدتها مدهوش و بی‌خویش افتاده بود چون کسی که درخواب بوده باشد.

روحها بریکدیگر بشتافتند   یکدگررا یار دیرین یافتند

ازآن پس که‌بحال آمد ملازمان‌را مرخص‌ولباس راتغییرداده متوقف‌آستان شدوتعلیم ذکرخفی یافت و بریاضات وعبادات شرعیه پرداخت و از توجه جناب سید بمقامات عالیهٔ خلافت رسید. غالباًدرماهان وابرقوه بسرمیبرد وتابستان باقلید توقف مینمود ودرهمهٔ جا بوحدت وعزلت بسرمیبرده وبامرجناب سید بخدمت سید قاسم‌الانوار نیزرسیده.

وی گفته که وقتی مراچندگاه فترتی دراحوال حاصل شده بود بنوعیکه میل خاطر بهیچ چیزدنیا نداشتم ومتحیرمی‌شدم که‌آیا این‌چه باشد؟آخر بعرض‌حضرت مقدسه رسانیدم فرمودند باکی نیست اسم الهیت را بمظهریت فرا می گیرید و بعد ازآن فرمودند تنشیط قوه حیوانیه وتفریح نفس مطمئنه بقواعد شریعت میکن.

وهم‌ازوی منقول‌است که گفته مراوقتی‌عقده وواقعه‌یی بود که شرم میداشتم‌وازخجالت چند روزبخدمت حضرت مخدومی نرفته بودم چون بخدمت رسیدم فرمودند تونداِنسته‌ای که پیر بمثابهٔ دریاست اگر مرید را حدثی یا خبثی پیدا شود تا خود را بآب دریا نرساند پاك نشود.

الحاصل باباحاجی نظام‌الدین بسیارمورد نظرآنحضرت بوده وترقیات‌نموده‌وچنانچه

سبق ذکر یافت جناب سید وصیت فرموده که مرا بابا حاجی نظام الدین غسل بدهد .

الشیخ ابو اسحق

ومنهم الشیخ ابواسحق احمد المشهور بشیرازی الحلاج المتخلص بسحاق از فضلای عرفا بوده ودرشعر تصرفی تازه نموده وازخوان نعمة الله اطعمهٔ بی اندازه یافته وبیشتر اشعار خواجه وشیخ وبعضی ازجناب سید را تضمین کرده. وقتی جناب سید این غزل را فرموده بود.

گوهر بحر بیکران مائیم | گاه موجیم و گاه دریائیم
ما بدان آمدیم در گیتی | که خدا را بخلق بنمائیم

بسحاق اطعمه چنین گفته است .

رشتهٔ لاك معرفت مائیم | گه خمیریم و گاه بغرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ | که ز ماهیچه قلیه بنمائیم

چون درشیراز بخدمت سید مشرف شد قبل ازآن این غزل وی بحضور مبارك عرض شده بود باو فرمودند رشتهٔ لاك معرفت شمائید بسحاق گفت چون نمیتوانم ازالله بگویم از نعمة الله می گوئیم .

خلاصه شیخ از ارباب وجد وحال است وبا شاه داعی الی الله مصاحب و معاشر بوده و داعی الی الله مرثیه درفوت او گفته. مرقدش درتکیه چهل تنان شیراز است ومعروف است هر کس فاتحه بخواند ونیت طعامی کند بوی میرسد. من منظوماته .

من آن نیم که ز حلوا عنان بگردانم | که ترك صحبت شیرین نه کار فرهاد است
حسد چه می بری ای کاسه لیس بر بسحاق | برنج زرد و عسل روزی خدا دادست
کیپا پزان سحر که سر کله واکنند | آیا بود که گوشه چشمی بما کنند
چون از درون خربزه واقف نشد کسی | هر کس حکایتی بتصور چرا کنند
روزه داری و قناعت هوسم بود ولی | چشمکی میزند آن بره بریان که مپرس
کس ببالای مزعفر نکند آش ترش | که چنانم من ازآن کرده پشیمان که مپرس
حکایت عدس و مجلس خلیل الله | ز من مپرس که مداح نعمة اللهم
پس ازسی چله برمن کشف شداین راز پنهانی | که بورانیست بادنجان و بادنجانست بورانی
کاچی نتوان پخت ازاین تخم که کشتیم | کیپا نتوان دوخت بدین رشته که رشتیم
کنگرچودرآورد سرازجیب زمین گفت | خرما نتوان خورد ازاین خار که کشتیم
افسوس برآن دنبه پروار که بگداخت | در روغن او ما دو سه چنگال نهشتیم
مشنوای نان که بجزدنبهٔ مرایاری هست | یا بجز مشتن چنگال مرا کاری هست
چه عجب کنگر اگر همنفس بریان شد | همه دانند که درصحبت گل خاری هست

هر که منعم کند از عشق ترید پاچه | تا بخوردش ندهم برمنش انکاری هست
آنکه دارد هوس کله و کیپا خوردن | صبح خیزی چو نسیم سحرش باید کرد
پختگی دنبه و کشکک سبب راحت ماست | چون چنین است ازاین پخته ترش باید کرد
شاه همه نعمتها سلطان کباب آمد | کز دنبه ونان دارد هم تختی وهم تاجی
منصور اناالحق زد بسحاق اناالحلوا | آن دعوی حلاجی وین معنی حلاجی
همچو بسحاق کسی کاش خلیل الله خورد | نعمة الله صفت مبر جهان خواهد بود

فخرالدین شیرازی

و منهم فخرالدین شیرازی دربدوحال از مریدان خواجه ظهیرالدین عبدالله امامی اصفهانی نقشبندی بوده بخواجه زاده کرمانی که صاحب جمال بوده تعلقی پیدا کرده راه ملاقات نداشته چون شنید که شاه نعمة الله ولی از کرمان بشیراز آمده قطع کرد که خواجه کرمانی وپسرش بخدمت سید خواهند آمد او نیز بهوای دیدار یار بخدمت سید آمده در مجلس نشست دراین اثنا حلوائی بمجلس بوده قسمت میفرموده اند قدری از آن بخواجه زاده داده فرمودند بآن درویش بده، درویش چون این کرامت مشاهده نمود بیخویش گردیده سرارادت برپای سید نهاد وبتاج خاصه مفتخر گردید .

آورده اند که خواجه وقتی ازحضرت سید مسئلت نمود که توجهی به بنده زاده فرمائید و نصیحتی نمائید جناب سید گفته اند که نصیحت آنکه درویش آشفته را مصاحب خود سازد خواجه قبول کرد .

آورده اند که وقتی درویش فخرالدین را میل ملاقات خواجه عبدالله مذکور بهمرسید چون بمجلس وی درآمد خواجه بوی گفت برو که ازتو بوی گند غیرمی آید درویش درکمال تشویش بگورستان رفته میگریست. حضرت شاه ازاین حال آگاه گردید وقلب منیر که جام جهان نمای حقیقی است شکسته شد. خواجه ظهیرالدین مزبور دیگرروز بمجلس جناب سید مشرف گردید وقتی رسید که در حقایق و معارف بیانی میفرمود و خواجه که شاگرد سید شریف وعلاءالدین عطار نقشبندی خود را می دانست درمیان سخن بطریق تنعم گاهی دخلی مینمود ناگاه سرخود را برهنه و برقدم سید نهاد آنحضرت عمامه وطاقهٔ خود را بر سر او گذاشت واظهارمرحمت فرمود. گویند درآنمورد شاه این بیت راانشا نموده بود.

بی تکلف نعمة الله را نگر | وز طریق نقشبندی در گذر

و خواجه بعد ازآن مجلس درویش فخرالدین را خوانده عذرخواهی نموده وگفته ما نیزهمچون تومریدیم واین بیت سنائی را خواند .

دست وپائی همی زن اندر جوی | چون بدریا رسی ز جوی مگوی

الشیخ نورالدین آذری

و منهم الشیخ نورالدین حمزة بن علی ابن عبدالملك الطوسی البیهقی المتخلص آذری
درتذکره دولتشاه سمرقندی مسطوراست که والد شیخ ازجمله سربداران بیهق بوده و نسب
اوبمعین صاحب الدعوه احمد بن محمد الزمجی الهاشمی المروزی تعمده الله بغفرانه میرسدوپدر
شیخ خواجه علی ملك بوقت سربداران دراسفراین صاحب اختیار بوده وشیخ بهنگام جوانی در
تحصیل فضیلت وشاعری کوشید وشهرت یافت وهمواره بمدح سلاطین وامرامشغول بودی ودر
مدح شاهرخشاه قصیده درطورلغز گفته که مطلعش اینست .

چیست آن آبی که تخم فتنه برمی افکند　　خسرو گردون ز سهم او سپر می افکند

ودراین قصیده داد سخنوری داده وپادشاه زمان بتعریف شیخ زبان گشود و وعده به
حکم ملك الشعرائی وی فرمود ودر اثناءآن حال نسیم عالم تحقیق بر ریاض خاطرعاطر او
وزید وآفتاب جهان تاب قعربه روزنهٔ کلبه احزان او پرتو انداخت قدم درکوی فنا نهاد واسم
و رسم مجازی را برباد داد وبصحبت شیخ محیی الدین طوسی غزالی مشرف شده واخذ طریقت
نمود وکتب احادیث بخدمت اودید و در خدمت وی عزیمت حج کرد وچون بحلب نزدیك
شدند استادش از دار دنیا رحلت نمود و بعد ازآن بخدمت سید نعمةالله ولی مشرف گردید
ومدتی بسلوك وتکمیل مشغول بود وازآنحضرت اجازه وخرقه یافته وبسیاحت مایل شد و
دونوبت پیاده بحج رفت ویکسال دربیت الله معتکف بود وکتاب سعی الصفا درآنجا بنوشت و
آن کتاب مشتمل است برمناسك حج وتاریخ کعبه معظمه، بعد ازآن بدیارهند رفت وچندگاه
درآنجا بسر برد وبعد ازسالی چند بمفاد حب الوطن من الایمان ازهندوستان باسفراین آمد و
عزلت گزید وارباب ملك وملت طالب صحبت او بودند وسلطان محمد بایسنقر بوقت عزیمت
عراق بزیارت شیخ آمد اورا بقانون عدل وانصاف نصیحت نمود وشاهزاده را اعتقادی عظیم
بوی دست داد و فرمود بدرهٔ زرپیش شیخ نیاز آوردند قبول ننمود . دیوان شریف او در
اقالیم مشهور گشته ودیگرچند رساله است ازوی نظم ونثرمثل جواهر الاسرار مجموعه ایست
ازنوادروامثال وشرح ابیات مشکله وکتاب سعی الصفا وطغرای همایون وعجائب الغرائب و
مرقد منور او در قصبهٔ اسفراین است. هشتاد ودوسال عمر یافته ودرشهورسنهٔ ست وستین و
ثمانمائه(۸۶۶) وفات نموده واملاك خود را شیخ در حال حیات وقف نموده بربقعه‌ئی که
ساخته ودرآنجا مدفون است والیوم برسرروضهٔ شیخ رونق درس وروشنائی وفرش مرتب و
زوار را بدان لنگرالتجاست و سلاطین وحکام احسان بسیار درباره مجاوران مینمایند واز
تکالیف مسلم دارند و خواجه اوحدی مستوفی درتاریخ وفات شیخ این قطعه راگفته .

دریغا آذری شیخ زمانه　　که مصباح وجودش گشته بی ضو

چواو ماند خسرو بود درشعر	از آن تاریخ فوتش گشت خسرو
چراغ دل بمفتاح حیاتش	بانواع حقایق داشت پرتو

انتهی ملخصاً . ودر کتاب تاریخ فرشته شمه‌یی از ترجمه آنجناب مسطوراست وبعبارته مذکور میشود .

در ضمن احوال سلطان احمد شاه بهمنی میگوید سالك مسالك طریقت شیخ آذری اسفراینی که در آن اوان ملازم رکاب سلطان احمد شاه بود قصیده درمدح شاه وتعریف شهر وعمارت گفته جایزهٔ لایق وفایق یافت وحسب الحکم سلطان در گفتن بهمن نامه شروع کرده چون بداستان آن شهریار رسید کتاب را بنظر پادشاه در آورده طلب رخصت ولایت نمود پادشاه گفت مرا ازفوت سید محمد گیسودراز کلفتی عظیم روی نموده و وصال تورافع مواد غم والم است مپسند که بفراق تو نیزمبتلا گردم شیخ چون این قسم التفات ازسلطان دید بودن هندوستان را بخود قرارداده فرزندان راازولایت طلب نمود اتفاقاً درآن ایام قصردارالاماره باتمام رسید وشیخ این دوبیت گفت :

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت	آسمان سده از پایه این درگاهست
آسمانهم نتوان گفت که ترك ادب است	قصرسلطان جهان احمد بهمن شاهست

وملا شرف الدین مازندرانی که ازمریدان شاه نعمة الله بود وبخوش نویسی مشهور و معروف زمان آنرا بخط جلی نوشت و سنگ تراشان تلنکی که در تقلید سحر آفرینند در سنگ بزرگ کنده بالای دروازه نشاندند چنانچه روزی چشم شاه برآن افتاده ازشاهزاده علاءالدین پرسید که این شعراز کیست؟ عرض نمود ازنتایج طبع شیخ آذری است. شاه را خوش آمده شهزاده فرصت یافت و بعرض رسانید که شیخ بمقتضای حب الوطن من الایمان ارادهٔ ولایت دارد که حضرت اگررخصت فرمایند نیمه ثواب حج اکبر که کرده‌ام پیشکش مینمایم وشاه ازاین معنی بیش از پیش شکفته گردید درساعت باحضارشیخ فرمان داد وبخزانه‌چی حکم داد که چهل هزارتنکه سفید که هرتنکه یك توله نقره باشد جهت شیخ حاضر سازد و چون چشم شیخ برآن زرافتاد گفت لایحمل عطایاکم الامطایاکم شاه بخندید وگفت بیست هزار تنکه نیز جهت خرج راه وکرایه حاضر گرداند وچون وقت کاررسیده بود در همان مجلس خلعت خاصه و پنج غلام هندی عنایت فرموده رخصت معاودت ولایت ارزانی داشت و شیخ آذری بنا برآنکه حین وداع درحضورشاه عهد کرده بود که مادام الحیوة در گفتن بهمن نامه خود را معاف ندارد هرآینه درخراسان تا درقید حیات بود برخی اوقات شریف را بگفتن بهمن نامه صرف مینمود وبعد هرسال آنچه گفته میشد آنرا بدارالخلافه دکن میفرستاد .

القصه بهمن نامه دکنی تا داستان سلطان همایون شاه بهمنی ازشیخ آذری است وبعده ملا نظیری و ملا سامعی و دیگر شعرا تا انقراض دولت بهمنیه هرکدام که توفیق یافته‌اند

داستان وحکایت شاهان دیگر را لاحق نموده‌اند و در سلك نظم کشیده ازملحقات بهمن نامه شیخ آذری نموده‌اند بلکه بعضی بی انصافان بعضی از ابیات خطبه را تغییرداده تمام‌آن کتاب را بنام خود ساخته‌اند لیکن ازاختلاف رتبهٔ شعرمیتوان دانست که تمام آن کتاب از یك شاعر نیست .

و چون سخن بدینجا رسید لازم گشت که برخی از احوالات شیخ آذری در این کتاب ثبت نماید و آن اینست که او از مشاهیر شعرای زمان خود بوده بحدت فهم وجودت ذکا اشتهار داشت چنانچه وقتی باتفاق شیخ صدرالدین رواس در مشهد مقدس رضویه علی مشرفه‌الاف‌الثناءوالتحیه بدیدن الغ بیك میرزا رفت میرزا اول از شیخ صدرالدین پرسید که شمارواس‌بسین یارواث بثائید؟ او گفت رواس بصادیم. میرزا فرمود که‌شماآنهم نبوده‌اید چه که رواس در کلام عرب نیامده بعد ازآن ازشیخ آذری پرسید که‌آذری چه نوع تخلص شماست؟ شیخ گفت فقیردرماه آذرمتولد شده بنابراین آذری‌تخلص کرده است. میرزافرمود شما شاعرپیشه نبوده‌ایدآن آذربضم ذال است نه بفتح. شیخ بدیهه گفت که ذال ماه آذرسالها درمقام ذل وخواری گذرانید وپشتش دوتاگشته نزدیك بدان شده بودکه ذکرش واقع شود اما درمقام شعور و ادراك‌آمده قائم گشت وپشتش‌راست شد. میرزا ازطبع بلندش خوش‌وقت شده با اوصحبت نیکومیداشت وانعام وافرفرموده مشتاق مصاحبت وی گشت و شیخ در سن کهولت بطریق درویشان نایل شده از اسفراین بحجازرفت وحج اکبر وطواف مرقدمنور خیرالانام دریافته عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت و بخدمت سلطان احمد شاه بهمنی رسیده قصاید غرا گفت وانعام وافر یافت ملازمت اختیار کرده بخطاب ملك‌الشعرائی رسید چون بعد ازمدتی حب وطن اورا درجوش و خروش‌آورد چنانکه‌گذشت پس از سعی بسیار ازامداد شاهزاده علاءالدین مراجعت بخراسان نمود و درآنوقت این بیت گفت :

من‌ترك هند وجیفه وجیپال گفته‌ام	باد وبروت جونه بیك جو نمی‌خرم

و شیخ ازدکن چون‌با سفراین رفت درآن حدودخیرات بسیار کرده ازبقاع‌ورباطات آنچه توانست ساخت وبه‌ادای طاعات وعبادات مشغول شد ودرسنه ست وستین و ثمانمائه به رحمت ایزدی پیوست واین غزل ازوست .

بمجلسی که دراوگنج کبریا بخشند	هزار افسر شاهی بیك گدا بخشند
دلا بمیکده‌ها روز و شب گدائی کن	بودکه دردکشان جرعه‌یی بما بخشند
شدیم پیر بعصیان و چشم آن‌داریم	که جرم ما بجوانان پارسا بخشند
غلام همت آن عارفان باکرمم	که یك صواب نبینندوصدخطابخشند
بکوی میکده ازمفلسی چه غم دارم	که ساقیان همه جام‌جهان‌نما بخشند
به نیم ساعت هجر آذری نمی‌ارزد	هزارسال گرش در جهان بقا بخشند

ونیز در ضمن احوال سلطان علاءالدین پسر سلطان احمد می گوید در سنهٔ خمس و خمسین وثمانمائه شیخ آذری که مقتدای سلطان بود ودرایام شاهزادگی الفت بسیار داشت و به‌اوازخراسان عریضهٔ طولانی مشتمل برانواع سخنان مؤثرمرسول داشت وسلطان ازمطالعهٔ آن متأثر گشته‌ازشراب توبه نصوح فرمود ومجدداً جماعتی ازدکنیان راکه بعلت غریبان کشی مقید ومحبوس بودند بسیاست لاکلام بکشت وبدست خود جواب عریضهٔ شیخ آذری را نوشته با مبلغی خطیر بخراسان فرستاد وبعد ازآن به نهج پدرهرروز خود بمهمات سلطنت وا رسید .

خلاصه چنانکه شماره مریدان سید متعذراست زیراکه بواسطه طول عمروسیاحت در هربلادزیاده ازحد دست‌ارادت‌باومی‌دادند، همچنین تعداد معروفین‌وصاحبان اجازه‌ونواب سید متعسراست وسوای کسانی که ترجمهٔ آنها نموده جمعی دیگر هستندکه بذکر اسم آنها اکتفا مینماید .

شیخ نعمان محمودآبادی‌ازفرزندان جناب شیخ تاج‌الدین‌ابراهیم زاهد گیلانی‌قدس سره، شیخ‌عبدالحمید اصفهانی، شیخ‌فخرالدین احمدالمعروف‌بسیدخرمی، امیرناصرالدین بمی، سیدحسین کوثری، نظام‌الدین سیداحمد ترمدی، حاجی شیخ‌نظام‌الدین‌معروف بشیخ خوجن، سید علی سبزواری، سید شمس‌الدین‌اقطابی درتبریزمعین‌بوده، سیدنورالدین‌اپجی سید مجنون‌رومی، شیخ‌محمود مورچه گیرمدرس‌هرات، شیخ‌داودمشهدی، سیدمحمد بدخشانی سیدعمادالدین شیرازی‌شمه حال‌وی درترجمهٔ برادرش‌معلوم‌شد، سید محمد حلوائی‌شیرازی سیدعزالدین‌آملی، سیدحجیب شیروانی، شیخ‌محمدشیروانی، شیخ‌قاسم‌شیروانی، درویش‌حسن گیلانی، سیدمحمد ترمدی کابلی، سید تاج‌الدین‌سیستانی، شیخ محمد طبسی، سید قنبرتونی ملاشادی کوه‌صافی، مولاناحاجی‌ابن‌مولانا عبدالله‌سیدی، سیدحبیب‌الله پابرهنه، سیدشمس‌الدین هروی، شیخ کمال‌الدین‌شیرازی، سید جلال‌الدین‌هریونی، مولانا شیخ‌اردبیلی، حاجی‌اختیار تفتی‌یزدی، سید شمس‌الدین‌خاکی کرمانی، مولانا علاءالدین‌محمد قاضی‌کازرونی فارسی، سید بابای‌قلندر، سید منهاج، پیرخیرالدین گیلانی. شیخ برهان‌الدین‌خلیل‌الله طاوسی‌پدر جناب سدیدالدین‌نصرالله، باباحاجی محمد صامت، شیخ علی بابا مزارش درسه فرسنگی ماهان‌ورواقی‌دارد جای باصفائی‌است .

مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن نعمت علی از خلفاء رحمتعلی شاه در حق او این رباعی گفته :

نعمتعلی آنکه همقدم با ما شد — واندر ره نعمةاللهی پویا شد
کوچك‌شد وپست آمدوفرزندی کرد — از فیض نفس شیخ علی بابا شد

مشهد چهاردهم در ذکر بعضی معاصرین آنحضرت از آنجمله امیر تیمور کورکان مذکور شد آنفاً ویکی شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور ولادتش روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخرسال هفتصد و هفتاد و نه بوده و در سال هفتصد ونودونه زمام اختیارخراسان را پدربزرگوارش درقبضهٔ اقتدار او نهاد وبعدازفوت پدر در رمضان هشتصد وهفت باستقلال درمملکت خراسان خطبه وسکه بنامش مزین گشته ودرهشتصد ونه مازندران را مسخر نمود .

درهشتصد ویازده رایت نصرت برتسخیر ماوراءالنهر برافراشت .

درهشتصد و هفده مملکت فارس درحوزهٔ دیوانش قراریافت .

درهشتصد ونوزده ملک کرمان مسلم اوشد .

درهشتصد وبیست وسه فتح آذربایجان واقع شد .

درجمعهٔ بیست سیم ربیع الاخرسال هشتصد وسی درجامع هرات احمد لر کاردی بشاه زد. احمدرا کشتند وسلطان زخمش خوب شد واشاره شد که سبب عذرخواستن سید قاسم الانوار ازهرات ظاهراً این بوده .

خلاصه مملکت خراسان وبلخ وبدخشان وماوراءالنهر وترکستان وزابلستان وسیستان وجرجان ومازندران وعراق وفارس وآذربایجان در تحت تصرف آن خاقان معدلت بنیان قرارگرفت تمام متصرفی اومعمور وآباد گشت ودرممالك محروسه مساجد وخوانق ومدارس ورباطات بنا نهاد واملاك مرغوب برآنها وقف نمود وبعد ازهفتاد ودوسال عمرو چهل وسه سال سلطنت و جهانبانی در ولایت ری روز یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه روحش بعالم جاودانی انتقال نمود وجسدش را بهرات نقل کردند مطابق روزاول نوروز وازاین مصراع تاریخش ظاهراست.

ماند تاریخ ز ما در همه عالم شمشیر

وآن پادشاه جمجاه بااصحاب فضل وکمال وارباب وجد وحال نهایت اخلاص داشته وبرسیرهٔ پدر عالی گهر با اهل معرفت کمال محبت مینموده چنانچه با سید قاسم الانوار با آنکه بسلطان گفتند احمد لر از مریدان سید است که زخم زد درکمال احترام قاسم الانوار را عذرخواست .

و سید محمد نوربخش باآنکه چندین بار خروج نمود وملازمان سلطان اورادستگیر کردند راضی بقتل وی نشد اگرچه برادرش را بسیاست رسانید وتفصیل سلسله نوربخشیه در سلاسل معروفیه مذکور شد .

و هم چنین با جناب شاه خلیل الله چنانچه در ترجمه او مسطورگردد بسیار الفت و صحبت فرموده .

خواجه محمد پارسا

و دیگر خواجه محمد پارسا ولد محمد بن محمود الحافظ البخاری، نسبت وی بعبدالله جعفر طیار رضی‌الله عنه منتهی شود. ازاعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند است در ماه محرم سال هشتصد و بیست و دو عازم زیارت بیت‌الله گردید بعد ازاتمام مناسك بمرضی‌صعب مبتلا شد و باآنحال متوجه مدینه گردید و روز چهارشنبه بیست و سیم ذی‌الحجه بمدینه رسید و پنجشنبه وفات یافت و در بقیع مدفون شد مصنفاتش فضل‌الخطاب و بعضی کلمه‌فضل خطاب را تاریخ وفاتش یافته.

خواجه بونصر پارسا

ویکی پسروی خواجه ابونصر پارسا وفاتش درسال هشتصد و شصت وپنج بوده‌مدفنش بلخ است و کلمهٔ سر خدا تاریخ شد و چنانچه سبق ذکر یافت در مدینه طیبه خدمت شاه نعمة‌الله ولی رسیده وصحبت نموده و ترجمهٔ حال پدر و پسرمستوفی در رشحات و نفحات مسطور است.

امیر غیاث‌الدین محمد

و دیگر امیر غیاث‌الدین محمد درباد غیس لنگر اقامت افکنده و باندك زمانی در آن‌وادی‌غیرذی زرع قنوات جاری‌نمود و به یمن قدمش‌مصر ثانی‌شد وامیرسید قاسم‌انوارگاهی ازهرات بملاقات او می‌رفته و در لنگرش‌لوازم اتحاد بجای می‌آورده و میرزا شاهرخ در آن لنگر دو روز برسم تبرك توقف نمود وفاتش در سنهٔ هشتصد و بیست وچهار بوده.

مولانا یعقوب چرخی مولانا نظام‌الدین خاموش وخواجه

و دیگر مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام‌الدین خاموش و خواجه حسن عطار ولد خواجه علاءالدین عطار چرخی منسوب است بچرخ که از مضافات غزنیست وی از اصحاب بهاءالدین نقشبند است وفاتش در هشتصد و پنجاه و یك بوده وکلمهٔ یعقوب محبوب خدا تاریخست. نظام‌الدین‌خاموش از اصحاب علاءالدین عطار نقشبنداست وفاتش درسال‌هشتصد وشصت است بنده‌خاص‌حق تاریخ شد. وفات خواجه حسن دراثناء سفرحجاز بشیراز واقع شد در سال هشتصد و بیست وشش اصحابش نعش او را بولایت صغانیان حمل کردند و نزد پدردفن نمودند.

شیخ محیی الدین محمد غزالی

و دیگر شیخ محیی الدین محمد الغزالی الطوسی چند نوبت بمکه مشرف شده و در کرت اخیر چنانچه در ترجمه شیخ آذری مذکور شد درحدود حلب درمنتصف رمضان سال هشتصدوسی وفات یافت ویکی از فضلا در این باب گوید.

وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی — میانهٔ حلب است و میانهٔ رمضان

(ل=۳۰ـض=۸۰۰)

جلال الدین یوسف اوبهی

و دیگر جلال الدین یوسف اوبهی در مراصد الاطلاع مذکوراست اوبه بفتح همزه و سکون واو نام قریه‌ایست نزدیك هرات. فضایل صوری‌را ازسعدالدین تفتازانی اخذ نموده و کمال معنوی را از خدمت قاسم الانوار دریافت فرموده و در شب شنبه پنجم شعبان سال هشتصد و سی و سه در هرات وفات یافت .

خواجه علاء الدین علی چشتی

دیگر خواجه علاءالدین علی چشتی چون شاهرخ میرزا در سال هشتصد و سیزده و دربیرون بلدهٔ هرات درمحاذات قلعه اختیارالدین مدرسه وخانقاه طرح انداخت جلال الدین یوسف مذکور را برای تدریس وخواجه علاءالدین را شیخ خانقاه قرارداد که ظاهراً وباطناً دستگیری عباد نمایند .

ومخفی نماناد که وی غیراز خواجه علاءالدین بن شیخ بدرالدین چشتی نبیرهٔ گنج شکر است که امیرخسرو دهلوی درین قصیده او را ستوده .

علای دینی ودین شیخ وشیخزاده عصر — که شد بمرتبه قائم مقام شیخ فرید

وفاتش در هفتصد و بیست روی نموده و کلمهٔ شمع حق علاءالدین تاریخ شده .

خواجه معز الدین خلیل الله

و دیگر خواجه معزالدین خلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود بلنداست واز اعاظم اولاد شیخ الاسلام احمد جام است. وفاتش در ماه شوال سال هشتصدوسی‌وسه بوده.

بابا سودائی

و دیگر بابا سودائی، احوال وی در تذکره دولتشاه سمرقندی مسطور است اصلا از ابیورد است. در اول خاوری تخلص مینموده و بعد ازآنکه اورا جذبه وحال رسیدسودائی تخلص نموده درنزد سلاطین مخصوص شاهرخ میرزا محترم بودوقتی جانی قربان که‌ضابط

ابیورد بود تعدی مینمود قصیده در مدح شاهرخ شاه و تظلم از دست جانی قربان بعرض رسانید ومؤثر شد وازجمله آن قصیده اینست :

نایب دست چپ ارنیست بگوسعدالملک بر دم اسب گره از چه زند تابستان
هست دانا و دلیل همه ملا قاسم خوش دلیلیست اذاکان غرابا بر خوان
پادشاها بکن این قوم مخالف را دور یا بکن کوه کلاب چو فلك را ویران

و در مدح امام‌المتقین اسدالله‌الغالب امیرالمؤمنین قصیده گفته ازین قصیده است .

بر لوح سیم صبح بکلك زر آفتاب بنوشته نام احمد و القاب بو تراب
یعنی دو بود اسم ومسمی همان یکی احول دوه‌یدشان ویکی بود در حساب

و درآخر ترجمه وی گوید سخن شعرا در دل سلاطین اثرمی کند اگرچنانچه علماء روزگارما کلمهٔ حق بجاآورند اثرخیرمی‌دهد اما این باب درین‌روزگارمسدود شده. راقم گوید کاش روزگارما را دیده‌بود. باری وفات‌باباومدفن اودر ده خورکه ازمضافات‌ابیورد است در سال هشتصد و پنجاه و سه بوده .

حافظ ابرو

و دیگر حافظ ابرو نام شریفش نورالدین لطف‌الله آنجناب هروی‌المولد است و در همدان نشو ونما نموده و امیر تیمور حرمت از وی نگاه می‌داشته بعد از فوت صاحبقران بمیرزاشاهرخ پیوست. کتاب زبدة‌التواریخ بایسنقری از تألیفات‌اوست که مشتمل بروقایع عالم‌وچگونگی‌اوضاع طبقات بنی‌آدم ومعظم وقایع ربع مسکون‌تاشهورسنه هشتصدوبیست و نه درآن‌کتاب درج است .

چو حافظ سخن را بدانجا رساند سپهرش بساط سخن بـر فشاند

تاریخ وفات و موضع انتقال او از دارملال دراین بیت که نوشته میشودمذکوراست.

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

مولانا رکن‌الدین محمد خوافی

دیگر مولانا رکن‌الدین محمد خوافی خواف بالا و خواف پائین یکی نزدیك هرات و دیگری نزدیك مشهد رضوی است سالها در هرات بود و بشیرازآمد و شاه شجاع اکرام او نمود و ازآنجا بحج رفت وبمدینه منوره مشرف و بعد ازآن بخراسان بازگشت وترك معاشرت با ابناء زمان نمود تاآنکه در بیست و هفتم شوال سال هشتصد وسی وچهارانتقال بدارآخرت نمود وآنصورت درظاهر بلده هرات بقریه غوره واقع بود ، وویراخلیفه‌ایست صدرالدین رواس .

در حبیب‌السیر در ضمن معاصرین سلطان ابوسعید گورکان می گوید وی جامع علوم

ظاهری وباطنی بوده دراوایل حال چندین سال در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید و درولایت مصر و شام اربعینات برآورده و چون مراجعت نمود در اسفراین که مولد و منشأش بود ساکن شد و در زمان سلطان مذکور بهرات رحل اقامت انداخت .

وفاتش در دهم ماه رمضان سال هشتصد و هفتاد و یك اتفاق افتاد وسلطان مشایعت جنازه نمود و نماز گزارد و پسرش قطب‌الدین محمد رضا والد خود را بجوبن برده در خانقاهی که ساختهٔ او بود مدفون گردانید و شیخ نورالدین محمد از احفاد اوست و در سال نهصد و بیست و هشت درکابل فوت شده علیه‌الرحمه .

شیخ زین‌الدین ابوبکر خوافی

و دیگرشیخ زین‌الدین ابوبکرخوافی جامع علوم ظاهر و باطن بوده و نسبت وی درطریقت بشیخ نورالدین مصری‌است و وی بشیخ جمال‌الدین یوسف‌گورانی رسیده و نسبت جمال‌الدین بدوکس است یکی حسام‌الدین شمشیری و یکی نجم‌الدین محمود اصفهانی و هر دو مرید نورالدین عبدالصمد نطنزی بوده‌اند و تفصیل این شجره در سلاسل معروفیه مسطور گردید. وفات زین‌الدین درشب یکشنبه دوم شوال‌سال هشتصد و سی و هشت بوده و مؤلف حبیب‌السیرازپدرخود نقل نموده که گفت جمعی ازخدمت شیخ بهاءالدین عمرالتماس دعا ورفع طاعون نمودند وی گفت اشتداد غضب الهی بمرتبه‌ایست که اگرکسی‌دست وزبان بدعاگشاید فوراً بردست و زبانش‌می‌زند آن‌جماعت بخدمت شیخ زین‌الدین‌آمدند و همان تفصیل را معروض‌داشتند شیخ دعانمودوفوراً طاعون برزبانش‌آمد وبهمان مرض‌وفات‌یافت.

درنفحات مذکوراست‌اول‌او را درقریهٔ‌بالین دفن کردند وازآنجا بدرویش‌آبادنقل نمودند وازآنجا بعیدگاه هرات وحالا برسرمزار وی عمارات عالی ساختند وچنان معمور است‌که مردم نماز جمعه درآنجاگزارند .

شیخ بهاءالدین عمر

ودیگرشیخ بهاءالدین عمرخواهرزادهٔ شیخ محمد شاه‌است ومرید وی؛ درحبیب‌السیر مذکوراست‌که شیخ محمدشاه‌ازراه بندر هرموز بمکه میرفت درمنزل منوجان وفات‌یافت. در نفحات مسطور است‌که از بعضی اکابر استماع دارم که می‌گفت معلوم نیست در سلسلهٔ اصحاب شیخ رکن‌الدین علاءالدوله چون اوئی‌بوده باشد. وقتی در اوایل حال باخال‌خود ازنایافت مقصود سخنی می‌گفته خال وی این خوانده است :

اگرنالد کسی نالدکه یاری درسفردارد — توباری‌ازچه‌مینالی که‌یاری در بغل‌داری

وسعدالدین‌کاشغری فرموده که این بیت را از بهاءالدین عمر برخاطراست‌که بعضی

فقرا را بدوام توجه بر مطلوب ترغیب می کرد.

دلارامی که داری دل در او بند　　دگر چشم از همه عالم فرو بند

وفاتش سلخ ربیع الاول سال هشتصدو پنجاه وهفت بوده وبرحسب میل میرزا ابوالقاسم بابرشاه درجانب شمال عیدگاه درهرات دفن گردید .

نورالدین محمد

ویرا پسری بود نیکوسیر نامش شیخ نورالدین محمد درصبح جمعهٔ بیست وسیم رمضان سال هشتصد و هفتاد و هشت وفات یافت و درحظیرهٔ والدش بخاك سپردند و مخفی نماناد که بهاءالدین عمرمذکور غیراز حافظ بهاءالدین عمرابردهی است و وی بدو واسطه نیز ازاصحاب علاءالدولهٔسمنانی نیست کذا یظهر لمن تصفح نفحات الجامی .

درویش احمد سمرقندی

ودیگر درویش احمد سمرقندی، دررشحات کنیت وی راابوالمیامن ولقبش راجمال الدین و نام پدرش را جلال الدین محمد سمرقندی نوشته و درخزینة الاصفیاء کنیتش راابوالعباس رقم نموده .

در نفحات الانس گوید وی ازمریدان کارکرده وخلفاء شیخ زین الدین خوافی است سخنان صوفیه را نیك بربالای منبربیان میکرد وفصوص الحکم را درس میگفت ودرعالمی که خدمت ختمی مرتبت رسیده فرموده اند درس فصوص گویدودررشحات مسطوراستدرآخر اجازه نامه یی که شیخ زین الدین خوافی برای او نوشته اینست که کتب هذه الاحرف العبدالفقیر الی اکرم الوافی زین العابدین الخوافی ثبته الله علی قوانین اهل الطریقه و اوصله الی ذروة مقامات الکمل من ارباب الحقیقة تذکرة للولدالاعز السیار احمدالسمرقندی فتح الله علیه ابواب الحقایق وعرفه التمییز بین الدرجات والدقایق فی رجب سنه (٨٢١) احدی وعشرین و ثمانمأة فی بعض نواحی الهرات صینت عن الافات .

و شیخ زین الدین خوافی درمبادی حال بدرویش احمد اهتمام تمام داشت ووی را در مقصورهٔ جامع هرات بواعظی نصب کرده بود و قرب هفته و ده روزدرشهرتوقف مینمود ودر مجلس وعظ وی حاضرمیشد و مردم را بوی ترغیب میکرد وبعد از چندگاه ازدرویش رنجیده و او را تکفیرمیکرد و مردم را از صحبتش تنفیروسبب رنجش خواندن اشعارسید قاسم انوار است برسرمنبرباآنکه با سلسلهٔ خواجگان نقشبندیه الفتی داشته و تفصیل این ماجرا دررشحات مسطوراست والعلم عندالله واین اشعار ازاوست :

عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست　　عنقای مغربم که نشانم پدید نیست

ز ابرو وغمزه هردوجهان صید کرده‌ام | منگر بدان که تیر وکمانم پدید نیست
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم | از غایت ظهور عیانم پدید نیست
گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم | وین طرفه‌تر که گوش وزبانم پدید نیست

و سال وفات درویش از این بیت ظاهراست :

بسال رحلت آن شاه والا | بگودرویش احمد قطب حق بین

امیر قوام الدین سنجانی خوافی

و امیر قوام‌الدین سنجانی خوافی جمع وخرج قریهٔ سنجان بعهدهٔ وی بوده، جذبهٔ غیبی درآنچه تعلق داشت او را بیرون آورد و بسلوك راه خدا مشغول شد، دست خود راوقف مردم کرد، هر کس کتابتی میخواستی مینوشت کتاب جنون المجانین ازاوست ودرآنجاسخنان غریب درج کرده وبعضی غزلیات مولانا جلال‌الدین رومی را استقبال نموده گفته است که حضرت موسی مراکاسهٔ شربت داد این گویایی من ازآنست وبا شیخ زین‌الدین خوافی مکاتبت درمیان داشت. از جمله وقتی کتابی بشیخ زین‌الدین نوشت در عنوان این بیت گفتهٔ خود ثبت کرده بود :

هر که را زین نیست شین بود | غین اگر نیست نور عین بود

شیخ در جواب این ابیات انشاء فرمود :

غین در پیش عین شین بود | زین اگر هست بیم رین بود
شربت وحدت علی‌الاطلاق | گر بود با قوام زین بود
مشرب موسوی اگرچه علیست | در شهود حبیب غین بود
وادی ایمن قدم خواهی | در عدم سیر فرض عین بود
راندن معرفت حجاب آرد | کشف اندرسکوت وحین بود

چون طریق او این بوده که در مجالس سخن گفتی و این معنی را فضیلت میدانسته و شربت موسوی راکرامت لهذا شیخ او را دراین اشعار تنبیه و ارشاد نموده ومولانا شیخی قهستانی در تاریخ وفات و ولادت او گفته است :

امیر تارك سالك قوام ملت و دین | که درطریق طلب مثل شاه ادهم بود
بسال هفتصد و سی و چهار میلادش | بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
شب مفارقتش برشهورهشتصد وبیست | بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود

میراسلام غزالی از اولاد امام غزالی معروف است در علم حکمت و طب وفن‌شاعری بی‌مانندبوده واین قصیدهٔ حکیم انوری راکه مصرع این است«چون مراد خویشتن راملك وی کردم قیاس»

استقبال نموده درمدح میرزا علاءالدوله خوب ازعهده برآمده مطلعش اینست :

شاهد اجلال را بی ملک او نبود لباس ملک اجلال ازجلال او کند مجدالتماس

شمس الدین محمد اسد

و دیگر شمس‌الدین محمد اسد از خدمت زین‌الدین خوافی توبه و تلقین یافته و درعلوم ظاهری بجودت طبع و حدت فهم شهرتی تمام داشته و باشیخ بهاءالدین‌عمر صحبت بسیار نموده و اربعینات بسر برده حتی آنکه جمعی گمان برده‌اند که مرید وی بوده ولی خود اعتراف ننموده و با شیخ سعدالدین کاشغری مراوده مینموده و پاس حرمت یکدیگررا منظور داشته‌اند ووی‌را درمجلس سماع وجدی‌عظیم وحالی‌تمام روی میداده که‌بمجلسیان سرایت‌میکرد وهمه را وقت خوش میگشت. وفاتش شب جمعه غرهٔ رمضان سال‌هشتصدوشصت وچهاراست و قبروی درکارزگاه هرات پایین قبرشیخ‌الاسلام .

و دیگرخواجه ابوالوفاء خوارزمی سلسلهٔ ارادتش درسلاسل معروفیه مسطور گردیده در سلسلهٔ کبرویه و وفاتش در سال هشتصد و سی وپنج بوده قبرش درخوارزم بزار،ومولانا کمال‌الدین حسین ابن حسن کاشی دست ارادت بوی داده و شرح مثنوی مولانا از نتایج اقلام اوست .

درحبیب‌السیر آورده که ازمجالس‌النفایس امیرنظام‌الدین علی شیرچنان مستفادمیشود که مولانا حسین درایام دولت شاهرخی غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست :

ای درهمه عالم پنهان توو پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو

وطایفه‌یی ازاخلاف فقهاء حنفیه معنی بعضی ازابیات آن غزل رابحسب ظاهرمخالف مسائل‌فقهی تصور نموده آنجناب‌راتکفیر کردند و کیفیت رابعرض شاهرخشاه رسانیده‌خدمت کمال‌الدین‌حسین را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهرات آوردند اما هر چند سعی نمودند مدعای خویشرا بثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا رابروجه صواب جواب گفته ازآن‌بلیه خلاص گردید وکتاب مقصدالاقصی درترجمهٔ مستقصی از جمله مؤلفات کمال‌الدین حسین است وفی‌الواقع آن کتاب افادت ایاب درغایت فصاحت و بلاغت نوشته‌شده امابعضی حکایات آن ازخلل خالی نیست .

و در سال هشتصد و سی ونه که سپاه اوزبك برولایت خوارزم استیلا یافته بزخم تیغ آن‌طایفه بشهادت واصل گردید و قبرش در پایان‌قبرپیرش خواجه ابوالوفاست .

خواجه صائن الدین علی ترکه اصفهانی

و‌دیگر عارف ربانی خواجه صائن الدین علی ترکهٔ اصفهانی متحلی بحلیهٔ فضل و

حکمت بوده شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و رسالهٔ اسرار و شرح قصیدهٔ ابن فارض
از مؤلفات اوست واز جمله اشعار اوست :

اگرچه طاعت این شیخکان سالوس است — که جوش وولوله در جان انس وجان انداخت
ولی بکعبه که گر جبرئیل طاعتشان — بمنجنیق تواند بر آسمان انداخت

محقق شوشتری در مجالس گوید وقتی که قاضی یزد بود این بیت گفت :

وضم عینیهما حجة علی‌العمی — و فتح عینك بالبصیرة یاعلی

و بعضی متعصبان آنجا بیت مذکور را وسیلهٔ مؤاخذه او ساختند و چون منکر شد
که این بیت گفتهٔ اوست در تکفیراو مستند بدو عبارت شدند که در رسائل اومسطوراست و
شاهرخشاه او را بهرات طلبید وعلماء هرات نوشتند که مضمون این دوعبارت کفراست مگر
مولانا رکن‌الدین داود خوافی صاحب حاشیهٔ شمسیه منطق که درآن باب توقف نمودویکی
ازآن دوعبارت اینست فهوالعابد باعتبار تعینه وتقیده بصورةالعبدالذی هوشأن من شئونه الذاتیه
وهوالمعبود باعتباراطلاقه اعلم ان الشهود الاتم الأکمل قضی ان کل مایسمی مرأة ومجلیٌ و
مظهراً وعیناً ونحوذلك لیس سوی تعینات صوراحوال الحق علی ما بینهما من التفاوت فی الحکم
والحق من حیث هوباطن هویته متجلی فی عین کل فرد فرد ومن احواله المتمیزة التی تعینت
وظهرت له .

وفات خواجه صاین در دارالسلطنهٔ هرات در چهارم ذی‌الحجه از شهور هشتصد و
سی اتفاق افتاد .

و عجب آنستکه در ریاض العارفین مسطور است که آنجناب و عمرابن فارض مصری از
سلطان حسین اخلاطی مصری تربیت یافته‌اند .

واعجب آنستکه خود مؤلف وفات ابن فارض را درسنهٔ ششصد و سی وشش رقم نموده
و تحقیق همانست که سابقاً تحریر یافت در موقع خود که ابن فارض خرقه از شهاب‌الدین
عمر سهروردی داشته و خواجه بسه واسطه بسهروردی میرسد و سلسلهٔ پیر جمالیه باو
منتهی می گردد .

سید برهان‌الدین

ودیگر سید برهان‌الدین ابن سید محمد بن سید جلال مشهور به مخدوم جهانیان در
تاریخ مرآت سکندری که احوال سلاطین گجرات هندوستان را جمع نموده میگوید سلطان
احمد شاه گجرات مرید سید برهان‌الدین بودو این بیت را درحق او گفته :

قطب زمانه ما برهان بس است ما را — برهان او همیشه چون نامش آشکارا

شیخ احمد گنج بخش

ودیگر شیخ احمد کهنو مشهور بگنج بخش، نسبت ارادت به بابا اسحاق کهنوی میرساند که در کهنو مدفون است و شیخ احمد در سال هشتصد و چهل و پنج وفات نموده و کهنو قصبه‌ایست از قصبات ناگورهند.

شیخ شرف الدین علی یزدی

و دیگر شیخ شرف الدین علی یزدی، در کمالات صوری مایهٔ بکمال داشته ودرمقامات معنوی سرمایه از سلطان حسین اخلاطی گرفته و بصحبت شاه ولی ربح عظیم یافته. در فن معما استاد است کتاب کنه المرادفی و فق الاعداد و حلل المطرز فی المعما واللغز و شرح قصیده برده از آنجناب است وتاریخ ظفر نامه را برحسب خواهش شاهرخ میرزا تألیف نموده تاریخ اتمامش صنف فی شیراز(۸۲۸) ودرسنهٔ هشتصد وسی‌وچهار در تفت یزد وفات یافت. مدفنش در خانقاهی است که مسکنش بوده واز اشعار او باین غزل ورباعی اختصار مینماید:

صوفی مباش منکر رندان می پرست / کاندرپیاله پرتوی از روی یارهست
شیخ است صد هزار تعلق زنیك و بد / پیوسته خلق را پی بدنامی وشکست
وین طرفه‌تر که مردم کوته نظر کنند / آنرا خطاب عاصی واینرا خدا پرست

گه شانه کش طرهٔ لیلی باشی / گه درسر مجنون همه سودا باشی
گه آینهٔ جمال یوسف گردی / گه آتش خرمن زلیخا باشی

خواجه شهاب الدین ابوالمکارم

و دیگر خواجه شهاب الدین ابوالمکارم، نسب شریفش به شش واسطه باحمد جامی نامقی اتصال میبابد.

صاحب حبیب السیر میگوید یك شعبهٔ نسب من بوی می‌پیوندد. وفاتش درسال هشتصدو چهل و سه بود رحمة‌الله علیه.

محمد شیرین مغربی

و دیگر مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی درآخر ترجمهٔ سلسله طیفوریه ذکری از مغربی شده، سلسلهٔ وی باین ترتیب بسلسلهٔ کبرویه ازسلاسل معروفیه منتهی میشود وی مرید شیخ اسمعیل سیسی، او مرید نورالدین عبدالرحمن اسفراینی، وی مرید جمال الدین جورفانی، وی مرید رضی الدین علی لالا، وی مرید نجم الدین کبری. ودر نفحات نقل نموده است

که‌در دیارمغرب ازدست یکی ازمشایخ که نسبش بشیخ محیی‌الدین صاحب فصوص‌میرسیده
خرقه پوشیده وبا شیخ کمال خجندی معاصرومصاحب بوده واشعارمعارفش مشهورتراز آنست
که درینجا نقل شود.وفاتش در هشتصد ونه بوده و مرقد او محل خلافست که کجاست و
سابقاً بیان شد .

سید محمد نوربخش

ودیگر سید محمد نوربخش، شرحی‌درمقدمات کتاب ودرسلسلهٔ نوربخشیه ازسلاسل
معروفیه ازآن عالیجناب ذکرشده، تولدش درهفتصد ونود وپنج وفاتش درهشتصد وشصت و
نه.از تألیفات اوست شجره درذکر مشایخ واشعار نیکو دارد وازآنجمله است .

شستیم نقش غیر ز الواح کاینات	دیدیم‌عالمی که صفات‌است‌عین ذات
لاهوت‌صرف‌ووحدت‌محضست‌وذات‌بحت	محواست در حریم هویت تعینات
قدوسیان عالم علوی برند رشك	بر حال آدمی که شود مظهر صفات
آنکس که متصف بصفات کمال شد	حقا که اوست علت غائی کاینات

خواجه شمس‌الدین کوسوی

و دیگر خواجه شمس‌الدین محمدالکوسوی ازاحفادشیخ‌احمدجامی نامقی‌است جامع
علوم ظاهر و باطن بوده در اوراد صبح و شام و ذکر جهر بطریق شیخ زین‌الدین خوافی
میرفته و بصحبت‌شیخ بهاءالدین عمر بسیارمیرسیده و گفته است که وقتی‌شیخ‌احمد جام در
صورت شهاب‌الدین ابوالمکارم که آنفاً گذشت برمن ظاهر شد مصنفات‌شیخ محیی‌الدین‌را
معتقد بود و در مسئلهٔ توحید برمشرب اوسخن میگفت وبرسر منبربقسمی تقریر میکرد که
علماء ظاهر را مجال انکار نبود و دراسرار قرآن واحادیث حدت فهم داشت وسعدالدین
کاشغری و شمس‌الدین محمد اسد وجلال الدین ابویزید بمجلس وی حاضرمی‌شدند و در
سماع وجدی عظیم به‌وی‌روی میداد که اثرش برجالسین ظاهرمیشد و روزشنبه بیست وششم
جمادی‌الاولی سال هشتصد و شصت وسه از دارپرملال ارتحال نمود.مزارش درحوالی‌جامع
هرات نزدیك مرقد فقیه ابویزید مرغزی وبعضی درتاریخ اوقطعهٔ گفته یك مصراع اینست:

«سال تاریخش بپرس‌ازچرخ دون» (۸۶۲)

تکمله درکتاب انس‌الجلیل فی تاریخ‌القدس والخلیل للقاضی مجیرالدین‌ابی‌الیمین
عبدالرحمن‌التعلیمی‌المتوفی سنه سبع وعشرین وتسعمائه جمعی‌ازمشایخ مدفون‌بیت‌المقدس
ومدینهٔ خلیل را ترجمه نموده و چون غالب‌آنها معاصریا قریب‌العهد با شاه نعمةالله ولی
بوده‌لهذا تمام حضرات‌آن‌را بعبارات مؤلف ذکرمینماید هرچند که بعضی بیشترازمائه تقدم

و تأخر داشته‌اند :

ابو محمد عبدالله البطایحی

قال و فی المرتبة من الاولیاء الشیخ القدوه الزاهد العابد ولی الله تعالی ابومحمد عبدالله البطایحی صالح مشهور وللناس فیه اعتقاد وفاته فی یوم الجمعه العاشر من شهر صفر سنه ۳۵۷ سبع وخمسین وثلاثمائه وقبره فی مشهد فی حارة الباشقردی وعلیه من الانس والهیبة والوقار مالایکاد یوصف والدعاء عنده مستجاب وقد جربت ذلک وکان الضریح قبل ذلک تحت السماء فبنی علیه ایوان فی سنه ۸۷۶ اربع و سبعین وثمانمائه و قدرهم کثیر من الناس فی امره فظن انه الشیخ عبدالله البطایحی صاحب السید عبدالقادر الگیلانی ولیس کذلک فان السید عبدالقادر کان مولده فی سنة احدی وسبعین واربعمائه بعد وفات الشیخ عبدالله هذا بمائة و اربع عشرة سنة فظهر من ذلک ان صاحب السید عبدالقادر غیر هذا بلااشکال .

شیخ محمود عدوی

الشیخ محمود العدوی صالح مشهور له کرامات ظهرت وکان موجودا فی سنة ۶۶۸ ثمانه و ستین و ستمائه و قبره فی مشهد بحارة العنابة یقصد للزیاره .

ابو العباس الاشمولی

والشیخ القدوة صاحب الکرامات المشهورة ابوالعباس احمد الاشمولی الشهیر بالقبی صالح مشهور من اولیاء الله تعالی کان موجوداً فی سنة خمس عشرة وثمانمائه وقبره فی مشهد عند سوق الفاکهین وعلیه الوقار والجلالة ومن الاولیاء بارض فلسطین .

ابوالحسن علی بن علیل باللام والمشهور بین الناس علیم بالمیم ابن محمد بن یوسف بن یعقوب وفاته فی یوم السبت لاثنی عشرة خرجت من ربیع الاول سنه ۴۷۴ اربع وسبعین واربعمائه وضریحه بشاطی البحر المالح بساحل ارسوف و علیه مشهد عظیم و به منارة مرتفعه وفی کل سنة له موسم فی زمن الصیف یقصده الناس من البلاد البعیدة والقریبة و یجتمع خلق لا یحصیهم الاالله وفی عصرنا ولی النظر علیه شیخنا قدوة العباد امام الزهاد شمس الدین ابوالعون محمد الغزی القادری شیخ السادة القادریه .

احمد القاسمی

مدینة الخلیل زاویة القواسمه نسبة الی الشیخ احمد القاسمی الجنیدی فی ذریة ابی القاسم الجنید والشیخ احمد المذکور مدفون فیها و شرف الدین قاسم بن علم الدین سلیمان بن شرف الدین قاسم الحورانی مزیل القدس الشریف کان موجوداً فی سنة ست و ستین و ستمائه

وهوجدبنی قاسم المشهورین بالقواسمة .

جلال الدین محمد الشاشی

الشیخ الاجل الزاهد العابد المجاهد جلال الدین محمد بن احمد بن محمد الشاشی شیخ الزاویة الختنیه بداخل المسجد الاقصی الشریف وقفها علیه الملك صلاح الدین فی سنة سبع و ثمانین و خمسمائه.

شهاب الدین احمد المشتهر بابی الثور

الشیخ شهاب الدین ابو العباس احمد بن جمال الدین عبدالله بن محمد بن عبدالجبار المعروف بالقدسی واشتهر بابی ثور کان من عبادالله الصالحین و سبب تکنیته بابی ثور انه حضر فتح بیت المقدس و کان یرکب ثوراً ویقاتل علیه فی الغزاة فسمی بذلك وقد وقف علیه الملك العزیز ابو الفتح عثمان بن الملك صلاح الدین القریة بالقرب من باب الخلیل احد ابواب مدینة القدس الشریف وهی صغیرة بها دیر من بناء الروم یعرف قدیماً بدیر مار قیبوص ویعرف الان بدیر ابی ثور نسبته الیه و کان الملك العزیز وقفها فی الخامس والعشرین من رجب الفرد سنة ٥٩٤ اربع وتسعین و خمسمائه ولما توفی دفن بالقریة المزبورة وقبره بها ظاهر یزار وله ذریة و هم مقیمون هناك و مما یحکی عنه انه کان مقیماً بالقریة المذکورة و کان اذا قصد ابتیاع شیء من المأکول کتب ورقة بمایریده و وضعها فی رقبة ثوره و یسیره فیحضر الثور الی القدس الی ان یأتی الی حانوت رجل کانه یتقاضی حوائج الشیخ فیقف عنده فیأخذ ذلك الرجل الورقة و یقرؤها و یأخذ للشیخ ما طلبه فیها و یحمله الثور فیرجع الثور الی الشیخ بمکانه .

ابو عبدالله محمد القرشی

الشیخ ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن احمد القرشی الهاشمی صاحب الکرامات الظاهرة کان من الطراز الاول واصله مغربی من الجزیرة الخضراء من بر الاندلس وهی مدینة قباله ستبة قدم الی مصر وانتفع به من صحبه اوشاهده ونقل عنه ان الانسان اذا خاف التخمة من کثرة الاکل وقال عقیب رفع المائده وفراغه من الاکل قال ابوعبدالله القرشی الیوم یوم عید لم یضره ذلك قدم بیت المقدس و اقام به الی ان توفی سادس ذی الحجة سنه ٥٩٩ تسع و تسعین و خمسمائه وله خمس و خمسون سنة ودفن بماملا وقبره ظاهر یزار ومقبرة ماملا بظاهر القدس من جهة المغرب وهی اکبر مقابر البلد و تسمیتها بماملا قیل اصله مامن الله و قیل باب الله ویقال لها زیتون الملة وعند الیهود بیت مملو وعند النصاری بابیلا .

اقول الظاهر ان ماميلا معرب بابيلا وبكثرة الاستعمال قالوا ماملا . وفي ماملا مقبرة معروفة بقبر وجدناوالسبب في ذلك انه مر انسان وهوراكب فقراء عنده قوله تعالى **ووجدوا ما عملوا حاضراً ولا يظلم ربك احداً** فاجاب من القبر يقوله وجدنا وجدنا حتى سمعه ذلك الرجل وهو قبر مشهور عليه احجار كبار ولا يعرف صاحبه من هو وانما يعرف وجدنا .

الشيخ غانم الانصاري و اعقابه

الشيخ غانم بن علي بن حسن الانصاري الخزرجي المقدسي مولده بقرية بورين من نابلس سنه ٥٦٢ اثنين و ستين وخمسمائه صحب المشايخ من اهل زمانه واخذ منهم وولاه الملك صلاح الدين المشيخة بالخانقاه الصلاحية المنسوبة اليه بالقدس الشريف و توفي بدمشق في رجب سنه ٦٣٢ اثنين و ثلاثين و ستمائه ولد صالح ابوعبدالله محمد وآخر اسمه حسن كان له ولد اسمه سيف الدين ابوبكر كان موجوداً في محرم سنه ٧٣٣ ثلاث وثلاثين وسبعمائه وله ولدان الشيخ شمس الدين محمد والشيخ عبدالرحيم كانا موجودين في رجب سنه ٧٦٤ اربع وستين و سبعمائه وممن كان في عصر الشيخ سيف الدين المذكور الشيخ شرف الدين عيسى بن موسى بن الشيخ غانم وله ولد صالح كان شيخاللصوفيه بالخانقاه الصلاحيه بالقدس الشريف وله نظم رائق و توفي سنة سبعين و سبعمائه فيها و من قبيلتهم جماعة من الصالحين منهم برهان الدين ابواسحاق ابراهيم بن الشيخ نجم الدين احمد بن غانم ولد سنه ٨٧٠ ثمانين و سبعمائه و توفي في شعبان سنة ٨٣٩ تسع و ثلاثين و ثمانمائه وتوفي والده نجم الدين في سنه ٧٨٩ تسع وثمانين وسبعمائه و اخوه الشيخ شرف الدين غانم كان موجوداً بعد الثلاثين وثمانمائه والشيخ شهاب الدين احمد بن غانم من اقاربه كان موجوداً في سنه ٨٤١ احدى واربعين و ثمانمائه الشيخ نجم الدين محمد بن الشيخ برهان الدين بن شهاب الدين احمد بن غانم شيخ خانقاه الصلاحيه بالقدس الشريف استقر فيها بعد وفات ابيه وتوجه الى القاهرة فادركه الموت في مستهل شعبان سنه ٨٦٩ تسع وستين وثمانمائه ومولده سنة ٨١٤ اربع عشر و ثمانمائة الشيخ شمس الدين ابوالبركات محمد بن الشيخ نجم الدين محمد بن غانم الانصاري شيخ الخانقاه الصالحيه بعد وفات ابيه سنه ٨٧٠ سبعين وثمانمائه وتوفي ابوالبركات يوم الاثنين عاشر ذي القعده سنه ٨٧٨ ثمان وسبعين وثمانمائه .

السيد بدرالدين

السيد بدر بن محمد من اولاد سيدنا زين العابدين علي بن الحسين كان قطب زمانه وله كلام عال على لسان اهل الحقايق و الكرامات مشهورة توفي سنه ٦٥٠ خمس وستمائه و

دفن بزاويته بوادى النسور بظاهر القدس من جهة المغرب ومسافته من بيت المقدس نحو ثلاث بريد وهو مقصود بالزيارة و اما اخوه تاج العارفين .

السيد ابو الوفا محمد و ولده عبد الحافظ واعقابه واصحابه

السيد ابو الوفا محمد كان له ولد وهو عبد الحافظ ارتحل عن وادى النسور واقام بقرية شفرات ظاهر القدس و فى عصرنا مشهور بشرفات من اجل مصير السيد اليها و سكن هو و اولاده فيها وتوفى السيد عبد الحافظ فى سنه ٦٩٦ ست وتسعين وستمائه وله ولد اسمه داود كان من الاولياء و اصحاب الكرامات توفى سنه ٧٠١ احدى وسبعمائه وله ولد اسمه احمد الملقب بالكبريت الاحمر ، كان من اجلاء المشايخ الكاملين المحققين انتهت اليه رياسته هذا الشان ومن معارف اصحابه اخوه السيد شمس المتوفى قبله والشيخ المعارف احمد الصلتى الشهير ابن الموله و الشيخ العارف ابو المحاسن يوسف البربراوى نسبة الى قريه بربران بقرب عسقلان وقبره فيها ظاهر و الشيخ الصالح على المؤمنى وغيره ، توفى الكبريت الاحمر سنه ۷۲۳ ثلاث و عشرين و سبعمائه وله خمسة اولاد ذكور و ثلاث اناث احد الذكور السيد على والثانى السيد محمد البها وكانا من رجال الوقت وعارفيه وكان لهما خوارق ويأوى اليهما الفقراء ويحضر على موائد هما الخاص والعام ويقصد بركتهما فى المهمات الجم الغفير وكان الغالب على السيد على الصحور والحضور وعلى الشيخ محمد البها الاستغراق والغيبة وتوفى السيد البها قبل اخيه وله ولدان فرباهما عمهما وتوفى السيد على سنه ۷۵۷ سبع وخمسين و سبعمائه وله ولد سمى جده تاج العارفين ابو الوفا محمد فاشترى بالقدس داراً وبنا فوقها و هو اول من استوطن القدس الشريف بعد موت ابيه توفى يوم الجمعه السادس عشر من ذى القعدة سنة ثلاث و ثمانمائه ودفن بماملا وهو والد الشيخين الصالحين ابى بكر وعلى ومن اقاربهم الشيخ الكمالى كان من اجلاء الرجال وكان الغالب عليه الجذب وله حالات وتصرفات لاتسعها الافهام توفى وله نيف وخمسون سنة واخبر وفاته بعد ثمانمائه دفن بظاهر القدس .

الشيخ على البكاء رئيس البكائيه

الشيخ على البكاء صاحب الزاوية بمدينة سيدنا الخليل (ع) كان مشهوراً بالصلاح والعباده وسبب بكائه الكثير انه صحب رجلا كانت له احوال و خرج معه من بغداد فوصلا فى ساعة واحدة الى بلدة بينها وبين بغداد مسيرة سنة فقال له ذلك الرجل انى سأموت فى الوقت الفلانى فاشهدنى فلما كان ذلك الوقت حضر عنده وهو فى السياق وقد استدار الى الشرق فحوله الشيخ على فقال له لاتتعب فانى لااموت الاعلى هذا الوجه وجعل يتكلم بكلام الرهبان حتى مات فحمله الشيخ الى دير هناك فوجد اهل الدير فى حزن عظيم فقال ماشانكم قالوا عندنا

شيخ كبير ابن مائة سنة فلما كان اليوم مات على دين الاسلام فقال الشيخ خذوا هذا بدله و سلموا المسلم الى الشيخ فوليه و صلى عليه ؤدفنه وتوفى الشيخ على البكاء فى جمادى الاخرة سنة ٦٧٠ سبعين وستمائه ودفن بزاوينه المشهوره وهى بحارة منفصلة عن مدينة سيدنا الخليل و اليه ينسب الطريقة الصوفية البكائيه و من مشايخهم الشيخ شمس الدين محمد بن الشيخ نور الدين على بن محمد بن ابراهيم الجعبرى ولد سنه ٧٥٦ ست وخمسين وسبعمائه وسمع من ابيه وعمه الشيخ عمر وغيرهما و كانت عنده الخرقة البكائيه عن عمه و والده وتفرد بروايتها وقصده جماعة لاخذها عنه و ولى مشيخة الزاوية البكائية بعد عمه الشيخ عمر.

الشيخ على العشقى البسطامى

الشيخ على العشقى البسطامى شيخ الفقراء البسطاميه بالقدس الشريف كان من الاولياء المشهورين توفى فى عصر يوم الخميس ثامن عشر صفر سنة احدى و ستين وسبعمائه و دفن بالبسطامية بماملا .

الشيخ عبدالله البسطامى

الشيخ عبدالله بن خليل بن على الاسر بادى البسطامى كان من العارفين له احوال ظاهرة و هو صاحب الزاوية البسطامية بحارة المشارقه توفى بالقدس الشريف سنه ٧٩٤ اربع و تسعين وسبعمائه .

الشيخ عبدالله الهندى كان من الاولياء المشهورين توفى بالقدس ليلة الجمعه سابع عشر ربيع الاخر سنه ٧٧٣ ثلاث وسبعين و سبعمائه ودفن بماملا عند ابى عبدالله القرشى .

الشيخ شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن عمر التركستانى الاصل المعروف بالقيرمى مولده سابع عشر من ذى الحجة سنه ٧٢٠ عشرين وسبعمائه كان احد افراد زمانه عبادة وزهداً وورعاً متصدياً لزيارة الاولياء القادمين من البلاد الى القدس و تأتى الملوك الى بابه وله خلوات ومجاهدات وبنى له زاوية الامير ناصر الدين محمد وكان يقيم فى الخلوة اربعين يوماً لايخرج الا للجمعه وتوفى بالقدس الشريف فى نهار الاحد التاسع من صفر سنه ٧٨٨ ثمان و ثمانين وسبعمائه ودفن بزاويته والدعاء عند قبره مستجاب وله ولد اسمه عبدالقادر و لقبه زين الدين كان رجلا صالحا و من الاعيان توفى سنه ٨٤٣ ثلاث واربعين وثمانمائه و دفن عند والده .

ابو بكر الشيبانى

الشيخ ابو بكر بن على بن عبدالله بن محمد الشيبانى الموصلى ثم الدمشقى كان من كبار الاولياء جمع بين علمى الشريعة والحقيقة و رزق العلم والعمل توفى بالقدس الشريف

فی لیلة الاثنین حادی عشر شوال سنه ۷۹۷ سبع و تسعین و سبعمائه و دفن بماملا وله مصنفات فی التصوف و غیره .

الشیخ محمد بن ابی خود

الشیخ محمد بن ابی خود من اولیاء الله تعالی توفی بعد ثمانمائه بالقدس ودفن بماملا.

الشیخ الصامت الهدود

الشیخ الصامت الهدود شیخ الزاویة الادهمیه توفی فی سلخ رجب سنه ۸۰۷ سبع وثمانمائه ودفن بالزاویة المذکوره .

الشیخ دادابدر الادهمی

الشیخ دادابدر الادهمی وفاته قبل وفات الشیخ صامت بثلاثین سنه و دفن فی الزاویة المذکوره .

الشیخ محمدا کال الحیات

الشیخ محمد المعروف باکال الحیات و کان ممن تنقلب له الاعیان فیری الخنافس زبیباً والحیة قثاء و نحوذلک و ظهر له مکاشفات و کرامات توفی فی سنه ۸۳۲ اثنین و ثلاثین و ثمانمائه .

علی بن صدر الدین الصفوی

الشیخ علاء الدین ابوالحسن علی بن الشیخ صدرالدین بن الشیخ صفی الدین اردبیلی شیخ الصوفیة وحکی عنه من الکرامات والمناقب قدم الی دمشق فی سنه ۸۳۰ ثلاثین وثمانمائه قاصد الحج ومعه خلق کثیر من اصحابه واتباعه وجاور بمکه ثم قدم البیت المقدس ویقال انه شریف علوی توفی بالقدس الشریف فی اواخر جمادی الاولی سنه ۸۳۲ اثنین وثلاثین وثمانمائه ودفن بباب الرحمه بلصق سور المسجد الاقصی وکان یوماً مشهورا و بنی اصحابه علی قبره قبة کبیرة وهی مشهورة تقصد للزیارة .

الشیخ شمس الدین محمد المشهور بابن الصایغ

الشیخ شمس الدین محمد بن احمد المشهور بابن الصایغ الصوفی الحنفی من اهل قلعة الدومکان وعنده فضل وعلیه ابهة الصالحین وکان یعرف بخلیفة الاردبیلی نسبة بشیخ الاردبیلی علی المذکور توفی فی شهور سنة ۸۸۵ خمس وثمانین وثمانمائه ودفن بباب الرحمة .

الشيخ تقى الدين

الشيخ تقى الدين ابو بكر بن الشيخ شمس الدين ابى عبدالله محمد بن الشيخ جمال الدين عبدالله الحلبى الطولونى البسطامى ولد يوم الاثنين ثامن ربيع الاول سنه ٧٤٨ ثمان واربعين وسبعمائه كان من اهل العلم والعمل ومن اعيان المشايخ قدم القدس الشريف فى سنة اربع عشرو ولى مشيخة الطولونية فاحياها بالذكر والعباده و تردد اليه اهل الخير و كان حفظه فى غاية الحسن بلغ من العمر فوق خمس وتسعين سنة وتوفى بالقدس الشريف فى التاسع عشر من رمضان سنه ٨٤٣ ثلاث واربعين وثمانمأة و دفن بحوش البسطاميه بماملا وبمزاره مكتوب من نظمه :

رحم الله فقيراً زار قبرى وقرالى — سورة السبع المثانى بخشوع ودعالى
من زار قبرى فليكن عالما — ان الذى لاقيته يلقاه
فيرحم الله امرأ زارنى — و قال لى يرحمك الله

وله نظم غير ذلك و مناقبه كثيرة .

الشيخ محمد فولاد

الشيخ محمد فولاد بن عبدالله اصله من العرب وقدم الى بيت المقدس وحج ستين حجه غالبها ماشياً و كان بوابا بالخانقاه الصلاحيه و كان له هيبة زائدة على الصوفيه بالخانقاه بحث تضرب به الامثال بسطوته عليهم وتوفى بعد رجوعه من الحج فى صفر سنه ٨٤٤ اربع و اربعين وثمانمائه وقد جاوز الثمانين و دفن بماملا .

الشيخ احمد بن فقيه

شيخ الاسلام شهاب الدين ابو العباس احمد بن الفقيه امين الدين حسين الرملى المقدسى ذو الكرامات الظاهره والعلوم والمعارف ولد برمله فى سنة ثلاث او خمس وسبعين و سبعمائه كما كتب بخطه واصله من العرب من كنانه وكان يكنى جماعته بكنى ينتخبها لهم وصارت علما عليهم كابى طاهر وابى مدين وابى طلحه وغير ذلك ثم ترك الافتا واقبل على الله ورحل من رملة الى القدس الشريف اقام بالزاوية الختنيه و صنف كتبا فى فنون العلوم وتوفى بها فى الثانى والعشرين من شعبان سنة اربع واربعين وثمانمائه ودفن الى جانب ابى عبدالله القرشى بماملا و مناقبه كثيرة يطول شرحها.

الشيخ عبدالملك

الشيخ عبدالملك بن الشيخ ابى بكر عبدالله الموصلى الشيبانى احد مشايخ الصوفيه و

کان من اهل العلم وکان له کلمات حکمیة ولطایف ظریفه و کثیرا ماینشد :

لاوالذی قدمن بالایمان یبلج فی فوادی ماکان یختم بالاسأئة و هو بالاحسان باد

وکان ینشدایضاً :

فان امت بعد بلوغ المنی فذاك من فضل القدیر الملیك

و ان امت قبل بلوغ المنی فکم لنا تحت الثری من شریك

توفی یوم الخمیس سابع عشر رمضان سنه ۸٤٤ اربع واربعین وثمانمائه ودفن بماملا .

ابو الحسن علی الوفائی البدری

الشیخ علاءالدین ابوالحسن علی بن الشیخ تاج الدین ابی الوفا الوفائی البدری ولد فی حدود سنة تسعین وسبعمائه کان حافظاً لکتاب الله والتصرف بالحال و کثیر السیاره واکثر تصرفاته کان فی البر بخلاف اخیه ابی بکر وتوفی مورماً فی ثانی عشر شوال سنة ۸٤٤ اربع واربعین وثمانمائه ودفن بماملا .

عمر بن حاتم العجلونی

الشیخ عمر بن حاتم العجلونی العالم العارف برکة الوقت صاحب الکرامات والمجاهدات والمکاشفات خرج من بلدة عجلون وورد مدینة سیدنا الخلیل فنزل عند الشیخ عمر المجرد فی زاویته وحفظ کتاب الله و رجع الی عجلون ثم توجه الی حلب واقام بها وکان یحفظ الاحیاء والقوت ورسالة القشیری و عوارف المعارف و یقول لایصیر الصوفی صوفیا حتی یحفظ هذه الکتب الاربعه ثم انه جاور بمکة وخرج منها متوجهاً الی المدینة فمات فی بدر سنه ۸٤٥ خمس واربعین وثمانمائه و قد جاوز السبعین .

عبدالله الزرعی الدمشقی

الشیخ العارف عبدالله الزرعی الدمشقی الاصل نزل بیت المقدس وصحب الشیخ محمد القرمی والشیخ ابا بکر الموصلی و غیر هما وسمع الحدیث وکان ساکتاً قلیل الکلام والاختلاط بالناس و کان ینسخ ویأکل من عمل یده و محاسنه کثیرة توفی بالقدس الشریف فی خامس رمضان سنه ۸٤۸ ثمان و اربعین و ثمانمائه ودفن بماملا وقد بلغ ثمانین سنه .

شیخ شمس الدین قادری

الشیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن یحیی بن سعید بن عبدالله المقدسی القادری المشهور بجده الاعلی سعید شیخ القادریه صاحب الذکر والأوراد کان له حلقة عظیمة بالمسجد الاقصی صبیحة کل یوم مولده سنه ۷۸۲ اثنین وثمانین وسبعمائه

وتوفى والده فى حادى عشر شعبان سنه ٨١١ احدى عشر وثمانمائه وتوفى هو يوم الاربعاء رابع عشر من صفر سنه ٨٥١ احدى و خمسين و ثمانمائه وله ذرية و اقارب شهرتهم اولاد الشيخ سعيد القادرى و كانوا شيوخ زاوية الدرگاه .

ابوبكر الحسينى شيخ الوفائيه

السيد الشريف تقى الدين ابوبكر بن الشيخ تاج الدين ابى الوفا محمد بن الشيخ علاء الدين على بن ابى الوفا الحسينى شيخ الوفائية بالقدس الشريف ولد فى ذى القعده سنه ٧٩٩ تسع وتسعين وسبعمائه وانتهت اليه رياسة الفقراء بالقدس الشريف والبس خرقة الوفائية عن والده توفى شهيداً بالبطن فى نهار الجمعة سابع عشر شوال سنه ٨٥٩ تسع و خمسين و ثمانمائه و دفن بماملا الملاصق بزاوية القلندريه من جهة الشرق .

ابو العباس احمد الحسينى الوفائى

الشيخ شهاب الدين ابو العباس احمد بن الشيخ تقى الدين ابى بكر بن ابى الوفا الحسينى شيخ الوفائيه وكان له ذكاء مفرط ينظم الشعر الحسن وكان حسن الشكل طيب النغمة فى الذكر توجه الى بلاد الروم فى شوال سنه ثمانين وثمانمائه واجتمع بالشيخ شهاب الدين الگورانى واركان دولة السلطان وبالغ السلطان فى اكرامه وانتظم له الحال ان توفى بمدينة اسطنبول فى شوال سنه ٨٨٢ اثنين و ثمانين وثمانمائه .

ابو الوفا محمد الحسينى الوفائى

السيد الشريف تاج الدين ابو الوفا محمد بن تقى الدين ابى بكر ابى الوفا الحسينى البدرى شيخ الفقراء الوفائيه وله تصانيف فى التصوف و غيره سكن مصر مدة طويله ثم عاد الى وطنه بالقدس الشريف وقدر انه تزوج بمدينه الرمله وكان يتردد اليها فتوفى بها فى يوم عاشورا و حمل الى القدس فغسل وصلى عليه بالمسجد الاقصى يوم الحادى عشر من المحرم سنه ٨٩١ احدى و تسعين وثمانمائه ودفن بماملا عند والده .

عبد القادر النواوى

الشيخ زين الدين عبد القادر بن محمد بن حسن النواوى ولد سنه ٨٠١ احدى وثمانمائه و توجه الى اليمن فى سنه عشر و رجع فى خمس عشر وقد قراء وسمع باليمن وزبيد وتلك البلاد وارض الحجاز وتلا بالسبع وانقطع عن الناس وكان رجلا عالما صوفياً فاضلا تسعى اليه الخواص ويتبركون به ولاهل بيت المقدس فيه اعتقاد توفى خامس عشر من شعبان سنه ٨٧١ احدى و سبعين و ثمانمائه و دفن بماملا وكانت جنازته حافله .

احمد جعاره

الشیخ احمد جعاره کان مجذوبا وله کرامات ظاهرة واهل بیت المقدس یعتقدون صلاحه حکی عنه اشیاء تدل علی ولایته توفی فی شهر رمضان سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه ودفن بماملا.

ابراهیم البدری الوفائی

الشیخ برهان الدین ابراهیم بن الشیخ علی بن ابی الوفاء البدری احد مشایخ الوفائیه نشأ فی خدمت والده و عمه حفظ القرآن والمنهاج والجرجانیه فی النحو وسمع من الفقهاء و اخذ من مشایخ الصوفیة صحبة الشیخ شهاب الدین بن قرا فی طریق السید عبدالقادر الگیلانی وکذلك سید محمد البرمونی وغیرهما توفی فی شهر شوال سنه ۸۷۴ اربع وسبعین و ثمانمائه.

شمس الدین محمد بن عیسی البسطامی

الشیخ شمس الدین محمد بن عیسی البسطامی الشهیر باخی زرع کان رجلا صوفیا من فقراء الصوفیه البسطامیه توفی فی خامس رمضان سنه ۸۷۵ خمس و سبعین و ثمانمائه و دفن بماملا واخوه الشیخ محمد زرع الذی اشتهر به وکان صالحا ووفاته قبل اخیه بنحو عشرین سنه.

شهاب الدین احمد الکردی الحلبی شیخ البسطامیه

الشیخ شهاب الدین احمد بن محمد الکردی الحلبی البسطامیه شیخ البسطامیه کان صوفیا مبارکاً ینسخ الکتب وخطه جید وهو من جملة الفقهاء بالمدرسه والصوفیه بالخانقاه الصلاحیه توفی بالطاعون سنه ۸۸۱ احدی وثمانین وثمانمائه.

عثمان الخطاب المصری

الشیخ عثمان الخطاب المصری کان من اعیان الزاهدین بالقاهره وله زاویة عظیمة بخط البندقیین بالقرب من السوق الذی یباع فیه الرقیق و عنده خلق من المریدین یتلون کتاب الله العزیز وهم عاکفون علی الذکر والاوراد لیلا و نهارو للناس فیه اعتقاد و قد حضر الی القدس الشریف فتوفی به فی شهور سنه اثنین و تسعین و ثمانمائه دفن بماملا وکانت جنازته حافلة حضرها خلق من الاعیان و غیرهم.

شمس الدین محمد المقدسی

الشیخ شمس الدین محمد بن علی بن احمد المقدسی ولد تقریباً سنه ۸۲۵ خمس و عشرین وثمانمائه باالقدس و نشأ بها و صحب العلماء و حفظ کلام الله و صار فقیها بالمدرسة

وصوفياً بالخانقاه الصلاحيه وتوفى فى ذى الحجه سنه ٨٩٤ اربع و تسعين وثمانمائه بالقدس و دفن بباب الرحمة .

جمال الدين عبدالله المراكشى

الشيخ جمال الدين عبدالله بن احمد بن عبدالله المراكشى القادرى شيخ زاوية الشيخ عمر المجرد بمدينة سيدنا الخليل كان رجلا مباركا و عنده فضل توفى فى شوال سنه ٨٩٥ خمس و تسعين و ثمانمائه ودفن بالزاويه عندوالده .

شمس الدين محمد الوفائى

الشيخ شمس الدين محمد بن احمد الصوفى الوفائى كان شيخ الطائفة الوفائيه و سافر الى دمشق ثم عاد الى الرمله فتوفى بها يوم الاربعاء ونقل الى القدس الشريف ودفن بماملا يوم الخميس ثامن عشر صفر سنه ٨٩٦ ست و تسعين وثمانمائه وكانت جنازته حافله .

شمس الدين محمد بن مكى

الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن احمد بن مكى نقيب الصخرة الشريفه واحد الفقهاء بالمدرسة الصلاحيه والصوفيه بالخانقاه و توفى فى سلخ ربيع الاخر سنه ٨٩٧ سبع وتسعين و ثمانمائه .

شمس الدين محمد الجعبرى

الشيخ شمس الدين ابو عبدالله محمد بن محمد بن على الجعبرى الخليلى شيخ حرم سيدنا الخليل ولد فى سنه ٨٠٣ ثلاث و ثمانمائه بقرية الحطان حين انجعز الناس من امير تيمور الكوركان و نشأ ببلدة الخليل و لبس خرقة التصوف عن جماعة و اجازله خلق كثير و جمع شيئا فى التصوف و ربما وقعت له كرامات توفى فى السادس والعشرين من شهر رمضان سنه ٨٩٨ ثمان و تسعين و ثمانمائه و صلى عليه بالمقام الخليل و دفن بمقابر الراس .

عبدالكريم المغربى

الشيخ عبدالكريم بن على المغربى الاصل ولد فى حدود سنه ٨٣٠ ثلاثين و ثمانمائه ببلدة الخليل وتلا بالروايات السبع على والده و قرر من الفقهاء الصلاحيه والصوفيه بالخانقاه وكان يؤدى القرآن بحسن صوت وطيب نغمه توفى فى صفر سنة ٨٩٥ خمس وتسعين وثمانمائه و دفن بباب الرحمة .

عبدالله بن الصامت القادری

الشیخ جمال الدین عبدالله بن الصامت القادری کان من اکا بر الصالحین اصحاب الکرامات المشهورة توفی لیلة الاربعاء سلخ ربیع الاخر سنه ٨٣٦ ست و ثلاثین وثمانمائه و ولده الشیخ شهاب الدین احمد توفی بعد الاربعین و ثمانمائه و دفن عند والده .

موسی بن شهاب الدین

الشیخ شرف الدین موسی بن الشیخ شهاب الدین احمد بن الشیخ جمال الدین عبدالله و کان الشیخ موسی من اهل الخیر والملازمة علی ذکر الله تعالی خصوصاً فی لیالی الجمعة و کان یذکر الله بالمسجد الاقصی عقیب صلوة الجمعة و علیه الانس والوقار و کان منجمعاً عن الناس لایخالط ابناء الدنیا توفی فی لیلة الاحد وصلی علیه الغد بالمسجد الاقصی سادس عشر من صفر سنه ٨٩٨ ثمان وتسعین و ثمانمائه وشیعه شیخ الاسلام الکمالی وقضاة الشرع والعلماء والخاص والعام و بلغ من العمر نحو ثلاث وسبعین سنه .

شمس الدین محمد الغزی المقدسی

الشیخ الامام العالم العامل المقری المحدث شمس الدین ابوعبدالله محمد بن موسی بن عمران الغزی ثم المقدسی مولده فی سادس عشر شعبان سنة اربع وتسعین و سبعمائه بغزة سمع الحدیث علی الحافظ شمس الدین الجزری واخذ عنه علم القرائت واجازه ولبس منه خرقة التصوف ولبس خرقة القادریه والاحمدیه والرفاعیه والسهروردیه والصحبة ومایجوز له وعنه روایته توفی فی یوم الاحد قبیل العصر الخامس من شهر رمضان سنه ٨٧٣ ثلاث وسبعین وثمانمائه ودفن من الغد بمقبرة ماملا .

عمر المجرد المغربی

الشیخ عمر بن عبد النبی المغربی المصمودی المجرد کان رجلا صالحاً عمر الزاویة المعروفة بزاویة المغاربة بالقدس الشریف وانشأها من ماله ووقفها علی الفقراء والمساکین فی ثالث ربیع الاخر سنه ٧٠٣ ثلاث وسبع مائه وتوفی بالقدس ودفن بماملا .

عمر المجرد البغدادی

الشیخ ابوحفص عمر بن نجم الدین بن یعقوب البغدادی ثم المقدسی المعروف بالمجرد ولد ببغداد سنه اثنی عشر وسبعمائه وسمع النجاری بدمشق سنه ٧٢٦ واقام ببلد سیدنا الخلیل فی سنه خمس وسبعین و سبعمائه و بنی بها زاویة فی غایة الحسن ولا یدع احداً یقعد عنده

بطالا وکان فی فعل الخیر من العجائب لایقصد فی حاجة الاقضاها ویضیف من قصده بماحضر عنده توفی فی ذی القعده اوذی الحجه سنه ۷۹۵ خمس وتسعین وسبعمائه ودفن بزاویته بمدینة الخلیل.

عبدالرحمن المکودیسی

الشیخ زین الدین عبدالرحمن المکودیسی کان من اولیاءالله وله کرامات ظاهرة توفی بالقدس ودفن بماملا قبل ثمانمائه.

موسی المغربی

الشیخ موسی المغربی کان من ذوی الکرامات توفی ودفن بزاویة الشیخ عمر المجرد بمدینة سیدنا الخلیل فی حدود ثمانمائه.

خلیفة خلفاء الشاه نعمة‌الله برهان الدین خلیل‌الله

السید الکبیر والعالم الشهیر موضح الطریقة و الشریعة ذوالمواهب السنیة والانفاس القدسیه شیخ المشایخ قطب السلسلة العلیة العلویه الرضویه برهان الدین خلیل‌الله ابن السید نعمة‌الله الولی علی آبائه الطاهرین سلام‌الله الملک العلی.

ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه سبق ذکر یافت روز جمعه یازدهم شعبان هفتصد وهفتاد وپنج درکوه بنان کرمان بوده ازبطن عفیفهٔ علویه دختر سید حمزه وصبیه‌زاده‌سید السادات امیر سید حسین حسینی هروی وچنانچه ازتاریخ فرشته مذکور شد اولادآنجناب منحصر بآن دریتیم وگوهرشاهوار است وپدر بزرگوارش را بوی محبت ذاتی بوده‌چنانچه ازاین ابیات که فرموده ظاهر است.

ای بنور روی‌تو روشن دوچشم جان من — ای خلیل‌الله من فرزند من برهان من
شمع بزم‌جان‌من از نوررویت روشن‌است — باد روشن دائماً چشم وچراغ جان‌من
بیرضای من‌نبودی تاکنون درهیچ‌حال — یکنفس هرگز نیاوردی تو بیفرمان‌من

ونیز درنصیحت ومزید تربیت ومعرفت آن گل بوستان سیادت فرموده:

قـرة‌العین همدم مـا شو — سعی کن همچو جد وآبا شو
این دوئی وخیال را بگذار — ای یگانه بیا و یکتا شو
صورت و معنی همه دریاب — می‌وجامند همچوجام‌وحباب
در همه آینه یکی بنگر — آن یکی نیز بی‌شکی بنگر
متخلق بخلق او میباش — گنج اخلاق بر همه میپاش
گر تو فانی شوی بقا یابی — خود ازاین بیخودی خدا یابی

درد دردش بنوش ودرمان جو | جان بجانان سپارجانان جو
درهمه‌شیء جمال‌اسماء بین | با همه اسم یك مسمی بین
گر خیالش بخواب می‌بینی | تو بخوابی حجاب می‌بینی
ماه دیدی در آفتاب نگر | آفتابی به ماهتاب نگر
گفته‌ام من ترا خلیل‌الله | خوش خلیلی اگرشوی آگاه
گر ز باطل تمام وارستی | حق پرستی بحق چوپیوستی
جبر تند وقدر بود ویران | مرکب خودمیانشان میران
تو ز هستی و نیستی بگذر | شاید اینجاکه نیستی بگذر
در ولایت امام کامل جو | عمر داری ز عمر حاصل جو
جام گیتی‌نما بدست آور | دامن اولیاء بدست آور
گر ز اسرار حق‌شدی آگاه | خوش بگو لااله الا الله
تابع دین جد خود میباش | هرچه یابی باین‌وآن‌میپاش
هرکه حق را بعین او بیند | بد نبیند همه نکو بیند
چون مسمی یکیست اسما را | بهویت یکی بود اسماء
در نظر عالمیست چون سایه | سایه بنگر بنور همسایه
صفت وذات و اسم را میدان | سه یکی و یکی بسه میخوان
یك وجوداست‌اگرخبرداری | عین او بین اگر نظر داری
درظهور است مظهر و مظهر | نیك دریاب باطن و ظاهر
نور او را بنور او بنگر | در همه آینه نکو بنگر
ابدا علم از خدا میجو | چون بیابی بطالبان میگو
سخن‌عارفان خوش میخوان | معنیش همچو عارفان میدان
یك حقیقت باسم بسیاراست | یك هویت هزار آثار است
کثرت ووحدت‌اینچنین گفتم | در توحید را نکو سفتم

و نیزرسالهٔ نصیحت نامه بنام‌آنجناب تألیف فرموده وتمام این‌رساله بعباراتها‌آورده میشود که همه فرزندان حضرتش بهره‌مندگردند ومنه‌الاستعانه والتوفیق .

خلیل‌الله من ای نور دیده | که مثلت دیدهٔ گردون ندیده
بمانی یادگار نعمة‌الله | بسی‌روز وبسی سال وبسی‌ماه
بصدق دل بامیدی که دارم | بخاطر خوش خیالی‌مینگارم
نصیحت نامهٔ بس عارفانه | نوشتم از برای آن یگانه

نصیحت ـ دنیا را چون حکام عادل داروآخرت را چون‌اولیاءکامل‌تاسلطان‌صورت

و معنی باشی .

نسبت هست اگر حسب باشد　　　　حسبت با چنین نسب باشد

با هر کس سخن نکنی از برای غرض دنیا و دنیا را فدای جان کن و جان را فدای غرض باقی درهرحال که باشی ازمحول احوال غافل مباش .

ببازی توخود را ببازی مده　　　　توخودرا ببازی مجازی مده

نصیحت ــ ای فرزند دلبند ارشدك الله طفلان را پدر باش، جوانان را برادر و پیران را فرزند. امیدوارم که ظاهرت جامع کمالات کونیه باشد باطنت حایز مجموع مراتب الهیه و بر نقطه وسط خط مستقیم محوردایره وجوب و امکان باسم العدل مستوی گردی و بقیومیت قیوم مطلق قائم .

نصیحت ــ موحد بتوحید جامع باش.

همه را جمع کن یکی گردان　　　　اسم جامع زهر یکی بر خوان

تجلیات الهی نامتناهی است و هر تجلی مستلزم علمی. دائماً طالب این علم تجلی میباش. و بمقتضای تخلقوا با خلاق الله.

متخلق بخلق او میباش　　　　هرچه یابی از ونکو میباش

و بمتابعت سید عالم میگو رب زدنی علماً .

نصیحت ــ بفرایض قیام فرما تا خداترا بنور فبی یصبر و بی یسمع و بی ینطق منور گرداند و بنوافل اتیان نما تا بتشریف شریف کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتکلم به مزین شوی .

مزین بتشریف خاص اله　　　　بمعنی وصورت بود پادشاه

نصیحت ــ بحکم من اقبل علی الله بکلیته اقبل الله علیه بکلیته و من اعرض عن الله بکلیته اعرض الله عنه بکلیته ومن یکون هکذا وهکذا فالله معه کذلك اقبال تمام کن تا اقبال فرمایند بجمیع اسماء وصفات واعراض مکن تا اعراض ننمایند .

نصیحت ــ ارکان خمسه اسلامیه را رعایت نما و در حضرات خمسه الهیه مسافرت فرما و در مراتب سته و مجلی حقیقت کلیه پرواز کن بمقتضی اللهم وارزقنی منی .

یعنی که بدین حق چوما باش　　　　فرمانبر حضرت خدا باش

و تابع سنت سنیه حضرت محمد میباش .

نصیحت ــ در وقت جمع ذیل عبودیت ازدست مده تاسر از جیب ربوبیت برنیاوری ودر حالت تفرقه ازجمع بکلی غافل مشو تا از حق محروم نمانی. حضرت خلیل الله که جد ماست بنی اسرائیل را فرمود چنانکه حق تعالی خبرداد و وصی بها ابراهیم نبیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون ولقمان بافرزند میگفت یا بنی لاتشرك

بالله ان الشرك لظلم عظیم .

نصیحت ـ مجردانه از نقوش خیال و لباس مثال مجرد شو و در مرآت ذرات موجودات اشعه شمس حقیقت مشاهده فرما و در ضمیر منیر حروفات کتب خانه کاینات معانی اسرار صور اسماء الهیه مطالعه نما .

نور چشم من اینچنین بیند گل توحید اینچنین چیند

نصیحت ـ مظهر بمظهر ظاهر است و بحر بکثرت امواج و حباب و جواهر باعراض متعدده است .

نصیحت ـ مرید معتقد را معمور دار و مرید منکر را معذور و در مزرعه الدنیا مزرعة الاخرة .

تخم نیکی بوقت خود میکار خرمن هرچه کاشتی بردار

عالم مصنوع صانع علیم حکیم عظیم است و شرف دال بقدر مدلول لاجرم عالم درغایت جمال و کمال و شرف باشد بچشم ما نظر کن و درمجموع مظاهر ناظر ظهور مظهر باش و همه را بنظر تعظیم و اجلال مشاهده میکن دنیا را رسم عقبی گفته ایم و عقبی را رسم مولی فافهم .

نصیحت ـ با رند تردامن منشین و از صحبت زاهد خشک پرهیز کن و درمرضیات شرعیه بتجلی الهی اقرار نما و در غیر مرضیات بشناس و صادقانه انکار میکن .

نصیحت :

این نصیحت بگوش جان بشنو یك نفس وعظ عارفان بشنو

درحالتی که آتش خشم برافروزد و خون دل بجوش درآید به آب حلم غلیان دم قلب فرو نشان. اگر نشسته یی برخیز و روان شو واگر ایستاده یی بنشین و خموش باش .

نصیحت ـ ظاهرت ازمعاصی طاهر باد و باطنت از وساوس و هواجس معصوم آن دایم دریاب تا دایم بآن باشی. قال رسول الله (ص) اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله .

نصیحت ـ علیك بمراعات السنیه کما تراعی اعمالك فانه من جملة اعمالك ولهذا قیل عد کلامك وعلیك بحسن اخلاقك و اتیان مکارمها اغتنم حیوة انت فیها هالك و دارا انت فیها مالك میزانك فیها موضوع و کلامك فیها مسموع و اذنك واعیة و مواعظك داعیة و انفاسك باقیة واعمالك بالخیرات واقیه فنور بیتك المظلم و اوضح سرك المبهم .

خانهٔ تاریك اگر روشن کنی خانهٔ خودچون سرای من کنی

گر بیابی یوسف گل پیرهن کی سخن با من ز پیراهن کنی

قال رسول الله (ص) جالس العلماء و صاحب الحکماء و خالط الکبراء و قال تعالی **واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه .**

یار نیکان باش تا نیکان تمام یار تو باشند از جان والسلام

نصیحت - بقا و فنا از قبیل مشابعین اند الفناء عن کذا و البقاء عن کذا صحیح نیست فناء از حق اصلا پس فناء سالک باشد از سالک کل شیء هالک الا وجهه، و سالک وقتی فانی شود که فانی شود از اکوان و اعیان و تجلیات حق بر نوعین بود نوعی فانی گرداند تورا از تو و آنرا احکام است و نوعی باقی دارد تورا باتو با احکام و مادام که دردام تکلیفی طالب این تجلی میباش اگر تکلیف بود حقتعالی وصیت نفرماید الابعد از علم او که وصیت اثری دارد.

وصیتی است بزرگانه گوش کن ازجان   که نزد عاقل کامل به است از دوجهان

نصیحت - هرموجودی که موجد ایجادفرموده مسند باشد درؤجود بحقیقت واجب الوجود لاجرم مجموع مصنوعات ازاین وجه حسن باشد.

فلا تنظر العین الا الیه   ولا یقع الحکم الا علیه
ان لله صـراط المستقیم   ظاهر غیر خفی فی العمیم

فی صغیر و کبیر عینه وجهول بامور وعلیم قال رسول الله (ص) اصدق کلمة قالها شاعر قول لبید الا کل شیء ماخلاالله باطل ای ماسوی الله معدوم فی نفسه وان کان موجوداً بالله فالکل لله و بالله بل هوالله و صدور همه ازوست و قیام همه باوست بلکه در حقیقت همه اوست. کثرت متخیلات عالم دلیل اند بر کثرت اسماء الهیه وهراسمی بمظهری ازصورخیالیه اکوان ظاهر گشته واحدیت ذات دلیل است براحدیت مافی الکون.

انما الکون خیال وهوحق بالحقیقة   والذی یفهم هذا حازاسرار الطریقة
همه عالم خیال می بینم   در خیال آنجمال می بینم
همه عالم چو مظهر حق اند   همه را بر کمال می بینم

والحق عندی وجود لایأتیه الباطل و واجب الوجود حق مطلق است وممتنع الوجود باطل مطلق و ممکن الوجود که بوجود واجب الوجود مستندند بحق من وجه ومراد از کون فی قوله انما الکون خیال عالم همه صورت تواند بود که مجلی تجلیات حقند.

صورت و معنی بهمدیگر نگر   باده را مینوش و در ساغر نگر

وجایز است که عالم باشد باسره که ظل عیب مطلق است بلکه عالم ظل اعیان واعیان ظل حق واگر حق لغیره گویند که درمقابل باطل آید میشاید چه عالم بدلیل ویحق الحق بکلماته حقست «قول ما حق است وزحق میشنو» واگر چه فی خیال رواست که حق بذاته مراد بود و کون کون جامع که باعتبار ظلیت خیال است و باعتبار حقیقت حق که بصور متخیله معین شده واسم باسم اکوان آمده وهر آینه عارفی که درآینه این معنی را مشاهده فرماید جامع اسرارطریقت وحایز انوارحقیقت بود.

خیالش نقش می بندم بدیده   چنان حسن وچنین دیده که دیده

خیال عارضش بر دیدهٔ ما — بود نقشی بر آبی خوش کشیده
فلمعینها من عینها کحل — ولوجهنا من و جهها قمر
آفتابی تو و ما سایهٔ تو — احولست آنکه یکی رابدو دید
روی تو نور هم از روی یافت — چشم تو سرمه ز چشم تو کشید
به از این گفتهٔ مستانه ما — در خرابات که گفت و که شنید

اللهم انی اعوذ بوصالك عن فراقك بل اعوذ بك منك وتوجهت اليك وتبرات من غيرك و توكلت عليك واصلی علی خیر انبیائك واصفیائك وهو خلیلك وحبیبك ومظهر كمالاتك وصورة اسمك الاعظم ومتمم العالم والنعین الاقدم وصلی الله علیه واله وسلم «صورتش جام است ومعنی می بنوش»

نصیحت ـ معلول صورت وظاهر علت است وعلت باطن معلول ومعلول من حیث هوهو ممکن الوجود وآن قبول وجوداست چون ایجاد کند معلول را تمثال جمال اوصاف و کمال تجلیات علت در مظهر مطهر ومرآت منور ماهیت معلول بقدر قابلیت واستعداد رونماید .

یك شمع وصد آئینه بنهاده به پیرامن — هر آئینه وشمعی بنموده ترا روشن

ودر حقیقت نزد اهل علم صحیح و کشف صریح اطلاق علم کنند بروی بقیدی ازقیود ناشناخته شود بوصفی که مضاف باشد بحضرتش نسبتی از وحدت یا وجود یا مبدءاته تا اقتضاء بایجاد یاصدوراثر یا تعلق علم او به اویا بغیر او، زیراکه این مجموع تعین وتقیدات وتعلق بغیر مسبوق بود بلاتعین وآن منافی اطلاق است وشرط در تصوراطلاق حق تعقل است به تعین سبحانه بمعنی سلبی نه بمعنی اطلاق که ظل او تقیدات است بلکه اطلاق است از وحدت و کثرت وآنحضرت منزه از اطلاق وتقید است .

گرچه ذوق مقیداست خوش است — ذوق مطلق بود از آن خوشتر
غرق بحریم و در نظر آب است — چشم ما میشود روان خوشتر

اما نسبت وحدت ومبدأیت وتأثیر و فعل ایجادی بحضرت حق باعتبار تعین صحیح است و اول تعینات متعلقه نسبت علمیه ذاتیه حق باعتبار تمیز این نسبت بامتیاز نسبی غیر حقیقی وبواسطه نسبت علمیه ذاتیه وحدت حق ووجوب وجود حق ومبدئیت حق تعقل توان کرد وعلم حق عین اوست درذات اووعلم بنفس اوسبب علم اوست باشیاء واشیاء عبارتست از تعینات تعقلات کلیه تفصیلیه و ماهیت عبارت از اعیان ثابته است یعنی صوراسماء الهیه ذات است با صفت متعینه و مناسب است در این مقام رساله که برای اندرز سید نورالله بن سید خلیل‌الله تالیف فرموده تحریر نماید .

یاولدی اعزك الله فی الدارین معلوم باشد که حضرت واجب الوجود از خزانهٔ وجود بینوایان سباسب عدم را بتشریف شریف وجود مشرف فرموده وخلعت لطیف هر فردی از افراد عالم باسمی از اسماء الهیه معلوم گردانیده ودر مرآت منیرموجودات تمثال جمال بر

کمال بوجه احسن نموده وظهورذات مقدسش ذاته بذاته فی ذاته جلا گفته‌اند اما ظهورذاته بذاته فی تعیناته، استجلا .

مظهر ومظهری شده ظاهر　　　نظری کن بمظهر ومظهر

این نصیحت بگوش جان بشنو　　　دل بمن‌ده بجان وآن بشنو

قال رسول‌الله(ص) ان‌الله کتب الاحسان ان تعبد الله کانك تراه الحدیث، وحقیقت احسان شهودحق‌است درجمیع مراتب وجود واحسان رامراتب ثلاثه است.

اول ـ احسان لغوی نیکی کردن است با جمیع موجودات .

زنهار دلا مکوش جز در نیکی　　　زیراکه زبان نکردکس بر نیکی

گرزانکه بجای‌تو کسی نیك کرد　　　تو نیکی کن بجای او گر نیکی

دوم ـ عبادت بحضور تام ومشاهده محبوب .

سوم ـ شهودرب العالمین باهرشیء کما قال‌الله تعالی **ومن یسلم وجهه الی الله وهومحسن**

اگر محسن چنین باشی زهی احسان‌که تو داری

زهی احسان‌که تو داری اگر محسن چنین باشی

قال‌الله تعالی **ولقد آتینا لقمان الحکمة ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیراً کثیرا** ونقول الحکمة وضع‌الشیء فی‌موضعه، اونقول الحکمة ادراك الشیء علی‌ماهوبه والعمل بمقتضاه

عمل و علم جمع گردانی　　　گر تو باشی حکیم ربانی

وحکمت منطوقه علوم شریعت وطریقت .

اما علم شریعت بدان وبگو وعلم طریقت معلوم‌کن وبا اهل طریقت بگو.

ومن منح الجهال علماً اضاعه ومن منع المستوجبین فقدظلم اماحکمت مسکوته اسرار حقیقت است‌که علماء رسوم وعوام از ادراك آن قاصرند .

وحکمت مجهوله آنستکه بر غیر حکیم مطلق پوشیده است یعنی حکمت درآفریدن بعضی وموت اطفال وخلود در نار وشرعاً تصدیق برآن واجب واعتقاد کردن که عدل است .

هرچه آن حاکم حکیم کند　　　عدل باشد که آن‌کریم کند

وحکمت خاصه معرفت حق‌است وعمل‌بآن ومعرفت باطل‌واجتناب ازآن کما قال(ع) اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلاوارزقنا اجتنابه .

این دعارا ورد خود سازد مدام　　　بر امید استجابت والسلام

نصیحت ـ وظیفه اهل‌اسلام‌امتثال‌است بواجبات واجتناب ازمنهیات وتهذیب‌اخلاق وطهارت قلب از کفر ونفاق وشرك وشقاق ونزاهت سراز غیرحق .

رهروان‌ما بدین ره میروند　　　عارفانه نیك آگه میروند

نصیحت ـ انسان‌کامل اکمل عباداست ومقام‌اوارفع مراتب ومقامات ومحل‌تجلیات

اسماء وصفات وذات وعندالله اسم او عبدالله .

بندهٔ کامل ار چنین باشی همه باشند بر تو ار باشی

کذا فی النسخه ولعله کذا .

« همه باشی اگر تو این باشی »

و عبدالرحمن باش برحمت عامه .

بر همه خلق مهربان میباش راحم خلق آنچنان میباش

و عبدالرحیم مظهر اسم الرحیم است برحمة خاصه.

مؤمنان‌را بلطف خود بنواز کافران‌را بقهر خود بگداز

نصیحت ـ متمکن باش درهمه کاری وتعجیل مکن درعقوبات ومؤاخذات وصبر فرما در ریاضات ومجاهدات وباید که تغیر نیابی ازموذیات .

ایوب صبور اینچنین صابر بود درحال بلا صبر خوشی میفرمود

نصیحت ـ یعقوب پیغمبر درفراق یوسف بنالید ومناجات کرد وگفت الهی فرزندم ریحانهٔ دلم‌ازمن بازگرفتی بازش بمن‌رسان، تالحظه‌یی اورا ببینم وببویم. خطاب مستطاب در رسید که نوبتی طعام میخوردی ومشتهی بودی، گرسنهٔ محتاج بردرت‌آمد و اورا ازآن‌طعام محروم گردانیدی ما آنچه ترا اشتها بود ازتو بازگرفتیم. بعدازآن‌توبه کرد وشخصی‌را تعیین کرد تا در حال تناول طعام ندا کردی اسرائیل‌الله یعقوب طعام میخورد هر که ارادت دارد تشریف فرماید .

درویش عزیزی که درآید زدرتو باید که بخواری نرود اوزبرتو

نصیحت ـ طاهرباش‌از مخالفت حق وطاهر الظاهر از معاصی وطاهرالباطن از وساوس و هواجس و تعلق به اغیار و طاهرالسر یعنی لحظه‌یی از حق غافل مشو و طاهر السر و العلانیه .

صورت و معنی بهم نیکو بدار ظاهر و باطن‌بآن‌حضرت سپار

قال امیرالمومنین(ع) .

ان الذین شروادنیا باخرة لم یربحوا باتخاذالبیع بل‌خسروا

یاعوا کریماً جدیداً باقیاً حسناً بدارس طامس یا بئس ما اتجروا

رها کن فانی و باقی طلب کن بیا رندانه و ساقی طلب کن

نصیحت ـ اسراف و امساك مذمومند وافراط و تفریط مردوده‌خیرالاموراوسطها .

در همه‌کار معتدل میباش تابع قول اهل دل میباش

هر واحدی ازسلاطین وامرا وعلماء وحکماء وفقراء ومساکین که برسند انزل‌الناس منازلهم چنانکه مناسب منصب اوباشد بخدمت قیام نمائی .

نعمة الله زیاد هم مگذار
هر یکی را بجای خودمیدار

یا نورالله انظر الی حقایق الاشیاء تعش عیشة السعداء وکن من الامناء فلا تدع شیئا من الاسرار الا لاهلها بطریق الایماء فان الله اقدر علی کشفها و قدحجبها بنورها الفقیر نعمةالله الحسینی .

وچون روز پنجشنبه بیست ودوم رجب سال هشتصد وسی وچهار روح پرفتوح حضرت سیداز کالبدبدن انتقال بجنات الوصال نمود چنانکه سبق ذکر یافت امر خلافت وارشال بسید برهان الدین خلیل الله تعلق یافت و درآنحال پنجاه ونه سال از مراحل عمرش گذشته بود خواص وعوام برای تجدید بیعت وتحصیل شرافت واخذ تربیت ازهردیارروی توجه بدرگاه سیادت پناه نهادند .

حاکم کرمان چنانکه رسم زمان است بدربار میرزا شاهرخ شاه عریضه کرد وازقول عامه آنجناب ودولت و ثروت خلیل اللهی شرحی نگاشت وپادشاه را برآن داشت که باحضار حضرت خلیل بدارالسلطنه هرات فرمان صادرفرماید لاجرم مدتی درآن ولایت متوقف بود و هروقت که بدربار سلطان میرفت با محفه و پالکی تشریف میبرد وباپادشاه بریک مسند جلوس میفرمود .

حاسدین غرض خود را بلباس دولتخواهی هر قدر بحضور شاهی جلوه میدادند شاهرخ شاه التفات نمیفرمود .

روزی امیر فیروز شاه که از امرای بزرك دولت شاهرخی بود در محضر شاه بسید برهان الدین گفت برشماسه اعتراض وارد است :

اول آنکه حضرت سلطان برحسب شرع الوالامراست واحترام ظل اللهی فرض عین، شما هر وقت بحضور می آئید به محفه چرا مینشینید؟ اگر پیاده نبایدآمد بر اسب سوار شوید و در حوالی عمارت پیاده گردید بحضور بیائید .

دوم چرا در پهلوی سلطان می نشینید ؟

سوم آنکه چرا خراج املاك کرمان را بحاکم مملکت نمیدهید ؟

شاه خلیل الله جواب داد که سلطان از حضرت صاحبقرآن بزرگتر نخواهند بود و پدر من با محفه نزدش میآمد و وقتی بحضور امیر کبیر طاب مثواه این بیت خواند که:

ملك من عالمیست بی پایان ملك تو از ختاست تا شیراز

ومن ازپدرخود شنیدم که از حضرت رسالت روایت نموده که فرموده است که هر که خواهد فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق که حرام زاده است و من یقین میدانم که شاهرخ شاه حلال زاده است اگر شما را دغدغه ایست نمیدانم. اماخراج ندادن سبب منازعه یزیدوجدم حسین ابن علی (ع) همین بوده است هرچه شمازمن میطلبید واگذاشتم برووتصرف کن.

چون سخن باینجا رسید شاهرخ شاه بامیر فیروز فرمود ترا باین فضولیها چه کار وازسید برهان الدین خلیل الله عذر خواهی نمود .

ودر ایام توقف سید در هرات میرزا بایسنقر پسر شاهرخ شاه در سلک مریدان خاص اظهار ارادت و اخلاص بجناب سید مینمود تا بمقامی که طشت وآفتابه برای او میبرد.

در تاریخ یزد مسطور است که از هدیه‌های پادشاه دکن که بخدمت سید خلیل‌الله فرستاده بود تسبیحی‌صد دانه ازلعل‌ویاقوت و کرسی‌ای که پایه های‌آن از زمردمرصع بوده آن دو را با بعضی تحف‌دیگر بشاهرخ شاه بخشید و شاه بسی‌خوشدل شد و جناب سید به دارالامان کرمان بازگردیدند وپس‌ازچندی‌فرزندخود میرشاه شمس‌الدین‌حسینی‌را بنیابت درماهان وکرمان گذاشت ورجوع آستانهٔ‌ماهان‌را بدوسپرد وبادوپسر دیگر شاه محب‌الدین حبیب‌الله ومیرحبیب‌الدین‌محب‌الله‌قصد هندودکن فرمود چون نزدیک‌رسیدند وخبر وصول‌آن حضرت‌بشاه نورالله پسردیگر آنحضرت‌رسید که‌چندین سال‌قبل به‌دکن رفته‌بود و کیفیت‌آن در ترجمهٔ جدش تحریر یافت مسرور ومشعوف شد لیکن بواسطهٔ‌آنکه درآن اوقات هجوم سپاه کفار برای تسخیر دکن گردیده بود اهالی از استقبال ممنوع بودند معدودی از اشراف در خدمت شاه نورالله‌باستقبال برهان‌الدین‌خلیل‌الله‌آمدند وشرح‌حال‌اهالی دکن‌را معروض داشتند .

شاه خلیل الله فیلی طلب کرد و محفه بر او بستند درعین گیرودار سپاه کفر واسلام که کار برمسلمانان تنگ‌شده بود بعزم غزوکفار فیل‌را راند، سپاه کفررا حیرتی‌دست داد ازکاربازماندند ودرمیان ایشان جوکئی مرتاض بود هنود را ازمحاربه منع کرد وگفت بر این سیدفیل سوارغلبه نخواهید یافت وقوت قلبی که‌ازاومشاهده میشود غالب است برنفوس شما و خود نزدیک محفهٔ سیدآمده معذرت و رخصت خواست وبرفت ومسلمانان از منازعه آسوده شدند واخلاص و ارادتشان افزوده گردید وسالها جناب سید در اعلای لوای ولایت مرتضوی در عموم هندوستان و خصوص دکن میکوشید .

راقم گوید در سال‌هزار ودویست ونود وهشت‌بشهر بیدر که پایتخت‌قدیم مملکت‌دکن بود رفتم برای زیارت‌آستان شاه خلیل‌الله تمام‌اهالی میگویند شاه‌خلیل‌الله‌بت شکن، ظاهراً بهمین جهت واین رباعی از شاه برهان‌الدین خلیل‌الله نقل نموده‌اند .

رباعی

ای دوست قبولم کن وجانم بستان	مستم کن وازهردوجهانم بستان
با هرچه دلم قرارگیرد جز تو	آتش بمن اندر زن وآنم بستان

و در تاریخ فرشته در ضمن احوال سلطان احمدشاه بهمنی شرحی‌ازآنجناب بعبارته نقل میشود .

چون کاشف اسرار ازلی شاه نعمت‌الله ولی در سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه در قریهٔ ماهان ودیعت حیات سپرده بحظایر قدس تشریف فرمود شاه خلیل‌الله نیز مع مخدوم‌زاده‌های دیگر شاه حبیب الله غازی و شاه محب‌الله به دکن تشریف حضور ارزانی فرمود. شاه حبیب الله بدامادی سلطان احمد شاه اختصاص یافت وشاه محب‌الله بدامادی شاهزاده علاءالدین معزز گشت و شاه خلیل‌الله انعام و احسان فراوان یافته دوستکام و مقضی‌المرام روانهٔ وطن مألوف گردید.

و بعضی گویند توفیق رفتن نیافته در خاک دامنگیر دکن دفن شد وعلی ایحال باین وصلت اولاد شاه خلیل‌الله باعلی مراتب دنیوی فایز گشته صاحب اعتبار گشتند وشاه حبیب‌الله که درسلك امرا منتظم گردیده بود قصبه بیر اقطاع یافت چنانچه خانقاهی در بیرون آن قصبه است باعتقاد بعضی از برادرش شاه محب‌الله ساخته شده و چون در چندین معارك بر افواج کفار تاخته داد غزا و جهاد داده بود از سلطان احمد شاه لقب غازی یافت.

راقم گوید آنچه مؤلف تاریخ فرشته گفت که روانهٔ وطن گردید خلاف قول خود مورخ است.

در احوال نظام شاه بهمنی هنگامیکه سلطان‌محمود خلجی شهر احمدآباد دکن را مسخر کرده ودر فکر روزی حلال بود مولانا شمس‌الدین حق گوی کرمانی را که بر مقبرهٔ شاه خلیل‌الله بود طلبیده گفت از رهگذر سبزی تشویش میکشم و بروی تختها آنمقدار سبزی که مطبخ را کفایت کند بهم نمیرسد اگر شخصی زمین حلال در تصرف داشته باشد که در آنجا سبزی کاشته شود مارا رهنمون‌شو تا آنجا رفته از وجه حلال بقیمت اعلی بخرند و بمطبخ واصل سازند.

مولانا شمس‌الدین حق گوی گفت ای سلطان سخنی مگوی که موجب سخریت واستهزا باشد چه که برسر ولایت مسلمانان آمدن ومنازل ومساکن ایشانرا ویران کردن واموال واسباب بتاراج بردن و بجهت سبزی خوردنی وپوشیدنی مقید بشرع بودن ازعقل دوراست وازخداترسی بعید.

سلطان محمود خجلی آب در چشم گردانیده گفت حق میگوئی اما جهانگیری بی اینها نمیشود.

و نیز در ایام سلطنت علاءالدین شاه پسر سلطان احمدشاه بهمنی گوید که شاه خلیل‌الله ابن شاه نعمت‌الله ولی و میر نورالله بن شاه خلیل‌الله برحمت ایزدی واصل شدند وازشاه خلیل‌الله دو پسر ماندند یکی شاه حبیب الله داماد سلطان احمد شاه و دیگری شاه محب‌الله داماد سلطان علاءالدین شاه و شاه حبیب الله باآنکه بزرگتر بود چون جانب سپاه گیری او غلبه داشت سجاده نشینی را ببرادر کوچك شاه محب‌الله رجوع کرده خود به امارت اشتغال مینمود.

و نیز گوید چون در سنه هشتصد و شصت و دو سلطان علاءالدین شاه بهمنی تخته را

بر تخت اختیار کرد پسر بزرك او همایون‌شاه المشهور بظالم در منزل خودبود سیف خان و ملوخان که از امرای معتبر بودند وفات او را مخفی داشته بی توقف برادر کوچکش حسن‌خان‌را بر تخت نشاندند وشاه‌حبیب‌الله بن‌شاه‌خلیل‌الله و بعضی دیگر که عمده بودند جلوس اورا‌ازمغتنمات‌شگرف دانسته‌بآن امرهمداستان شدند وخلایق بقصدتاراج خانهٔ‌همایونشاه و قتل او روان‌شدند شور و غوغای عجیب انگیختند و همایونشاه با هشتاد سوار جبه پوش که سکندرخان و برادران او ازآنجمله بودند بیرون‌آمده بجنك ایستاده و تاراج گران چون شکست یافته به‌حسن‌خان پناه بردند.همایونشاه ازعقب ایشان روان‌شده روی‌بدربارشاهی نهاد و اتفاقاً در راه فیلبانان و پرده داران و سلحداران و سر نوبتیان و سایر اهل حشم هر که همایونشاه را دید بخدمتش شتافت بنا براین همایونشاه باجمعیت عظیم به‌دیوانخانه آمده برادرکوچك که رعشه بر او مستولی شده از تخت فرود آمده بود بدست‌آورده سیف خان‌راکه مایهٔ فساد بود بپای فیل‌بست ودرشهروبازار گردانیده بقتل رسانید وشاه‌حبیب‌الله و دیگر مردم مقید و محبوس گردیدند.

تفصیل فرار شاه حبیب الله از حبس وشهادت وی، تبیین این سخن‌آنکه شاه حبیب‌الله بواسطه دوستی‌شاهزاده حسن‌خان درزندان همایونشاه محبوس‌بود وچون وی‌بجانب تلکنده لشگر کشید سکندر خان‌را کشته بگرفتن قلاع آنحدود مشغول‌شد. هفت تن ازمریدان شاه حبیب‌الله اتفاق کرده در مقام استخلاص مرشد خویش‌برآمدند و به‌یوسف ترك کچل که غلام سلطان علاءالدین‌شاه بهمنی‌بود وبامانت وصلاح وتقوی اشتهار داشت‌پناه برده‌پرده ازچهرهٔ کاربرداشتند ویوسف‌ترك کچل‌چون نیزازمریدان یك‌جهة آن‌خاندان‌بود بایشان یکدل ویك جهت گشته وبعضی‌از کوتوالان‌ومحافظان‌را باخودیارساخته جمله‌دوازده‌سوارو‌پنجاه‌پیاده‌فدائی بهم‌رسیدندوباآنکه درآنوقت‌سه‌هزار پیاده بمحافظت دارالخلافه‌قیام‌مینمودند‌یوسف‌ترك کچل قدم در بادیهٔ توکل نهاده با هواداران فدائی قریب‌شام نزدیك محل پادشاهی که محبس در آنجا بودآمد وچون محافظان اغلب بشغلی رفته‌بودند وقلیلی ازدربانان که درآنجابودند بممانعت پیش‌آمدند. یوسف ترك گفت حکم شاهی بمن رسیده‌است که‌بزندان رفته چشم فلان و فلان مجرم‌را برآورم و در این باب فرمانی بسکه سرخ چنانکه رسم شاهان بهمنیه بود ترتیب داده همراه داشت،فی‌الفور ازبغل برآورده بایشان‌نمود ایشان سکوت اختیار کردند ویوسف ترك از دروازهٔ اول درآمده چون بدروازهٔ دوم رسید دربانان بمدافعت پیش‌آمدند هرچند فرمان جعلی نمودندآنها قبول نکرده گفتند که‌پروانهٔ‌کوتوال شهرمیباید یوسف‌ترك سرسردارآنجماعت را بتیغ بیدریغ جداساخته بقلعه درآمد وغریو ازمردم درونی برخاست و یوسف اول بزندانی که مردم اعیانی در آنجا محبوس بودند رفته زنجیر شاه حبیب‌الله را شکست و ازمعاملهٔ اینحال شاهزاده حسن‌خان و یحیی‌خان‌بن سلطان‌علاءالدین‌وجلال‌خان

بخاری بتضرع و زاری درآمده گفتند که برای خدازنجیر مارا نیزشکسته همراه خودببر یوسف ترك کچل قبول این معنی نموده زنجیر ایشان‌را نیزشکست بعدبسایرزندانخانه‌ها که نزدیك دارالاماره بود رفته بزندانیان گفت که هر که میل رفاقت‌مادارد زنجیرشکسته بیرون آید و نزدیك دروازهٔ تختگاه خود را بما رساند. پس‌یوسف ترك شاهزاده حسنخان وسایر اعیان محبوس‌را برداشته نزدیك دروازهٔ تختگاه‌تایك‌بهرشب‌ایستاده زندانیان که عددایشان از سادات وفضلا وفقرا واواسط‌الناس بهفت‌هزارمیرسیدآنرا فوزی عظیم دانسته موکلان را پشت‌گردن زنان بیرون میکردند و در کمال ذوق وشوق زنجیر و غل شکسته فوج فوج به‌یوسف‌ترك میپیوستند.

القصه بعضی‌چوب بدست‌آورده وبعضی‌سنگ دردامن کرده مستعدجنگ‌میشدند دراین اثنا کوتوال‌شهرواقف این‌معامله‌شده بجانب‌محلات شاهی‌متوجه شد. زندانیان‌فدویانه سلوك نموده‌اورا بضرب‌سنگ وچوب‌منهزم گردانیدند ودرآنشب هریك‌بگوشه‌یی رفتند.

اما جلال‌خان بخاری که‌هشتادسال‌عمرداشت و شهزاده یحیی‌خان‌بن‌سلطان‌علاءالدین شاه در همانشب بدست‌کوتوال شهر افتاده بخواری وزاری کشته شدند وشهزاده حسنخان و شاه حبیب‌الله بخانهٔ حجامی که خدمتکار شاه حبیب الله‌بود درآمده وشاه حبیب‌الله داعیهٔ آن‌داشت که بگوشه‌یی رفته پای دردامن‌قناعت کشد. شهزاده حسنخان گفت که مردم شهر و سپاه از ظلم و بیداد همایونشاه خواهان اینجانب‌اند وچون باز دولت جناح اقبال گشاید یقین حاصلست که اورا چون‌مرغ بال گسسته ووحش پای‌شکسته بی‌رنج وتعب بدست‌خواهم آورد وامیرحبیب‌الله‌چون‌همیشه‌ازنمد کلاهی‌داشت فسخ‌عزیمت نموده وعهد و پیمان‌باشهزاده استوار ساخته هردو باتفاق ازشهر همراه جمعی ازقلندران بیرون رفتند و لشگرفوج فوج روی بایشان نهاد ویوسف ترك نیز بحسنخان پیوست وبعد شش هفت روزدر باغ کمتهانه که در سه‌گروهی احمدآباد بیدر است مانده سه هزار سوار و پنجهزار پیاده مستعد و مکمل بتسخیر قلعهٔ ارك‌بیدر متوجه‌شدند چون دیدند که اینکار بآسانی میسر نخواهد شد ومردم اندرونی برج و باره را محکم گردانیده در مدافعت و ممانعت مبالغه دارند هر آینه از تسخیرآن عاجز شده بجانب قصبهٔ پیررفتند وآنرا بتصرف درآوردند.

در اینصورت یوسف ترك منصب امیر الامرائی و شاه حبیب الله منصب وزارت بجملة الملکی یافته بجمع‌آوری لشگر مشغول دند.

اما همایون شاه بهمنی که تندی مزاج وکج خلقی و قهاری او درمملکت دکن ضرب المثل خاص و عام‌است درمملکت (تلنك) این خبر شنیده بجانب احمد آباد بیدر ایلغار نمود و نخست سه هزار پیاده را که بمحافظت شهر مقرر بودند بانواع سیاست بقتل رسانید وکوتوال‌را درقفس آهنین کرده هرروزیك‌عضواورامیبرید و بخورداومیدادو بشهرمیگردانید

تادر آن قفس فوت شد و پس از آن هشتهزار سوار و پیاده بیشمار بدفع برادر تعیین کرد چنان که درصحرای پیر نزدیك خانقاه جنگ واقع شده بسعی شاه حبیب الله وزیر و جملة الملك فتح نصیب شهزاده حسنخان شد همایون شاه غضب جبلی را بجلوه در آورده جمیع امرا و سلحداران راکه دریورش تلنك همراه بودند با خزانه وفیلان جنگی بجانب قصبهٔ پیرروانه ساخت و زن وفرزندان ایشان را بموکل سپرد که مبادا روی گردان شده بشهزاده حسنخان ملحق شوند در ایندفعه شاهزاده حسنخان بعد از جنگ صعب ازمعر که عنان تافت واثاثه شاهی خودرا در باخته عازم بیجانکر گردید وخسته و بدحال باهشتصد سوار بحوالی بچاپور رسید .

سراج خان جنیدی تهانه‌دار آنجا که درآخر نوکر پادشاه شده خواجه معظم خان خطاب یافت در مقام مکر ودغا شده پیغام داد که این ملك تعلق بشما دارد و چون طرفدار این حدود خواجه جهان کاوان در تلنك است واین مملکت خالی است اگر در این دیار مقام فرمایند بنده متعهد میشود که سپاهی ورعیت بچاپور و رای چورومد کل سر بر خط فرمان نهاده مطیع و منقاد شوند .

شاهزاد حسنخان بتجویز شاه حبیب‌الله و یوسف ترك و هفت نفر مخلص قبول این معنی کرده بقلعه بچاپور که دیوار گلی داشت درآمد .

سراج خان جنیدی در لوازم ضیافت واظهار اخلاص تقصیری ناکرده ایشان را غافل ساخت ودروقت شام مع حشم خود ببهانه سلام چراغ بحصار خود درآمده کوشکی راکه حضرات درآنجا بود محاصره نموده و روز دیگر چون اراده کرد که آنها را گرفته نزد همایونشاه فرستد شاه حبیب‌الله ترکش پیش نهاده چندان جنگ کرد که شربت شهادت چشید وآنگاه شهزاده حسنخان ویوسف ترك ودیگر مخلصان ومنسوبان ایشان را حتی فراش وسقا وخاکروب را مقید ساخته دارشاهی روانه احمدآباد بیدر گردانید وهمایونشاه بازار سیاست گرم گردانیده ودریای غضب بجوش آورده ودر بازار احمدآباد بیدر دارها وحلقه‌ها نصب کردند وجا بجا فیلان مست وسباع ودرنده ازهمه قسم ایستاده درچندین موضع دیگها وقرابه‌های پر از آب گرم وروغن جوشانیده مهیا ساختند وآنگاه خود بقصر دیوانخانه نشسته اول شهزاده حسن خان را پیش شیر انداخت تا ازهم دریده ازوجود اواثری نگذاشت. آنگاه یوسف ترك کچل و هفت یارموافق اورا گردن زدوزنان وفرزندان بیگناه ایشانرا بزشت‌ترین صورتی ازخانه‌ها بر کشیده دربارگاهی که مجمع الناس بود بانواع فضایح وشنایع که تصریحش ازحسن ادب دوراست تعذیب کرده وشکنجه‌ها وعقوبتها که از مخترعات او بود درآورد وزن ومرد وصغیر وکبیر را بقتل رسانید .

تاریخ شهادت شاه حبیب‌الله

وسید طاهراستر آبادی در تاریخ شهادت شاه حبیب‌الله این دو بیت را گفته :

مه شعبان شهادت یافت در هند حبیب الله غازی طـاب مثواه

روان طاهرش تاریخ می‌جست برآمد روح پاك نعمة الله(۸٦٤)

فیا سبحان‌الله خون ناحق پروانه شمع را مهلت نداد وشهاب خان خواجه سرای که ضابط حرم بودبا جمعی از کنیزان حبشیه ساخته ودرشبی که ازمستی شراب بی‌خود افتاده بود و بخواب مرگ رفته یکی از کنیزان چنان‌چوبی برسرش زدکه بهمان یك ضرب هلاك شده بمالك دوزخ جان سپرد ومولانا نظیری شاعری که ملك‌الشعرا خطاب یافته بودورفیق مجلس شاه حبیب‌الله وبسعی یوسف ترك ازحبس‌نجات یافته بودچنانچه شرحش گذشت ودر کنجی مخفی شده این دوبیت را در تاریخ اوگفته :

همایونشاه مرد و رست عالم تعالی‌الله زهی‌مرگ همایون

جهان‌پرذوق شدتاریخ فوتش هم ازذوق جهان‌آرید بیرون

ودر خطاب باونیزاین رباعی فرموده :

ای ظالم ازآه دل شب‌خیز بترس وزنفس بدشوم شرانگیز بترس

مژگان دم آلوده مظلومان بین وز خنجر آبدار خونریز بترس

ذکر جمعی از اولاد و اعقاب شاه خلیل‌الله

وبرحسب وعده که درمشهدسیزدهم عنوان سابق نمودمناسب مقام است ذکری ازاولاد واعقاب شاه خلیل‌الله برهان‌الدین بشود. آن حضرت را چهارپسر بوده که در زمان حیات سید بزرگوارشاه نعمة‌الله ولی‌متولد شده‌اند یکی‌شاه نورالله‌بود که درزمان‌جدخود بهندوستان رفت وسلطان احمد شاه دکنی را بدامادی خویشتن قبول نمود وسالها معزز زیست.

وبعد ازاینکه برهان‌الدین خلیل‌الله بدکن تشریف برد وملاقات پدروپسرروی‌نمود درعهد سلطان علاءالدین‌ابن احمد شاه بروضهٔ رضوان خرامیدند.

وانفاً رساله‌یی که در نصیحت وی جدش‌تألیف فرموده بود مذکورشد وتحقیقاً معلوم راقم نیست که ازاو عقبه‌یی بیادگارماند یانه.

دوم گوهرصدف سیادت میرشمس‌الدین‌است که درهنگام حرکت پدربزرگوارش‌بخطهٔ هندوستان اورا درکرمان نیابت داد چهل سال‌عمرنموده.

وسه پسرازاومانده : میرشاه جلال‌الدین ، میرشاه بدرالدین، میرشاه تقی‌الدین.

ووی را دوپسربوده : میرشاه خلیل‌الله ثانی، میرشاه شمس‌الدین.

فرزند سیم شاه خلیل‌الله برهان‌الدین محب‌الدین حبیب‌الله که شرح حال او گذشت با تاریخ شهادتش و نیز محققاً معلوم راقم نیست که از او خلف واولادی بوده یا نه .

فرزند چهارم شاه برهان‌الدین خلیل‌الله حبیب‌الدین محب‌الله که خلیفه و قطب سلسلهٔ علیه است ودرعنوان مخصوص ذکر آن حضرت میشود ولی محض اینکه از اعقاب شاه ولی آنچه بنظر رسیده ترجمه شوند دراین موقع مسطور گردد .

آن جناب راهفتاد وسه فرزند ذکور واناث بوده وچهل ویکنفر آنها درجوانی وفات نموده‌اند هفده پسر وپانزده دختر بکمال رسیدند وازجمله پسران اوشاهزاده عبدالله وشاهزاده صفی‌الله وشاه ظهیرالدین علی ازملک دکن به یزد آمدند ودربقعهٔ تفت بارشاد عباد مشغول بوده‌اند واولاد این سادات گاهی یزد وتفت وگاهی کرمان وماهان بوده‌اند .

وشاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی ابن امیر نظام‌الدین عبدالباقی بن شاه صفی‌الدین بن حبیب‌الدین محب‌الله بن شاه خلیل‌الله بوده .

و بعضی آورده‌اند که میرزا جهانشاه ترکمان آن جناب را به مصاهرت خود اختیار نمود وبعدازقتل میرزا جهانشاه بدست ابوالنصرحسن بیك بایندری وتصرف آذربایجان حسن بیك نعمةالله ثانی را به شیرازاحضار کرده که جواهر میرزا جهانشاه راازاودریافت کند.

روزی هنگام نمازباواقتدا کرد دروقت تشهد بیهوش شد بعد بخودآمد سرارادت به پای سید نهاد از آن اندیشه در گذشت سبب پرسیدند گفت حضرت نبوی را بخواب دیدم فرمودما تمام سلطنت این‌مملکت را بتوواگذاشتیم توبطمع بعضی اززخارف دنیوی بافرزند من عداوت میورزی من ازاین کلام بیهوش شدم. لهذا سید را رخصت داده بیزد وکرمان آمد ودرماهان درگذشت .

راقم گوید این حکایت شاه نورالدین نعمت‌الله ثانی بوده نه شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی وترجمهٔ وی بزودی مذکور گردد ودرتاریخ قطب شاهیه نقل شده که سلطان محمدقلی المشهور ببرارالملك گفته که ما ازاولاد قرایوسفیم ودر سعدآباد همدان آبای مابسرمیبردند بعد ازغلبه آق قوینلوبرقراقوینلوباعم خود بدکن رفتم در وقت رفتن دریزد بخدمت شاه نعیم‌الدین نعمةالله ثانی که قرابتی داشتیم رسیدیم سید فرمود بهندوستان روید که قطری از اقطارهند بتووا‌ولاد توحواله است چون باحمدآباد بیدررسیدیم سلطان محمود بهمنی مارا نوازش کرده عم مرا مرخص و مرا نگاهداشت تاریخ سلطنت این طایفه در ضمن سلاطین هندوستان مذکور است .

ودر تاریخ حبیب‌السیر ترجمهٔ نعیم‌الدین را درمعارف زمان سلاطین آق قوینلو که در زمان شاه اسماعیل صفوی مذکوراست نموده بعباراته نقل‌میشود .

امیرسید نعیم‌الدین نعمةالله ثانی سرورا‌ولاد امجاد پیغمبر آخرالزمانی ومرجع طبقات

انسانی بود وباطن خجسته میانش مهبط انوارولایت وارشاد و خاطرفرخنده مآثرش مظهر آثارهدایت واجتهادذات فایض البرکاتش باصناف فضایل وکمالات موصوف و روزگارستوده آثارش باحیاء سنن سنیهٔ آباء بزرگوارش مصروف درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آفاق وآستان ملایك آشیانش ملاذ خواقین با استحقاق .

قطب عالم غوث اعظم آنکه هرروز آفتاب

بوسد از تعظیم خاك روضهٔ جان پرورش

خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح

گرد ازرخسار شاهان چون نشیند بردرش

وآن حضرت درسلك اعاظم اولاد عظام سید نعمت‌الله ولی که شمه‌یی ازمفاخر ومناقب آن جناب در ضمن وقایع شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت در شهور سنه نهصد در دارالامان کرمان محفوف بانوارمغفرت رحیم رحمان درگذشت .

راقم گوید باید نهصد وپنجاه باشد چنانچه بعد ازوفات پدرش داماد شاه‌طهماسب‌شده

و دیگر سید قطب‌الدین میر حاج از فرزند زادگان حضرت شاه ولی است تخلص انسی میفرماید .

و در ریاض‌العارفین مسطوراست که انسی جنابدی سیدی عزلت گزین وسالگی‌خلوت نشین ازفرزند زادگان شاه نعمت‌الله ولی معاصر سلطان حسین بایقرا بوده مولانا جامی و امیرعلی شیربمنزل اومیرفته‌اند وبعضی اشعارآن جناب درمجالس‌النفایس‌امیرعلی‌شیرضبط وبعضی درآتشکده ثبت است ودربلده هرات وفات یافت وازابیات او است .

باز این دل‌شکسته خیال وصال کرد　　　چیزی خیال کرد که نتوان‌خیال کرد

(وله ایضاً)

آنچنان درمرض عشق‌توبگداخت مرا　　　که مرا هر که ببیند نشناسد که منم

و میر نظام‌الدین عبدالباقی‌ابن شاه صفی‌الدین در عهد سلطنت شاه اسماعیل صفوی مرتبه وکالت وصدارت داشته وخط تعلیق را بسیارخوش مینوشته بنابروفوراعتقادی که امیر نجم‌الدین ثانی را بدان سلسلهٔ علیه بود درحین عزیمت ماوراءالنهرآن جناب رابه نیابت خویش تعیین فرمود وپس ازفوت وی میرمزبور در امروکالت مستقل گشته روزبروز کوکب جاه وجلالش‌صفت ارتفاع می‌پذیرفت تاآنکه دراوایل‌رجب نهصد وبیست درجنگ معروف چالدران شهادت یافت وشاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی خلف وی داماد شاه طهماسب گردید یعنی همشیرهٔ خود را بعقد وی درآورده واختیاریزد را باوواگذاشته بناهای عالی‌وآثار خیر بسیار گذارده ومیرغیاث‌الدین محمد میرمیران ابن سید نعیم‌الدین نعمة‌الله ثانی‌بوده صبیه او را بحکم شاه طهماسب برای شاهزاده اسماعیل میرزا عقد بستند .

وآن جناب را چهار پسراست : شاه نعمة‌الله ، شاه غیاث‌الدین‌منصور، شاه‌خلیل‌الله ،

شاه سلیمان .

وبامرشاه سلطان محمد صفوی صفیه بیگم را به شاه خلیل‌الله عقد بستند وسلسلهٔ شاه نعمت‌الله ولی وسلسلهٔ صفویه که هردوحسینی بوده‌اند با هم ممزوج مرج‌البحرین یلتقیان .

وفات شاه خلیل‌الله بن غیاث‌الدین‌محمد درسال یکهزار و شانزده بود و میرزا شاه مهدی وشاه ابوالبقا ازاولاد این سلسله بوده‌اند .

ومیرعبدالله بن میرمظفردرخط نسخ استاد است وبمشگین قلم مشهور بوده و در شعر وصفی تخلص میکرده. ولادتش درشهردهلی ازمملکت هندوستان سنه هزاراست مدت عمرش شصت وسه سال وفاتش ضمناً معلوم گردید مدفنش در بلده اجمیر.

میرمحمد مؤمن متخلص عرشی مؤلف کتاب مناقب و میرصالح کشفی ازفرزندان آن جنابند واین ابیات از وصفی نقل کرده‌اند .

مردمان را بچشم وقت نگر	وز خیال پری و دی بگذر
ناف آهو نخست خون بوده است	سنگ بودست ز ابتدا گوهر
کهتران مهتران شوند بعمر	کس نزاده است مهتر ازمادر

نعمت اللهیه هاشم شاهی

ودیگرمیرهاشم شاه مشهوربه شاه جهانگیر کنیتش ابوعبدالله خلف میرمحمد مؤمن عرشی مذکور. یکطرف نسبش معلوم شد طرف دیگر بقاسم‌الانوارمیرسد درفنون‌فضایل کامل است درشعر تخلص هاشمی مینماید ولادتش درسال هزاروهفتاد وسه بوده ودر دهلی اینقدر درترویج‌دین اجداد خود کوشید تاشربت‌شهادت‌نوشید درسال هزارویکصد وپنجاه‌ویك شعبه‌یی ازسلسله علیهٔ نعمت‌اللهیه‌درآن مملکت باسم‌اوشهرت‌یافته می گویند هاشم‌شاهی. کتاب مثنوی مظهرالاثار از اوست وحکایت شاه نعمت‌الله ولی با امیرتیموراز مثنوی وی نقل شد .

وصاحب آتشکده یکجا در ضمن شعرای بخارا ترجمهٔ اورا نموده وگویدشیخ‌الاسلام بخاراست ویکجا درضمن شعرای کرمان آن جناب راآورده ظاهراً دو کس فهمیده‌است باری اشعارخوب دارد مخصوص مثنوی‌او با شوروحالست .

وامین‌احمد رازی مؤلف کتاب هفت‌اقلیم دراقلیم سیم بمختصری‌ترجمه‌امیرعبدالباقی وامیرنعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی ومیرمیران را نموده وازسید نورالدین نعمةالله ثانی سخنی نگفته جزاینکه درترجمه مولانا محمد شرفی کلمه دارد و بعبارته نقل میشود .

مولانا شرفی ازاقارب مولانا شرف‌الدین علی مخدوم است وسالها صاحب رتق وفتق سرکار جناب حقایق و معارف آگاه شاه نورالدین نعمت‌الله ثانی بوده لوای و کالت ونیابت میافراشت وگاهی بنابرطبع همت برنظم می گماشت .

ونیز در آن کتابست که شاه جهانگیر هاشمی از جانب پدر چهار واسطه به شاه قاسم انوار میرسد و از جانب مادر به شاه نعمت‌الله می‌پیوندد و چون بولایت سند رسید والی آن دیار شاه حسین مقدمش را گرامی داشت و بعد از چند سال مراجعت نمود چون بحوالی کج و مکران رسید جمعی از قطاع الطریق سر راه بروی گرفته رشتهٔ حیاتش را منقطع نمودند و بغیر از مظهر الاثار که در تتبع مخزن الاسرار گفته دیوانی دارد مشتمل بر قصاید و غزلیات و این رباعی از اوست.

معلم عشق، عارف طوطی و مرآت عرفانش سبق معنی وصورت ابجد لوح بستانش
عجب لوحیست لوح مکتب معمورهٔ عرفان که عالم عالم معنی است در هر نکته پنهانش

ونیز در آن کتابست که موالی طبیب حاذق ومصاحب شاه نورالدین نعمة‌الله ثانی بوده از اشعار او است.

هر کس که زد بمهر علی همچو صبح دم از دل هزار شعلهٔ نورش زند علم

در تاریخ فرشته در احوال یوسف عادل شاه می‌گوید که او معتقد بمرقد شیخ صفی بسیار بوده و در ترویج مذهب اثنی عشر بی‌اختیار و (جواهره) نام که زنیست از طرف مادر بسلاطین بهمنیه می‌رسد و از طرف پدر بشاه نعمة‌الله ولی در مجلس (ستی) خانم دختر یوسف عادل شاه مهمان بوده در مجمع الفصحا مذکوراست (ثابت) هندوستانی نامش میر محمد افضل از اولاد سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی بوده و این بیت او راست.

بخت بدگر بر دازکوی توام سوی بهشت پرسم از حور که آن سایهٔ دیوار کجاست

واو را پسری است نامش میرعظیم تخلص ثبات. این بیت او راست.

دل را نوید آمدن او نمیدهم ترسم بحال خود نگذارد دگر مرا

خلاصه اولاد واحفاد جسمانی شاه نعمت‌الله ولی الی حال تحریر در هندوستان و کرمان وسایر بلاد ایران منتشر و بسیارند و شجره نامهٔ عدیده دیدم درهمین سال هزار و سیصد و شانزده که کرمان بودم بدست سادات نعمت‌اللهی ممهور بمهر مشایخ واولاد روحانی آن حضرت الی کنون در غالب بلاد بهدایت وارشاد عباد اشتغال دارند.

السید شاه حبیب الدین محب الله

السید السند الجلیل والامام من ذریة الخلیل مطلع الانوار ومنبع الاسرار وذو العلم النافع والعمل الرافع مولانا الاواه شاه حبیب الدین محب‌الله بن برهان الدین شاه خلیل‌الله.

سبق ذکر یافت که در خدمت پدر از ماهان بکشور هندوستان آمد و پادشاه دکن سلطان احمد بهمنی نوادهٔ خود را که از صلب شاهزاده علاء الدین بود بعقد وی در آورد و بعد از انتقال والد ماجدش از دار پر ملال بسرای بی‌زوال حسب الوصیه در سال هشتصد و شصت رجوع امور طالبین رشاد وهدایت وارشاد بآن جناب تعلق گرفت خانقاهی در حوالی قصبهٔ بیر از مضافات

احمدآباد بیدر بنانهاد وباآنکه داماد شاه بودجزپوستی ودوازده ترکی تخت وتاج نداشت ودرترویج شریعت مصطفوی وطریقت مرتضوی خودداری ننمود وتخم محبت خاندان را در دلها میکاشت وجزخدمت خلق رجوعی بکاری ازمهمات ملکی نمی‌فرمود وسلطان‌همایون بهمنی باآنهمه ظلم وبیداد که می‌نمود چون ازضمیرمنیرش آگاه بودکه خیال‌سروری ندارد وعزت را درعزلت وسلطنت را درفقریافته ابداً ضرری به حضرتش نرسانید .

واگرچنانچه شاه حبیب‌الله غازی نصایح این برادر راکه بحسب سن کوچکتر بود شنیده بود وکلام حکمت فرجام قطب زمان را نبوشیده و از زی خویش خارج نگردیده‌و در امورسلطنتی دخل ننموده بآن مصائب مبتلا نمیشد چنانچه داستانش گذشت .

وهماناکه جدش فرموده بودکه فرزند من‌محب‌الدین حبیب‌الله جاه طلب‌است .

کاین‌عیش‌نیست درخوراورنگ خسروی خوش فرش‌بوریا وگدائی وخواب امن

وعلی الجملهٔ ولکل‌وجهة هوموليهادرايام جناب‌ولايت‌مآب محب‌الله طريقت‌نعمت‌اللهيه درهندوستان وازآنجا بسایربلاد چندان رواج یافت که مافوق نداشت .

محقق شوشتری درضمن شماره کتب مؤلفهٔ علامه دوانی نوشته است که رساله‌درتعریف علم کلام که در کتاب مواقف مذکوراست‌بنام میرمحب‌الله پسرزادهٔ امیرنعمت‌الله ماضی‌تألیف نموده بهندوستان نزد اوفرستاد ودرآن رساله متصدی دفع اعتراضات ملاعلی‌عران طوسی ازشارح آن‌کتاب که سیدالمحققین است شده .

راقم گوید درمعاصرین جناب صاحب عنوان ترجمه مولانا جلال‌الدین‌محقق دوانی و سیدالمدققین صدرالدین محمد بیاید وبا هم این دو بزرگوار رقابت داشته‌اند چنانچه جناب سید نیزرساله دارند حواشی شریفهٔ شریفیه ودرآنجا متصدی دفع اعتراضات ملاعلی عران ازحواشی‌سیدالمحققین شده‌اند وازآن حضرت گاهی شجاعت‌ها بروزمیکرده همچون جدش حیدر کرار .

مؤلف تاریخ فرشته دراحوال نظام شاه بهمنی گوید هنگامیکه با راجه (جاجنگر) واوریسیه (اوریا) جنگ داشت شاه محب‌الله‌بن شاه خلیل‌الله که بقصد جهاد همراه شده بود بایکصد وشصت سوارمسلح مردانه ازلشکرنظام شاه جداشده‌پیش‌رفت وبرمقدم رای‌اوریسیه (اوریا) که ده هزارپیاده وچهارصد سواربودند تاخت و ازصبح تا وقت استوا داد مردی و مردانگی میدادند آخرالامرنسیم فتح ونصرت برپرچم علم غازیان وزیده رای اوریسیه و (اوریا) گریخته بلشکرخویش بپوستند واحترام حضرتش نزدامرا وسلاطین بی‌اندازه‌است

چنانچه فرشته درجلوس محمود شاه بهمنی میگوید شاه محب‌الله و سید حبیب‌الله که افضل واصلح مشایخ‌آن عصربودند فاتحه خیرخوانده تاج بهمنی برسر سلطان محمود شاه گذاشتند وآنگاه دست راست وچپ گرفته برتخت فیروزه نشاندندوشاه محب‌الله بجانب‌راست

بر کرسی نشست وحبیب‌الله طرف دیگر بر کرسی متمکن گشت .

ودریکی ازواقعات ایام همین شاه گویند تا سه روزدر آن بلده آتش قتل وغارت افروخته بود وهیچکس ازشاه التماس عفونمیتوانست نمودآخر کاریکی ازفرزندان شاه محب‌الله پیش شاه آمده شفاعت کرد .

ونیزدریکی ازواقعات این شاه گویند وهم برسراین مبحث ازاتراك رنجیده تایك ماه سلام ازایشان نگرفت وآخر بوسیله شاه محب‌الله به پای بوس رسیده معذرت خواستند .

ونیزدریکی ازمغارك این شاه می گویند سلطان محمود شاه از اسب افتاده مجروح گردیده بود، درقصبهٔ (الندپور) فرودآمد ومیرزالطف‌الله ولد شاه محب‌الله باصلاح جراحات مشغول شده دروفاداری تقصیری نکرد واین بیت ازآن پادشاه دل آگاهست .

در بحرغم فتادم وامواج بیعدد   تا چند دست وپا بزنم یاعلی مدد

عمرجناب سید محب‌الله هفتاد وهشت سال وکسری بوده وشمه‌یی ازاولاد واحفاد آن ولایت مآب ذکر گردید انفاً وچون خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیةً مرضیة رسید فرزند دلبند خود را میر شاه کمال‌الدین عطیه‌الله الحسینی بخلافت و تربیت طالبان وسالکان معین فرمود ودیگرمشایخ را از این توصیه اعلام فرمودکه همگی او را منصوب وشیخ‌المشایخ دانند .

وارتحال آن قدوه ارباب حال ازاین خاکدان سریع الزوال بسوی آرامگاه اجدادش سال نهصد وچهارده است ودر حظیره پدربزرگوارش دفن نمودند بعهد سلطان محمود شاه بهمنی مدت سلطنت وی سی‌وهفت سال‌وبیست روزبوده وفاتش سنه‌اربع وعشرین وتسع مائه.

معاصرین شاه خلیل‌الله و شاه محب‌الله

ذکر بعضی ازمعارف معاصرین سید برهان‌الدین خلیل‌الله وشاه حبیب‌الدین محب‌الله قدس سرهما .

شیخ چندا

السید جلال‌الدین المشهور به‌شیخ چندا، مؤلف تاریخ فرشته گوید نسب وی به‌امام زین العابدین علیه وعلی آبائه السلام براین نهج است: جلال بن جهان بن خضر بن محمد بن احمد بن یحیی بن زید بن حسین بن سراج‌الدین بن شرف‌الدین بن ابوالحسن زید بن عبدالله بن محمد بن عمر بن یحیی بن حرمین بن ابوالحسن زید بن علی بن حسین اصغر بن زین العابدین علیه السلام .

یوسف عادل شاه

یوسف عادل شاه که ازسلاطین مملکت دکن ودر ترویج مذهب جعفری بی اختیار بود

دست ارادت بوی داده و اول پادشاهی که درهندوستان آشکارا دین حنیف را اعلان نمود اوبود، معاصر باشاه اسماعیل صفویست. مزارشیخ چندا درقصبهٔ کرکی ازتوابع دکن است.

و چون یوسف عادل شاه بمرض سوءالقنیه لمز زندان فانی بریاض جاودانی نقل نمود حسب الوصیه درجنب شیخ جلال دفن کردند وتاریخ اوشد «نمانده شهنشاه عادل ۹۱۶»

شاه طاهرمعروف دکنی بزودی ترجمه او بیاید فرماید در زمانی که به بندرکووه رسیدم با سید احمد هروی که مرد کهنسال بود وعمرعزیزرا درمملکت دکن خدمت یوسف عادل شاه صرف کرده ملاقات کردم مردی بودخوش محاوره وخوش منظروازفنون علم صاحب وقوف و در روزگاریوسف عادل شاه بمنصب صدارت معززومکرم بوده ومن تا وقتی که در بندرکووه بودم بنقل حکایات رنگین ولطیفه‌های نمکین زنگ کلفت واندوه ازآینهٔ ضمیرمیزدود شنیدم که میگفت یوسف عادل‌شاه تجربهٔ روزگاربسیارداشت وبسخاوت وعلم موصوف بود وبه شجاعت وعدالت وبانواع حسنات معروف، خط نستعلیق خوب نوشتی ودرعلم عروض وقافیه وقوف تمام داشتی و درعلم موسیقی سرآمد روزگاربود طنبوروعود نیکونواختی واهل هر فن را اعزازواکرام نمودی و همواره درمجلس اوشعرقدما خوانده شدی وگاهی خود نیز شعرگفتی واین اشعارازاوست.

تا بار غم عشق کشد قافلهٔ ما — گلهاشکفدهرطرف ازمرحلهٔ ما
باآنکه بجان باتونکردیم بخیلی — پیش دگران بهرچه کردی گلهٔ ما
تب خاله به‌لب آمدوبرباره‌عشقت — رفتیم که شد هادی ره آبلهٔ ما
ما مسئلهٔ فقه ندانیم چو یوسف — آسان‌شده ازعشق بتان مسئلهٔ ما

* * *

گر وارسی بدرد دل ناتوان من — کی میبرد بمرگ کسان رشك جان من
درددل خودارنکنم کارمشکل است — ظاهر که میکند بتودرد نهان من
با آنکه صد رهم بجفا آزموده‌یی — تیغی کشیده ز پی امتحان من
ای گل‌رسیده است بگوش تو قصه‌ام — بلبل نخواندوقت‌سحرداستان‌من
گویا که بلبلان‌چمن نقل کرده‌اند — حرفی زبی‌وفائی گل‌اززبان من
یوسف بزاری دل‌من گوش کس نکرد — کو بحث آنکه گوش کند نکته‌دان‌من

رباعی

دوشینه برآستان یار ازسر درد — میمالیدم سرو دودست ورخ زرد
برحلقهٔ در دست زدم گفت چرا — بیهوده بود کوفتن آهن سرد

مولانا طوطی

مولانا طوطی در سلك شعرا انتظام داشته در اوان جوانی درگذشت. تاریخ وفاتش

(خروس٨٦٦) گفته‌اند، تذکرهٔ دولتشاه وحبیب‌السیر.

سیمی شاعر

سیمی شاعر ، حکایت سه هزار بیت درمحضر جمعی داستان گفتن و نوشتن او در یك شب وروز وهمچنین درمجلس واحد بیست وپنج من خرما خوردن با هسته غریب است(دولت شاه، حبیب‌السیر) . (بابا علی خوشمردان) درویش پاکیزه روزگار و لطیف گفتار بود (حبیب‌السیر) .

درویش منصور

درویش منصور بصفت تقوی و پرهیز کاری اتصاف داشته در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینموده ودرعروض وصنایع شعری شاگرد مولانا یحیی‌سیبك بوده ودرفن عروض‌دورساله تألیف کرده ودرجواب قصیده مصنوع‌خواجه‌سلمان قصیده گفته‌مطلعش اینست.

بس دویدم در هوای وصل یار — کس ندیدم آشنای اصل کار

واین رباعی نیزاز منظومات درویش منصور است .

موجود چوذره بخود نتوان کرد — بسیارحدیث نیك‌وبد نتوان کرد

ایجاد چو بی‌قبول ممکن نبود — آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

شیخ محمد جامی

شیخ محمدجامی برادر نورالدین‌عبدالرحمن جامیست . طبع شعرداشته وقبل‌ازمولانا عبدالرحمن ارتحال نموده و در حق برادراین مرثیه گفته :

من بودم ازجهان وگرامی برادری — درسلك اهل فضل گرانمایه گوهری

زآنسان برادری که دراطوارعلم وفضل — چون او نزاد مادر ایام دیگری

کمال تربتی

کمال تربتی درفن شعرومعما وقوفی‌تمام داشته وبعد از گذاردن حج وطواف روضهٔ منوره رسول صلی‌الله علیه وآله بقصبهٔ تربت که مولدش بود رسیده وفات نموده.

سید کمال کچ کولی

سید کمال کچکولی درفن شاعری مهارتی بکمال داشته و در مرثیهٔ خواجه ابونصر پارسا قصیده درسلك نظم کشیده که چند بیت‌آن ازهرمصراعش تاریخ خواجه مستفادمیشود وچندبیت به تمام تاریخ میشود وچندبیت دیگر آن صنعت می‌شود که ازهربیتی‌سه‌چهارتاریخ

بیرون میآید ودر معانی‌آن ابیات خللی واقع نیست و سید کمال دربلخ ساکن بوده و هم درآن ولایت وفات یافت و این مطلع اوراست .

ای‌روشنی ازنوررخت دیدهٔ جان را　　برخاك نشانده قد توسرو روان را

خواجه مؤید دیوانه

خواجه مؤید دیوانه در سلك اولاد عظام واجب الاحترام سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشته وبواسطهٔ جنون گاهی مملکت خراسان را به خیال به اصحاب بخش می‌نموده ودر وقتی که سلطان حسین میرزا وسلطان ابوسعید میرزا جنگ داشتند این بیت گفته .

چشم داریم ازآن شمع سعادت پرتو　　که جهان را بدهد روشنئی‌ازسر نو

واین معانی بعرض سلطان‌رسیده بفرمود تابه‌طریق نهانی‌خواجه راشهید گردانیدند .

خواجه ناصرالدین مهنه

خواجه ناصرالدین ابونصر مهنه در سلك اولادآن جنابست و از داروغهٔ مهنه رنج و محنت بسیاردیده وازاشعاراواست . مطلع .

نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم

ازآن چون شعله بنشینم دمی صدبارو برخیزم

خواجه مؤید مهنه

خواجه مؤید مهنه به‌علوم ظاهری وباطنی‌موصوف بوده وازسایراولاد سلطان‌ابوسعید ابوالخیربه مزید فضل وکمال ممتاز، همواره اوقات بموعظه وارشاد عباد مشغول بوده این بیت ازآن جنابست .

از مه روی تو آئینهٔ جان ساخته‌اند　　واندرآن‌آینه جان رانگران‌ساخته‌اند

خواجه یوسف برهان

خواجه یوسف برهان در سلك اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بوده و در طریق فقروتجردسلوك مینمود. ازفن موسیقی‌وقوفی تمام داشته ودرنظم‌اشعار گاهی‌رغبت‌میفرموده ازمصنفاتش‌ترسلی‌است مشتمل برمنشآت اکابرسلف درمیان مردم مشهور ودرمجالس‌النفایس این شعرازوی مذکور .

رسید موسم شادی و ذوق وعیش وطرب　　اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب

مولانا لطفی

مولانا لطفی ازسخنوران روزگار و درنظم اشعارفارسی و ترکی با اقتدار ، در سن نود و نه سالگی این قصیده ردیف آفتاب را درسلك نظم کشیده مطلعش اینست .

ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب

ومولانا لطفی درجوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود بعد ازآن روی‌سلوك بطریق درویشان درآورد ودرآن روش ثابت قدم میبود تا وقتی که ازاین‌عالم رحلت نمودودرآخر زندگانی این مطلع‌را منظوم ساخته بنزد مولانا عبدالرحمن جامی‌فرستاد که غزلی نماید و درديوان خویش ثبت کند وچنین نمود .

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد به زآنکه ببدخوئی بیمهرچنین افتد

خواجه ناصرالدین نقشبندی

خواجه ناصرالدین عبیدالله نقشبندی ازتمامی مشایخ ترکستان واکابرماوراءالنهر بمزید جاه وجلال و افزونی اتباع واموال ممتاز و مستثنی بوده ودرجوانی ازشیخ یعقوب چرخی ونظام‌الدین خاموشی‌ارشاد یافته بسلوك مشغولی‌نمود باندك زمانی پرتوعنایت‌الهی باطن فرخنده میانش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته عتبهٔ او ملاذ سالکان گشت عموم سلاطین ترکستان وخراسان مخصوص میرزا سلطان ابوسعید ازفرموده اش تخلف‌روا نمیداشتند و پادشاه مذکور درتمشیت امور ملکی و دینی پیوسته با جناب خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی‌گاهی پیاده برابراسبش رفته لوازم کمال ارادت‌بجای میآورد.

وفات خواجه درسمرقند درسال هشتصد ونود وشش دست داد ومقرب‌حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین علی شیردرتاریخ وفات خواجه عبیدالله این قطعه گفته :

خواجهٔ خواجگان عبیدالله مرشد سالکان راه یقین

شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین (۸۹۶)

ازخواجه دوپسرهدایت اثربیادگارماند یکی خواجه محمد ویکی‌خواجه‌قطب‌الدین یحیی. درنفحات ورشحات شرح حالات وکلمات خواجه عبیدالله بتفصیل مذکوراست .

شمس‌الدین محمد

شمس‌الدین محمد سلسلهٔ نسبش بزبدهٔ اولیا سلطان ابویزید بسطامی قدس‌سره‌متصل است. درحبیب‌السیرمسطوراست درسال هشتصد وهشتاد وپنج ازطرف کابل وغزنین ببلخ‌آمد وبملازمت میرزا بایقرا رسید تاریخی ظاهر ساخت که درزمان سنجربن ملك شاه سلجوقی تصنیف‌کرده بودند و درآن کتاب مکتوب بودکه مرقدشاه اولیاءامیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در

قریه خواجه خیران درفلان موضع است. بنا بر آن میرزا بایقرا سادات و علما واعیان‌شهر بلخ را جمع‌آورده بقریهٔ مذکوره که درسه فرسخی شهراست تشریف برد و در آن موضع که در کتاب معین شده بود قبری درمیان گنبدی یافت بفرمود تا حفرنمایند چون اندکی حفرنمودندناگاه لوحی‌ازسنگ سفید پیداشد که برآنجامنقور بود(هذا قبراسدالله‌اخ‌الرسول علی ولی‌الله) لاجرم همه روی نیاز برآن خاك پاك سودند و نذورات بمستحقان رسانیدند و این خبر دراطراف ولایات اشتهاریافت اصحاب امراض مزمنه روی بدان درگاه‌آوردند و شفا یافتند و مقضی‌المرام باوطان شتافتند. در اندك زمانی ازدحام نفوس وکثرت نقود و اجناس درآن‌مکان بمرتبه‌یی رسید که مزیدی‌برآن‌متصور نیست. میرزابایقرامراتب‌راخدمت سلطان حسین بایقراباتفاق قاصدی که سریع‌السیر بود بدارالسلطنه هرات عرض‌نمودخاقان منصوربعد ازاطلاع احرام طواف‌آن قبله آمال وامانی بست پس ازوصول واظهارنیازدرآن قریه بازاری مشتمل‌بردکاکین‌وحمام‌بنانهاد ویکی‌ازانهاربلخ که الحال‌بنهرشاهی‌موسوم‌ست برآن مزارفیض‌آثاروقف نمود و نقابت آستانه را به سید تاج‌الدین حسن اندخودی که از اقرباء سید برکه بود تفویض فرمود ومهم‌شیخی را به شیخ زاده بسطامی، آنگاه‌عطف‌عنان بمقردارالسلطنه نمود وازبرکت ظهورآن مرقد منورقریه خواجه خیران ازکثرت‌عمارت وزراعت وآمد وشد خلایق‌صفت مصرجامع گرفت وازنذورات وموقوفات بمثابه‌یی رسید که شرحش بگفتن و نوشتن درنیاید.

وبعضی ازشیادان چون این حال را دیدند تزویری‌انگیختند ودراطراف هرات هر روزبخواب جعلی قبری وامامزاده‌یی‌میساختند ومداخلی‌می‌بردند و هرگاه لنگی‌وکوری برسرمرقد مصنوعی‌آنها می‌آمد ازآن می‌پرسیدند که مرض توخوب شد یانه؟ اگرمی‌گفت بلی او را برداشته غوغا و فغان باوج‌آسمان میرسانند واگربیچاره به زبان می‌آورد که علت من برحال خوداست اورا بزیرلگد نرم می‌ساختند که شکاك است ومنافق‌وچون‌بطلان عمل‌آنها نزدخاقان منصور ظاهرشد مولانا کمال‌الدین شیخ حسین کاشفی بتأدیب آنها مأمور و آن غوغا و آشوب موقوف شد وآستان عرش نشان خواجه خیران تاکنون مطاف جمهور خلایق‌نزدیك ودور است. انتهی ملخصاً.

امیر نظام‌الدین علی‌شیر

امیرنظام‌الدین‌علی‌شیرازامراء سلطان حسین بایقراست. درکمالات صوری و معنوی نیزبکمال بوده، دیباچهٔ نفحات‌الانس مولانا عبدالرحمن‌جامی بنام اومزین‌است ودولتشاه سمرقندی از طبقهٔ معاصرین‌خودترجمهٔ اورانموده وصاحب تاریخ حبیب‌السیر کتاب مکارم الاخلاق را درمحاسن‌آداب وتفصیل اشعار ومؤلفات وتعدادآثار وعمارات‌آن‌جناب نوشته.

وفاتش درسال نهصد و شش اتفاق افتاده و کلمهٔ (انوار رحمت ۹۰۶) و حروف (ولایت انتباه ۹۰۶) تاریخ شده.

امیر کمال الدین حسین

امیر کمال الدین حسین بن مولانا شهاب الدین اسماعیل، اصلاآن جناب ازطبس بود ومادرش درسلك بنات سادات عظام نیشابور انتظام داشت وازفنون علوم متداوله وجفر بهره‌مند ودرتصوف ارجمند ودرنظم شعر گاهی مشغولی داشته. درایام سلطنت یعقوب میرزا از ولایت طبس به آذربایجان شتافته وچند گاهی بصحبت آن پادشاه گذرانید وازآنجا بهرات آمد سلطان حسین میرزا امرشیخی وتولیت موقوفات خواجه عبدالله انصاری بوی تفویض فرمود ودرسال نهصد وچهار که این کلام دال برآنست (صدرقریش ۹۰۴) منصب صدارت ورسیدن مهم ودادخواهی را برای صواب نمایش واگذار نمود.

در حبیب السیر گوید واز مؤلفات او است مجالس العشاق وشرحی برمنازل السائرین خواجه عبدالله انصاری واین بیت ازاشعارآن جنابست.

ازین باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون
که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون

شمس العین محمد تبادکانی

شمس العین محمد تبادکانی درسلك خلفاء شیخ زین الدین خافی انتظام داشت. قصیده برده را تخمیس و منازل السایرین انصاری را شرح نموده و از اشعار او است چنانکه در مجالس النفایس مسطوراست.

آنها که بجز قامت سروت نگرانند گرراست بگوئی همه کوته نظرانند

درسال هشتصد ونود ویك وفات یافت ودرخیابان هرات مدفون گشت وامیر نظام الدین علیشیر درجانب جنوب مزارفیض آثارش خانقاهی ساخته ودر استرضای خاطرولد رشیدش مولانا حمیدالدین کوشید ودرآن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بود ودر سال نهصد و هفده بوصال پدر رسید.

شمس الدین محمد مروارید

خواجه شمس محمد مروارید درسلك اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان به هرات آمده و در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت وعاقبت عافیت طلب شده استغفار نمود وبسلوك طریق فقرقدم نهاد وسلطان حسین میرزا بایقرا منصب شیخی وتولیت موقوفات مزار فیض آثار خواجه عبدالله

انصاری را بوی مفوض نمود ودردهم شهر ربیع الاول سال نهصد وچهار ارتحال بدار باقی کرد ودر مزار شمس الدین محمد تبادکانی مدفون گردید و اورا پسری نیکواثراست .

دولتشاه سمرقندی درطبقهٔ معاصرین ترجمهٔ وی رانموده نامش خواجه شهاب الدین عبدالله واین غزل جامی راکه مطلعش اینست پیروی کرده .

نوبهاران که دمد شاخ گلی از گل من　　غنچه هایش بود آغشته به خون دل من

خواجه شهاب الدین گوید :

آه کز هر که وفا بود امید دل من　　غیر نومیدی ازاو هیچ نشد حاصل من

و دولتشاه نیز گوید :

دیگری رامکش ازغمزه بزعم دل من　　هرزمان قصد هلاکم مکن ای قاتل من

سلطان ابراهیم الامینی

امیر صدرالدین سلطان ابراهیم الامینی معانی دیوان حضرت مرتضوی رابنحو رباعیات بفارسی نظم نموده .

شمس الدین محمد روجی

مولانا شمس الدین محمد روجی ، در رشحات مشروحاً ترجمهٔ اوراآورده ومیگوید (روج) قریه ایست به نه فرسنگی هرات از جانب قبله .

و در حبیب السیر مسطوراست دست ارادت به شیخ سعدالدین کاشغری داده، روزشنبهٔ شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار وفات یافت وصیت نموده بودکه امیر علی شیر هر کجا صلاح بداندمرا بدفن نماید وآن امیر بعدازلوازم غسل و کفن درپهلوی مزارپدرش سعدالدین فرمود دفن نمودند وبعد ازچند روزی بعضی ازمریدان اونیمه شبی آن پیرعزیزرا از قبر بیرون کشیده نزدیك مزارخواجه عبدالله انصاری تختی بسته دفن کردند .

این قطعه را میرزاسلطان ابراهیم امینی درتاریخ آن واقعه منظوم گردانیده وروز و ماه وسال آن حادثه را دریك مصراع به سرحد ظهور رسانیده .

آن پیر که سر عشق او را　　از عین شهود بود مشهود
شدسوی جنان وگشت تاریخ　　شنبه که ز صوم شانزده بود

عبدالرزاق سمرقندی

کمال الدین عبدالرزاق ولد جلال الدین اسحق سمرقندی در زمان سلطان سعید در جمادی الاولی سنهٔ هشتصد و شصت وهفت بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و در جمادی الاخرسال هشتصد وهشتاد وهفت وفات نمود .

کتاب مطلع السعدین که در وقایع معظمهٔ ربع مسکون از زمان سلطان ابوسعید بهادر تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطوراست از آثار اقلام آن جنابست .

محمد بن حسام

ابن حسام نامش محمد مشهور بکنیه‌است در حبیب السیر آورده در نظم قوت بسیار داشت ودر منقبت شاه ولایت و سایر ائمه علیهم السلام قصاید غرا دارد و کتاب خاورنامه بر وزن شاه نامه درشجاعت و کرامت حضرت امیر علیه السلام نظم کرده ودر ربیع الاخر سال هشتصد و نود وسه در قصبه خوسف ازمضافات قهستان برحمت حق واصل گردید رحمة الله علیه.

قاضی مسعود قمی

قاضی مسعود قمی از جمله اعیان عراق بوده به هرات رفت و ملازمت و صحبت امیر نظام الدین علیشیررا اختیار نمود . در نظم اشعار ماهراست قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمرو تیغ و قلم از منظومات او است و این مطلع ازدیوان غزلیاتش نقل شده .

بی‌توچون‌درگریه خوابم میبرد خواب می‌بینم که آبم می‌برد

وفاتش درهرات درمزارپیرسیصد ساله مدفون است .

مولانا عبدالرحمن جامی

مولانا عبدالرحمن جامی لقب اصلی ایشان عمادالدین است ولقب مشهورش نورالدین ولادتش درخرجرد جام وقت عشا بیست و سیم شعبان سال هشتصد وهفده ، والدش نظام الدین احمد دشتی و جدش شمس الدین محمد دشتی از محلهٔ دشت دارالسلطنهٔ اصفهان بوده‌اند برحسب حوادث زمان بدیارجام آمده‌اند بشغل قضاوت وفتوی اشتغال نموده و نوشتجات و سجلات و قباله‌جات را رقم دشتی مینموده‌اند بعد ازآنکه ازولایت جام بیرون آمده جامی رقم کرده .

درصغرسن در خدمت والد خود بهرات آمده در مدرسهٔ نظامیه اقامت گزیده پس از تکمیل عربیه وادبیه به سمرقند رفت و فن هندسه و هیئت و نجوم راکامل نمود و بواسطه فهم ذاتی و قوه حافظه باندك زمانی ازصحبت افاضل عصرمستغنی شد ومولانا علی قوشچی تصدیق بزرگی او را نموده و در تصوف با مشایخ نقشبندیه نسبت درست فرمود ودر نفحات در ترجمهٔ عزیزان انتساب خود را گفته و صاحب رشحات که هم داماد وی بود مشروحاً احوال او را بقلم آورده ومولانا عبدالغفورلاری تلمیذ مولانا در حواشی نفحات نیز ترجمهٔ استاد را مرقوم داشته و روز یکشنبهٔ سیزدهم ماه محرم سال هشتصد و نود و هشت سرای فانی را بدرود نمود وفضلا قطعات و رباعیات درتاریخ وی بسیار گفته‌اند .

کتب مؤلفهٔ مولانا نظماً و نثراً عربیاً و فارسیاً بسیار است گویند بعدد جامی (۵٤) مصنفات دارد و فوائدالضیائیه درشرح کافیه بنام فرزندش ضیاءالدین یوسف درعلم نحو نزد طلاب معتبر است وحاصل ومحصول آن کتاب محل انظار است.

ولادت این فرزند درهشتصد وهشتاد ودو بوده درشب چهارشنبهٔ نهم شوال. وفاتش در بیست وپنجم همان ماه درسال نهصد ونوزده.

مولانا هاتفی

درحبیب السیر مذکور است که هاتفی ازاقرباء قریبهٔ مولانا عبدالرحمن جامی است ودر هفت اقلیم مسطور است که خواهرزادهٔ وی بوده ودرنظم مثنویات گوی تفوق از سایرشعراء زمان خود میربود. خمسه راتتبع نموده ودربرابراسکندرنامه شیخ نظامی ظفرنامه تیموری بنظم آورده وتا اوایل فتوحات زمان سلطان حسین میرزا بیش توفیق اتمام نیافته ودرمحرم سال نهصد وبیست وهفت به عالم آخرت شتافته.

مولانا حبیب‌الله معرف درتاریخ وفاتش این قطعه گفته.

از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت — سوی ریاض خلد بصدعیش وصدطرب
تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت — از شاعر شهان و شه شاعران طلب

عبدالغفور لاری

رضی الدین عبدالغفور ازشهر لار فارس است. گویند ازاولادسعدبن عبادة الانصاری است واز تلامذه مولاناعبدالرحمن جامی. درغالب علوم متداوله یگانه، حواشی برشرح جامی ونفحات الانس وی معروف است ودرتصوف بسلسلهٔ نقشبندیه متصف است دررشحات گوید درآخر کتاب فصوص الحکم که باستادش مقابله نموده‌اند بخط جامی این عبارت نوشته است:

تمت مقابلة هذاالکتاب بینی وبین صاحبه وهوالاخ الفاضل والمولی الکامل ذوالرأی الصائب والفکرالثاقب رضی الملة والدین عبدالغفور استخلصه‌الله سبحانه لنفسه ویکون له عوضاً عن کل شیء فی اواسط شهر جمادی الاولی المنتظمة فی سلك شهور سنة ست و تسعین و ثمانمائه و اناالفقیر عبدالرحمن الجامی عفی عنه.

وفات مولوی عبدالغفور صباح یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده. این قطعه در تاریخ وفاتش گفته‌اند.

چو شد عبدالغفور آن کامل عصر — به عقبی غرقهٔ دریای غفران
سر آمد روزگار دین و دانش — فرو رفت آفتاب علم و عرفان
چو خواهی روز و ماه وسال فوتش — بگو یکشنبهٔ پنجم ز شعبان

شیخ مودود لاری

شیخ مودود لاری ازخدمت مولوی عبدالغفوراکتساب کمالات علمی نموده و به فیض صحبت شاه نعمة‌الله و شاه قاسم رسیده و در رمضان نهصد و سی و هفت در پانی پت هند وفات یافته.

مولانا حسین علی الواعظ الکاشفی

مولاناالحکیم المناله کمال‌الدین حسین بن علی‌الواعظ‌الکاشفی التخلص والبیهقی السبزواری المولد والهروی‌المسکن والمدفن. کتب مؤلفه آن بزرگوار ازشدت اشتهار حاجت بیان نیست وروضة‌الشهدای اوبحدی شایع که روضه خوانها باومشهور شدند.

و در کتب سیر و تواریخ ورجال علمای حدیث ترجمه آن جناب و اسامی مصنفاتش ضبط وثبت است.

کلمات‌عارفانه اودرجواهرالتفسیرودیگر کتبش بسیارودرتصوف چنانچه خلف‌الصدقش دررشحات گوید به‌نقشبندیه مایل بوده

و درحبیب‌السیرمسطوراست غالب‌ایام‌هفته را هرروزدرمسجد وخانقاهی به‌آوازخوش وصوت دلکش بامر وعظ ونصیحت میپرداخت ودرسنه نهصد وده مهرخاموشی برلب زده‌به عالم‌آخرت منزل‌ساخت، وازجمله اشعارش این مطلع است.

سبز خطا ز مشك ترغالیه برسمن مزن سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن

ودر این تاریخ که نهصد و بیست ونه است که این اجزا سمت ترتیب می‌یابد فرزند ارجمند مولانا کمال‌الدین حسین مولانا فخرالدین علی‌قایم مقام والد بزرگوارخویش و مجالس‌وعظ رابه احسن وجهی‌می‌پردازد وازمنظومات‌آن‌جناب محمود وایازدرسلك‌تحریر کشیده‌اند بروزن لیلی ومجنون، انتهی.

علی بن الحسین المتخلص صفی

راقم‌گوید فخرالدین علی بن مولانا حسین‌الکاشفی تخلص صفی می نماید چنانکه‌در این رباعی‌گوید.

ای مانده ز بحر علم بر ساحل عین در بحرفراغت است وبرساحل شین

بر دار صفی نظر ز موج کونین آگاه ز بحر باش بین‌النفین

وکتاب رشحات عین‌الحیوة را درسال نهصد ونه تألیف کرده وکلمه رشحات(۹۰۹) را تاریخ یافته ودرآن کتاب سلسله نقشبندیه را ترجمه نموده وخود مرید خواجه عبیدالله احرارنقشبندی است ودرآن کتاب درترجمه جامی گوید: والد راقم این‌حروف علیه‌الرحمه

ملازمت حضرت مخدوم بسیار می کردند و از ایشان به التفاتی و اشارتی بشغل باطنی این طایفه مشرف شده بودند می گفتند که در ماه ذیحجه سنهٔ ستین و ثمانمائه در مشهد مقدس حضرت امام همام علی الرضا علیه التحیة و السلام درواقعه دیدم که از روضه قدم بیرون نهادم عزیزی در نظرمن پیداشد نورانی، پیش رفتم سلام کردم جواب دادند و فرمود باین شهر کی آمده یی؟ گفتم دوسه روز است. کجا منزل کرده یی؟ گفتم فلان موضع. گفت بر واحمال واثقالی که داری بیاور در منزل ما نزول کن که برای توجای نیکومقرر کرده ایم. بنده از روی تواضع گفتم بنده شمارا ملازمت نکرده ام. فرمودند که مراسعدالدین کاشغری می گویندزود باش وخود را بمنزل ما برسان این بگفتند وروان شدند ومن بیدارشدم وچون روز شد از مردم مشهد پرسیدم، آنها سعدالدین مشهدی زاهد را نشان دادند ونه آن بود که درخواب دیده بودم.

ناگاه قافله یی ازهری دررسید وآشنایان بودند استفسار ازمشایخ هری نمودم معلوم شد مولانا سعدالدین کاشغری درهری مقتدای خلق بوده ودرهمان ایام از دنیا رحلت فرموده.

بعدازچندگاه که بهری آمدم برسر مزارسعدالدین بملازمت مخدوم یعنی (جامی) رسیدم ودرخلوتی این واقعه را عرض نمودم فرمودند چه تعبیر بخاطر رسیده؟ گفتم چنان بخاطرم آمده که درهرات وفات یابم ومرا برتخت مزارایشان دفن کنند. فرمود چرا تعبیر براین وجه نمیکنی که ایشان را به منزل معنوی خود که عبارت از نسبتی است که ایشان در آن پیموده اند دلالت کرده اند حمل آن واقعه به این نوع کردن بهتراست وچون مخدوم این تعبیر فرمودند من به نیاز تمام گفتم که حالا ایشان نقل کرده اند وبجای ایشان شمائید اگر بطریقی اشارت فرمایند غایت بنده نوازی باشد.

مخدوم چنانچه عادت ایشان بود استبعاد نمودند و خود را از آن معنی دور داشتند لکن درآن اثنا بطریق کنایت بشغلی اشارت فرمودند چون راقم این اوراق رادرماه شعبان سنه اربع وتسعمائه بخدمت خواجه کلان ولد بزرگوار مولانا سعدالدین نسبت مصاهرت واقع شد وبه بندگی قبول کردند خدمت والد گفتند آن واقعه که من پیش ازاین بچهل سال دیده بودم این زمان تعبیر یافت.

و نیز درآخر ترجمهٔ جامی گوید که خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار سعدالدین کاشغری دوصبیه داشتند یکی بحباله مخدوم یعنی جامی درآمد ودیگری حوالهٔ راقم شد و دراین معنی گفته شده بود.

دو کوکب شرف از برج سعد ملت و دین
طلوع کرد و بر آمد بسان در و صدف
از آن یکی به ضیا گشت بیت عارف جام
وز این حضیض وبال صفی شد اوج شرف

ونیز در آخر ترجمهٔ شمس‌الدین محمد روجی میگوید که باعث شدند وسعی جمیل به تقدیم رسانیدند که راقم این‌حروف را نسبت مصاهرت بخدمت خواجه کلان ولد بزرگوار مولانا سعدالدین دست داد خود در مجلس عقد نیز باتفاق خدمت مولانا استادی رضی‌الدین عبدالغفور حاضر شدند ودرحضور ایشان عقد منعقد گشت الی آخر ماقال.

راقم گوید مقصود ازنقل این عبارات رفع شبهه‌ایست که از برای محقق شوشتری و بعضی معاصرین واقع شده باختلاف. والله یعصمنا.

توضیحش آنکه قاضی دراول مجالس به مناسبت سبزوار حکایتی خودفرموده که مؤلف این کتاب دروقتی که درمشهد مقدس بتحصیل علوم وتکمیل نفس‌شوم اشتغال داشت ازبعضی اعیان آن دیارشنیده که چون کمال‌الواعظین مولانا حسین کاشفی بجهت نظم بعضی‌از مصالح دنیاداری بدارالسلطنه هرات رفت ومدتی بعذاب صحبت میرعلیشیرمشهور گرفتار گردید و بدام همدامادی ملاجامی پای بند شد و مردم سبزوار با اوبدگمان شدند تاآخرحکایت و معلوم شد همدامادجامی پسربوده نه پدر، فخرالدین‌است نه‌کمال‌الدین.

ودرتذکره ریاض‌العارفین مورخ معاصرمیفرماید کاشفی سبزواری درهرات با مولانا جامی ملاقات کرده ومصاهرت جامی را پذیرفت ومولانا فخرالدین علی از اومتولد شد.

ونیز می‌فرماید صفی سبزواری فخرالدین علی بن مولانا حسین‌الواعظ‌المتخلص به کاشفی پدرش از معارف فضلا است بهرات رفت شرف مصاهرت مولانا جامی را دریافت و فخرالدین علی صبیه زاده مولانا جامی است.

وسید معاصر در روضات‌الجنات ترجمهٔ مولانا حسین راآورده می‌فرماید: و تزوج فی تلك‌الایام بها علی اخت‌المولی عبدالرحمن‌الجامی فاتهم بسببه عند اهل بلده.

واگر کسی بگوید منافاتی ندارد که پدر و پسرهردو همداماد با مولانا جامی بوده باشند باین فرض که پسرازعیال دیگرباشد دراین صورت کلام محقق بی‌شبهه است وهمچنین فرض شود که جامی را دوعیال بوده دراین‌صورت جمع همه اقوال میشود. جواب‌این‌جواب ازمطالعهٔ کتاب رشحات ظاهراست وبیش ازاین طول نمی‌دهد.

خواجه احمد جامی

خواجه رضی‌الدین احمد جامی، در حبیب‌السیر آورده که وی در سلك اولاد امجاد احمد جامی نامقی‌است. تولیت اوقاف شیخ‌الاسلامی سال‌ها با ایشان‌بود. درسال نهصد وهشت ازاین جهان درگذشت ولد ارشدش خواجه جلال‌الدین ابوالقاسم قائم مقام پدرشد وگاهی طریق خراباتیان با شاهزادگان می‌پیمود، مادام‌الحیوة آنچه تحصیل می‌نمود صرف آیند و روند می‌فرمود تاآنکه درسال نهصد وبیست به پدرعالیقدراتصال یافت ودرهمان سال‌خواجه

ناصرالدین عبدالعزیز جامی که بصفت علم و تقوی آراسته و برسجادهٔ پرهیزکاری نشسته و در
طریق ارشاد سالکان تتبع شیخ‌الاسلام زنده پیل احمد جامی نمود روی برضوان کرد .

امیرخواند محمدالحسینی

امیرخواند محمدالحسینی مورخ معروف ومصنف روضة‌الصفا ازاولاد عظام امیرخاوند شاه
است درحبیب السیر درذکر فضلای زمان سلطان حسین میرزا ترجمه مخدوم راآورده ومیگوید
راقم حروف نسبت به‌آن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد وبعدازچند سطری می گوید که
حضرت ابوی مخدومی را دراواخرایام حیوة میل به انقطاع وانزوا شده ازاختلاط دامن
همت برچیده مدت یك سال در کازرگاه روزگار گذرانید واکثر اوقات را بکسب سعادت
اخروی وکمالات معنوی مصروف گردانید وبواسطه عرض مرض سوءالقنیه ازآن مقام به شهر
مراجعت نموده بربستر ناتوانی افتادند ودردوم ذی قعده درسال ثلث و تسعمائه به ریاض
جنان انتقال فرمود درسن شصت وشش سالگی ودر مزار شیخ بهاءالدین عمر دفنش اتفاق افتاد.

غیاث‌الدین مؤلف تاریخ حبیب‌السیر

راقم گوید چون بسیار دراین تذکره ازتاریخ حبیب السیر نقل نموده ومؤلف آن نیز
ازمعاصرین صاحب عنوان است مناسب دید که دراین موقع ترجمهٔ اورا نماید .

درآخر کتاب حبیب السیر کسی که اول دربمبئی به طبع رسانیده احوال مؤلف را از
خلاصهٔ چند کتب تاریخ جمع نموده مختصرش آنکه مؤلف کتاب میرزا غیاث‌الدین بن میرزا
همام‌الدین نبیرهٔ دختری امیرخواند صاحب روضة‌الصفاست وشیرازی‌الاصل بوده ودرهرات
نشو ونما یافته و از جملهٔ منشآت اوست: خلاصة الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب تاریخ
وصاف ومکارم الاخلاق ومآثرالملوك ودستورالوزراء.

اما شروع درتحریرحبیب السیر درشهورسنه نهصد وبیست وهفت نموده ودرنهصد وسی
جلد سوم آنرا به اتمام رسانید ودراواسط شوال نهصد و سی و سه از دارالسلطنهٔ هرات به
جانب قندهار نهضت فرمودودرایام توطن درآن بلده به اتمام جلد اول همت گماشت اماهنوز
به اختتام نرسیده درسال نهصد وسی وچهار به هندوستان رفت و چهارم محرم نهصد وسی و
پنج به شهر (اکره) که مقرسلطنت ظهیرالدین محمد بابرشاه بود رسید وازحضورآن پادشاه
عنایات یافت وجلد نخستین را دراثناء سفر بنگاله به اتمام رسانید تاآنکه درایام سلطنت
نصیرالدین محمد همایون پادشاه که ملازم رکاب بود هنگامیکه موکب همایون در حدود
(برهان پور) و(بمندو) نزول اجلال فرمود درسال نهصد وچهل ودو به مرض اسهال ازجهان
گذران انتقال فرمود و حسب الوصیه نعش اورا به دارالخلافه دهلی نقل نمودند و در

جوار مزار شیخ نظام الدین اولیاء و امیر خسرو دفن کردند، انتهی.

راقم گوید آنچه از خود مؤلف در عنوان تاریخ و طی آن و ختمش مشهود است ملخصاً می نگارد.

در دیباچه کتاب مرقوم داشته راقم این حروف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو به خواند امیر، و کتب مؤلفه خود را چنانچه مذکور شد تعداد میفرماید، و نیز مسطور داشته که در اوایل نهصد و بیست وهفت بامر صدارت پناه غیاث الدین امیر محمد الحسینی شروع در این تألیف نمودم باین ترتیب که اخبار انبیا وخلفا وسلاطین را در دوازده عقد منتظم گردانم و هر چهار عقد ازعقود دوازده گانه را در درجی درج نمایم.

وچون درج اول درسلك تحریر جلوه گر گشت وزیر معظم وفات یافت و روزگار بساط عیش را درنوشت وخراسان نظامش گسیخت تا بعد از آنکه ابوالمنصور ورمش خان به حکومت منصوب وخواجه حبیب الله به صدارت برقرار گردیدند رونق بازار اهل کمال شد و آنچه را نوشته شده بود از نظر انورش گذرانیده کمال جهد در اتمام آن فرمود. در ظلال دولت خجسته مآلش بار دیگر خامهٔ فصاحت گستر سخن گذاری آغاز کرد این تألیف بنام نامی آن حبیب الهی حبیب السیر فی اخبار افراد البشر قرار گرفت.

ودر جزو سوم ازجلد سوم در ذکر احوال شیخ زین الدین ابوبکر خوافی گوید ازحضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاد الخ.

ونیز در ضمن احوال فضلای زمان سلطان حسین میرزا در ترجمهٔ صاحب روضة الصفا گوید راقم حروف نسبت به آن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد.

و نیز در آخر ترجمه گوید که حضرت ابوی مخدومی الخ.

ودر آخر کتاب گوید رفیق توفیق مساعدت نمود در اندك زمانی معظم وقایع انبیاء و ائمه هدی وملوك وسلاطین ومشایخ وحکما وعلما وفضلا را از اول آفرینش تا غایت در سلك تحریر کشید ودر تصحیح روایات وتنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را به اتمام رسانید.

وچون این نامهٔ نامی بر آثار انبیا وملوك محتویست اتمامش در سالی اتفاق افتاد که (آثار الملوك والانبیاء ۹۲۰) ازتاریخش خبرداد و ایضاً لفظ (خبر ازجهانیان) وایضاً (اخبار صحیحه) بعد از آن بیتی چند درمدح نصیر الدین همایونشاه گفته متضمن تحسین کتاب.

مؤلف تاریخ فرشته درمقالهٔ دوم ازجلد اول در ذکر سلطنت سلطان نصیر الدین محمد همایون شاه گوید ودر سنهٔ احدی واربعین وتسعمائه جنت آشیانی نزدیك (برهانپور) شده و آن مملکت را زیروزبر کرده به (مندو) آمد ودر آن اوان مؤلف کتاب حبیب السیر که ملازم رکاب بود بمرض اسهال ازجهان گذران درگذشته برحمت ایزدی پیوست وحسب الوصیه نعش

اورا به دهلی برده درجوارشیخ نظام‌الدین اولیا وامیرخسرودفن کردند، انتهی .

بنابر آنچه خود فرموده آن تفاصیل از کجا تصوردارد وجلد نخستین معلوم شد که در چه وقت نوشته نه‌سفر بنگاله، والله‌اعلم.

شیخ صوفی علی

شیخ‌صوفی‌علی، درحبیب‌السیر مذکوراست که وی درسلک اعاظم مریدان شیخ‌زین‌الدین خافی انتظام داشت وهمواره اوقات به وظایف طاعات با ساکنان خانقاه مستغرق بود ودر آخرعهد سلطان حسین میرزا از دارفانی انتقال نمود در حظیره که خواجه عطاءالله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت .

مولانا بنائی

مولانا بنائی ولد استادمحمد معماردر نظم اشعارمهارت کامل ظاهرمی‌نمود ازعلم‌تصوف بهره‌مند ودرموسیقی وقوفی‌تمام‌داشت. هرروزدرشهری وبا امیری درخراسان وماوراءالنهر بسرمی‌برد وآخرالعمردرقرشی منزل گزید، ودرسالی که امیرنجم ثانی به امرسلطان حسین میرزا قرشی راگرفته وقتل عام نمود آن بیچاره راکشتند. اشعارخوب دارد ودرتتبع اشعار خواجه حافظ شیرازی غزلیات داردودرآنجاحالی تخلص نموده ودرترجمهٔ شیخ‌محمدلاهیجی شارح گلشن قصیده ملابنائی درمدح شیخ آورده میشود .

سلطانعلی مشهدی

سلطانعلی مشهدی درحبیب‌السیرمسطوراست که وی به وجاهت صورت ومحاسن سیرت موصوف بود ودرخط نستعلیق خطوط استادان متقدمین رامنسوخ ساخت وهمواره به اشارت امیرعلیشیر به کتابت نسخ شریفه می‌پرداخت وگاهی به نظم اشعار نیززبان می گشاد واین مطلع ازآن جنابست .

گل دربهارزان رخ گلگون نمونه‌ایست چون‌اشک‌من که‌ازدل پرخون نمونه‌ایست

وفاتش درسنه نهصد ونوزده درمشهد مقدس بوده وهمان مکان دفن‌شده، انتهی.

راقم گوید سلطان‌الخطاطین مشرب عذب تصوف داشته ورساله‌یی بنام صراط‌الطور به نظم آورده درآداب خط و شمهٔ درآن رساله ازحال‌خود ذکر نموده و در آخر آن منظومه می‌فرماید .

بود هشتاد و چهار عمرعزیز گشته زایل تمام عقل وتمیز

ونیزمیفرماید .

سال تاریخ نظم این نامه نهصد و بیست زد رقم خامه

بود ماه نخست اول سال | که به آخر رسید قیل و مقال
شرح آداب خط زبیش وزکم | کردم آخر دراین رساله رقم

وازاین منظومه معلوم گردید اختلاف آنچه ازحبیب السیر نقل شد در سال وفات استاد و تحقیق آنست که دردهم ربیع المولود نهصد وبیست وشش وفات نموده و مزارش در مشهد رضوی محاذی پائین پای مبارك نزدیك پنجره پولادیست.

از جملهٔ خوش نویسان نستعلیق آن زمانست.

سلطان محمد نورالله و سلطان محمد خندان

سلطان محمد نورالله و سلطان محمد خندان و مخفی نماناد که واضع خط نستعلیق خواجه میرعلی تبریزیست وخاتم این خط میرداماد. اگرچه بعضی برآنند که میرعلی هروی وسلطانعلی را ترجیح دهند والعلم عند اهله یعنی استادی جناب یزدانی ابن الوصال ادام‌الله بقاه که کلی منحصردرفرد هستند.

ابوسعید پورانی

شیخ جلال‌الدین ابوسعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال‌الدین ابویزید بود وبه‌تصفیهٔ‌خاطر عاطر وتزکیهٔ نفس نفیس ممتازجود وسخاوت آن جناب نهایت نداشت و باکمال خوشحالی همت برضیافت صادر ووارد می گماشت وسلطان حسین بایقرا نسبت به شیخ طریق ارادت و اعتقاد سلوك می کرد وهرسال یك دو نوبت به پوران رفته دربارهٔ وی شرایط انعام و احسان به جای می‌آورد.

اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مؤاخذه نموده چنانچه دیگر در دارالسلطنه هرات نتوانست بودبه ولایت قندهارشتافته آنجا ساکن گشت ودرشهورسنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه شبی از بام افتاده درگذشت.

شیخ ابوالوجد فارغی و برادرش

شیخ ابوالوجد فارغی ابن شیخ وجیه‌الدین وخال شیخ نورالدین و برادرش شیخ زین است که از احفاد شیخ زین الدین خافی میباشند. شیخ ابوالوجد درویش فانی مشرب در دارالسلطنه هرات درسجادهٔ زهدوتقوی متمکن بود وازسلطان حسین بایقرا پیوسته به‌لوازم‌موائد ملوکانه بهره‌مند وگاهی به نظم اشعارلطافت آثاراشتغال می‌نموده واین مطلع از اوست.

چو تیر خود کشی از سینه‌ام بگذار پیکان را
مرا دل ده که‌تا مردانه در راحت دهم جان را

شیخ جلال بن خواجه محمد

شیخ جلال بن‌خواجه محمد بن عبدالملك، چون پدردر سلك اعاظم اهل قلم انتظام داشت درعنفوان جوانی از روش پدراجتناب نموده همت برسلوك طریق اهل تحقیق گماشت ودست ارادت به مولانا شمس‌الدین محمد روجی داده به قدم اخلاص تتبع طریقهٔ نقشبندیه پیش گرفت آنگاه شیخ عمادالدین فضل‌الله ابیوردی هرات آمده شیخ جلال را بجاذبه شوق به جانب خود کشید وبه ابیورد برد وهفت سال درصحبت شیخ عماد بود، بعد ازآن به وطن مألوف مراجعت نمود ودرمسجدجامع هرات‌هفته یك‌نوبت به وعظ و نصیحت‌خلایق‌میپرداخت وبه سخنان مؤثردرویشانه بسیاری از تشنه لبان را به‌آب حیات هدایت میرسانید.

امیر صدرالدین محمد

امیرصدرالدین‌محمدالحسینی‌الشیرازی‌الدشتکی،درحبیب‌السیرمذکوراست که به‌بادهٔ فاخرهٔ شیرازحفت‌بالاعزاز به نشرعلوم قیام می‌فرمود وآن‌جناب ولد ارشدامیرغیاث‌الدین منصوراست درایام شباب نزد مولانا قوام‌الدین گلباری تحصیل علوم نمود به اندك زمانی‌در تمامی‌فنون متداوله بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس وافاده فرمود دربلده شیراز مدرسه رفیع وسیع‌ساخته هرروزبه‌آن‌بقعه تشریف شریف می برده وطلبهٔ علوم‌را ازنتایج‌طبع وقاد خود مستفید گردانیده.

ازجمله نتایج‌قلم‌خجسته رقمش‌رسالهٔ تحقیق‌علم‌واثبات واجب وحاشیهٔ شمسیه وحاشیه مطالع وحاشیه تجرید،درمیان طلبه علوم مشهوراست وآن‌جناب راپسری‌ماند درکمال‌فضل وعلو مقام امیر غیاث‌الدین منصور ودرمدرسه پدربزرگوار پیوسته به افاده‌قیام‌می‌نماید.
محقق شوشتری درمجالس‌المؤمنین ترجمهٔ سیدالحکما ابوالمعالی صدرالدین محمد وغیاث‌الحکما راباا سامی‌مؤلفات مشروحاً ذکرنموده ومی‌فرماید که سید صدرالدین‌خدمت پدرخود و پسر عم خودوپسرعمهٔ‌خود بسیاری ازفنون را دیده وبامولانا قوام‌الدین کربالی مباحثات ومناظرات داشته‌اند.

ونیزفرموده هیچکس ازاقران صدرالحکما اورا الزام نداده و علامه دوانی دربحث مجلس خود را حریف میر نمی‌دیده، اما دراکثرتصانیف خودمتوجه دفع سخنان‌میر گردیده و سخن از جانبین به طول انجامید چنانچه در حواشی تجرید و حواشی مطالع ایشان ظاهر می گردد.

غیاث‌الحکما را شرحی‌است بررساله اثبات واجب صدرعالیقدرودرآنجامذکورنموده مولد شریف صدرالحکما صباح‌روزشنبهٔ دوم‌شعبان‌سنهٔ ثمان‌وعشرین‌وثما نمائه بوده‌ودرصباح جمعهٔ دوازدهم‌ماه مبارك‌رمضان سنهٔ ثلث وتسعمائه بردست ظلمه طایفهٔ ترکمان بایندریه که

دراصل سکنهٔ دیار بکر بودند شهید گردید ودرهمان مدرسه در کریاس جنت اساس منزل گزید.

وغیاث الدین منصورمدتی منصب عالی صدارت شاه صفی صفوی را در نهایت استقلال می نمود ودرمرتبهٔ ثانی که جناب مجتهدالزمانی شیخ علی بن عبدالعالی ازعراق عرب متوجه پایهٔ سریرخلافت مسیر گشته باآن صدر فلک قدر مباحثهٔ علمی درمیان آمده به خشونت انجامید شاه حمایت مجتهدالزمانی نموده حضرت میررنجیده بعد از روزی چند از منصب صدارت استعفا نموده به شیرازروان شد و درسنهٔ ثمان واربعین و تسعمائه وفات یافتند و در جوار پدر آسوده گشتند.

وازجملهٔ مصنفات ایشان کتاب مقالات العارفین و کتاب درتصوف واخلاق به‌اسم فرزند ارجمند خود میر شرف الدین علی نوشته.

راقم گوید جناب حاجی میرزا سید حسن که ذکر ایشان درزمرهٔ معاصرین بیاید از اولاد قدوة العلماء والحکماء میر سیدعلی‌خان واحفاد غیاث الحکماء در تاریخ فارس نامه ناصری شرح احوال اجداد خود رابا مدرسه منصوریه وموقوفاتش مستوفی آورده که مزیدی برآن متصور نیست.

محقق دوانی جلال الدین محمد

المحقق الحقانی جلال الدین محمدبن سعدالدین اسعدالدوانی. قریهٔ دوان ازاعمال کازرون فارس است ومولانا سعدالدین به فصل قضایای شرعیه آنجا اقدام می نموده ودرسلك ارادتمندان سید شاه نعمةالله ولی بوده.

درکتاب اصول الفصول مذکور است که سعدالدین از برکت خدمت سید و آشامیدن آب دهان مبارکش به قصد اولاد، منکوحهٔ اوحامله گردید واتفاقاً درروزولادت فرزند در محضر جناب سید مشرف بود، به وی فرمودند مژده باد شما راکه مهمان رسید ونامش را جلال الدین محمد گذاشتند.

ودر مجالس المؤمنین مذکوراست که درمبادی حال نزد والد خود مطالعهٔ بعضی از مقدمات نموده وبعد ازآن به شیرازآمده خدمت ملامحیی الدین انصاری که ازاولادسعد بن عباده صحابی وافاضل تلامذه سیدالمحققین بود به تحصیل سایرعلوم دینیه و معارف یقینیه اشتغال نمود و چون در آن غربت قدرت بربهای روغن چراغ نداشته گاهی از غایت جد و اجتهاد در برابرچراغی که شب‌ها دردهلیزمسجد عتیق شیراز می افروختند برپا ایستاده مطالعه می نمود.

درحبیب السیر آورده که مولانا بعد ازتحصیل خدمت والدش به شیرازشتافته در درس مولانا محیی الدین کوشکناری وخواجه حسن شاه بقال که هردوازتلامذه محقق شریف ودر

زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز به لوازم درس و افاده قیام می‌نمودند همت برکسب کمال گذاشت .

ونیزدر درس‌مولانا همام‌الدین کلباری که برطوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی‌از متداولات کرده ودراکتساب علم حدیث خدمت شیخ صفی‌الدین ایجی که سیدی‌دانشمند بود شرایط تلمذ به جای‌آورده .

القصه به واسطه قابلیت اصلی بلکه محض عنایت لم یزلی هنوزدرسن شباب بود که در ایام دولت امیرحسن بیك ویعقوب میرزا ازاقطارامصاراعاظم افاضل بامید کسب علم‌ودانش متوجه ملازمتش بودند .

وآن جناب چندگاه درایام شباب به صدارت امیر زاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغولی کرده و استعفا نمود و در مدرسهٔ بیگم که‌آنرا دارالایتام گویند به لوازم درس و افاده‌قیام نمود ودرزمان دولت‌سلاطین‌آق قوینلومنصب قضای‌مملکت‌فارس‌من‌حیث‌الاستقلال تعلق به‌آن داشت .

و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی برشرح تجرید مولانا قوشچی حاشیه در کمال دقت تألیف نمود و آن رساله به نظر شارح رسیده از روی انصاف زبان به‌تعریف و توصیف گشود .

اما امیرصدرالدین‌محمد هم درآن‌اوان برکتاب‌مذکورحاشیه نوشته برحاشیهٔ مولوی اعتراضات کردوآن‌جناب‌جهت ردآن‌سخنان‌حاشیهٔ‌دیگر بهتر ازپیشتردرقلم‌آورد وبراین‌قیاس پیوسته‌میان‌این‌دوعالم‌متبحرمباحثات بوقوع‌میانجامید وهرکس که والی‌شیرازمی‌بود به‌جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید وبهره‌ور می گردید .

ازجمله تصانیف جناب مولوی رسالهٔ زوراء است‌که درعلم نگاشته .

راقم حروف ازشیخ‌مجدالدین محمد کرمانی‌استماع نموده که مولاناجلال‌الدین در وقتی‌که به نجف‌اشرف‌بود درروضهٔ قدس‌منزلت حضرت‌شاه ولایت روزی برپای‌ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و به‌آن مناسبت مصنف‌آنرا به زوراء موسوم گردانید و چون زوراء متنی است به غایت مختصرومتین جناب مولوی بعدازچندگاه بجهت حل‌عبارات‌آن‌شرحی منقح درسلك انشاء کشید .

ودیگرازمؤلفات‌آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است‌که درعلم حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع وحاشیهٔ انوارشافعیه.

وعمرآن جناب زیاده از هفتاد بوده و بعد ازقتل رستم پادشاه وفات یافت‌به اندك زمانی وآن‌جناب دوپسرداشت امیرسعدالدین اسعد که حالا درسلك دانشمندان‌شیرازمعدود

است و مولانا عبدالهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت، انتهی.

ومحقق شوشتری درمجلس هفتم که ترجمه آن جناب را مشروحاً آورده می‌فرماید از خطبهٔ محاکمات استادالبشر غیاث‌الدین منصور چنان مستفاد میشود که زیاده ازهشتادعمر نموده، وفاتش در روز سه شنبه نهم ربیع‌الاخر ازسال نهصد وهشت دراردوی سلطان ابوالفتح بایندری روی نمود، چون آن موضع به قریه دوان نزدیك بود نعش او را به آنجا برده دفن نمودند و بعد ازآن شروع نموده در تعداد مصنفات محقق دوانی و بآن تمامی درهیچ جا ندیدم کسی ذکر کرده باشد وشمه‌یی ازاشعار آن جناب رانیز آورده تخلص دوانی میفرموده.

و آنچه مستفاد و معلوم می‌شود مسافرت بسیار نموده به هرموز وآذربایجان، و از تذکرهٔ ریاض‌العارفین ظاهرمیشود که بهندوستان هم رفته وحکام آن خطه مقدمش راگرامی داشته مبلغ ومقداری نقد وجنس تقدیم مولانانموده‌اند ودرعود به وطن ما ألوف زیاده درانظار محترم گردید وبه این سبب فرمود.

مرا به تجربه‌روشن شداین درآخرحال که قدرمرد به‌علم است وقدرعلم به مال

ولی ظاهراً بعضی رسائل به نام سلاطین هند نوشته ومصحوب تلامیذ خودارسال داشته وبهرهٔ کامل یافته چنانچه محقق شوشتری در شمارهٔ مؤلفات مولانا تصریح نموده.

قاضی کمال‌الدین حسین میبدی

الفاضل المتبحروالمتکلم المتصوف قاضی کمال‌الدین حسین بن معین‌الدین المیبدی‌الیزدی.

محقق شوشتری در ضمن ترجمه علامه دوانی می‌فرماید که چون صیت فضایل علامه نحریرعالم گیرشد والی عراق وفارس وآذربایجان سلطان یعقوب بایندری ترکمان اوراآز شیرازبه دارالسلطنهٔ تبریزطلب نمودوبه الطاف خسروانه نوازش‌فرموده اقضی‌القضاتی‌ولایت فارس را باوتفویض فرمود. اتفاقاً روزی در مجلس‌پادشاه مذکور خدمت علامی‌را بامولانا شیخ ابواسحق نیریزی که ازاذکیاء فضلای زمان بود مباحثه علمی واقع شد منعهای موجه متوجه ادله اومیساخت لیکن چون فاضل نیریزی درزبان‌آوری غالب بود و قدم از دایره ادب بیرون نهاده طریق شطاحی بپمود نزدیك به‌آن رسیده بود که خدمت علامی را درهم آورد وناموس دانشمندی اورابه خاك مذلت سپارد لاجرم قاضی میرحسین‌یزدی که ازافاضل تلامذهٔ خدمت علامی بود ودرصف نعال آن مجلس عالی‌نشسته بود چون حال را بدان منوال دید ازغایت حمیت بی‌طاقت شده گفت که من کمینه تلمیذ خدمت علامیم‌ملتمس آنکه رعایت ایشان نگاهدارید ومباحثهٔ شیخ ابواسحق را با من گذارید اگراومرا الزام دارد همگی او را مسلم داریم.

سلطان التماس او را قبول نمود قاضی میرحسین تمهید رعایت آداب مناظره نموده شروع درمباحثه نمودوهرچند شیخ ابواسحق خواست که ازقانون آداب تجاوز کرده ازشاخی به شاخی پروازنماید قاضی راه براوبسته به مساعدت توفیق غالب آمد وبرهمگنان رجحان اوظاهر گشته زبان تحسین گشودند .

قاضی صفی الدین عیسی تبریزی که صدرسلطان بودازمولد قاضی میرحسین استفسار نمود علامه دوانی فرمود که ازبزرگ زاده‌های یزد است وآخرازسلطان استدعای آن نمود که قضاء دارالعبادهٔ یزد وتوابع آنرا باتصدی موقوفات آنجا باوتفویض فرمودند وسیورغال وتشریفات شاهانه شفقت فرموده روانه دارالعبادهٔ یزد گردانیدند .

ودر حبیب السیر ترجمه آن جناب را به این عبارت آورده بعد ازعنوان می گوید در سلك افاضل علماء عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد به امر قضا منصوب بود وعلم دیانت وامانت می‌افراشت .

ازجملهٔ مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان جناب مقدس امیرالمؤمنین علیه‌الصلوة و والسلام تصنیفی است دانش اثرومطبوع طباع سلیمهٔ دانشوران فضیلت پروروهم‌چنین آن جناب بر کافیه نحووهدایهٔ حکمت وطوالع وشمسیه شرح وحواشی دقیقه درعقد انشاء انتظام داده و درآن مؤلفات کمال دانش وجودت طبع خود را به منصهٔ عرض نهاده ودرفن معما نیزرساله دارد مفیدهٔ به میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوایل ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی به خاتم القضاء مختوم گشت و به تقدیر ایزد سبحانه روزی چند مؤاخذ بود درگذشت .

ودر ریاض العارفین وفاتش را درسال نهصد وده مرقوم نموده وبعضی ازاشعارعارفانه ورباعیاتش را درج فرموده .

راقم گوید در جامع و مدون دیوان حضرت امیر خلافست بعضی گفته‌اند ابوالحسن محمد بن الحسین بن الحسن البیهقی است که مشتهر به قطب الدین کیدریست که از جملهٔ تصانیف او نوشته‌اند شرح نهج البلاغه و کتاب انوارالعقول و در این کتاب جمع نموده اشعار حضرت را وبعضی برآن رفته‌اند که مدون آن ابی الحسن علی بن احمد بن محمد الضخکردی است ونام آن کتاب را تاج الاشعار نهاده .

وعلامه مجلسی درمقدمات بحارچنین می‌فرماید که کتاب دیوان انتسابش به حضرت مشهور است و بسیاری از اشعار مذکورهٔ در آن در سایر کتب مرویست و مشکل است حکم به صحت جمیع آن .

وازمعالم ابن شهرآشوب مستفاد می‌شود که آن تألیف علی بن احمد ادیب نیشابوری است و شیخ نجاشی از کتب مؤلفه عبدالعزیز بن یحیی جلودی شمرده است کتاب شعرعلی (ع)

بهر تقدیر در آن شرح قبل از آنکه اشعار را ذکر نماید هفت فاتحه عنوان نموده در هریك بعضی قواعد متصوفه وعقاید مرضیه ورسوم وآداب وجمله‌یی از مسائل ریاضی وحکمت و کلام درج نموده و درفاتحهٔ هفتم شطری ازمناقب ومعجزات وفضایل حضرت را ذکر کرده .

از آن جمله این حدیث است که ترمذی از رسول خدا صلی‌الله علیه وآله نقل نموده که فرمود رحم‌الله علیاً اللهم ادرالحق معه حیث‌دار و از آن جمله میگوید حروفات نورانیه مقطعه واقعهٔ در اوایل سور قرآنیه بعد از حذف مکررات این کلمه می‌شود: علی صراط حق نمسکه .

ای مصحف آیات الهی رویت وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت
سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت

وهومبدء سلسلة جمیع الاولیاء الذین قال (ع) فی حقهم صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی الحدیث بتمامه فی نهج البلاغه واین اشعار را درمدح حضرت گوید .

بسکه تابد مهر حیدر هر دم از سیمای من
آسمان را سرفرازی باشد از بالای من
چون سخن گویم زمعراجش که آن دوش نبی‌است
پای در دامن کشد فکر فلك پیمای من
بهر وصافی او سر تا قدم گشتم زبان
تا نگردد غیر مدحش ظاهر از اجزای من .
طبع من تا گشت چون دریا ز فیض مرتضی
ابر گوهربار جوید فیض از دریای من
گر نبودی ذوالفقار قهر او در دست دل
لقمه‌یی کردی مرا این نفس اژدرهای من
خاك راهش در دو چشم من بجای سرمه است
نیك دیدم آفرین بر دیدهٔ بینای من
نی من تنها به مهرش سرفرازی می‌کنم
غیراز این هرگز نه بشنیده است ازآبای من
ای صبا در گردنت خاکم ببر سوی نجف
بعد مردن چون فرو ریزد ز هم اعضای من

در آخر شرح به این عبارت ختم نموده: تمام شد این ارقام پریشان به یمن همت درویشان در تاریخی رفیع الشان فیض نشان صفر تسعین وثمانمائه ازهجرت خاتم موافق اسفند سنهٔ ست وار بعمائهٔ جلالی که زمان قران برجیس و کیوان است درعقرب واجتماع سبعهٔ سیاره

است غیر بهرام در آن برج سعادت انجام امید آنکه از غیر محرم محفوظ و از نظر درویشان محظوظ باشد و در آخرت واسطهٔ خلاص و نجات و رابطهٔ رفعت درجات شود .

ان النبی محمداً و وصیه　　وابنیه و ابنته البتول الطاهرة
اهل العباء و اننی بولائهم　　ارجوالسلامة والنجا فی الاخرة
واری محبة من یقول بفضلهم　　سبباً یجیر من السبیل الجائرة
ارجوبذاك رضا المهیمن وحده　　یوم الوقوف علی ظهور السائرة

شیخ صنع الله

شیخ صنع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلدهٔ فاخرهٔ تبریز بر سجادهٔ تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم این دیار به تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ خواطر خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان طریق ارادتش میپویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده به صحبت شریفش تیمن و تبرك می جویند (حبیب السیر).

سید جعفر نوربخش

سید جعفر ولد افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و به لطف طبع و صفاء ضمیر اتصاف داشت . در زمان خاقان منصور به دار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالی مقام گشت و امراء عظام و صدور گرام به جهت مدد معاش آن جناب هرساله مبلغ پنج هزار دینار کپکی و دویست خروار غله مقرر ساختند. سید جعفر از غایت علو همت سر بر آن مبلغ و مقدار فرود نیاورد و در خشم شده عزیمت عربستان کرد این مطلع از منظومات آن جناب است .

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد　　تشنه را آب زلال خضر از یاد برد

شاه قاسم نوربخش

شاه قاسم نوربخش ولد ارشد هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر خردتر سید جعفر بود. لوامع انوار شمایل نبوی از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار خصایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد، و آن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق به خراسان تشریف آورده آن پادشاه عالی شأن در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کیجك دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت منش اقتباس انوار سعادت می نمود بعد از آنکه میرزا کیجك داعی حق را

لبیك اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بروفق حدیث حب الوطن من الایمان به صوب عراق
شتافت ودرولایت ری متمکن گشته پرتولطف و احسانش بروجنات ساکنان آن حدود تافت
و چون شاه دین پناه لواء کشور گشائی برافراخت آن جناب را کما ینبغی مشمول مراحم
بی دریغ گردانیده واز سایرسادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم به مزید انعام و
اکرام مستغنی وممتازساخت وشاه قاسم درکمال فراغ بال اوقات خجسته ساعات می گذرانید
تا درشهورسنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنه را به گوش هوش شنیده
متوجه ریاض قدس گردید .

وحالا نبیرهٔ پسری آن جناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار
گشته به احیاء سنن سنیهٔ آباء عظام قیام می نماید و به صفت علو همت وسمؤ رتبت موصوف
بوده ابواب لطف ومکرمت برروی روزگار کبار وصغار میگشاید .

شاه بهاءالدین بن شاه قاسم

شاه بهاءالدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود وبه مزید علم ودانش ازسایر
سادات صاحب سعادات ممتاز ودرتتبع سنن سنیهٔ آباء عظام خویش کوشیده نقش افاده وارشاد
برصحایف خاطر می گماشت وآن جناب دراواخر ایام زندگانی سلطان حسین میرزا ازعراق
به دارالسلطنه هرات تشریف آورده درخانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که دربیرون
درب عراق بود نزول اجلال فرمود ومنظور نظر پادشاه شده چندگاه برآسود .

چون خاقان منصوروفات یافت وشرار پریشانی درون متوطنان بلادخراسان رافروتافت
شاه بهاءالدین بصوب عراق وآذربایجان شتافته درسلك ملازمان شاه اسماعیل صفوی منتظم
گشت وبعد ازدوسه سال که درکمال اقبال ملازمت نمود به حسب اقتضای قضا مؤاخذه شده
درگذشت (حبیب السیر) .

قاضی درمجلس ششم مجالس میفرماید شاه قاسم فیض بخش خلف الصدق سید محمدو
خلیفهٔ ارجمند اواست مشهوراست که سلطان حسین والی خراسان ازسلطان یعقوب که والی
عراق بود تمنا نمود که شاه قاسم را رخصت به آمدن هرات دهد سمنان را که ازنفایس قصبات
خراسان است به سلطان یعقوب واگذارد شاید به برکت قدوم حضرت میرزا مرضی که اورا
طاری شده شفا یابد .

چون شاه قاسم بصحبت سلطان حسین میرزا رسید وبه برکت قدوم او میرزا ازآن مرض
خلاص گردید او را وبیگم حرم او را ارادتی عظیم به خدمت شاه بهم رسید تا آن که قصبهٔ
بیا بانك را به سیورغال شاه معین نمود وهمواره درتعظیم وتکریم اونهایت مبالغه میفرمودند
وچون مشایخ وعلماومتصوفه اهل سنت وجماعت مانندشیخ الاسلام تفتازانی وملاجامی مشاهدهٔ

آن امور نمودند عرق حسد وحمیت جاهلیت ایشان بحرکت درآمده از روی عداوت دینی درآن مقام شدند که وسیله انگیزند وآبروی آن جناب را برخاك مذلت بریزند .

بنابراین از خدمت میرزا التماس نمودند که چون خدمت شاه قاسم به این ولایت تشریف آورده‌اند می‌خواهیم که خاص وعام از برکات انفاس قدسیهٔ ایشان مستفیض گردند و روزجمعه سرمنبررفته موعظه فرمایند وهمگی ازموائد فوائدایشان استفاده نمایند، وغرض ایشان این بود که چون شاه قاسم درعلوم رسمی دستگاه ندارد ودرمجلس وعظ اورامؤاخذه نمایند وسئوالات مشکله درمیان اندازند تا شاید عجزاوظاهرسازند .

وچون سلطان حسین میرزا ازتدبیرایشان بی‌خبربود التماس آن معنی را ازحضرت شاه نمود و شاه نیزقبول فرمود .

القصه چون روزجمعه درآمد وحضرت شاه حسب‌الموعود برمنبرآمد پس از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی وآل ولایت جاهی شروع در بیان فضیلت ذکر لااله‌الاالله نمود .

رئیس‌المعاندین عبدالرحمن جامی فرصت یافته خواست که اشکال مشهوررا که در آن کلمهٔ طیبه واقعست القانماید، لاجرم متوجه جانب شاه شد وگفت که در کلمه لااله‌الاالله بحثی‌دارم میخواهم که برشما عرض نمایم. خدمت شاه را روحانیت حضرت شاه ولایت‌امداد نموده دربدیهه گفت ما درعراق‌می‌شنیدیم که تودر کلمهٔ علی ولی‌الله بحث ونزاع داری‌آخر توهم در کلمهٔ لااله‌الاالله بحث داشته ازاستماع آن کلام لطافت نظام مردم برجامی خندیدند وحضرت میرفاتحه خوانده مجلس وعظ بهمان منتهی ساختند .

الشیخ شمس‌الدین محمد نوربخشی

الشیخ شمس‌الدین محمدبن علی‌الجیلانی اللاهیجی‌النوربخشی، درنظم اشعارتخلص اسیری می‌فرماید، مثنوی مسمی باسرارالشهود دربحررمل مشتمل برتحقیقات وتمثیلات‌از آن جنابست ودیوانی‌داردپنجهزار بیت می‌شودوشرحی‌دارد بر گلشن راز نامش‌مفاتیح‌الاعجاز ازز بده مریدان سیدمحمد نوربخش است وخلیفه ایشانست وذکرسلسلهٔ خودرا تا بهٔمعروف درآن شرح فرموده ودرضمن سلاسل‌معروفیه بیان شد ونیزصورت اجازه که ازپیرخودرسیده درآن شرح مذکور است .

ومحقق شوشتری درمجالس میفرماید که بتواتررسیده که حضرت سیدسندصدرالدین شیرازی وعلامه دوانی دربعضی ازمقامات رکاب شیخ را ازروی تعظیم گرفته سوارساخته‌اند وازبعضی ثقات شنیده شد که هرگاه خدمت علامه دوانی بزیارت جناب شیخ میرفتندچون نعلین شیخ را برآستانه خانه می‌دیدند اول آنها را برداشته به چشم وروی خود میمالیدند

وبعد از آن متوجه سلام شیخ میگردید و با آن جناب طریقه صحبت میورزیدند .

وقاضی میرحسین یزدی در بعضی از کتابات خود که بخدمت شیخ نوشته تعریف او را براین‌وجه ادا نموده که حضرت‌ارشادپناه، آئینه صفات‌اله، گوهردرج‌ولایت، اختربرج‌هدایت واقف حقایق‌ناسوت، عارف دقایق‌لاهوت، صاحب‌فناءالفناء، ناصب‌لواء البقاء، مسافرمراحل جبروت، مجاورمنازل ملکوت.

ودروقتی که جناب شیخ به‌اتمام شرح گلشن موفق‌شد نسخه را نزد ملاجامی به هرات فرستاده ملاجامی این رباعی را درصدرجواب کتاب نوشته بخدمت شیخ ارسال نمود .

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز	خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
یك ره نظری بر مس قلبم انداز	شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز

وبا آنکه بسیاری ازفضلا مانند قاضی میرحسین یزدی وشاه تاج‌الدین داعی شرح‌بر گلشن نوشته‌اند اما شرح شیخ را ترجیح برآنها ظاهراست .

و شاه اسماعیل صفوی وقتی که تسخیر ولایت فارس نمود و در شیرازبه خانقاه شیخ رفته چون شیخ همواره‌لباس‌سیاه می‌پوشیده شاه سبب پرسید جواب گفته درماتم شاه‌شهیدان سیاه پوشم وشاید تأویل داشته باشد چنانچه از قصیده ملابنائی ظاهرمی‌شود .

وجناب شیخ بعدازوفات سید محمد نوربخش درشیرازرحل اقامت انداخته وخانقاه عالی موسوم به‌خانقاه‌نوریه درآنجاساخته وخلوت‌خانه‌ها درآن‌ترتیب‌داده وسلاطین‌زمان‌او رقبات‌نفیسه برآن وقف‌نموده وتولیت‌آنرا به جناب شیخ واولادامجادش مفوض وقبرمنورش هم درآن بقعه است .

افسوس که‌آثاری جز همان مزار شریف باقی نگذارده‌اند در محله لب‌آب وصل به دروازه باب‌السلام. واین بیت را در تاریخ وفات وی گفته‌اند.

حسب حالش گشت تاریخ وفات	قطب عالم سید ارباب فقر

وبرسنگ سماقی بزرك‌تاریخ فوت‌پسرش باین‌عبارت‌منقوراست(احمد بن محمد اللاهیجی سنة احدی و عشرین وتسعمائه).

وملابنائی که ترجمه‌اش سبق ذکریافت این‌قصیده را درمدح شیخ وآن‌خانقاه گفته :

ای بی‌گمان نهاده بر اعیان داد ودین	هر خشت آستان تو آئینهٔ یقین
بر سمت اقتدار تو اقطاب راهبر	با خیمهٔ جلال تو اوتاد همنشین
غوث زمانه شیخ محمد که ذات او	همچون محمد آمده بهر امان امین
تا دیده‌ام چو مردم چشمت سیاه پوش	النور فی‌السواد یقین شد مرا یقین
آن کو محال داشت به شب نورآفتاب	در خلعت سیاه بیا گو ترا ببین
ندهد نشان ز ملك ولایت جز آنکه او	شد در ارادت تو سیه پوش چون نگین

خصمت چونافه ارچه کند جامه راسفید   کامد سیاه دل ز خطا همچو مشك چین
قصر جهان ز حوزهٔ علم تو با صدا   گوش فلك ز حلقهٔ ذکر تو پر طنین
تصدیق منطق تو بحدی معین است   کز قول او حقایق اشیاست مستبین
نطقت معرفی که بود قول شارحش   قولت قضیه‌یی که بود صدق او یقین
ماه مسافر از سر خوان تو توشه خوار   وزخرمن عطای توخورشید خوشه چین
منکر نشد ز شکر نطق تو کامجوی   تلخست در مزاج جعل طعم انگبین
گردون برای دانه تسبیحت از نجوم   در رشتهٔ شهاب کشد گوهر ثمین
پیش رخ تو سجده بوجهی بود که هست   در وی ظهور جبههٔ مجموع عابدین
سلطان توئی که ملکت فقرت میسراست   خاقان توئی که ملك توگردیده ملك‌دین
روز سفیدچهره ترا چاکر و مطیع   شاه سیاه چرده ترا هندوی کمین
برحاصل دو کون زنی پشت دست را   گاهی که بر سماع بر افشانی آستین
شعرتودر لباس خط آن کس که دید گفت   آب حیات بین که بظلمت شده قرین
شد طرفه‌تر ز خلد برین خانقاه تو   وین طرفه‌تر که خلد برینست هم براین
رضوان برای روفتن خاك درگهت   جاروب بسته است ز مژگان حورعین
در بوته گداز مریدان که بوده‌اند   در آتش مجاهده ایام اربعین
زر ساختی همی بنظر مس قلبشان   اینك دلیل روشنشان زردی جبین
دین پرورا ز شعر تو یك مصرع آورم   در حسب حال خود من غمدیدهٔ حزین
زین شعر گفتنم نبود این و آن غرض   من رند مطلقم نه مقید به آن و این
خواهم که لاله وار برآیم ازین دیار   زیرا که هست بر جگرم داغ آتشین
کار من اوفتاده به جمعی که ازخری   شعر از شعیرفهم نکردند و دین ز تین
فریاد زین سبع صفتان کز کمال حرص   برمی کنند همچوسگ ازگربه پوستین
ناید به چشمشان بجز از عیب مردمان   یارب که کنده باد ز سر چشم عیب بین
از کاینات هیچ ندانسته غیر خود   وانکه یسار تفرقه ناکرده از یمین
بود از دم فرشته ملالم بملك خویش   اکنون بدیو ودد که اسیرم سزاست این
تحدید فوق تا که کند سطح آسمان   تخفیف ثقل تا شده از مرکز زمین
بادا به اختیار تو موقوف سیر آن   بادا به اقتدار تو قایم ثبات این
چندان شمار سبحهٔ عمرت که روزگار   در رشتهٔ شهور کشد مهرهٔ سنین

اهلی شیرازی

مولانا اهلی‌شیرازی درسلك شعرای کرام وفضلای عظام انتظام داشته وفقرومسکنت وقلت

اختلاط او باهل دنیا مشهورتر از آنست که احتیاج به نوشتن داشته باشد و از اکثر سالکان مسالك سخنوری به وفور مهارت درفن شعر امتیاز تمام داشت و درعلم قافیه و عروض و معما کامل بود و در جمیع اصناف شعر می گفت مثنوی دارد ذوبحرین و ذوقافیتین که عقل در اومتحیر است. قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را به اسم امیرعلیشیر تتبع نموده وچند صنعت بر آن افزوده که امیرعلی شیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته. دیوان غزل او مسلم ارباب نظر وچاشنی شعر سعدی در کلام اومضمر است، در کبرسن درشهورسنه اثنی واربعین وتسعمائه درشیراز وفات یافت ومزارش پایان قبر شریف لسان الغیب است.

وملامیرك در تاریخ فوت او این قطعهٔ لطیفه ادا فرموده.

در میان شعراء فضلا پیر با صدق وصفا بود اهلی
رفت با مهر علی از عالم پیرو آل عبا بود اهلی
سال فوتش زخرد جستم گفت پادشاه شعرا بود اهلی

لسانی شیرازی

لسانی شیرازی علیه الرحمة چندی بغداد بود ومدتها در تبریز بماند خاکش سرخاب وفاتش به سال نهصد وچهل، اشعار بسیار گفته ودرست جمع نشده و این رباعی او راست.

گر بند لسانی گسلد از بندش ور خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند جز مهر علی و یازده فرزندش

پرتوی

پرتوی از شعرای عشاق است و علامه دوانی در حق وی فرموده:

مارأیت اتم مسکنه منه وعندی من السالکین. درجوار سعدی شیرازی مدفون، ساقی نامه و غزلیات خوب دارد.

مولانا درویش دهکی

مولانا درویش دهکی ازولایت قزوین بوده ودربدایت حال بصنعت خشتدالی مشغولی می نمود، جودت نظمش به مرتبه ایست که امیر نظام الدین علی شیر در مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که مرا بحال شعرا شعور واقعست از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده ام. این مطلع ازرشحات کلك بلاغت نظام او است.

خواب دیدم درهوا شاهین اوصیدی ربود چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود

ونیز گفته است.

مصور اربکشد نقش آن بت چین را تو ان بصورت اوداد جان شیرین را

الهی‌شیوه‌یی روزی کن این نفس سگ آسا را
که از درهای دونان بهر نان فارغ کند ما را

شمس‌الدین محمدالخفری

مولانا شمس‌الدین محمدالخفری، در حبیب‌السیر مذکوراست که وی‌درسلک اعاظم‌علما واتقیاء بلدهٔ فارس انتظام دارد ودراین اوقات در بلده‌کاشان ساکن بوده پیوسته‌همت عالی نهمت برافاده علوم می گمارد و دراوایل این سال یعنی‌سنهٔ ثلثین وتسعمائه دو رساله یکی تفسیرسورهٔ کریمه فاتحةالکتاب و دیگری مشتمل برچهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالك پناهی خواجه حبیب‌الله تألیف نموده بدارالسلطنهٔ هرات فرستاد .

و محقق شوشتری در مجالس ترجمهٔ آن جناب نموده میفرماید : از اعاظم تلامذه صدرالحکماء میرصدرالدین محمد شیرازی است و جامع اقسام حکمت بحثی و ذوقی .

وازجملهٔ تصانیف اواست رساله اثبات واجب که دربعضی ازمواردآن اشاره بمعرفت نور ذات وعلوصفات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نموده وکتاب منتهی‌الادراك درهیئت که آنرا در برابر نهایةالادراك علامه شیرازی نوشته وشرح تذکره مسمی بتکمله و رساله حل مالاینحل وحاشیه براوایل شرح تجرید تاآخربحث وجود ذهنی وحاشیهٔ‌الهیات شرح تجرید وحاشیه براوایل شرح حکمةالعین مسمی بسوادالعین و رساله درعلم رمل .

ودربستان‌السیاحه درضمن‌ترجمه بلوك خفرمی‌فرماید وحکیم الهی شمس‌الدین‌محمد شاگرد صدرالحکماء صاحب تصانیف کثیره ازآنجا بوده و در حکمت تألیفات خوب نموده وفات وی دراوایل سلطنت شاه اسماعیل صفوی واقع شده .

شاه طاهر دکنی

السیدالجلیل شاه طاهربن رضی‌الدین‌الاسماعیل‌الحسینی‌الاثنی‌عشری. محقق‌شوشتری درمجلس حکماآورده که وی ازاولاد بعضی خلفای علویهٔ اسماعیلیه است که در زمان دعوت حسن صباح وما بعدآن ازمصر به عراق عجم آمدند وبه‌خواندیه اشتهاریافتند وبالجمله شاه طاهردراوایل حال متوطن به‌کاشانهٔ‌کاشان بوده و اکثر کتب متداوله حکمت و کلام را از علامه نحریر شمس‌الدین محمد خفری استفاده نموده بواسطه بدنامی نسبتی که به‌خواندیه داشته ورقم حسدی که سید اجل‌میرجمال‌الدین صدراسترآبادی ازاودرلوح خاطرمینگاشت بنابرآن همت بردفع آن می گماشت ، ازقهرقهرمان ایران خائف شده متوجه دکن شد و درآنجا بواسطهٔ فضل وکمال ترقی تمام کرد الی آخرماقال .

وچون مؤلف فرشته مشروحاًاحوال آن جناب را ذکر نموده مناسب آنست که بعباراته آورده شود هرچند که بطول انجامد ولی مشتمل برفواید بسیار است .

درجلد دوم ازمقالهٔ سوم درضمن احوال نظام شاه بحری درتاریخ فرشته مسطوراست

شاه طاهرازاولاد سلاطین اسماعیلیه مصروافریقیه است وایشان راعلویه نیز گویند ودرتاریخ

حبیب السیرمسطوراست که اسماعیلیه در بلدهٔ مغرب و مصر به عزت سلطنت کردند و مدت

دولت ایشان بعقیدهٔ مؤلف دویست وشصت وشش سال امتداد یافت واول کسی که ازآن طایفه

ظهورگرفت و مالك زمام جهانبانی شد ابوالقاسم محمد بن عبدالله المهدی و این مهدی به

قول اکثرواشهرازنسل اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام است .

حمدالله مستوفی در عیون التواریخ اسامی آبای او را بدین موجب نقل نموده :

المهدی بن محمد بن الرضا بن عبدالله بن النقی بن قاسم بن احمد الرضی بن جعفر الصادق

علیه السلام .

اهل سنت و جماعت مغربیان مهدی را ازذریت عبدالله سالم بصری شمرده اند وزمره یی

ازعراقیان اورا ازاولاد عبدالله بن میمون القداح اعتقاد کرده اند وفرقهٔ اسماعیلیه برآنند که

مهدی آخرالزمان عبارت ازمحمد بن عبدالله است واز حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله

روایت کنند که فرمودعلی رأس ثلثمائه تطلع الشمس من مغربها. گویند لفظ شمس دراین حدیث

کنایه از محمد بن عبدالله است .

ویکی ازاهل شیعه گفته ولادت مهدی مغربی درشهورسنه ستین و مأتین بوده .

وولادت حضرت امام مهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه بقول اثنی عشریه در سرمن

رای درثالث رمضان درسنهٔ ثمان وخمسین ومأتین بود وبرتقدیرصحت حدیث لفظ شمس عبارت

از محمدبن حسن عسکری(ع) است .

الغرض سیادت علویه مصر باتفاق نسابه ومورخین مشکوك است .

اما چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله چنانکه مرقوم خامه تحقیق خواهد

گردید در عالم رؤیا به برهان شاه گفته فرزندم شاه طاهر هرآنچه گوید به آن عمل نما و

چنین خواب به مقتضای حدیث صحیح من رانی فقد رانی به اتفاق جمهور علما به شیطانی

نمی توان حمل نمود یقینی که سادات اسماعیلیه صحیح النسب خواهند بود و نسبت شاه طاهر

به عبدالله مشهور بدین موجب است. شاه طاهر بن شاه رضی الدین بن المولی مؤمن شاه بن مؤمن

شاه بن محمد زردوز الملقب به شمس تبریزی ابن شاه خورشاه بن العالم بن مولی محمد بن مولی

جلال الدین بن حسین جلال الدین بن کیا محمد بن مولی حسن العالم بن المولی علی بن احمد

بن مسطر بن مولی نزار بن مستنصر احمد بن مولی محمد بن علی طاهر بن الحاکم بن نزار

بن المعز بن اسماعیل بن محمد القاسم بن عبدالله المهدی .

ونسبت عبدالله مهدی به امام جعفر صادق بروایت مشهور براین نهج است: عبدالله بن

الرضا بن النقی قاسم بن الوفی احمد بن الرضا محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام

والله اعلم .

حقیقت حال‌را خواجه عطاءالملك جوینی در تاریخ جهان گشامی گوید که بعد از خلفاء راشدین درمیان اسلام جماعتی پیدا شدند که به فلاسفه رسیده بودند ودرباطن به قدم عالم و به عدم مواد جسمانی اعتقاد داشتند، ظاهر شریعت را به باطن رسانیده گریزگاهی برای خود پیدا میکردند ، طوایف اهل سنت را انکار می‌نمودند و ایشان آل رسول را نصرت نکردند خاصه آن وقت که یزید واتباع اوچنان ظلم صریح کردند واین سخن درمیان بودتا به روزگارامام جعفرصادق(ع) که اول پسر بزرگ خوداسماعیل را ولیعهدخودساخت وچون اسماعیل شرب خمرنمود اورا معزول کرده امام موسی(ع) را ولایتعهدی داد .

وروایت صحیح آنکه اسماعیل در عهد پدرخود فوت شد .

اما جمعی که ایشان راکیسانیان نامندگوید که اسماعیل بعد از پدر درحیات بود و چون اصل نص اولست که اسماعیل امامست نه موسی کاظم و بعد ازاسماعیل ولداومحمد امام است وعلویه مغرب همه ازنسل اویند ومحمد بن اسماعیل هم درعهد امام جعفرصادق بجانب ری رفت ومحمدآباد ری به وی منسوبست وچون اورا فرزندان بسیارشدند بجانب‌خراسان و قندهار وسند رفته درآنجا متوطن شدند و اسماعیل از جانب والده نیز حسینی بوده و اسماعیلیان را دوپیشوا بود یکی میمون قداح ودیگری عبدالله میمون .

وعبدالله بکوفه وعراق عرب رفت وپسری همراه اوبودگفت من داعی امامم و ظهور امام نزدیك است وشخصی راابوالقاسم نام به یمن فرستاد تا بدعوت مشغول شود ومردم‌یمن قبول دعوت کردند وشخصی راکه ابوعبدالله صوفی میگفتند فرستاد .

وآن شخصی که ازفرزندان میمون قداح بودباآن پسربه مغرب رفت ابوعبدالله‌صوفی استقبال کردواوبخلق مغرب گفت امام منم وبنا برمصلحت می گفت وقت ظهورامام‌نزدیکست وخود را ازفرزندان امام اسماعیل شمرد ومهدی نام کرد ودرایام القادربالله عباسی محضری بربطلان نسبت اوبه امام جعفرصادق علیه‌السلام‌نوشتند وبعضی گفتند مهدی بی شك و شبهه از نسل اسماعیل است .

وبنابراین روایت مهدی واولاد اوعلوی خواهند بود و ملاحده بلاد عجم یعنی حسن صباح و اتباع او که از جملهٔ داعیان اسماعیلیه بودند ودر بلاد قهستان والموت حکومت کرده‌اند نیز به‌زندقه والحاد منسوبند .

وبعد ازترقیم این روایات که دربعضی حکایات آینده مدخل دارد ومقوی کلام ارباب حسد وتهمت است بعرض ارباب کمال می‌رساند، گویند که دراوایل دولت اسماعیلیه یکی از ایشان که به مزید فضل وورع اتصاف داشت ودرعلم فقه وتقوی، وحدیث علم مهارت‌میافراشت ترك دنیاکرده به لباس درویشان درآمد وخلایق را به مذهب اثنی عشری دعوت کرده جد

خود اسماعیل را امام ندانست واهل مصرومغرب اعتقاد صادق و ارادت کامل به‌آن‌سید پیدا کرده در اندك زمانی‌عتبهٔ علیه‌اش مرجع طوایف انام گردید وفرزندان اویکی بعدازدیگری سجاده نشین شده در تقویت مذهب شیعه می کوشیدند و بعد از آنکه دولت اسماعیلیه در سنهٔ سبع وستین وخمسمائه سمت انقراض پذیرفته خطبه بنام خلفای بنی عباسی مزین گردید و توطن سادات علویه که وارث ملك بودند در آن‌صوب متعسر گردید وهریك بگوشه‌یی‌شتافتند در آخر یکی ازسادات سجاده نشین درموضع خواند که ازمضافات قزوین است و در سرحد گیلان واقعست توطن‌اختیار نمود، اولاد وسادات خواندیه مشهور گشتند وقریب سیصدسال وکسری مسند ارشاد را به وجود خود مکرم داشته ونزد سلاطین وحکام عصرمعزز ومکرم بوده وچون خلافت و سجاده نشینی به شاه طاهرالحسینی رسید و رتبهٔ او در علوم ظاهری وباطنی وفصاحت‌بیان وطلاقت لسان وبناهت شأن وسیرت وصورت ازآباء واجداددرگذشت شیعیان مصر و بخارا وسمرقند وقزوین وغیره دست ارادت به دامنش مستحکم ساخته‌باعث شهرت عظیم شدند .

وشاهنشاه ایران شاه اسماعیل صفوی چون خودش از میامن پیری و مریدی صاحب دستگاه گشته وبه منصب‌جلیل‌القدر پادشاهی رسیده بودهرآینه درصددآن‌شدکه سلسلهٔ جمیع مشایخ ممالك محروسه خاصه سلسلهٔ خواندیه را مستأصل سازد .

میرزا شاه حسین اصفهانی که ناظردیوان شاه اسماعیل‌باشاه طاهرارادت صادق‌داشت کس نزد وی مرسول داشت وبرحقیقت حال او را مطلع گردانید .

شاه طاهرسلامتی را منحصردرترك درویشی ظاهری دانسته بساط سجاده نشینی‌را در هم پیچیده و در اوایل سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه در حوالی سلطانیه به وساطت میرزا شاه حسین و دیگر ارکان دولت مجلس دل گشای پادشاهی دریافته در سلك علمای حضور منتظم گردید .

وازآنکه‌گاه‌گاه شاه بنظرعبرت دراو می نگریست شاه طاهربوسیله میرزا شاه حسین منصب‌تدریس‌کاشان حاصل گردیده به‌آنجا رفت. قضا را طالب و مریدان هجوم‌آورده مسند تعلیم و تعلم رواج تمام یافت ومریدان نیزازاطراف روی به‌کاشان‌آورده ارباب وکلانتران بلده از روی حسد عریضهٔ سراسر تهمت به شاه نوشتند که حال اسماعیلیه و داعیان ایشان مانند صباح ازشرح و بیان مستغنی است .

شاه طاهر که دراین‌عصر مقتدای‌آن جماعت است درترویج‌آن مذهب‌میکوشدوملحدان وچراغکشان‌ومحمودیان‌وزندیقیان براومجتمع گشته شریعت پیغمبررا رواج وررونق‌نمانده و باسلاطین‌اکناف نیزابواب مراسلات ومکاتبات مفتوح دارد .

شاه اسماعیل که بهانه‌طلب‌بود به مجرد اطلاع برمضمون عرایض‌چون ازسلسلهٔ مشایخ

متوهم بود حرف مذهب را بهانه ساخته حکم فرمود پروانهٔ قتل او بنویسند، میرزا شاه حسین براین قضیه مطلع شد چون دانست که آن معامله اصلاح پذیر نیست یکی از روندگان جلد راکه محل اعتماد بود بکاشان به تعجیل باد صرصر روانه کرد بزبانی پیغام نمود که اینک پروانه چنین میرسد صلاح در آنست که آن بزرگوار به مجرد آگاهی این خبر نقل مکان کرده ازقلمرو این پادشاه قهار بیرون رود .

شاه طاهر سراسیمه ومضطرب گشته ازاحمال و اثقال قطع نظر نموده جریده با اهل وعیال به سرعت تمام در اواخر سال مذکور در عین زمستان و غلبهٔ سرمای چله به عزیمت هندوستان متوجه بندر (جرون) شد وازاتفاقات حسنه روزی که کشتی روانه هندوستان می شد آنجا رسیده بعد از ادای نمازجمعه نسیم عنایت سبحانی برسفینهٔ مرادشاه طاهروزیده نماز جمعهٔ دیگر در بندر (کووه) که از بنادر هند است دریافت .

گویند قورچیان که فرمان قتل مصحوب ایشان بود به کاشان رسیدند چون خبر فرار شاه طاهر شنیدند توقف نا کرده به سرعت هر چه تمامتر از دنبال سر دفتر اهل کمال شتافتند .

اما چون ارادة الله به آن تعلق گرفته بود که شاه طاهر عاقبت محمود بلاد دکن رااز فیض مقدم شریف گلشن ارم سازد وسکنه آن دیار ازوی اقتباس معرفت نموده سالك مسالك صلاح وسداد گردند تارسیدن فرستادگان ایران بکنار دریای عمان بدوساعت نجومی آن سید قدسی مآثر به کشتی سلامت روانه هند شده بود گویند شاه طاهر از بندر (کووه) بشهر بیجاپور رسیده اسماعیل عادلشاه چون بغیر ارباب شمشیر بهیچوجه با طایفهٔ دیگر عنایتی نداشت به احوالش نپرداخت قاصد گذاردن حج شده ازآنجا به جانب بندر (جیول) روان گردید تا درسفینهٔ توفیق سوار گشته زیارت مکه معظمه ومدینه رسول الله کرده ازآنجا به زیارت مشاهد مقدسهٔ امیرالمؤمنین وامام حسین ودیگر امامان علیهم السلام مشرف گشته چون خاطر ازدغدغه مطمئن گردد به وطن اصلی مراجعت نماید .

قضا رادراثنای راه وارد قلعهٔ (پرنده) شده مخدوم خواجه جهان دکنی که ازامرای سلاطین بهمنیه بود بعد ازایشان به نظام شاه ملتجی شده در آن قلعه می بود ازقدوم سعادت لزوم خبر یافته بانواع تعظیم وتکریم اورا تلقی نمود ومبالغه والحاح التماس توقف کرده فرزندان اوبقرائت کتب علمی مشغول گشتند. قضا را درآن مدت برهان نظام شاه بخلاف عادت استاد خود مولانا پیرمحمد شیروانی را به رسم رسالت نزد خواجه جهان دکنی به (پرنده) فرستاد واو درآنجا به خدمت فیض بخش شاه طاهر رسید، ملکی دید بصورت بشر وجهانی به لباس وحدت .

عیسئی گاه دانش آموزی　　　یوسفی وقت مجلس افروزی

وجود آنجناب رادولت شگرف و نعمت غیرمترقب دانسته قریب یکسال بخواندن کتاب مجسطی مشغول شده در دکن غلغله افتاد که پرنده بوجود چنین بزرگواری مزین و منور است که مثل پیرمحمد استادی بشاگردی او افتخار دارد.

ملا پیرمحمد قریب یکسال تقریبات انگیخته در آنجاماند و چون باحمدنگر مراجعت کرده بخدمت برهان‌شاه مشرف گردید آنحضرت پرسید که اینهمه موجب درنگ چه بود؟ جواب داد که این سفر بصحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود و مثل او در مدت عمر در ایران و توران و هندوستان فاضلی و عالمی ندیده بودم معزز گشتم و هر آینه نعمت عظیمی دانسته بخواندن کتاب مجسطی پرداختم و از میان نفوس او فیوضات نامتناهی شامل حال این بی‌بضاعت گردیده بسیاری از مجهولات و اسرار منکشف گشت که طایر بلندپرواز فهم انسانی را بمدارج عالیه کنه کمالش راه نیست و عقل نکته‌دان عقلای زمان از اطوارش آگاهی نی مشرف گشتم و آنرا نورعظیمی دانسته بدرس خواندن مشغول شدم.

رباعیه

در وصف کمـالش عقلا حیرانند بقراط حکیم و بوعلی نادانند
با این همه علم و حکمت و فضل و کمال در مکتب علم او الف بی خوانند

برهان نظام‌شاه چون همواره بصحبت علما و فضلا رغبت میفرمود خواهان صحبت و مجالست آن قدوهٔ انام شد، در زمان مکتوبی شوق‌آمیز و محبت‌انگیز بقلم آورده مصحوب پیرمحمد استاد به پرنده فرستاد خلاصهٔ مضمون آنکه:

چو باد صبح گذر کن سوی حدیقهٔ انس چو سروناز قدم رنجه کن باین گلزار

خواجه جهان چون چاره نداشت بجهت شاه‌طاهر سامان سفر سرانجام نموده در سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه بصوب بلدهٔ احمدنگر توجه فرمود. اعیان و اشراف آن بلده یک‌کاو که عبارت از چهار گروه باشد باستقبال شتافته باعزاز و اکرام وافر بشهر درآوردند.

برهانشاه بعداز ملاقات مشمول عنایات پادشاهانه گردانیده از جمله مجلسیان حضور ساخته پایهٔ قدرومنزلتش را از سایر مقربان درگاه گذرانید.

تو چون گوهر قیمتی غم مدار که ضایع نگرداندت روزگار
اگر ریزهٔ زر ز دندان گاز بیفتد بشمعش بجویند بـاز

و بعد از فراغ مهمات سلطان بهادر کجراتی زیاده از اول در تعظیم و آداب کوشیده استدعا نمود که درون قلعهٔ احمدنگر که حالا مسجد جامع است مجلس درس منعقد سازد. شاه طاهر بموجب گفتهٔ برهان‌شاه هفته‌یی دو روز آنجا رفته بدرس گفتن علمای پای‌تخت مشغول میشد و جمیع علمای پای‌تخت آنجا حاضر شده مجلس عظیم ترتیب مییافت و برهان شاه که ذوق سخن بسیار داشت اکثر اوقات آنجا حاضر شده به دوزانوی ادب می‌نشست تا درس و

بحث مفروغ نمی‌شد بر نمی‌خاست .

روزی زمان مباحثه به‌طول انجامیده بعد تفرقهٔ مجلس برهانشاه ازشدت تقاضای بول به‌تعجیل بدرون حرم رفت ودایه‌را گفت مرا ذوق شنیدن سخنان خوب آن مقدارها غالب است که اگر از شدت تقاضای بول تکدر بدن و شکم پیدا گردد تا سخن تمام نشود از جای بر نخیزم .

الغرض چون مدتی براین نوع بگذشت طایفهٔ مهدویه جون پوری راکه از ایشان فریب خورده دختر خود را به‌یکی ازایشان داده بود از بلده احمدنکر اخراج فرمودومقارن آن حال شاهزاده عبدالقادر که برادر اعیانی شهزاده حسین وکوچکترین پسران بود سوء مزاج بهم رسانیده به‌تب محرق گرفتار گشت و برهانشاه که تعلق و محبت بسیار باو داشت مضطرب گشت. قاسم بیك حکیم ودیگر حکمای مسلمان وهندوراجمع کرد وگفت در معالجهٔ این فرزند دلبند که حیاتم وابستهٔ باو است مساعی جمیله مبذول دارید واگر دانید که پاره‌یی ازجگرم جهت تداوی درکاراست من درآن باب مضایقه ندارم پهلویم بشکافید وجگرم برآورده درعلاج اوصرف نمائید که حیات او برحیات خودمیگزینم .

قضاراهرچند حکمای درگاه دراصلاح مرض میکوشیدند اثری برآن مترتب نشد وروز بروز زیاده گشته کاربجائی رسید که برهان‌شاه ازغایت اضطرار بگفته بهامنه و عجایز نذر وصدقات به بتخانه‌ها فرستاد و از کافر و مسلمان هیچکس نماند که از او دریوزهٔ دعای خیر نکرد .

شاه‌طاهر که همیشه درفکر ترویج مذهب اثنی‌عشریه بود دراین‌وقت فرصت یافته معروض داشت که درشفای شهزاده چیزی بخاطر رسیده لیك دراظهار آن صدهزار خطر میبینم. برهان نظام‌شاه که درحصول شفای فرزند باقصی الغایه میکوشید از شنیدن این‌سخن دست در دامن شاه‌طاهر مستحکم ساخته گفت آنچه مرکوز خاطر قدسی مآثراست بیان فرما تامن درآن باب حسب‌الامکان جدوجهد بجای آورده آنچه شرط انصافست بجای‌آورم ونگذارم که کسی گزند بذات تورساند. شاه‌طاهر گفت‌ازبیگانه اندیشه ندارم ازآن میترسم که موافق مزاج شهریار نیامده مرامعاتب بلکه‌معاقب‌سازد وازنظر کیمیااثرافتاده بشماتت اعدا مبتلا گردم برهانشاه بیش‌ازپیش مشتاق شنیدن طریق شفای فرزند شده مبالغه وابرام ازحدبرد.

شاه‌طاهرجرأت نموده باراول همین‌قدر گفت‌عهد ونذر کنید که اگرشهزاده‌عبدالقادر امشب شفا یابد مبلغ گرانمایه در راه حضرات ائمه معصومین باولاد ایشان که عبارت از سادات باشند واصل سازید .

برهان‌شاه گفت دوازده‌امام کیستند؟ شاه‌طاهر بیان‌نمود اول‌علی‌مرتضی است داماد و ابن‌عم محمد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه واله وشوهر حضرت فاطمه‌زهرا وامام‌حسن وامام‌حسین

فرزندان فاطمهٔ زهرا علیهم السلام است وهمچنین باقی امامان رایك یك بنام وصفت خاطر نشان کرد. برهانشاه گفت من حرف دوازده امام ازوالده خود در ایام طفلی شنیده بودم و بعد از آن این سخن بگوش من نرسیده بود مگر الحال که تو گفتی، هرگاه ما به بتخانه‌ها زر فرستاده نذرها کرده باشیم چه‌شود که بنام فرزندان مرتضی علی و بی بی فاطمه لوازم نذر بجا آوریم. شاه‌طاهر چون او را ملایم دید گفت مقصود محض نذر بنام ایشان نیست مدعای من چیزی دیگراست اگر پادشاه عهد کند که آنچه من عرض کنم اگره‌وافق طبع همایون نباشد آزار جانی نرسانیده مرا وفرزندان مرا رخصت مکه دهند هرآینه مکنون خاطر بر طبق عرض خواهم نهاد.

برهانشاه قبول آن‌معنی نموده‌لوازم عهد وپیمان بجای‌آورده وبمصحف اقدس‌وصیغهٔ والله و بالله قسم یاد کرد که بتو آزار جانی نرسانم و نپسندم که دیگری نیز بتو تشویش برساند.

بـدارندهٔ آسمـان و زمین — کزو مایه دارد همان و همین
خدائی کز او هر که آگاه نیست — خرد را بدان بیخرد راه نیست
که از ما نبینی بجز لطف و مهر — اگر از روش باز ماند سپهر

چون خاطر شاه طاهر ازعهود شهریار از دغدغه بپرداخت زبان بدعای دوام دولتش گشاده گفت امشب شب‌جمعه است‌پادشاه نذر کند که اگر حضرت‌باری به‌برکت قرب‌منزلت حضرت رسول و دوازده امام‌سلام الله علیهم‌اجمعین در همین شب شهزاده عبدالقادر راشفا بخشد خطبهٔ ائمه اثنی عشر خوانده در ترویج مذهب ایشان بکوشد.

برهانشاه که اصلاگمان درشفای فرزند نداشت وازحیوة اومأیوس گشته بود ازشنیدن این سخن خوشوقت‌گردیده در ساعت بدان نهج که مذکور شد دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجای آورد. شاه طاهر بمنزل خود رفته و شاه در آن‌شب نزدیك پلنك (۱) شاهزاده عبدالقادر نشسته هرچند سعی مینمود که لحاف بربالای وی اندازد که تصرف هوا نشود از حدت حرارت و تلواسه دست وپا زده دور میانداخت.

برهانشاه گفت چنین معلوم میشود که عبدالقادر امشب مهمان‌ماست. لحاف از بالای پلنك بزیر اندازند تا نسیم دنیا بر او وزیده ساعتی خوشحال باشد و تا سحر همچنان نشسته ملول ومحزون بود وسر بر کنار پلنك عبدالقادر نهاده بخواب رفت، درآن ائنادید که شخصی نورانی از مقابل او میآید ودرهر طرف‌او شش کسند. برهانشاه پیش رفته‌سلام کرد، شخصی گفت این بزرگوار را میشناسی‌حضرت محمد مصطفی است وآنها که دریمین ویسار اویند دوازده امامند. دراین اثنا حضرت رسالت پناه فرموده ای‌برهان خدای‌تعالی

---

۱ ـ پلنك بزبان هند تخت خواب راگویند.

به‌برکت علی و فرزندانش عبدالقادر را شفا بخشید، باید که از گفتهٔ فرزندم طاهر تجاوز ننمائی. برهانشاه از کمال بشاشت وخوشحالی ازخواب برخاست دید که لحاف بالای عبدالقادر است. از والدهٔ عبدالقادر ودایهٔ او که بیدار بودند پرسید چون لحاف را دور کرده بودیم که لحاف بر او پوشانید؟ گفتند ما نپوشانیدیم همین لحظه خود بخود حرکت آمده بالای عبدالقادر پوشیده شد و ازمشاهدهٔ آنحال بر ما نوعی وحشت غالب گشت که قوت حرف زدن نماند.

برهانشاه دست زیر لحاف کرده دید که اثر تب نمانده برخلاف شبهای گذشته بخواب شیرین رفته. پس لوازم شکر الهی بجای آورده هم درآنوقت یکی از خدمتکاران حضور را بطلب شاه طاهر فرستاد. آنشخص رفته حلقه بدر زد وشاه طاهر که دستار از سر خود برداشته وجبین عجز وشکستگی بدرگاه بی نیاز گذاشته شفای عبدالقادر مسئلت مینمود، ازشنیدن آمدن خدمتکار حضور مضطرب گشته که مبادا شاه از گفتهٔ او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد، یا عبدالقادر را اجل مقدر رسیده باشد آن نذر را برخود مبارك ندانسته باشد.

مقارن آنحال یکی دیگر آمده خوف و هراس بیشترشد. خواست که از دیوار عقب خانه فرود آمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت دیگر متعاقب بطلب وی آمدند. شاه طاهر رضا بقضا داده لوازم وصیت بجا آورد واهل بیت را وداع کرده بخدمت شهریار شتافت.

چون خبر قدوم او مسموع برهانشاه گردید بخلاف تا دروازه استقبال کرد ودستش گرفته بر بالین عبدالقادر برد و گفت آنچه لوازم مذهب اثنی عشری است تلقین کن تا بآن قیام نمایم. شاه طاهر درآن باب مضایقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال را بیان نمایند آنگاه آنچه این خاکسار داند بعرض رساند.

برهانشاه گفت آنقدر صبر ندارم نخست آن مذهب اختیار میکنم بعد از آن آنچه دیده‌ام بیان کنم. شاه طاهر گفت به‌اخلاصی که مرا درخدمت پادشاه است تا برحقیقت اطلاع نیابم محالست که لوازم آن مذهب معروض دارم.

برهانشاه قضیه خواب وحکایت بالتمام بازگفت. شاه طاهر بااطمینان خاطر اسامی دوازده امام و مناقب ایشان یك بیك مذکور ساخته گفت ارکان و قواعد این مذهب تولی به‌اهل بیت و تبرای از اعدای ایشانست. برهانشاه درآن سحر فیض اثر جام سرشار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت مترنم گشت.

چه‌مبارك سحری بود وچه فرخنده شبی   آنشب قدر که این تازه براتم دادند

وشاهزاده حسین وعبدالقادر و والدهٔ ایشان بی‌بی آمنه ودیگران ازذکور واناث و سایر اهل حرم از آن شراب اعتقاد بهره‌ور گشتند و لوای محبت اهل بیت بر افراشتند و چون آفتاب خاور با تیغ وتبر از مشرق هدایت سر برآورد و برهانشاه خواست که خطبهٔ اثنی عشریه خوانده نام خلفای ثلثه ساقط گرداند.

شاه طاهر در آنوقت از عجلت وشتاب مانع آمده گفت صلاح دولت در آنستکه فی‌الفور این سر را فاش نکنید، بهتر آنکه اول علمای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم، همگی اتفاق نموده یکی از این چهار مذهب اختیار نمایند تا من آن مذهب خوش کرده از مذاهب دیگر احتراز نمایم. برهانشاه بگفتهٔ شاه طاهر عمل نموده ملا پیر محمد استاد وافضل‌خان ثاینه وملا داود دهلوی ودیگر علمای چهار مذهب که در احمدنکر مجتمع شده بودند هر روز درون قلعه در عمارتی که مدرس شاه طاهر بود حاضر گشته با یکدیگر بحث مینمودند وهر یك از روی جد و جهد بر حقیت مذهب خود براهین اقامت کرده دلایل دیگران را رد میساختند واکثر اوقات برهانشاه در آن محضر حاضر گشته از آنکه با کثر مسائل علوم آشنا نبود در صدد تمیز نمیشد.

بعد از آنکه ششماه اوقات ارباب علم بر این منوال گذشت برهانشاه بشاه طاهر گفت که عجب صحبتی مشاهده میشود هرگاه حقیقت یکی از این مذاهب وترجیح آن بردیگری مشخص نشود وهر کدام دعوی بصحت مذهب خود نمایند من چگونه یکی از آنها را اختیار نمایم؟ اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق وبطلان او نیز بخاطر آورم.

شاه طاهر گفت که یك مذهب دیگر هست که آنرا اثنی عشری میگویند، اگر حکم شود کتب ایشان را نیز بخاطر آوریم. برهانشاه بدان اشارت کرد یکی از علمای آن طایفه را که شیخ احمد نجفی میگفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کردند او با علمای چهار مذهب معارض شده شاه طاهر در تقویت او میکوشید وایشان چون دانستند که شاه طاهر شیعه مذهب است همگی اتفاق نموده خصمانه پیش آمدند اکثر اوقات ملزم شده از مجلس برمیخاستند و رفته رفته کار بجائی رسید که شاه طاهر همچنین از کتب اهل سنت در میان آورده مبحث خلافت آن افضل البشر اعنی ابابکر صدیق بعد از حضرت خیرالبشر وحکایت طلبیدن دوات وقلم وقرطاس وقصهٔ باغ فدك وامثال ذلك مذکور ساخت.

برهانشاه چون دید جمیع علماء از شاه طاهر ملزم شدند حکایت بیماری عبدالقادر وخواب دیدن پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله و قصه بتفصیل باز گفت. پس اکثر علمای مجلس و مقربان وغلامان هندی وترك وحبشی وامیران ومنصب داران وسلحداران وشاگرد پیشه‌حتی جاروب کشان و فراشان وفیلبانان قریب سه هزار کس مذهب اثنی عشری اختیار کردند ونام اصحاب ثلثه از خطبة انداخته باسامی حضرت ائمه معصومین علیهم‌السلام اکتفا نمودند وچتر سفید بابت سلطان بهادر کجراتی را برنگ سبز مبدل ساخته در آن مذهب رسوخ نمودند.

اما ملا پیرمحمد استاد وبعضی از علماء از مشاهدهٔ آن اطوار برآشفته ازمجلس بیرون رفتند، وغوغا و شور عظیم در بلدهٔ احمد نکر افتاده بسیاری ازعلمای کبار و منصب داران متعصب وقت شب منزل ملا پیرمحمد رفته گفتند:

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست.

این سید که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه ازعلوم غریبه خبردار است صاحب ما را گمراه کرد وعلمای ما را افسونی خوانده زبان ایشان را بند ساخته اکنون تدبیر چیست؟ بعضی گفتند هجوم آورده شاه طاهر را باید کشت.

ملا پیر محمد گفت تا برهانشاه در قید حیاتست این معنی صورت نخواهد بست، اولی آنکه برهانشاه را از سلطنت معزول ساخته شاهزاده عبدالقادر را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را جهت عبرت خلایق بسیاست عظیم بقتل رسانیم وبعینهٔ قضیهٔ یوسف عادلشاه هجوم خلایق بجهت دین بوقوع آمده دوازده‌هزار سوار و پیاده همراه ملا پیرمحمد محاذی دروازه قلعه نزدیك (کالاچبوتره) حاضرشده بقصد محاصره صفها آراستند وخانهٔ شاه‌طاهر را با فرزندان او بموکلان سپرده فتنهٔ عظیم برپا ساختند.

برهانشاه برآن حالت واقف گشته بفرمود تا دروازهٔ قلعه مسدود سازند و مردم بر برج و باره برآمده بتوپ دفع اعدا نمایند. چون غوغا ازحد گذشت بشاه طاهر از روی اضطرار گفت عاقبت این امر چون خواهد شد؟

شاه طاهر که در علم رمل شاگرد ملا شمس الدین خفری بود قرعه انداخته حکم کرد که قلعه‌گشاده سوارشوند که همین‌ساعت قرین‌فتح وظفر گشته‌اعدامتفرق خواهندگشت.

برهانشاه بی‌توقف مسلح گشته باچهارصدسوار ویکهزار پیاده وپنج فیل مع‌چترسبز وعلم همراه شاه طاهر ازقلعه بیرون‌آمده،شاه‌طاهر آیهٔ سیهزم الجمع برمشت خاك خوانده بجانب اعدا انداخت وجمعی‌ازنواچیان رافرستادند که نزدیك افواج مخالفان رفته به‌آواز بلند گویند که هر که دولت خواه باشد در ظل چتر و رأیت فلك ساحاضر شود و هر که حرام خوار است بملا پیر محمد گرویده منتظر قهروسیاست پادشاهی باشد. چون نواچیان بفرموده عمل نمودند درلمحه‌یی‌امرا و سران سپاه‌امان‌خواسته برکاب ظفرانتساب پیوستند وملا پیر محمد با معدودی از سپاه بمنزل خود شتافت.

برهانشاه ملك احمد تبریزی که از مقربان درگاه بود وخواجکی محمود راکه از احفاد میرزا جهانشاه بود با بسیاری از مردم معتبر بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد تا او راگرفته آوردند وبرهانشاه حکم بقتل او فرمود.

شاه طاهرحقوق قدیمی اورا منظورداشته شفاعت کرد وبرهان‌شاه اگرچه ازسرخون اودرگذشت اما دریکی ازقلاع محبوس ساخت وبعد ازچهارسال به التماس شاه طاهرازآن بند نجات داده مثل سابق برمسند قرب وعزت متمکن ساخت و درجائی که برهان شاه آن خواب دیده بودعمارتی عالی بنا نهاده اورا موسوم به بغدادگردانیده ودرموضعی که‌مدرسهٔ شاه بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی ازگچ و سنگ بنا نهاده در اوایل پادشاهی

مرتضی نظام شاه به سرکاری قاضی بیك تهرانی به اتمام رسید .

وجامع این‌حکایت محمد قاسم فرشته میگوید خواب دیدن برهان شاه حضرت‌رسالت پناه صلی‌الله علیه وآله را به تحقیق شبیه است به خواب غازان خان پادشاه ایران و شیعه شدن‌او، چه که اتفاق مورخین‌ایران وتورانست که غازان شاه بعدازآنکه مسلمان‌شددومرتبه حضرت رسالت پناه را درخواب دید و درهردومرتبه حضرت امیرالمؤمنین ویعسوب‌الدین علی بن ابیطالب علیه‌السلام خدمت‌آن مسند نشین‌بارگاه نبوت‌بوده حضرت خاتم‌انبیا(ص) تعریف عترت طاهره کرده گفت که میباید نسبت به اهل بیت من طریق اخلاص‌مسلوك نمائی وپیروی ایشان‌کرده سادات راگرامی داری. ازاین سبب غازان شاه محبت اهل‌بیت پیغمبر آخرالزمان درصفحهٔ خاطرمرتسم ساخته اتقیا وسادات کربلا ونجف راگرامی داشته وشیعه مذهبان را مقرب درگاه ساخته به هریك منصب مناسب رجوع فرمود .

ودربعضی‌ازتواریخ‌به نظرآمده که غازان خان اکثراوقات به زبان می‌آورد که‌منکر اصحاب نیستم وبه بزرگی وفضیلت وبهتری ایشان بیش‌ازپیش‌اعتراف دارم اماچون‌حضرت رسالت پناه در قواعد محبت و اخلاص نسبت به جناب ولایت انتساب و یازده فرزندان او سفارش‌کرده آنچه ازلوازم اخلاص و خدمت کاریست نسبت به ایشان بیشتر بجا می‌آورم و غازان خان ازکمال محبت که به اهل بیت داشت درحین‌فوت برادر خود الجایتوسلطان‌را که به سلطان خدابنده شهرت دارد به محبت اهل بیت وصیت فرمود و آن پادشاه کار از برادرگذرانیده مذهب شیعه اختیار فرمود ونام دوازده امام درخطبه وسکه ثبت نموده نام باقی صحابه را ساقط ساخت .

مؤلف این نسخهٔ‌گرامی در دریای‌حیرت غوطه خورده می‌گوید که اگرمذهب‌امامیه حق است احوال دیگر مذاهب چون خواهدبود؟ و اگرمذهب دیگران حقست سفارش آن حضرت در ترویج‌آن مذهب چه معنی دارد؟ (اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیرالفاتحین) .

امید که عزیزان معامله فهم‌کارآگاه چون دراینجا رسند مانند باد صرصر نگذرند و دراین مقام امعان نظرفرموده زمام التفات وتوجه ازدست ندهند که محل‌تأمل وتفکراست وآنچه به نزد این درویش دلریش به ثبوت پیوسته که خواب برهان شاه وغازان خان همه هیچ وپوچ بود چه مردم رفضه برای ترویج وترغیب مذهب خود بالعکس به قلم می‌آورند والعلم عند علام‌الغیوب .

القصه برهان شاه چون در ترویج‌آن مذهب بود وظایف اهل سنت را کشیده به شیعه مذهبان داد وچهاردیواری ازگچ وسنگ درمقابل قلعهٔ احمدنکرمدرسه بلند ساخته‌آن را لنگردوازده امام‌نام‌نهاد وقصبهٔ چوپنور وسنور واسیاپور وچندین قریهٔ دیگر وقف‌آن کرده

هر روزوقت چاشت آش پخته به مؤمنان میداد وشاه طاهر همگی همت بر رفعت خانه نظام‌شاه گماشته درصدد آن شد که محبان خاندان رسالت رااز اطراف واکناف در آن دولتخانه جمع آورده پس ازخزانه پادشاهی زرها به عراق و خراسان وفارس وکجرات وآکره فرستاده طالب قدوم مردم اهل تشیع گردید ودراندك زمان خلاصه اقالیم سبعه مثل اسماعیل صفوی به رفاقت خواجه معین صاعدی که مدت‌ها در شیرازحکومت کرده بود به کجرات آمده و در آن حدود می‌بود، دوازده هزارهون (۱) از برهان شاه گرفته بجهت خرج راه آن جناب به احمدآباد کجرات فرستاده شاه حسن‌انجورا به احمد نکر آورد وملاقات برهان شاه‌داده از مجلسیان حضور گردانید .

وهمچنین شاه جعفر برادرشاه طاهر وملاشاه محمد نیشابوری وملاعلی کل‌رستم آبادی وملا رستم جرجانی وملاعلی مازندرانی وایوب ابوالبرکة وملا عزیزالله گیلانی وملا محمد امامی استرآبادی ودیگرافاضل واکابرمتوجه دکن شده احمدنکررا گلستان‌ارم گردانیدند وسید حسن مدنی که ازاتقیای مدینه بود به شرف دامادی آن پادشاه نیك اعتقادمشرف گشته اقطاع لایق یافت ودیگرمبلغ خطیر به کربلا ونجف فرستاده وزوار روضات و مستحقین آن حدود را دریافت .

وازاینکه دراحمدنکرجهال آن مذهب وتبرائیان زبان به طعن ولعن خلفاء راشدین دراز کردند، سلطان‌محمود کجراتی ومیران‌مبارك شاه فاروقی وابراهیم عادلشاه وعمادالملك قراردادند که لشکر کشیده مملکت احمدنکررا درمیان یکدیگرقسمت نمایند وبرهان شاه برلشکر کشی آن جماعت آگاهی‌یافته، راستی خان نام غریبی به رسم‌رسالت نزدهمایون‌پادشاه فرستاده عرضه داشت مشتمل براظهاراخلاص والتماس لشکر کشی به جانب کجرات مرسول گردانید، چون‌مبحث شیرشاه درمیان‌آمد اثری برآن مترتب نگشت، راستی‌خان مراجعت نموده وبرهان شاه سلطان‌کجرات وبرهان پوررا به ارسال تحف وتواضعات رسمی ازخود ساخته‌آنقدرسپاهیان غریب تیرانداز راکه ابراهیم عادل شاه رخصت کرده بود نوکر گرفته واقطاع خوب داده به استظهارایشان به جانب بیجا پورلشکر کشید وبعد ازتحریك تیغ و سنان برهان‌شاه غالب‌آمده صد فیل وچندین توپخانه عادلشاهی متصرف شده سالماً وغانماً به احمدنکرمراجعت نمود به این‌فتح بلندآوازه گشت ودرمدت چهارسال سه جنگ دیگر که تفصیل‌آن بنظر مؤلف نرسیده میان آن دو پادشاه واقع گشت هر کرت غلبه از جانب برهانشاه بود ودرسنهٔ تسع واربعین‌وتسعمائه چون‌میان ابراهیم عادلشاه واسدخان بلکوانی که از امرای کلان آن دولتخانه بود رنجش وکدورت درمیان آمد برهانشاه باتفاق امیر

---

۱ – هون به ضم‌اول زریست رایج درملك دکن(برهان قاطع)

برید متوجه پنجاپور شده آوازه انداخت که اسدخان بجهت یگانگی درمذهب مرا طلبیده است که قلعه بلکوان راتسلیم نماید.

وچون این سخن راه بجائی داشت ابراهیم عادلشاه متوهم گشته از قلعهٔ پنجاپور بر نیامد و برهانشاه چون بحوالی شولاپور رسید پنج تپه بابت زین خانراقابض گشته بخواجه جهان داد و قدم پیشتر نهاده بجانب تلکوان توجه فرمود وولایت مرج وکلهرویان وباس را تاخته و سوخته اثر معموری نگذاشت و اسدخان از آوازه تهمت موافقت برهانشاه تیر تدبیر بر هدف مراد دیده متوجه پنجاپور گشت. عادلشاه آن خبرشنیده چون تاب مقاومت نداشت ازآب ببوره عبور کرده بحسن آباد کلبرکه رفت.

برهانشاه پنجاپور رسیده چند روزآنرا قبل کرد چون دانست که فایده عاید نخواهد شد بقصد تعاقب بجانب حسن آباد روان شد واسد خان چنانچه در جای خود نوشته شده بوسیله عمادالملك که بمدد پنجاپوریان آمده بود برهانشاه بمقابله و مقاتله صلاح ندیده با امیر برید بطرف ولایت خود روان شد و ایشان تا احمدنکر تعاقب ازدست نداده اکثر ممالك راخراب ساختند.

برهانشاه وامیر برید درآنجا مجال توقف نیافته بدولت آباد رفتند، قضا را امیر برید درآنجا باجل مقدر از این جهان فانی درگذشت. نظامشاه (۱) مضطرب گشته بگفتهٔ شاه طاهر وقاسم بیك ومخدوم خواجه جهان صلح کرده پنج تپه راکه درآن یورش متصرف شده بود به عادلشاه بازگذاشت ودر سنه خمسین و تسعمائه چون سلطان قلی قطب شاه متصدی ولایت تلنك گردیده برهانشاه بجهت تقویت وتهنیت جلوس شاه طاهر رابدان حدود فرستاد وجمشید قطب شاه ببهانه شکار ماهی به تالابی که درسر راه احمد نکر است و آزکلکنده تا آنجا شانزده کروه است شتافته درآنجا بملاقات شاه طاهر مستسعد گردید و طریقهٔ پیری و مریدی را منظور داشته آن جناب را بکلکنده برد ودرآن مدت برهانشاه بجهت انتقام نقض عهد نموده، رامراج وقطب شاه را بتسخیر حواشی ممالك عادل شاهیه تحریض نمود وبعد ازآنکه شاه طاهر از کلکنده مراجعت نمود خود نیز بجانب شولاپور مراجعت فرمود

عادلشاه سیلاب لشگر از چهارطرف متوجه خود دیده پنج تپه را به نظامشاه داد و رامراج را بهرنوع بود راضی ساخته هر دورا برگردانید.

و در آن سنوات فرمانده ایران شاه اسماعیل صفوی چون شنید که برهانشاه محبت اهل بیت را اختیار کرده هرآینه آقا سلمان طهرانی المشهور بمهتر جمال راکه چراغچی باشی مقرب بود جهت مبارکباد مذهب باحمد نکر فرستاده ویك غلام ترك شاه علی نام و يك عدد الماس بزرگ قیمتی بابت همایون پادشاه و يك قطعه زمرد که نام مستعصم خلیفه

---

۱ ـ مراد برهانشاه است.

عباسی براو منقوش بود ودیگر تحف و هدایای نفایس ایران که تعداد آن موجب تطویل است جهت برهانشاه مرسول گردانیده ویك انگشتر عقیق که سالها در انگشت داشت و کلمه التوفیق من الله نقش وی بود برای شاه طاهر فرستاد .

مهتر جمال به احمد نگر رسیده چون التفات نامه شاهنشاه ایران و اشیاء مذکوره به برهانشاه رسید آن حضرت در ابتدا نسبت باو وظایف تجلیل و تکریم بجای آورده و در آخر چون در مجلسها همزبانی نموده خاطر ارباب جاه را برهم میزد و بشاه طاهر نیز بی ادبانه پیش آمده سخنان وحشت آمیز میگفت هر آینه برهانشاه ویرا کمتر در مجلس خود راه داده درمقابل چنان تحف وهدیهٔ شاه ایران چیزی نفرستاده، بنابر آن شاه طاهر مضطر گشته پسر خودشاه حیدر راکه بمزید فضل و کمال موصوف بود باتبرکات وتنسوقات هند از جانب خویش نزد دارای عجم فرستادو در آن زودی برهان نظام باستظهار رامراج بقصد تسخیر قلعه کلبرکه روان شد و نزدیك قصبه آذرجان که از مضافات کلبرکه است با افواج عادلشاه مقابل گشته کارزاری واقع شدکه سپهر دوار باچندین دیده مثل آن ندیده

دو ابر از دو سو در خروش آمدند   دو دریای آتش بجوش آمدند
سم باد پایان پولاد نعل   بخون دلیران زمین کرد لعل
درخشیدن تیغ آئینه تاب   زده خنده بر چشمهٔ آفتاب

نخست افواج یمین ویسار عادل شاهی شکسته وبدحال شده روی بوادی فرار نهادند.

درآخر چون عادلشاه باچهار هزار کس در کمین بوده بر آمده بر نظام شاه که لشگرش بغارت مشغول بود تاخت هر آینه نظام شاهیه انهزام یافته چتروعلم وفیل وتوپخانه باخته راه احمدنگر پیش گرفتند.

برهان شاه، شاه طاهررا نزدعلی بربد فرستاده بموافقت خود دلالت نمود. علی بربد بخلاف پدر جانب عادل شاه را از دست نداده ایل نشد وخان جهان عم علی بربد که طبع موزون داشت وخیره وشوخ وخوش طبع و حنفی مذهب بود در یکی از مجالس پرسید که سرکین بخارا طاهراست یا نجس؟ آن جناب گفت تفصیل این مسئله بخاطر نیست انشاءالله چون به احمد نگر بروم از روی کتاب بخاطرآورده معلوم شما خواهم نمود.

خان جهان وحضار مجلس اگرچه فهمیدند که آنچه شاه طاهر گفت محض تهدید است اما تغافل کرده بسخنان دیگر مشغول شدند .

وقصهٔ سرکین بخارا چنین است که در آن بلد در موسم بارندگی گل و لای بسیار میشود بنابرآن در یکی از ازمنهٔ سابق علما اتفاق نموده گفتند که اگر ما این گل راکه سرکین وقاذورات حیوانات داخل است نجس دانیم حرج لازم خواهدآمد، پس اولی آنست که از کثرت بلوی حکم بطهارت گل بخارا نمائیم. گفتند طین بخارا طاهر و از این حکم

بالضروره لازم میآید که سرکین حیوانات که در بخارا مترددند طاهر دانند.
و خان جهان این روایت شنیده حرف بی‌ادبانه گفته، امابخاطر این مؤلف چنین میرسد که چون بخاراکه دارالاسلام ومعدن علوم دینی است درآن‌شهر رافضی وخارجی‌را دخلی نیست ومقام جمیع بزرگان اهل یقین است بدین سبب رافضیان این شهرت از راه عداوت و دشمنی میدهند.

القصه بعدازآنکه‌آن‌جناب به‌احمد نگرمراجعت فرمود وبرهان‌شاه بی‌ادبیهای‌مردم بیدر شنید بقصد انتقام‌وتأدیب سازسفرویراق لشکر کرده بقصد تسخیر قلاع‌علی‌برید متوجه گشت نخست قلعهٔ اوسه را قبل‌کرده کار بر مردم اندرونی تنگ ساخت. علی برید قلعهٔ کلیانرا پیشکش ابراهیم عادلشاه کرده طلب استمداد نمود.

چون عادل شاه بعزم اعانت از پنجاپور حرکت نمود علی برید باو پیوسته هر دو باتفاق متوجه اوشدند. نظام‌شاه ایشان را استقبال نموده دریک‌گروهی اوسه باایشان‌مصاف داده هردو را از معرکه‌گریزانیده باز باحاطه قلعه مشغول گشت و در زمان یسیر بقول و امان آنرا مفتوح ساخته بطرف قلعهٔ اودکیر روان‌شد وآنرا نیز مسخر گردانیده فتح‌قلعهٔ قندهار وجههٔ همت فرمود ودر وقت محاصره‌آن ابراهیم عادل‌شاه و علی برید یکبار دیگر خود را دریافته بمحاربه نظام شاه قیام نمودند وهمان صحبت سابق مشاهده کرده بسیاری ازاسب وفیل ایشان بتصرف‌احمد نگریان درآمد ودرهمان سال که خمس وخمسین‌وتسعمائه باشد چون برهان شاه قلعهٔ قندهار را نیز گشوده باحمد نگر مراجعت نمود.

مقربان ابراهیم عادلشاه بوی پیغام دادند که مردم از قهاری و بدخوئی این پادشاه بجان رسیده میخواهند عبدالله بن اسماعیل عادل شاه که در بندر (گووه) میباشد بپادشاهی بردارند و این معنی بدون توجه و التفات آن حضرت میسر نخواهد شد.

برهان شاه باتفاق جمشید قطب شاه متوجه ولایت عادل شاه شد. بحسب اتفاق درآن اوان اسد خان در قلعه تلکوان بیمار گردیده و برهان شاه اصل مقصود را تعویق انداخته در فکر آن شد که‌آن قلعه را بهرحیله‌یی که باشد متصرف شود چنانچه درجای‌خود مرقوم گردیده. اسدخان در همان زودی فوت شده قلعه را ابراهیم عادل‌شاه قابض‌گشت.

برهانشاه برگشته به‌احمد نگرآمد ودرهمان چند روزمزاج وهاج شاه‌طاهرمنحرف گشته در سال ست وخمسین وتسعمائه طائر روحش بآشیان جنان پروازنمود. اکابر واصاغر بلده اندوهگین گشته قالب مطهرش را بخاك سپردند، بعد از چندگاه استخوانهای او را بکربلای معلی نقل کرده درون گنبد حضرت امام حسین علیه‌السلام بفاصلهٔ یك ذراع و نیم از مرقد مقدس سلطان الشهدا مدفون ساختند.

جلد سوم ۱۴۹ جلد سوم ۱۴۹

شاه طاهر اولاد

شاه طاهر اولاد شاه طاهر اولاد

[illegible]

عیب نفرمایند .

عیب نفرمایند . عیب نفرمایند .

[illegible]

حضور مندرج ، وشاه حیدر بن شاه طاهر که بایران رفته بود درزمان سلطنت سلطان‌حسین بن برهان شاه مراجعت نمود. حسین نظام شاه جمعی‌را مع پالکی باستقبال او فرستاده به اعزاز واکرام فراوان باحمدنکر آوردند قصبه‌دنداراج ودیگر اقطاع شاه طاهررا بوی‌داده از مجلسیان حضور گردانید وشاه‌ابوالحسن بن‌شاه طاهردرعهد سلطنت مرتضی نظام شاه‌بن حسین نظام شاه با سلاطین عادل شاهیه مراوده داشته چنانچه منصب میرجمله عادلشاه بود وقتی برسالت از طرف عادلشاه خدمت مرتضی نظام شاه آمد پیغام داد که اخلاص واعتقاد این دولت خواه موروثیست و محتاج ببینه وگواه نیست اگر حکم شود این مخلص‌ازوفور خیراندیشی به بساط‌بوسی مشرف گردیده آنچه صلاح دولت باشد معروض دارد ازذره‌پروری غریب وعجیب نخواهدبود. نظام شاه جواب داد که شاه‌ابوالحسن پیرزادهٔ ماست اگراینجا تشریف بیاورند از صلاح او تجاوز نخواهیم نمود .

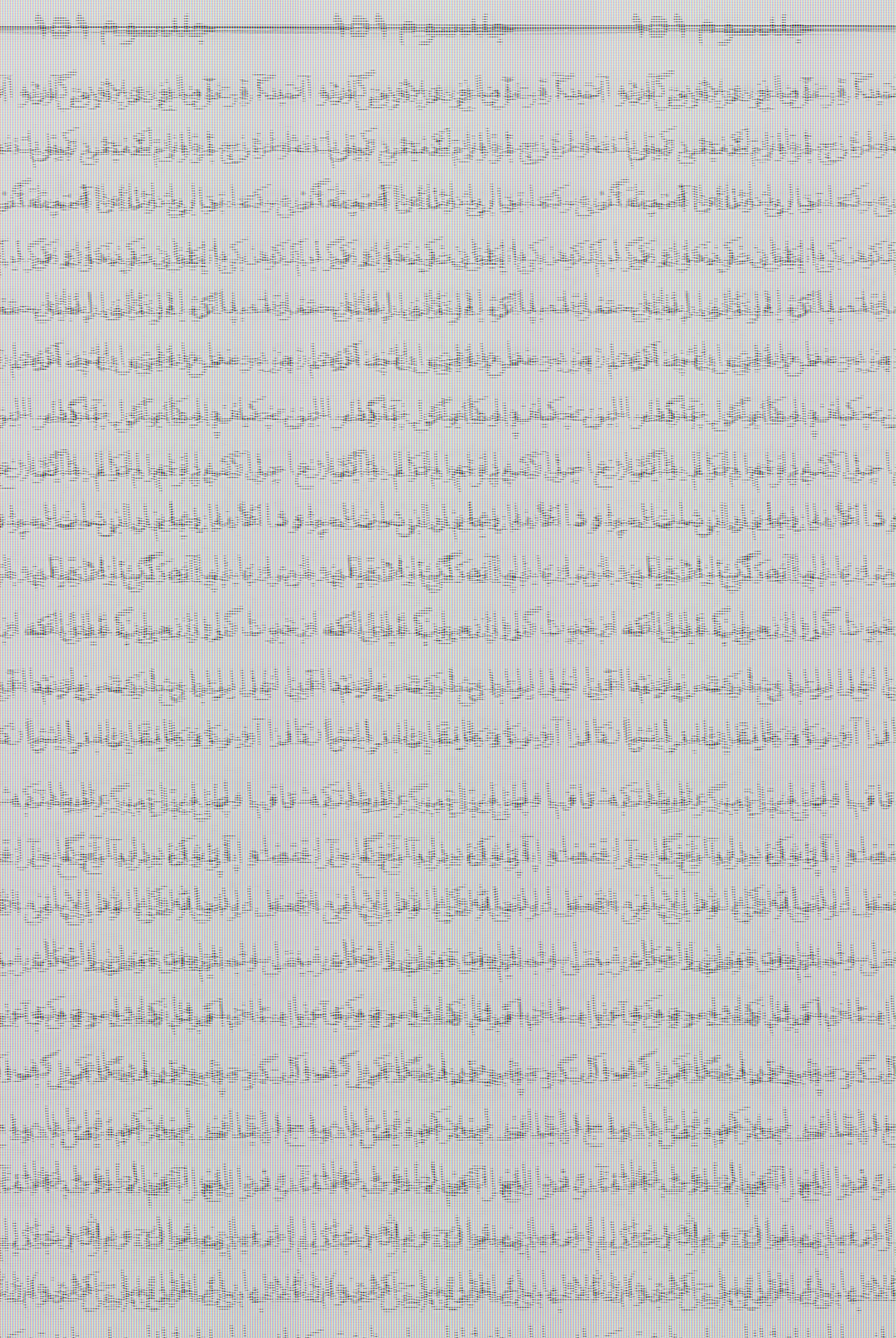
شیخ قطب بن محیی

العارف الودود قطب بن محیی بن محمود، جامع علم ظاهر و باطن بوده آنچه از مکاتیب او دیده شد که بهرکس‌مرقوم داشته وجواب نوشته ده‌هزار بیت متجاوزبود که کسی جمع نموده .

درکتابی که به عمادالدین محمد نوشته درمعنی‌حدیث بدءالاسلام غریباً وسیعودغریباً می‌گوید واگر بعد از نهصد سال غریب نشده هرگز غریب نخواهد شد. چنین می‌نماید تا سال نهصد بوده وبعد ازآن درچه سنه‌وفات کرده ندیده‌ام جائی نوشته باشند بلکه درهیچ تذکره ترجمهٔ او نیست وازکتابی که به سلطان زمان نوشته و ظاهراً شاه اسماعیل صفوی باشد معلوم می‌شود در حوالی جهرم فارس توطن داشته .

وبعضی ازمکاتیب او در این اوراق نوشته میشودکه فی‌الجمله مذاق‌او معلوم گردد: من‌الفقیر الی‌الله قطب‌بن محیی الی الحضرة العلیة الصفویة حفت بالانوار الالهیةوالبرکات القدسیة امراء عظام جهرم در قطر فارس فقرا وضعفا راکهفی بودند .

هرکس از صادر و وارد که بر ایشان بگذشتی او را خدمت کردندی و هرکس‌که نوائب روزگار اورا از پرگار بینداختی اورا باتفاق مدد کردندی وباکارآوردندی. طالب علمان غریب که بشیرازآمدندی‌چون ایشان را اعوازی روی‌نمودی‌پیش ایشان‌رفتندی‌قریب وبعید را از ایشان نواله همه‌ساله بودی‌نوائب روزگارکه چون‌بردیگری دست یافتی‌ایشان او را دست‌گیری کردندی برایشان دست یافت مطلع این معنی از آنجاکه سرمایهٔ ایشان رقبهٔ چند است‌که ازپدران بایشان رسیده سابقاً‌چند نفس‌معدود بودند وآن رقبات دررقبهٔ تصرف ایشان اکنون چند نسل بر نسل فرود آمده‌اند عدد افزوده عدد همان یاکمتر از



رسول الله صلی الله علیه وآله دراین باب مثلی زده قال (ص) مثل المداهن فی حدود الله والواقع فیها مثل قوم سهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها فتاذوا به فاخذفاساً فجعل ینقرفی اسفل السفینة فاتوه نقالوا مالك قال تاذیتم بی ولابدلی من الماء فان اخذواعلی یدیه انجوه ونجوا انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم.

یعنی مثل کسی که مساهله کند در اقامه حدود خدای عزوجل ومرتکب معصیت را ازآن منع نکند ومثل مرتکب معصیت مثل جماعتی است که بشرکت درکشتی نشینند بعضی را جای در طبقهٔ زیرین کشتی باشد وبعضی را جای در طبقهٔ بالائین گذارند وایشان‌رادر این‌تضرر وتأذی باشدآنکس راکه در طبقه زیرین‌است بخاطرافتد وتبری بردارد در زیر کشتی خواهدکه سوراخی کند برای‌آنکه آب خود ازآنجا بردارد و بر اهل طبقهٔ بالائین نبایدش‌گذشت که موجب تضرر ایشان است اگر اهل طبقهٔ بالائین او را باز نگذارندکه چنین‌کند خود زنده مانند واو زنده ماند واگر بازگذارند تاکشتی سوراخ‌کند آب در آید وکشتی پرآب‌گردد واعلی واسفل همه غرق شوند

اکنون در مقام تطبیق مثل اهل طبقهٔ بالائین‌اهل علمند واهل طبقهٔ زیرین‌اهل‌جهل واین‌که احتیاج طبقهٔ زیرین به آن ثابت است دانش است‌که حیوة دل بآن است اگر اهل جهل‌مزاحم اهل علم شوند به تعلم به مقتضی فاسئلوا اهل‌الذکر ان‌کنتم لاتعلمون اگرچه دراین تضرر وتأدی اهل علم باشدکه وقت خود به‌گفت وشنید به‌ایشان صرف‌شان باید‌کرد وتعلیم وارشاد ایشان وتعدیل وتقویم زیغ ایشان علماً وعملا .

اما این اولی است بحال فریقین‌که اگر اهل علم برای تن‌آسائی خود اهل‌جهل‌را بخود بازگذارند تا از همان جاکه خود دانند اندیشها‌کنند وآراء وعقاید بهوی‌وظن‌خود مقرر دارند ومدارکار خود برآن نهند وتسکین‌عطش قلب خود به‌آن‌کنند زودباشد‌که‌آراء باطله وعقاید زایغه و روشهای نا مستقیم در ارض انتشار یابد و کار جهان برآن بگردد و آن‌گاه اهل جهل به‌آن هلاك شوند چنانچه ظاهر است واهل علم نیز هلاك شوندبدوسبب:

یکی آن‌که چون‌جهل‌غالب شود عالم‌فروگیرد عالم‌را ازعلم‌خودبلغزانند وجاهل سازد همچون رودخانه‌که چون سنگین شود فیل را بلغزاند .

دوم آن‌که عالم بعلم خودکار نتواندکرد وکمال نفس در مجموع علم و عمل است و رونق ونمو علم به عمل است‌کار اوخام وابتر بماند وبغایت خود نرسد هم‌چون درودگری که میخ و چوب نیابد هرگز دری نسازد و تخته نتراشدکه از او تا آن‌کس‌که درودگری نداند فرقی‌نباشد، پس وظیفهٔ اخوان‌الهیین که رغبت تجدید معالم‌دین واحیاء سنن‌سالفین دارند آنست‌که دست از تواصی بحق وصبر ندارند بآن مقدارکه توانند وصحایف تعلیم‌و تعلم منشور دارند ومجالس اجتماع اخوان را از مذاکرهٔ علم نافع و موعظهٔ حسنه خالی نگذارند بشرط محافظت برطریقهٔ سلف وآن اجتماع است خالی‌ازجدال ومراء ومحافظت

است بر وقار وتودد ویوم‌الخمیس و یوم‌الاثنین را مزید اختصاصی باین معنی است فی سنة السلف الصالحین .

و اگر درآن دوروز یکی از اخوان بر سبیل تعیین متصدی اقامه شعار تعلیم شودو همچون یکی بتعین متصدی اقامه سنت تعلم و باقیان برای استماع حاضر شوند رجاءللانتفاع بسیار پسندیده باشد وموجب نزول رحمت باشد براهل ارض و کفاره تقصیر دیگران .

کما قال علی علیه‌السلام .

لولا الذین لهم ورد یقومونا	و اخرون لهم صرد یصومونا
لدکدکت ارضکم من تحتکم سحراً	لانکم قوم سوء ما تطیعونا

وگمان نبرند که ورود قیام منحصر است درقیام للصلوة ایستادگی بنشرعلم وموعظه صالحه اجل و افضل عباداتست .

اما اهل روزگار برای مداخله نیات فاسده خود آن را از موضع و موضوع خود بگردانیده‌اند و خشوع و وقار از آن نبرده‌اند و تعلیم و تعلم را امری ساخته‌اند شبیه به کشتی گیری که جماعتی در میدان به آن ایستادگی نمایند ومعرکه برای آن گیرند ووعظ را از قبیل قصه خوانی میدان ساخته اند این جماعت راهزنان راه خدایند و قطاع طریق هدی‌اند **(کمثل الحمار یحمل اسفاراً)** برای امثال ایشان نازل شده .

جماعت اخوان الهیین وفقهم‌الله لاحیاء سنن السالفین بطمس این بدعت واحیاء آنچه سنت است ایستادگی نمایند وروش تعلیم وتعلمی به میان آورند که هم درس باشد وهم موعظه چنانچه طریقهٔ ماضین است رحمهم الله محفوف بوقار وسکینه وانصاف وحلم ورزانت بعید از هوا ونفسانیت وغضب وترك ادب واگر چنین کنند آن افضل طاعات واجل عبادات باشد بایدکه چون این مجلس کثیرالخیر انتظام یابد اخوان درحضور در آن تقصیر ننمایند و بی‌عذری صحیح ازآن تخلف نکنند برای آن که معلوم نیست که کلمه‌یی که خدای عزوجل نجات شخص به‌آن متعلق ساخته کدام است ودر کدام وقت خواهد شنید .

از مسلمة بن عبدالملك منقول است که گفت بامدادی بخانهٔ عمربن عبدالعزیز رفتم در اندرونی که بعدازفجرانجاتنهامی بود کنیز کی آمد وطبقی خرما آورد قدری ازآن‌خرما برداشت وگفت ای مسلمه اگر مردی این بخورد وآبی برسرآن بیاشامد او را بس باشد؟ گفتم نمیدانم. پس پاره‌یی ازآن بیشتر برداشت گفت این‌چه؟ گفتم بلی‌این‌کافی‌باشد و کمتر از این نیز چنانچه اگر این بخورد تا شب باك ندارد که هیچ طعام دیگر نچشد. گفت پس برای چه آدمی بدوزخ رود ، یعنی آدمی که کفی خرما وآبی او را روزی‌کافی است برای‌چه درمداخل دنیاکه مقتضی‌است باستحقاق دخول ناردر رود وبحال‌خود نباشد. مسلمه گفت هیچ وعظ چنان در من کارگر نیامد که این غرض که‌آدمی نمی داند که کدام سخن‌در

او درخواهد گرفت. مسلمه بسیار مواعظ عمروغیر عمر شنیده بود اما هیچیك در او چنان درنگرفته بود که این یکی.

ازابناء ثروت بر واعظی بگذشت که‌می گفت عجبت من ضعیف یعصی قویاً. این‌سخن در او اثر کرد و ترك دنیا بکرد و به زهد وریاضت مشغول شد تا یکی از اولیاء حق شد شاید او بسیار کلمات موعظه وحکمت شنیده باشد اما نجات وبیداری او را خدای‌عزوجل در این‌کلمه بسته بود.

باعبدالله‌بن‌المبارك گفتند تا کی‌درطلب‌حدیث وعلمی؟ گفت شاید آن‌سخن که رستگاری من در آن است هنوز نشنیده باشم و عالم و غیر عالم همه باید که در مجلس علم و وعظ حاضر شوند.

عمر بن عبدالعزیز با وفور علم وجلالت‌شأن بعد از نماز در مجلس واعظ عامه‌نشستی وچون اودست به دعا برداشتی. غیرعالم برای تعلم نشیند وعالم برای تذکر.

وانسب وقتی که اخوان این اجتماع درآن کنند بعدازاداء فریضهٔ پیشین است‌برای آن که اول روز وقت به اشتغال بمهمات است شاید بحضور دل نتوانند نشست وازکارها باز مانند و بعد از پسین چون موصول است بشام که وقت احیا و تلاوت است اگر در آن وقت مشغول شوند ازپسین تاخفتن علی‌الاتصال اشتغال‌به ذکرلازم می‌آید بی‌فرجه ومظنه ملالت وسامت شاید باشد.

اگر ولیم مولانا شمس‌الدین محمد وامیر مرشدالدین عبدالسلام متصدی تعلیم‌وتعلم شوند ودیگران استماع نمایند پسندیده می‌آید واگر مقرؤ تفسیر قاضی باشد نیکو باشد وباید که مخلوط به احادیث و حکایت صالحین گذرد و مقرون تحقیقات و تدقیقات علمیه چنانچه باشد ازوعظ ودرس وسایر اهل علم از اخوان مطالعه فرمایندوسخنی که بخاطرشان افتد القاکنند به چند شرط:

اول آن که چند کس بیك بارسخن‌نگویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند وتا سخن یکی تمام نشود دیگری سخن نگوید.

دوم آن که بوقارگویند وتاسخن‌از پیش‌رود پیش روند بعد از آن که در کلام‌مزیدی روی ننماید و به تکرار واصرار بازگردد بس کنند.

سوم آن که غضب بخود راه ندهند ولین العریکه باشند و چون ظاهر شود که خطا کرده‌اند فی‌الحال اعتراف کنند وباك ندارند. یسهل الله علی اخواننا الملکات الفاضلة و الخصال الجمیلة الکاملة وجعلهم من‌الکاملین‌و کنهم فی‌عباده المخلصین‌الصالحین‌والحمدلله رب‌العالمین (ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیرالفاتحین).

فصلی رسید از معمورهٔ جهرم صینت عن‌التصرم مضمونش آنکه کسی گفته که مرا چند

سؤال است اگر فلان جواب گفت من مرید میشوم والا من خود مرید نیستم (جواب) فلان داعیهٔ شیخی ندارد و کس‌را به مریدی نمیخواهد اما جواب سؤال‌ها گفته خواهد شد که در آن شاید بعضی را نفع باشد.

سؤال اول ـ عادت درویشان اینست که به رکوه وعصا به مکه میروند واو با اسب وغلام ونوکر رفت وچندین ترکش بند وقوطی با خود برد؟

جواب ـ این کلی نیست بعضی درویشان برای آن‌که مصلحت حال خود را دراینطور دیده‌اند للعلاج چنین کرده‌اند، طورمطلق آنست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله سلوك فرموده‌اند ورسول‌الله راکباً حج فرموده‌اند باجمع کثیر، وامام نواوی تصریح کرده که حج راکب افضل است ازحج ماشی ومقصود ازاستصحاب جماعت و ترکش بندی ایشان تجمل و تعظیم نبوده اکثرآن همراهان ازاین قبیلند که مقصود بوده که ایشان نیزحج بگذارند ودراکثرراه ما وجماعت خود تنها رفته‌ایم برای آنکه تقید به قافله مفوت حج بوده وبی‌سلاح ممکن نبوده ورسول‌الله صل‌الله علیه وآله تاآیهٔ والله یعصمك من‌الناس فرود نیامده بود. شب جماعت مسلح پیرامون خیمهٔ آن حضرت پاس میداشتند و هرکس که قافلهٔ حج دیده باشد و وضع بیابان داند که هیچ قربت آنجا ازحمل سلاح بهترنیست وبه‌آن سبب دزدان قصد قافله نمی کنند و میترسند ونیزبه اسباب ازقافله دوری میافتد مثل احتطاب وغیره و بی‌سلاح میسر نیست و امرحقست عزوجل که خذواحذرکم ومفسرآن حذررابه تیروکمان تفسیر کرده‌اندومقصود ازاستصحاب شربت علاج مرضی بوده که درراه عطارنمیباشد و بحمدالله به آن صرف شده نه بتلذذ صرف شده قل من حرم زینةالله‌التی اخرج‌لعباده والطیبات من‌الرزق.

سئوال دوم ـ آنکه امیر محب‌الملة والدین شیخ محمد چندین قرض‌داشت چه معنی داشت او را به مکه بردن؟

جواب ـ اگرمقصود اینست که قرض‌ایشان‌موجب استغراق‌اموال ایشان‌است چنانچه حج برایشان فرض‌نیست خلاف واقع‌است واگرمقصوداین‌است که قبل‌ازاداء دین گذاردن‌حج حرامست این نیزخلاف واقع‌است واینکه ضعیف ایشان‌راباخود بردم همه‌خلاف واقع‌است، ایشان خود میل کردند وبرمن‌واضح بود که ایشان راآمدن روانیست منع‌معروف نکردم.

سئوال سوم ـ غلام امیرفاضل‌الدین محمد استعانت به محکمه‌احتساب فرموده بود که اورا بازفرستند و بی‌قید ممکن نبود وبی‌ضرب منقاد تقید نمیشد وایضاً چندین‌نوبت‌نوکر احتساب ازپی اورفته بود تمرد کرده ودشنام داده چنانچه تعزیرات کثیره بروی جمع‌شده بود و ازروی استحسان بسبب طول استبداد تکبری در اوپیدا شده بود که مهلك او بود به سبب ضرب پاره ازکله اوبیرون رفت وبا خودآمد پس صلاح‌حال‌اودر این بود.(۱)

۱ـ درسئوال‌سوم وجواب آن‌ظاهراً چیزی ازعبارت‌ترك شده جواب وسئوال‌درهم گردیده‌است

سؤال چهارم-آنکه درویشان راا ندك سرسایه کافیست چرا عمارت به تکلف میکنند و چه معنی دارد که ازآنجا مینویسد که چنین بسازند وچنین ؟

جواب - قال رسول‌الله صل‌الله علیه وآله انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی دستگاه واسباب سلیمان ویوسف مانع ازنبوت نبود واین مقدار خانه قادح درایمان ما نیست وما را زیاده ازاین دعوی نیست که مؤمنی ازامت محمدیم عمارت چهل منار باعظمت آن بنا سلیمان فرموده ودرقرآن‌مجید آمده که **یعلمون له مایشاء من محاریب وتماثیل وجفان کالجواب وقدور راسیاب اعملوا آل داود شکراً** اگر کسی قدرنعمت شناسد وبه‌آن در خداطاغی نشود وجود نعمت چه باك .

سئوال پنجم-آنکه اگراو ولی‌است یا قطب بایستی که اموال قبول نکردی باآن که بسیاردارد وبه آن التفات ننمودی .

جواب - این‌ضعیف را دعاوی مذکوره نیست فسقط السئوال هذا ومراگمان آنست که مصرفی که من صرف مال درآن میکنم ونیتی که مراست درصرف مال احسن و از کی است ولاازکی نفسی .

وچون مرا به حسب اجتهاد این گمان افتاده که اگرقبول نکنم خودرا مقصرمیدانم وازخدای عزوجل ترسانم وخدای این ازمن میداند ودیگرصلاح ایشانست ساعی باشم وانما الاعمال بالنیات .

ودیگرحدیث عمر که درصحیح بخاریست مانع می‌شود از رد.

عن ابن عمر قال سمعت عن عمر کان رسول‌الله(ص) یعطینی العطا فاقول اعطه من هوافقرالیه منی فقال اذاجائك من هذاالمال شیء وانت غیرمترف ولاسائل فخذ، ومالافلاتتبعه نفسك.

اگرشما راگمان افتد که این سخن راکه من میگویم و این بواعث که خود را باز مینمایم تکلفی است خدا میداند که حقست وتکلف نیست و کفی بالله شهیداً .

سئوال ششم-آنکه اوگفته ایمان مقلد صحیح نیست واین‌خلاف حدیث وفقه و سخن پیغمبراست واین جمله را برطرف گرده .

جواب - شیخ ابوالحسن الشعری که امام اهل‌سنت‌است مذهب اواینست که ایمان‌مقلد صحیح‌نیست باآنکه این‌ضعیف نگفته‌ام‌مگرآنکه‌ازمقلدان کسی‌خواسته باشم که اورااانشراح صدر نباشد .

کما قال‌الله تعالی **قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم** و آن آنکس است که درقبول نیکان جون ازوی پرسند که ماتقول فی هذاالرجل گوید سمعت‌الناس یقولون شیئاً فقلت مثل مقالتهم .

سئوال هفتم - ارشاد ولایت بی‌مرشد نمی‌شود او بامن بگوید که مرشد او کیست تا

من تابع شوم .

جواب ـ این‌سخن باضافه باجمهور واکثرین راست‌است، اما به اضافه بااحادوافراد درست نیست، احاد میباشند که ایشان را به مرشدی ظاهری احتیاج نیست و وصول ظاهر شریعت به‌ایشان ازطریق‌علم باقیام باطن‌نبوت به حفظ وتربیت ایشان‌ازطریق‌وجودکافیست ایشان را واین ضعیف نه دعوی ولایت دارم ونه قطبیت ونه نیزداعیهٔ تابعیت کسی راوالسلام علی من اتبع‌الهدی .

مثل مامثل اصحاب کهف‌است. جماعتی برادران یکدل متفق بودند باطورمردم بسر نمی‌توانستند بود ازایشان کناره کردند که قوم ایشان شرك جلی داشتند قوم ما شرك خفی دارند که التفات بماسوی‌الله است. وقدقال رسول‌الله صل‌الله‌علیه وآله تعس‌لعن عبدالدینار و عبدالدرهم. خدای عزوجل قصهٔ ایشان را درقرآن‌آورد تا ما راآسوده باشد قال‌الله تعالی **نحن نقص علیك نباهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی و ربطنا علی‌قلوبهم اذا قاموا فقالوا ربنا رب‌السموات والارض‌لن ندعوامن‌دونه الهاً لقد قلنا اذا شططاً** .

اکنون مانیزجماعتی برادرانیم که با یکدیگرپیمان بسته‌ایم به دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او و احیاء سنت رسول‌الله مبلغ العلم والطاقة ومی‌خواهیم که از مردمان گوشه گیریم وبه عبادت خدای عزوجل‌مشغول‌شویم تاآن روزکه بمیریم کارباکارکس نداریم مردمان را نیزبایدکار باکارما نباشد والسلام علی اهل‌الاسلام .

شاه عارف درویش

درمقالهٔ دهم تاریخ فرشته درذکرسلطنت علی شاه میگوید شاه عارف درویش که خود را ازاولاد شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران میگرفت وشیعه بود درلباس فقروارباب‌تصوف بود ازلاهورازپیش حسینقلیخان ترکمان حاکم پنجاب برآمده به‌کشمیررسید، والی کشمیر علی‌شاه که شیعه مذهب بود مقدم‌آن بزرگواررا گرامی دانسته اظهارارادت و اعتقاد نمود وبه‌التماس‌تمام دخترخودرا به عقداو درآورده اورا مهدی‌آخرالزمان‌اعتقاد کرد وعلی‌چك ونورچك و ابراهیم چك والدغازی شاه که همه رافضی بودند اعتقادبسیار به‌اوبهم رسانیدند واو را سجده میکردند و درآخرلایق هراموردانسته قراردادند که اورا به‌شاهی بردارند .

وچون این به سمع علی شاه رسید از او رنجیده در مقام آزار شد وشاه عارف که به کیمیاگری وتسخیرجن‌مشهوربوداین‌مضمون‌رامعلوم کرده آوازه درانداخت که‌اینجانمیباشم ودرعرض یکروزبه لاهوریا به ولایت دیگرخواهم رفت، بعده پنهان شده تامردم‌اعتماد کنند که غیبت نموده‌است. اماپس‌ازسه روزمعلوم‌شد که دواشرفی‌داده درکشتی نشسته وبه‌بارموله

رسیده بر کوه‌درآمد وعلی‌شاه کسان فرستاده اورا از آنجا آورده به موکلان سپرد .

چون مرتبهٔ دوم گریخت از کوه مهتر سلیمان گرفته باز آوردند. این مرتبه علی‌شاه هزاراشرفی مهردختر خود را گرفته طلاق حاصل کرد و خواجه سرای اورا نیز از او جدا ساخته نگاه داشت واورا به تبت رخصت کرد وعلی رای والی تبت که دم ازمحبت اولادعلی میزد به استقبال ایشان شتافته قدوم اورا موهبتی بزرگ شمرده درتعظیم وتبجیل آن بزرگ دقیقه‌یی فروگذاشت ننموده درخواست توطن ایشان رادرآن مملکت نموده به‌التماس تمام دخترعزیز شریف خویش‌را به عقدازدواج ایشان درآورده پس ازچندی که‌درآن سرزمین رحل اقامت انداخت بنا براستدعای حضرت جلال الدین اکبر پادشاه ارادهٔ هندوستان نمودچون به‌دارالخلافهٔ آکره رسیدند بدار بقا رحلت فرمودند .

میرزا ابوالقاسم فندرسکی

فندرسك نام قریه‌ایست ازاعمال استرآبادجامع معقول ومنقول بوده ومجالس بافقرا و اهل حال ، و در وصل پنجم نقلی که صاحب دبستان‌المذاهب از ایشان نموده مذکور شد معاصر با شاه عباس ماضی است مزارش در تخت فولاد اصفهان یزار و یتبرك و این غزل خواجه حافظ که : « روضهٔ خلد برین خلوت درویشانست » بخط میرعماد به دور بقعهٔ او منقوش است

در کتاب‌اصول الفصول ازوی حکایت نموده که‌فرموده وقتی‌درمسافرت هندوستان‌در کنار دریا بخدمت بزرگی‌رسیدم مراگفت سیمای مسلمانی داری. گفتم‌آری. گفت قدری ازقرآن بخوان. بعضی‌آیات خواندم مرا منع نمود وخود خواندن‌گرفت چون‌تلاوت کرد **یا ارض ابلعی مائك** دیدم فوراً‌آب دریا خشك و ماهیان نمایان شدند . من‌متحیر فروماندم پس خواند **و یاسماء اقلعی وغیض الماء** باز دریا مثل اول گردید . هفت سال در زاویهٔ اومعتکف بودم روزی با خود اندیشیدم که اگر در این هفت سال‌جائی نشسته بودم بدن‌من اکسیرشده بود فی‌الحال‌آن بزرگ ازاندرون آوازداد که تمنای‌توهمین‌بودبدن تو کیمیا باشد پس ازآن کارما به جائی رسید که هرچه میخواستم بنوشم یا بپوشم یا بخورم همه طلا مینمود بخود درماندم واستغاثه‌کردم فرمود چنین باشدکه میخواهی به حالت اولیه عودکردم واز این خیالات بی‌حاصل گذشتم .

ازمؤلفات اواست رسالهٔ صناعیه وحاشیه برجوك بشست و این قصیدهٔ میرمعروفست .

چرخ با این اختران نغزو خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی

چهل ویك بیت میشود وشرحی‌آقا محمد صالح خلخالی برآن نوشته برقواعدحکمت

وعرفان واین قصیده میردراستقبال قصیدهٔ حکیم ناصربن‌خسروعلویست :

چیست این خیمه که گوئی پر گهر دریاستی
یا هزاران شمع در پنکانی(۱) از میناستی

ونیز قصیده از شاه نعمت‌الله ولی است :

در دوعالم چون یکی دارندهٔ اشیاستی — هریکی درذات خود یکتای بی‌همتاستی
جنبش دریااگرچه موج‌خوانندش ولی — درحقیقت موج دریا عین این دریاستی

وحکیم قاآنی شیرازی نیزقصیده براین بحروقافیه داردمطلع اینست :

حمد بی‌حد را سزد ذاتی که بی همتاستی

السید محمد اللحصوی النوربخشی

السید شمس‌الحق والدین محمد بن عبدالله‌اللحصوی‌النوربخشی دربلدهٔ نائین‌درمصلی مدفونست والحال تکیه ومزارحاجی عبدالوهاب معروفست ومزار سید در فضای‌آنجاست و برلوح‌آن نوشته است وفاتش روزپنجشنبه هفتم ذی حجه سال نهصد وسه واین‌مصرع تاریخ او است (طایرجنات باد ارواح او .)

الشیخ احمد الفاروقی

الشیخ احمدالفاروقی قدس سره‌العزیزمجدد الف ثانی درطریقهٔ نقشبندیه امام است کتاب مکتوبات‌احمدیه ازاوست ومشایخ مجددیه به وی‌میرسید. ولادت وی درنهصدوهفتاد ویك بوده وفاتش درسال هزار وسی وپنج روزسه شنبه سلخ صفر.

امین احمد رازی

امین احمد رازی مؤلف تذکرهٔ هفت اقلیم است ودرآن کتاب درضمن مملکت ری و طهران مینویسد خواجه میرزا احمد برادرخواجه محمد شریف و پدر صاحب تألیف و در دیباچه‌گوید که تاریخ این مؤلف ازاین رباعی ظاهراست .

این نسخه که هست همچو فردوس نکو — تا مو نشوی در او نبشکافی مو
گر از تو کسی سؤال تاریخ کند — تصنیف امین احمد رازی گو

خلاصه درعهد شاه طهماسب صفوی عم اومحمد شریف و والد او میرزا احمد مصدر کارهای بزرگ بوده‌اند واطلاع خود اوبرسیروتواریخ وانشا ازآن تألیف معلوم‌است وآن کتاب برترتیب‌هفت اقلیم‌داده شده درهراقلیمی‌شهرهای معروف‌آنراعنوان نموده ودرضمن علما وعرفا وامراء وشعراءآن‌بلد راباختصارترجمه فرموده‌الحق‌زحمت کشیده درمدت شش سال ولی افسوس که بسیاری ازافسانه‌ها را درآن کتاب درج نموده که از اعتبارش‌کاسته .

---

۱ – بروزن سندان‌هرپیاله وکاسه راگویند عموماً. معرب‌آن فنجان باشد (برهان)

میرشاه کمال الدین عطیةالله

العالم الربانی والمحقق الصمدانی قدوة السالکین و کعبة الواصلین میرشاه کمال الدین عطیةالله الحسینی ابن میرشاه حبیب الدین محب الله بن میرشاه برهان الدین خلیل الله بن السید شاه نورالدین نعمةالله ولی .

چون پدر بزرگوارش ازمراحل عمرش هفتاد وهشت سال گذشت و هنگام رحیل رسید برحسب اشاره غیبی رجوع امرطریقت وهدایت و ارشاد عباد را به وی وصیت فرمود .

وچون اورا نیزاجل موعود رسید بعد ازخود میرشاه برهان الدین خلیل الله ثانی بن میرشاه تقی الدین بن میرشاه شمس الدین محمد بن برهان الدین خلیل الله بن السید نعمت الله ولی را بخلافت نصب نمود .

و بعد از او میر شاه شمس الدین محمد فرزند خلیل الله ثانی بر سریر ولایت قائم مقام گردید .

وبعد ازاومیرشاه حبیب الدین محب الله ثانی منصوب شدند و آن جناب را بعضی میر شاه محب الدین حبیب الله ثانی نیز گفته اند .

وبعد ازاومیرشاه شمس الدین محمد ثانی خلیفةالخلفاء شدند .

وبعد از اومیر کمال الدین عطیةالله ثانی.

وبعد ازاومیرشاه شمس الدین محمد ثالث .

وبعد ازاو میرمحمودالدکنی .

وبعد ازاو شیخ شمس الدین الدکنی .

وبعد ازاوقطب المشایخ المتأخرین سید رضا علی شاه الدکنی مروج طریقت مرتضوی بوده و ازشاه نعمةالله ولی تا وی یازده نفرواسطه بوده اند وبه امرآن جناب سید معصوم علی شاه دکنی به ایران آمد .

ومرحوم میرزاعلی الملقب به ثابت علی. اسامی مشایخ سلسله علیه را ازپیرخود مست علیشاه تابحضرت امام علیه السلام منظوم نموده ودربستان السیاحه نقل فرموده بعضی ازآن اشعار چون مناسب مقام است ذکرمینماید .

پیران نور علی شاه فرید — هست معصوم علی شاه شهید
پیر وی آمد علی شاه رضا — مصطفی المجتبی المرتضی
پیر وی آن صاحب تمکین بود — ماه اوج فخر شمس الدین بود
پیر شاه شمس دین محمود بود — کادم آسا خلق بردندش سجود
پیر محمود آن شه فرد ودود — شاه شمس الدین ثالث آنکه بود

هم محمد نام و هم احمد نژاد	پیر وی سلطان کمال‌الدین راد
آن عطیه‌الله ثانی که بود	مخزن اسرار سبحان ودود
شاه شمس‌الدین ثانی پیر اوست	مغز عرفان را برآورده زپوست
هست پیر شمس دین پاکزاد	شه حبیب‌الدین محب‌الله راد
میرشمس‌الدین محمدپیر اوست	در طریقت رهنما و میر اوست
پیر شمس‌الدین فخر کاملین	شه خلیل‌الله بود برهان دین
پیر برهان کز همه ره آگهست	شه کمال‌الدین عطیة‌الله است
پیر کمال‌الدین که دانی شه بود	شه حبیب‌الدین محب‌الله بود
پیر وی برهان خلیل‌الله بود	کش در این ره نعمة‌الله ره نمود
از جناب نعمة الله ولی	تا به شمس‌الدین ثالث منجلی
جمله‌اند از آل شاه خافقین	شهسوار دشت جانبازی حسین

و نیز یکی ازافاضل این سلسله علیه از جناب سید معصوم علی‌شاه تا سید نورالدین نعمت‌الله به ترتیب اسامی‌منظوم نموده وذکرمینماید.

پیر معصوم است شاه دین علی	که رضا دارد لقب از اکملی
پیر او آن شیخ شمس‌الدین بود	آفتاب برج علیین بود
پیرشمس‌الدین بود محمود حق	که ز محمودان همه برده سبق
باز شمس‌الدین ثالث رهبرش	پس کمال‌الدین محمد سرورش
شمس دین ثانی آن سالار دین	پس‌محب‌الدین‌حبیب حق گزین
بازشمس‌الحق شمس‌الدین لقب	که محمد نام دارد در نسب
آن خلیل‌الله که شد برهان دین	پس کمال‌الدین شد واهل یقین
هم حبیب‌الله اول آن کبیر	پور پـور نعمة‌الله شهیر
باز آن پیر کبیر راه بین	که خلیل‌الله بد و برهان دین
آن خلیل‌الله که ظل نور او	هم خلیفه او بد و هم پور او
پیر وی شه نعمة‌الله ولـی	نور دین فرزند شیر حق علی
این همه سادات پاك کاملند	که حسینی نسبت و صافی دلند
جمله از اولاد نورالدین پیر	که به سید نعمة‌الله شد شهیر
سلسلهٔ ما شیعهٔ اثنی عشر	پاك ونور افزا وصافی‌چون قمر
از علی فیض و سعادت یافته	در ره حب علی بشتافته
تا ز دیگر شعبه ها یابد تمیز	در میان شیعیان باشد عزیز
هر یکی را در طریقت هر ولی	داده نامی کرده منسوب علی

وچنانچه درذکرسلاسل معروفیه اشاره نمود در کتاب بحرالمعارف ومراحل السالکین واسطه بین شاه نعمة‌الله ولی تا سید محمود دکنی از میان ترک شده .

رجبعلی تبریزی

ذکر بعضی ازمعاصرین این سادات ازحکما و عرفا و شامخین قدوة‌المحققین مولانا رجبعلی تبریزی اصفهانی است. حکیمی ماهر و عارفی نادر بوده و شاه عباس ثانی صفوی تعظیم وتکریم‌وی بسیار فرموده وامرای‌آن پادشاه بنحوارادت بزیارتش میرفتندوتألیفات مفیده از وی دیده شده در معارف و حکمت وکلام مثل‌رسالهٔ کلید بهشت در تحقیق معانی اسماء الله‌وقول به اشتراك لفظی آنهاواین‌مسئله معرکه‌آرا است درنزد ارباب معرفت‌وکلام.

قاضی سعید قمی

ودیگر مولانا قاضی‌سعید محمدبن محمدالقمی، عمدهٔ تحصیلاتش خدمت فیض‌وفیاض بوده است ومنصب قضاوت قم از شاه عباس ثانی بوی مفوض .

و از ریاض‌العلما منقول است که وی بسیار میل بتصوف داشته مانند برادر و استاد خویش صاحب مؤلفات محققانه است. کتاب شرح‌توحید صدوق‌درمجلدات و کتاب‌اربعینات ودرآن جمع نموده چهل رساله‌که از هریك چهل باب منفتح است‌از ابواب معارف ورموز تحقیقات حکما وقدما ومتأخرین .

وفات آن‌جناب به‌قم در حدود هزار وصد بوده واو را فرزند فاضلی است ملقب به مولانا صدرالدین، درقم‌تدریس‌می‌نموده چندی بعدقضاوت آذربایجان به‌وی مفوض گردید.

میرزاحسن قمی

ودیگر مولاناالمحقق میرزاحسن قمی‌صاحب رسالهٔ شمع‌الیقین ولد مولانا عبدالرزاق لاهیجی مصنف شوارق .

شیخ خضر

ودیگر عارف‌کامل مکمل‌شیخ خضرمعاصرشاه عباس صفوی‌است وآن سلطان را به وی ارادت تمام‌بوده ودرعنوان‌مکاتیب که شاه‌عباس به‌شیخ مرقوم داشته‌باین کلام افتتاح‌نموده: بموقف عرض حضرت مخدومی قبله‌گاهی مدظله العالی میرساند .

علی بن زین گیلانی

ودیگر علی‌بن‌زین گیلانی مؤلف‌کتاب رواق الاخلاق و کلمهٔ (رواق الاخلاق ۱۰۷۰)

تاریخ تألیف است .

عبدالرحیم دماوندی

ودیگرمولانا عبدالرحیم بن یوسف الدماوندی است . ازاکابرمشایخ سلسلهٔ نوربخشیه ومؤلف کتاب مفتاح اسرار الحسینی و عدد این حروف تاریخ اتمام کتاب گردیده هزار و یك صد وشصت واین کتاب مشتمل بر سی وهفت مفتاح است .

میرزا عبدالحسین کازرونی

میرزا عبدالحسین کازرونی الاصل شیرازی المسکن المتخلص (ناظر) نسبت ارادت به وی درست نموده واین رباعی از ناظر است .

یك چندچومفسلان زدم وصله بدلق　　یك چندچومسکان فشردم ره حلق
بستم کمری تنگ پی خدمت حلق　　نگشود ز کار دل به اینها گرهی

و نیز بعضی رسالات نیکو دارد و شیخ محمد اسماعیل بن شیخ عبدالغنی شیرازی از مریدان ناظر است .

سلطان العلماء حسین الحسینی

دیگر سلطان العلماء و خلیفة السلطان علاءالدولة والدنیا والدین حسین الحسینی الاملی الاصفهانی از اولاد امیر قوام الدین معروف به میربزرگ والی مازندران است واز طرف مادر از سادات شهرستانی است وخود داماد شاه عباس ماضی صفوی بود ودراکتساب علوم شاگرد مولانا البهائی و والد ماجد خود سید رفیع الدین محمد. در اندك زمانی در فنون علم عقلی ونقلی گوی سبقت از فضلای معاصرین ربود ودرامعان نظر ودقایق فهم خبر عجیب الفطرة وغریب الفکره بوده همانا تعلیقاتش بر کتب معقول ، منقول که امروزمتداول بین اعلام واقوالش درمصنفات اصحاب آزمایش افهام است شاهدی است صادق وازآن جمله حواشی برشرح لمعه واصول معالم ومختلف علامه وشرح مختصر عضدی وزبده بهائی و بعضی ابواب فقه وحاشیه قدیم مولا جلال برشرح قوشجی وحاشیهٔ الهیات فخری .

و نیز از مؤلفات آن سید عالی جناب است کتاب توضیح الاخلاق مختصر اخلاق ناصری ورساله درآداب حج واجوبه مسائل .

ومدت پنج سال وزارت عباس شاه ماضی ودو سال وزارت شاه صفی ثانی صفوی بـه وی راجع بود در یکی از جنگهای سلطان صفی سخنی خلیفهٔ سلطان گفت که برطبع شاه گران آمد، اورا عزل نمود وتمام پسرهای او را که از صبیهٔ شاه عباس ماضی بود میل کشید و

روانه قم گردانید و بعد از چندی احضار به اصفهانش فرمود و زمانی توقف نمود و برای زیارت مدینهٔ طیبه وحج اسلام رخصت حجاز یافت ودرآن اثناشاه صفی وفات یافت وچون عود به وطن مألوف نمود شاه عباس ثانی مقدم خلیفه سلطان را گرامی داشت وشغل‌وزارت برأی رزین وی گذاشت وچون شش سال وهشت ماه گذشت وقتی که در موکب شاهی‌از فتح قندهار به‌بلده‌اشرف وارد گردید اجل‌وعودش رسید مرغ روحش به‌آشیانهٔ قدس پرواز نمود کالبدش رابه نجف اشرف حمل نمودند وقبره الی‌الان‌بها معروف ویزاروکان ذلك فی‌حدود سنة اربع وستین و الف .

ومیرزا صائب‌شاعر قصیده دررثاء او گفته وسادات خلیفهٔ سلطانی بآن جناب منسوبند وجد امی راقم بآن جناب نسبتش متصل‌است .

در امل‌الامل ترجمهٔ آن جناب به‌این‌عبارت‌مسطوراست: الحسین‌المشهور بخلیفة سلطان الحسینی‌عالم‌محقق‌مدقق‌عظیم‌الشأن، جلیل‌القدر، صدرالعلماء‌له‌کتب منهاحاشیة شرح‌اللمعة وحاشیة المعالم‌ورسائل شتی وحواش کثیرة من‌المعاصرین وقد ذکره صاحب السلافة و اثنی علیه وذکر انه توفی سنة ست وستین بعد الالف .

ونیز ترجمهٔ آن جناب در ریاض‌العلماء وروضات الجنات مذکور است ودرریاض‌ـ العارفین به مختصری آن جناب را ذکر نموده و علامه خوانساری آقا حسین را از تلامذه وی شمرده واز اشعار ورباعیات او این رباعی درآن کتاب مندرج است .

حسن تو فزون است به‌گردت گردم	یا درد توکش به خون دل پروردم
بی دردی باشد ار بگویم حسنت	بی انصافی است‌گر بگویم دردم

میرزا محمد علی صائب

چون نامی ازصائب ذکرشد ومعاصر با منظورین وطالب اهل یقین‌بوده مناسب دیده ترجمهٔ وی باختصارآورده شود .

میرزا محمدعلی صائب تخلص اصلش‌از تبریز بوده به حکم‌شاه عباس ماضی اجدادش درمحلهٔ عباس آباد اصفهان ساکن شدند وی درخدمت شاه عباس ثانی وشاه سلیمان محترم میزبسته وسفر هندوستان نموده وبه خدمت ارباب حال مشرف و تهذیب اخلاق و تحصیل آداب کرده ودیوانش قریب صد هزار بیت است واین فرد از او است .

مرا به‌روزقیامت غمی که‌هست این‌است	که روی مردم عالم دو باره باید دید

شیخ محمد علی مؤذن خراسانی

الشیخ مؤذن الخراسانی الاصفهانی، اسم شریفش محمد علی‌از اماجد عرفا ومشایخ سلسلهٔ ذهبیه است ودر وصل معروفی ذکر سلسلهٔ او شده و از شیخ حاتم راوندی خراسانی

مجاز بوده وخلیفهٔ وی سید نجیب الدین رضا است که ترجمه اش بیاید .

ودر ریاض العارفین مذکور است که او معاصر باشاه‌عباس صفوی ورسالهٔ تحفةالعباسیه را بنام او نوشته تصانیف ومدایح ائمهٔ اطهار بسیار دارد واز او است .

چو یار گفت یحبونه بما ز ازل　　وجود یافت دوعالم ز پرتو دل‌ما

و این دو بیت از اشعاریکه در منازل شهر دل گفته آورده می‌شود.

چون‌که از دست نفس وارستند　　همه احرام طوف دل بستند

قلم این جا رسید و واله ماند　　هم زبان هم بیان‌شد این‌جا کند

درویش مجید طالقانی

درویش مجید طالقانی در کسوت درویشان از قزوین به اصفهان آمد کسب کمال نمود و خط شکسته را چنان درست نوشت که قلم نسخ برنوشتجات استادان این فن کشید . در همان شهرسال هزارونهصدوهشتاد وپنج ازسرای سپنج درگذشت. اشعار خوب دارد وتخلص مجید می‌نماید. از او است.

ظلم است که بیرون‌کنیم ازقفس اکنون　　کز جور توام ریخته شدبال وپراینجا

دور از تو مجید آرزوی خلد ندارد　　کانجاکه توئی از همه جا خوبتر آنجا

مولانا محمد صادق اردستانی

عارف ربانی مولانا محمد صادق اردستانی. دردبستان السیاحه در ترجمهٔ اردبیل و سبب انقراض دولت صفویه مذکور است که وی وحید زمان وفرید دوران بود و شاه سلطان حسین بعد ازاذیت و آزار بسیارحکم براخراج آن زبدهٔ اخیار نمود وطفل صغیرآن جناب در اثنای راه از شدت برودت هوا تلف شد .

خلاصه درحدود سنه هزار وصد وسی و چهار از جور روزگار راحت شد مزارش در تخت فولاد اصفهان ملاذ ارباب حاجات است .

گویند در سنه مذکوره که محمود بن میرویس غلجائی از جماعت افغان که اصفهان را غارت وپایتخت خودنمود ملا زعفرانی‌مراد وی‌بوده مکرر می گفت که چرا وی را این همه آزار کردید وماهر وقت قصد آمدن ایران می‌نمودیم در عالم واقعه شیری مانع بود و شبی دیدم که آن شیر از اصفهان بیرون رفت ودیگر مانعی نیست فوراً سوار شدیم و آمدیم تحقیق نمودیم همان شب بود که مولانا را ازشهر بیرون بردند .

ملا محمد صادق روشن

ملا صادق روشن تخلص که در مجمع‌الفصحا ترجمهٔ او را نموده از اولا او است.

راقم گوید: مرحوم میرزا محمد صادق اسم طریقتش روشنعلی و با فقیرش محبتی زیاده بود در شعر تخلص روشن می‌نمود و در اواخر سال هزار و سیصد وپنج وفات یافت جنازه‌اش را ازطهران بعتبات ائمهٔ عراق بردند وار جهت اشتهارجد خود به پلوی می گفت هر کس در سر مزار او قصد هرنحو پلوی نماید باوعمان شب روزی می‌نمایند. دیوان‌اشعار روشن طبع شده ویك فرد آن آورده می‌شود.

طی طریق عشق به نیروی کام نیست این‌راه را هر آن که بکنجی نشست رفت

میرزا احمد نبیرهٔ سلطان‌العلماء

احمد میرزا نبیرهٔ سلطان العلماء والد ماجدش سید مرتضی به منصب صدارت و شرف مصاهرت شاه سلطان حسین سعید شهید سرافراز بوده.

نواب احمد میرزا بهمعدامادی خالوی بزرگوار خود شاه طهماسب ثانی مفتخر بوده سیدی بزرگ همت وصدری رفیع مرتبت است، در شرب صهبای یاقوتی و اخضر زمردی وافیون مقلد صفویه بوده است گویند در آخر تارك شده.

خلاصه در شاعری یدی باسط داشته تخلص نیازی می‌فرموده وفاتش از این بیت معلوم است.

چون شمار سال تاریخش زآذر خواستم زد رقم مونس، بوداحمد به احمد در بهشت
(۱۱۸۸)

حاجی محمد قادری

شیخ حاجی محمد قادری المشهور بنوشاه گنج بخش از خلفای شاه سلیمان قادری ومقتدای طریقهٔ نوشاهیه قادریه است و شیخ محمد حیات تذکره نوشاهیه را تألیف نموده احوالات این طایفه در آنجا مشروح است وفات نوشاه سال یك هزار ویك صد و سه بوده در عهد سلطنت اورنگ زیب عالم گیر هندی.

حضرت نوشاه شاه با کمال زیر فرمان یافت چون ملك جنان
رحلتش گو «هادی حق گنج بخش» نیز «مهدی گنج بخش دو جهان»

نصیرالدین محمد ثانی

نصیرالدین محمدالثانی الاصبهانی، وحیدعصره وفرید دهره، جامع المعقول والمنقول، سالهادرشیرازباعرفای وقت خود مسالك پیموده ومرجع افاضل بوده ودرطب جالینوس عهد ودرحکمت تألیفات نموده و درسال هزار ویك صد ونود ویك به عهد کریم خان همان جا وفات یافته.

ومرحوم صباحی در تاریخش گفته (آه از مرگ نصیر ثانی آه)
و صاحب طبع موزون است واین چند شعر نمی ازآن‌یم وقطری ازآن بحراست .

من مثنویاته

شبی با نو جوانی گفت پیری — کهن دردی کشی صافی ضمیری
ترشحهای ابر از هر کناری — بود چندان که بنشاند غباری
به پیران کهن غم سازگار است — تو شادی کن تورا باغم چه کاراست
فلك را عادت دیرینه این است — که با آزادگان دایم بکین است
به جان می‌پرورد بی‌حاصلی را — کزو دل بشکند صاحب دلی را

من رباعیاته

آئینهٔ دوست روی نیکوست ببین — عکسی که‌در این آئینه‌زان‌روست ببین
چشمی بگشا عکس‌چه وآینه چیست — عکس اوست ببین‌آینه هم‌اوست ببین

قطب دوازدهم سید علی رضاشاه دکنی

قطب المشایخ المتأخرین ومجددالطریقة فی المائة الثانیه عشرة سید رضا علی شاه الدکنی، در‌مملکت هندوستان به ولایت حیدرآباد دکن متوطن بود ویك صد وبیست سال متجاوز عمر نموده شصت سال به استقلال بر سجادهٔ ارشاد نشسته و جمعی کثیر در خدمت حضرتش تربیت شده به درجات عالیه رسیده تکمیل شده به ارشاد عباد مأموریت داشته .

اسامی بعضی بدین‌موجب است: سرعلی شاه، محمود علی شاه، حیدر علی شاه ، اسد علی شاه، احمد علی شاه، عنایت علی شاه، شاه طاهر دکنی، سید معصوم علی شاه .

کرامات ومقامات آن‌جناب بسیاراست ونظام علی‌خان حکمران دکن که سیصد هزار لشگر سواره و پیاده داشته و مدت چهل وچهار سال سلطنت نموده و وزیر او که ملقب به ارسطوجاه بوده نهایت‌اخلاص وارادت به آن‌حضرت داشته‌اند بدون اذن ورخصت به خانقاه وی داخل نشده‌اند .

و بهرام جنگ که یکی ازامراء آن مملکت‌بود بجهت اختلاف مشرب کینهٔ آن‌جناب را در دل داشته منتظر فرصت و وقت می بود تا آن که وفات سلطان و وزیر رسیده باهزار سوار به عزم قتل شاه وتخریب خانقاه از شهر روانه میشود چون به نزدیك میرسند جناب شاه علی رضا به تنهائی از جایگاه بیرون میروند و یك تنه با آن‌گروه مقابل می‌شود و بر آنها به آواز بلند‌کلمهٔ جبرئیلیه می‌خواند وبهرام جنگ با همراهان بدون اختیار همان کلمه راگفته مراجعت نمودند وجناب سید به خانقاه برگشتند .

واین دو بیت مثنوی مولانا مناسب است .

واحد کالالف کبود این ولی بلکه صد قرن است آن عبدالعلی
هر که ترسید ازحق وتقوی گزید ترسد ازوی جن وانس وهر که دید

شاه طاهر دکنی

از مشایخ مذکور کسانی که به ایران مأمور شدند یکی سید معصوم علی شاه که در عنوان جداگانه ترجمه ایشان بیاید، ودیگر شاه طاهر بعداز زیارت استان امام رضاعلیه‌السلام بیزدآمد ودرخانهٔ سید تاجری منزل گزید. آن تاجررا پسری بود محمد نام، خوش فطرت ونیکوسیرت. روزی شاه طاهر بعنوان وعظ سخنی می گفت ودرنصیحت می سفت ازجمله مستمعین آن سید ومحمد پسرش بودند و رشته کلام درمعایب شهوت ومذمت هوای نفس کشید آن نو جوان پاک ایمان خلوتی جسته آلت رجولیت خود راقطع نموده بعضی از کسان پسر خبر شدند وپدر را مطلع نمودند به اتفاق شاه طاهر به بالین او رفتند او رادرخون خود غلطان دیدند، در معالجه‌اش کوشیدند تا از مردن برست وشفا یافت ودست از دامان شاه طاهر برنداشت، پدر نیز اورا در راه خدا واگذاشت وچون به عتبات عالیات رسیدند شاه طاهررا اجل رسید وبه سید محمد وصیت کرد که برای تکمیل باید به مملکت دکن رفته وبه خدمت شاه علی رضا مشرف شوی. بعدازوفات وغسل وکفن ودفن اوبه مملکت هندوستان رفت ومدت هفت سال درخدمت شاه بماند ورخصت یافته بشیراز متوطن گردید. معروف است به آقای خواجه وبا سید معصوم علی شاه و نورعلی شاه بسیار صحبت نموده وتااواخرزندیه در حیات بوده است.

در ریاض العارفین ترجمهٔ سید رضا علی شاه را آورده وبعباراته ذکر می نماید.

از اماجد سادات رفیع الدرجات واز اکابر اولیای کثیرالبرکات بوده نسبت طریقت و ارادت آن جناب به شیخ شمس الدین دکنی ار مشایخ سلسله نعمت اللهیه درست کرده معبدش در حوالی شهربوده هفته یی یک بار به شهرتوجه نموده درمنبرومسجد باظهار فضایل ائمه اطهار علیهم السلام می پرداخته عرض کرامت بسیار ازوی نقل کرده‌اند.

وجناب سید معصوم علی شاه دکنی از خلفای او است که به ایران آمده و ترویج طریقهٔ نعمة اللهی کرده. گویند در واقعه ازامام ثامن ضامن مأمور شده که اورا روانهٔ ایران نماید و بنا بر اظهار تشیع در طریقهٔ ایشان هر کسی را نامی که مشتمل برنام علی باشد جایز است.

بالجمله جناب سید ازاعاظم عرفای متأخرین است ویک صدوچهل سال عمر یافته، بعضی از معاصرین به خدمت او رسیده‌اند وبزرگواری او را فهمیده‌اند واین رباعی از اواست.

قاصد تو و مقصد تو و مقصود توئی شاهد تو و مشهد تو و مشهود توئی

بردیدهٔ دل نیست کسی جز تو عیان　　عابد تو و معبد تو ومعبود توئی

ترجمهٔ مملکت دکن ومزار شاه علی رضا

دکن بر وزن وطن به معنی جنوب است وچون آن مملکت در جنوب هندواقع است به این اسم خوانده شده وگویند دکن بن هند بن‌حام بن نوح آباد نموده بنام خویش‌نام نهاده.

راقم گوید وفات جناب سید رضا علی شاه در هزار ودویست وچهارده روی‌نموده.

وحقیر چهارم ماه ذی‌الحجة الحرام هزار ودویست ونود و هفت تابیست وهشتم ماه صفرنود وهشت درمملکت دکن بسیاحت‌مشغول بود و شرح آن در احوال خویشتن‌نوشته‌آید بعونه و توفیقه وآنچه مناسب حال‌است ذکرمزار کثیرالانوار شاه محمود وشیخ شمس‌الدین وسید علی‌رضا شاه است.

چون از دروازه مغربی‌شهرحیدرآباد دکن بیرون روندبه فاصله دوثلث فرسخ کوهی است و بر آن عمارت با شکوهی معروف به درگاه شاه محمود نزهتگاه خوبی و جایگاه مرغوبی است مشتمل‌برچندین حیاط، بهاربند وجلوخان واندرون وبیرون وچله خانه و مرتبهٔ اعلی که خانقاه ومزارشریف‌آنجا است ونظر انداز به سمت‌مشرق‌است. دراطرافش حجرات‌است ومقدم برآنها طاق ورواقی‌است. مرقد شاه میر محمود شمس‌الدین دروسط گنبداست ودرحجرهٔ دور فضا مزارشاه علی‌رضا و حجرهٔ دیگر بعضی‌ازابناء ونواده‌های‌آن جناب مدفون هستند ودر زیرآن‌فضابمنزلهٔ سرداب شکفت ومغارها است‌که خوف وهراس برای‌آدمی بهم میرسد وبعضی مرتاضین بریاضات شاقه در آنجاها اشتغال می‌نمایند ودر دامنه‌کوه دریاچه وتالابی است‌که بواسطه سده‌آب باران و برسات جمع شده وساکنین و عابرین شرب می نمایند معروف است به‌تالاب میرعالم.

ودرویشی بلبل شاه نام اشعار بسیار بدیوار وطاق‌آن‌عمارت گفته ونوشته در مدایح ائمهٔ اثنی عشر وتمجید اقطاب سلسله علیه.

افسوس که آن مقام منیع ومکان رفیع روی به انهدام نهاده.

و سجاده صاحب احمد علی‌که به سه واسطه نسبش به شاه علی رضا میرسد و متولی موقوفات آن درگاه ملایك جایگاه است بواسطه مخارج بسیار ومتعلقات بی‌شمار ازاجاره ومداخل املاك صرف مرمت و تعمیر آن آستان نیاکان نمیتوان نماید و از حقیقت طریقت بی‌خبرمانده ازاثرپدران بسجاده صاحبی وبتخت پوستی‌قناعت نموده در اوقات شبانه‌روزی در دهلیز آستانه جلوس وبرای پذیرائی واردین مأنوس است.

حقیر مدتی درآن درگاه محمودی‌بادرویشی که اظهار مودت به فقیرمی‌نمود متوقف

ومشرف بوداز تمام گروه انبوه مردم می‌شد هنود ومسلمان و غیرهما در ایام عرس وولیمه که سرسال میلادشاه است چند روز متصل به هم ازشهر تا آنجا مثل راسته بازار نذورات می آورند وبعضی ازطایفهٔ هجره(۱) و کسبی دیدم که نذر کرده بودند که درآنجا برای خدا بزنند و بدهند و عنایت حسین خان کوتوال که یکی ازامراء بود بافقیرعنایت داشت وبرای حفظ نفوس دراین چند روز آنجا بود وعجب حالی مشاهده شد. طوایف مختلفه ومذاهب متضاده جمع شده بود کسی با کسی کاری نداشت وهرکس باهم مشرب خودبود اصلا از دیگری سئوال نمی‌نمود که فلان مرتکب فلان کبیره است یا بهمان رافضی است و تکنف ننمود یاقاضی حنفی بامرشد جعفری مودت نمود.

نظامی گوید:

هر ذره که هست اگر غبار است — در پردهٔ مملکت به‌کار است

در راه تو هرکه با وجود است — مشغول پرستش و سجود است

سر رشتهٔ راز آفرینش — دیدن نتوان بـه چشم بینش

این رشته قضا نه آنچنان تافت — کورا سر رشته‌بی توان یافت

میرعبدالحمید معصوم علی شاه

السید الشهید والغریب الوحید ذوالمقامات العالیة والکرامات المتعالیة میرعبدالحمید الملقب به معصوم علی شاه حیدرآبادی الدکنی المکی المدنی الحسینی قدس روحه.

معصوم علی است شاه درویش — سلطان همه سپاه درویش

آن جناب مولدش حیدر آباد دکن ونیاکانش صاحبان دولت و ثروت بوده‌اند بعد از تحصیل کمال صوری و تکمیل احوال معنوی اشتغال نمود و باصحاب جد وحال وارباب معرفت منوال روی آورد ترك جاه و جلال وملك ومال کرد و در طلب صاحب دولتی همی گشت وآخرالامر به خدمت شاه علی‌رضا تسلیم شد وبه حضرتش تعلیم یافت، پس از سالها که سر بر آستانه‌اش سود وقلبش از سوای دوست متخلی وروحش بلقای او متحلی و سرش به حقایق متجلی نمود برحسب حکمت بالغهٔ یزدانی و رحمت واسعهٔ سبحانی پیر روشن ضمیر به دست خویش او را لبس خرقه نمود و به ارشاد عباد مأمور گردانید.

جناب صفوت نشانی گوید که سلطان الست به قلب رحمت پرست اشاره چنین فرموده کـه شاه علی رضا علیه‌الرحمه خرقه بسید مظلوم علی معصوم بخشود و بعد ازآن کسی را ارشاد نکرد وتعیین شیخ دیگر نفرمود.

وچون مخصوص کشورایران اززمان انقراض دولت صفویه واستیلای افغان واستملای

۱ـ هجره مخنث راگویند

افشاروواختلال الوارتعریف اصحاب‌طریقت وتوصیف ارباب حقیقت سیما طریقهٔ علیه علویه رضویه نعمةاللهیه گوشزد خلق نمیگشت لهذا بحکم بلغ ان سفیرالهی ابتدا از ملك دکن سال هزارویکصد ونود بدون هراس باعیال ازبحرعمان بفارس آمد.

پیشه‌اش اندر ظهورودربطون اهد قومی انهـم لایعلمون

جماعتی از طالبان طریقت و پیروان شریعت از روی حقیقت مبایعت و متابعت او گزیدند.

ازجمله فیض‌علیشاه ونورعلیشاه پدر وپسر بودند بعد از تکمیل آن دو بزرگوار را صاحب اجازت گردانید و اموركلی وجزئی طریقت رضویه را حوالت به جناب نورعلی‌شاه ساخت وکاروبارطالبان وسالکان اهل ایران‌را برذمهٔ همت جناب شاه انداخت.

وعلی‌الجمله قصهٔ اوراد واذکار وقلت طعام وگفتار و سلسلهٔ مودت و اخوت در نظر هرزه گردان خراباتی وشکم پروران مناجاتی افسانهٔ عجیب و مخمصهٔ غریب جلوه کرد و بازار رد وقبول وقطع ووصول گرم شد.

گاه ولی گفتی‌هست این چنان گاه عدو گفتی هست آن چنین

او ز همه فارغ آزاد و خوش چون‌گل‌وچون‌سوسن‌وچون‌یاسمین

خشم نبوده‌ست براعداش هیچ چشم ندیده‌ست برابروش چین

درتاریخی تألیف فضلای متأخرین دیده‌ام که نوشته اززمان دولت شاه سلطان حسین صفوی تاآخرخوانین زندیه فضلا وعلماءایران درانظاربی‌اعتباربودند زیراکه دولت‌سال‌ها باطایفهٔ افاغنه وافشاریه که دراصل فرعی ازتراکمه‌اند و الواریه که شعبه‌یی ازایلات فیلی است برقراربود.

واین‌طوایف را بااهل‌علم وفضل ومعرفت راهی‌ورابطه‌یی نبوده واهالی‌آن ازمنه درتیه غفلت ونادانی سرگشته می گردیدند.

قریب هفتاد سال‌ازفضل و کمال‌وذوق وحال کسیرا بهره‌یی‌نبود وارباب دانش وبینش درزاویهٔ خمول بسرمیبردند وبعد ازتشریف فرمائی سید سخنان طریقت و حقیقت در میان آمد، مردم‌را وحشت و حیرت فروگرفت چنانکه پنداشتی بانگ مسلمانی و دیار فرنگ است اصطلاحاتی تازه شنیدند واوضاعی طرفه دیدند.

بعضی که بصورت علما درآمده بودند رونق بازار خودرا درکساد این طایفه‌یافتند وآزاراین‌فرقه را سرمایهٔ خود ساختند وحکام وسلاطین را درطرد ومنع این گروه باخویش متفق نمودند که اینانرا سرخروج است وبرسریرشاهی عروج، نبینی که خود را شاه‌خوانند ومریدان‌را خدام دانند وسننشان بیعت و سیرتشان بدعت و سلاطین عوام طبع الوار سخنان مختلفه ارباب غرض و اصحاب مرض را باورکرده بدست و زبان به بـد رفتاری و زشت

گفتاری پراختند.

نخست کریم‌خان وکیل جناب سید غریب واحباب اورا پس از توقف دوسه سال در شیرازایشان را ازآن بلد اخراج کرد روانه اصفهان شدند، دراین وقت فیض علی شاه و نورعلی شاه ومشتاق علی‌شاه ونظرعلی شاه ودرویش حسین علی درخدمت‌آن جناب بودند.

این‌کار ازشخص کریم خان محبوب نبود ومبارك نیامد. شش‌ماه بیش نکشید که روز سیزدهم شهرصفرسال هزارویك‌صد ونود وسه کریم‌خان وکیل سفربه‌سرای باقی‌کرد چنان که گفته‌اند:

کریم‌خان چوازاین دار بیمدارگذشت   سه ازنود نود ازصد صد ازهزارگذشت

وازاختلاف امرا سه روزنعش اوبرزمین مانده بود، بعدازآن که جمعی‌از زندیه کشته شدند به سعی زکی‌خان زند ابوالفتح‌خان خلف ارشد وکیل حکمران شد و زکی‌خان نیز کشته شد و علی‌مرادخان در اصفهان به داعیهٔ سلطنت جلوس نموده و ازگوشهٔ هر مملکت هرج ومرج درایران ظاهر گشت.

قاجاریه که به مقدمات سلطنت اسبق و به لوازم مملکت الیق بودند در طبرستان و استرآباد و عراق به متابعت خان جلالت نشان آقـا محمد خان سعید شهید ابـن محمد حسنخان قاجارافتخارجستند وبه‌دفع علی مرادخان وتسخیرعراق وفارس کمر همت بستند.

وقتی‌که علی مرادخان از اصفهان فرار می‌کرد بعضی درویشان کوچه‌گرد جلالی بوق ونفیرنواختند واظهارشادی کردند. علی‌مرادخان کینهٔ عموم‌درویشان را در دل نهفت و چون دوباره در اصفهان کروفری یافت اهل سعایت بنابرعادت یادآور شدند و خاطرنشان کردند که این طایفه نیز مانند سلسلهٔ سادات صفویه در بدوکار به اظهار سیادت و قانون ارادت حرکت کرده وبعد ازاجتماع مریدان نام شاهی که اکنون اسم است رسم خواهدشد وبعضی امرا درحالت سرمستی تقریرات جهلاء درصورت متلبس به لباس‌علما را مزیدنمود واورا برآن داشتند که قصد ایذاء وآزارسید مظلوم معصوم واحباب اونماید.

رستم‌خان داروغهٔ اصفهان واصلانخان امیرآخور که هردو برادر واز منسوبان مقرب علی‌مرادخان بودند مأمورشدند که ایشانرا ازتکیهٔ فیض در نهایت اهانت و خواری بیرون کرده اصحاب واحباب ایشان‌را اذیت وآزاررسانند.

تکیهٔ فیض از فیض علی‌شاه پدرنورعلی‌شاه و در ترجمهٔ وی تفصیلش بیاید وبالجمله جمعی شبه ناس بآن تکیهٔ فیض اساس ریخته طاس وکاس و لباس و پلاس را غارت‌کردند و جناب سید ونورعلی‌شاه وحاج محمد حسین که معروف ومنسوب به زین‌الدین‌رحمة‌الله علیه است دست بسته به‌خانهٔ داروغه برده وحاج محمد حسین که ازاجلهٔ علما بود رها کردند و آن دوتن را با بعضی مخلصین دیگربا هزارمشقت وآزار از شهر اصفهان بیرون‌کردند و

ایشان راه کاشان‌را پیش گرفته به‌عزم خراسان‌میرفتند چون به منزل (مورچه خورت) که نه فرسخی اصفهان است رسیدند برای رفع خستگی وشکستگی بکنارنهروسایهٔ درختی قرار گرفتند، هنوزرنج‌وگرد راه‌نرفته ونگرفته سیدرامراقبه‌یی‌دست‌داد وساعتی بجیب تفکرفرو رفت چون سربرآورد فرمود ای‌برادران مرا خبردادندکه هنوز نایره شرارت داروغه و امیرآحورتسکین نیافته وبعضی‌ازاعضای مارا قطع خواهندنمود ومن بقضای حضرت دوست راضی‌وصابرم، هرکه‌خواهد تازوداست دراین باغات متواری‌گردد. آنانراکه بیش از این استمداد نبود گریختند ونورعلی‌شاه به‌زبان عجزونیازگفت (به‌کجا دگرگریزم من ازآن گریز گاهم)

دراین اثنا دوفراش غضب رسید که یکی‌گوش حقایق نیوش سیدو نوررابریده‌برای رستم واصلان‌برد ودیگری آنان‌را ازکاشان گذرانده بطهران رساند ومراجعت نماید، چنین نمودند واز مضمون این ابیات غافل بودند.

آنراکه جای نیست همه شهر جای اوست — درویش هرکجا که شب‌آید سرای اوست
مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست — هرجاکه میرود همه ملک خدای اوست
بی خانمان‌که هیچ ندارد بجز خدای — اورا مخوان‌گدای‌که سلطان‌گدای اوست
کوتاه دیده‌گان همه راحت طلب‌کنند — عارف بلاکه راحت او در بلای اوست
هر آدمی که کشتهٔ شمشیر عشق شد — گوغم مخورکه ملک‌ابد خون بهای اوست

علی‌الجمله چون بندگان کشورگشا وسلطان‌ملک ستان آقا محمدخان قاجاردراوقات توقف شیراز وحبس نظر بودن به امرکریم خان بتوسط حاجی ملا جعفر شوشتری با سید سری وسری داشت و به این طایفه حسن‌ظنی، ازحال‌سیدمظلوم وهمراهانش باخبرگردید همگی را مورد اکرام و انعام ساخته مخارج عرض راه اقدس و بارگیر تا مشهد مقدس عنایت فرمود.

دوکشتی متساوی اساس را در بحر — یکی رساند به ساحل دگربه طوفان داد

جناب سید وهمراهان فاتحه خیرخوانده ودعای شاه‌گفته به مشهد رسیدند ودراین سفرجناب نورعلی وحسین علی‌ومشتاق علی ونظرعلی‌وصفا علی وشوق علی درخدمت‌بودند.

پس‌از زیارت وفوز بآستان بوسی روانهٔ هرات شدند. شاهزاده فیروزالدین افغان و محمدکاظم خان شاملو واحمد خان تیموری وجمعی اکابردرسلسلهٔ ارادت درآمدند وبعداز چندی‌که طالبان ومستعدان‌آن ملک را براه راست و صراط مستقیم ولایت رسانید مخلصین عراق وفارس‌را رخصت داده ازآن جمله‌بودند: نورعلی ، حسین‌علی، مشتاق‌علی، رونق‌علی وسید مظهرعلی، وخود عزم سفرزابل وکابل وهندوستان کرد ودراین‌سفر رضا علی هراتی و عین علی هراتی ودرویش حسین‌علی وحیدرعلی درخدمت بودند و بعد ازسیاحت‌آن بلاد به

ایران آمده درعتبات عالیات ساکن گشتند.

اما علی‌مراد خان ورستم واصلان چند روزی کروفری نموده با چهل هزار کس از اصفهان بیرون آمد بعزم تسخیرمازندران واسترآباد، شیخ ویس ولد ارشد خود را سردار و مقدمة الجیش نموده بمازندران آمد اعاظم آنجا به وی پیوستند و آقا محمد خان را در استرآباد محصورداشتند. بواسطهٔ اسباب جزئی که درتواریخ نوشته‌اند ودرحقیقت اقبال و تأیید الهی بوده سپاه زند دراسترآباد ازیکدیگرپاشیده شکسته و مجروح بعضی‌زنده بدر رفتند وعلی مراد خان قصد رجعت باصفهان کرد.

جعفرخان زند که ازجانب اوحکومت خمسه داشت ازتمامی سپاه علی مرادخان خبر یافت به قصد تسخیر اصفهان برخاست. علی‌مراد خان ازکثرت‌ادمان به خمردرراه مریض شد ودر منزل مورچه خورت بمرد وباقرخان خراسکانی‌سپاه شکستهٔ اورا راه نداد وجعفر-خان درنهایت اطمینان وبدون مانع به اصفهان‌رفته برسریر حکمرانی تکیه کرد، اموال علی‌مردان خان را تصاحب و جمعی از خواص او را سر برید که ازآن جمله رستم خان و اصلان بود ودرزیرهمان درخت وکنار نهرمورچه خورت، وویس‌خان پسرعلی مردان‌خان را ازحلیهٔ بصر عاری و جمعی اعیان را در خاك متواری ساخت وبطریق تعمیه در تاریخ این واقعه گفته‌اند:

نوشت کلك صباحی ز قصر سلطانی	علیمراد برون‌شد نشست جعفرخان
تاریخ جهان که قصهٔ خرد وکلان	ثبت‌است درآن چه‌شیرمردان‌چه‌یلان
درهر ورقش بخوان که فی عام کذا	قدمات فلان بن فلان بن فلان (۱۱۹۹)

دربستان السیاحه مسطوراست که جناب سید درنجف اشرف توقف نمود بعد از مدتی به کربلای معلی آمده ساکن گشت ودرآن مقام شریف جناب نورعلی ورونق علی ومجذوب علی ورضا علی وعون علی وحیدرعلی درخدمت بودند.

چون تمادی ایام از مجاورت آن حضرت بگذشت دیگر باره عازم زیارت آستان علی‌الرضا علیه‌التحیة‌والثنا گشت‌وچون به شهر کرمانشاهان رسید آقا محمدعلی بن آقامحمد باقرمجتهد بهبهانی‌آن جناب راگرفته محبوس گردانید.

بعد از چندگاه بنیروی حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر شهریار ایران و بامداد مصطفی‌قلی‌خان زنگنه حاکم آن دیاردرخفیه‌آن بحرعرفان را در رود قراسوغرق‌نمود.

گویند سبب هلاك حاجی ابراهیم خان واولاد و اخوان او و عزل مصطفی قلی خان همین بود واین واقعهٔ هایله درسنهٔ هزارودویست ودوازده روی داد.

فقیر گوید ازجمعی معتبران کرمانشاهان و غیره استماع نمود و بعضی از ایشان که ملازم آقا محمد علی بودند بیان مینمودند که‌آن جناب را در باغ عرش بـرین شهید کرده

درهمان جا که اکنون عمارت است مدفون کردند ودر این باب اصرار داشتند و می گفتند که دفن اودرمقام مذکور شبهه نیست .

سن شریف آن جناب ازشصت سال متجاوز بود و به کرات خدمت آن منبع کرامات رسیده بود. شخصی سبزچهره ازمتاع ملاحت با بهره بود، کسوت درویشان پوشیدی وموی سر نتراشیدی وضعیف اندام واندك قصیرالقامه وطویل الفکره وقلیل الکلام بود و به جهان و زخارف آن هرگز التفات نمی فرمود وهرگز مال دنیا ذخیره نمینمود وآن چه فتوحات شدی همه به فقرا ودرویشان قسمت کردی وخود نیززیاده ازیك قسمت قبول نکردی وخویشتن را یکی ازایشان شمردی، انتهی.

دراصول الفصول مذکور است که سید معصوم علیشاه در هزار و دویست و دوازده از کربلا بکرمانشاهان آمد اورا گرفته محبوس کردند وبعد از مشاوره مصلحت دین و دولت خود را درهلاك اودانستند واذیت وآزارسید را رواداشتند، جوالی نیمه اش سنگ و درنیمهٔ دیگرسید راگذاشته وسرجوال را بسته شب به دوش حمال داده بردند و به رود موسوم به قراسوکه لفظ ترکی است وبه فارسی یعنی آب سیاه انداختند وروحش بروضهٔ رضوان خرامید رحمة الله علیه وعلی آبائه واجداده :

کی بمیرد هرکه را با اوست دل دل بدو ده دوست دارد دوست دل
گر بشوق او دلت شد مبتلا مرگ هرگز بر توکی باشد روا

راقم گوید آنچه از رسالهٔ خیرات که از قاتل آن جناب است و بزودی نقل ازآن نماید ظاهر گردد که شهادت آن جناب در سال هزار و دویست و یازده بود و کلمهٔ تاریخ تاریخ شد .

مرحوم آقا محمد علی اصفهانی بهبهانی کرمانشاهانی ابن آقا محمد باقر المجدد للاصول فی المائة الثالث عشراز جمله علما و فضلا و کتاب مقامع الفضل آن جناب گواه بر فضل اواست .

شیخ ابوعلی در منتهی المقال در ترجمهٔ علامهٔ مجدد استاد خود ترجمهٔ خلف الصدق وی را نموده وٴمؤلف روضات الجنات نیزدرعنوان مخصوص آن جناب رامعرفی فرموده چیزی که موجب رنجش قلوب شده این افعال و تألیف رسالهٔ خیرات و همانا معصوم که نبوده وبرحسب اجتهاد خطا نموده، ای کاش این رساله را ننوشته واین رازسربمهررا فاش ننموده وابواب بحث وایراد برخود نگشوده وبا غرضی خودرا ثابت نفرموده بود .

اجمالی ازآن رساله آن است که به عین عبارت نقل مینماید واستدعا از مطالعه کنندگان آن است که خورده نگیرند زیرا که کلام مجتهد است وبر گوینده اگر بحثی است برناقل چه حرجی است .

در ترجمه سید معصوم علی شاه قول قادح و مادح را ذکر مینماید و العلم عندالله .

قاصر محمدعلی بن محمد باقر اصفهانی شهیر بهبهانی به بعضی ازاعاظم اخلاء ایمانی وافاخم سادات امراء اصدقاء روحانی به اضافهٔ بعضی ازفقرات وملحقات ومنظمات و نظر باین که هر فقره ازاین رساله عجالة ترویجیست از برای روح کثیر الفتوح مخربین دین مبین تسمیهٔ آن را به خیراتیه مناسب نمود وازظرائف آنکه عدد جمل خیرات باتاریخ تحریرش موافق بود. ولو اختیر کما یختار التأخیر للتاریخ لامکن ان یومی الی خمسة تواریخ.

شایق لقاء مسرت اقتضا بعد ازطی مراحل دعا وثناء مشهود رأی موالات انتما میدارد که دراین اوقات تعلیقه یی بخط ملازمان ازجانب بندگان جلیل الشأن آصف جاهی زیداجلاله العالی درخصوص مردود درگاه خالق عباد ملقب به معبود صید معصوم علی بصاد به بندگان بیگلربیگی دام اقباله رسیده که داعی نیزمطالعهٔ آن نموده تحیرغریب و تفکرعجیب بجهت داعی احباب بهم رسیده که باوجود کمال سعی واهتمام ملازمان سامی در ترویج شریعت نبویه وطریقهٔ قویمهٔ مصطفویه که شیوهٔ رضیهٔ آباء کرام واجداد ذوی العز والاحترام علی الدوام بوده چرا بایست که در اعانت معاندین دین قویم و راهزنان طریق مستقیم مدخلیت داشته باشند نهایت آنچه به خاطر فاتر داعی رسید این است که معلوم بندگان آصف جاهی و ملازمان سامی الی الان نشده که این شخصیت کیست وطریقه وعقیده اش چیست؟ بعضی ازمریدین این مرد امر را ملتبس ومشتبه نموده اند اگرچه تفصیل حکایات این شقی و اتباع او و مذمت ایشان که در اخبار وآثار ورود یافته درامثال این مراسلات متعسر بل متعذر است لیکن به مضمون مالایدرك کله لایترك کله عمل شده ازهزار یکی واز بسیار اندکی تحریر می شود تا طالبان حقیقت را موجب تبصره وتذکره گردد .

خلاصهٔ حال این خسران مال و سرحلقهٔ اهل ضلال آنکه این مردود همان معبود است که در عهد علی مرادخان بنای افساد واضلال عباد در دارالسلطنه اصفهان نهاد و به فتوای علمای آنجا علیمراد خان او را و نورعلی ملعون را با قبح وجهی ازآنجا اخراج نموده وگوشهای ایشان راهم بریده که موجب وباعث فساد در بلاد وعباد نشوند، معهذا متنبه نشدند وبه کرمان رفتند وآن مفاسد که مقروع اسماع خواص وعوام شده ازایشان و اتباع ایشان به ظهوررسیده تااین که بحمدالله امرایشان نیزدرآنجا فاسدشده مشتاق علی نام را همدرآنجا به درك فرستادند و ازآنجا نیز متفرق شدند وبعد ازآن به تدریج ودفعات بطرف عتبات وبغداد که ازبلاد مخالفین بوده ایشان با موافقین میل نمودند ودرآن اماکن مجتمع شدند وازآنجا که علماء شیعه را درآن بلاد بسط یدی نبوده فرصت را غنیمت شمردند ودرنهایت خاطرجمعی به اغوا واضلال مردم ازسکنه ومجاورین وزوار ومترددین مشغول شدندوجمعی کثیر وجمی غفیر از مسلمین ضعفاء العقول راگمراه نمودند .

وچون بعضی از مریدین خلص ایشان به تقریب معاشرت تامه بر کمال فساد عقیده و کساد طریقهٔ ایشان مطلع شده در مقام اخلال امرضلال مال ایشان بر آمده بحمدالله موفق شده وایشان را بدستیاری اهل آن ولا نیز از آنجاها اخراج نموده ونورعلی بطرف سایر بلاد روم آواره شده واین مردود به تکلیف و تحریك بعضی از مریدین روانه شده که در ولایت عجم به اتباع خود ملحق گردد وچون علانیه وارد این ولا شده وارادهاش بود که باز بنای اغوا و اضلال را در بلاد عجم گذارده اساسی از نو بر پا کنند وداعی نیز مخبر شده و قبل از این درزمان حکومت جنت مکان حاجی علی خان سواد فرمان بندگان ارفع اقدس والا از همدان به آن مرحوم رسیده که رونق علی مرید نورعلی اگر از آنجاها بگذرد البته اورا گرفته محبوساً روانهٔ تهران نمائید ورونق علی خفیة از آنجا گذشته و کسی ازرفتن او مطلع نشده بود وحال اینکه این مرد علانیه وارد اینجا شده وهمه کس مطلع بر ورود او شده داعی اورا گرفته دراینجا نگاه داشته وگزارش را به عالیجاه والا جایگاه نوشته وبه صحابت عالیشان میرزا ارسال داشته که به پایه سریر سلطنت عرض نموده بهر نحو امر وفرمان که در باره این مردود مقرر شود از آن قرار معمول گردد، زیرا که این مطب را قابل آن ندانسته که به بندگان آصف جاهی اظهار نماید، وحال معلوم شد که قبل از رسیدن عالیشان میرزا تعلیقه نوشته شده بود وخدا مطلع است که دراین مقدمه نه بندگان بیگلر بیگی و نه احدی ازاهل این ولایت دخلی ورجوعی داشته بلکه داعی به تقریب امور مذکوره این امر را مرتکب شده بجهت اینکه ارتکاب امثال این اموروظیفهٔ اهل شرع وعلما است نه دیگران واستشهادی دربارهٔ فسادعقیده این طایفه وخصوص این مردود از علما شده که به نظرشریف میرسد ملاحظه بفرمایند واین مردود را در مدرسی حاضر نموده ودر میان مردم و حضور جمع کثیر از علما وعوام از او تحقیق مسائل ضروریه اصول دین و نماز و روزه را نموده چیزیکه بحسب ظاهرقولش سر وصورتی داشته باشد ندانست که بگوید اگرچه معلوم است مطلقا عملاً و فعلاً بجا نمیآورد.

ازآن جمله از اوسؤال نمودیم که رکن نماز چند است؟ جواب گفت که هفده است ودرغسل جنابت گفت سر را میشویم تابه ناف وبعد ازآن از ناف تا پائین، وبواسطهٔ معتبره معلوم شد که بنگ وچرس راحلال ومنی وخون راپاك میداند ومریدان را امر به سجدهٔ خود مینماید وهمچنین بعضی از احکام مثل وضو وغیره نمیداند واینها ازجملهٔ ادله عدم اعتناء ایشان است به شرع مبین در فروع دین چه جای اصول دین وازاصول عقاید ایشان تساوی کفراست بااسلام وحلال باحرام ومیگویند الصوفی لامذهب له، یعنی صوفی هیچ مذهبی ندارد وبهاین معنی که هیچ مذهب را بد نمیدانند بلکه با اهل هرمذهبی محبت مینماید وشاید نظر ایشان به ظاهرقول حق تعالی باشد که **لکم دینکم ولی دین** وحال آنکه این آیه منسوخ

است به اوامر جهاد و آیه **اقتلوا المشرکین** به علاوه اجماع مسلمین بلکه ضرورت دین و ادله وجوب قتل مرتدین. و آنچه این جاهلان گمان برده‌اند که عارفان وواصلان بخدا ازعبادت مستغنی‌اند وچون ترک تعلقات دنیا نموده قرب بمبدأ ایشان را حاصل بلکه به اعتقاد باطل خود همه اوشده‌اند بعبادت حاجت ندارند وبه آن مکلف نیستند. این اعتقاد محض ضلالت وگمراهی است چه اگر کسی را از ارباب وصول وعرفان استغنای از آن حاصل میبود در معرض تکلیف نمی بودجناب رسالتمآب می بودند که خداشناسی همه بایمان اوتمام است وحال آنکه متحمل مشقت عبادت آنقدر میشد که درپشت پای مبارک ایشان آثار ورم به ظهور رسید و دراین باب آیهٔ شریفهٔ **طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی** نازل گردید وجناب ولایتمآب که بزعمشان منتهی به جناب رب الارباب است وصراط مستقیمش می‌دانند به صحت پیوسته که در هرشبی هزار رکعت نماز ادا می‌نمود حتی آنکه درلیلة الهریر آنرا ترک نفرمود.

و همچنین هریك از اعاظم اولیاء و افاخم اصفیاء معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات وطاعات می کرده‌اندچنانکه ازسیر در سیر واخبار وکتب حدیث وآثارمعلوم می گردد اگرآنها را حمل برارادهٔ تفهیم وتعلیم امت کنند.

چنانکه ازمکالمهٔ سقراط حکیم باحضرت موسی کلیم مفهوم می‌شود وباید این ملاعین نظر به آیهٔ شریفهٔ **ولکم فی رسول الله اسوة حسنة وان کنتم تحبون الله فاتبعونی** نیز اقتدا ومتابعت حضرت نمایند.

وایضاً هرچیز را مظهر جمال خدا میدانند مانند انبیا واوصیا و اولیا و امردان و گلرخان یا مظهرجلال خدا می‌دانند مانند کفار وفجار از قبیل فرعون وهامان وابوجهل وعبدالرحمن واهرمن‌صورتان وشیطان‌سیرتان‌وازاین‌جا است که مولوی رومی درمثنوی گفته:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد　　موسئی با موسئی در جنگ شد

واز زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مخاطبهٔ ابن ملجم لعین چنین بافته وگفته:

غم مخور فردا شفیع تو منم　　مالك روحم نه مملوك تنم

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو　　زآنکه این را من نمیدانم ز تو

ونیز گفته:

سوی کل خود رو ای جزء خدا.

باامرخرفات بسیار دیگر، ونیز بعد از مقالات بسیار شروع درقدح سلسلهٔ معصوم‌علی شاه فرموده از معروف کرخی تابه سید رضا علی شاه می‌رسد به‌این عبارت با رکاکت وشاه علی رضای خراسانی که معصوم علی شاه نسبت به او خرثانی است چندی قبل از این بعداز آنکه دربیت الخلا کشف از برای اوحاصل شد بدرك واصل شده‌اند.

اما معصوم علی مردود مطرود ملقب به معبود که عابد شیطان ومعبود خران است پس بدی حال او مانند خران مال او بر بسیاری از کسانی که اورا دیده وبا اوصحبت داشته‌اند پوشیده نمانده ونخواهد ماند، وسیادتش چنانکه بعضی توهم نموده‌اند وبه‌آن اوراستوده‌اند معلوم نیست هرچند که مرتبه‌سیادتش نسبت به مرتبه معبودیت چیزی نیست وظاهر آنست که لقبش صید بصاد است چنانکه تلقب به این متعارف الوار واکراد است .

وهمچنین تلقب بمیر وامیر ومیرزا اختصاص به سادات ندارد چنانکه ظاهراست وبر فرض تقدیر صحت سیادتش ظهورشقاوتش موجب‌اذیت‌واهانت‌ومانع احترام واعانتش‌می‌شود چنانکه **ان‌الله تعالی قال لنوح انه‌لیس من اهلك** .

ونیز صورت استشهادی مسطور است با جواب های آن ومحض نمونه وخلاصه اکتفا می‌نماید به نقل‌صورت سئوال ویك جواب احمده علی نواله مصلیاً علی احمده وصحبه واله التابعین لفعله وقاله .

استشهاد واستعلام می‌شود از فضلا وعلما وحجاج وزوار وتجار ومترددین دارالسلام بغداد حفت بالخیر والسداد وعتبات عالیات وغیرها من‌البلاد که هر کس از ایشان را علم واطلاع برفساد اعتقاد وکفر والحاد ظلمت پناه نورعلی شاه وضلالات دستگاه معصوم‌علی‌شاه ملقب به معبود ومرده‌فسده‌این دومردود را عموماً یا خصوصاً خواهد بود از انکار ضروری دین و اقرار بمایراغم انوف‌المسلمین علماً یا عملاً بحیث یوجب‌کفرهم ویستوجب قتلهم وتعزیرهم اسم سامی ونام نامی خود را درصفحه این صحیفه وحواشی این‌نمیقه وثیقه قلمی فرماید که عندالحاجه حجت‌گردد والسلام خیر ختام .

حقیرعلم به فساد عقیده ایشان تفصیلا واجمالا ندارد ولکن‌علم اجمالی قطعی که‌قابل شك وشبهه نباشدداردکه این طایفه‌که مستشهد علیه رئیس‌ایشان است اعتنا به احکام شرعیه فرعیه ندارند ودر امورات فروع بسیار بی مبالات وبیباك می‌باشند وزیاده براین برفقیر عبدالصمد همدانی بسرحد علم نرسیده والله یعلم .

ونیز بعد ازآن استشهادصورت بعضی ازمکاتیب مریدان سید معصوم‌علی‌شاه که‌به‌بعضی نوشته‌اند نقل‌نموده وازآنها یکی‌دراینجا نقل می نماید بعین‌عبارت خیراتیه: صورت‌مکتوب منکوس اسلوب شقی‌موسوم به تقی کرمانی مرید مشتاق علی چارتاری طنبوری مریدنورعلی مرید معصوم‌علی که درهمه برعکس نهند نام زنگی کافور که بظلمت پناه نورعلی‌شاه درسال تحریر همین رساله نوشته است .

عرضه میدارد که این عریضه به تاریخ لیلة الثلثاء چهارم ربیع‌المولود از محل شهر بابك دربنده‌خانه‌درمحل حضورفرزندی‌صدقعلی‌وبرادران‌درویش‌صدقعلی ومیرزاابوالحسن معروض خاك پای عالی‌اعلی‌می گردد که نمی‌دانم ازکدام دردبنالم ازدردفراق وغم‌مهاجرت

یاکاشف غم المغمومین یا ازعناد ولجاج مخالفین یامهلك الجبابرة والفراعنة یا ازضعف وفتور موافقین السلام علیك یا معین الضعفاء یا از درد ضعف قلب و وحشت دل این ضعیف یا نور المستوحشین فی الظلم.

احوال این ضعیف آنکه تخمیناً پنج ماه می‌شود که خانه نشین وضعف بدن بروجهی است که نماز ایستاده اغلب اوقات صعوبت دارد وضعف قلب به حدی است که از استماع چیزی که فی الجمله ناخوشی در آن باشد منشأ تکان خوردن دل و مشرف شدن برغش می‌شود تا به حدی که اغلب اوقات قدرت برذکر کردن ندارم یا من به ذکرك تطمئن القلوب یا منزل السکینة فی قلوب المؤمنین اغثنی وفرج عنی وارحم ضعفی بقوتك وتدارك جهلی بنورهدایتك واحفظنی بلطفك فی کنف عنایتك.

هرچند فکر کردم که به نوعی دل را تسکین دهم رمزی بخاطر نرسید بالاخره از کرم شما تسکین دل خود را در آن دیدم که به همت شما دیوان غزلیاتی بشود ومقاطع باسم سامی ونام نامی آنکه نامش را نمیتوانم برقلم جاری کرد که نامش مایهٔ حیات است ونه برقلم می توانم جاری نکرد که مخرب اساس طاقت و ثبات است اعنی حضرت فیاض علی الاطلاق شهید راه خدا علی مشتاق قدس سره مزین گردانم وشروع به این امر قریب یك ماه است که اتفاق افتاده امیدوارم که به برکت نفس مولانا عنقریب دیوان کریم حضرت مشتاقی صفت اختتام یابد.

وچون درحین تحریر عریضه به حرف صاد رسیده بود این غزل عرض می‌شود وچون از زبان آن حضرت است هرچه عرض از مقام آن حضرت قدس سره کنم سطری عرض نکرده باشم وهی هذه.

خاص حقیم وزحق مابه هدایت مخصوص	و ز لب شاه ولایت به ولایت منصوص
صدق ما گشته محقق به براهین وحجج	حق ما گشته مصدق باسانید ونصوص
زاهدا جنس عوامی و تو کالانعامی	لب فرو بند ز اسرار کرامات خصوص
با پلنگ که عزت چه ستیزد روباه	با نهنگ یم قدرت چه سگالد دعموص
عارفان بر نمط اوسط حق رهبر خلق	رهزنان ازدوطرف مفتی وزاهد چولصوص
که به طغیان یکی منهج اقوم مفرط	که زخسران دیگر مسلك اعدل منقوص
طالبا پا بکش از صحبت اصحاب ریا	راغبا سرمکش از خدمت ارباب خلوص
هم جموع و الوف کفرید واحد	هم کهوف و صفوف کبناء مرصوص
نص اشتاق الی قربك فی المشتاقین	ساخت مشتاق علی را به ولایت منصوص

ونیز بعد از نقل این مکاتیب صورت بعضی رقیمه که درجواب مراسلات مؤلف خیراتیه برخی از رجال دولت آقا محمد خان قهرمان ایران نوشته‌اند ذکر نموده وبه ذکر یکی از آنها

اکتفا می نماید بعین عبارت .

صورت مراسلهٔ ملاطفت شامله بندگان سعادت توأمان اعتماد الدولة العلیة الخاقانیة بعد از رسیدن رسالهٔ خیراتیه به مطالعهٔ ساطعهٔ امنآ الدولة البهیة السلطانیة .

بعرض مقدس عالی میرساند که رقیمهٔ کریمهٔ النفات شمیمه و نمیقهٔ انیقهٔ مؤالفت ضمیمه در اسعد اوان واشرف زمان کالوحی المنزل من السماء عزوصول وشرف نزول ارزانی داشته از حصول صحت وجود مسعود نهایت انبساط رخ نمود .

رسالهٔ موسومه بخیراتیه که فرستاده بودید زیارت نموده از مضامین سعادت تضمینش استحضار کلی حاصل و از فقرات هدایت آیاتش مورد اطلاع کامل گردیده در هرباب آنچه ملازمان صلاح دانسته‌اند: صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح .

وشرحی که قبل از این نوشته شده کیفیت آنرا رافع زبانی به خدمت با رفعت عرض خواهد نمود. چون حامل رسیله به سبیل استعجال روانه صوب حضور وشرفیاب حضور سعادت دستور می‌شد فرصت نبوده زیاده براین مصدع نشد طریقه انیقهٔ محبت ودوستان نوازی مقتضی آنست که الی اوان دریافت فیض خدمت محبت نگار احوال شریفه بوده مهمات ومرجوعات را اعلان دارند که فیصل پذیر است .

ونیز بعد ازآن درآمدن نورعلی‌شاه ببلدهٔ ذهاب عباراتی رکیك نوشته که حقیقت نقل آنها سزاوار نیست وچیزی که بتوان از آنها محض اطلاع برکمال اقادر این اوراق آورد این است که بعین عبارت مؤلف خیراتیه است .

و از غرایب آنکه مکتوب مسلوب الاسلوبش که ظناً به خط خودش وجزماً بنظرش رسیده متضمن اغلاط املائیه بعلاوه ترهات انشائیه است .

ازجمله اغلاط آنکه در چندین جا بلده ذهاب را برای بدله ذال نوشته بحدی که محتمل برحمل سهو نگشته وهمچنین تلاطم را بمثناة فوقیه قبل ازمیم ومتابعت را بطای مؤلفه بعد ازمیم وسبت را بصاد بدل ازسین الی غیرذلك .

وبعضی اشعار ازنورعلی برالسنهٔ مریدان جاری است وبشهاب ثاقب ابکار افکار مناقب آن اشعار را به مثالب مبدل ساخته ازجمله :

شد از نور علی روشن چراغ جسم و جان ما
بـه ذکر چارده معصوم گویا شد زبان مـا

ردش این است :

الهی آتش قهرعلی افتد به جان تو — بذکر سیزده مأموم گویا شد زبان تو

ایضاً از اشعار نکبت شعارشان این است :

ما ابر گهرباریم هی‌هی جبلی قم قم — ما قلزم زخاریم هی‌هی جبلی قم قم

ردش این است :

تو ابرشرر باری هی‌هی دغلی کم کم	تو خرسک دمداری هی‌هی دغلی کم کم

واز جملهٔ اشعار الحاد دثار ایشان این است که منسوب است به سیدشاه‌علی رضای خراسانی از جملهٔ شجرهٔ مذکوره وشاید سیادتش مانند صید معصوم علی صادی باشد و محتمل است که هر دو سید بکسر سین به معنی گرگ باشند چنانکه ظاهر حال خسران مال ایشان است که گرگانند درلباس میشان واز بابت لغز بزبان عربی بخاطر فاطر قاصر رسیده که چون هریك از ایشان وارد می‌شود بردیگری مناسب بود که بگویند: شاه رسید.

روز وشب در وجد وحالم یللی	محو آن زلف و جمالم یللی
نیست جز سودای عشقش درسرم	فارغ از فکر و خیالم یللی
قطع کردم ساحل بحر وجود	غرقه در بحر وصالم یللی
تا شدم هم صحبت دردی کشان	صافتر ز آب زلالم یللی
جز رضای حق ندارم مطلبی	طالب صاحب کمالم یللی

ردش این است :

روز وشب در قیل وقالی یللی	محو هر زلف و جمالی یللی

و رد دیگرش این‌است :

بس که در پیش تو افتادم برو	پینه کرده هر دو دستم یللی

راقم گوید هر که رسالهٔ خیراتیه را دیده قطع حاصل می‌نماید که مرحوم آقا محمد علی درآن تألیف خود را قدح نموده ودر مقدمات کتاب اشاره شد و در معاصرین مرحوم والد بیاید که مرحوم آقا محمود خلف الصدق آقامحمد علی از اجله مخلصین سید معصوم علی‌شاه و نورعلی‌ومحققین این‌طایفه‌است و بواسطه‌ظلم و بیدادی که‌از پدرخود دیدندخانواده آقا محمدعلی مروج طریقت مرتضوی شدند ودور نیست که سبب آمدن سید معصوم علی شاه به کرمانشاهان محض ارشاد آقا زادگان بوده است.

گاهی به کشته گشتن و گاهی به کشتن‌است	ترویج دین به هرچه زمان‌اقتضا کند

ذکر نامه‌یی که حضرت سید بیکی‌ازخلفای خود نوشته بعضی گویند خطاب به جناب نورعلی شاه است :

بسم‌الله الرحمن الرحیم نورچشم راحت‌جان بلکه ازجان خوشتر سلمه الله تعالی‌خبر ما اعتصم المرء بجباله کلمة العجز فالقصور بباله عن‌معرفةالله و کماله والصلوة والسلام‌علی محمدالمصطفی وآله .

وبعد این‌تذکره‌ای است بل‌تبصره عقلای‌وقت‌را از این مجنون‌الهی که دربیمارستان آفرینش محبوس حجرهٔ گیتی است که درسلاسل ارکان کشیده چون آسمان در دوار و چون

آفتاب درچرخ وچون باد شیفته بلکه از بحر شیفته‌تر وچون ابر مسلسل بلکه از آب مسلسل‌تر هرروز ازدردگهی آهی نوش با تعب وهر بامدادش از تلخ وترش زمان شربتی با تب و هر دمش ازدوال تقدیر زخمی مرسوم، اگر در اثنای عبارت عبرتی رود محققان معذوردارند که بردیوانه قلم نرود. دوش برلب دجله این تحیت تحریرمی افتاد، دیده ازسطح دجله عذوبت به قرض می گرفت ونفس بعاریت می‌ستد وعذوبت ازنفس بدو طرف میرفت بعضی بزبان می‌آمد عبارت می‌شد وبعضی بدل میرفت معانی میگشت، دل آنرا برلب دجله میکرد، قلم بر صفحه بیاض مینمود دیده بزبان مردمك بادجله می گفت یا نهرالله گوهر گداخته یا اشك کواکب سیاری یا فلك دوار ؟

دجله گفت مگوی نه اشك کوکبم نه فلك بلکه معصوم علی‌ام از بحر مکارم صاحب اجل بل کفی ازجوی کف حضرت خواجه، حباب وار اول دایر بودم مگر تدویر محکم نیفتاد خطی مستطیل شدم. دیده گفت نه موصل مکه ثانی‌است وحضرت خواجه کعبه، قاعده چنان است که کعبه باردهد اینجامکه بی‌بارچراست بلکه موصل آسمان است وحرم صاحب گلشن آفتاب درب آسمان برمساکین گشاده دارد اینجا بسته چون‌است، بلکه موصل بهشت است کس نگفته که دربهشت باج ستانند اینجا پس ازآیندگان چرا باج بگیرند ؟

دجله گفت نیك می گوئی اما اینجادقیقه است، حضرت خواجه گنج فضایل‌است وموصل گنج‌خانه ومن که دجله‌ام اژدهای آن گنجم. نیك بنگر به اژدها مانم. اگر تنگ باری باشد جای آن هست وبا این‌همه که چون جواهر گنج بی‌استقصا می برند .

دراین‌معنی‌محاوره ومجادله میان دیده ودجله میرفت ومژگان ودجله اشك‌حسرت بر اوراق وخبات می‌ریختند سینه آتش خانه می بود و نفس خمیر مایه حرقت با طبع همه پراکندگیهاجمع وباخاطر همه کسره‌ها ضم. دل از این زخمه گردون مرده، جان از این بهشت چشمه روان افسرده، حجرهٔ گوش ازجلا جل نامه‌آوران صدف بی‌نصیب ولعبت چشم ازلعبت بازی روندگان آسمان بی‌اثر، قالب محتضر براین‌نطع شطرنج که کره خاك است از نظاره بازی این سیاه وسفید دورنگ که صبح و شام است عاجز .

ازآن شطرنج نیمی نصیب تن یعنی رنج وازآن سیاه نیمی حاصل دل یعنی آه، نی‌نی غلطم‌نطع خاك چیست وسیاه وسفید وصبح وشام کدام است؟ آشنایان را بادست بیگانه‌چکار ومردان را با بازیچهٔ کودکان چه شمار؟ چرخی که به چرخ پیره زنان ماند چه زهرهٔ‌آن دارد که زهرهٔ مردان آب کند. صبح‌وشام که بدوریسمان‌سیاه وسفید ماند کی‌یارای‌آن‌دارد که یاران موافق را متفرق گرداند .

شکایت برجائی نیست مگر از مستی. می گویم بلی مستم که دوش در مجلس سلطان ازدست شحنه جام گرفته‌ام ودردار الملك مقامم داده‌اند واز خزانه خلعتم فرموده‌اند. چه

دارالملک بشرط می‌گویم چه می‌شنوی. سلطان به‌حقیقت مولی است وشحنه‌به طریقت مصطفی، کعبه، خزانه بحق قرآن یعنی دل سلطان که ملك السموات والارض نقش سکه او است. قهرمانی که یفعل‌الله ما یشاء سرهنگ آستانه اواست آن شحنه که لااله الاالله اژدهای بیرق او است ندای محمد رسول‌الله صدای کوس دولت او است آن دارالملکی که من دخله کان آمنا کلید دروازهٔ او است نه آن سلطانی که ازقلت سپاه ضعف پذیرد وازکثرت‌غوغا هزیمت گیرد، نه‌آن‌شحنه که شال‌عزت دربرش نهند، نه‌آن دارالملك که بصدمت زلزال‌رخنه پذیرد، نه آن خزانه که دست نقب زن بدو راه یابد. مگرناظم این‌تحفه به شاه عجم وقت خدمت این دریافت وبه خلعت این شحنه رسیده حاضر این دارالملك گشت در این خزانه راه دادند چندانکه طاقت داشت برداشت.

واز این خزانه چندان جواهر گرفت که مستغنی گشته پادشاهی یافت واقلیم وحدت به‌کف آورد کوس قناعت فروکوفت وخیمهٔ فراغت برزد، از حرص وآز بندگان گردکرد و ازعلم‌وعمل‌خواجگان به‌دست راست ودست چپ‌برداشت برسریرخرسندی نشست وتاج‌آزادی برسر نهاد و آواز در داد بدان خدائی که دور زمان پدید آورد که دور دور من است و زمان زمان من. العاقل یکفیه الاشاره والسلام.

نظر بخواهش دده حیدر و آن حضرات که ازآن فرزند نموده‌اند خواهش آنهارا به عمل‌آورده هرکس سر ازحکم شما بپیچد سر نداشته باشد باید تدارك سفرایران را بکنید ازجای خود برخاسته به امور مشغول شوید از این‌جانب مرخص روانه شوید، خود صاحب کارید وامورات از خود آن فرزند می‌باشد، بهرامر ازما مرخص‌هستید تأکید اکیددادند وده‌هزار قروش ازبابت نذور روانه نمایند مکرر آنکه به مریدان هم بنویسیدتحریراً فی سلخ شهرمحرم الحرام سنه ۱۲۰۱.

ذکرسی و یك کلمه ازکلمات حقایق آیات جناب سید

کلمهٔ ۱ ـ رهانیدن مرغ لاهوتی که محبوس قفس ناسوتی است میسر نگردد بی‌تأثیر جذبه که باز بستهٔ به متابعت مصطفی است فعلیك باتباعه.

کلمهٔ ۲ ـ سالك آنست که رو براه حق آورد وکتاب عزوجل را بدست چپ گیرد و سنت رسول را بدست راست ومیان این دو روشنائی راه راه طی کند.

کلمهٔ ۳ ـ انسان سه جزو است دل وزبان و جوارح. دل از بهر توحیداست، زبان ازبرای‌شهادت جوارح‌ازبرای عبادت.

کلمهٔ ٤ ـ حق‌سبحانه وتعالی‌اکرم‌الاکرمین‌ومعنی‌اکرم‌الاکرمین‌آن‌بود که وقتی گناه کسی را عفوکرده باشد دیگری را بدان‌گناه عذاب نکند که این‌گناهی است که ازآن‌بنده عفوکرده‌ایم.

کلمهٔ ۵ ــ سالك را ازچهار چیز چاره نباشد: علمی که رایض وی بود تا اورا راست وملایم سازد، وذکری که مونس وی بود تادرتنهایی وحشت نگیرد،وفکری که مرکب وی بود تا از همراهان باز نماند، وورعی که باز دارندهٔ وی باشد تا بهر ناشایسته ننگرد .

کلمهٔ ٦ ــ سالك باید چهار موت برخود فرض کند تابمرتبهٔ فقررسد: موت ابیض که گرسنگی است، وموت اسود که صبر کردن بر ایذای مردم است ، و موت احمر که مخالفت نفس‌است، وموت اخضر که از پوشش‌نو وکهنه قناعت کردن است .

کلمهٔ ۷ ــ پیرکامل آن است که متابعت رسول را لازم دانسته باشد و مریدکامل آنکه درآینهٔ حال پیرو جمال مراد انوار الهی را بیند .

کلمهٔ ۸ ــ علامت مرید قبول یافته آن است که به مردم بیگانه صحبت نتواندواگر به صحبت بیگانه افتد چنان بود که مرغی درقفس واسیری در زندان .

کلمهٔ ۹ ــ ملامتی نه‌آن بود که بی‌حرمتی شریعت کند که او راملامت کنند ملامتی‌آن است که درکار حق سبحانه وتعالی ازخلق‌باك ندارد.

کلمهٔ ۱۰ ــ زهد آن است که از دنیا اعراض کنی و به قسمت رضا دهی و سخن جز به مقدارکردار نگوئی. زهد نه به عدم تجمل ومال است‌بل فراغت دل ازمادون‌ذوالجلال فقیردنیادوست را باکمال‌فاقه‌زاهدنخوانند وحضرت سلیمان‌را باآن دستگاه‌زاهد خوانند.

کلمهٔ ۱۱ ــ فقیر آن است که خاموشی‌او بفکرباشد وسخن‌گرفتن او به ذکروبهترین قولها ذکراست وبهترین فعلها نماز وخوبترین خصلتها حلم .

کلمهٔ ۱۲ ــ راحت دنیا در سه‌چیز است: ذکر سبحان وتلاوت قرآن وزیارت‌اخوان .

کلمهٔ ۱۳ ــ هرسخن‌که از ذکر خالی است لغو است وهر خاموشی‌که از فکرخالی باشد سهو است و هر نظر که از عبرت خالی است لهو است .

کلمهٔ ١٤ ــ درویشی آن است که به چیز کسان طمع‌نکنی وچون بتوآرند منع‌نکنی‌و چون‌گرد آمدجمع نکنی .

کلمهٔ ۱۵ ــ درویشی آن است که به ضرورت اکتفا کند وطالب زیاده نباشد که رضای به‌رزق‌اندك او را ازحرص پاك کند .

کلمهٔ ١٦ ــ تجرید آن است که دل خود را مجرد کنی ازغفلت ونفس خودرا از هوا وزبان خودرا ازلغو.

کلمهٔ ۱۷ ــ سعادت خلاصی است ازخود بیاد حق سبحانه وتعالی وشقارت در ماندن بخود وازحق تعالی بازماندن .

کلمهٔ ۱۸ ــ بدبخت کسی‌است که او راعلم دهند و عمل ندهند یا توفیق عمل دهند و اخلاص ندهند .

کلمهٔ ۱۹ – غیبت از خود وحضور با حق بقدر مرتبهٔ عشق و محبت است و هر که را عشق ومحبت بیشتر غیبت از خود وحضور باحق بیشتر .

کلمهٔ ۲۰ – حق سبحانه وتعالی چون خواهد بعضی از دوستان خود را در تحت قباب عزت از نظراغیار محجوب گرداند ظاهر ایشان را لباس اغنیا پوشد تا اهل ظاهر ایشانرا از جملهٔ راغبان دنیا پندارند وجمال حال ایشان از چشم نامحرمان پوشیده ماند .

کلمهٔ ۲۱ – بهدوست صالح آمیز وازدوست طالح بگریز که دوست طالح بصفات ذمیمه دلالت کند و دوست صالح بصفات حمیده .

کلمهٔ ۲۲ – اگر ابواب فتوحات دنیا بر تو گشاده شود ایمن مباش که از راه راست منحرف شدی واگر درهای بینوائی مفتوح گردد دل خوش دار که درطریق اولیا قدم نهادی.

کلمهٔ ۲۳ – چون ترا ازحوادث دنیا محنتی پیش آید باید توبه کنی وبحق باز گردی که هر که به تأدیب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید .

کلمهٔ ۲٤ – تا دل ازمحبت دنیاپاک نسازی محل مودت مولی نگردد که تخم درزمین کاشته نکارند ونقش برکاغذ نوشته ننگارند .

کلمهٔ ۲۵ – راحت دنیا چون روشنی برق بی ثبات است و نقمتش چون تاریکی ابر بی‌بقا. نه بفواید انعامش الفت باید گرفت ونه ازشداید المش اندوه باید کشید .

کلمهٔ ۲٦ – مثل انسان در دنیا چو سواری است که در وقت تابستان در سایهٔ درختی نزول کند بعد ازساعتی بگذارد وبگذرد .

کلمهٔ ۲۷ – عجب ازکسانیکه میدانندآخرت به ازدنیاست ودین را بدنیامیفروشند و یقین دانند که حق‌سبحانه وتعالی ضامن‌رزق‌بنده است واعتماد بکسب وکاری کنندومیگویند از مرگ چاره نیست وغافل وایمن میزیند .

کلمهٔ ۲۸ – درویش باید که گرفتاران دنیا را سرزنش نکند وبا ایشان به رحمت و شفقت باشدودرحق ایشان دعای خیر کندتاحق سبحانه خلاصی دهدایشان رااز آنچه‌درآنند.

کلمهٔ ۲۹ – اگرخواهی که مردم را پند کنی اول نفس خود را پند کن اگردرقید تسلیم درآید پند دیگران کن واگر نه ازخدا شرم کن .

کلمهٔ ۳۰ – اگرتمام دنیا را لقمه‌سازی ودر دهن درویش نهی اسراف نباشدواسراف آن‌است که ذره‌یی بی رضای حق صرف کنی .

کلمهٔ ۳۱ – مردم سه گروهند: اولیا که باطن‌ایشان بهتراست از ظاهرایشان، وحکما که ظاهر وباطن ایشان برابراست، وجهال که ظاهرایشان بهتراست ازباطن ایشان .

ذکر اعیان مشرفین خدمت سیدمعصوم علی شاه

میرزا عبدالحسین فیض علی شاه

قدوة السالکین میرزا عبدالحسین بن ملا محمد علی طبسی الملقب به فیض علی‌شاه، آباءِ گرامش اهل قریه رقه تون طبس بوده‌اند وازعلماءِ آن دیار، پدرش امام جمعهٔ طبس بوده وبعضی گویند مولد فیض‌علی اصفهان است وتحقیق آنست که ازبرای تعلیم علوم مصطلحه به اصفهان آمد وهمانجا متوطن ومتأهل شده وپس از تکمیل آنها درتحصیل فنون اعداد ورمل وجفر سعی نموده، چون‌ازآنهاهم عقده‌یی نگشود درطلب ارباب‌معرفت بسیاحت افتاد به‌فارس آمده متوقف گردید بافرزند ارجمند خود ودر آنروزگار جناب سید معصوم علی‌شاه‌ازهند به شیرازآمد.

تشنگان گرآب جویند از جهان	آب هم جوید بعالم تشنگان
تشنه مینالد که کو آب گوار	آب هم نالد که کو آن آبخوار
هرکه عاشق دیدیش معشوق‌دان	کوبه نسبت هست هم این وهم آن

چون صحبت جناب سید رادریافت بمقصد ومقصود رسید وچنانکه طریقهٔ انیقهٔ‌سلسلهٔ نعمة اللهی‌است بتوبه وتلقین‌ارشادش نمود و درتهذیب اخلاق وآداب ریاضات شرعیه کوشید واز مرتبهٔ ارادت بمقام خلافت فایض وبه فیض‌علی ملقب گردید.

ودربستان السیاحه مسطور است که جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن بوده ودر تربیت‌مریدان وتکمیل ناقصان یدبیضا نموده.

چنانچه مولانا مظفر علی شاه درديوان مشتاقیه فرماید:

باطن فیض علی منبع فیض ملکوت	فیض بخشنده مستان شراب جبار

وچون جناب فیض علی شاه با سید باصفهان آمد حاکم آنجا علی مرادخان زند مقدم اورا درابتدا غنیمت دانسته تکیهٔ فیض را بنام اوبرپانمود وبرای فقراء ساکن آن روزمره قرارداد و خواهش نمود که پرده و علمی از اشکال عددی برای نصرت بر اعادی به وی مرحمت شود.

طولی نکشید که کریمخان هم وفات یافت وعلی مراد خان دم استقلال زد وبآن علم نصرت وکاویانی بر اقران غلبه کرد و غالب متصرفات کریمخان را حکمران شده غرور پادشاهی او را از یاد الهی ساهی نمود وبلهو ولعب وعیش و طرب صبح بشام وشب به روز می‌آورد وهرقدر جناب فیض علی‌شاه اورابه نصایح مشفقانه منع می‌فرمود اصرار وادمانش برشرب مسکرات وشنیدن مزامیر ودیدن اقمار بیشترمی‌بودآخرالامر رنجش خاطرطرفین حاصل شد بمثاركه کشید، معاندین که‌درپی فرصت بکمین‌نشسته بودندمجال یافته درازدیاد

مایهٔ نقار روز بروز کوشیدند ودرآن اوقات وفات فیض‌علی شاه در رسید ودر حدود سال هزارویکصد ونود ونه (١١٩٩) ارتحال نموده ودرقبرستان تخت فولاد اصفهان در همان تکیهٔ فیض مدفون گردید وتا بحال قبر آن بزرگوار مشهور و زیارتگاه عرفای نزدیك و دور است .

بعد ازآنکه این قضیه روی‌داد مزید قوت‌معرضان شد وبه تفصیلی که سبق ذکر یافت فرزند وی میرزا محمدعلی ملقب به نورعلی ومرشدش سید معصوم علی وجمعی از مخلصین او را از اصفهان بیرون کردند .

میرزا محمد مشتاق علی‌شاه

زبدة‌الکاملین وعمدة‌الواصلین القتیل فی‌سبیل‌الله میرزا محمدالتربتی الخراسانی ابن میرزا مهدی اصفهانی الملقب به مشتاق علی ومختار السلسلة النعمة اللهی .

بگشای چشم دل بنگر اختیار حسن
مختار مطلق آمده مشتاق از علی

وچنانچه مرحوم میرزا محمدحسین رونق علی شاه در کتاب منظومه مسمی بغرایب که این نیز تاریخ اتمام آنست ومن‌البدو الی الختم در وصف حال‌مشتاق است فرموده :
اصلش از تربت حیدری وموادش شهراصفهان و نامش محمد ولقبش مشتاق علی. اوایل حال ازعشاق مجاز و در آخر بتوسط جناب نورعلی و فیض علی درسلوك راه حقیقت طاق گردید چنانکه درآخر کتاب غرایب گوید :

در راه بدید ژنده پوشی — بی هوش وشی تمام هوشی
فرمود منت دلیل راهم — یك چند قدم زنیم باهم
خوش‌خوش رفتند گرم‌صحبت — کردند به تیغ کوه اقامت
پس گفت اگر مطیع مائی — زین کوه بسر فرود آئی
بشنید چواین سخن محمد — گفتا صلوات بر محمد
خودرا ازکوه سرنگون کرد — پیرش گفتا زهی جوانمرد
نگذاشت که پرت گردد اما — دادش بمقام خویش مأوا
زآنجای به هادیش رسانید — جام فیاضیش چشانید
زانجام چوفیض یاب گردید — خود ساقی ودرد وناب گردید
مشتاقانه براه بشتافت — مشتاقعلی بجان لقب یافت
شد بخشی جام فیض‌در دهر — بردند ز فیض او بسی بهر
دیگر فکرت گرفت خامه — تا بنویسد ختمنامه نامه
از مولد او و موطن او — از مقتل او و مدفن او

از تربت حیدریه خاکش — وز نور هدایه جان پاکش
مولود در اصفهان وجودش — که نشو ونمابآن شدش خوش
هادیش بره چو رهنما شد — مهدی سوی مشهد رضا شد
زانجا آمد بسوی کرمان — کانجاست مزار شاه ماهان
از روضهٔ شاه نعمة الله — چون یافت شرف بشوق دلخواه
پس عازم راه کربلا شد — در ره به بلیه مبتلا شد
در نقل مکان بلاش رو کرد — سوی مقتل قضاش آورد
در مسجد ادا فریضتین کرد — پس رو بسوی تصدق آورد
نقدی که بجیب بودش ایثار — بنمود به راه حی غفار
بیرون چوز باب مسجد آمد — عامه کردند راه او سد
کردند هجوم جمله یکبار — گفتند جهاد ماست اینکار
لب تشنه غریب وزاروتنها — کشتند بچوب وسنگ او را
در بیست وهفت ماه روزه — گردید فدای شاه روزه
عصر آنروز گشت عیدش — کردند چو تشنه لب شهیدش
کانشب بسحر نخورده بود آب — سریست در این قضیه دریاب
گویند که او مریدها داشت — حاشا کلا کرا کجا داشت
جعفر نامی رفیق بودش — در صدق و صفا شفیق بودش
لب بسته زگفت بیش و از کم — میدانستند خلقش ابکم
آنهم آندم نبود حاضر — حاضر چو نگشت گشت ناظر
افتاده میان خاك و خونش — طغیان بنمود از آن جنونش
برداشت بشیون آن و فاخو — بگذاشت سرش بروی زانو
آن نیز بسنگ وچوب مقتول — گشت و برفیق گشت موصول
مدفون کردند هردو تن را — در مقبره یی که هست آنجا
عالی نسبی ز نسل احمد — والی حسبی بجاه امجد
مشهور بمیرزا حسینخان — معمور ز دفن اوست آن خان
موصول برحمت خدا باد — در خلد بقرب مصطفی باد

حاصل جناب مشتاق چون به فیض صحبت نورعلیشاه رسیدبه هدایت وولایت وی توبه وتلقین ازخدمت فیضعلی یافت وبه‌شرف ملازمت سیدمعصومعلی مشرف گردیدودرسفر وحضر رفیق رنج وراحت می‌بودند ودراواخرحال بولایت کرمان متوقف و درآستانهٔ شاه درماهان معتکف گردید.

احباب واصحاب فیض خدمتش را مغتنم دانسته روز بروز رونق حال ومزید کمال مریدین گوشزد ارباب غرض واصحاب مرض گردید خاصه ازوقتیکه عالم متقی میرزامحمد تقی مظفر علی ومیرزامحمدحسین رونقعلی وسیدمحمد صادق برادرسید ابوالحسن خان حکمران کرمان در زمرهٔ مخلصین وحوزهٔ مشتاقین درآمدند، در اذیت وآزار این طایفه جمعی همداستان و پیغام واعلام بعلمای اعلام هرولایت میرسانیدند ودر دشمنی وتهمت وافترا خود داری روا نمیداشتند.

وچون اوضاع بلاد ایران نیزغالباً بجهت داعیهٔ بقایای زندیه مختل گشته لطفعلیخان پسر جعفرخان زند هرروز با جماعتی ازگوشه وکنار ولایتی را بتاخت می پرداخت وحاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بحفظ شیراز و استیصال زندیه اشتغال داشت و قهرمان ایران آقا محمدخان قاجاردرطهران دراندیشهٔ اهلاك واتمام کار لطفعلیخان بود وشهر کرمان درگوشه یی ازمملکت واقع وسید ابوالحسن خان که پدر شاه خلیل الله وجدآقا خان محلاتی است درحفظ شهر وسد ثغور از عبور ومرور لطفعلی خان فرومانده با اهالی شهرورعایای بلوك درنهایت مداهنه سلوك می نمود ودرآن ایام شهرالله الاعظم رسید بررونق بازار هنگامه گیران و ریاکاران افزود و مذمت اهل معرفت بیش از پیش شهرت گرفت و زینت مجالس واعظان غیرمتعظ گردید هرروزه برای قبولی روزه درقتل اولیای حق عوام راترغیب می نمودند تا آنکه درروز مذکور وماه رمضان سال هزار ودویست وشش مشتاق وجعفرعلی را بدرجهٔ شهادت رسانیدند. گویند این امررا بحکم ملاعبدالله اطاعت نموده اند وزمانی نکشید که خون ناحق پروانه خرمن عمراهالی شهر کرمان رابآتش قهرمان ایران بسوخت ودر روز جمعه بیست ونهم ربیع الاول سال هزار ودویست وهفت شهرراتسخیرنمودند وبقتل عام اهالی حکم فرمود وتفصیل این اجمال در تواریخ مسطوراست ودر خاتمهٔ حال ملا عبدالله واعظ کرمان نوشته اند که خود را ازوطن دور ومهجور ومتعلقین بیچاره اش اناثاً وذکوراً اسیر ترکمان شده بسرحد توران بردند.

درکتاب جنات الوصال مرحوم نورعلیشاه این حکایت را بنظم آورده چند بیتی از آن این است:

زاولیای حق یکی فرزانه یی	از می اسرار حق مستانه یی
در شریعت مصطفایش پیشوا	در طریقت مرتضایش رهنما
سینه اش گنجینهٔ اسرار فیض	دیده اش آئینهٔ دیدار فیض
بسکه مشتاق رخ عشاق بود	نزد عشاقش لقب مشتاق بود
بود اندر راه فقر خویشتن	بر طریق نعمة الله گامزن
چون بهرحالی مرا آن یار بود	ازدل و جان محرم اسرار بود

روزوشب بودیم خوش بایکدیگر　　که جلیس خانه گاهی در سفر
گرچه می‌بودم منش اندر سبیل　　بر طریق سالکان حق دلیل
لیك می‌بودیم با هم همقدم　　در مسالك راه پیما بیش وکم
مقتدای مرشدان راه ما　　بد چو سید نعمة‌الله شاه ما
وان گرامی پادشاه شه نشان　　بود در ماهان کرمانش مکان
جذبهٔ شوقش ز شهر اصفهان　　برد سوی خویش ما را کش‌کشان
چون طواف مرقدش دریافتیم　　فیضها زان بیحد ومر یافتیم
خواستیم آنجا یگه منزل کنیم　　عزلتی دربقعه‌اش حاصل کنیم
تا مگر مانیم اندر استان　　از شر و شور خلایق در امان
چون نداده درسکون‌ودر قرار　　دور دوران هیچکس را اختیار
یعنی از سلاك و اصحاب طریق　　بعضی از یاران واصحاب شفیق
جمع گردیدند در آن سرزمین　　مدتی گشتند با هم همنشین
رشتهٔ صحبت چو محکم بسته‌شد　　تار الفت در میان پیوسته شد
شرط وعهدی نزد ما بگذاشتند　　فکر وذکری در عوض برداشتند
بود ماهان او ز کرمان قریه‌یی　　می‌شد آنجا هردم افزون‌فرقه‌یی
نرم نرمك سوی کرمان آمدیم　　می‌پرست وباده خواهان آمدیم
چونکه درآن شهرمان مأوای شد　　شهریان را شورشی برپای شد
واعظی بودش در آن کشور مقام　　اهل ظاهر را درآن کشور امام
جوش زد درسینه‌اش دیگ حسد　　بر ضمیرش راه دانش کرد سد
بانگ زدهرسوی بایاران خویش　　کی گروه مؤمنان خوب کیش
اهل باطن رخنه دردین کرده‌اند　　در بدع تجدید آئین کرده‌اند
چون‌ضرورت‌هست‌دردین‌اجتهاد　　قلع ایشان باید از تیغ جهاد
چون بلا نوبت زن مشتاق شد　　در ولایت از حریفان طاق شد
واعظ بی‌دین غدار شقی　　کان بظاهر داشت خودرا متقی
سوی‌مسجدرفت با اصحاب خویش　　جمعکرد ازهرطرف احباب خویش
گفت اینك هست وقت اجتهاد　　تیغ می باید کشیدن در جهاد
قتل این درویش و یارانش کنید　　تیغ بر کف سنگ بارانش کنید
چون بنا حق کشت آن مشتاق را　　نغمه ساز پردهٔ عشاق را
بود جعفر نام آنجا صادقی　　بر جمال دوست محو عاشقی
چون‌بخون غلطان تن‌مشتاق‌دید　　رفت از خویش وبدامانش کشید

خون او را هم بناحق ریختند | چون دو خون با یکدیگر آمیختند
واعظ بیدین چوشد دنیاپرست | عاقبت از سکر دنیا گشت مست
ریخت خون بیگناهان را بخاك | ساخت جان خویش با جمعی هلاك
بحر قهاری حق آمد بجوش | موج زد برجمله طوفان خروش
پادشاه عهد را کرمانیان | باز پیچیدند از فرمان عنان
پادشه گردید از ایشان خشمناك | جمله را فرمود در یکدم هلاك
کرد یکسر خانها زیر و زبر | ذره‌یی نگذاشت از کرمان اثر
وعظ رفت و واعظ از منبر فتاد | مجلس وعظش بمحشر در فتاد
ماند از یك وعظ بیجا کردنش | طوق لعنت تا ابد در گردنش

راقم گوید اوقاتیکه کرمان بود چهارم ماه صفرالخیر سال هزاروسیصد وشانزده علی الصباح مع الفلاح بعزم زیارت اهل قبورمخصوصاً زیارت مشتاقعلی ومجاورین آن بقعهٔ ولی حرکت نمود ، از دروازه مشرقی شهر باید بیرون روند نام آن دروازهٔ مسجد است به واسطهٔ قرب به‌آن جامع که ازبناهای سلاطین آل مظفر است ولی مندرس شده هنوز قدری کاشیهای خوب آن باقی است واین همان مسجدیست که واقعهٔ مشتاقعلی و ملا عبدالله واعظ را نشان میدهد والحق مسجد غریب وبهمان کش است .

خلاصه چند قدمی که ازدروازه بیرون رفت قبرستان نمایانست، درابتدای آن گنبدو صحنی وتکیهٔ عالیست مشتمل برحجرات واصل بنای آن تکیه ازمرحوم میرزاسیدحسین خان است، حکومت کرمان داشته ومقبره اش درهمانجاست برسنگ مزاروی تاریخ وفاتش چنین نوشته‌اند دهم ذی‌القعده سال هزارودویست ودو.

دریکی‌از حجره‌ها قبر مرحوم مشتاقست، برلوحهٔ آن‌اشعاری از میرزا محمد باقر متخلص (سمندر) منقوراست. این یك بیت که مشتمل برتاریخ شهادت اواست نقل‌شد:

کرد تاریخش رقم کلك سمندر | قطرهٔ بوبا سوی بحر بیکران شد (۱۲۰۶)

ومزار درویش جعفرعلی که با مشتاق شهید شده درپهلوی اوست. ودیگر مزار میرزا باقر ساعت ساز است که ازمخلصین اوست و اشعاری برلوحهٔ آن منقور است و این بیت که تاریخ است نقل نمود :

سمندر رقم کرد تاریخ او | مخلد بگلزار جاوید شد (۱۲۶۳)

ودیگرمرحوم حاجی میرزا ابوالحسن کلانتر یست که ترجمهٔ وی درذکرخلفای مرحوم والد بیاید ودرحجره‌یی که مقدم آنست وازآنجاداخل مزارمشتاق می‌شود یکی مزاررونقعلی است که ترجمهٔ وی بیاید وازجمله اشعاری که ازمیرزا مفتون برسنگ مزارمنقور شده این بیت تاریخ است :

گفت با دیدهٔ گریان مفتون ببر نور علی شد رونق (۱۲۳۵)

وقبر میرزا نظام که مرید وخلیفهٔ میرزا رونق است بجنب او است و سال فوتش از این بیت که بر لوح او است ظاهر میشود :

یکی مصرع از بهر تاریخ گفت بجان از علی دیده احمد نظام (۱۲۴۱)

ودر حجرهٔ دیگر مزار مرحوم حاجی ملا رضای همدانی ملقب به کوثر علی است، ضریح مختصر چوبی و گنبد رفیع منیع دارد واین بنا از حسین خان حسام الملك همدانی است و ترجمهٔ هریك بجای خود مذکور خواهد شد ولی افسوس که این تکیه گاه مشتاقیه بواسطهٔ اینکه کسی رسیدگی ننموده بیرونق مانده وآبش را برده اند وموقوفاتش را تملك نموده اند.

ومرحوم میرزا محمد تقی مظفر علی بعد از شهادت مشتاقعلی دیوان غزلیاتی دارند و به اسم مشتاق تخلص نموده و بزرگواری او از مطالعه آن ظاهر است .

همچنین در جامع البحار فضایل مشتاق را ببعضی مناسبات ذکر فرموده وبا این که اکتساب علوم ظاهری ننموده بوده در تحقیقات معارف اشراقی و بیانات مقامات معنوی بقسمی تقریر داشته که علما وحکما محو آن گردیده اند و مرحوم میرزا محمد تقی دبوده و شیفته و فریفته او گردید.

تنبیه .

مشهور چنان است که جناب مشتاق را (تار) وحدت بوده وگاهی مشتاقان عالم وحدت را به مضراب اوتاد از کثرات میرهانیده وبعضی به توجیه وانکار بر آمده اند .

از مرحوم میرزا مهدی مشهدی خلف الصدق میرزا هدایت الله الحسینی نقل نموده اند که در وقت زیارت مشهد مقدس ازمیرزای مشتاق کیفیت آنرا پرسیدم گفت اوقاتی که در ملازمت کریمخان بودم اشتغال داشتم پس تارك شدم، پس از چندی ناخوشی دماغ پیدا کردم اطبا گفتند از ترك این عادت است وباید مشغول باشی که الضرورات تبیح المحظورات. در شبانه روز یك دو بار تار می زنم بدون حضور اغیار محض رضای خالق جبار.

ولی شیخ یوسف استر آبادی که از اجله مشایخ وعارف شامخ است در این معنی کلامی فرموده به عباراته آورده می شود :

بسم الله العلی العظیم الحمدلله والصلوة علی نبیه وولیه وآلهما واولیائهما (وبعد) فیقول الفقیر الی الله والفانی فیه والباقی به یوسف الاستر آبادی انی قد تأملت فی لیلة فی افعال الکاملین واعمال المکملین وقلت من جعل موثقاً عند الخلق وصار معتبراً عندهم ولو عنده عشرة اومائة اوالف اوازید لایصح ان یبقی بعده منه سنة باطلة یعمل بها من یثق به ویعتمد علیه والا لم یکن کاملا بل ضالا مضلا مبتدعاً ثم وقع فی خاطری ما اشتهر فیما بین بعض من عاصرنا ویجعلونه دلیلا علی جواز ارتکاب المعاصی والاثام سمعت من بعضهم مشافهة و هی حکایة تار الوحدة و

یقولون ان المشتاق الکرمانی قدس سره کان مشتغلا به بعد کماله واکماله کقبله ویشتغل به حیث شاء ومتی شاء وانی شاء علی خلاف ماحکی عنه هنا من انه وقت دون وقت وقد تعجبت کل العجب وتحیرت تمام التحیر فطال عجبی وتفکری وتحیری. فتمثل لی سراً قدس سره بشراً سویاً ودون القطب وسلم علی وسلمت علیه. ثم قال قدس سره هذه الحکایة افتراء محض وکذب صرف اسندوه علی فأکدوه بالقسم وقال انی کنت مشتغلا به قبل تشرفی بالفقر و بعد وصولی بحضور الکاملین وبعد تشرفی بالفقر مافعلته قط ولو مرة وقلت ماتقول فیما ینسبونه الیک من سؤال المیرزا مهدی المشهدی قدس سره عنک وجوابک معه فذکرت الحکایة فقال قدس سره هذا افتراء محض وانه ماسئلنی هذا السؤال وانا ما اجبته هذا الجواب وکلاهما کذب فقبلت منه قدس سره ماقال ثم قال لاتنضجر عنا فان الانضجار منک یضرنا فغاب قدس عنی سره فجئت من الغیبة الی الحضور فسررت کل المسرة بسبب رفع تحیری ورفع شبهتی و رفع سوء ظنی و غیرها من المصالح والمفاسد والحمدلله کما هواهله ومستحقه، انتهی.

راقم گوید در کتاب غرایب مرحوم رونق علی احوالات جناب مشتاق را من الولادة والبدایة الی الشهادة والنهایة نظم نموده است وازآن جمله است که درسن طفولیت والدش میرزا مهدی به رحمت حق واصل شد وازبرادران ناملایمات بی پایان دید وچندی به کتاب رفت و اوقاتی در تحصیل موسیقی گذرانید واکتساب شعربافی را هم برای امرمعاش نمودو بتجویز اطبا به ورزشکاری رفت ودراندک زمانی درفنون کشتی گیری وپهلوانی برآمد اززورمندان گردید ودرانواع موسیقی وصوت شهرهٔ آفاق شد وحاکم اصفهان واعیان آن ملک بی حضور اوانجمن نمی نمودند وجمعی شیفته وفریفتهٔ کمالات او بودند وبحدی خوش لحن وخوش پنجه بود که صاحبان این فن به استادیش مقدم شمردند وتلامیذ بسیارازخوبان شهر به وسائط و وسائل ذکوراً واناثاً ربودهٔ او بودند وبعضی حاسدین چندین مرتبه باو سرمه خورانیدند و ازبرکت نوحه سرائی حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحیة والثناء شفا یافت.

وعلی الجمله شوری غریب وحالی عجیب داشته وپاک دامنی او مسلم دوست و دشمن واعجب آنستکه چون یکمرتبه از قنطرهٔ مجاز به حقیقت رسید وجذبهٔ حق اورار بود و ترک ماسوی بگفت وبذکر وفکر وتکمیل نفس افتاده بود همگی کمر به قتل او بستند ورسید به او آنچه رسید.

خلاصه آن جناب را گویند مانند شمس تبریزی و شاه قاسم است درمتأخرین و ذلک تقدیر العزیز العلیم وفضله الکریم یؤتیه من یشاء کرامات وخارق عادات آن جناب بیشتر از آنست که تحریر گردد، همینقدر کافیست که مثل نورعلی شاه ورونق علی شاه ومظفرعلی شاه و دیگر ارباب معرفت وعلم تصدیق بزرگی او کرده‌اند.

تو چه دانی کمال مشتاقی که لسان علیش وصافست

درویش حسین علی اصفهانی

درویش حسین علی اصفهانی، اصل وی از قریه کورتان اصفهان است چون در کابلستان متوقف گردید اورا کابلی گویند.

درجوانی صورتی دلکش وآوازی خوش داشته و با مشتاق هم آهنگ اصفهان و عشاق وازخدمت عارفان بالله سید معصوم علی و نورعلی و نظرعلی وعین‌علی‌وحسین علی تربیت‌یافته وازاصفهان الی‌خراسان یارموافق آنان بوده وتیمورشاه بن‌احمد خان افغان ازحضورجناب سید معصوم علی استدعا نمود که رخصت فرماید که آن عارف بالله به‌کابل آمده در آن ملك لنگراقامت اندازد وبه تربیت سالکان وطالبان پردازد.

جناب سید تمنای آن امیرروشن ضمیررا اجابت فرموده اورا رخصت داده بدان‌دیار نهضت‌نمود ومدت بیست ودوسال درکشور کابل مرفه‌الحال بزیست واعیان واشراف افاغنه صحبتش‌را غنیمت شمرده ودست ارادت به وی دادند ودرمدت عمر تأهل‌اختیار ننمودوعاقبت درسال هزارودویست وشانزده درپیشاور به عالم باقی ارتحال نمود.

دربستان‌السیاحه جناب شیروانی‌میفرماید وی‌پیرصحبت فقیراست، مدت چهارسال در خدمت اوبودم باآنکه امی بود درمقامات توحید وتجرید و معارف کمترکسی به‌آن جناب برابری مینمود اگربه خدمتش نرسیدمی مطلب این طایفه را نفهمیدمی وپیوسته در ترقی صوری ومعنوی راقم اهتمام تمام می‌نمود.

روزی فقیرخدمت آن جناب عرض‌نمودم که درذکرچه می‌فرمائیدومعنی ذکرراچگونه می‌نمائید؟درجواب فرمود شیخ‌ما قدس‌سره گفته که صاحب قاموس گوید که لفظ ذکر بربیست وجه‌آمده الی‌آخرماقال.

درویش عباس علی سیرجانی

زبدةالسالکین درویش عباسعلی ازاهل زیدآباد سیرجان کرمان است واصلا از طایفهٔ علم جناحی که ازجماعات عرب بوده‌اند و دربدوحال دبیرمحمد حسین خان سیستانی‌بوده‌و اعتباری تمام داشته وبه خدمت نورعلی شاه رسیده وبکسوت فقرمتلبس گشته و از دولت و ثروت درگذشته وبه سیاحت بلاد گردیده وبه صحبت جمعی ازمشایخ عصرخود رسیده و در واقعهٔ مشتاق علی چند زخم خورده وچون اجلش‌نرسیده بود جان به سلامت در برده و در کردستان سکونت نمود.

امان‌الله خان والی‌آن دیارصحبت اورا مغتنم شمرد ودراخلاص وارادت کوتاهی ننمود درآخرعمربه عراق عرب رفت ودر حدود هزار و دویست وبیست واندی وفات یافته.

ودربستان‌السیاحه مسطوراست که‌آن بزرگواررا اولاد نیکواطواریادگاراست همگی

طالب اهل حال و پسندیده خصال، ارشد آنها درویش نیازعلی است .

رضا علی شاه هراتی

زین السالکین رضا علی‌شاه هراتی، اسمش رضا وصفتش صدق و صفا، حالش فقروفنا توبه وتلقین ازخدمت نورعلی‌شاه یافته، درحضور معصوم علی شاه سالها ملازم بوده درسفر کابل‌وهندوستان وعتبات دررکاب خدمت نموده وازجناب سید مرحمت وعنایت‌ها یافته‌وروی ازمعاشرت ابناء دنیا بکلی برتافته وجزیاد حق کاری نداشته ودرسال هزارودویست ویازده درکاظمین به رحمت الهی واصل ودر رواق مطهردفنش نموده‌اند .

ومرحوم آقا محمد علی کرمانشاهانی اشتباه نموده مراد را به مرید، یعنی جناب شاه علی‌رضای دکنی را به رضا علی‌شاه هراتی وبعضی‌سخنان که لایق ذکر نیست درطعن وی گفته و سابقاً در ترجمهٔ جناب سید اشاره رفت و در کتاب اصول الفصول این دو بیت را به وی منسوب نموده .

سر و سردار جهانم تننناها یاهو　　فارغ از کون ومکانم تننناها یاهو

تنناتن تننا شیوهٔ جان بازانست　　جان بشکرانه فشانم تننناها یاهو

عین علی شاه هروی

عین السالکین مولانا محمد علی الملقب به عین علی شاه الهروی ، درفضایل صوری و کمالات معنوی صاحب بصرو بصیرت بوده وتلقین ذکرازجناب نورعلی‌شاه یافته وازنظرعارفان الهی سید معصوم علی‌شاه وحسین علی شاه به درجهٔ بلند وخلافت ارجمند رسیده .

ودربستان السیاحه مسطوراست که رضا علی وعین علی هردورا مانندی کمتربوده لیکن عین علی درفضایل وکمالات صوری مقدم ورضا علی درمراتب فقروفنا اقدم ودرحدود سال هزارودویست وبیست درهمان دیارازعالم ناپایدار به‌دارالقرارخرامید ودرآن کتاب بعضی ازتحقیقات وی مذکور است .

ناصر علی شاه اصفهانی

عمدة‌المجذوبین میرزا محمدالاصفهانی‌الملقب ناصر علی مشهوربه گل کار، درابتدای حال ازملازمین کریمخان زند بود ناگاه جذبة‌الحق اورا رسید وخدمت نورعلی‌شاه به‌فقر مشرف گردید وبرحال جذبه بود بیشترازسلوك وسخنان عجیب وامورات غریب بسیارازوی نقل شده وازمناجات اواست: الهی به هربلائی که درویشان را مبتلاخواهی کرد به من‌عطا کن تا ایشان تراآسوده خاطریادکنند .

بعد ازفوتش حسین علی‌شاه براونمازخواند ودرجوارفیض علی‌شاه درتخت‌فولاداصفهان

مدفون گردید.

در ریاض العارفین مذکوراست که در تمام عمر بعد از آن حال جز شلواری لباس قبول ننموده واغلب اوقات در بیرون شهرستان بسر میبرده و این بیت ازاوست :

خراباتی که رندان را مقام است | بروصوفی که خامان را حرامست

ودر بستان السیاحه بعضی از کرامات اومسطوراست. ازآن جمله مباهلهٔ وی باافضل شاه هندی و هلاك وی .

ودراصول الفصول مذکوراست که سیدافضل را دعوی علم طب وعلوم غریبه میبود نمیدانم چگونه شد که با ناصرعلی ملاقات ومقالات اورا روی دادتاکاربه مباهله کشید بالاخره سید افضل وفات یافت واین قضیه درسنهٔ هزارویکصد و نود و هفت روی نموده وسید رضا پسرش در تاریخ فوت پدر قطعه‌یی گفته که تاریخ اینست:

آه آه از میرافضل آه آه .

سید رضا فانی

سید رضا اشعارش به سیاق ارباب عرفان بوده فانی تخلص مینموده و سلسله نسبش به بیست واسطه به ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام میرسید ومؤلف اشعاراورا جمع وترتیب نموده. درسنه هزارودویست وبیست ودوبه جوار رحمت الهی پیوسته. انتهی ملخصاً.

ودر ریاض العارفین مذکوراست که فانی اصفهانی اسمش آقا سید رضا خلف الصدق میر فاضل هندوستانی از صحبت اهل دنیا رسته و با اصحاب حال پیوسته وگاهی غزل ومثنوی موزون میفرموده. فقیراشعاراورا مرتب ومدون نموده دیباچه بردیوان‌اونگاشته واین رباعی از اوست :

آن کس که ز اسرار ازل آگاهست | غایب ز خوداست و حاضردرگاهست
در هر چه نظر کند خدا را بیند | این معنی لااله‌الاالله است

مولانا محمدعلی نورعلی شاه

قدوةالمرشدین و العارف بالله رب‌العالمین و خلیفةالخلفاءالمتأخرین مولانا محمد علی‌بن میرزا عبدالحسین‌بن محمد علی رقی‌الطبسی‌الاصفهانی‌الملقب نورعلی شاه طاب‌ثراه

رایت‌الله و نور گشت دگر آشکار | رونق دیگرگرفت عالم بی‌اعتبار
وجه الهی نگرنور فشان در بلاد | افسرشاهی نگرسایه فکن در دیار
حاضرمستوربین غائب مشهود بین | نور علی نوربین لولم تمسسه نار
جلوهٔ طوری نگرسر ظهوری نگر | وجه حضوری نگرپرده گشاازعذار
عاشق‌محبوب‌بین طالب‌مطلوب‌بین | سالك‌مجذوب‌بین پرده‌درو‌پرده‌دار

عدل ومروت نگر حکم وفتوت نگر — علم نبوت نگر همت مردان کار
معرکه سخت بین شاه نکوبخت بین — برزبر تخت بین ظل خدا را قرار
سر بدایت نگر رمز نهایت نگر — نور ولایت نگر شاه عظیم الوقار
مطرب مرتاض بین ساقی فیاض بین — صورت مقراض بین در کف اوذوالفقار
آیت کبری نگر نعمت عظمی نگر — حضرت اعلی نگر قدرت پروردگار
ازلب نطاق ما نطق علی نکته سنج — از رخ مشتاق ما نور علی آشکار

سابقاً مذکورشد که جناب میرزا عبدالحسین ملقب فیض علی‌شاه که اصلش از قریه رقه تون وطبس بوده توطن به اصفهان گزیده ومتأهل گردیده فرزندی سعادتمندایزدفیاض بوی عنایت فرموده تانام نامی والد ماجد خود راکه ملامحمد علی وامام جمعهٔ تون وطبس بوده بروی نهاده نام شریفش میرزا محمد علی فرموده وبعد ازفیض یابی به سعادت ارادت سید مظلوم سید معصوم علی‌شاه که تفصیلش مذکور گردید فرزند ارجمند راپس ازسن بلوغ واکمال فنون وعلوم به شرف حضور سیدمشرف ساخت ودرمقام طریقت والد وولد، برادر و همقدم یکدیگرشدند.

والد ومولود گشته در طریق — یکدیگررا هم برادرهم رفیق

وجناب نورعلی‌شاه دررساله اصول وفروع تفصیل سیرخود وتشرف به‌خدمت سید ووصول مقامات را درضمن حکایت مرموزه بیان فرموده ودرسفروحضرمراقب خدمت سید ومواظب حضرت وی می‌بودودررنج وراحت مشارکت داشته.

خلاصه ظاهراً وباطناً وقلباً وقالباً حضوراً وغیاباً آنی وزمانی از حضور جناب سید غایب نبوده وبدرجهٔ کمال ومقام تکمیل رسید واورا خلیفة الخلفاء والمرشدین فرمودو بلقب نورعلی‌شاه ملقب نمود.

وچون ازشیرازبه اصفهان وخراسان وهرات به اتفاق بودندوجناب سیدخیال سیاحت کابلستان وهندوستان داشتند نورعلی‌شاه را به ایران فرستادند بااصحاب، چنانچه درترجمه سید مذکورشد ودراصفهان مدتی بود وبا مشتاق علی جمعی به کرمان رفتند و بعداز واقعهٔ مشتاق به شیرازآمدند وازلطف علی‌خان زند ناملایمات دیدند و از آنجا به عتبات عالیات مجاور شد.

حاصل آنکه جناب نورعلی شاه ازاظهارارشاد ودعوت عباد مسامحه نکردند و چون صیت بزرگواری او دربلاد انتشارواشتهاریافت جمعی ارباب غرض ازدرانکاردرآمدند ودر نزد سلاطین اورا بداعیهٔ سلطنت وجمع مریدان وارباب بیعت متهم کردند ودرنزد علما و صلحا به عدم‌حفظ شریعت بدنام ساختند **یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم** نورمهر درابرمخفی نگردید وبوی مشک درپرده نافه پنهان نماند **والله متم نوره ولو کره الکافرون.**

در هرشهر واقلیم که میرسید هنگامه می‌شد.

حسن تو هرجا که کوس عشق فروکوفت بانگ برآمد که غارت دل ودین است

وبه هرطرف که میرفت مردم بی‌اختیار بدورش و براثرش می گردیدند و می‌رفتند بسیاراز اوقات به نحو قصیده سرائی قدم می‌زد ومی‌خواند، از ازدحام مردم راه عبورمسدود می‌شد وقتی درحال استغراق این غزل خود که مطلعش اینست :

باز آمدم موسی صفت ظاهر یدبیضا کنم

فرعون وقومش سربسر مستغرق دریا کنم

مخالف ومؤالف محواوبودند. مدت پنج سال درعراق عرب مجاور ودرحلقهٔ ارادتش بسیاری درآمدند و چون در حال غلبه وجد بعضی ازغزلیات می‌فرمود وگوشزد مخالفان گردید قیل وقال ودمدمه وهمهمه درمیان متشبهین به علم ازعرب وعجم افتاد. مانند این غزل که دوفردش اینست :

من در تاج خسروان آن لؤلؤ لالاستم در قعربحر بیکران آن گوهر یکتاستم

که نار وگه نور آمدم گه مست ومخمور آمدم بردار منصور آمدم هم لا وهم الا ستم

وما نند این غزل :

ما ابر گهر باریم هی هی جبلی قم قم ما قلزم زخاریم هی هی جبلی قم قم

گر نور خدا جوئی بیهوده چه می‌پوئی ما مشرق انواریم هی هی جبلی قم قم

واین ترجیع :

در کعبه و سومنات مائیم عالم صفتند و ذات مائیم

مخصوص بعضی ساکنین آن دیار که مقدس بودند متوحش گردیدند وازدرانکاروتفسیق بل تکفیر که برهان بیحردانست درآمدند، علی‌الجمله جمعی ازعلما ومحققین که ارباب یقین بودند درنهانی دست ارادت به وی‌دادند وبعد ازاین ذکر ایشان بیاید وبسیاری آشکارامحضری درطعن وردش نوشته و خدمت جناب حجة‌الاسلام آقا سید مهدی طباطبائی ملقب بحرالعلوم طاب ثراه که شرح فضایلش درکتب رجال مسطورواقوالش درفقه مستشهد ومذکور ومرائی آن حضرت مشهور است فرستادند که آن بزرگوار را در این کار و انکار شریك خود نمایند .

سید بحرالعلوم درجواب فرمودکه اگرمرادرمسائل دینیه مقلد دانسته‌اید ازمن‌چه امضای حکم خود می‌طلبید؟ واگرمرا مجتهد می‌دانید تا برمن چیزی معلوم نشود حکمی نتوانم نمود، من درنجفم وشما در کربلا واین‌شخصی که نام می برید ندیده‌ام ونمی‌شناسم و معرفتی به کفروایمانش ندارم عماً قریب به عزم زیارت مخصوصه به کربلاخواهم آمدو تحقیق امر اوخواهم کرد .

چون این جواب صواب به کربلا رسیدمنکرین ساکت ومنتظر بودندتا هنگام‌زیارت

مخصوصه رسید وحسب‌الوعده جناب سید وارد شدند ودر ایام توقف به فکر تحقیق امر افتادند آخرالامر جناب بحرالعلوم به عالمی امین که به هردوطرف راه داشت وظاهراً مرحوم ملا عبدالصمد همدانی باشد فرمود که می‌خواهم این مرد را که جمعی تکفیر میکنند ومستعد هلاکت اوهستند دریک مجلس ببینم و از او عقاید اورا جویا شوم و خواهش دارم که او را دعوت نمائی درخانه خودشبی به طریق اختفا و من نیز در ظلمت لیل به تنهائی به آنجا آمده او را ملاقات نمایم .

آن مرد عالم امین حقیقت حال را براستی خدمت نورعلی شاه عرض کرد. فرمودند مضایقه ندارم وشبی رامعین کردند وجناب سید بحرالعلوم رعایت احتیاط فرموده دستورالعملی به شخص مضیف دادند که جلوس قریب بیکدیگر نباشد، قلیان جداگانه وغذا در مجموعه و ظرف علیحده واگرقلیان سید را بکشد بیرون برده تطهیر نمایند .

الحاصل بعد ازملاقات جناب سید خطاب فرمودند که آقا درویش این چه همهمه است که درمیان مسلمانان انداخته‌ای ؟ درجواب گفت که من آقا درویش نیستم نام من نور علی شاه است .

سید فرمود شاهی شما ازکجا رسیده ؟ جواب گفت ازجهت سلطنت وغلبه وقدرت بر نفس خود وسایر نفوس. سید فرمود برسایر نفوس از کجا؟ مضیف می گوید تصرفی به ظهوررسید و تغییری پیدا وتحیری حاصل گردید که ازوصف آن قاصراست وجناب سید به من فرمودند قدری دربیرون باشید که مرا سخنی است. بیرون خانه رفته بنشستم تاوقتی که مراخواندند وقلیان دیگر که آوردم سید بزرگوار بدست خود بایشان دادندودریک ظرف غذاخوردندوآن شب چنین گذشت وجناب سید شبی دیگرخواهش ملاقات کرد. به نورعلی شاه گفتم، فرمود ما را کاری نیست واگرایشان راکاری است نزدیک بیایند.

لهذا بعضی شبها که کوچه خلوت می‌شد جناب سید ومن عبا برسر کشیده به منزل شاه میرفتیم، ولی چون اهالی کربلا به توقف نورعلی شاه راضی نبودند به سعی جناب سید بحرالعلوم وآقا میرسید علی صاحب ریاض، نورعلی شاه به قصد زیارت مکهٔ معظمه ازسلیمانیه به جانب موصل مسافرت و مهاجرت جسته بدان ملک وارد شدند .

وبعضی نوشته‌اند که قریب پنج سال که نورعلی شاه توقف درعتبات نمود دوبار او را سم دادند وقضا نرسیده بود وآخرالامر درولایت موصل سنه هزارودویست ودوازده موافق کلمهٔ غریب بجنت عدن منزل گزید و درجوارمرقد حضرت یونس مدفون گردید و آن جناب را تصانیف مفیده ورسالات عدیده، به روزگار یادگار مانده است. واسامی جمله ازاین قراراست: رسالهٔ جامع الاسرار بطرز گلستان، رسالهٔ اصول وفروع، تفسیرسوره مبارکه بقره منظوماً ، منظومه خطبة البیان یکصد وپنجاه و دوبیت است، کبری درمنطق منظوماً ، دیوان غزلیات و

قصاید، مثنوی موسوم به جنات‌الوصال، ومنظومات مسمی به روضة‌الشهداء دراحوال‌حضرت خامس آل عبا وعمدة‌الفضلا حاجی‌علی‌اکبر ملقب نوّاب متخلص بسمل کتابی درترجمه‌احوال شعرای معاصر خود تألیف نموده نامش تذکره دلگشا نهاده ازآن جمله درآن کتاب‌صاحب عنوان را ذکرفرموده وبعبارته نقل می‌نماید :

نورعلی،چون صوفیان صوف پوش بعضی از بزرگان خودرا به لقب شاهی خوانند به نورعلی شاه اشتهاریافته، اصلش مردم اصفهان خلد بنیان‌است،درایام کودکی دردولت کریم خان زند به اتفاق پدرش فیض‌علی شاه به شیرازآمده وآنجا مأوای گرفته و مرجع ارباب دول گشته. پدروپسرهردواز مریدان معصوم علی‌شاه نام دکنی هندی، بعد از وفات پدربسط بساط ارشاد بنیاد وبمرتبه‌ای‌رسید که شهرهٔ آفاق گردید. مریدانش درهرمقام صاحب اسم و نام شدند وخلفا به اطراف‌تعیین‌نموده خلاصه اینکه مشهورروی زمین شده هرچندی‌به‌شهری مسکن وحصار ارشاد را مأمن‌ساخته مردم‌آن مرز وبوم برگردش هجوم وبه حدی می‌رسید که ازحکام به اندیشهٔ فساد در امور ملکی‌حکم به‌اخراجش‌صادر می‌گردید ازآنجا بیرون رفته به‌کشور دیگرآشیان می‌بست و درآنجا نیزهمان داستان عیان می‌گشت. زهاد را طعن ولعنش ورد زبان وواعظان برمنابربه توبیخ وتکفیرش رطب‌اللسان وهمانا لعن وطعن‌ایشان موجب ازدیاد میل مردم وباعث افزونی اشتهارگشته تخم محبتش‌درمزرع قلوب کشته‌میشد الانسان حریص علی‌مامنع. بعد ازاستقرای اکثرولایات ایران وانتشاراسم ورسمش دربلدان آن سامان قراربرآن دادکه چندی درعراق عرب باراقامت افکنند.

عراق وفارس‌گرفتی‌به شعرخوش‌حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

بارسفربه جانب عتبات عالیات بست ودرآنجا نیزبسیاری ازعوام وجمعی‌ازخواص را به خود مایل ودرآن اماکن شریفه روزگاری زیست وبرحسب استدعای علماء اعلام‌وفقهای عظام‌بعضی‌ازخلفای‌او که درممالك ایران‌بودند فرمان‌خاقان صاحبقران فتحعلی‌شاه به‌سیاست واخراج ایشان ازبلدان صادرگردید وبه والی عراق فرمان مطاع به اخراج مشارالیه از آن اماکن شریفه شرف صدور یافت. پس‌ازآنجا به موصل وکرکوك رفته در آنجا چندی زیست که دست فراش اجل‌بساط حیاتش درنوردید، رخت بسرایی‌که از اقامت به‌آن چاره نیست‌کشید. خلاصه اینکه درمرحلهٔ مقصود چندان‌بذل‌جهد نمودکه خود مؤسس اساس‌آمد ومتابعانش‌مسمی به نورعلی‌شاهی گشتند. مردی بود بسیارخوب روی، مشکین‌موی وداشنمند ونیك خوی باهرکسی چنان رفتارنمودی‌که به یك مجلس دلش‌ازکف ربودی. ازعلوم‌رسمی با بهرهٔ وافی وازقواعد شعروشاعری به طرزصوفیه با نصیبی‌کافی، ودر زمانی که ازکرمان اخراج و در دولت مرحوم لطفعلی خان زندبه شیراز آمد فقیر را بسن صبا درك ملاقاتش در خدمت والد ماجد مکرر اتفاق افتاد و طباع مردم نه چندان به ملاقاتش مایل بودکه

شرح توان نمود .

درآن اوان تفسیر کلام‌الله مجید را به نظم می‌آورد بقدردوهزاربیت ازآن گفته بود که بعضی ازآن مسموع شد دیوان اشعارش به نظرنرسیده واگرکسی داشته باشدازبیم‌تهمت تصوف پنهان دارد این دوشعرازاونوشته شد .

آنچنان صید ضعیفم که گرافتم در دام | عرق شرم من از جبههٔ صیاد چکد
ر بس برخیزم و افتم به راهش | نه مستم میتوان گفتن نه هشیار

به‌انتها رسید کلام صاحب‌تذکره دلگشا.

دربستان‌السیاحه مسطوراست که‌آن‌جناب راجزیکدختر نبود ومثنوی‌جنات‌الوصال در خاطر داشتند که هشت جلد بعدد ابواب جنات ترتیب داده باشد وچون مقدرنبود دوجلد آنرا تمام وقدری ازجلد سیم به نظم‌آورده که بجنات عدن انتقال یافت، ورونق علی‌شاه که ازخلفای‌آن جناب بود دوجلد زیاده برآن افزود ونظام علی‌شاه که ازخلفای مجذوب‌علی شاه بود یك جلد دیگر برآن افزود .

ودراصول‌الفصول مذکوراست که همشیرهٔ رونق علی‌شاه درحبالهٔ نکاح نورعلی‌شاه بود وآن مخدره را نیزطبعی موزون بوده و حیاتی تخلص می‌نموده .

ودرریاض‌العارفین مرقوم است که نورعلی شاه مدتی درعتبات عالیات سقایت میکرد بدان نیزراضی نشدند ونگذاشتند، لاجرم به بغداد رفت احمد پاشاحاکم بغداداورا اکرام واحترام نمود. مثنوی‌جنات‌الوصال درآنجا منظوم فرمود .

راقم‌گوید در دیوان آن جناب قصیده در مدح احمد پاشا می‌باشد و بعضی ابیاتش این است :

سمی احمد مرسل امیریست | که امرش‌محکم ورایش‌صوابست
مقامش چون‌کسی را دست نبود | مقیم جنت آباد زهاب است

و در بستان‌السیاحه در ذکر قصبهٔ زهاب بذال معجمه نوشته‌اند و می‌گویند جناب قدوةالعارفین نورعلی شاه چندگاه درآن قصبه سکونت داشت و جمعی به دایرهٔ‌آن حضرت درآمدند، ونیزقصیده‌ایست که ازجروح شکایت نموده واز ممدوح برای سفرعتبات فتوحی خواسته بعضی ازآن ذکرمیشود :

شب که زین بارگاه فرخ فر | خیمه بر کند خسرو خـاور
من بی خانمان و بی سامـان | گشته حیران و بی کس ومضطر
مسکنی نه بشهر و نه در کوه | مأمنی نه به بحر و نه در بر
آشنـایـان تمـام بیگانـه | دوستان جمله دشمنی گستر
مردم روزگـارم از هر سوی | در خلا و ملا مـلامت گر

مفتیان بی‌گنه پی قتلم — جمله فتوی نویس بر محضر
واعظان بی سبب به تکفیرم — خطبه خوان در مساجد و منبر
سرکشان مساحت دنیا — زده دامان کشتنم به کمر
گه به صدر مخالفم خوانند — گاه رانند بی جهت از در
که به زندانیان سپارندم — گاه بیرون کنندم از کشور
گه ببرند پاره‌ای ز تنم — گه بدوزند خرقه‌ای در بر
که ببندند آب بر رویم — گه فروزند بر تنم اخگر
یك طرف کندهٔ عیال به پا — یك طرف جوش فتنه‌ام بر سر

سید ابوالمعالی سرخ علی شاه

و چنانچه معلوم گردید اولاد آن حضرت منحصر به یك صبیه بود نامش طوطی خانم و سید سند ابوالمعالی محمد سعیدالحسینی ملقب به سرخ علی شاه که ارادت به شاه داشته و درجهٔ خلافت یافته به دامادی آن جناب مفتخر گردیده .

وقتی که خاقان مغفور برای مصلحت ملکی همراهی با جمعی اهل ظاهر می‌نمود و به اذیت خلفای شاه و نفی آنان مجبور بود به سید ابوالمعالی فرمود که لعن نما نورعلی‌شاه را تا از کج بحث مردمان در امان باشی و ما را زحمت ندهند. آنجناب گفت نورعلی شاه مرکب از سه کلمه است کدام یك را میفرمائید؟ و بالاخره وی را نزد محقق قمی صاحب قوانین‌الاصول فرستاد تا چه فرماید. آن جناب از فضل و دانش و نیکی اطوار و اخلاق آن سید مطلع گردید و به خاقان شرحی نوشت ومع‌الجمله از آن مخدره سید را اولاد ذکور سه نور بود: حاجی سید تقی، آقا سید رضا، آقا سید محمد و یك صبیه زبیده خاتون و چون در سال هزار و دویست و هفتاد و اندی طوطی خانم وفات یافت جنازهٔ او را سید محمد پسرش به عتبات حمل نمود و الحال بعضی از نواده‌های وی درقید حیات هستند و مزار سرخ علی‌شاه درهمدان قبلی ابوعلی سینا است .

لطیفة نوریة دیدن اشیاء موقوف است بصحت باصره وعدم قرب و بعد مفرط، چنانکه ناظم گفته:

چهار چیز بود شرط انعکاس صور — برای ناظر مرآت در بردانا
یکی تقابل و ثانی صفا سیم ظلمت — چهارمین عدم قرب و بعد حین لقا

معهذا رؤیت حاصل نمیشود مگر بواسطه نور آفتاب و قمر و سراج و امثال آن، همچنین موقوف است رؤیت قلب ملکوت اشیاء را به‌صحت بصیرت و ترتیب مناسبت. معهذا فائز نشود مگر بنور و مراتب نور به‌حسب مراتب سالك در اطوار سبعه قلبیه هفت است چنانکه درجای خود

معنون است ومقصودحقیقی ازسلوك حصول معرفت ووصول به مقام نورانیت است چنانچه سرور اولیا میفرماید کامل نمیشود ایمان مؤمن مگر آنکه بشناسد مرا به نورانیت پس هر که شناخت مرا به نورانیت او مؤمن ممتحن است که قلب اورا خدا امتحان فرموده از برای ایمان و گشوده است سینهٔ اورا برای اسلام و گردیده است شناسا بدین خود درحالتی که بینا است و کسی که کوتاهی نموده ازاین مقام پس اوشاك ومرتاب است .

ودر کتاب حجت ازکافی روایت ابی خالد کابلی نص در ثبوت مدعی است و بعضی از آن حدیث این است والله یا ابا خالد لنورالامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار وفی الاقبال والکفعمی من دعاالحسین علیه السلام یوم العرفة انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائك حتی عرفوك. ومراد ازنور دراین مقام نه نورحسی جسمانی است مانند نور شمس وقمر وامثال آن بلکه نور عقلانی روحانی مجردی است .

مهر سپهر وجود خواست نماید طلوع　　　نورعلی را نمود مطلع انوارخویش

ومراد ازمعرفت نورانیت امام علیه السلام مقام ولایت کلیه اوست و فرمودان معرفتی بالنورانیة معرفة الله ومعرفة الله معرفتی وهوالدین الخالص. واین است مراد ازحضورمصطلحه صوفیه، و تفصیل این اجمال درمقدمات این کتاب سبق ذکریافت واین غزل ازصاحب عنوان مناسب این مقام است .

کرد شهنشاه عشق درحرم دل ظهور　　　قد ز میان برفراشت رایت الله نور
موسی جان میشتافت در طلب جذوهٔ　　　کرد تجلی زغیب بارقهٔ نخل طور
شرح وبیان قاصر است درصفت اشتیاق　　　انك انت الخبیر تعلم مافی الصدور
ای ز تومشتاق را وی ز توعشاق را　　　دیده بساط نشاط سینه سرای سرور
ای بشئون صفات ای زتقاضای ذات　　　با همه نزدیکتر از همه پیوسته دور
حسن تودرهرزمان جلوهٔ دیگر کند　　　افکند اندرجهان فتنه وغوغا وشور
هر که دراین ره شتافت باقدم نیستی　　　هستی جاوید یافت ازتو ببزم حضور
آنکه وصال تودید جام وصال او کشید　　　بادهٔ جنت نخواست از کف غلمان وحور
نور علی راهبر تا نشود در نظر　　　زین ره خوف وخطر کس ننماید عبور

تنبیه

چنانچه معلوم شد ارتحال سید مظلوم ونورعلی شاه به سرای بی زوال قبل ازمرحوم قطب المشایخ شاه علی رضای دکنی بوده لهذا دراین اوراق بعد ازشاه علی رضا، حسین علی شاه را قطب سلسله علیه ذکر مینماید وسره مکشوف عند اهله .

میرزا محمد حسین رونق علی شاه

العارف الربانی میرزا محمد حسین الکرمانی الملقب رونقعلی طاب ثراه خلف الصدق میرزا محمد کاظم. اصل آن جناب از ولایت بم و در کرمان نشوونما نموده و بعد از تحصیل تکمیل علوم رسمی هادی توفیق او را رفیق شد و درطلب تحقیق برآمد و آخرالامر دست ارادت به جناب نورعلی‌شاه داد و به طریقهٔ علویهٔ رضویه سالک مسالك ایقان و ناهج مناهج عرفان گردید و به کمال رسید واز وی خلعت خلافت یافت ودرتکمیل ناقصان مأمورش فرمود ومثل نظام علی ومظفر علی شاه ازدامن تربیت اوبه مقامات معنوی رسیده‌اند، و معطر علی نسبت طریقت به وی درست نموده و چون مرحوم آقا محمدخان قهرمان ایران به‌دار باقی ارتحال نمود و خاقان مغفور فتحعلی شاه حکومت کرمان را به ابراهیم خان ابن عم‌خود مرحمت فرمودند به ملاحظه بی‌میلی‌خان معزی الیه باین طایفه بمیرزای رونق بسی اذیت و آزار رسانید تا آنکه درسال هزارودویست وسی ازجهان پررنج به‌دارنعیم ارتحال نمود درتکیهٔ مشتاقیه وبقرب مزارمشتاق بیرون‌شهر کرمان مدفون گردید و برسنگ مزارش قطعه‌یی که این مصرع تاریخست منقوره «بر نورعلی شدرونق ۱۲۳۰».

ودرریاض العارفین وبستان السیاحه وفات آن مخزن اسرار سبحانی را سال هزار و دویست و بیست وپنج نوشته‌اند و در بستان السیاحه میفرماید که فقیر به خدمت آن جناب مکرررسیده و ازصحبت وی بهره‌ور گردیده ودرعتبات عالیات ودارالسلام بغداد و فقیر را بملازمت و ارادت خددت شاه دلالت کرده ونیزدر شیراز چندگاه باهم بودیم، الحق صاحب مقامات عالیه بود.

نظم‌ونثرآن بزرگوار قریب سی‌هزار بیت درصفحه روزگار یادگاراست. منجمله کتاب مسمی بغرائب منظوم دراحوال جناب مشتاق علی وتحقیقات دیگرداردودر تاریخ اتمامش کلمهٔ غرائبست چنانچه درآخر گوید:

چون در تاریخ فکر کردم	ازغیب چنین به‌گوش خوردم
بس گشته درآن بیان غرائب	باشد تاریخ آن غرائب (۱۳۱۳)

ودیوان اشعارقریب پنجهزاربیت میباشد ودوجلد از جنات‌الوصال متمم مثنوی نور علی شاه ودیگررساله مرآت‌المحققین نظماً ونثراً ترتیب داده مشتمل بر بعضی سئوالات از شیطان وجواب اوواصول دین‌ومعارف یقین وازدیوان آنجناب بذکردوبیت ازمطلع ومقطع این غزل اکتفا مینماید.

درمظهروجود عیان نیست جز تو کس	برمنظر شهود جمال تو است و بس
یا من هوالاله ولا رب الی سواه	ارحم لرونق و تقبله ملتمس

علی رضا الکرمانی

السالک السبحانی علی رضا الکرمانی موطنش قلعهٔ عسکر در بردسیر که از بلوکات کرمان است بوده ازطایفهٔ ذوالعلاء ازمریدان جناب رونق علیشاه است. درریاض العارفین بعنوان علی کرمانی ترجمه وبعضی ازرباعیات وی مسطور است. ودربستان السیاحه مذکور است بردسیر مقابل گرمسیر بلوکی‌است درکرمان‌محتوی است بردوقطعه یکی درکوهستان واقع هوایش در غایت برودت و درتابستان دلگشا، قلعهٔ عسکر که یکی‌ازضیاع آنجا است مقام طایفهٔ ذوالعلاست. بزرگ ایشان‌علی رضا بیك نام و شخصی عالیمقام است ولقبش رضا علی ودربر واحسان به امتیاز،سیاحت بعضی‌بلاد نموده و طریق صحبت اکثرمشایخ زمان پیموده‌آخرالامردرخدمت عارف بالله رونق علی‌شاه مشرف شده، وقطعهٔ دیگر دردشت واقع کوهسارآن نزدیك واز قرای‌آنجا هجین بکسرها و جیم مع‌الیاء وسکون نون رئیس آن قریه ارباب حسین ودرویشان را مایهٔ سرور و ارباب جمع رب ورب بمعنی پرورش دهنده وتربیت کننده باشد وچون صفات حسنه درخدمتش بکمال رسیده ازعالم غیب به ارباب ملقب گردیده ودرطریقت ارباب علی نام دارد ؤمیرزا اسدالله خواهرزاده اوجوانی است به فضایل انسانی آراسته ولقب وی اسدعلی وجرأت و شجاعتش ازنامش منجلی،امید بخدای کریم آنست که‌آن عزیزرا برای خاطرهی محفوظ واعدایش‌را مخذول گرداند. انتهی‌ملخصاً.

میرزا قاسم ازاحفاد علی‌رضا کرمانی

راقم گوید اوقاتی که کرمان را سیاحت مینمود روز دوشنبه چهاردهم سال هزار و سیصد وشانزده درمحضراحباب وانجمن‌اصحاب محبت و ولا یکی‌معرفی نمود که میرزاقاسم نوادهٔ علی‌رضابیك‌هستم وبرای‌تجدید عهد بخدمت رسیده زمانی‌باحقیرصحبت نمود.جوانی است باکمال وپیرواصحاب وجدوحال‌وطبع شعری دارد وهمچون جد رباعیات خوب‌دارد و بعضی ذکرمیشود:

سلطان به کله افسر شاهی مفتون — زاهد به کمال پارسائی مرهون
ما خواسته‌ایم فقر و بدنامی را — کل حزب بمالدیهم فرحون

من خود بغم تومبتلا خواهم کرد — آفاق پرازمهر ووفاخواهم کرد
یا سیل فنا ز جا کند بنیادم — یا جای دراقلیم بقاخواهم کرد

ای‌خسرو ملك لافتی ادرکنی — سلطان سریر هل اتی ادرکنی

درچنگل گرك نفس بس خار وضعیف　　درمانده‌ام ای شیرخدا ادرکنی

میرزا محمد تقی مظفر علی شاه کرمانی

فخرالمحققین وقدوة العارفین میرزا محمدتقی بن میرزا محمدکاظم الکرمانی ملقب به‌مظفرعلی‌شاه طاب ثراه، آباء واجداد آن بزرگوار در کرمان به‌شغل طبابت اشتغال می نمودند ودر کمال عزت درمهد حرمت آسوده ومرجع خاص وعام می‌بودند، ومولانا دربدایت حال به تحصیل فضل وکمال اشتغال نمود و درعلوم عقلیه ازطبیعی و ریاضی و از فنون نقلیه از اصول وفروع حظی وافر یافت و ازجملهٔ مدرسان ذوفنون گردید و همه روز جمعی ازطلبهٔ علوم درمجلس افادتش حاضرمیشدند و هنگام مباحثه حقایق بر اشراقیین و رواقیین پهلو میزدند. عرفای زمان او را درحکمت ومعرفت نظیر شیخ صدرالدین قونیوی وجلال الدین رومی میدانند ولهذا اورا درالقاب حکیم ایمانی ومولوی کرمانی نوشته‌اند.

دراصول الفصول مسطوراست که یکی ازمجتهدین زمان ما که در فن اصول فقه مسلم وبراقران مقدم میبود درنصیحت فرزند ومنع از مصاحبت عرفا می گفت میرزا محمد تقی کرمانی باهمه علم ودانائی که همچومن صدنفر شاگرد او نمی‌شوند درویش امی بی‌سوادی اورا فریب‌داد وازمیان علما بیرون‌برد، ومنظورش مشتاقعلی بود که میرزامحمدتقی‌را ربود الفضل ماشهدت به الاعداء. وعلی‌الجمله چون مولانا از علوم ظاهری باطنی ندیـد طالب صاحبان معنی گردید ودرهمان دیار ربودهٔ مشتاق علی شده به‌خدمت نورعلی‌شاه رسید و از رونق علی تلقین یافت وازتربیت وصحبت مشتاق علی بکمال سلوك اهتمام تمام بجای آورد ودرجه قصوی یافت. به دستگیری طالبان رشاد مأمور گردید وچون درسال هزار و دویست وشش مشتاق علی به سعادت شهادت واصل شد و تفصیلش مذکورگـردید و هم درآن تاریخ قهرمان ایران آقا محمد خان قاجاربرای تسخیر کرمان لشکر کشید و فرمان به‌قتل‌وغارت اهالی شهرداد.

علیخان قراچورلو که ازاکابرملازمان سلطان ونهایت ارادت واخلاص خدمت مظفر علی‌شاه داشت‌آن جناب ومتعلقانش را از شهر بیرون برد از قتل و غارت برهانید. خلاصه جناب میرزا محمد تقی بعد ازقتل مشتاق در همان سال که مذکور شد به انشاء غزلیات و قصاید وقطعات وترجیعات و رباعیات دیوان مشتاقیه مشغول شدند و در یازدهم ذی‌العقده همان سال به خط میرزا رحیم الحسینی که از فرزندان طریقت‌آن جناب بود صورت اتمام یافت، چنانچه مولوی رومی بعدازشهادت شمس‌الدین دیوان قصاید وغزلیات بنام وی رقم نموده، مولوی کرمانی نیزبعد از شهادت مشتاق دیوان مشتاقیه را به‌اسم اوفرموده وسابقاً صورت رقعه‌یی که جناب مظفرعلی به‌نورعلی‌شاه نوشته و یك دوغزل ازآن دیوان را مندرج گردانیده بود ومرحوم آقا محمدعلی کرمانشاهی آن را بدست‌آورده سبق ذکر یافت وگویا

شهرت ورواج آن اشعار را موجب کساد بازارتنگ مایگان بود واثبات مظلوم بودن محبین خاندان، لهذا به‌اصرارجناب آقا محمدعلی بردالله مضجعه خاقان مغفورآن طبیب الهی‌را از کرمان به طهران احضارفرمود، باآنکه حقیقت حال وصدق مقال مظفرعلی شاه درمحضر سلطانی واضح گردید واغراض وعداوت دیوان سیرت انسان صورت درحضرت سپهر بسطت خاقانی محقق شد چون ابتدای دولت بود وحاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را در تخوم مملکت دستی و میل اوآن بودکه برخواهش آقامحمد علی‌مظفرعلی‌را نزد او به کرمانشاهان بفرستند. رأی جهان‌آرای‌جهانبانی‌طوعاً اوکرهاً برآن قراریافت‌که مؤمن متقی را روانه آن صوب فرماید و چون به آنجا رسید جناب آقا محمد علی در خانه خود آنجناب را میهمان نمود، و درآن اوقات جناب‌آقا محمود خلف‌الصدق میزبان مرض شدیدی داشت و مظفرعلی‌شاه به‌احسن وجه ایشان‌را معالجه‌کرد ومزید اخلاص وارادت وی گردید وبه‌آن واسطه جمعی‌سرآدست ارادت به‌دامان وی زدند وبالجمله‌چون براین‌امراطلاع بهمرسانیدند آن عارف ربانی را مسموم نموده درسال هزارودویست وپانزده ازاین جهان گذران‌بسرای جاودان ارتحال نمود.

کاین سیه‌کاسه درآخر بکشدمهمان‌را
بروازخانهٔ‌گردون بدر ونان‌مطلب

مرقدش درخارج درب شرقی کرمانشاهان‌است. مؤلفات محققانه‌آن جناب یکی‌تفسیر سورهٔ مبارکه سبع‌المثانی است‌که منظوم و مشتمل بر تحقیقات است و رساله موسومه به مجمع‌البحارنثراً درتفسیرهمان سوره است، ورساله موسومه بکبریت احمر مشتمل بر اوراد واذکارموقته وغیرموقته واسرارآنهابطریقی که درطریقت علیه نعمةاللهیه مأثوراست بطریق رمزواشاره واین‌رساله رابرحسب استدعای میرزامحمد صادق برادر میرزا ابوالحسنخان حاکم کرمان‌که ازمخلصین وی بوده مرقوم فرموده والحق باکمال اختصار دارای‌بسیاری از مطالب واسرار است.

ودیگردیوان مشتاقیه است‌که اشعاربلند ومطالب ارجمند دارد.

ودیگر مختصری درطبابت بنام افیونیه دارد بعضی‌فقراتش‌اینست: الافیون ماالافیون وما ادریك ماالافیون دواء للجنون افلاتعقلون وضیاء للعیون افلاتبصرون فلااقسم برب المشارق‌والمغارب انا خلقناه‌کالطین اللازب فلاتکونوا من‌فقدانه مهمومین ان‌الله‌هوالرزاق ذوالقوة المتین واذا وجدتموه فشقوا‌حباته الکبری ان‌الله فالق الحب والنوی فلاتکونوافی شربه مکثرین ولاتطیعوا امرالمسرفین الی آخرما قال.

میرزا عبدالعلی و میرزا کاظم

وآنجناب را برادری‌است نامش‌میرزا عبدالعلی، درفن طب‌جالینوس وقت خودبوده

وفرزندی است نام شریفش میرزا کاظم ، بقراط عصرخویش‌است ودرطریقت لقبش ظفرعلی. دربستان‌السیاحه ترجمه وی مذکوراست .

ودرریاض‌العارفین احوال آنجناب مسطور ومی‌فرماید درکرمان‌صحبتش اتفاق افتاد وابواب مخالطت گشاد درهنگامی که فقیردرآن شهرمریض بود درعلاج نهایت دقت فرمود والحق حکیم مسیحا دم‌جناب میرزا عبدالعلی طبیب و آن جناب کمال اهتمام نمودند تا رفع مرض فرمودند. قصاید خوب وغزلیات مرغوب دارد وازاوست :

کسی که ساغرچون آفتابش از کف دوست — سحر طلوع کند طالعش همایون است
به این امید که سیلم به کوی دوست برد — زآب چشم کنارم چورود جیحون‌است

میرزا صادق صدقی کرمانی

سالك سبیل رحمانی میرزا صادق تخلص صدقی کرمانی که در همهٔ فنون‌کامل و بر همکنان‌فائق، درریاض‌العارفین‌است که وی محمودة الخصایل‌ومحسود اهل‌آفاق ودرطریقت طاق وبه خدمت مظفرعلی شاه مشرف گردیده وازآن جناب بلقب صدق علی‌شاه مفتخر است واین بیت ازاوست :

گر ازپیمانهٔ ما باده دادی جمله‌راساقی — زعقل‌وهوش‌درعالم نماندی ذره‌یی‌باقی

معطر علی شاه کرمانی

زبدة السالکین آقامحمدمهدی‌بن خواجه شفیع‌الکرمانی الشبستری الملقب معطرعلی دربستان‌السیاحه و ریاض‌العارفین ترجمه‌آن جناب مذکور است و نسبتش را بمولانا شیخ محمود شبستری صاحب گلشن رازداده‌اندوازخانواده علم وفضل بوده وبه‌شغل وعمل‌دیوانی مشغولی مینموده حالت وی‌یکمرتبه تغییریافت وتوفیق هادی‌وی‌شد ازنوکری دیوان‌استعفا داد وبه روش نیاکان‌طالب علم شد وساکن‌مدرسه گردید وخدمت علماء تلمذ نمودومخصوص درحکمت الهی وفصوص شاگرد میرزا محمد تقی مظفر علی بود و چون مشتاق به کرمان آمد وجمعی‌ربودهٔ اوشدند منجمله وی‌بود، دست ارادت به دامان نورعلی‌شاه زد وازرونق-علی تربیت وتلقین یافت وبکمال رسید وازجناب نورعلی‌شاه به اجازهٔ ارشاد طالبین ولقب معطرعلی‌مفتخر گردید وچون خاقان‌مغفور مظفرعلی‌ومعطرعلی‌را بدارالخلافه احضارفرمود مدتی‌درطهران‌توقف‌نمودوبه‌همدان‌رفت‌وزمانی‌ممتدآن‌جا بود ودرجیحون‌آباداز بلوك‌همدان امیر روشن ضمیر حاج محمد خان ابن حاج عبدالله خان دست ارادت بوی داد و درسلوك طریقهٔ حقه بمدارج عالیه رسید وترجمهٔ خان در ضمن احوالات حضرت مجذوب علی شاه بیاید. خلاصه‌آنجنابان‌را ثانیاً ازدربارشاهی‌امربه‌آمدن به‌طهران‌صادر گردید وبنا برسعایت

اهل فساد بامرسلطانی آن جناب‌را چوب زدند .

ودربستان‌السیاحه مرقوم است که فرج‌الله‌خان نسقچی باشی چندان چوب و تبرزین به‌آن سرحلقهٔ اهل یقین زدکه بعد ازشش یا هفت روزجهان فانی‌را بدرود نمودواین واقعه درسنه هزار ودویست و هفده بود ومزار فیض‌آثارآن جناب در طهران به جنب امام زاده ناصرالدین کـه معروف به سید نصرالدین است واقع است ومکرر زیارت شده و قبرشیخ چغندرلرهم پهلوی اوست .

ودررياض‌العارفین این رباعی را ازمعطرعلی شاه نقل نموده :

زنهار دلا بـه دهر مایل نشوی و ز حق نشوی نفور و باطل نشوی
درعالم بی‌وفا که‌خواب‌است وخیال يك لحظه ز ذکر دوست غافل نشوی

السیدابراهیم التونی مظهرعلی شاه

السیدالجلیل سمی الخلیل الملقب مظهر علی اصلا ازبلدهٔ تـون بوده و در اصفهان تحصیل علوم نموده و بخدمت نورعلی شاه رسیده و غالب اوقات با وی مصاحب و اوقات توقفشاه درعتبات عالیات مراقب ومواظب حضورمینوظهوربوده. در کتاب اصول‌الفصول نقل نموده ازرساله مرحوم حاج محمد خان همدانی که از امرای زمان خاقانی است که جناب سید درمیان تکیه وقهوه‌خانه ازانظارغایب گردید.

ودررياض‌العارفین مسطوراست که کس‌را ازبقا وفنای اواطلاعی نیست واهالی سلسله گویند بمرتبه اوتاد و یکی ازرجال گردیده واین بیت اوراست :

قطره بودم غرقهٔ دریا شدم وندر اوچون قطره ناپیداشدم

آقامحمد علی انیس علی

آقا محمدعلی‌بن خواجه شفیع الکرمانی الملقب انیس علی برادر اعیانی معطرعلی وازجملهٔ ربوده‌گان مشتاق علی و در ارادت واخلاص به وی بی‌اختیار. از کرامات مشتاق بسیار بطریقه مشاهده نقل‌نموده ودرویشان‌را ازجان ودل خدمت می‌فرموده .

دربستان‌السیاحه مذکوراست که قریب‌هفتاد وپنج سال‌عمر کردودرسال هزارودویست وچهل وهفت وفات نمود ودرمزارمشتاقیه مدفون‌است وپنج گوهر نیکواثر اورا باقی است: آقاعلی‌اکبر، آقانظرعلی، آقامحمد، آقا احمدآقا، اسمعیل. همگی‌اهل‌حال وارباب کمال انتهی. وازبعضی مسموع شد که‌آقا محمد خلف‌آقا محمد علی اجازه ازجناب رحمتعلیشاه داشته ودرسال هزارودویست وهفتاد ویك وفات یافته درجواربدرمدفون است .

میرزا محمد رحیم نائینی نظرعلی

میرزا محمد رحیم نائینی ملقب نظرعلی از معارف مریدان نور علی شاه در ریاض‌العارفین مسطور است که در آغاز شباب برای تحصیل علوم متداوله به اصفهان آمد وذوفنون شد ودرفکر تزکیه وتصفیهٔ نفس افتاد طالب ارباب معرفت‌واصحاب حال گردید وعاقبت به حضور نورعلی شاه‌رسید وبه مطلوب نایل ودرسلوك راه‌حق وطریق فقرا کامل شد وگاهی شعری می گفته و تخلص در اشعار صحبت و در بعضی منظومات نظر تخلص مینموده و این مثنویات را دروقت تشرف باستان ملایك پاسبان رضوی انشا نموده بعضی از آن‌اینست :

طوس حریم حرم کبریاست — مدفن پاك شه پاکان رضاست

کعبه اگر خانه آب وگل است — طوس رضا کعبهٔ جان و دل است

کعبه بود سجده‌گه خاکیان — طوس بود قبلهٔ افلاکیان

مهبط انوار الهی است طوس — جلوه‌گه حضرت‌شاهی‌است طوس

آینهٔ سینهٔ سیناست طوس — خوابگه بضعهٔ موسی است طوس

قبهٔ آن سر زده از ساق عرش — سدهٔ آن قبله بود طاق عرش

ودر بستان‌السیاحه درلغت نائین ذکر آن‌جناب رانموده ومیفرماید: میرزا عبدالرحیم لقب‌گرامیش نظرعلی شاه ازخلفای جناب نورعلی شاه صاحب کمالات صوری و معنوی اهل آن دیار بوده وهمانجا وفات نموده درسنه هزار ودویست وچهل هجری .

مولانا عبدالصمد همدانی

العالم‌الربانی والعارف الصمدانی‌مولانافخرالدین‌عبدالصمد همدانی درمراتب طاعت وعبادت وریاضت مرتبه‌عالی‌داشته وازمراسم زهدوتقوی وپرهیز کاری: قیقه‌یی‌فرو نمیگذاشته قریب چهل سال درعتبهٔ خامس آل‌عبا مجاور بوده و تحصیل علوم نموده و در فقه و اصول تلمیذ علامه طباطبائی امیر‌سیدعلی است وبالاخره از فحول‌علماء مجتهدین گردید وچون‌از طریق ظنون به یقین نرسید اگرچه گفته‌اند که ظنیة‌الطریق لاینافی قطعیة‌الحکم الاانه فی الفروغ لافی‌الاصول لاجرم درطلب ارباب یقین‌گردید وزهرملامت چشید .

هرکه تماشای روی‌چون‌قمرت کرد — سینه سپر کرد پیش تیر ملامت

دربستان‌السیاحه مذکوراست که درهمان دیار بدلالت مجذوب‌علی‌شاه خدمت نورعلی شاه و سید معصوم علی‌شاه رسید وبه امرآن دوبزرگوار ازخدمت حسینعلی‌شاه بشرف ذکر خفی و فکرمشرف گردید وجمعی ازاین طایفه را در همان مقام شریف ملاقات‌نموده‌مانند سید ابراهیم مظهرعلی تونی ورونقعلی شاه وازیمن توجه‌آن‌بزرگان بمقامات عالیه‌مشرف

گشت. مدت هشت سال درخدمت آنان به تکمیل باطن کوشید تاآنکه درماه ذی‌الحجه سال هزارودویست وشانزده ازتیغ جور وهابیان شربت شهادت نوشید.

قبل ازوقوع این حادثه مکررفرمودی که عماً قریب این محاسن سفید را بخون خود سرخ خواهد دید. درحین شهادت عمرشریفش ازشصت سال متجاوز بوده.

راقم آن‌جناب را دیده وبخدمتش رسیده وبا والد فقیر طریق مودت ومحبت می‌پیمود کتب مفیده درفقه و اصول وعلم طریقت از آن بزرگوار در صفحه روزگار یادگار است منجمله کتاب بحرالمعارف درعلم طریقت ازبرای اهل سلوك بسیار نافع است، انتهی.

ودرریاض‌السیاحه قریب به این مضمون نیزدرترجمهٔ آن‌جناب مسطور است ودرآخر میفرمایدازخلفای حسین علی شاه گردید ودرتبلیغ طریق وارشاد وهدایت عباد مساعی جمیله به ظهور میرسانید، انتهی.

ودر ریاض العارفین ذکر آن‌جناب را بعنوان صمد همدانی و هوقطب العلماء مولانا شیخ عبدالصمد آورده ودرآنجاست که عاقبت‌الامر خدمت نورعلی شاه اصفهانی رسید وارادت اوراگزید، هم به اجازه اوخدمت حاج محمدحسین اصفهانی شتافت ودرصحبت وی تربیت یافت. دیگرباره بکربلای معلی رفته ساکن شد وبحرالمعارف تصنیف فرمود این یك بیت از او است:

زکعبه عاقبةالامرسوی دیر شدم هزارشکر که من عاقبت بخیرشدم

ودرکتاب جام‌جم نواب اسعداشرف والاحاج فرهاد میرزامعتمدالدوله العلیةطاب ثراه بمناسبت شهرکربلا ذکری از وی نموده بعبارته آورده می‌شود:

شهرکربلا را درسال هزار و دویست و شانزده هجری روزغدیر که بغدیر (۱۲۱۶) تاریخ اواست طایفهٔ ضاله وهابی قتل عام کردند که اثاثه و اوضاع بقعه شریفه را به غارت بردند واز چوب‌صندوق مطهر، سعود نامسعود در همان رواق گردون طاق قهوه پخته تناول نمودند وآخوند ملا عبدالصمد همدانی که از اجله علماء بود بدرجه شهادت رسید.

راقم گویدآنچه دراوایل کتاب بحرالمعارف خود میفرماید در اتصال به سلسلهٔ علیه بلاواسطه ازسید شاه علی رضای دکنی اخذطریقت نموده ودروصل ششم این کتاب اشاره‌در این باب نموده وبعضی کرامات آن‌جناب درترجمهٔ مخلص‌اوحاج میرزا عباس خان‌معروف به حاجی میرزاآقاسی وزیر ارسطو ضمیر نقل می‌نماید انشاءالله.

وچون کتاب مستطاب بحرالمعارف در نزد اشراف ومعارف معروف‌تر ازآن‌است‌که دراین اوراق چیزی از آن ذکرشود صورت کتابی که بیکی از مخلصین خود مرقوم فرموده قلمی‌می‌گردد: دربعضی اخبار مأثوراست که مرغ روح چهل هزار سال پیشتر ازگرفتاری به قفس تن‌درجوار حضرت باری درپرواز ودرگلستان‌قرب ووصال دوست دمساز وهمرازبود

تو آن نوری که پیش از صحبت خاک ولایت داشتی بر بام افلاک

چون تمنای مراتب بالاتر داشتند حق تعالی ایشان را قید دام اجسام فرمود که به تقریب تعلق با بدان تحصیل آن مقام والا شان نمایند.

ما بفلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم باز همانجا رویم منزل ما کبریاست

ما زفلک برتریم از فلک افزون تریم باز همانجا رویم جمله که آن شهر ماست

وگرنه من از کجا حبس از کجا مال که را دزدیده‌ام.

گر دولت و بخت یار بودی ما را در منزل خود قرار بودی ما را

گر چشم بد زمانه بر ما نزدی در شهر کسان چه کار بودی ما را

وحدیث حب الوطن من الایمان و کن فی الدنیا کانك غریب اشاره به آن است موافق حکمت کامله هر نفسی را چندروز سرمایه عمر عطا فرمود که بعد از رنج از نشأ فانیه بدار باقیهٔ اخرت رود و الاخرة خیر و ابقی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیه

در هر نفس که میرود از عمر گوهریست کان را خراج وملك دو عالم بود بها

مپسند کاین خزینه دهی رایگان بباد وانگه روی بخاك تهی دست و بینوا

رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله کذب من زعم انه یحبنی فاذا جبه اللیل نام عنی الیس کل محب یحب خلوة حبیبه.

شب خیزی واشك ریزی عین سعادت است صدهزار حیف که وطن اصلی را فراموش و دل به جیفهٔ کثیفهٔ دنیا بسته با غفلت هم آغوش شوی.

با سرشت چاه که همراه است خنك آنکس که از خود آگاه است

گوهری درمیان این سنگ است یوسفی در نشیب این چاه است

جناب اقدس الهی بطریق لطف میفرماید یا معرضا عنا بم تعرض و یا ملتفتا عنا الی من اعرضت ما آثرت علیك شیئا وانت تؤثر علی لکل شئی ان فارقته عوض ولیس لله ان فارقته عوض

یك چشم زدن غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

الیس الله بکاف عبده.

منگر بهر گدائی که تو خاص از آن مائی مفروش خویش ارزان که تو بس گران بهائی

مولانا محمد نصیر دارابی

الفاضل الکامل مولانا محمد نصیر از داراب جرد فارس و مردمان معرفت اساس است. در بستان السیاحه مسطور است که در بدو حال جهت تحصیل کمال عزیمت اصفهان فرموده ودر آن دیار خدمت افاضل روزگار مشغول تحصیل مراتب حکمت گردیده و در عراقین با بسیاری علماء عصر وعرفاء زمان صحبت داشته آخر الامر به خدمت حسینعلی شاه و صحبت

نورعلی شاه و سید معصومعلی شاه و رونقعلی مشرف و ازفیض حضورآن بزرگواران بـه درجهٔ وصول فایز و بوطن مألوف مراجعت نمود. فقیر مکرر درعتبات عالیات و دارالملک طهران وداراب آن جناب را ملاقات کرده بود واز ملاقات ایشان فیضها بردی، الحق شخصی بزرگوار بود گویا درحدودسنه هزار ودویست وبیست وشش درهمان دیار برحمت پروردگار واصل گشت.

ذکر بعضی از معارف معاصرین شاه سید علی رضا وسید معصوم علی شاه ونورعلی شاه

آقامحمد بیدآبادی مازندرانی

العالم العقلانی والحکیم الایمانی آقامحمدبن محمدرفیع الجیلانی چون آنجناب در محله بیدآباداصفهان مدرس ومسکن داشت به آقای بیدآبادی معروف است درعلوم عقلی ادراك صحبت مولانا اسمعیل خواجوئی نموده ودر اخبار و حدیث تلمذ ازخدمت میرزا محمدتقی الماسی که ازاحفادسمی خود مجلسی اول است فرموده و درمراتب عرفان با عرفای زمان طریق سلوك پیموده وعلی الجمله مربی جمعی ازطلاب گردید ودرمعارف حقه تصنیفات فرمود وبر کتب محققین درحکمت و کلام تعلیقات نوشت وجمعی ازعلماء اعلام ازدامن تربیت اوبر خاسته‌اند مانند سید اجل میرزا ابوالقاسم حسینی اصفهانی مدرس مدرسه شاه ومولی محراب عارف جیلانی ومولی علی نوری ومولانا حاجی محمدابراهیم کرباسی رحمة الله علیه وغیراین بزرگان.

وحاجی درمجالس ومنابر ضرب‌المثل مینموده زهدوتقوای آن جناب را وآقا وصی پدرحاجی بوده ودرتربیت وی سعی بلیغ نموده وازجمله کسانی که درصناعت کیمیا ماهر بوده آنجناب را می گویند ونیز ازجملهٔ قائلین به وجوب نماز جمعه درحال غیبت یکی اوست وچون اقامه امام درنماز جمعه در کمتر ازفرسخ روانیست و درشهر اقامه نماز جمعه میشد وایتمام بغیر صلاح نمیدانست هرروزجمعه را میرفتند بلوك ماربین در قریه رنان که تا شهر اصفهان يك فرسخ شرعی بیشتر است نماز جمعه مینموده.

و مرحوم میرزا محمد نیشابوری محدث معروف صاحب کتاب رجال ترجمهٔ او را آورده بعبارته نقل مینماید: محمد بن محمد رفیع المازندرانی اصلاالاصفهانی البیدآبادی مسکنا کان حکیماً عارفاً ثقة محدثااستاد عصره فی‌المعقول عاصرناه ولم‌نلقه توفی باصفهان فی دولة علیمردان‌خان و دفن به مقبرة تخت فولاد زرنا قبره هناك، انتهی.

ودر روضات‌الجنات مذکور است که وفات آن‌جناب درسال هزار و یکصد و نود و هفت بوده ودرتکیه محقق خوانساری آقا حسین مدفون نزدیك مزار پدربزرگوارش عالم فاضل محمد رفیع.

راقم گوید درذکر سلسله ذهبیه اغتشاشیه مذکور شد که دربعضی کرسی نامه‌ها انتساب آقای بیدآبادی را درتصوف بسید قطب‌الدین نیریزی شیرازی داده‌اند واز بیدآبادی بسید صدرالدین دزفولی رشته کشیده وبزودی ترجمهٔ سید قطب و صدرالدین الدزفولی بیاید .

حاجی عبدالوهاب نائینی

العارف الکامل البهاج الحاج عبدالوهاب بن الحاج عبدالقیوم المعروف المنسوب به نائین. قال فی المراصد نائین بعدالالف همزة فی صورة الیاء ثم یاء خالصة ونون هی التی قبلها قبل هی من اعمال فارس ثم من کورة اصطخرلانها بین اصفهان وفارس .

ودر بستان السیاحه مسطور است نائین قصبه‌ایست دل‌نشین از قصبات اصفهان ومحلی است مسرت توأمان درزمین هموار واقع وجوانب آن واسع است وقرب دوهزار خانه در اوست و قرای معموره مضافات اوست. آبش خوب و هوایش مرغوب، آن قصبه درراه یزد وکاشان اتفاق افتاده واکثر مشتهیایش مهیا وآماده است .از اصفهان چهار مرحله دور و فواکه سردسیرش موفور، مردمش خالی از شرارت نباشند چنانکه یکی از اهل آن دیار گفته اهل نائین کلهم ملاعین، حتی کمترین ارباب فضل وکمال درآنجا بوده‌اند وجمعی ازاهل وجد و حال ازآنجا ظهور نموده‌اند منجمله حاجی عبدالوهاب مرشد حاجی محمد حسن تبریزی‌الاصل ومیرزا ابوالقاسم شیرازی فی زماننا ازآنجا بوده درویشی بی‌خویش وعارفی حقیقت‌اندیش بود، انتهی .

راقم گوید درسلسلهٔ نوربخشیه ازسلاسل معروفیه ذکرشجرهٔ ارادت‌وی‌شد واجمالش این بود که ازسید قاسم فیض بخش خلف الصدق سید محمد نوربخش رشته کشیده تامتصل میشود بشیخ محمد مؤمن سدیری سبزواری وازوی بسه نفرخلافت رسیده یکی شیخ بزرگوارشیخنا۔ البهائی العاملی ودیگرمولانا محسن کاشانی ودیگرجناب میرمحمدتقی شاهی واز وی بحاج عبدا لوهاب نائینی و از وی به دو نفر خلافت رسیده یکی به حاج محمد حسن تبریزی۔ الاصل نائینی‌المسکن و المدفن و یکی به حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف بسکوت و تفصیل حالات این‌دو بزرگوار درترجمه معاصربن حسینعلی شاه‌طاب ثراه‌مذکور گردد .

وموافق این شجره چنین است که‌ایشان ازسلسله نوربخشیه باشند ولی آنچه ازبعضی مخلصین مفلسین آنان مسموع میشودایشان را به‌اویسیان منسوب میدارند وازبعضی معتبرین شنیدم که میفرمود حاج عبدالوهاب خدمت نورعلی‌شاه مشرف بوده وعلی‌الجمله وفات آنجناب درقصبه نائین بسال‌هزار ودویست ودوازده روی‌نموده واین مصراع تاریخ‌شد :

« هـو الوهاب ذوالعزة هـو الحق و لایفنی »

ودرمصلی قریب بمزارسید شمس‌الحق والدین محمدبن عبدالله اللحصوی النوربخشی

که سبق ذکر یافت دفن شد ودر ایام حیات غالب اوقات در همان مکان توقف مینمودند و مزار سیدرا گرامی میداشتند وتفصیل عمارت بقعه وباغ وجریان آب کاریز و بعضی بنیان آنجا در احوال حاج محمدحسن مذکور میشود .

وراقم را مکرر توفیق زیارت آستان آن بزرگواران رفیق شده شرحش درموقع خود تحریر گردد بعونه تعالی. ومرحوم حاجی عبدالوهاب رایك پسر نیك اختر بوده نامش آقامحمد درزمان حیات پدر رخت بسرای آخرت برد وازوی سه دختر و دوپسر باقی ماند ودر زیرسایه جدتربیت شدند یکی از آن صبایارا بعقد ازدواج حاج محمد حسن درآورد واعقاب دختری ایشان از نسل وی بحمدالله تااکنون باقی است وهمگی باذوق وازمشرب عرفان بی بهره نیستند وهمچنین ازیکی پسران که نامش آقاابوطالب است نعم الخلفی ماند بنام جد غریبش آقامحمد واز نسل خوش اصل وی اولاد ذکور بااستعداد امروز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر۔ امور خارجه درزمرهٔ رجال بزرگ این دولت ثبت است وازنیاکان خود در وی اثری باقی است درویش دوست وخوش نیت ونیکو فطرت است ازباری تعالی امیدچنان است که بیشتر از این توفیق خدمت خلق روزیش نماید و مخدوم زادگانش در دامن تربیتش ازولاء اولیاء حق شادکام باشند .

قطب الدین سید محمد شیرازی ذهبی

السید السند قطب الدین محمد الحسینی النیریزی الشیرازی، نسب آنجناب به بیست وسه واسطه بحضرت سیدسجاد (ع) منتهی میشود واجدادش درقصبه نیریزمن اعمال فارس توطن داشته و بعدازاستکمال علوم مرسوم درطلب اهل یقین پی سپر بوده تاآنکه دربقعهٔ شاه داعی الله بیرون شهرشیراز خدمت شیخ علی نقی اصطهباناتی طی مقامات سلوك کرده بمصاهرت وخلافت مخصوص گردید .

راقم گوید درسلسله ذهبیه ذکر شد که شیخ علی نقی خلیفه سید نجیب الدین رضای تبریزی اصفهانی بوده و سید رضا مردی بزرگوار است و کتاب مثنوی سبع المثانی ازاوست. نجیب۔ الدین رادر ریاض العارفین بعنوان زرگر اصفهانی آورده وترجمه نموده، وفاتش درسال هزار ویکصد وهشتاد وپنج نوشته ومخفی نیست که غیراززرگر اصفهانی است که نامش محمدحسن است. وفات وی رادرمجمع الفصحا سال هزار ودویست وهفتاد نوشته است. خلاصه نجیب الدین راتعریف همین بس است که مرحوم مظفرعلی شاه در کتاب مثنوی بحرالاسرار او را ستوده است وبعضی ازآن ابیات تیمناً آورده می شود .

صبح یوم السبت شوال الکریم	عارض مشتاق سلطان عظیم
طلعتی فرخنده چون ماه تمام	چشم جان راجلوه گرشددرمنام

قصه سبع المثانی مثنوی — از کلام شه نجیب معنوی
شه نجیب‌الدین رضاشاه ولی — مرشد راه رضا سلطان علی
اندرآن عالی محل مذکور شد — حضرت مشتاق زان مسرورشد
مدح و وصف آن کتاب مستطاب — گشت جاری زان شه مالک رقاب
اشتیاق استماع آن کلام — ساخت ظاهر آن شه عالیمقام
عبد مشتاقی مظفر شخص درد — در حضورآن شهنشه عرض کرد
کاذن اگرباشد ز شاه مستطاب — عرضه دارم فصل فصل و باب باب
اذن ورخصت یافت زآنحضرت صدور — که بخوان سبع المثانی درحضور

و استاد سید نجیب الدین رضا شیخ محمد علی مؤذن اصفهانی است که ترجمهٔ وی مذکور شد ومرحوم حاجی میرزاابوالقاسم شیرازی شریفی معروف بمیرزابابا که خودرادر زمرهٔ مشایخ ذهبیه شمرده درآخر کتاب مسمی بشرایط الطریقه فرماید که سیدقطب‌الدین بعداز پی‌سپر کردن اغلب بلادایران وتوقف درهرجا خاصه نجف اشرف جمعی کثیراز آن حضرت فیض وبهره‌ورآمده درآن‌ارض اقدس فتوحات‌مکیه‌درس میفرموده وبعداز تحقیقات بسیار عبارت‌کتاب را باتحقیقات مطابق میفرموده و جناب رضوان جایگاه آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم ومولی محراب گیلانی وآقا شیخ جعفرمجتهد نجفی از فیض تدریس وتذکیروطریقت آنجناب فیض‌یاب‌شده بکمال انسانیت فایض گردیدند وخواندگارروم‌وظیفه وتیول‌در بصره وبغداد بجهت ایشان‌قرارداده .

پس‌ازآن، طبع مبارك آنجناب از معاشرت باعامه خلق منزجر گشته رجوع بوطن اصلی خودنمودند وباعث‌تربیت جناب علیین آشیان‌آقامحمد هاشم شیرازی شدند وبعد از اتمام سلوك ایشان صبیه‌خودرا‌بایشان تزویج فرموده بعدحرکت‌ببوشهر نموده بجزیرهٔ مشهور بخارك دروسط دریای عمان در کوه‌مقبرهٔ‌حضرت محمدحنفیه تشریف برده اعتکاف‌فرمودند و چندین وقت درآن‌کوه و غار بااهل وعیال متوکلا علی‌الله توقف نموده رقیمه بجناب آقا محمدهاشم مرقوم فرموده کاصحاب‌الکهف و الرقیم پناه به جبلی‌آورده‌ایم وبیاد خداوند بسر می‌بریم .

و دروقت توقف‌در احساجناب شیخ‌احمد احسائی تربیت درخدمت‌آن حضرت‌حاصل کرده بکمال علم‌وعمل رسیدند .

راقم گوید بسیار غریبست که تحقیقات جناب سید با عبارات فتوحات مکی مطابقه داشته وجناب شیخ احمدقدس‌سره‌ازدامن‌تربیت وی‌برخاسته‌اند معذلك مرحوم‌شیخ درانکار محیی‌الدین وتکفیراوبلکه تمام‌طبقات صوفیه وحکما در رسائل خود بی‌اختیار است واز نام صاحب فصوص‌الحکم به‌ممیت‌الدین ومحدث‌کاشانی به‌مسیئی تعبیرمینماید وهم چنین آقاسید

مهدی طباطبائی درحق شیخ وشیخی علی رؤس‌الاشهادلعن وطعن میگفته. قال فی روضات‌الجنات فی ذیل ترجمهٔ مولانا الشیخ محمد تقی الرازی الاصفهانی الایوان کیفی المحشی اصول‌المعالم وکان هذاالشیخ المعظم یعنی‌صاحب الفصول کثیرالطعن والتشنیع علی طایفةالشیخیة المنتسبین الی‌الشیخ احمد البحرانی متجاهراً باللعن علیهم والتبری عن عقائدهم الفاسدة علی رؤس الاشهاد کماکانت هذه شیمة سیدناالمهدی ابن الامیرسید علی‌الحائری‌الطباطبائی ایضاً انتهی.

ودر کتاب ریاض العارفین مسطور است که خلف الصدق آنجناب میرزاسید علی‌خلیفه وی باعلماء یهودمناظره فرموده وزیاده ازصدنفر بدین‌حقه درآورد وغرض‌جناب سید قطب ازمشایخ عظام سلسله ذهبیه‌است درسنهٔ هزار ویکصد وهفتاد وسه رحلت نموده.

رساله فصل‌الخطاب، رساله‌شمس الحکمه وکنزالحکمة وانوار الولایة و نورالهدایة ورساله وقصیده عشقیه ومثنوی موسوم بنورالولایة و مثنوی موسوم بمنهج التحریر و رسالهٔ افاضه روحیه ازآثار اوست.

راقم گوید باوصف آنکه نسبت جناب سید را بحکمت داده‌اند این اشعار آن جناب برخلاف اصطلاح‌است.

زعموا الوجود مشککا سبحانه — عن اشتراك وضیعها و شریفها

فی الاشتراکین التزام ضلالة — قدضاع فی نهج‌الهدی تفضیعها

ودر دیباچه‌یی که فاضل‌معاصر برای کتاب قوائم‌الانوار والد ماجد خود نوشته‌ترجمه چنین نموده که یعنی آنکه اشتراك لفظی و معنوی عندالتحقیق خالی‌ازضلالت نیست‌چراکه ذات غیب‌غیب حق‌تعالی بمشی‌عرفانی مفهوم نداردور ذهن‌تاچه رسدکه مشترك باشد و درك مابه الاشتراك بین‌الحق والخلق‌شودومورد این‌احکام‌امکانیه‌گردد زیراکه منقطع‌الاشارات ووراء اللبس ومنقطع الوجدانی ومسکوت عنه‌است.

چنانکه جناب شیخ‌محیی‌الدین‌عربی درفتوحات فرموده فلوجمع بین‌الواجب بذاته و بین‌الممکن وجه‌لجاز علی‌الواجب ماجازعلی الممکن من‌ذلك الوجه من‌الدثوروالافتقارو هذافی حق الواجب محال‌فاثبات وجه جامع بین الواجب و الممکن محال، انتهی کلامه.

عجبتر شداین‌شرح ومعلوم‌شدکه برهیچ اصطلاحی سخن نفرموده والمعنی فی بطن الشاعر، واعجب آن‌است که درخاتمه کتاب قوائم می گوید ای‌فرزند ارجمند عزیز بایدبدانی که حقیقت صراط المستقیم الهی درسلسله بدو و نزول ذات غیب‌الغیوب بسوی عالم ظهور وخلق الی آخر، باید پرسید ذات غیب حق که مفهوم ندارد نزول ذات یعنی‌چه.

ونیزدرآن کتاب این عبارت رابه سید قطب‌نسبت داده‌اندکه درحق حضرت‌میرداماد گفته انتصارالمولاناالرومی‌هذه‌الابیات المزخرفات قالها بعض‌الفیلسوفیین‌المنکرین‌للحکماء

الالهیین والفقراء الکبراء العارفین والعلماء الربانیین.

ای که گفتی پای چوبین شد دلیل ور نه بودی فخر رازی بی بدیل
پای برهان آهنین خواهی براه از صراط المستقیم ما بخواه
پای استدلال خواهی آهنین نحن ثبتناه فی الافق المبین
کردم از ابریز خالص ده قبس تا که شد عقل مضاعف مقتبس
عقل و روح و جان به هم بگداختم تا کتاب ده قبس پرداختم

وانی لما رأیت هذه الابیات ولقد کتبها خلف کتابه المسمی بالقبسات هیج الله غیرتی فی تلک المزخرفات فقلت فی جوابه.

کمترین بی‌نشانان قطب الدین خادم قدوسیان عارفین
از زبان عارفان گوید جواب در بیانی همچو نور آفتاب
روح مولانا ترا گوید جواب درزبان من به این فصل الخطاب
گرچه ستیهای استدلال عقل مولوی در مثنوی کرده‌ست نقل
لیك مقصودش نبوده عقل کل زانکه او هادی است در کل سبل

سید صدرالدین دزفولی ذهبی

زبدة العارفین سید صدرالدین بن سید محمد دزفولی، در بستان السیاحه مذکوراست سیدی عالیقدر ومنشرح الصدر، جامع علوم ظاهری وباطنی و کمالات صوری ومعنوی بود، در علم سلوك نظماً ونثراً تألیف نموده ومدتها طریق عزلت وخلوت وریاضت پیموده وسفرعراقین و فارس وخراسان فرموده. آن جناب ازمریدان آقا محمد بیدآبادی بود وایشان ازمریدان جناب سید قطب الدین شیرازی، گویادرحدود سنه هزارودویست وچهل واندی درهمان دیار به رحمت الهی واصل گشت. ازجمله کتب آن جناب قاصم الجبارین و مصباح الطریقه دیده شده است بسیارمفید است.

آقا محمد هاشم شیرازی ذهبی

قدوة العارفین آقامحمدهاشم بن میرزا محمد اسمعیل شیرازی، درعنفوان جوانی به شغل نویسندگی واستیفای خوانین زندیه روزگار میگذرانید ودر اواسط حال استعفانموده ویك مرتبه ترك دنیا گفت وروی به آخرت آورد وسر ارادت برپای سید قطب الدین مذکور نهاد وبطریقهٔ ذهبیه به درجات عالیه رسید وبه دامادی سید مفتخر گردید واذن ارشادیافت وعلی الجمله مردی مرتاض و عارفی ممتاز بوده و قریب نود سال از سن شریف آن مرجع ارباب نیاز گذشت که مرغ روح پرفتوحش ازقفس خاك به عالم افلاك طیران نمودوکالبدش درحافظیه به جوارمزارخواجه شمس الدین محمد دفن گردید درسال هزار ویکصدو نودو نه

و از آنجناب مثنوی موسوم به ولایت نامه ورسالهٔ مناهل التحقیق و بعضی غزلیات و رباعیات مشهور است واز اوست :

برچهرهٔ مرآت تو تاهست غبار — کی عکس بگیردا ندرآن جای قرار
آئینهٔ دل ز زنگ اغیار بشوی — تا جلوه کند درآن جمال رخ یار

ومن غزلیاته :

ای‌دوستان ای‌دوستان رفتم زخود من بارها — تا آنکه دیدم یار را درکسوت اغیارها
وحدت‌چوآمد درنظر کثرت‌شداز پیش بصر — بتها شکستم سر بسر وارستم از زنارها

من مثنویاته :

چون بتابد بر دل آن نور خدا — رنگ باطلها شود از وی جدا
شبهه و شك نیست در ذات قدیم — که بود محتاج اثبات ای‌حکیم

آقا محمد نیاز

وآقا محمد رضای نیاز تخلص بادوهمشیره از اخلاف او بودند ونیاز درسال هزارو دویست وسی وچهار وفات نمود وترجمهٔ وی درتذکره دلگشا وریاض‌العارفین مسطور است ودرآن کتاب درضمن عنوان شاه کوثر هندوستانی گوید که آقا محمد هاشم شیرازی‌قبل از دریافت خدمت سید قطب‌الدین به خدمت شاه کوثر هندی رسیده و ملتمس ذکری گردیده وبعد از ارادت به جناب سید نیز گاهی بدان مشغول میشده وکوثر شاه خود را از مشایخ سلسلهٔ شطاریه طیفوریه میدانسته .

سید احمد الحسینی الاصفهانی هاتف

سید احمدالحسینی الاصفهانی المتخلص هاتف، درفنون حکمت مسلم باجناب‌آذر و صباحی‌عهدی محکم‌بستند وبنای‌توطن درکاشان داده مکرم زیستند. درسال یکهزارویکصد ونود وهشت دربلده قم وفات یافت .

به آئین دعا گفتنا صباحی بهرتاریخش — که‌یارب منزل‌هاتف به گلزارجنان‌بادا

وترجیع بند مشهور وی دلیل کمالات معنوی اوست.

حسینعلی شاه اصفهانی

جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع و الاصول قدوة المحققین و قطب العارفین الواصلین الحاج‌محمدحسین‌الموصوف به شیخ زین‌الدین والملقب حسین‌علی‌شاه طاب ثراه در اصول الفصول اصل آن‌جناب را ازشهرتبریز ودر بستان اصل او را از خوانسار

نوشته‌اند وآباء واجدادش همه فضلا وعلما بوده‌اند ویکی ازآنها شیخ زین‌الدین نام داشته ودرشهر اصفهان مسکن گزیده .

یکی از معاصرین که جغرافیای اصفهان را نوشته درآن کتاب گوید شیخ زین‌الدین مرحوم دو جنبه داشته جامع شریعت وطریقت هردوبوده، خانواده عدیده ومردمان بزرگ در این سلسله پیدا شده .

اولاد آن‌مرحوم هم دو رشته شده رشتهٔ پسری اول ایشان آقا محمد شیخ‌زین‌الدین است که ازفحول علماء ورئیس‌فقهاء اوایل‌عهد خاقان بوده. رشتهٔ دختری اول آنها مرحوم حاج‌محمدحسین‌شیخ زین‌الدین‌است که درفقاهت ارشد شاگردان آقامحمد خالوی‌خود بوده و درسایرعلوم وحالات‌افضل، دراواخرهمدم وهمقدم‌مرحوم نورعلی‌شاه وسربه سیدمعصومعلی شاه دکنی سپرد وولایت عهد گرفت وملقب به‌حسین علی شاه گردید. کمالات وکرامات از آن مرحوم زیاد بظهور رسیده وهنوز از رشتهٔ آن سلسله در اصفهان و دیگر بلاد زیاد است انتهی خلاصة .

آنجناب به تحصیل علوم متداوله مشغول گردیده وچون رخساره مطلوب‌ازاکتساب علوم رسمیه نقاب نگشود در طلب علم حقیقی برآمده و طالب صحبت اهل حال و عرفای معاصرین درهرگوشه وکنار می پیموده دردش ازآنها دوا وکامش رواگردیده تاقائدتوفیق آن‌لب‌تشنه رحیق‌تحقیق‌رابه سرچشمهٔ سعادت‌ابدی وسلسبیل‌سرمدی‌راهنما گردیده به‌خدمت سید سند معصومعلی‌شاه رسید به‌نوال‌زلال **ویسقون‌فیهاکاساکان‌مزاجهازنجبیلا وان الابراریشربون من کاس کان مزاجهاکافوراً**واصل وکام دل حاصل نمود **وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون**سالها درخدمت آن‌بزرگوار به ریاضات وتصفیه وتجلیه گذرانیده ودرسفر هرات وارض اقدس‌مرافقت وموافقت نموده وهیچ‌پروائی ازملازمت خویش‌وبیگانه نداشته ولیکن جناب سیادت مآب به اوفرموده که شمارا جهت تمکین وشرافت درمنزل ما که تکیه‌گاه فقراست تمکن درست نیست، رفته در حجره‌یی ازمدارس شهر اصفهان منزل کنید وبطریق علمای‌بلد هرصباح به درس ومباحثه با علماء مشغول‌باشید ودر اوقات‌صلوة مفروضه به‌مسجد رفته به جماعت نمازگذارده موعظه نمائید وهنگام شوق مارا نیزملاقات کنید وآنجناب چنین رفتار می‌نموده ودرشهر اصفهان مدتها به همین طریقه رعایت ظاهر می‌فرموده .

و ازآن بزرگوار حکایت کنند که فرموده من به‌مرتبه‌یی متوجه ذکرقلبی ومراقبه بودم که درمدت هفت سال کمتر از اوقات از آن کار غافل میشدم وکسی را به من گمان درویشی وفقر نمیرفت وهرکس ازسبب معاشرت ومسافرت پرسش میکرد جواب داده که در نزد بعضی‌پاره‌یی‌ادعیه واجازات اسما واوراد سراغ کرده بودم چندی‌مصاحبت کرده ایشان

را راضی نموده آن علوم را فرا گرفتم واز ایشان هم بدی ندیدم .

گویند نهایت رعایت ظاهر و باطن را چنان می‌نموده که ظاهر پرستان ابداً او را مستحضر اسرار باطن نمیدانستند وباطن بینان ازاهل‌ظاهرش نمی‌شمردند. درویشان صوری راکه مایهٔ بد نامی بزرگانند نزد خود راه نمیداد و در التفات به‌روی لاابالیان نامقید نمی‌گشاد وبه طرزی خوب وطوری مرغوب بیان حقایق ومعانی به طالبان در مجلس وعظ میکرد که اهل صورت ابداً پی‌نمیبردند ومعنی دانان مستغنی شده بودند .

جمع صورت باچنان معنی‌ژرف　　　　می نباید جز ز سلطانی شگرف

در بستان السیاحه مسطور است که در سنه هزار و دویست و دوازده عارف بالله نور-علیشاه درقصبهٔ زهاب از مضافات کردستان جمعی ازاکابر سلسله علیه را احضار فرموده‌در حضور بزرگان طریقت آنجناب را خلیفة الخلفاء نمود و زمام امر درویشان راباوتفویض فرمود و همان سال درموصل نورعلیشاه بسرای باقی خرامید .

وجناب حسینعلی شاه به وطن مألوف تشریف‌آورده‌به نشرشریعت غرا وطریقت بیضاء سعی بلیغ می‌نمودند .

دراصول‌الفصول مذکوراست با اینکه ارادت کیشان چنانکه رسم وقانون ایشان‌است از نقود واجناس مال خویش غالب اوقات به‌اسم نیاز چیزها به خدمت آنجناب میفرستادند رد ومنع وطمع وجمع درآن‌اصلا نبودقبول می‌نمودند وبفقرای مستحق میرسانیدند از اول عمرتاباآخر به منافع دودستگاه شعربافی موروثی قناعت داشتند و دردیناری از وجوهات مرسولهٔ مذکوره تصرف نمی کردند .

مادری پیر ومنکوحهٔ بدخوی داشتند وبه تکفل آنها میپرداختند و به جنگ وصلح میساختند و الحق ریاضتی است بزرگ با زوجه بدخوی بسر بردن و غالب مشایخ به این محن ممتحن بوده‌اند وهستند، چنانچه شیخ‌ابوالحسن خرقانی‌قصه‌اش مشهور وحکایت شیخ عبدالله یافعی در احوال سید نعمةالله ولی‌قدس اسرارهم مسطور گردید .

وقتی راقم درخدمت بزرگی حاضر بود وبطریق صحبت ونصیحت میفرمود در قرآن مجید مکر شیطان را ضعیف فرموده **ان کیدالشیطان کان ضعیفا** ومکرنسوان را عظیم یاد نموده **ان کیدکن عظیم** سرش آنکه‌آن عدوخارجی‌است واینان دشمنان داخلی‌اند .

الحاصل جناب حسینعلی شاه از منکوحهٔ خود در زحمت بودکه همه روز با مادر پیر آنجناب منازعه می‌نمود چند نفراز دوستان محرم وقتی خدمت شیخ عرض نمودندکه این زن را مطلقه فرمائید تاآسوده شوید :

کاین چنین‌زن‌راچراآن‌شیخ‌دین　　　　دارد اندر خانه یار و همنشین

ضد را بـا ضـد ایناس از کجا　　　　با امام الناس نسناس از کجا

فرمودند که کسی بعد ازمن با او نخواهد ساخت میترسم اگر بی‌شوهر بماند تاب نیاورده درمعصیت افتد ومن مؤاخذ شوم، بهتر آنست که با اوبسازم وازبلایش صبر نمایم .

زن بد در سرای مرد نکو / هم دراین‌عالم است دوزخ او

اخراجات آن زن و والده راحساب کرده نقدی میدادند و خود در مدرسه به‌نان و ماستی میگذرانید واگر میهمانی میرسید به محبین ومخلصین می‌سپردند که میهمانی کنید.

بعد ازآن در مشکل انکارزن / بر گشادآن خوش سراینده دهن

کان تحمل از هوای نفس نیست / آن‌خیال نفس‌تست‌اینجا مایست

گرنه صبرم میکشیدی بار زن / کی کشیدی شیر نر پیکار من

با این سلوك ورفتار بازهم آسوده نبودند. جناب ملاعلی نوری ساکن اصفهان که در حکمت برامثال واقران برتری داشتند شاگردان فاضل وی مانند ملا محمد علی نوری که بعضی حواشی برشوراق الالهام دارند وشیخ زاهد گیلانی ثانی‌ومانند ایشان ازمعارف خدمت حسینعلی‌شاه بملازمت خدمت ومواظبت طاعت میآمدند وبه قلیان دادن مجلسیان مفاخرت مینمودند وزبان حال ایشان بدین مقال گویا بود :

چند چند از حکمت یونانیان / حکمت ایمانیان را هم بخوان

دل منورکن بـه انوار جلی / چند باشی کاسه لیس بـو علی

واین و قایع اسباب دل شکستگی جناب ملاعلی نوری گردیده برخلاف حکمت بـه تحریك اجلاف و مردمان بی‌انصاف ترتیب مقدمات داده هیولای وهم را بصورت نوعیه وهمیه خود جلوه داد واز قیاسات عقیم به خیال انتاج لجاج افتاد صغرای شکل‌اول‌را بسور سالبه‌کلیه محصور داشت وکبری را جزئیه لهذا عکس مستوی نقیض شد .

مسئله‌یی از جناب میرزای قمی رحمة الله علیه سئوال نمودند که حضرات معتقدندبه تصویر شخص مرشد هنگام عبادات ومن‌مقلد شمایم ورسالهٔ شمارا در بغل میگذارم الی‌آخر السئوال والجواب .

در کتاب جواب و سئوال مرحوم میرزا قدس روحه سئوال ملاعلی نوری و جوابش مذکور است خلاصه جناب حکیم نوبر که خود را از الباب میدانست بجماعتی از ارباب قشور و اصحاب مرائی وشرور نامه‌ها نوشت فتوی به قتل اودادند .

حاجی محمد حسین خان مروی که بعد ازخواریهای بخارا در ایران عزیز گردیده بود و خود را مروج متفقهه میدانست متعهد شد حاجی محمد حسین را درکمال خواری بیاورند وبه دست خوداو را بکشد که‌کار ثوابی کرده باشد. بحضور خاقان مغفور فتحعلی‌شاه معروض داشت که این فرقه را داعیه سلطنت است وکثرت مریدین برای اخذ بیعت،و علما قتل این طایفه را جایز بلکه لازم شمرده‌اند چنانکه درکرمان وکرمانشاهان این حکم

جاری شد .

خاقان مغفور چون این تأکیدات وتهدیدات ازفخرالدوله مروزی شنیدند محصلان غلاظ وشداد مأمور فرمودند که به محض ورود حاجی محمد حسین راگرفته درزنجیروغل کشیده به طهران بیاورندوبه خان مروزی سپارند .

تا چه کند قوت بازوی او　　　تا چه قدر باشد نیروی او

مأمورین چون به اصفهان رسیدند وبخانهٔ آنجناب ریختند او راگرفتند وبه زنجیر وغل درآوردند وبا آنهمه دوستان صوری ومعنوی ازعلما وامراکه در آن شهرداشت نه از کسی توسل جست ونه به احدی ترسل نمود .

کانبیا رنج خسان بس دیده‌اند　　　از چنین ماران بسی پیچیده‌اند

ما نداریم از رضای حق گله　　　عار ناید شیررا از سلسله

نمیدانم از جائی به پادشاه خبری رسید یا دل او را اثری عارض که ارباب الدول ملهمون، درثانی حکم فرمود که با وی بی‌ادبی ننمایند وبه شرط رضامندی و ارادهٔ خاطر آنجناب به‌حضوراحضارشوند. لهذابرحسب میل خود روانه طهران گردیدند، چون بحضور خاقان رفتند وباذن جلوس نمودند خاقان مغفور اظهار محبت کرده فرمود شما به صورت عالمی خوش سیرت ظاهرالصلاح مینمائی چرا این قدر بدنام ومتهم شده‌بی ودرسلك جمعی متهمان منسلك میدارند؟

جواب داد که ایشان را اهل دعا وصاحب اجازه در اوراد و ادعیه دانستم معاشرت کردم وازایشان‌اجازهٔ بعضی‌ادعیه واوراد گرفتم‌خلافی‌هم که منکران گویند ازایشان ندیدم و انکارایشان نکردم ارباب غرض مرا متهم کردند .

شاه فرمود بمسجد بروید ونماز کنید وموعظه نمائید تا مخالف خود ندانند وگویند این شعرسعدی را درآن‌مجلس‌شاه خواند:

مردمان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم　　　بایداول بتو گفتن که چنین‌خوب‌چرائی

وآن جناب را رخصت معاودت دادند وبولایت خود مراجعت نمودند .

ودرکتاب اصول‌الفصول مذکوراست که جناب حکیم نوری درزمان بی رونقی‌کارخود رنجیده ازاصفهان به شیرازآمد وبرای مصلحت حال خود ودفع انکار فقها وحکما به میرزا ابوالقاسم درویش که مردی ساکت وصامت و با حال بود بنای قیل و قال گذاشت.میرزا ابوالقاسم درقبال همه اقوال اوفرموده بود حکیم خرهم نوبراست و این کلام شهرتی تمام یافت وذکرمرحوم میرزا درمعاصرین حسینعلی شاه طاب ثراه مسطور میگردد .

ونیزدرآن‌کتاب است که‌آن جناب بعزم مکه معظمه ازاصفهان به فارس‌آمده درشیراز جمعی ازعلما و فضلا به خدمتش رسیدند از آن جمله مولانا نصیرالدین داراب‌جردی و آقا

محمد تقی ودرحجاز ومصر نیز بسیاری بهشرف صحبتش مشرف گشتند وازآن جمله محمدعلی پاشا والی مصربوده است وپاشای مذکور بصحبت فقرا وعرفا بسیارراغب بوده ودربدو حال طریقهٔ بکتاشیه داشته وهمیشه میگفته آنچه بمن رسیده از دولت وهمت درویشان است و با وجود سلطنت بزرگ وقتی معین کرده بود که بافقرا واصحاب حال صحبت میداشت ونهایت رعایت به رعیت وضعفا میکرد .

آنکه زر میشود ازپرتو آن قلب سیاه	کیمیائیست که درصحبت درویشان است

ودربستان السیاحه تفصیل آوردن آن جناب را ازاصفهان به طهران به امرخاقان بعد ازعود ازسفرحجازمرقوم فرموده. ذکر بعضی تصرفات وخوارق عادات آن جناب .

حکایت

مردی مردم کش وعیار وسارق وطرار بصفاهان رفته بود ودرعالم هوای وهوس و شرارت نفس باکسی اورا عداوتی محکم ومبرم حاصل شده بود تاکار بدانجا کشید که برخود مخمر کرده که شب هنگام به خانه عدو رفته او را مقتول کند. گذارش بمدرسهٔ علی قلی آقا افتاد که جناب حاجی درآنجا نمازوموعظه میفرمود. وی نیز با جمع حضار درآمده بگوشه یی فرو نشسته بمواعظ گوش استماع داشته ولی آن خیال درضمیرش مرتسم بود. جناب حاجی روبسوئی داشت وبه نصایح ومواعظ اشتغال میفرمود ناگاه روی فراسوی وی کرده فرمود که اگر تو برای حمل باری یا بنای کاری یکنفر عمله یا حمال بگیری که به خانه تو آمده آن کار را انجام دهد ودرعرض راه کسی پیدا شده آن حمال را ازدست تو بخواهد بگیرد وبرای کار خود ببرد با آنکه زرخریدو بندهٔ تونیست ومیتوانی بجای اودیگری را مأجور کرده به خانه بری بدادن اوراضی نخواهی شد ومعارضه وجنگ خواهی کرد واورا نخواهی داد. خالق خلایق هر کسی را برای کاری وحمل باری خلق کرده اگر کسی بفکر افناء وهلاك وقتل کسی افتد وبخواهد شب هنگام اورا بکشد اگراوخواب وبیخبراست خالق اودانا وبینا است وازخون او نخواهد گذشت، کشنده را خواهند کشت. آن شخص خود بمن گفت که پس ازشنیدن این خطاب من متنبه شده ازسر آن اندیشه درگذشتم وطریق ارادت اوپذیرفتم وبه دست اوتوبه کرده تلقین یافتم.

بندگان خاص علام الغیوب	در جهان جان جواسیس القلوب
در درون دل در آید چون خیال	پیش او مکشوف باشد سر حال
بر ضمیر شیخ زد اندیشه اش	شیخ چون شیر است و دلها بیشه اش

قال النبی (ص) اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنورالله .

شیخ چون ینظر بـه نورالله بود	از نهایت وزنخست آگه بود

حکایت

جناب میرزا نصرالله اردبیلی که ازاعاظم واکابرعلما وعرفا بوده ولقب صدرالممالك

داشته و عماً قریب شرح حالش مرقوم خواهد شد از اخلاص کیشان خاص جناب قطب‌المشایخ بوده نقل نموده که درایام توقف دراصفهان روزی آن جناب توجه فرموده به منزل من آمدند بعد ازاندك توقف صدای کوفتن در بلند شد خیال کردم مبادا کسی نامناسب در آید. جناب حاجی فرمود بیگانه نخواهد بود حاجی محمد جعفر ما است آمده که ازقلب ماهیت سؤالی کند وچنین بود. جناب حاجی محمد جعفر در آمده سلام کرده بایستاد واز صدق و کذب مسئلهٔ قلب مس بطلا و نقره سؤال کرد. جناب حاجی پول سیاه دردست گرفته فرمودند این چه چیز است؟ حاج محمد جعفر گفت مس است. قدری مس رامس کرده بایشان نمودند که حال چه چیز است؟ نظاره کرده گفتند سیم است، پس باردیگرانگشت به آن مالیده فرمودند ببین چه چیز است؟ گفتند ازطلاست. پس بصورت اول مس کردند وجناب حاجی همدانی غش کردند تا مدتی در حالت بیخودی افتاده بودند وبعد بحال آمدند واین عمل را برای مزید علم حاجی همدانی فرمودند والا از این گونه کرامت‌ها را قابل اظهار نمیدانست چنانکه بزرگان در این باب گفته‌اند:

از کشف واز کرامات بیهوده چند لافی　　حیض‌الرجال باشد این کشف واین کرامات

به مرتبهٔ ملاحظه صورت ومعنی منظورنظرمعرفت اثر آنجناب بوده که چون بعضی مبتدیان درحین مشغولی به ذکر دیده برهم مینهاده‌اند آنرا هم منع فرمودند که به کسی معلوم نگردد که این اشخاص از اهل طریقت و صاحب ذکرند و خود نیز مانند یکی از اواسط الناس رفتار میفرمودند.

یکی ازاکابرخوانین که دراین طریقه درآمده بود دراصفهان به خدمت آنجناب رفته درلب نهری برفرشی نشسته بودند، آقاعبدالله نام کالدانی(۱) که درلباس باغبانی بود ولی درطریقت این سلسله صاحب مقام بلند بود میشناختند ناگاه در رسید. خان مذکور بالباس محتشمانه برخاسته قدمی چند آقا عبدالله رااستقبال ومصافحه کرده او را خواست بر مسند برخود مقدم بنشاند. آنجناب به آقا عبدالله فرمودند برسرخاك بنشین اونیز درکمال ادب نشسته آنجناب با خان گفتند که باید حفظ مراتب ظاهررا بیش ازباطن منظور داشت زیرا که ظاهر بر باطن مقدم است وعدالت درجمع هردوطرف به حال خود.

میانه چون صراط مستقیم است　　زره گرمنحرف گردی جحیم است

حکایت

وقتی بیکی ازاصحاب خود نوشته بودند که به حضرات رفقای خود بگوکه چنانکه حق‌تعالی را درنظردارید جناب رسول را نیزباید وبدوچشم رندانه راه بروید. بزرگی آن خط را دید وگفت رندانه راه بروید یعنی:

---

۱ ـ کالدان محله‌ایست دراصفهان و منبارجبان معروف درآن محله است.

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد

ذکر بعضی فقرات از کتاب رد پادری آن جناب .

وازجمله واقعات ملتی که در این سنوات به ظهور آمده حادثه و فتنهٔ حکیم هنری مارتن پادری نصرانی در مقام انکار نبوت حضرت ختمی مرتبت و اعتراض بر آیات قرآن مجید برآمده ایرادات باردهٔ غیروارده در رساله جمع کرده رخنه دربنیان سدسدید اسلام وشرع خیرالانام افکندن پیشه واندیشه نموده بود. درشهر اصفهان به مناقشه ومعارضه باعلمای اعلام وحکمای اسلام درآمده جناب کهف الشریعة والطریقة قطب الکاملین حاجی اصفهانی به او فرمودند که توعیسوی ومن محمدی، بیا من وتو درآتش رویم هر که نسوخت مذهب او برحق است .

جواب داد که تدهین به روغن زیتون وامثال آن که مایه عدم تصرف آتش شود ممکن است، باید بعلم مرا مجاب کردنه بعمل، درصورتیکه من معجزه را سحرمیدانم و بوجود بعضی علوم غریبه قایلم، درآتش رفتن مایه ایمان من نخواهد شد، سخن عقل پسند بی تقلید باعث تصدیق من خواهد بود .

آنجناب نیزمباحث او را عنوان کرده یك بیك جواب مرقوم فرمودند و آن کتابی شده مبسوط و بیکدیگر مربوط .

راقم گوید جمله ازمباحث پادری وجواب اودر کتاب اصول الفصول مسطور والحق به وضع خوش وعبارات واضح ودلکش جواب او را فرموده‌اند وسایر اجوبه که جمعی ازعلما مانند عارف ربانی حاجی ملارضای همدانی ملقب به کوثرعلی شاه که عماً قریب ذکر ایشان خواهدآمد ومانند علامه نراقی قدس روحهما هریك کتابی مشروح در رد پادری نوشته‌اند مصدرهمه کتاب حاجی اصفهانی است وچون آن مطالب مربوط بیکدیگراست لهذا نقل شمه بی ازآن چندان فایده نبخشد ولی منباب اطلاع برطرز وطورآن کتاب یك بحث وجواب اورا دراین اوراق ذکرمینماید .

قول پادری دیگر اختلافاتی که دراوست یعنی در احکام قرآن که علاجش به ناسخ و منسوخ نموده‌اند مجملاً پرواضح است که هر گاه کسی اول ببیند کتابی را که اینهمه اختلافات دراوست یقین میکند که ازجانب خدا نیست هرچنددرشریعت بشری جایز است این اختلاف به سبب عدم علم به مستقبل آن ولیکن درشریعت خدائی به سبب علم او به ماضی ومستقبل اینها جایز نیست چنانچه در تورية وانجیل ناسخ و منسوخ یافت نمی‌شود و انجیل ناسخ تورية نیست بلکه تکمیل او کرده‌است وغرض ازایراد این اقوال اینست که اگر کسی یقین درپیغمبری کسی داشته باشد هر گاه یکی ازاین اعمال واقوال دراو ببیند اورا تأویل خواهد نمود لیکن کسی خارج از دین باشد وتمامی این اقوال وافعال را در یك شخص ملاحظه

کند یقین کند که صاحب این صفات پیغمبر نبوده است واگر برفرض محال امرغریبی‌هم از جانب خدا نخواهد بود .

جواب ــ فساد ایرادات سابق‌معلوم شد که ازقصوربینش‌بود. اماناسخ ومنسوخ پس بدانکه در افعال طبیعی‌واحکام تدوینی ناسخ ومنسوخ بسیاراست اگر ابناء روزگاربدیده اعتبار نظر نمایند مثلا جنین را درشکم مادرآشامیدن خون حیض مباح‌بلکه بحکم‌تکوینی واجب است واگر مخالفت نماید خداوند عالم استیصال براو فرستد واوراهلاك فرماید و چون جنین مزبور ازتنگنای شکم به فضای عالم انتقال نمود حکم حلیت ووجوب خوردن خون‌مزبورمنسوخ میگردد وحکم‌حرمت‌که ناسخ‌آن‌است صادرمیگردد وشیرمادر براوحلال میشود وچون ازاوآن‌رضاع درگذشت شیرمزبورفضله غیرما کول اللحم‌است حکم‌حلیت‌شیر نیزمنسوخ وحرمت ناسخ‌آن واگرچه حکم‌شیرنسبت بطفل‌حکم تکلیفی‌نیست نهایت نسبت به والدین‌حکم تکلیفی‌میباشد که درزمانی‌واجب‌است که طفل‌راشیردهند ودرزمان‌دیگرحرام‌است.

وهمچنین طعام وشرابی که غذای ایشان‌است درزمان صحت حلال وگاهی که ازجوع در شرف هلاکت است واجب وچون اوان مرض در رسد غذاهای زمان صحت برآن حرام گردد وحلیت سابقه منسوخ و حرمت لاحقه ناسخ آن گردیده .

ندانم ازچه رهگذر پادری که این همه ناسخ ومنسوخ درخود دیدچگونه نواسخ‌ذاتی خودکه تغییرات جسمانی ونفسانی بود مشاهده نموده وچگونه نواسخ دین خود را انکار نموده وناسخ ومنسوخ قرآن رانقص وعلامت اینکه‌ازجانب خدا نیست قرار داده آیاممکن است که تکالیف طبیعیه و تکوینیه از جانب غیرخدا باشد پس گوئیم که شکی نیست که در اوایل دین‌جدیدکه مردم تن به تکالیف آن درنداده حکمت مقتضی‌آنستکه تکالیف را بــه تدریج برمردم بخوانند بلکه بعضی رابه درجه اسهل وآسان قرار دهندکه طبایع را الفتی بهم رسد پس بعد ازآنکه صعوبت ومشقت‌آن از نظرمکلف برداشته شد وکار براوسهل‌وآسان شد تکلیف دیگر فرستندتا تکلیف‌آسان که قلیل‌النفع‌بوده نسخ فرماید وتکلیف دیگر که‌انفع است مقرر دارند .

وهمچنین‌گاه باشدکه دربدو امرتکلیف مشکلی فرمایندوبعد ازآنکه اطاعت وانقیاد عباد برخلق ظاهرشدآن مشکل را نسخ فرموده‌آسانی‌بجای‌آن‌گذارند مانندتکلیف ابراهیم علی نبیناوبذبح اسمعیل‌فرزند دلبند خود پس کمرامتثال رابرمیان‌جان‌بسته تمامی‌مقدمات ذبح را بعمل‌آورده بقوت نبوت کارد برگلوی نوردیده‌خود میمالید ومیکشید کاردنمیبرید چون خلیل درغضب شد کارد به زبان آمده‌گفت که رب جلیل منع از بریدن میفرماید و عبد خلیل امر به بریدن مینماید وپدر وفرزند هردو درمقام‌تسلیم نزد خداوند علیم‌بوده تن به کشته شدن و کشتن درداده .

جبرئیل امین نازل وفدا برای اسمعیل آورد وحکم وجوب ذبح اسمعیل منسوخ شد ووجوب ذبح فدا ناسخ آن گردید.

پس چون تمکین آن دو بزرگوار برعباد ظاهرشد خداوند عالم آن حکم را نسخ فرمود فواید بیشمار ومصالح ازبرای آن دو بزرگوار وتمامی اهل بینش واعتبار در هر عصری از اعصار ازمشاهده این نسخ وناسخ ومنسوخ حاصل‌شده وهمچنین‌است اختلاف ادیان درمسائل فرعیه زیراکه اصول یعنی توحید و نبوت مطلقه و امامت ومعاد در جمیع ادیان متفق علیه است واختلافی در آن نیست زیراکه این اصول باختلاف زمان مختلف نمی‌شود و اختلاف نمی‌پذیرد.

واما فرع چون بواسطهٔ تاب وتوان مکلفین واختلاف زمان ومقارنات آن قابل‌تغییر است وحکمت الهی مقتضی آنست که تکلیف کمتر ازطاقت عباد باشد وتکلیف‌مالایطاق ازخدا قبیح است لهذا ناسخ ومنسوخ درهمه ادیان بوده است.

واینکه پادری‌انکارنسخ درادیان سابقه نموده‌وآن‌رامنقصت قرآن‌دانسته مدفوع‌بقصه ابراهیم(ع) ووقوع امثال آنست.

واینکه‌گفته است که انجیل ناسخ تورية نیست حرفیست بسیاربی‌معنی،زیراکه اگر درهمه احکام تورية بود پس عناد وانکار یهود باعیسی ونصاری چراست ونیز ادعای نبوت عیسی از شما بیجا است زیرا که دراین صورت عیسی‌عالمی‌است که توضیح احکام تورية را می‌نماید وپیغمبر موسی است وعیسی‌مبین ومفسراحکام توریةاست ومبلغ دین موسی خواهد بود پس این قول باطل‌است و انجیل‌فی‌الجمله ناسخ تورية، واگرشنیده‌است که انجیل‌مؤید تورية است جمیع کتب حقه‌الهیه مؤید ومکمل یکدیگرند وقرآن نیز مصدق ومبین انجیل وتورية وزبور وصحف ابراهیم وآدم است واین غیرمعنی ناسخیة و منسوخیة است این جهت اتحادکتب الهیه است پس معلوم شد نسخ درجمیع کتب و ادیان ثابت است و الادین لاحق مشروع‌نمی‌گردید همانا لفظ ناسخ ومنسوخ درکتب نصاری مذکورنباشدکه پادری تحاشی ازآن دارد وهرچند رفع حکم سابق یعنی امری درزمانی واجب بوده بعد خدا آن وجوب رابردارد یا مباح بوده حرام‌گرداند بسیار است.

گفته‌است پادری غرض‌ازایراد این‌اقوال الی‌آخربدان‌که قبایحی‌که شمرده مجموع بنظر عیب جوئی‌توقبیح بود، قبح نفس‌الامری در هیچیك نبود بلکه تمامی‌آنها صفت حسن بودند پس‌انکار صاحب‌این صفات محض لجاج وعناد خواهد بود وچون دراول رساله بیان نمودیم‌که شکر منعم عقلا واجب است وبایدلایق بحال مشکور باشد وحال‌مشکور درلیاقت شکر برعباد مشکوك بوده برخدا واجب بودکه پیغمبری فرستد و معرفت او موقوف بود برآنکه معجزه به او عنایت فرماید‌که صادق ازکاذب ممتازگردد تاعباد راقدرت برتصدیق

وتکذیب بوده مثاب ومعاقب بتوانند شد .

پس بعد از آنکه پیغمبری اتیان به معجزه نموده عباد از اتیان عاجز آمدند واجب است که تصدیق نمایند وجایز نیست که هر کسی به عقل ناقص خود چیزی را عیب قرار دهد و انکار آن پیغمبر یا معجزه آن نماید والا دین عیسی از انکار یهود سالم نمانده است. بلی واجبست که معجزه را جواب گوید یعنی اتیان به مثل آن نماید تا باطل شود ومذکور شد که قرآن معجزهٔ باقیه است اگر جن وانس اعانت نمایند وخواهند که اتیان بمثل آن نمایند نخواهند آورد مثل او را، واین سخن حرفی است که برمنکرین دین اسلام ثابت نمی‌شود تاکمر به اتیا نبندند و عجز خود و جمیع اهل مذهب را مشاهده ننمایند یقین حاصل نمی‌شود اگرچه مصنف رااحتیاج به معجزه نیست زیراکه هوشمندان انبیارا به صفات شناخته‌اند وهمینکه دیده شد هزار سال وکسری است که قرآن پیدا شده است که اگر جن و انس جمع شوند که مثل این قرآن بیاورند نخواهند آورد ودر این مدت دشمنان اسلام خونها خوردند وجانها دادند و فرزندان ایشان اسیر شدند و همه اهل لسان وفصاحت بودند و نیاوردند یقین میشود که آنچه درقرآن مذکور است از حداست واینان بمثل محال است.

پس آنچه پادری گفته است که اگر برفرض محال امر غریبهم از او صادرشود ازجانب خدا نخواهد بود نامربوط است، زیراکه اگر مردم عاجز آیند از اتیان به آن غریب وآن مدعی کاذب باشد برخدا واجبست که امرغریب اورا باطل نماید وعباد راهدایت فرماید و الا اعانت ظالم و تأیید کاذب واغراء به باطل فرموده است و اینها قبیح و برخدا محال است، انتهی .

وگویا مرحوم حاجی محمد کریم خان اطلاعی بر این رساله وکتاب مفتاح النبوة حاجی محمد رضای همدانی وسیف الامه علامهٔ نراقی قدس سرهم نداشته‌اند که همه سخنان پادری را به عبارات شافیه کافیه وکتب سماویهٔ جواب داده لهذا آن مرحوم درکتاب ارشاد العوام درخصوص احتیاج برکن رابع وعدم کفایت فقها درحفظ دین میفرماید یك پادری فرنگی ازاهل ایران مسائلی پرسید ویکنفر باوجود ادعاهای ایشان نتوانست جواب آنرا بدهد وبه قسم وآیه جواب ازآن میدادند واینك پادری درکتاب نوشته است وچاپ کرده در اطراف عرب وعجم فرستاده است و روی هرکتاب مبلغی معین تا یك باجغلو گذارده و به مردم طماع ایران قسمت کرده است وبطمع کتاب مفت بخوانند. وگرفتند وخواندند واز اعزه واشراف وغیرهم شبهه دردلشان شد ودر اسلام متزلزل شدند چرا یك نفرجواب شافی کافی ازآن نگفت تاآنکه چون به کرمان رسید حقیر کتاب مبسوطی در ردآن نوشته وجمیع اقوال اورا به آیات توریة وزبور وانجیل وکتب انبیا رد کرده‌ام بطوری که عقولشان حیران می‌ماند و یك کلمه ازکتاب وسنت خودمان در آن نیاورده‌ام و جمیعاً از مسلمات وکتب

خود ایشان استدلال کرده‌ام اگر اینها از فقه واصول میشود بگویند.

ومذاهب ملاحده‌صوفیه در نهایت قوت ایران‌را فرا گرفته بود که اکثر مردمان صاحب شعور به دین ایشان رفته بودند تا ما آمدیم وبنیاد صوفیه را خراب کردیم و خدا رؤسای ایشان را منقرض کرد واساس درشرف انعدام است وهمچنین بنای حکمت محیی‌الدین‌ابن عربی الی آخر.

ونعم ماقاله لسان‌الغیب:

دولتی‌را که نباشدغم ازآسیب زوال　　بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است

خسروان قبله حاجات‌جهانند ولی　　ازازل تابه‌ابدفرصت درویشان‌است

الحاصل جناب قطب‌المشایخ هم ازبدو موافقت سفرهرات درارشاد و تربیت طالبان مأذون وبه اشاره جناب سیدمعصومعلی شاه بخط جناب نورعلی‌شاه اجازت نامه داشت. چون سید عزیمت مراجعت بدکن فرمود با نورعلی شاه‌وحاجی وداع وایشانرا مأموربه‌مراجعت ازهرات فرمود وخود از راه کابلستان و قندهار عزیمت حیدرآباد دکن وشرفیابی خدمت جناب شاه علیرضای ولی نموده وچون‌از راه باطن وظاهر معلوم و مکشوف براوگردیدکه مراجعت او ازایران به هندوستان مقدر نگردیده بایدبه‌ایران بازآید وبه‌حکم آنکه حکیم الهی‌سنائی غزنوی گفته:

منه ازکوی عشق بیرون پی　　سر همانجابنه که خوردی می

به‌ربقه تقدیرسر نهاد ودر راه ارادت پیرسرداد. وجناب شیخ عطار رحمه‌الله‌فرماید:

هرکه او سر دهد زهی سرمست　　هرکه او سر برد زهی طرار

و چنانچه‌گذشت جناب سید را درکرمانشاهان بسنت شیخ مجدالدین بغدادی که غرقه جیحون شده بود در ورود قراسومستغرق گردید وکلی‌وجزئی امورات طریقت نعمة۔اللهی به جناب نورعلی‌شاه متعلق‌بودودر تاریخ مذکور نیز درقصبه زهاب نورعلیشاه‌حسین علی شاه را خلیفةالخلفا فرمود ودر موصل برحمت حق واصل گردید.

چون چند سالی از این حوادث‌گذشت جناب سید سند حضرت قطب‌الزمانی‌رضاعلی شاه نیز در حیدر آباد دکن بعد از مدت یکصد و چهل سال کم یا بیش مدت عمربجنت عدن ارتحال نمود. سلسلهٔ علیه نعمةاللهی بوجود مسعود جناب حاجی اصفهانی افتخار و ریاست صوری ومعنوی‌آن‌بوی‌انحصاریافت بلامشارک ومساهم ومعارض ومزاحم‌مشایخ عهدرا پناهی وغوثی وملجأ وملاذی نماند.

غیر از آن قطب زمان دیده ور　　کز بیانش کوه‌گشتی خیره سر

تمام مشایخ سلسله علیه وجود مسعود آن بزرگوار را غنیمتی بزرگ شمرده بحلقه اطاعتش‌سر نهادند وچون زمان‌وداع ودیعه حیات نزدیك رسید به مفادبیت لبید:

و ما المال و الا هلون الا ودیعة ولابـد یوما ان تـرد الودایع

جناب حسینعلی شاه به قصد زیارت امام والامقام حضرت حسین ابن علی علیهما السلام از اصفهان عزم عتبات عالیات عرش درجات نموده جناب حاجی محمد جعفر همدانی را ازمحال کمره عراق بمقصد احضار فرموده پس ازحصول وصول که اول بیماری حضرتش بود قریب هفته یی به پرستاری وخدمتگزاری او پرداخت وچنانکه رسم اولیاء واصفیا بوده باشد وصایای خودرا ازقبیل نمازوغسل وکفن ودفن باو فرموده معلوم شد که ازغایت کمال ونهایت اعتدال نه اورا دیناری وام ونه دیناری ارث است .

دربستان السیاحه مذکوراست که بعد ازعودازطهران چندسال دیگر دراصفهان تشریف داشت وبیشتر از پیشتر به ترویج شریعت و طریقت همت گماشت ، آخرالامر به اشارت غیبی درسنهٔ هزار ودویست وسی وسه (۱۲۳۳) هجری قطع علایق ازوطن ظاهر فرموده بمسکن باطن عزیمت نموده درکربلای معلی مسکن گزید و جمعی از عظماء سلسله علیه را حاضر گردانید ودرحضور کبرای طریقت عارف ربانی مجذوبعلی شاه همدانی راخلیفة الخلفاساخت ودرشب چهارشنبه یازدهم شهر محرم الحرام دراول سنه هزارودویست وسی وچهار(۱۲۳۴) در حین خواندن نماز مغرب داعی حق را اجابت کرده عند ملیك مقتدر منزل نمود و در خارج باب النجف هنگام بیرون آمدن ازطرف یسار مسافت دویست و هفتاد وچهار گام از دروازه دورمدفون گردید، رحمة الله علیه .

راقم گوید چون از شهر کربلا از دروازه مسمی به باب النجف بیرون روند مسجدی است معروف به مسجد مرحوم حاجی سیدکاظم رشتی ودریکی اززوایای آنجا قبرمبارك وی یزار ویتبرك وظاهر آن مسجد را بعد بنا نموده اند ودرآن بقعهٔ مبارکه بسیار فقیررا فیوضات الهی روزی گردیده .

ذکر بعضی از اعیان مشرفین خدمت حسینعلی شاه

حاج محمد ابراهیم مطلوبعلی خوی

مولانا حاج محمدابراهیم خوی ملقب به مطلوبعلی، آنجناب درمدینه اصفهان وکربلای معلی تحصیل حکمت وعلم شریعت نموده و شیخ الاسلام شهر خوی گردید و در سنه هزار و دویست وبیست و دو ازجانب دولت ایران به امرخاقان به تهنیت جلوس مصطفی خان سلطان عثمانی به روم رفته وبازآمده وسفرحجاز وشام ویثرب نموده .

دربستان السیاحه مذکور است وی از خلفای قدوة المرشدین و زبدة العارفین جناب حسینعلی شاه طاب ثراه بود ودرترغیب مریدان و تحریض طالبان وترویج عارفان در آن دیار مانند آن بزرگوار نبود الحق برفقرای آذربایجان حق عظیم دارد. گویند آنجناب را درشهر تبریز زهردادند وهم درآنجا فی حدود سنه هزار ودویست وسی واند وفات یافت .

راقم گوید آنجناب را فرزندی بنام آقا فتح‌الله وهمشیره زاده‌ایست آقا محمدتقی ودر احوال جناب مستعلی‌شاه ترجمهٔ آن بیاید

شیخ زاهد گیلانی

مولانا شیخ زاهد ثانی گیلانی محقق کامل و عارف واصل بوده و این بیت حضرت شاه نعمة‌الله ولی مناسب مقام است :

زاهدی دیده‌ایم گیلانی   سخت مست وخراب این عجب‌است

وسلسله نسبش به شیخ زاهد اول میرسد که درسلسله صفویه سبق ذکر یافت واین شیخ دربدایت حال درسلك تلامذه جناب ملاعلی نوری مازندرانی منتظم بوده وبعد از اکمال حکمت رواق بتکمیل مراتب اشراق پرداخت وآخرالامر به‌خدمت جناب حسین‌علی‌شاه مشرف گردید وازبرکات وی به‌درجات عالیه رسید .

ودربستان‌السیاحه مسطوراست که بعدازچند سال بهدایت خلق مأمور شده از خلفای آن حضرت گردید .

ودرریاض‌العارفین است که‌آن جناب درهنگامی که عازم زیارت بیت‌الله بوددرکاظمین وفات نمود فی‌سنه الف ومأتین واثنی‌وعشرین واین رباعی ازاوست:

عمری به در مدرسه‌ها بنشستیم   با اهل ریا وکبر و کین پیوستیم
از یك نظر عاشق رندی آخر   هم از خود و هم زغیرخودوارستیم

درکتاب جغرافیای‌اصفهان است ازمیرزاحسین تحویلدارکه سلسله مشایخ بیدآبادی ازاولاد شیخ زاهد گیلانی است وهمیشه قاضی ولایت ازاین سلسله بوده و هست .

میرزا ابوالقاسم ایروانی

کهف‌السالکین میرزا ابوالقاسم ایروانی ازفضلا وانجاب و درحکمت و فقاهت قدوهٔ اولوالالباب ازخلفاء جناب حسینعلی شاه بوده ودرسنهٔ هزارودویست وسی وفات یافت.

دراصول‌الفصول است که فرزندان‌آن مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم درتبریزمرجع خواص وعوام است وبرمرقد جناب غوث‌العارفین مجذوب علی‌شاه همدانی که درسید حمزه تبریزواقع شده عمارتی وتکیه عالی بنانهاده .

عباس علی بنابی تبریزی

جناب ملاعباس علی بنابی بتقدیم الباء الموحدة المضموم علی النون وبعدالالف باء ایضاًمن نواحی‌تبریزازبزرگان وتربیت شدگان‌جناب ملاعبدالصمد همدانی است وازخدمت حسینعلی شاه اجازه یافته سفر عراقین و زیارت بیت‌الله نموده وآخرالامر در مراغه تبریز

وفات‌نمود و هم درآن جا مزاراوست وقطب‌السلاطین محمد شاه غازی بقعه او را مرمت و تعمیر فرمود .

استاد غفار نجار

استاد غفارنجارکه دراوایل حال به‌کسب نجاری اشتغال داشت انتساب خود را در طریقت به‌وی درست مینمود .

راقم گوید با استاد مذکور در طهران مکرر صحبت کرده اگرچه سواد ظاهر هیچ نداشت ولی درمطالب عرفان مخصوص درشرح اشعار گلشن رازبیانی خوش داشت ودرحدود سال هزاروسیصد وشش درطهران وفات یافت .

وقتی ازشاه سیاه حکایت نمودکه به‌یکی ازطلاب حکمت برخورد وپرسید چه مسئله میخوانی ؟گفت جبر وتفویض. شاه سیاه فرمود در اول هرکه جبر گبر و در آخر هرکه نه جبر گبر .

میرزا محمد افشار

میرزا محمد شریف افشاراز نجبای طایفه مذکوره در مبادی شباب بتحصیل کمالات متداوله فیض یاب وطالب راه حقیقت شده به‌سعادت ارادت حسین‌علی شاه مستسعدگردید وبه سلوک وعبادت پرداخت مقامات عالیه حاصل کرد .

میرزا محمد علی دارابی بهار

میرزا محمد علی دارابی بهارتخلص، این مرحوم میرزا اسحاق در نهایت حسن خلق وسلامت ذات و نیکی صفات باخلق رفتار می‌نموده و بحکم وراثت به جای پدر به منصب شیخ‌الاسلامی داراب جرد و رتق وفتق وفیصل قضایا به طریقه صحیحه شرعیه‌اشتغال داشته.

جناب حاجی‌علی‌اکبر نواب‌درتذکرة الشعرا بنام دلگشا که معاصرین را جمع‌نموده احوال آقا میرزامحمدعلی بهارراعنوان‌دارد ازآن جمله‌است که بعد ازفوت پدربدارالخلافه رفت وقصیده‌درحضرت خاقانی‌مدیحه عرض‌نمود بفرمان شیخ‌الاسلامی وصله‌وجایزه سرافراز شد وبه جناب معتمدالدوله نشاط امر بترقیم صدوریافته چندروزی عمداً یا نسیاناً مسامحه درتحریرش می‌فرمود آخرالامرروزی به‌طریق مطایبه به‌جناب معتمدالدوله عرض نمود در حیرتم که تأمل درتحریرفرمان چیست شیخ‌الاسلامی را دو چیز شرط است یکی عدم سواد و دیگری عدم تدین واین دوامرعدمی بروجه اکمل‌درمن موجود است جناب نشاط وحاضرین را نشاط روی داد فوراً به تحریرفرمانش امررفت .

درریاض‌العارفین‌است که اخلاص وارادت به‌خدمت حاج محمدحسین شیخ زین‌الدین

اصفهانی دارد و بر تحصیل مطالب ذوقی و بر تکمیل معارف قلبی همت می گمارد و این چند بیت ازاوست :

خوش بودی آتش غم او گر نمی زدی — سیل سرشك هر نفس آبی برآتشم

دانم که عشق او کشدم این عجب که باز — دل می کشد به الفت آن شوخ دلکشم

خال به کنج لب یکی طره مشك فام دو — وای بحال مرغ دل دانه یکی ودام دو

جز رخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان — کس نشنیده در جهان صبح یکی وشام دو

سکینه بیگم عفت تخلص شیرازیه

سکینه بیگم عفت تخلص صبیه میرزا عبدالله ازسادات نسابه شیراز از عارفات آن عهد است وازعهده این غزل به خوبی بر آمده:

ساقی ماه رو به کف ساغر لعل فام دو — از کف ولعل او ستان بوسه یکی وجام دو

حال من ونگار من جسم دواست وجان یکی — هست فسانهٔ عجب شخص یکی ونام دو

زلف تو بهر مرغ دل دام فکنده از دوسو — آه که مشکل آمده صید یکی و دام دو

محتسب است وشیخ ومن صحبت عشق درمیان — ازچه دهم جوابشان پخته یکی وخام دو

ولها :

آموخت زسنبل شکن آن زلف پریشان — یا زلف ازآن زلف پریشان شکن آموخت

آموختم از مرغ چمن ناله و افغان — یا مرغ چمن ناله وافغان زمن آموخت

وفای قمی هم خواسته کاری بکند اما چیزی نیست :

عارض چون مهش یکی طرهٔ مشك فام دو — وای به تیره روزیم صبح یکی وشام دو

مولانا محمد شهید هدایت علی کوه بنانی کرمانی

العارف بالله والقتیل فی سبیل الله مولانا محمد الملقب هدایت علی مولد شریفش کوه بنان بتقدیم باء موحد بر نون من اعمال کرمان بوده ونشوونما درشهر کرمان کرده ودرخدمت فضلای عصر تکمیل عربیت وادبیت وتفسیر وفقه وکلام فرموده وسفر عراقین وخراسان پیموده وبالاخره ازدست عارف ربانی مولانا عبدالصمد همدانی جام معرفت نوشیده وازبرکات انفاس قدسی اساس حضرت حسین علیشاه بدرجهٔ ولایت رسیده خرقهٔ ارشاد پوشیده در دیار کرمان در ترویج شریعت مصطفوی وطریقت مرتضوی بسیار کوشیده درزهد وتقوی وعبادت وپرهیزکاری مسلم مؤالف و مخالف گردیده گاهی به ارض اقدس طوس مشرف شدی و بعضی اوقات به عتبات عالیات روان ومستسعد گردیدی وچون حاکم کرمان حاج ابراهیم خان ظهیرالدوله ابن عم خاقان با قاطبه نیکان بدبود وبه هیچ بهانه نتوانست آن جناب را اذیت وآزار نماید پیغام داد که شما را مردی عالم و فاضلی کامل وزاهدی متقی میدانم اما چکنم که اگر پیغمبر

آخر الزمان عم بگوید بمن که فرقهٔ صوفیه مردمان نیك نهاد وصاف اعتقاد هستند بر آن حضرت اعتراض خواهم نمود وانکار سخن پیغمبر، لهذا چون شما معتقد بولایت هستید باید از ولایت ما بیرون روید. خلاصه بعد از ایذاء وآزار بسیار آن جناب را بیرون نمود و مکرر فرمود به دوستان که من در این سفر کشته خواهم شد وخون من به گردن خان است وهر کس خواست همراه من بیاید از مال وجان خود باید بگذرد. آقاسید محمد صالح وجناب منیر علی شاه و بعضی دیگر در خدمت او روانه ارض اقدس شدند طوعاً اوکرها و چون هنگامه طایفه بلوچ قوتی داشت مخصوص درراه معروف لوت که غارتها نمودند واز کشته پشته‌ها بود سیما منزل موسوم چهل پایه یا چهل زینه که آبادی آن جا همان چاهی است که چهل پله دارد تا بآب نیم تلخ برسند بین دو کوه وازدربند که برجی برای مستحفظین ساخته شده چون آمدند برای چهل زینه بلوچ ریخته قافله را قتل وغارت نمودند جز آقاسید محمد صالح ومنیرعلی ومیرزا یوسف کسی بسلامت نماند وآنهم باین جهت شد که چون مولانا را شهید نمودند بادی سخت وزیدن گرفت وهوا تیره وتار شد بعد از آنکه آنان را جزو مقتولین فهمیده بلوچ کوچ نمود وهوا صاف گردید جسد پاك اورا بدوش کشیده به وطن اصلی که کوه بنان ونزدیك تر بود بردند بعد از تجهیز به جای مناسب دفن نمودند و این واقعه روز یکشنبه نیمه شعبان سال هزارودویست وسی وهشت یاسی ونه وقوع یافت واین مصرع تاریخ گردید: درره حق شد شهید آل محمد (۱۲۳۹).

راقم از آنجا گذشته بقعهٔ مختصر دارند واز آن جناب اولاد ذکوری به ظهور نرسید ولیکن هفت بنات صالحات عارفات بماند که اسامی وشمه‌ای از حالات هریك بترتیب نوشته میشود: صبیه بزرگ مرحوم شهید نامش زینب بیگم بعد از شهادت پدر به عقد آقاسید محمد صالح درآمد وترجمه وی واولادی که از بطن این مخدره اورا بود بعد از این مذکور گردد صبیه دوم مرحوم شهید سکینه بیگم به حباله نکاح میرزا یوسف کرمانی اخگر تخلص درآمد درریاض العارفین است که وی از سلسله میرزا سید حسین خان که حکومت آن خطه را داشته بود خلاصهٔ اخلاص وارادت بجناب مولانا محمد داشته ودرسفر مذکور که بقتل رسیده همراه بوده او صاحب طبعان پسندیده وخداوندان اخلاق حمیده است این رباعی از اوست :

مردان سوی عالم حقیقت راندند	نامردان در بهانه جوئی ماندند
یك نکته به گویمت گر از من شنوی	آن برد بدوست ره که اوراخواندند

از بطن آن مخدره دختر وپسری بظهور رسید آن صبیه عیال مرحوم میرزا عیسی وزیر طهران گردید، علویه‌ایست مقدسه و عارفه‌ایست محترمه به زیارت بیت‌الله الحرام و مدینه طیبه ومشاهد مشرفه ائمة انام مشرف گشته وبا برادر خویش حاجی میرزا سید هدایت که عارفی است سالك ومتهجدی است ناسك متوطن طهران است، صبیهٔ سیم شهید حاجیه فاطمه

بیگم به عقد ازدواج حاجی میرزا حسن طبیب کرمانی درآمد مشارالیه از اولاد ملا نفیس شارح نفیسی و اسباب است و ازبطن آن مخدره دو اولاد ذکور به ظهور رسید یکی میرزا ابوتراب است که در مذهب شیخیهٔ زکیه از اساتید و ساکن پونهٔ اصفهان است و دیگری مقرب‌الخاقان میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء است که پزشکی است مسیحادم وآدمی است ستوده شیم دردارالخلافه طهران متوطن وازآثار خیریه او مدرسه شرف‌است وکتابی در فن طب‌جدیدازوی طبع‌ونشرشده است، صبیه کوچك مرحوم شهید حوابیگم عارفه‌ایست که گوئی این بیت متنبی در وصف اوگفته :

ولاالتأنیث لاسم‌الشمس‌عیب ولاالتذکیر فخرللهلال

مرحوم میرزا کاظم بروجردی وزیرکرمان آن عفیفه را به عقد مزاوجت در آورد و مرحوم میرزاکاظم خلف‌الصدق میرزا محمد بروجردیست که در زمره وزرای خاقان مغفور است ومرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام درقصیده میمیه اورا ستوده است و این بیت ازآن جمله است :

گوهرکان بروجرد محمد که بنام ازهمه عالم امکانش برتر گیریم

وفات‌آن مخدره درسال هزارودویست ونود روی‌نمود ویادگاریکه ازآن عارفه باقی است قدوه ارباب معارف وکمال سمی‌جد ابی‌وامی‌آقای آمیرزا محمد خان است که عمری در تحصیل معقول و منقول صرف نموده اشتغال به منصب لشکر نویسی دارد و بدارالخلافه متوطن‌است، سه صبیه دیگرمرحوم شهید شوهراختیارننموده تاسر بتیرهٔ تراب نهاده‌اند.

حاج رجب علی الشهیر به نیلی

حاج رجب‌علی اصل‌وی ازهرات است به اصفهان‌آمده وشغل وی تجارت نیل بوده و لهذا معروف به نیلی شده. خود مدعی‌بود که ازخدمت حسین‌علی‌شاه تکمیل‌شده وسرمایه‌را درخدمت فقرا صرف‌نموده، خلاصه عمری به‌دریافت ازنود متجاوز ومسکن‌را مشهدرضوی قرارداد وجمعی بحلقه ارادتش درآمدند وهم درآنجا وفات‌یافت ودررواق مرحوم شیخنا-البهائی‌مدفون‌درشاه نشین طرف دست‌چپ برازاره یی‌ازسنگ‌این‌کلمات‌منقوراست: راقداین مرقد شریف وضجیع این مضجع منیف قدوةالعارفین وزبدةالسالکین‌کاشف‌الاسرار والیقین و حاوی اسرار الحقایق والدین الکامل فی معرفةالله والهادی الی صراطالله اشرف الحاج والمعتمرین المستغرق فی‌انواررب‌العالمین حاجی رجب‌علی نیلی‌البسه‌الله تعالی حلل‌النور واسکنه دارالسرورفی ذی‌الحجه سال هزارودویست وهشتاد وچهار.

مولانا آخوند ملاولی‌الله مازندرانی الهمدانی

مولانا جناب ملاولی‌الله همدانی درمآثرالاثار مرحوم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ترجمه وی‌را چنین می‌نویسد: عالمی عامل وعارفی کامل بود مابین معقول ومنقول جمع کرد وظاهروباطن‌را برآراسته‌محل اعتقادات وارادت اهل سیروسلوک گردیده‌بود مؤلف دوکرت بفیض صحبتش درهمدان فائزشده است ودرثانیه ازصورت منامیکه درآن اوقات دیده بودم برسبیل مکاشفه اخبارفرمود رضوان‌الله علیه، انتهی.

دراصول‌الفصول مسطوراست مولانا ملاولی‌الله‌طبرستانی ازعلمای عهدبوده ودراصفهان تحصیل‌نموده آخرالامردست ارادت بدامن‌کثیرالسعادت جناب حسینعلی‌شاه زده به‌مراتب عالیه سلوک دررسید وعمری طولانی‌یافت‌اکنون سال هجری بریک هزارودویست و هشتاد و هفت رسیده زیاده‌ازهشتادسال عمردارد ودرهمدان ایام به‌عبادت میگذارد، انتهی.

راقم گوید باآن‌که ازمشایخ مجازبوده وعموماً بربزرگواری‌آنجناب تصدیق دارند تلقین‌ذکر بکسی نفرمود مگرگاهی به‌خواندن‌دعوات مخصوصه، ودرسال‌هزارودویست وهشتاد وهشت برحمت ایزدی واصل گردید. مزارفیض آثارش درهمدان یزارویتبرك.

حاج میرزا صفامازندرانی قنبرعلی‌شاه

خیرالحاج فخرالسالکین‌میرزاصفا، لقبش‌قنبرعلی، مولدش‌مازندران، میلادش به سال هزارودویست ودوازده.

دراصول‌الفصول مذکوراست‌که وی ازخان‌زاده‌های مازندران بوده وبه تحصیل علوم رغبت فرمود عاقبت بارادت جناب حسین‌علی‌شاه فایزشده به‌سیاحت بلاد رغبت نمود به‌ملك روم وشام ومصروحبش وافریقیه سفرگزیده کراراً ومراراً به‌زیارت مکه ومدینه وعتبات و ارض اقدس شرفیاب شده اکنون درصفحات رومست.

ودرمآثروالاثار به‌این عبارت ترجمه‌آن‌جناب را ذکرنموده: حاجی میرزاصفاعالمی عامل وعارفی‌کامل ومتصوفی فاضل وسالکی واصل خواص این عهد ازمردم ایران و ممالك عثمانیه ومصروافریقیه به نظرارادت دروی میدیدند، دائرهٔ سیاحتش اکثرممالك این‌روی کرهٔ ارض را فراگرفته.

راقم گوید درسال هزارودویست ونودویك به‌طهران بود ونهم ماه‌مبارك رمضان‌وفات یافت ازشخص ثقه‌ای شنیدم که‌گفت دروقت نزع این بیت خواند:

یارمی‌آید وهنگام نثاراست مرا	یکدم ای جان‌گرامی به‌توکاراست مرا

همان سنه جهان فانی‌را به‌درودنمود. مدت عمرشریفش‌هفتاد ونه سال بوده وبه‌طریق

تجرید وتفرید سلوك فرمود واحدی را تلقین وتوبه ننمود ومرحوم حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم در قبلی کـوه طبرك ری که چشمه علی ازپای‌آن می جوشد مزاری مشتمل بربقعه وصحن ومتعلقات برای‌آن پیر کبیر بساخت وآن مکان شریف به‌صفائیه مشهور ومعروف است .

قلندر شاه بابا

قلندرشاه بابا لنگروقبرش قریه ونك بروزن نمك به مسافت دوفرسخ شمال طهران واقع مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالك وصدراعظم که‌آن اساس را بانی است می فرمود بابا سربرآستانه ارادت حسین علی شاه نهاده تاریخ وفاتش چنانکه برسنگ مزارش‌منقور ازاین ابیات ظاهر است :

چون شنید این ندا ز عالم قدس   مـژدهٔ حور و منظر دل خواه

هفت و هفتاد از هزار و دویست   رفته در نیمهٔ جمادی مـاه

مرغ روحش فرو شکست قفس   کـرد پرواز در بهشت اله

ومزارسید مددعلی‌شاه هندی معروف به سید درجه مجاورقبربابا است ونیز برسنگ آن اشعاری منقور واین بیت تاریخ اوست :

تاریخ سال فوتش بنوشت کلك نیر   جا کرده کنج‌جنت سید مدد علی شاه

ومرحوم مستوفی الممالك نیزدرباغ ونك حسب‌الوصیة در قبله قلندرشاه بابا غنوده عمارتی برمزارش ساخته‌اند وبرلوحش اشعاری نوشته منقوروازآن جمله است :

بشاخسارجنان‌درهزارو-یصدو-ه   پرید طایر روحش ز آستانهٔ‌تن

ملاحسن آرندی

مولانامحمدحسن‌آرندی به‌الف‌کشیده وفتح راء مهمله وسکون نون‌ودال مهمله ویاء نسبت، نام‌قریه‌ایست ازمضافات نائین .

دراصول‌الفصول مذکوراست که‌آن جناب درجوانی به‌خدمت جناب حاج محمدحسن نائینی رسیده وبه صوابدید اوبه خدمت حضرت حسین علی‌شاه اصفهان‌آمد و به شرف توبه وتلقین مشرف ودرمدرسه نیم‌آورد به‌تصفیه وتزکیهٔ ظاهروباطن و کسب علوم صوری‌ومعنوی مشغول بود نهایت تجرید وتفرید داشت ودراواخرعمرمستسقی گردید وفوت‌شد درسنه‌هزار ودویست وهفتاد ودودرمقبره بابارکن درتخت پولاد مدفون گردید.

راقم گوید آن جناب مردی بود ازاوتاددرعلوم دین یگانه و در عالم توحید مردانه شصت‌سال دریکی‌ازحجرات فوقانی مدرسه نیم‌آورد اصفهان مجردانه بسربرد بضاعت او و

اثاث حجره‌اش مصداق فرمودهٔ مولانای رومی بود :

دستار و سر و جبهٔ من جمله بهم | قیمت کردند هرسه را یك درهم
نشنیدستی نام مرا در عالم | من هیچکسم زهیچ هم چیزی کم

درمدت عمر درازتحفه ونیاز ازاحدی قبول ننمود راه گذرانش منحصر بود که سالی ده بیست روزوقت حصادبدهات حوالی شهرخوشه چینی می‌فرمود روزی یك من ونیم به‌سنگ شاه جودستگیرش میشد وتمام سال بهمان اکتفامی کرد شبانه روزی دوسه سیر آنرا باسنگ وچوب نیم کوب وباآب ونمك دردیزی گلی می‌پخت ومی‌خورد همیشه متشکر ومتذکر، در زمستان وتابستان زیرانداز نداشت و درپلاس کهنه عادت داشت، خواب به چشمش نمی‌رفت الاقلیل، خودرا دائم باآب سرد شست وشومی‌نمود ودیردیرچرك نمی‌شد وزود زوداز حجره بیرون نمیرفت، شب ها چراغ دلش روشن ومنزلش تاریك، یك ورق کتاب نداشت ودرهمه علوم استاد خاصه درحکمت الهی وانواع علوم ریاضی، طلاب علوم مختلفه دسته‌دسته پیوسته بمدرسش حاضرواستفاده مینمودند فیضش بمردم بسیار رسید و مادام حیات ناخوشی به او نرسید الامرض موت.

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد | نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
اگر به‌آب ریاضت برآوری غسلی | همه کدورت دل را صفا توانی کرد
بدین صفت که تو دربند جامه ونانی | چگونه‌روی دل اندرخدا توانی کرد

میرزا نصرالله خان صدرالممالك اردبیلی نصرتعلی

قدوة العلماء وزبدةالامراء وعمدةالعرفا میرزا نصرالله صدرالممالك المقلب نصرتعلی الاردبیلی نورالله مضجعه ازاکابر علما وافاضل عرفا ، جامع علوم ظاهری وباطنی و حاوی فضایل صبوری ومعنوی بوده

دربستان السیاحه ترجمه آن جناب به‌این عبارت مسطور است: عارفی است که درقمار خانهٔ پاك بازی درداول خودرا درباخته وسالکی است که درمصطبه دهرپادزهروتریاق وبا اهل آفاق چون شکروشیردرساخته هم زمره ملوك را وزیروهم اهل سلوك را دستگیر، دیدارش نوربخش دیده امرا وفروغ افزای بصیرت فقرا، باهمه یار واز همه کنار با همه پیوسته واز همه کس گسسته محفلش دلگشا ومجلسش روح افزاست .

سفرعراق وفارس وکرمان وآذربایجان وخراسان نموده وبه‌صحبت بسیاری‌ازعلمای عصروعرفای وقت رسیده وتحصیل کمالات وفضایل در مدینه اصفهان فرموده و منظور نظر مشایخ عظام گردیده وبه خدمت العارف بالله حسینعلیشاه طیب‌الله ثراه شتافته توبه وتلقین وارشاد ازآن جناب یافته چون منکرین‌اهل‌یقین آنجناب را درآن دیارایذا وآزارنمودند

وابواب طعن وتشنیع برروی روزگاران بزرگوار گشودند و مقارن آن حال نایب السلطنه عباس میرزا آن جناب را بجهت تعلیم امیر زاده معظم و فرزند مکرم محمد میرزا به تبریز تکلیف نمود وآن بزرگوار بنابراضطرار ومصلحت کاراین امررا قبول فرمود و چندگاه به تکمیل حال وتحصیل کمال وتصفیه باطن وتزکیه نفس امیرزاده مشغول بود.

چون امیرزاده معظم به‌تکریم ولیعهدی مکرم گردید وکارکنان قضا وقدربه وزارت ولیعهدآن جناب را مقرر گردانیده اکنون بدان شغل خطیر اشتغال دارد و اوقات شریفه خودرا به ترفیه حال فقرا وضعفا می‌گذراند.

وچون الشیخ الکامل الواصل مجذوب علی‌شاه قدس سره العزیزپیرومرشد فقیردرشهر تبریزبه رحمت باری تعالی واصل‌شد به‌موجب وصیت‌آن حضرت جناب میرزا به تغسیل و تکفین وتدفین آن سرحلقه اهل یقین قیام‌نمود وبدین موهبت عظمی وعطیه کبری بین العرفاء والفقراء مفتخروممتازگشت.

ودرتذکره مجمع‌الفصحا به عنوان نصرت اردبیلی ترجمه‌آن جناب مذکور است و ازآن‌جمله می‌فرماید چندی به‌معلمی نواب شاه زاده محمد میرزا ابن نائب‌السلطنه عباس شاه اختصاص یافت ودرهنگام ولیعهدی‌آن حضرت درخدمت بود چون خطبهٔ سلطنت به نام نامیش زینت‌گرفت وبرتخت خاقان صاحبقران جلوس فرمود میرزا را که حقوق خدمت وشایستگی رفعت وحشمت داشت به‌وزارت وصدارت تکلیفی فرمود ازآنجاکه ذوق فقروعلم مانع بود قبول ننمود لهذا لقب صدارت ممالك وتربیت علماوفقرا براومقررشد وکاروزارت کبری به‌جناب حاج میرزاآقاسی ایروانی مفوض‌گشت الحاصل در مدت‌چهارده سال جناب صدرالممالك درکمال جلال متصدی اموروظایف خلق‌بودودراین باب مساعی جمیله به‌ظهور آورد بااین‌که ظاهراً بالباس‌وحشمت صدورحرکت کردی شبها به‌عبادت وطاعت وبی‌خوابی وذکروفکر اشتغال داشتی.

چون قطب‌السلاطین محمدشاه درگذشت ومیرزا تقی خان فراهانی صدراعظم اتابك معظم‌گشت اورا روانه عراق‌عرب کرد ودرششم‌محرم‌سنه هزارودویست وهفتادویك(۱۲۷۱) درآن ولایت درگذشت خدمتش را مثنوی پرتحقیقی است وگاهی غزلی می‌فرموده این‌چند بیت ازآنها است:

باز ای دل سودائی دیگرچه به‌سرداری | سر در سر سودا کن‌گر نور بصرداری
گویند که سودا را زنجیر کند چاره | آوخ که تو بیچاره سودای دگرداری
با خصم قوی پیکررفته به مصاف اندر | نه پنجهٔ زور آور نه تیغ و سپر داری
شمشیر ولا درکش اسپر ز بلا برکش | عالم همه دشمن شو برجمله ظفر داری
جانی‌که بشر دارد از غیب خبر دارد | بشراًلك یا بشری گرجان بشر داری

ای کهنه گدا نصرت شاهی به چه رو خواهی ... نی لشگر و نی کشور نه تاج و کمر داری
در پردهٔ آب و گل اشکال عجائب بین ... ور پرده نشین خواهی رو حضرت صاحب بین
دل مشرق و تن مغرب خورشید رخ صاحب ... در مشرق و در مغرب هم شارق و غارب بین
اطوار الهی را در مشت گلی بنگر ... انوار مشارق را طالع ز مغارب بین
منظور همی جوئی در دیدهٔ ناظر جوی ... مطلوب همی خواهی در سینهٔ طالب بین
از پرده عقل ای جان بیرون چو روی دانی ... این جان چه بود جانان این دل چه بود دلبر
بردار نقاب از رخ در ده قدحی دیگر ... یکباره خلاصم کن از جنت و از کوثر
دریای الهی بین آن کشتی شاهی بین ... دریا که بود احمد کشتی که بود حیدر
دامن ز جهان درزن رو دامن صاحب گیر ... صاحب که بود رهرو صاحب که بود رهبر
حیدر چو کند نصرت نصرت چه غم از دشمن ... با دوستی حیدر دشمن چه بود دیگر

آقا میرزا هادی خلف صدرالممالک

آقای آقا میرزا هادی که عارف آگاهی است خلف الصدق جناب ارشاد پناهی می بود راقم را مکرر در محافل دوستان طهران صحبت وی دست داد و در حدود سال هزار وسیصد و شش وفات نموده در بلده طیبه قم هفتاد متجاوز از سنین عمرش رفته بود.

آقا محمد رحیم ارومی

آقا محمد رحیم آقا که از اجلهٔ اشراف افشار ارومیه و نائب الصدر آنجا بود اظهار ارادت خدمت صدرالممالک مینمود و دعوی خلافت و نیابت از آن صدر عالیقدر میفرمود و در ارشاد طالبین و خدمت فقرا کوتاهی روا نمیداشت دیوان غزلیات و اشعار معارف شعار دارند حال تحریر چیزی حاضر نیست تقریباً در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج وداع سرای سپنج نمود.

حاجی میرزا محمد آقا و حاجی میرزا محمدعلی

نعم الخلف آنجناب حاجی میرزا محمد آقا و آقا میرزا محمدعلی از سالکان عصر و خاندان فقرند و مخصوص حاج میرزا محمدعلی نائب الصدر در خط شکسته و نستعلیق یدی طولانی دارد و چون نیاکان پاك در را بروی خویش و بیگانه گشوده و در خدمت خلق پیروی پدر نموده.

آقا غلامرضا قاجار معروف به هم اوغلی

آقا غلامرضا قاجار از اخیار، دست ارادت به مرحوم صدرالممالک داده بود سالها با

حقیر مراوده داشت ودرخدمت یاران بقدر مقدور کوتاهی نداشت‌وچون با والده جناب‌علی رضاخان‌عضدالملك رئیس سلسلهٔ‌جلیله‌بنی عم بود درمیان عوام‌وخواس معروف بودبه‌عم‌اوغلی بسیار اززیارت مشایخ مرزوق وازحکایات‌آنها برای مستمعین‌مایه سرورمیگردید وبالاخره درماه صفر سال هزار وسیصد وده درقریه قرقان ازحومهٔ طهران بمرض وبادرگذشت ودر آن حوالی امانت نهادندکه بعد ازآسایش مردم جنازه‌اش را درسفح کوه طبرك طهران که معروف به‌کوه بی‌بی شهربانواست دفن نمایند ازهفتاد عمرش گذشته‌بود وصدمات فوق‌العادة والطاقة بوی بسیار رسید .

ازآنجمله دوپسر او تکی مرشد اصغر بسن چهل بعد از صدمات بسیار وفات یافت ازاو دوپسرباقی است، یك پسر دیگر عم اوغلی بسن بیست سالگی رخت بربست وپدر در فوت این دوگوهر نهایت صبروشکیبائی نمود رحمةالله علیه‌وعلیهما. ازقراری‌که معلوم‌شد دراین‌بابویه بجوارمرحوم حاجی آخوند محلاتی مدفون‌گردید بعد ازآنکه‌سالیانی‌امانت بود در قرقان .

ذکربعضی‌ازمعاصرین‌حسینعلی‌شاه‌قدس‌سره که‌درزمره‌ارباب معارف‌بوده‌اند

مولانا محمد اسماعیل ازغدی

العالم الفاضل الجلیل‌مولانا محمد اسمعیل‌مولدش قریه ازغد بالف مفتوحه و سکون زاوفتح غین معجمتین ودال مهمله ازقرای شاهاندز ازمضافات مشهد مقدس رضوی بوده و ازجوانی‌طالب علوم صوری‌ومعنوی شده وبجناب سرعالم شاه‌هندی وسید قطب‌الدین‌نیریزی شیرازی رسیده وبا آقا هاشم خلیفه سید وآقا محمدکازرونی نایب آقا هاشم صحبت نموده وبالاخره بعدازریاضات ووصول‌به درجات‌مرجع‌سالکین‌سلسله‌ذهبیه گردید وگاهی‌مثنویات ورباعیات منظوم می‌فرموده‌و تخلص وجدی می‌نموده چنانکه در مجمع الفصحا به عنوان وجدی خراسانی مسطور لیکن درریاض‌العارفین بعنوان‌کامل خراسانی مذکور است .

حاجی‌محمدزمان‌خان‌جلایر کلاتی‌خراسانی‌ساقی‌تخلص

جناب‌محمد زمانخان‌جلایر کلاتی‌خراسانی‌ساقی‌تخلص‌نسبت‌ارادت به‌وی‌درست‌نموده سلسله خوانین جلایر ازآنجناب اتراکند وبعضی ازایشان در بغداد وایران وآذربایجان شهریاری نموده‌اند وهنوز ازاین‌طایفه درکلات معروف حکومت دارند ومهمان دوست و غریب پرور وشاید دراحوال راقم هنگام سیاحت کلات‌ذکریکی ازآنها گفته‌آید خلاصه‌حاج معظم بعد از اسفار بسیار وملاقات اخیار وابرار در دارالخلافه طهران توقف نموده .

مؤلفات دارد نفحات غیبیه ودیگر درج‌اللالی و برج المعالی سفینه‌ایست از حالات و

مقالات ارباب طریقت ودیگر دیوان منقبت حضرت خیرالبشروائمه اثنی‌عشر ومثنوی‌الهی‌نامه، ساقی‌نامه، مراثی، تراجیع .

در مجمع‌الفصحا مذکوراست که‌بعد ازآنکه هشتاد وشش سال ازمراحل‌عمرش گذشت شش ساعت ازشب دوشنبه بیست ویکم شهررجب سنه هزارودویست وهشتاد وشش دعوت حق را اجابت نمود .

حاجی محمد حسین نائینی کوزه کنانی

العارف الکامل الحاج محمد حسن ابن‌الحاج رجبعلی ولادتش در قصبه‌کوزه کنان تبریز اتفاق افتاده وپدرش درسلك تجار اخیار بوده وبواسطه‌گردش ایام با اهل وعیال به هرات آمد وازآنجا مجرد به یزد چون بازار تجارتش درآن‌ملك رواج گرفت اهل وعیال راطلبید وصاحب خانه ولانه وضیاع وعقار گردیدوسرمایه همی بسیار میشد تاآنکه سودارا به بازاردیگر گذاشت. اولاد ذکور سه نفربودند که وارث اموال‌وحارث مزارع آمال‌شدند: حاج محمدعلی، حاج مهدی، حاج محمد حسن .

ابتدای حال آنجناب به نحو اجمال‌آنکه در ایام جوانی‌به محبت نوجوانی‌تاجری، مبتلا ورازش برملا گردید وبااین‌همه‌ازوصال‌محبوب‌محجوب، زبان حالش‌بدین‌مقال گویا:

«در کوی تو معروفم واز وصل تو محروم»

چون به زور وزر عقده‌اش نگشود متوسل به دامان‌زاری وطالب‌مدعیان علم‌احضاری شد. یکی از دوستان الهی‌بوی رسید وگفت اگر بخواهی ترا براهی نشان دهم که وصول‌به مطلوب است البته‌قبول نمودگفت به قریه ممشادکه تا شهریزد دو فرسخ مسافت بیش‌نیست میروی ودر زاویه‌ای‌به آداب خلوت جلوس وچهل صباح آیه‌مخصوصه را بخوان وغیر ازیك تن‌که برای حاجت درکار است احدی مطلع نباشد .

حسب‌الامر بدان دستورالعمل اقدام نمود روز سی ونه شخصی که مراقب خدمت بود آمد وعرض نمودکه جوانی بدان نام ونشان بر اسبی سواراست واذن شرفیابی میخواهداز استماع این کلام‌حال استغناء تمام درخودمشاهده می‌نماید ومی‌فرماید بگوئید بدون‌درنگ برود شهرونماندکه مجاز به حقیقت رسید وعشق او ما را بجای دیگر کشید چون‌اربعین به پایان‌آمد روانه ارض اقدس رضوی‌شد وشش‌سال به سقائی امور می گذرانید وآنچه‌زیاده ازخرج خود هرروزحاصل شده بود با دیگر سقایان می‌داد ودیناری اندوخته نمی‌نمود .

تاآنکه علی مشتاق به وی‌فرمود درعالم رؤیا باید بروی نائین وخدمت حاجی‌عبد-الوهاب وآن گنجینه اسرار الهی‌را آشکار نمائی. جانانه ومردانه کمرخدمت او بست وشش ماه تمام بجاروب کشی دردولت سرا مفتخربود تا بکلی‌گرد و غبار غیریت که عمده حجاب

ابواب سلوك است به مژگان رفته وبا عبرات چشم آب پاشی نموده داخل شهرعلم وقبول گردید درآن اوقات جناب میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف به سکوت بار یافته هردورفیق طریق شدند وبه امرجناب مرشد هردو روانه مکه معظمه ومدینه منوره گردیدند وقایع بین راه که روی نموده دفتری جدا باید .

بالجمله چون بیکی از احیای عرب میرسند میرزا بجمال دختر کی مفتون نه پای رفتن ونه توانای نهفتن .

ای که گوئی مرا حجاب نماند　　　غلطی کرده‌ای حجاب آنست

روزها در اندیشه خیال محال و شبها در سودای وصال تا آنکه معلوم گردید که این ابتلاء وامتحان است به عجزونیاز واعتراف بذنب عون لشکرهای شیخ رسید و از آن گرداب نجات حاصل وبه کعبه واصل بعد از ادای مناسك وزیارت آستان وحی تنزیل عود به نائین نمودند. جناب حاج میرزا ابوالقاسم را به وطن خودمأمور می فرمایدوحاج محمدحسن رابه مصاهرت مفتخرمی نمایند یعنی صبیه پسرمرحوم خودآقا محمد رابعقد وی بستندوسبق ذکریافت این تفصیل. خلاصه حاجی درخدمت مرشد دایم الحضور بود تاآنکه پیرخرقه تهی نمود وترجمه وتاریخ آنجناب سبق ذکریافت در همین مکان بخواست خویش مدفون گردید حاجی به یزد رفت آنچه سهم اوازارث پدر نزدآن دوبرادر بود دریافت ومراجعت به نائین ومخارج گزافی نمودتاآنکه آب برآن مکان معلی جاری گشت وطرح دوسه باغ انداخت و آنچه داشت صرف مزار پیر نمود وتا زمان حیات ازمردم آن سرزمین بسیارصدمات کشید تا اجل وی رسید درجلو مزار پیرش دفن نموده‌اند وکان وقوع ذلك فی حدود سنه الف و مأتین وخمسین .

وحکایت شاه غازی قطب السلاطین و مسئلهٔ شمشیر حکایتی است معروف و چون بر اورنگ شهریاری جلوس فرمود تعمیری لایق نمود و از بعضی حکام اضافات ابنیه گردید و به امرمرحوم نواب والاسلطان اویس میرزا معتمدالدوله آب انبار بسیار خوب و یك دو اطاق محکم مرغوب ساخته شده .

راقم گوید ماه ربیع الاول سال هزار وسیصد وشانزده درآن مکان منیع منزل نمودو ازآستان دوستان خدا بهره‌مندگردید ولی افسوس با آنکه معدن سنگ مرمر یزد نزدیك است هنوز برمزار حاجی عبدالوهاب وحاج محمد حسن لوحه‌ای که نام وتاریخ منقورباشد نصب ننموده‌اند وازخشت آثار هردو مزار نمایان است .

حاجی علی گیلانی معروف به بی‌دندان

جناب حاجی علی معروف به بیدندان مزارش در آن تکیه است گویند وی از اهل

رودسر گیلان وبا جناب حاجی سید محمد باقر شفتی رشتی اصفهانی فرسی رهان بودند و جناب سیدحجةالاسلام گردیدوحاجی علی حجةالایمان حاجی‌محمدحسن مکرر گفته‌همچون او درویش مجردی وقلندرموحدی درروزگار کمتر دیده شده بی‌زاد وراحله اکثر ممالک ایران وافغان وهندوستان وممالک عثمانی را سیر نموده وعاقبت‌الامر به نائین دربرج بقعه متبرکه حاجی معتکف ودرهمان بقعه مدفون. در بیدندانی آنجناب وجوهی گفته‌اند یکی آنکه طریق اویسیان‌است که دندان معین‌راقلع نمایند اقتداء به‌اویس و لکم اسوة برسوله اقول ذلك یحتاج الی‌التأویل وبعید عن سواءالسبیل والشاربین من تسنیم و سلسبیل .

حاجی آقا حسین نائینی

و جناب معارف نصاب حاجی آقا حسین ابن آقا محمد اسماعیل بن مرحوم حاجی محمدحسن با اهل‌وعیال‌در آن‌تکیه متکی‌نهایت مهربانی نمودند . این‌حاجی مسافرت‌ملك عثمانی بسیارنموده بیروت ومصر وشامات سالها توقف فرموده مردمان خوب را دیده ودر تبریز به آقاعلی آقا برادر زادهٔ مرحوم حاجی میرزا آقاسی وزیرایران سر سپرده، پنج برادرندار،شد ایشان جناب حاجی محمد علی معروف به پیرزاده ساکن طهران‌درترجمه معاصرین گفته‌آید.

وازآثاریکه دربیرون شهر نائین یزار ویتبرك علی ابن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام است :

این گنبد ورواق که‌ازعرش برتراست　　　خودبارگاه‌زاده‌موسی‌بن جعفراست

درمشرق مصلی واقع است وتکیه وگنبد حاجی درمغرب مصلی و در داخل شهر در بازار حیاط مختصری واطاق مخروبه است وبرسردر آن این بیت است :

که شیخ مغربی از عارفین است　　　مقام و مدفنش‌نائین زمین است

بیش ازین معلوم نشد که‌کدام مغربی است وچه سالی بوده والله‌اعلم .

ودراحوال شاه حبیب عجمی‌مذکور شد که‌آثاری هم ازایشان‌درآن شهر است‌ومسجد بابا عبدالله که تاریخ اتمامش غره محرم سبعمائه بوده وخود دریکی‌از زوایا مدفون‌است.

میرزا مرتضی محجوب

میرزا مرتضی خلف‌الصدق میرزا عبدالله ترشیزی است تخلص محجوب می‌نماید بعد ازتکمیل کمالات و تحصیل علوم سیاحت بسیار نموده واشخاص عزیز را دیده وآخرالامر به خدمت حاجی محمد حسن نائینی رسیده ارادت گزیده، درگفتن‌اقسام شعر باقدرت‌است و یك رباعی ازو دراین اوراق آورده میشود :

محجوب تنم زبارغم شدچوهلال — یکروز دلم نگشت فارغ ز ملال
روزی وشبی بودمرا عمرودریغ — بگذشت شبم بخواب وروزم بخیال

محمدباقر استرآبادی محوی تخلص

کهف الحاج مولانا محمد باقرالاسترآبادی درتحصیل علوم عقلی و نقلی کوشیده و کسوت زهد وصلاح پوشیده ودرطلب ارباب معرفت سفرها نموده ورنجها برده و ریاضات کشیده وعاقبت به ارادت حاج محمد حسن نشأهٔ جذب چشیده طی مقامات کرده وبشیراز آمده وهم آنجا مسکن ومدفن اوشد. گاهی اشعار ذوقیاتی میفرموده تخلص‌محوی‌مینموده از اوست:

که عرش خدا گوئی که سوی سما پوئی — آنها که تومی‌جوئی برروی زمین‌باشد
گر باده خرابت‌کرد هم باده کند آباد — این خانه‌خرابان را تعمیر چنین باشد
با هم نفس ناجنس یکدم نتوان بودن — بشکن سروپایش راگرروح امین‌باشد
درمذهب می‌خواران هستی نکنی رستی — چون نیست‌شوی‌محوی‌هستی‌همه‌این‌باشد

حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف به‌سکوت

الناطق الصامت والشارق الشامت فخر السالکین و صدرالعارفین العالم الباسم مولانا الحاج میرزا ابوالقاسم الحسینی الشیرازی نورالله مضجعه:

مفخر الدهر ابوالقاسم من — لم یقم فی الدهـر الاللعبود
طـاف بیت‌الله والبیت لـه — قد یطوف بسنین و شهور

عم اکرم والد راقم حاج محمدحسین درکتاب وصف‌الحال که یکی از پنج کتاب آن حضرت است آن جناب را این‌چنین ستوده بعبارته نقل می‌نماید:

درنعت شاهی که ماه تاماهی برعلوشأن بی‌نشان ورفعت مکانش که فراترازلامکان‌است گواهی جلوه‌گر ازذات خجسته صفاتش هرچه پنهان در حقیقت اقطاب و هویدا از صفات کثیرالبرکاتش هرچه پیدا ازطریقت اطیاب رایش متخلق به‌اخلاق حق ورویش منور به‌نور هستی مطلق سیدالاقطاب و قدوة الاطیاب مولانا و مولی ذوی الالباب الذی هوللکفرة خیر قاصم مولانا ابوالقاسم قدارتحل عن‌دارالغرورالی دارالسرور قبل ارتحاله و انتقل من مقام اهل‌القبورالی اعلی‌القصورقبل انتقاله:

قطب اقطاب دهـر ابـوالقاسم — آن ز خود فانی و به حق قائم
مظـهـر نـور ایـزد متعال — کالکن از نعت او زبان مقال
هستی از او نه او ز هستی زاد — مستی از وی نه او ز مستی شاد

کسب نور از رخش نموده قمر		جذب فیض از کفش نموده سحر
سایه‌اش نور بخش اختر و ماه		مایه‌اش بر تراز سفید و سیاه

خلاصه آن جناب ازسادات عالیدرجات وازطرف مادر به سلسله مشایخ ائمةشیرازمینو- طرازمتصل است وبعد ازتحصیل وتکمیل علوم مرسوم در تحقیق معارف و تهذیب اخلاق ، سیرانفس وآفاق نمود ودراصفهان حضرت نورعلی ومشتاق را دیدار ورجوع به نائین شد و سبق ذکریافت چون عود به‌شیرازکرد وگرفتارملامت گشت درجواب جهال خموشی‌را بهتر مقال دانست معروف شد به سکوت .

قال علیه‌السلام لسان‌العاقل وراء قلبه وقلب‌الاحمق وراء لسانه .

مردمان هوشمند وبخردان دانشمند درحوزه جمعش دایره‌وارحلقه بستندوپروانه‌وار بدور شمعش ازجان گذشتند مرحوم حاج محمد حسین و میرزا کوچك وصال و بسیاری از امراء ورجال فارس ازآن جمله بودند اماکوته نظران بی‌بصیرت وعامی مشربان بی‌حقیقت همهمه می‌کردند ووحشی صفتان بعلاقه جنسیت به‌گرد خود هرروز سقیفه برپا می‌نمودند که این طایفه واجب‌النفی ورئیسشان لازم‌القتل است .

وبرای هراس نواب حسین‌علی میرزا فرمان فرمای فارس جمعی را به نحو قلاوزی دربازارها ومعابروبرخی را برسرمنابربرآن داشتند که به آواز بم وزیر بگویند دین مرد صوفی بسوزدکوفی بمیرد .

ازعم امجدوالد یعنی حاج آقا محمد منورعلی‌شاه راقم مکرراستماع نموداین‌حکایت می‌فرمودکه چون‌آشوب ودمدمه فرمان‌فرما را بی‌اساس گردانید به اصحاب قیاس تجویز نمودکه بهرچه رأی بدهند مجری است، چون اتفاق برآن نموده بودند که از هرمحل دسته بندی ویك مرتبه به‌خانه میرزا ریخته اورا بکشند وخانه‌را خراب نمایند .

جمعی ازخوانین قشقائی که سربرآستانه ارادت‌داده بودند وبسیاری ازشجمان‌قبایل دیگرچون ازاین کیفیت مطلع گردیدند اسلحه و یراق جنگ بستند و برهگذرآنها نشسته مرحوم میرزا خبردار گردید رؤس آنها را امر به احضار فرمود چون مشرف گشتند گفت اگررضایت‌خاطرمرا می‌خواهید ومرضات‌الله‌می‌جوئید‌تکلیف آنست که تماماً بروند به‌آرام‌گاه خویش واحدی درمنزل من ودرمعبرمردم نماند ما را باکسی جنگی نیست نگهداری بهتر ازخالق‌قادرنه، البته بروید ونمانید چنین نمودند که جزانقیاد امرمولی نمی‌نمودند.

جناب حاج محمدحسین‌ومیرزای وصال عرض‌نمودندآثاروصول اجامرواوباش‌نزدیك است می‌فرمائید دررا به‌بندند وخاکریز نمایند. فرمود اگر شما هم ازجان خود می‌ترسید بروید ونزدمن نمانید. گفتند جان ما وجود حضرت تست چون جمعیت رسیدآن قدری که فضاء خانه‌گنجایش داشت ورود کردند وبعضی ازسرداران فساد درزاویه‌یی که جناب‌میرزا

وبك دودوست نشسته بودند داخل شدند هیبت وهیمنه آن جناب چنان فراگرفته بود که احدی یارای سخن گفتن را ننمود بعد ازلمحه یی که قرار گرفتند ومیرزا احوال پرسی از واردین فرمود آن وقت گفتند ما آمده ایم ازبرای کشتن شما واین هم یرلیغ فرمان فرما. میرزا گفت هرگاه حکم برقتل است گردن نهادیم. گفتند آنچه شنیده ایم غیر از آنست که دیده ایم لهذا بعضی شبهات که بود رفع شد اما یك دوسؤال اگر رخصت دهند عرض نمائیم.

یکی آن که کتاب تاریخ و خواندن شاهنامه درمحضر شریف چه مناسب است که توهم خروج و خیال عروج است و دیگر راه دادن اشخاصی که متجاهر به فسق میباشند شائبه دیگر است .

فرمود در خواندن تواریخ فواید بسیار است یکی آنکه غیبت کسی در مجلس من نمی‌شود و دیگر که سیر گذشتگان عبرت بازماندگان است اما بار دادن کسی که به ظن شما فاسق فاجر است ازخودتان انصاف می‌خواهم شما که برای قتل من آمدید دربروی شما نبستم چگونه کسی که به‌دوستی من میآید ردش نمایم ودرنگشایم :

تراکه دیده‌دل روشن ومصفاشد	بغیرهستی حق هیچ روی ننماید

حالت همگی تغییر یافت زمین ادب بوسیده روانه شدند وچون کسانی که در بیرون در حیاط وبیرون کوچه نشسته بودند رؤسا را ساکت وصامت دیدند متفرق شدند.

وازسخنان آن جناب است: راحت نفس در دوچیزاست نمیدانم و نمی خواهم. چنان در نمیدانم مستغرقم که نمی‌خواهم را فراموش دارم .

وچون هنگام رحیل به‌سوی حضرت جلیل وفراغت ازقال وقیل نزدیك رسید جناب حاج محمدحسین را خلیفه نمود وخرقه تهی فرمود و در بقعهٔ متبرکه سید احمدبن موسی علیه‌السلام مدفون شد .

سال بالجنة عن دار الغرور	الذی عاش کاصحاب القبور
والوصال قال فی تاریخه	قدسقیه ربه شرب الطهور (۱۲۳۹)
رفتی زجهان ای توجهان بین همه را	وی ساخته حق شناسی آئین همه را
غم دیده وصال سال تاریخ تو گفت	بربست فلك دیده حق بین همه را

اگرچه تاریخ اول ودوم یکسال تفاوت دارد ولی اول را شاهدی است که دیگر تاریخ است هوالذی لایموت

منعم شیرازی

میرزا محمدابراهیم شیرازی منعم تخلص پدرش محمدعلی بیك زین دار نواب حسین‌علی میرزا بود. ازجوانی به‌تحصیل پرداخت خطی پسندیده وطبعی گزیده یافت ودست ارادت به

مرحوم سکوت داده و پای عزت بر یکران فلك نهاده راقم به خدمتش مکرر رسیده آدم بی آزار بود باحالت پیری بکدیمین ازاجرت کتابت روزگار می گذرانید نستعلیق را خوش می نوشت وشعررا خوب می گفت از اوست :

هر کجا پای نهم پای براه تو نهم   هرطرف روی کنم روی به‌سوی تو کنم

درحدود سنه هزاروسیصد سرای فانی‌را بدرود نمود و مخفی نماناد که این غیراز منعم شیرازی دیگر است که در مجمع الفصحا ترجمه‌اش مذکور است و به صفات بد اورا ستوده .

صابر شیرازی

آقا محمد مهدی شیرازی صابر تخلص اظهارارادت به مرحوم سکوت می‌نمود مردی گوشه‌نشین بود گاهی برای امرمعاش به‌تعلیم وتدریس معدودی ازبنات وبنین اعاظم‌اشتغال داشت مکررصحبتش دست‌داد ازصاحبان طبع‌است دیوانی دارد ازاوست :

آن که‌دل برده زمن آن جان من آن جان جهان خواهد شد   آفت جان من آفت جان خواهدشد

شاه اورنگ ولایت‌علی آن مظهر کل   که‌بمدحش‌دل‌وجان‌هردوزبان‌خواهدشد

دست کوته مکن از ذیل ولایش صابر   جزازآن‌راه کسی کی به‌جنان‌خواهدشد

وفاتش درسال هزارودویست وهشتاد واندی بوده .

میرزا محمد حسین فراهانی وفا

میرزا محمدحسین‌الحسینی الفراهانی برادرمیرزاعیسی قائم‌مقام بزرگ دربدوحال ازمسقط‌الرأس بدارالعلم شیرازآمده اکتساب کمالات درآن بلده فاخره نموده ودرخدمت صادق‌خان زند برادرکریم خان که چندی لوای‌سلطنت برافراخت وزیرودررتق وفتق‌امور مشیر بود وبعد ازآن درخدمت خسرو قاجارآقا محمدخان معزز ومکرم و به پاکی طینت مشهورتا هنگامی که درد‌ارالعلم شیرازبه منصب وزارت وصاحب اختیاری درامور جزوی و کلی سرافرازبود مشکلات ارباب دانش به دستیاری رأفتش بسی‌آسان فیصل یافتی و هرجا حاجتمندی بود بدرگه اوشتافتی و هرشب ارباب هنر و اصحاب حال‌آن کشور درمحفلش حاضروصاحبان طبع غزلی که گفته بودند به‌الحان داودی خواندندی و مغنیان سیم عذار و یوسفان بیضا رخسارابیات استادان را به‌نوایی‌جان فزاسرودندی وگوی دلهارا به‌چوگان زلف دل آویزونغمات طرب‌انگیزربودندی واکثرشعرا بصلات وجایزات‌بخشایش درخورد هریك فرموده وروزها را دادخواهی‌دادخواهان می‌فرمود وهرستم رسیده بحرجفارا به‌ساحل آسودگی می‌رسانید ودرفن شاعری صاحب دیوان است وتخلص وفا می‌نماید وازاوست:

ای نام همایونت سر دفتر دیوانها | طغرای دل آویزت تاج سر عنوانها

وفا مباد ز افتادگان فراموشت | دوروزاگر فلکت بهرامتحان برداشت

وعاقبت الامر درقزوین وفات یافت وتاریخ زندیه ازمؤلفات اوست.

شیخ عبدالعالی همایون

الشیخ عبدالعالی تخلصش همایون ازاحفاد جناب محقق ثانی صاحب جامع المقاصد شیخ علی عبدالعالی کرکی است حریفی خوش خو و ظریفی نادره گوبوده و درفن موسیقی ربطی کامل ودرمحافل رندان لاابالی بربطی بنوا وشوری ازعراق به حجازافکندی وبه شرب مدام وشغل حرام ولوعی داشت چندانکه عبدالله خان امین الدوله خلف الصدق حاجی محمد حسینخان نظام الدوله اصفهانی دراصلاح کاروسامان روزگارش همت گماشت به جائی نرسید وآخرالامردرسنه هزارودویست وبیست و نه به وخامت مصیبت گرفتار شده دربستر خواب مقتول گشت من خرج عن زیه قدمه هدر. صاحب دیوان است ازاوست:

ماه صیام است ووقت ترک مدام است | ترک مدام از برای ماه صیام است

هر طرفی واعظی چو میر شکاری | دام فکنده به قید صید عوام است

گرنه قیامت به چشم باده گساران | از چه یکی ساعتش برابرعام است

میرزا جواد

میرزا جواد اصلش ازچهارمحال اصفهان و در جوانی بدارالامان کرمان رفته و در آنجا متوطن گشته گوشه نشین ومسکنت گزین گردید وهمانجا در سنه هزار و دویست وسی وسه عالم فانی را بدرود نمود صاحب دیوان است وتخلص باسم مینماید ازو است :

شدیاریاردیگران بادیگران یاریش بین | باعاشقان شدسرگران عاشق نگهداریش بین

درطرف باغ وبوستان می میکشد بااین وآن | ازمن همی داردنهان مستی وهشیاریش بین

درمجمع الفصحا مسطوراست که وی ازراتبه خواران ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان بوده .

شیخ خالد کرد نقشبندی مجددی

شیخ خالد کردازولایت سلیمانیه وشهرزور وسالهادربغداد می نشست ازفضلای مشایخ نقشبندیه است از ولایات بعیده به طلب اومی آمدند و در محفلش پیوسته امیران بدریوزهٔ همت مجمع می ساختند بطاعت و عبادت معروف و بجود و سخاوت موصوف بود. بالاخره پاشای بغداد ازوی خائف شد شیخ به روم مسافرت کرد طبعی خوش و غزلهای دلکش داشته

از اوست :

طبیبان جمله‌ام ازچاره‌واماندندومن آخر　　بدردی یافتم درمان دل‌دیوانه خودرا

در کتاب خزینة‌الاصفیا به‌عنوان خالد مجددی طریق ارادت وی و بدایت و نهایتش مسطوراست ازآن جمله گوید درشهر زور به مرض طاعون وفات یافت بقول صحیح در سال یك‌هزارودویست وچهل‌ودوهجری بوده وپنج خلیفه به‌تعاقب یکدیگرمعین نمود وچهارتن بهمان مرض به‌وی ملحق گردیدند وشیخ عبدالکریم پنجم ایشان بماند .

میرغضنفرعلی آزاد تخلص کشمیری نقشبندی

میرغضنفرعلی وبه قولی میرغلام‌رسول ولی مشهور نامش محمد علی وتخلص آزاد از اهل کشمیراست ومناسب آنست که تمام یك اسم باشد کماهوداُب‌الهندیین بهرتقدیر درحسن خلق چون بتان کشمیر ودرعلم وهنرخاصه ریاضی وطبیعی معلم کشوربه سیاحت ایران آمد ومدتها درشیراز بماند بسیاری‌اززیارت مشایخ فیض برد به‌عراق رفت وبه شیخ کامل خالد کرد سر سپرد و عاقبت به تویسرکان قرار گرفت و متأهل شد و صاحب اولاد ، وندای ارجعی شنید وهمان‌جا دفن خاك گردید اشعاربسیارازهرسیاق ومثنویات متعدده ودیوان غزل دارد ازاوست :

نمی خواهم که در چشمم نشینی　　که اینجاهم میان مردمان است

پروبالم نشکستست‌ولیکن نگذاشت　　عشق صیادتوانایی پروازبه من

باباچماقلوبارفروشی‌مازندرانی

بابا چماقلوازشهر بارفروش مازندران است گویند پیوسته چماق بردوش و درمجلس زاهدان ومصطبه می‌فروشان می گشت وگاهی دیوانه‌وار برنی سوارمی گردیده وبدان‌نام در میان خاص وعام مشهور است .

درمجمع‌الفصحا این دوبیت را بدونسبت داده :

مردم چشم مرا از هجر خویش　　دست و پا بستی در آب انداختی

آشیانـی دیدم از هـم ریخته　　یادم آمـد از سرای خـویشتن

ودرتذکره دلگشا این بیت را ازوی آورده :

دل تنگ‌ودست تنگ‌وجهان تنگ‌وکارتنگ　　از چارسو گرفته مرا روزگار تنگ

ناطق اصفهانی

ناطق اصفهانی اسمش میرزاصادق اصل‌اوازاتراك وازطرف مادرازمدینه طیبه و خود

ازاهالی اصفهان ومدتی درمملکت خوزستان وآذربایجان بسیاحت مشغول بوده ودرخدمت بعضی ازاهل حال به کمال رسیده او را در فن تاریخ گویی و عددجویی قدرتی عجیب بوده مکررقصیده دراتمام بنایی یا امردیگری گفته که هرمصراعی تاریخ بوده .

ازآن جمله قصیده‌در اتمام ایوان معصومهٔقم گفته شصت و دوبیت که یکصد وبیست و چهارمصراع‌است هرمصراعی‌تاریخیست چنانچه شصت‌ودوبیت ویکصد وبیست وچهارمصراع نیز هریك تاریخ است وکتابی دراین فن نوشته و درسنه هزار ودویست وسی وپنج رحلت نموده چون غالب درسیاحت بوده اشعارش کم بدست‌آید ازآن قصیده است :

این قبه گلبنی است به زیوربرآمده یا پاك گوهری است پراززیورآمده

روی جهان ز درگه او یافت آبـرو پشت فلك بـه سجدهٔ او چنبرآمده

فوج ملك ز شوق دمادم گشوده پـر وزعرش بر زمین پی یکدیگر آمده

گفتم ز جود شاه به عالم قصیده یی کزآن دهان فکرپر از شکر آمده

(۱۲۱۸)

لطفعلی خان خراسانی

مولانا لطفعلی خاکی تخلص والدش ازاهل بروجرد بوده اماآنجناب درارض اقدس رضوی متولدگردیده بعد ازتحصیل علوم رسمیه درپی تکمیل انسانیت کوشیده صفحهٔخراسان وکابل را سیاحت نمود وبپشاور رفت وبه خدمت مسکین شاه پیشاوری رسید ونزد عالمشاه هندی طریق مسکنت و ریاضت پیمودآنگاه به جانب عراقین و فارس شتافته سعادت خدمت سید قطب‌الدین نیریزی شیرازی وآقامحمد هاشم دریافت. فرزندی خدا به وی داد نامش محمد هاشم نهاد غالب اوقات صائم ومشغول به ذکردائم بود .

در اواخر حال به خدمت جناب حاجی میرزا ابوالقاسم سکوت سابق‌الذکر ارادت بهمرسانید وبه‌فیض صحبت جناب حاجی محمدحسین‌عم والد ماجد میرسید، خلاصه عالمی عابد وفقیری زاهد وسیاحی وارسته بوده ودرسنه هزارودویست وسی‌وچهار (۱۲۳۴) وفات یافت درحافظیه شیرازمدفون است‌گاهی اشعارومثنویات می‌فرموده این‌رباعی اوراست :

ای داور دانا به ضمیر که ومه بر زخم دلم ز مرحمت مرهم نه

یا همت عالی مـرا باز ستان یا در خور همتم تـوانایی ده

از مثنوی مختصری که در نصیحت واندرزملاهاشم پسر خود فرموده سه چهار فردی آورده می‌شود :

الا ای‌جان‌ودل‌را قرةالعین بیا تا بازگـویم راز کونین

بودگنج دوعالم درسه‌گوهر کز اینها میشودکامت میسر

یکی درجوع دایم دومین جود سیم درذکر حق آن اصل مقصود

صفی القدر نقشبندی مجدد الف الثانی

مولانا صفی الدین المشهور به صفی القدر بن عزیز القدر بن محمدعیسی بن سیف الدین ابن شیخ محمد معصوم بن شیخ احمد الفاروقی النقشبندی مجددالالف الثانی جامع کمالات صوری ومعنوی بوده تارك دنیا و منقطع از اهلش می زیسته و قبول هدیه و فتوحی ننموده وفاتش روز پنجشنبه بیست وپنجم شعبان سال یکهزارودویست وسی وشش درلکهور واقع ودر همان جا مدفون است .

سیدعبدالله غلام علی قادری دهلوی

سید عبدالله المشهور به غلامعلی دهلوی نسبت ظاهری بسر حلقه اولیاء می رساند چنانکه باطناً نیز به توسطسلسله قادریه نسبت باطنی را درست مینماید مریدشاه ناصرالدین قادری است .

از سخنان اوست که مردمان چهار قسمند: نامردانند و مردانند وجوان مردانند و فردانند. طالب دنیا نامرد وطالب عقبی مرد ومولی جوان مرد وطالب مولی فرد .

وگفتهٔ اوست: بوقت قبض روح خاصان الهی فرشته را دخلی نیست .

درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملك الموت نگنجد هرگز

به تاریخ بیست ودوم ماه صفرسنه یکهزار ودویست وچهل وفات یافت.

شاه ابوسعیدبن صفی القدر

وخواجه شاه ابوسعید پسرصفی القدرمذکورخلیفه وی این رباعی راگفت :

چون جناب شاه عبدالله قیوم زمان زین جهان فرمودرحلت سوی جنات الکریم

سال اوباحال اوجستم چوای رأفت زدل گفت فی روح و ریحان و جنات النعیم

علامه نراقی

العلامة النراقی مولانا محمدمهدی طاب ثراه از افاضل حکماء مجتهدین متأخرین است. احوالات آنجناب و کتب مصنفه حضرتش در رجال علماء مشروح است .

میرزامحمدعلی اصفهانی

میرزا محمد علی ابن میرزا مظفرالاصفهانی محقق کامل بوده در حکمیات خصوص الهیات ید باسطی داشته ودرزهد و عبادت سلمان عهد خویش است .

ملا محراب جیلانی

مولانا محراب جیلانی درزهد وانزوا واعراض ازما سوی وحید عصرخود بوده و در مرتبه فضیلت خصوص درمرتبه علوم معارف یگانه زمان است و مرحوم حاجی محمد جعفر همدانی مجذوب علی‌شاه درفصل دوم مرآت می‌فرماید این ضعیف در خدمت این سه نفر که علامه نراقی ومیرزا محمدعلی وملامحراب باشند عمری به‌تحصیل علوم حکمیه طبیعیه‌الهیه و کتب ذوقیه گذرانیدم و از خرمن ایشان بـه خوشه‌یی بهره‌یاب گردیدم الحمدالله والمنة عظم‌الله اجورهم .

ملا محسن

راقم گوید مرحوم ملامحسن ابن ملا کرمعلی اصلا ازطایفه بغایری واز قریه شماور ازمضافات بام وصفی‌آباد سبزواراست درپانزده فرسنگی شمال غربی آنجا می‌باشد ازطرف مادرنواده مرحوم ملامحراب است دراصفهان مدت‌زمانی متوقف وسالها اسیرترکمان بود تا خلاص گردید، ازمعارف انسانی نصیبی‌وافرداشت وبواسطه مرحوم‌آقا صابرعلی به‌مرحوم رحمتعلی شاه باین سلسله علیه اتصال یافته در اواخر عمر درطهران متوطن بود و قریب هشتادسال ازمراحل عمرش گذشته که درشب چهارشنبه چهاردهم شهررجب سال هزاروسیصد وپنج از سرای پررنج به عالم باقی خرامید و در صحن امام زاده حمزه بجوار امام زاده عبدالعظیم دفن شد، رحمة‌الله علیه .

بنحوی درمراتب وداد وشرایط برادری باحقیر سلوك مینمود که درتحریر نگنجد خلف‌الصدقش میرزا عبدالرزاق خان سرتیپ که ازفنون هندسه وجغرافی ربط کامل دارد و ازاستادان این فن است به‌ملاحظه الحب یتوارث دردوستی باحقیر بی‌اختیاراست والده و خالهٔ اودرزمرهٔ عارفات این عهداست ودرمجاهدات وریاضات رابعهٔ عصر .

میرزا معصوم خاوری

میرزا معصوم خاوری تخلص از مسالك سلوك واقف و از خدمت عرفـاء عصر ادراك معارف نموده سلسله نصبش به مولانا شمس‌الدین تبریزی میرسد اصلش از کوزه کنان تبریز وچندی درکاشان به‌شغل تجارت‌می گذرانیده ودرآنجامتأهل ومتوطن گردیده بنابراستطاعت بمکه معظمه مشرف شد و کتاب مثنوی مسمی بتحفة‌الحرمین برشته نظم کشیده بعدازمراجعت به‌خاقان مغفورتحفه نمود ببحرمثنوی قران سعدین امیرخسرودهلوی‌است از جمله اشعار اوست قصیده‌یی که سه فردش‌این‌است :

ز بدو حال ز مردم طمع بریدستم   که صعوه‌را نکند طعمه همت شاهین

بندی خزفم رغبتی نه زانکه مرا — خزینه پر گهر است وخزانه دار امین
بقرص سفرهٔ خودقانعم ز گندم وجو — بصید بازوی خود راضیم زغث وثمین

من غزلیاته :

امشب که خاوری بفسانه است میل یار — دردا که بیخودی شده مهر زبان ما

وعجب آنکه چنانچه درنام با این گمنام مشارك است درتسمیه کتاب سفرنامه مکه نیز موافق وامتیاز بنظم ونثر است .

و مخفی نماناد که کتاب تحفة الحرمین خاوری غیر از فتوح الحرمین محیی است هرچندکه بر وزن مثنوی مذکور است و فتوح تقریباً هزار و پانصد بیت میشود از آن کتاب است :

ای همه کس را بدرت التجا — کعبهٔ دل را ز تو نور وصفا

در وجه تسمیه کتاب گوید :

چون بفتوح دل وجان شد سبب — کرد فتوح الحرمینش لقب

ودرخاتمه کتاب گوید :

من که شدم در پی این گفتگو — تا دهدم معنی پاکیزه رو
محیی ازین هردوطلب کام خویش — کام دل خویش وسرانجام خویش
گرم شد ازنظم توبازار حج — ختم بنظم تو شد اسرار حج
از کرم و مرحمت ذوالمنن — شکر باتمام رسید این سخن
صل علی روضة خیرالانام — خاتمهٔ نسخه براین شد تمام

پیرمرادبیك مشفق

پیرمرادبیك مشفق تخلص اصلا کرمانشاهانی از طایفهٔ زنگنه و زندیه است شرحی بردیوان لسان الغیب وبعضی ابیات خاقانی نوشته درسال هزارودویست وسی وهفت وفات یافت این بیت جرعه یی از سبوی اوست :

عشق بازی بود از روزازل پیشهٔ ما — خوشتراست ازهمه اندیشه اندیشهٔ ما

آقا محمد جعفر مطبوع

آقا محمد جعفرمطبوع تخلص ازاهل شیرازواخلاق ستوده اش همچون تخلصش بوده دراواخرازمجالست مردمان رمیده ودر زاویه انزوا خزیده و صحبت درویشان را به جان خریده ودرسنه هزارودویست وسی وهفت رخت ازسرای فانی کشیده ودر قبرستان درب سلم با یاران خاموش آرمیده گلی ازبوستان وساغری ازملستان اوست :

غیرخون دیده ودل نیست در پیمانه ام — با وجودآنکه دایم ساکن میخانه ام

هردو ازیك شعله‌میسوزیم دربزم‌وصال ‌ اینقدرفرق است کوشمعست‌ومن‌پروانه‌ام
گوی چوگان تو غیر ازسرعشاق مباد ‌ که سر بوالهوسان لایق چوگان‌تونیست
چه طبیبی توکه با اینکه مسیحا نفسی ‌ هیچ‌جا قصه بـهبودی بیمار تـو نیست

وقطعه‌یی‌درتاریخ عمارت فرمان‌فرما حسین‌علی میرزا گفته که هرمصراعش تاریخست چنانکه گفته است :

سال این نیکو بنامطبوع درهر مصرعی ‌ بنده ازحکم خداوند زمین کردم بیان
کردبنیان‌یکی‌ایوان که‌هر کس‌دید گفت ‌ وه خداوند زمین بنیاد کـرده‌آسمان
(۱۲۳۱)

میرزا رضا منصور

میرزا رضا تخلص منصورازاعیان اصفهان وطبیب مسیحانفس از تلامیذ میرزا نصیر که سبق ذکر یافته چندی درکرمان ویزد بسر برده هماره با اصحاب فقر و مسکنت انیس ودرسرپرستی بیماران بیخانمان جلیس وازشیوهٔ عجب و تکبردور و بادرویشان خاك نشین چنان نشستی که با ارباب عزوتمکین بیکسان، غریب را هم طبیب بود وهم‌پرستار ازکثرت تجویز شراب به بیماران میرزا رضای شرابی معروف شده وفاتش در سال هزار و دویست وسی‌وهشت روی‌داده، درسخن‌سرابی‌صاحب‌دیوان‌است واین‌چندبیت‌جرعه‌یی‌ازسبوو قطره‌یی اززلال اوست :

ز لاله دامن کهسار تودهٔ شنگرف ‌ ز سبزه ساحت گلزار سودهٔ زنگار
ز ابر غالیه پـرور نواحی بستان ‌ ز باد لخلخه آور حوالی گـلزار
یکی چوروی پریزادگان سیمین‌تن ‌ یکی‌چوموی‌سمن‌پیکران شیرین‌کار

سلطان العارفین الحاج محمد جعفر مجذوبعلی شاه الهمدانی قدس سره

سلطان‌العارفین برهان الواصلین قطب‌السالکین غوث الکاملین منبع‌الانوار مطلع - الاسرارالمحقق‌الصمدانی الحاج محمدجعفربن الحاج صفرخان ابن‌الحاج عبدالله خان‌بن الحاج محمد جعفر خان الهمدانی الکبودرآهنگی البیوك آبادی الملقب مجذوب علی - شاه طاب ثراه .

آنکه مثلش مادرگیتی نزاد ‌ پیرگردون مثل او نارد بیاد

آباء واعمام واجدادآنجناب ازامراء عظام وسرخیل‌طایفه ایل گرام قراگوزلوبوده

و بعضی حکومت قلمرو را داشته‌اند و مرحوم حاج عبدالله خان درزمان کریم خان زند حکومت همدان وقلمرو می‌نموده ودرکمال عدل واحسان رفتار وحسن سلوك بازیردستان می‌فرموده .

وبعد ازوفات وی ابناءگرام که هریك امیر پاك ضمیر بودند نعم‌الخلف گردیدند :

یکی حاجی میناخان درزمان دولت آقا محمدخان محل مشورت آن قهرمان بوده واعتبار تمام داشته .

دیگر نصرالله خان چندی وزارت فارس وسرداری کرمان نمود دررسوم لشکرکشی و سپهداری قادر وتوانا وازعلم سیر وتواریخ باخبر ودانا بوده ودرجود وسخا قرین معن و حاتم وبا دانشمندان همواره انیس وبا ارباب حال جلیس وبا همه مشاغل گاهی بنظم‌اشعار مایل و این رباعی ار او ثبت میشود .

گیرم که فلك بمهر مایل گردد — کام دلم‌از وصل توحاصل گردد

این‌دل که شدازفراق توقطرهٔ‌خون — مشکل که دگر باره‌مرا دل گردد

ودیگرحاجی فضل‌الله بیك بزرگ‌ایل وریش سفید قبیله بوده درغریب نوازی ومهمان پروری تقدم برامثال واقران نموده .

ودیگرحاجی‌محمد خان، اشاره ازوی دراحوال معطرعلی شاه نمود وترجمهٔ او در ضمن گزارشات صاحب عنوان بیاید .

ودیگر حاج صفرخان‌والدآن‌سردفترارباب ایقان باوجودرفعت جاه ووسعت دستگاه اوقات فرخنده‌ساعات رابعبادت وطاعت میگذرانیده وبه‌زیارت مشاهد مشرفه کرارًمشرف شده وآخرالامر درکربلای معلی وفات یافت و در رواق مطهر مدفون شد .

ودر ریاض‌العارفین مسطور است که حاج صفر خان ازملازمت نفور وبمداومت‌صحبت اهل علم مسرور. ازخواص تلامذهٔ‌سید محقق سیدابراهیم رضوی‌قمی‌الاصل‌بوده وجناب‌حاجی محمد جعفر ازده سالگی تاهجده سالگی درشهر همدان تحصیل علوم ادبیه نمود بعد ازآن باصفهان رفت مدت پنج سال عمررا مصروف علوم کلام وریاضی وحکمت‌طبیعی والهی نمود واز آنجا به‌کاشان‌آمده و چهار سال خدمت محقق نراقی مولانا محمد مهدی تکمیل فقه واصول فرمود .

ودرکتاب مرآت‌الحق تصنیف آنجناب در فصل دوم میفرماید واین ضعیف درخدمت میرزا محمدعلی میرزا مظفر اصفهانی ومولانا محراب جیلانی ومولانا محمد مهدی نراقی عمری به تحصیل علوم گذرانیدم ودرهمان فصل فرماید دراوقات تحصیل علوم شرعیه فرعیه درخدمت مولانا المحقق المدقق میرزا ابوالقاسم قمی صحبتی مستوفی از مراتب فضیلت و دقت وزهد و ورع محقق اردبیلی مذکور شد .

حقیرعرض نمودکه ایشان قائل بوحدت وجود است درحاشیه الهیات تجریدفرمود که حاشیه را دراوقات تحصیل که نجف اشرف توقف داشتم دیده‌ام فردا همراه خود بیاور فرداکه بخدمت ایشان رسیدم وملاحظه آن کتاب نمودند تعجب فرمودند.

خلاصه آنکه آن‌جناب درفنون‌علوم مخصوص حکمت وکلام وتفسیر وحدیث واصول‌فقه به درجه قصوی نایل واز اساتید اجازه نامه‌ها حاصل‌نمودولی ازشدت تقوی وپرهیزکاری جز به عبادت حضرت باری وتدریس مشغله نداشت و چون از طریق ظنون افتتاح ابواب معارف بنحو یقین روی ننمود درطلب ارباب عرفان و اصحاب ایقان بر آمد پای همت در وادی جستجو نهاد با جمعی ازاین طایفه درعراقین‌وخراسان اتفاق صحبت افتاد وبااکثر محققین قوم معاشرت ومجالست فرمود.

آخرالامر دراصفهان بخدمت قطب المتألهین العارف بالله حسینعلی شاه طاب ثراه رسید وبشرف ذکروفکر وبیعت نبویه عامه وعلویه خاصه فائز و از یمن همت و توجه آن حضرت باعلی مرتبه عارفان بالله مستفیض گردید ودراندك زمانی درعلم وعمل وسیروسلوك کامل وبصحبت جناب سید معصومعلی شاه ونورعلی‌شاه فاضل و مکمل شد چنانچه‌در اجازه. نامه مفصله که مرحوم نورعلی‌شاه برای ایشان مرقوم فرموده باین عبارت مسطور است:

وبالجمله دراین اوان‌میمنت‌اقتران که‌عالیجناب‌قدسی‌القاب‌فضایل و کمالات‌اکتساب عمدةالسالکین وزبدةالواصلین فرزندی آقا محمد جعفربن حاجی صفرخان که مدتی‌است مدید وعهدیست بعید که‌به ارشادحضرت‌ولایت شان‌تجرد‌نشان سلالةالعارفین فرزندارجمند حسینعلی‌شاه شرف هدایت یافته درزمرهٔ ارباب سلوك ودرهرباب وظایف فقر تفرد و تجرد مسلوك داشته درعتبات عالیات عرش درجات وارد حضور ومنظور نظر حقانیت منظور شده چندین‌اربعین را بملازمت ومواظبت ومداومت ذکردوام وفکرتمام قیام واقدام نموده‌مورد امتحانات لازمه طریقه حقه خیرالانام گردید.

درجمیع اطوار واخلاق او را بمیزان تحقیق سنجیده آثار اکمال و تکمیل ازناصیه احوال‌او‌بمنصهٔ ظهور رسیده الحق‌بنا‌بر‌نص **موتواقبل‌ان‌تموتوا** اورا ازجمیع رذایل‌دنیه نفسانیه مرده دیده وباخلاق ملکوتیه زنده یافته حسبةلله ترخص اورا بارشاد سایر عباد بر خود لازم ومجاهده اورا دراجرای طریقه حقه و لویه متحتم دانسته به تاریخ بیست و دوم شهر محرم‌الحرام سنه هزار ودویست وهفت درارض اقدس کربلای معلی مشارالیه را عارج معارج عزوعلا وبه‌تفویض شغل ارشاد موقع امتحان وابتلای‌حضرت‌مولانموده بین‌السالکین به خطاب مستطاب شاهی مخاطب ودر زمرهٔ لعارفینش به لقب ارجمند مجذوب علی ملقب گردانیدکه بعنایة‌الله تعالی گم گشتگان پیدای ناپیدای‌طلب را حسبةلله راهنمایی بصراط المستقیم طریقه حقه ولویه نموده و باجازه‌اذکار خفیه قلبیه و افکار علویه ملکوتیه ابواب

تجلیات وطرق افاضات را برچهره قلوب عشاق حضرت مولی گشوده دارد الی آخر .

ودر درسال هزار ودویست ویازده بمکهٔ معظمه ومدینه منوره مشرف شدند وچنانکه سبق ذکر یافت دراوایل سال هزار ودویست وسی وچهار جناب حسینعلی شاه در کربلای معلی ایشانرا خلیفة الخلفا گردانیدو پس ازفوت آنجناب بوطن مألوف عود نمودند وچون بزرگواری ومقامات بلند جناب مجذوبعلی شاه برطالبان راه حق روشن وآشکارا شد مستعدان پاک طینت پروانه وار به گرد آن شمع محفل ابرار جمع گردیدند از شاهزادگان خاقان نژاد محمد رضا میرزا حکمران گیلان نیز بحلقه ارباب سعادت وارادت درآمد بتوبه وتلقین ومراقبه ومرابطه اشتغال جسته بحسن خلق وطیب لهجه وجودت طبع مشهورشد. صاحب ذوقان از هرصنف ملازمت را درآن درگاه اهم واجمل دانسته در گیلان گردآمدند ومقارن این حال درالسنه وافواه انتشار یافت که یکی ازاولاد صاحب قران که بطریقت فقرای نعمة اللهی معتقد است وارث سلطنت خواهد بود .

وسابقاً ارباب غرض نیز گوشزد خاقان کرده بودند که این طایفه داعیه خروج دارند «گل بودو بهسبزه نیز آراسته شد» بحکم الملک عقیم قهرمان ایران بعنوان سفر شکار عزیمت طارم وازآنجا عطف عنان به قریه لوشان فرمود، نواب محمد رضا میرزا واکابر و اعاظم ملازمان درگاه اورا ازگیلان احضار شاهزاده رامعزول وبعض اجزاء اورا تأدیب ومخذول نمود وبدین قدر نیزاکتفا نشده فاضل خان گروسی صاحب تذکره انجمن خاقان که بااین طایفه بقید اعراض واغراض مشهور بود مأمور شده به همدان رفته ازجناب مجذوبعلی شاه وخواص ایشان دوهزار تومان درخواست نمود ازخانه ولانه هرچه بود مبلغ جریمه را بوی رسانیدند واین وقایع دراواخر سال مذکور وقوع یافت .

وعمدة الامراء وزبدة الفقراء حاج محمدخان عم آنجناب را رساله‌ایست که درمطالب عرفانیه نگاشته وغالب آنرا بنظر ایشان رسانیده بعضی ازعبارات رساله که مناسب مقام است آورده میشود .

وفات جناب مجذوبعلی شاه

درسال شصت وسیم ازعمرایشان مکرر فرموده بودند سال وفات من خواهد بود. قصد سفر وزیارت معصومهٔ قم نمودند وبمن فرمودند که چون آخرعمر منست اگردررحلت من حاضر باشید بهتر است وچنان شد وبعد ازرمضان درخدمت ایشان روانه تبریزشدیم .

درعرض راه کمال استغراق درطاعت وعبادت داشتند چون به تبریزرسیدیم معلوم شد که درتبریز مرض موسوم به وبا بروز کرده وکمال شدت دارد. احباب مشتاقانه شرفیاب شدند وپس از یکبار دیدار بی خبر و اظهار متفرق گردیدند حتی حاجی ملا محمد رضای

همدانی بی‌وداع واطلاع ازتبریز فرار وبقریهٔ موسومهٔ با حمقیه قرارگرفت .

دوست نباشد بحقیقت که او دوست فراموش کند در بلا

ودرخدمت آنجناب بغیر ازجناب میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی کسی باقی نماند وشب وروز درخدمت وحضور می‌بود وشبی قبل ازبیماری بمن فرمودند که شب گذشته هیچ نخوابیدم وتا صبح با جناب میرزا نصرالله صحبت می‌داشتم . بعد از آن آثار وبا درمزاج وهاجش ظاهر شد وخود به همراهان فرمود که بیماری ومرض من وبا است ورحلت خواهم کرد پارچه‌یی که درصندوق نهاده‌ام کفن نمائید ودرمقبره سید حمزه مدفون نمائید وجناب میرزا نصرالله برمن نماز گذارد ودیگر وصیتی ندارم .

چون روز شد بخدمت آمده طبیب آوردم در دست حرکت نبض نبوده است مشغول بودند. اگر سئوالی می‌شد درکمال هوش جواب می‌فرمود وپرسیدند بظهر چقدرمانده؟ بعد از ساعتی بقوت برخاسته نشستند بحیرت نگاهی کرده تسلیم نمودند .

نپنداری که جان را رایگان داد رخ شاه ولایت دید و جان داد

روز پنجشنبه بیست ودوم شهر ذیقعدة الحرام سال هزار ودویست وسی‌وهشت حسب‌الوصیة رفتار نمودند .

ودر بستان‌السیاحه وفات آنحضرت را در ذی‌القعده سی ونه نوشته‌اند ونیز درآخر آن رساله مسطور است که درسال سی وهفت اجزای این رساله را بنظر آنجناب رسانیدم فرمود درخاتمه احوال نواب وخلفای جناب سید معصومعلی شاه و نورعلی شاه الی‌یوم‌التحریر بنویس ونسخه متعدد کن یکی بحاجی زین‌العابدین بده وتتمه را به‌هرکس صلاح دانی برسان .

و سابقاً مذکور داشت که مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم خلف الصدق آقا میرزا ابوالقاسم ایروانی برمرقد آنحضرت عمارتی و تکیهٔ عالی بنانهاد والی الان قبره یزار ویتبرک .

اولاد جناب مجذوبعلی‌شاه

ودر بستان‌السیاحه مذکور است که آنحضرت پنج پسر نیک‌اختر وسه دختر پاکیزه‌گوهر در صفحه روزگار یادگار گذاشت اسامی ابنای آنجناب براین موجب است : آقا عبدالجواد، آقا محمد ابراهیم، آقا عبدالحمید، میرزا علینقی، میرزالطف الله .

وبمصداق ولدالولی نصف الولی منت خدایرا که همگی ولی زاده و از افعال رذیله آزاده‌اند واکبر وارشد ایشان آقا عبدالجواد بغایت صاف اعتقاد ونیکو نهاد است سلمه‌الله وابقاه، انتهی .

راقم گوید مرحوم حاجی میرزاعلی نقی فاضلی متقی بود ودرحدود سال هزارودویست و هشتاد و نه در طهران وفات یافت و درامام زاده عبدالعظیم مدفون گردید بین الحرمین. وحاجی میرزا لطف‌الله درهمدان درحدود سال هزاروسیصد وشش ارتحال نمود، پیری صادق بود .

مصنفات جناب مجذوبعلی شاه

از مصنفات جناب مجذوبعلی‌شاه آنچه مشهور است ومکرردیده شده یکی مراحل السالکین است فارسی مشتمل بر بیست وچهارفصل درآداب سلوك سالك الی الله، ودیگرمرآت الحق فارسی مشتمل برپانزده فصل است و در اوایل آن کتاب می‌فرماید الحال که تاریخ هجری یکهزار ودویست و سی وشش شده دوستی از این ضعیف خواهشمند شد با کمال اصرار که مختصری فایده‌مند درتحقیق تصوف تحریر نماید باطل‌را ازهم‌جدا نماید، ودیگر شرحی عربی براین‌دعا نوشته‌اند که اللهم نور ظاهری بطاعتك وباطنی بمحبتك وقلبی بمعرفتك وروحی بمشاهدتك وسری باستقلال اتصال حضرتك یاذاالجلال والاکرام. دراول آن رساله بعداز خطبه می‌فرماید و بعد فیقول العبدالعاصی الجانی محمد جعفر بن الحاج صفرخان الهمدانی ان هذه نبذه من المعارف و الاسرار التی اشرب الیها مجملة فی شرح ما ورد عنهم علیهم السلام المشتمل استدعاء ارتقاء النفس من النزول الی العروج والحضیض الی الاوج، واین‌شرح دعا بطبع‌رسیده .

در ریاض العارفین ازیکی رسائل آنجناب نقل نموده که‌درآن رساله فرموده که‌حواشی بر کتاب کفایة‌المقصد ومدارك الاحکام وکفایه نوشته‌ام و این ابیات را به آنجناب نسبت داده است :

من نگویم خدمت زاهد گزین یا می فروش
هر که حالت خوش کند درخدمتش چالاك باش

***

ز خاموشی بریدم من زبان هرزه گویان را
دو لب بر هم نهادم کار شمشیر دو دم کردم

***

در عشق موی دوست بـه مانـند مـو شدم
وز یاد او چنان شدم آخر که او شدم

دربستان‌السیاحه مسطور است که آنجناب درعلم شریعت وطریقت ومعرفت کتب مفیده و ورسائل متعدده تألیف نموده و زیاده از صدهزار بیت در آن سه علم تصنیف فرموده

است منجمله تعلیقات که بر اکثر کتب کفایة المقصود و مدارك الاحکام و شرح لمعه دمشقیه نوشته و شرح بر زیارت جامعه و رساله عقاید و رساله دیگر در علم سلوك مسمی بمراحل السالکین و رساله دیگر که بانجام نرسیده و با سمی موسوم نگردید فقیر آنرا مرآت الحق نام نهاد .

ذکر اعیان مشرفین خدمت مجذوبعلی شاه قدس سره

میر محمد صادق صدقعلی شاه محلاتی

جناب حاج زین العابدین شیروانی مستعلی شاه و جناب حاج میرزا زین العابدین شیرازی رحمتعلی شاه درعنوان جداگانه مذکور خواهند گردید. میر محمد صادق ازسادات اسماعیلیه و لقبش صدقعلی جد مادری مرحوم آقا خان محلاتی و پدر عزتعلی است که ترجمه‌اش مذکور گردد .

از خدمت مظفرعلی شاه تلقین یافته در سال هزار و دویست وسی بجوار رحمت حق واصل، مدفنش درقم است و صبیه‌اش والده مرحوم آقاخان ملقبه بسرکاره از عارفات عهد خویش بوده ودرسخاوت وعطا مشهور روزگار است ومدرسه سرکاره در کربلای معلی برای فقرای سادات وایتام آنان یکی از خیرات اوست .

میر محمد علی عزتعلیشاه محلاتی

عارف معارف یقین وعارج معارج دین مبین عزت‌علی شاه، دربستان السیاحه مسطور است که اسم شریفش محمدعلی بن صدقعلی شاه است آنجناب خال حسن علی شاه یعنی آقا خان محلاتی ابن شاه خلیل‌الله وباحسنعلی شاه عموزاده ومرید العارف بالله حسینعلی‌شاه و برادرطریق حضرت مجذوبعلی شاه است .

آری آنچنان پدری و این چنین مرشدی وچنان برادری وچنین فرزندی نیك لایق افتاده طرفه بزرگی کوچك نواز واز قید این و آن آزاد است بحسن خلق و کرامت نفس ولطافت طبع موصوف وبصدق وصفا وفقر وفنا و جلالت قدرمعروف است. آن بزرگوار از خلفای سلسله نعمة اللهیه می‌باشد وجناب قطب العرفا مجذوبعلی شاه اذن ارشادش فرموده وبهدایت عبادش رخصت نموده‌است: آن بزرگوار درترویج شریعت غزا وطریقت بیضا اهتمام دارد ودر مراسم رواج فقر وفنا سعی بلیغ بجا می‌آورد ودرطریقت‌علیه غایت تعصب وصلابت دارد وبا فقرا ودرویشان طریق کمال اتحاد ویگانی می‌سپارد .

راقم‌را باآن بزرگوار نهایت مودت و محبت است و ایشان را با فقیر غایت خلت و صداقت است ایام بسیار وروزگار بیشمار مهمان آن بزرگوار بوده و در استرضای خاطر فقیر چندان سعی ومبالغه نموده که مزیدی برآن تصور نتوان کرد وزیاده برآن درعرصه خیال

نتوان آورد امسال بقصد مناسك حج بيت‌الله الحرام وزيارت خيرالانام عزيمت نمود اميداز كرم صاحب كرم چنان است كه عنقريب بخير وسلامت مراجعت نموده بديدارش اخوان صفا مسرور گردند، انتهى.

وفات آنجناب در سال هزارودويست وچهل واندى در محلات واقع گرديده وهمانجا مدفون است .

قدوة المتألهين واسوة المحققين مولانا محمد رضا ابن مولانامحمدامين الهمدانى

حاجى ملا رضاى همدانى كوثر على شاه

در بستان‌السياحه مذكور است كه آنجناب از فضلاى زمان واعلم علماى دوران بود ودر فضايل انسانى وكمالات نفسانى براكثرعلماى عصر تفوق مى‌نمود ولقب گراميش كوثر على بود واز بدوصباوت در ظل عاطفت والد مرشدنا تربيت يافته درخدمت شيخنا بتحصيل علوم عقلى ونقلى شتافته و از توجه دلالت شيخنا قدس سره ازجناب العارف بالله حسينعلى شاه تلقين شده و بصحبت اكثر مشايخ رسيده وبه حج بيت الله الحرام و زيارت خيرالانام وائمه بقيع موفق گرديده، سفر عراقين وآذربايجان وخراسان كرده وازعلماى عصر سنگ وطعن خورده وخانه‌آن بزرگوار را بتاراج بردند وبعد ازآن‌خراب كردندوچنان‌مستأصل نمودندكه درآن بلده نتوانست مسكن گرفت آخرالامر ناچار به دارالسلطنه تبريز رفت و چند سال باكمال عزت واحترام درآن ديار زندگانى نمود .

مدفن كوثرعلى شاه

نايب‌السلطنه وقائم مقام وبعضى اركان دولت نسبت به آنجناب غايت اكرام واعزاز مى‌نمودند وطريق مودت وارادت‌به احسن وجه مى‌نمودند. چون نائب‌السلطنه بعزم تسخير صوب كرمان توجه كردآن بزرگوار درموكب همايون‌بدان صوب تشريف آورد هم در آن سال كه سنه هزار ودويست وچهل وهفت هجرى‌بود درماه جمادى‌الاولى از دارفانى بسراى جاودانى انتقال نمود ودر مزار فيض مدار مشتاقيه مدفون گشت .

مصنفات كوثرعلى شاه

از آن بزرگوار تأليفات بسياورسائل بى‌شماردرروزگار يادگار است منجمله تفسير فارسى موسوم است به در النظيم كه لطايف بسيار درآن كتاب درج نموده وبرخلاف طريقه مفسرين آن كتاب را تأليف فرموده واحكام وقصص واستعاذه وادعيه و توحيد هريك را جداگانه ترتيب داده واقوال حكما وعرفا را درآن آورده است .

دیگر رساله‌یی در رد شبهات مارتین نصرانی و اثبات نبوت پیغمبر آخرالزمان بغایت خوب نوشته‌اند ومثنوی‌وغزلیات‌نیز دارد .

در ریاض‌العارفین مسطور است که آنجناب از بدو طفولیت باحضرت فخرالواصلین حاج محمد جعفر همدانی همدرس وهمروش‌بوده وبمرافقت آنجناب تحصیل نموده هم‌باتفاق به زیارت مکه معظمه فایز شدند .

در اصول الفصول نقل نموده که مفتی همدان با آنجناب بنزاع و خلاف بر خاسته عوام‌را به‌هدم وغارت خانه وی تحریص کرد، لهذا به تبریز رفته شاهزاده نائب‌السلطنه‌عباس میرزا وقائم مقام صحبت آنجناب‌را مغتنم شمردند وخواهش تصنیف تفسیر درالنظیم نمودند و در سنه مذکوره بحکم نائب السلطنه باتفاق به‌کرمان رفته در آنجا وفات یافت و در عهد جهانداری قطب‌السلاطین محمد شاه ثانی عمارتی عالی برمرقد ومزار آنجناب بنیاد نهادند .

راقم‌گوید اجازه نامه‌یی که‌حضرت‌نورعلی شاه بجناب مجذوبعلی شاه درتاریخ بیست و دوم محرم هزار ودویست وهفت مرحمت نموده و صورتش بتمام در آخر کتاب مراحل ـ السالکین مرقوم وشمه‌یی‌ازآن سبق‌ذکریافت‌آنچه مناسب‌مقام‌است دراین موقع ذکرمیشود بعبارته قدس سره :

تا دراین اوان که نوبت ارشاد به مقتضای کمال استعداد بفرزندارجمند نیک‌سیر آقا محمد جعفر ملقب به مجذوبعلی شاه رسیده نظر بمتابعت آن سنت سنیه‌لازم بود که یکی‌دیگر از فرزندان وحدانیت توأمان راکه ظاهراً وباطناً با مشارالیه سمت مناسبت وقوت‌مرافقت داشته باشد بمعاضدت او تعیین نموده در سلسله ارشاد او دلیل راه وبحسب‌ظاهر وباطن‌در ارشاد اصحاب راه واجرای احکام الله با او متفق وهمراه نمائیم .

لهذا عالی‌جناب مقدس‌القاب فضایل وکمالات‌اکتساب جامع‌العقول والمنقول‌حاوی الفروع والاصول قدوةالمحققین وخلاصةالعارفین فرزندارجمند آقا رضاراکه اونیزعهدی است‌که به‌ارشاد حضرت ولایت‌شان‌تجردنشان سلالةالعارفین وزبدةالواصلین فرزندارجمند کامکار رفیع مقدار حسینعلی شاه بشرف ذکرواجازه فکررسیده‌وبآب یاری دهقان‌مواظبت ذکرمدام وبمراقبت‌فکر تمام گلهای تجلیات‌گوناگون صدق ویقین‌درساحت خاطرمخالصت مظاهرش دمیده الحق مستعد ظهور انوار ولایت وقابل بروز آثارکرامت است بعالیجناب سابق‌الالقاب مشارالیه معاضد ومتفق وهمراه نموده بالاتفاق مأموربه‌ارشاد ارباب استحقاق گردانیدیم‌که عالیجناب آقا رضای مشارالیه باطناً مشغول دلالت و راهبـری و عالیجناب مجذوب علی‌شاه مذکور ظاهراً درکار هدایت و راهنمایی، وهرکس از ارباب استحقاق را که عالیجناب مذکور طالب راه خدا و مشتاق لقای حضرت مولا داند دلالت بطریقه حقه

مرتضویه نموده بشرف حضور حضرت ارشاد پناهی مجذوبعلی شاهش‌مشرف دارد، الی آخر.

ازاشعارآنجناب مثنویاتیست بقرب هشت هزاربیت ودیوان‌غزلیات ورباعیات، وکوثر تخلص می‌فرماید.

ونواب والا عضدالدوله دام اقباله‌ابن مغفور خاقان درتاریخ عضدی می‌فرمایدبیگم خانم ملقبه بجانباجی از سایر بنین وبنات خاقان بزرگتر بود ومرحوم خاقان اورابسیار دوست میداشت در سفروحضر ازپدر دورنمی‌شد، همیشه طرف صحبت بود، در بذل وبخشش بی‌نظیر وسبك عرفان داشت.

وازمریدان مرحوم حاجی ملا رضای همدانی بود هرساله مبلغی خطیر بطریق نیاز بتوسط ایازخان وسایر نوکرهای معروف خود از نقد و جنس وغیره بجهت حاجی مرحوم ارسال همدان می‌نمود.

من غزلیاته:

صدگونه بلاراضیم آید بسر دل ‏ ‏ ‏ یکمرتبه دل دار درآید ز در دل

کوثربه بصیرت‌بنگر نور خدا را ‏ ‏ ‏ دانی چه‌بودچشم بصیرت‌بصر دل

***

مقیمان حرم را باده در جام ‏ ‏ ‏ من بیچاره در میخانه بد نام

منم دردی کش سجاده بردوش ‏ ‏ ‏ دل از کف دادهٔ برگشته ایام

دلم رفت ازپی دلدار کوثر ‏ ‏ ‏ نه دل آمد نه دلدار و نه پیغام

من رباعیاته:

ممکن نبود ز قید هستی رستن ‏ ‏ ‏ وز خلق بریدن و بحق پیوستن

الا به ارادت حقیقی با دوست ‏ ‏ ‏ دل بستن وازبند علایق جستن

میرزا علی نقی فرزند کوثر علی شاه

و آنجناب را فرزند ارجمند سعادتمند بوده آقا میرزا علی نقی اهل فضل و دانش ملقب‌جنت علی. مزار کثیرالانوارش درهمدان درجوار بابا طاهر عریان.

درتاریخ عضدی درترجمهٔ زبیده خانم دختر خاقان مغفور میگوید از جمله خیرات او همه ساله مبلغی برای متولی وقاری وروشنایی بقعهٔ بابا طاهر که مدفن حاجی‌میرزاعلی نقی مرشدشان نیز در آنجا میباشد مقرر است وشرح حالات این عارفه در احوال حاج-ی شیروانی بیاید.

وفات آنجناب قریب بظهر روزپنجشنبه بیست ودوم شهررجب سال یکهزارودویست ونود وشش بوده وآن بزرگوار بیادگار نعم‌الخلف، و امروز وجود محترمش زیب وزینت

منابر ومجالس. جناب حاج میرزا محمد رضا الواعظ الهمدانی سمی جده و درسخن‌حق‌پسندلسانی‌غریب و در مواعظ نطقی‌عجیب‌دارد واقف طهران‌میباشدوآنجناب راولدی‌صالح است و در در معانی سفتن همچون پدر عالیقدر، و اگر کسی در وقت نطاقی معاینه نباشد نمیتواند تمیزدهد که پسراست یا پدر ادام‌الله توفیقهما ومتعناوجمیع‌المؤمنین‌بطول بقائهما.

وجناب معارف‌آداب آقامحمد تقی متقی دام توفیقه ساکن‌درطهران ابن‌الحاج‌عبدالکریم تبریزی طاب ثراه را با ایشان نسبت مصاهرت در میان بود و سلسله ارادت را به جنتعلی محکم می‌نماید مکرر صحبت ایشان دست داده مدعی خلافت از جناب میرزا علی نقی جنتعلی هستند ودرستی ومراتب ادراکات ایشان از این اشعار ابکارکه در نظم‌سلسله خود منظوم نموده‌اند دریافت توان نمود :

خواست یك تن‌ازمن این راه رشاد	تا نمایم راه رسمی اتحاد
نام من‌باشد تقی لقب ورا صمد علی	نام پیر من تقی لقب ورا جنتعلی
نام پیر او بود کوثر علی	آن رضای مقتدای هر ولی
پیر او باشد جناب زین‌الدین	آن حسینعلی شاه نورالعارفین

وبهمین‌ترتیب تا به معروف کرخی‌علیه‌الرحمه میرسانند ودراواخرمی‌فرماید:

نیست‌کارمن بجز ابلاغ حق	ختم شد والله اعلم ماخلق
نیست‌کاراین‌صمد اندرجهان	جزولای‌حضرت صاحب‌زمان

ولادت‌آن جناب درشب جمعه بیست وهشتم شهررجب سال‌هزارودویست وشصت وهشت بوده و درسال هزار و دویست و نود و یك بخدمت جنتعلی مشرف گردیده خلاصه بعضی را خدمتش ارادت است و دیوان غزلی دارند و رساله موسومه به مشکوة الحقیقة، واین‌اشعار ازآن دیوان است :

الا ای‌دل بیا در کوی لیلا	ببین در کوه دل سینه چوسینا
مرا ازچشم جنت‌دار روزی	که‌دیدم روی اوباجمله اعضاء
صمدخاموش شولب را بهم نه	مکن اصرار دل دیگر هویدا

ایضاً :

برویت ای شه‌خوبان بگونقاب چراست	میان عاشق ومعشوق این‌حجاب‌چراست

میرزا مسلم ارومی نصرت علی

قدوة السالکین وزبدة‌المتعبدین میرزا مسلم ارومی علیه‌الرحمه ملقب نصرةعلی‌شاه دربستان‌السیاحه می‌فرماید: اعبدعباد روزگار وازهد زهاد اکثر دیار است بزیور کمالات نفسانی‌آراسته و به حلیه فضایل انسانی پیراسته، ناهج مناهج شریعت غرا و عارج

معارج طریقت بیضا است. ازخلفای قطب العارفین وقدوة الواصلین الشیخ الربانی مجذوب ـ علیشاه همدانی میباشدوچندین سال علی الاتصال درخدمت آنحضرت بوده برخدمات پسندیده و ریاضات حمیده قیام و اقدام نموده و همگی مطبوع طبع و مقبول مزاج شریف آنجناب گردیده و بناء علی هذا ملقب بنصر تعلیشاه فرموده و بتشریف خلافت مشرف گردانیده و بهدایت اهالی آن دیار مأمور نمود اکنون درهمان دیار به ارشاد عباد اشتغال دارد، انتهی.

راقم گوید ظاهراً آن جناب ازمریدان حسینعلیشاه وخلفای مجذوب علی شاه بوده چنانچه بخط بعضی مشایخ دیدم نوشته است به این عبارت انعامی که جناب حسینعلی شاه به میرزا مسلم داده ازجهت وسعت رزق وسایر مهمات کلیة بعد ازنمازعشا هفتاد مرتبه وبعداز سایر فرایض هرقدر بخوانند مختارند تا بعد ازبر آمدن حاجت العزیز القادر القوی ذوالقوة المتین المقتدر الجبار المتکبر الشدید القاهر وفات آن جناب درحدود سنه هزار ودویست وشصت بوده . درتبریز ومزارش درسید حمزه درجوار مرحوم مجذوبعلی شاه است .

نظام علی شاه کرمانی

عارف معارف دین وسالك مسالك یقین مولانا احمدبن الحاج عبدالواحد الکرمانی الملقب نظامعلی شاه، در بستان السیاحه مذکوراست که از خاندان فضل وکمال و از کبرای اصحاب وجد وحال بوده در بدایت عمربه تحصیل علوم ظاهـری اشتغال داشته و درریعان جوانی قدم درراه سلوك گذاشته وبخدمت جناب رونق علی شاه رسیده و در صحبت آنجناب به ریاضت ومجاهده مشغول گردید وآن جناب کمال لطف ومحبت نسبت به آن عزیزداشت .

وچون آن جناب لوای عزیمت به صوب آخرت افراشت بواسطه فقیر بصحبت قطب العارفین حضرت مجذوب علیشاه مشرف گشت وپایهٔ قدرومنزلتش درخدمت آنحضرت ازاکثر سالکین درگذشت وآن جناب را اجازت واذن هدایت عباد فرمود اگرچه قبل ازآن ازجناب رونق علی شاه نیز مأذون بود ودرفقروفنا وصدق وصفا وحیدزمان و در تشویق مریدان و ترغیب طالبان فرید جهان بود وهنگامیکه فقیردرشیراز بود به صحبت داعی میل کرد وبرای ملاقات فقیر بشیراز تشریف آورد وباردیگر درقصبه قومشه آنجنابرا فقیردعوت کردوآن بزرگوار قبول کرده با چندنفرفقرا داعی را مفتخرفرمود وبعدازچندگاه بایکدیگر خدمت مجذوبعلیشاه مشرف شدیم وبصحبت آن حضرت سرفرازگشتیم وفقیرنیز بجهت ملاقات آن بزرگوار بدیار کرمان رفته چندگاه درصحبت آن جناب بود الحق صحبت لازم السعادتش روح افزا ومحفل محبت مسرتش بغایت دلگشای بود وهمواره درسرانجام امورفقرا وضعفا سعی بلیغ مینمود ودرترفیه حال درویشان وتفریغ احوال ایشان اهتمام تمام می فرمود .

ابراهیم خان ستمکارحاکم کرمان نسبت به آن بزرگوارایذا وآزار بسیاررسانید وبعد

ازلوازم اعانت واذیت آن بی‌مروت اخراج بلدش گردانید، چندسال درغایت اختلال احوال اوقات گذرانید تاآنکه ابراهیم‌خان درطهران بدارالجزا خرامید، بکرمان تشریف آورد وچندگاه دیگردرعالم فانی زندگانی کردآخرالامردرسنه هزارودویست و چهل ودو داعی حق را اجابت فرمود ودرمزارفیض‌آثارمشتاق علی شاه بیاسود.

طبع گرامیش موزون بود و به‌گفتن مثنوی رغبت می نمود تاآنکه دوجلد مثنوی جنات‌الوصال را به‌انجام رسانید.

دراصول‌الفصول مذکوراست که مؤلف مکرربه‌فیض حضورش مستفیض گردیده با منش توجهی خاص بود ومرا بخدمتش اخلاص، صحبتش عزیز ومغتنم، بسیارخوش شمایل‌ونیکوخصایل، درنظرداشت که برمثنوی‌جنات‌الوصال که مرحوم نورعلی‌شاه ورونق‌علی‌شاه به‌انجام رسانیده‌اند بیفزاید وتابه‌هشت بهشت برسد.

و در ریاض‌العارفین است که والدآن جناب حاجی عبدالواحد از علمای ربانی بود بعدازآنکه درفرزند خود حالات عالیه دید در طریقه نعمة‌اللهی مرید پسر گردید و از مثنویات آنجناب، است:

گر شدیم از پیروان اولیا　　در مصیبت‌ها و رنج و ابتلا
این نه جای شکوه‌باشد نه‌گله　　بل بود اقوم طریق عادله
این مقام شکر جود پادشا است　　پیروی کردن بمردان خداست
ناشنیده‌کس در این دیر سپنج　　که بدندی اولیا بی درد و رنج
هرکه‌قربش بیش‌افزونش بلااست　　مؤمنان‌را این نشانی از ولاست
ما چو کاهستیم و مهرش کهربا　　جمله ما مجذوب‌و اوجذاب ما
در حقیقت در تو میباشد عدو　　هرکه باما دشمن است‌ای نورهو

راقم گوید چنانکه ازبستان‌السیاحه ذکرشد وفات آنجناب را درچهل ودو مسطور و در ریاض‌العارفین‌چهل مذکور، ولی‌آنچه برلوحه مزار فیض‌آثار اومنقور است ودراحوال مشتاق سبق ذکریافت این است:

یکی مصرع از بهر تاریخ گفت　　بجان ازعلی‌دیده احمدنظام (۱۲۴۶)

میرزا الله ویردی رازی منور

میرزا الله ویردی رازی شاهزاده عبدالعظیمی تخلص منور، در ریاض العارفین‌است که وی ازجمله مریدان واخلاص‌کیشان حضرت قطب العارفین حاج محمد جعفر همدانی بود و مدتها نیز خدمت حاج محمد رضای همدانی را نموده از یمن همت ایشان از سالکان مسلک طریقت وناهجان‌منهج حقیقت گردید. فقیر اورا ملاقات نمود، گرم روی با حال و

فقيريست ستوده خصال گاهی شعری می گفته این رباعی ازوست :

مهر ازلی در دل بی کینه ماست منزلگه اسرار نهان سینه ماست
ما گرچه خرابیم ز ما در مگذر کان گنج خفی درون گنجینه ماست

راقم گوید درآخر رساله حاج محمدخان بحضرت مجذوب‌علی‌شاه مذکور است که وی اجازه بعضی اوراد وادعیه داشته است ازجناب مجذوب علی شاه .

ایازخان طالشی

عمدة الامراء والسالکین ایاز خان ابن ابراهیم بیك از اعاظم طایفۀ طالش و خوانین نیك‌منش است. درریاض العارفین است وی ازبدو سن با فقراء وعرفای معاصرانش انس داشت وهمت بردریافت صحبت اهل حال می گماشت وبه خدمت جناب قطب العارفین حاج‌محمد-جعفر مجذوب علی شاه ارادت و اخلاص ورزید ظاهراً از خوانین صاحب جاه و باطناً از سالکان این راه، سرش پرشور ودلش پرنور، گاهی‌شعری می‌فرموده این‌چندبیت جرعه‌یی‌از سبوی اوست :

نبود عجب اگردل بیخود کشد فغان‌را با بار هجر جانان کو طاقت‌آسمان را
بی‌نام و بی نشان شو تازو نشان بیابی کس بانشان نیابد آن یار بی‌نشان را

***

چون نکـو دیدم بغیر از آن نگـار در دو عالـم هیچ مـوجـودی نبود
حود دل آمـد آن نگار ده دلـه خود ز بیدلهـا دل آن دلبر ربـود

آقامیرزاابراهیم شیرازی منظور

مولانا آقا محمد ابراهیم منظورتخلص شیرازی درریاض العارفین است که وی صفاتش پسندیده بود واخلاقش حمیده موطنش شیراز و بین الاماثل ممتاز. بحکم استعداد و قابلیت فطرت سلطان زمان خاقان‌صاحب قران‌اورا ازندمای خلوت‌محسوب فرمود ودرسفروحضر ومخصوص درهنگام غنودن خسروی حکایات چند ازرموزحمزه بطوری خوش وطرزی‌دلکش با اشعارمناسب‌آمیخته برآن تکلم می کرد تا باعث‌آرام وخواب شهریاری می گردید.

درآن اوقات به‌خدمت جناب عارف صمدانی مجذوب علیشاه همدانی رسید و ارادت گزید وبه دلالت حاج محمدرضای همدانی درراه سلوك شتافت ودرسنه‌هزارودویست وپنجاه وچهار وفات یافت وگاهی به سخن منظوم طبع بلندش راغب می شده و ایـن چند بیت پیمانه‌ایست ازخمخانه‌وی:

به صد هزارفنون‌دل گرفتم‌ازکف ماهی ربود سرو قد دیگر از کفم به نگاهی

ز ناوك مژه کردی هزار رخنه بجانم　　کجا رواست بیك تن ستم کنند سپاهی

***

زاهدارسجده به‌آن کوی کنم عیب مکن　　کزجرم عشق به بتخانه کشد صنعان‌را

***

خوش‌دل ز نعمت دوجهان برفشاندست　　یکباره هر که بـر در پیر مغان گذشت

***

وقت آن رنـد لاابـالـی خـوش　　کـه بجز دوست نیستش هـوسی

نیست هرگز برهنه پایان را　　غمی از شحنه بیمی از عسسی

***

یا رب به‌کمند عشق پابستم کن　　از دامن غیر خود تهی دستم کن

یکباره ز اندیشهٔ عقلم برهان　　وز بادهٔ صاف عشق سرمستم کن

حاجی عبدالرسول قزوینی نازش‌علی

الحاج عبد الرسول الاشتهاردی ،اشتهاردبکسرهمزه و سکون شین معجمه وتاء دونقطه فوقانی‌مکسوره وهاوالف وراودال‌مهملتین‌ساکنتین قصبه‌ایست ازمضافات قزوین بفاصله یازده فرسخ بسمت جنوب .

دربستان‌السیاحه ترجمه وی مشروح است وازآن جمله درسنه هزار ودویست وبیست درکشمیر از لباس جندی بیرون‌آمد و به‌کسوت‌جنیدی ملبس شده و در طریقت نازش علی ملقب‌گردیده وازطریق‌پیشاوروکابل‌وقندهاروهرات وارض اقدس به‌طهران وبه وطن‌مألوف وازآنجابهمدان رفته وبخدمت جناب ولایت مآب مجذوب علی‌شاه مشرف گشته وبقرب نه سال سفراً وحضراً درخدمت شیروانی‌بوده وپس اززیارت مکه معظمه باذن حاجی باشتهارد رفته تأهل اختیارنموده وعاقبت درهمان دیار به‌سال هزارودویست وسی وفات یافته .

سخنان خوب ازوی درآن کتاب مسطور است کلمه لااله الاهو اشارت است به وحدت حقیقی واسم اعظم ذاتی است و هر اسم کـه بعدد اوباشد اسم اعظم صفتی است مثل علی که کمالات جمالیه وجلالیه دراومنجلی است وهرچیزی که بعدد وی‌باشد اسم اعظم فعلی‌است خواه بی‌واسطه مثل نمك که صورت هیچ یك از ممکنات بی‌وجود او مطبوع نیست و ماده اکسیراعظم وحجرمکرم است .

ازروی‌حساب‌چون‌نمك‌نام‌علی‌است　　زانروی قسم خورند مردم به نمك

وخواه بواسطه‌چنانچه‌نمك‌ملح است وملح بعدد حکیم است انه‌فی‌ام‌الکتاب‌لدینالعلی حکیم، پس درعلی اسم اعظم ذاتی وصفتی وفعلی‌هرسه جمع است .

شیخ محمد هندی وحدت

الشیخ محمدالهندی المتخلص وحدت ، درریاض العارفین مذکور است اصل وی از کلکته بنگاله ووالدش از قضات آنشهر وازعلوم ظاهریه با بهره، عالمی عارف وحکیمی واقف بوده در ریعان شباب ازآن کشور مسافرت گزید و بعضی ازولایات را دید درایران بخدمت جمعی از عرفای عظام وعلمای کرام رسید، درشیراز حاجی میرزا ابوالقاسم سکوت را دیده درهمدان بخدمت مجذوبعلی شاه مشرف گشته .

درشاعری مضامین نیکو بنظم می‌آورد . سالکی عالی همت و معرفت اندیش وگاهی بدام محبت اهل جمال صید می بود رفیقی صادق وحکیمی حاذق صاحب طبع لطیف و اشعار خوب دارد وبالاخره ازشیراز بزیارت عتبات عالیات رفته و اکنون در بغداد بسر می‌برد چون اشعارش حاضر نبود بدین چند بیت اختصار نمود:

هرسوی ره عشق توصد قافله دارد — هر قافله از دوری منزل گله دارد
آزاد شد ازکشمکش فکردو عالم — هر دل که‌ز زلف توبپا سلسله دارد

***

زاهد ار پاك دامنی خواهی — خرقه را در خم شراب انداز
سر عشق ای حکیم گر طلبی — دفتر حکمتت در آب انداز

***

ایکه خود را نشناسی‌وخدا میگوئی — جان درویش کجائی زکجا میگوئی
آنکه دیده‌است رخ یار بخود حیران است — من بحیرت که تو نادیده چها میگوئی

راقم گوید وحدت را مثنویاتی‌است به بحر فرهاد وشیرین وحشی قریب سه هزار بیت می‌شود داستان صنعان و دختر نصرانی را بنظم در آورده چند فردی از ابتدا و انتها آورده می‌شود :

الهی گرچه حسنت عالم آراست — دل ما در حجاب حب دنیاست
لقب‌چون وحدتم کردی درآغاز — در توحید کن بر روی من باز
کلامم راکه هست آیات توحید — زلال چشمه سار کوی تجرید
بطبع اهل معنی کن گوارا — صفا بخش آنچنان زآلودگیها
که از دلها غبار رشك شوید — ره انکار وحدت کس نپوید

ودر خاتمه گوید :

سحر گاهی خمار آلوده مستی — چو چشم گلعذاران می پرستی
به می ازصحبت پیر خرابات — زدل شسته سواد زرق و طامات

نگشتی هرگز از مستی عنان‌تاب | برنگ موج اسیر عالم آب
چو نرگس ساغر پیمانه در دست | زخواب نیستی برخاسته سرمست
همیشه مردم چشم از تمنا | چو داغ لاله‌اش برجام صهبا
ز فیض نشئهٔ صهبای غم گاه | ز راز نشأتین گردیده آگاه
خرابات مغان پیوسته جایش | شراب کهنه پیر و رهنمایش
شده دل پرزعشق و سرپراز شور | ز منزل جانب میخانه مخمور
قضارا مدرسی بود اندر آن راه | کزو بایست بگذشتن به‌اکراه
بلی در راه خلد عشرت آیین | گذشتن باید از دوزخ نخستین
فقیهی بود آنجا میر و سالار | زهر چیزی بغیراز حق خبردار
نگردیده نصیب او در عالم | بغیر از صورت از میراث آدم
قضا را داشت زاهد با مریدان | حدیث ماجرای شیخ صنعان
که عطاران بسودای جنون طاق | بترك عقل و دین مشهور آفاق
نکرده امتیاز کعبه از دیر | چنین فرموده اندر منطق‌الطیر
که صنعان بعد یکصدسال تقوی | ز دین برگشت از سودای ترسا
صلیب افکنده مصحف سوخت ناچار | ز سودای صنم بربست زنار
ز بعد ارتداد کفر انجام | قبول توبه‌اش آمد زحق کام
ندانست آن ز اقلیم خرد دور | که هست این درطریق شرع مهجور
می آشام سبوی عشق ناگاه | چو شد از گفتگوی زاهد آگاه
بپاسخ گفت کی ازدوست مهجور | بطاعات ریا گردیده مغرور
تورا با عاشق شیدا چه بازار | که دارد آشنا با آشنا کار
تو ای موج سراب دشت امکان | زطوفان دیده پرس احوال طوفان
تمام این گفتگوی زاهدان است | که مطلبشان قریب مردمان است
اگرچه آنکه ازانصاف خالیست | خموشی درجوابش وحدت اولیست

محمد خان قاجار

عمدة‌الامراء والعرفاء محمد خان ابن محمد قلیخان قاجاردرحرف قاف از بستان‌السیاحه ترجمه وی مذکور است. پدرش در خدمت قهرمان ایران آقا محمد خان منصب سرکشیکچی باشی گری داشته واز اویماق قوانلو وازطایفه شهریار بوده خلاصه محمدخان در بدو زندگانی وعین شباب طالب راه یقین گردید.

در بستان‌السیاحه می‌فرماید: وبواسطهٔ فقیر بخدمت حضرت مجذوبعلی‌شاه رسید باوجود

عدم میل خاقان بدرویشان و کثرت اعداء وقلت احباء ایشان ودیدن زیان فراوان وشنیدن شماتت دشمنان هرگز ضمیر صفوت تخمیر آن امیر کدورت نیافت سفر عراق وفارس وخوزستان وخراسان وآذربایجان پیموده وباعلماء وعرفاء وحکماء عصر صحبت نموده ودر بعضی سفرها باهم بودیم وبا یکدیگر طریق خوش دلی پیمودیم .

اکنون که سنه هزار ودویست وچهل وهفت است درطهران تشریف دارد اوقات فرخنده آیات خود را بعد ازادای فریضه درترفیه احوال دوستان میگذراند، انتهی ملخصاً .

ذکر بعضی از معارف معاصرین جناب مجذوبعلیشاه

میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط

قدوة السادات ومنبع السعادات منشی الممالك معتمدالدوله المتخلص نشاط المسمی به میرزا عبدالوهاب علیه الرحمه. اجداد آنجناب ازسادات رفیع الدرجات موسوی وازاطباء عیسوی نفس شیراز بوده اند .

دردولت سلاطین صفویه باصفهان برای استعلاج احضار شده وتولد حضرتش دراصفهان است ودرفنون معقول ومنقول وادبیه بحری بوده بی انتها ودر بخشش وعطا کف کریمش چون نام شریفش بامسمی، ودرترقیم خطوط بتخصیص نستعلیق وشکسته دست استادان را به پشت بسته . همواره محفلش مجمع عرفا ومجلسش انجمن شعرا وفضلا بود وچون از جذبه شوق وعشق برسر پنجه عقل قوت یافت یکسره کتب خانه علوم ظاهری را دربربست ودل بمعارف وتحصیل حقایق نهاد. عوام وخواص سنان لسان وتیغ شماتت وطعن بروی کشیدند آخرالامر شرح حال او بدارالخلافه سمرشد نظر به وفور کمال وکثرت قابلیت واستعداد از دربار خاقان فتحعلی شاه بپایه سریر اعلا احضار طهران گردید چنانچه درین قصیده گوید :

سوی طهران خویش را از اصفهان آورده ام   یا که از گلخن مکان در گلستان آورده ام
نیم جانی بر در پیر مغان آورده ام   یا که گویی از بلای زاهدان جان برده ام

ودر پیشگاه حضورش اورا بمرتبهٔ رفیعه معتمدالدوله ومنشی الممالکی سربلند نمود ودرسلك وزرای ارجمند منسلکش فرمود وباغایت عظمت وجلال فقرا و درویشان راهمنشین بود واز خرمن نوالش مسکینان تهی دست خوشه چین، ازفرط کرم وبذل درم وقتی پشیزی و چیزی نداشت .

ازمشایخ خود استماع افتاد کـه خاقان به بعضی مقرر داشته بود که فرو مـایگان را بمنزل وی راه ندهند ودست سائلان را ازدامن جودش کوتاه دارند. آن بزرگوار گاهی از بام خانه باعطاء جبه وفرش فقراء را خشنود مینمود واین شعر مناسب آن حال است :

بی زری کرد بمن آنچه به قارون زر کرد   بزمین بـرد فـرو خجلت محتاجانم

مکرر قوت صبح وشام ازرهگذر دهن و وام میگذشت وخاقان قروض اوراکه ازالوف متجاوز بود ادا می‌نمود. باری وجودش کبریت احمر ومانندش کمتر مادر گیتی‌اش گذاشته ودرسال هزار ودویست وچهل وچهار بجنت عدن انتقال نمود.

ومنصف قاجار درتاریخ آنجناب گفته: ازقلب جهان نشاط رفته.

ولالی منشآت ومکاتیب وخطب واشعار خود راجمع نموده و مسمی بگنجینه فرموده‌و حقیقت اسمی است بارسم برخی ازکلمات واشعار معرفت آثار آنجناب تیمناً آورده میشود.

دردرج دوم گنجینه میفرماید: نکتهٔ طریقه پادشاه درمقابل شمس حقیقت‌مرآتی است مصفی‌که انوار فیوضات الهی درآن تجلی نماید وازآن براعیان ما سوی منعکس‌آید‌ولی انعکاس فیض بی‌مواجهه صورت نبندد ومرا نفوس مرنفس اقدس را عبارت ازخلوص‌ارادت است واین معنی باصابهٔ تجربه روشن وثابت زیراکه هرکه از سعادت این محاذات گذشت سهم بلا را هدف گشت وهرکه در مقابل این آفتاب نشست بدری بی‌کلف:

ودرمعنی شعرحکیم سنائی که فرموده:

عارفان در دمی دو عید کنند　　عنکبوتـان مگس قـدید کنند

چنین‌فرماید مقصود ازعید بانصراف‌اعم بسوی‌اشرف عید اضحی‌است ومراد ازدوعید بمناسبت قدید دوقربانی‌که عبارت ازنیست‌کردن عارف است خود را ونیست‌کردن نیستی خودراکه درعرف عرفا ازفنا فناء عبارت‌ازآنست ومراد از عنکبوت خودبینان ظاهر پرست وازمگس نفسی‌که دراوتار حواس وقوی‌گرفتار هوس وهواست.

وحاصل معنی بیت اینکه عارفان‌که دردمی دوعید کنند ازحضور جمال وجلال‌مطلق نیستند هردم ازشهود سطوات جلالی ازخود نیست شوند وازظهور انوار جمالی از بیخودی خود، واین‌نیستی عین هستی است وخودپرستی‌که زمانی جدا از شهوات حیوانی نیست نفس انسانی را در دام هوا مهمل وضایع گذارد وخود را بدین مقام راضی وقانع دارد. دربیان اشتمال بدن برنفس نفس دربدن مانند شمعی است در فانوس‌که‌نخست برآن پرتوشمع‌تابد وازآن بر مجلس، جمع‌اکنون سترنوراست واگر نورازآن بازگیرند خود نیز مستور او را در باطن‌نیزقوا واعضاباشد اشرف واقوی‌ازظاهرولی‌اسباب‌ظاهر آثار باطن را مانع‌است و نفس‌بدن‌راتابع چشم‌جسم‌حجاب‌چشم‌جان‌وگوش تن‌پنبه‌گوش‌روان‌لب منطق‌روح را بندیست ودست بربازوی دل‌کمندی پادر قدم عقل سنگست و نام برشخص معنی ننگ باطن را قوتی بایست تا اسباب ظاهررا مقهور تواند واز مقصد ومقصود دور نماند.

ودرسخن وعظ‌گفتن لسانی‌چون سنائی دارد چنانکه ازاستقبال ازاو دراین‌دوقصیده معلوم توان نمود:

هوابادوهوس‌باران طمع‌خاك وخطرخضرا　　دراین‌گلشن‌زهی‌نادان‌که بنددل‌گشایدپا

چوره برسیل بگشادی چه ویرانی چه آبادی چودل برمرگ بنهادی چه برخاراچه بردیبا
چوازقیدهوا رستی چه سلطانی چه درویشی چودل بادوست پیوستی چه جابلقاچه جابلسا

***

طلع الصبح فاضت الانوار یکی ازخفتگان نشد بیدار
پندگیرید چند از این غفلت شرم دارید تاکی این پندار
از بس آزادگان سروخرام پای خجلت بگل در این گلزار
ای بسا زیرگان پرمایه دست حسرت بسر درین بازار

وآن سید وسند وا قطعه ومثنوی است در تاریخ عمارت سلطانیه که هرمصراع آن یك تاریخ است بعضی ازآن اینست :

شهنشاه دریا دل و ابر کف ابر طبع او چه گهر چه خزف
که باروسیان جنگی آهنگ داشت باین ره هم آهنگ آن جنگ داشت
(۱۲۱۹)

میرزا عبدالکریم مفتون نواده معتمدالدوله نشاط

آن مرحوم را نواده‌ایست میرزا عبدالکریم نام ومفتون تخلص. میگفت نام پدرم نیز میرزا عبدالکریم است ودر هزار و دویست و پنجاه وفات نموده خلاصه میرزای مفتون را شصت وشش سال‌عمراست ودوهمشیره‌است یکی‌زوجه‌نواب سیف‌الله میرزاودیگرعیال‌احمدخان سرتیپ کرمانی این غزل مفتون راست .

گر گرفتند از کف ما باده و پیمانه را سهل باشد چون نمی‌بندند درمیخانه را
در بیابان‌مانده‌سر گردان‌زشوق کعبه‌خلق خانه می‌جویندوماجستیم‌صاحب‌خانه‌را
درخم زلف‌تو کردم این‌دل‌محزون به‌بند چاره زنجیر است‌آری مردم دیوانه را
بسکه بودم شاد از شوق اسیری درقفس گم‌نمودم در جهان مفتون ره‌کاشانه را

میرزا عیسی قائم مقام اول مشهور به میرزا بزرگ

قائم مقام اول نام شریفش میرزاعیسی ملقب میرزابزرگ ازاجله سادات حسینی‌است اصلش ازفراهان واسلافش بشیرازآمده متوطن شدندوخود معزی‌الیه درشیرازمتولدگردیده ودرآن دیارجنت‌آثارنشوونما یافته وتحصیل کمالات نموده وبعد ازفوت عم ماجدش میرزا محمدحسین متخلص وفاکه ترجمه‌اش سبق ذکریافت درخدمت خاقان مغفورمشغول‌تحریر وترسیل میبود. نظربه استعداد ذاتی روزبروزترقی واعتباری تمام‌یافت تاآنکه به وزارت شاهزاده اعظم عباس میرزا نایب‌السلطنه سرافرازودرخدمت وی به‌انتظام‌مملکت‌آذربایجان

ودفاع لشکرروسیه مأموروامورآن کشور ارتدابیررأی صواب‌دیدش انتظام تمام‌یافت.

خلاصه کمالات صوریه آنجناب بسیاراست‌چنانچه خط‌شکسته را درست‌نوشتی‌ومنشآتش را سرمشق گرفتندی ودرمراتب معنویه ره سپرابراراست چنانچه درورود جناب‌مجذوب‌علی‌شاه وکوثرعلی شاه بخطه تبریز نهایت اخلاص اظهارداشت ومقدم ایشان‌را مغتنم شمرد واوراکتابی است دراثبات نبوة خاصة واشعاری به‌آن جناب منسوب است وازآنجمله‌است درتاریخ عمارت‌آئینه فرموده :

شهنشاه جهان فتحعلی شه خسرو گیتی — که چون اودیدهٔ گیتی نبینددادوردیگر

زقدر اوزمین بگرفت‌قدروقیمتی ازنو — زجاه اوجهان بفزودزیب وزیور دیگر

یکی‌فرخنده‌کاخ‌افراخت‌کزعالی‌بنای‌آن — فرازنه‌فلك را شد فزون‌زان‌اختردیگر

بدان‌چون‌اندرآید‌کی‌بود‌تاریخ‌سال‌وی — ز هرآئینه‌یی‌پیدا شوداسکندر دیگر

چون عددیکی را بمصراع‌ثانی‌افزایند هزارودویست‌وچهارده میشود .

خلاصه درسال هزارودویست وسی‌وهشت رخت ازجهان فانی بربست .

میرزا معصوم محیط ابن قائم مقام

آنجناب را ابناء‌کرام کـه همگی دارای اوصاف اشراف و مجموعه‌کمالات بوده‌اند بوده است منجمله میرزا معصوم محیط تخلص،درعلوم عربیت ماهر وآثارفضل ودانش او از کلمات وی ظاهراست ودربدایت جوانی درسال هزار ودویست وسی وپنج بدرود زندگانی نموده واین اشعاراوراست :

ای طره یارآفت دلهای پریشان — از چیست که دایم چومنی بیسروسامان

مفتون‌که‌یی‌ای‌همه‌دلها‌بتومفتون — پیچان زچه‌یی‌ای همه جانهازتو پیچان

حاجی میرزا موسی خان ابن قائم مقام

ازآنجمله‌است حاجی میرزا موسی‌خان، بزرگوارمردی بوده. درتاریخ عضدی است که شمس بانوخانم را خاقان مغفوربحاجی میرزا موسی‌خان پسرمیرزا بزرگ قائم مقام داده وده هزارتومان تدارك حضرت خاقان ازخودشان به‌این دخترداداند وچیزی‌ازحاجی میرزاموسی‌خان نخواستند درخانوادهٔ قائم‌مقامی اورا شاهزاده سادات می‌گفتند. وقتی‌که این عروس را میبردند جقه‌یی‌که پنج قطعه زمرد برآن منصوب بود ومهـر مبارك حضرت سیدالساجدین درمیانش، بدست خودشان برسرشمس‌بانوخانم زدند وفرمودند این مهرمهر انواردرخانواده اجداد قائم مقام بوده و بعد بخزانه آمده اکنون کـه ترا باین خانواده بزرگ سیادت دادم مهررا نیزببرکه درهمان دودمان بماند، و مدتهاآن مهر مبارك نزد

همشیره میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام زوجهٔ ملك قاسم میرزا بود البته هنوز درخانواده قائم‌ـ مقامیها می باشد .

و مرحوم حاجی میرزا موسی خان مدتها در آستانه مقدسه رضویه بتولیت عظمی مفتخر بود و الحق احیای املاك موقوفات نمود و آنچه را که بعضی تصاحب نموده مسترد داشت .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی

ازآنجمله است جامع محاسن بیان ومعانی بیت‌العتیق دانش وبینش را بانی میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی، بعدازپدرخجسته‌اختر درحضرت فلك رفعت نائب‌السلطنه منصب قائم مقام را بالارث والاستحقاق نائل گردید و امور مملکت آذربایجان را بانتظام آورد و اهالی آن کشوررا مشیرومشاروبا جماعت روس به‌حسن تدبیرسازگار ونعم‌ماقیل:

وذاك من‌القوم الذین هم هم اذا مات منهم سید قام سید

بزرگی بوده بزرگ منش‌وفرشته‌ بی‌آدمی روش‌برانشاء نظم‌ونثرتازی ودری‌بامهارتی تمام ودرایجاد مضامین بدیعش قدرتی لاکلام، ازعلوم عقلی ونقلی بانصیبی‌کافی‌وازقوانین ادبیه‌اش بهرهٔ وافی و در بازار هنرمندی دکان متاع گرانبهای دانشوری گشوده تصنیفات فصیحش‌رافصحا بجان طالب و تألیفات بلیغش را بشوق تمام راغب و با کمال حشمت وجاه اکثربصحبت گوشه‌نشینان مایل ودست جوادش برمسکینان پیوسته شامل.

وچنان معروف است که‌آنمرحوم درتحریررسیله صنعتی غریب وعجیب داشته‌چنانکه نامه‌را ازنهایت شروع‌نموده‌کلمه بکلمه بطربق قهقرا ببدایت میرسانیده و ابداً در ترکیب کلمات ونظم سطوروبیان مطالب باآنچه ازآغاز بانجام مکتوب شود صاحبان هوش را تفرقه ممکن نبودی .

وبعدازآنکه نائب‌السلطنه برحمت سلطان بی‌زوال واصل شد امورات شاهنشاه مبرور نیزمتعلق بوی‌بود. وچون خاقان‌مغفور دراصفهان تخت سلطنت را تحت الارض‌قرارداد در رکاب شاهی ازآذربایجان وارد دارالخلافه گردید وچندی به‌استقلال وزارت بلکه‌صدرات ایران بکف اقتدارمعظم‌له بوده‌طولی‌نکشید که طبع‌مبارك قطب‌السلاطین رنجیده وامورات رنگی دیگرگرفت ودرسنه هزارودویست وپنجاه‌ویك روانش بعالم باقی روانه‌گردید .

وآنجناب را اشعار خوب است و تخلص ثنائی مینماید واین‌چند بیت خوشه‌یی ازآن خرمن است :

تا بـا سر زلفین تو داریـم سرو کار ما را چه سرو کار بکار دو جهان است

درکیش من ایمانی اگر هست بعالم در کفر سر زلف چو زنجیر بتان است

گر واعظ مسجد بجز این گوید مشنو — آن احمق بیچاره چه‌داند حیوان است
گرمذهب اسلام همین است که اوراست — حق بر طرف مغبچهٔ دیر مغان است
آن‌خون دل‌خم خورداین خون‌دل‌خلق — باور نتوان کرد که این بهتراز آن‌است

***

دلی‌دیوانه‌دارم‌واندرآن‌دردی‌نهان‌دارم — که گر پنهان کنم یا آشکارا بیم جان‌دارم
مراتبریز تبخیز ولب ازشکوه لبریزاست — چه آذرها بجان از ملک آذربایجان دارم

***

دلاتاکی‌شکست‌ازدست هرپیمان‌شکن‌بینی — برآ‌ازسینه‌کاینجاجمله رابیت‌الحزن‌بینی
بروبیرون‌ازاین‌خانه‌ببرازخویش‌وبیگانه — کزین دیوان دیوانه گزند جان‌وتن‌بینی
مگر از خیل خدام ولیعهد زمانی تو — که جرم‌دیگران‌رازاین‌ضعیف‌ممتحن‌بینی

ومرحوم میرزا مهدی حسینی فراهانی عشرت تخلص ملقب ملک‌الکتاب ازبنی‌اعمام قائم‌مقام سعیدشهیداست. روزی یکهزاربیت بخط خوش،مکرر نگاشته و باین سبب از دربار خاقانی بدان‌لقب مفتخر گردید و این غزل موجی ازآن بحراست:

در میان من و معشوق نهان‌رازی هست — که نیازی ز من وگاه ازو نازی هست
بال بشکسته و پربسته وتن خسته وباز — درگمانی که مرا قوت پروازی هست

شیخ عابد کازرونی متخلص عارف

جناب شیخ عابد کازرونی متخلص عارف مولدش قصبه کازرون فارس و در دارالعلم شیرازمتوطن ونشوونما یافته وتحصیل علوم ومعارف نموده اسمش با تخلصش لازم و ملزوم بوده وخط شکسته رادرست مینوشته ودرخدمت ارباب‌حال قدم صدق می‌پیموده. از سخنان موزون اوست:

گفته بودی که کشم تیغ وکشم عارف را — ترسم از یاد رود وعدهٔ بیداد ترا

***

از دل عارف غمگین مرو ای‌غم بیرون — که‌ترادردوجهان‌خوشترازاین‌منزل‌نیست

رباعی

رفتم بر یار و لحظه‌یی بنشستم — داد ازپی عهد دست خود بردستم
من بوسی‌ازوخواستم‌اوجان‌به‌بها — این دادم وآن گرفتم ازغم رستم

میرزا محمد علی آشتیانی مایل

عمدةالوزرا وقدوةالفصحا دفترمعانی وبیان را بانی میرزامحمدعلی‌ابن میرزاکاظم آشتیانی، خانواده ایشان بقدمت دودمان معروف وباستیفای‌ممالک ایران موصوف.

وچون آنجناب بفضل و کمال گوی سبقت از اقران و امثال ربود و دراصابت رأی و بیان و متانت بنان وحدت ذهن کسی باوی برابری نداشت شهریـار قدردان عباس میرزا طاب‌ثراه وی را به پیشکاری فرزند نامدارخود محمد شاه غازی منصوب فرمود وعمری در پیشگاه شاهی کارگزار و به‌انتظام مهام درگاه کیوان جایگاه به نیکوتر وجهی پرداخت و قبل ازجلوس پادشاه رخت ازسرای فانی بربست و برحمت ایزدی پیوست .

وچون تختگاه کیان بقدوم قطب السلاطین زیب و زیورگرفت منصب جلیل استیفای کل ممالك ایران را بمیرزا حسن مستوفی الممالك برادر کوچکتروی تفویض فـرمود چنانچه این منصب بعد ازوی بفرزندش میرزا یوسف صدراعظم رسید وامـا امروزبفرزند وی حسن بن یوسف‌بن حسن‌بن محمدکاظم است .

وعلی‌الجمله مرحوم میرزا محمدعلی باهمه فضایل صوری و جاه و جلال دنیوی در خدمت ارباب معرفت بتحصیل معارف اخـروی اشتغال داشته و مخصوص از حضور حضرت مجذوبعلی‌شاه بهره‌مند گردید وچنانچه درنثرسرورخطبا بود درسخن‌نظم و موزون‌سردفتر فصحا و تخلص مایل میفرماید و قصاید بسیاردرمدایح خاقان‌مغفورونائب‌السلطنه‌عباس‌شاه ومحمد شاه دارد وبرای تیمن‌وتبرك چندفردی ازقصیده‌یی که درمدح‌حضرات ائمه طاهرین وامیرالمؤمنین (ع) عرض داشت نموده‌آورده میشود :

همه جمال بزرگـی همه جلال وجود	همه سپهر محامـد همـه جهان هنر
اسیرطاعت وفرمانشان‌چه‌فوق‌وچه‌تحت	ذلیل منت‌واحسانشان چه‌خشك وچه‌تر
تفی ز هیبتشان نـار حفرهٔ دوزخ	نمی ز رحمتشان آب چشمهٔ کـوثـر
بداغ طاعتشان چاراصل و پنج حواس	بمهر بیعتشان نـه سپهر و هفت اختر
همه بدیدم آن روضه ها کـه در مینو	همه بدیدم آن قبه ها کـه بر اختر
همه بنکهت و نزهت ز باغ رضوان به	همه برفعت و رتبت ز کاخ گردون بر
جهان امـکان را نـور ذات او مبدأ	صفات یزدان را ذات پاك او مظهر
فکند تاب سنانش ز دهر بیخ خلاف	کشیدآب حسامش بـه چرخ شاخ ظفر
برید و برد ز میدان کین سر مرحب	گـرفت وکند به نیروی دین در خیبر
شکوه قدرش آن‌عالمی کـه بی مبدأ	محیط علمش آن لجه‌یی کـه بـی معبر
ز تـاب هیبت او دود خیزد از دریـا	بباد نعمت او آب زایـد از آذر

مظهر الانوار و مفسر الاسرار دلیل السالکین و امام العارفین الحاج زین العابدین ابن اسکندر الشروانی الشماخی الملقب مستعلی‌شاه والمتخلص تمکین قدس سره‌الامین

در شریعت پیشوای اهل دین	درطریقت مرجع اهل یقین

آنکه ازجام وفا مست علی است　　در گشاد کارها دست علی است

ترجمه آنجناب چنانچه در حرف شین از بستان السیاحه فرمایـد بمناسبت شماخی بعبارته ذکر مینماید:

مخفی نماند که تفصیل احوال راقم در کتاب حدایق السیاحه مسطور ودر ریاض السیاحه مذکوراست ودراین مقام بطریق اجمال گفته میشود بدانکه فقیر در نیمه شعبان المعظم در سنه هزار وصد ونود وچهار (۱۱۹۴) درآن دیار ازبیدای عدم به فضای وجود قدم نهاد و ازعالم راحت وسرور بدارغم وغرور افتاد وچون به امر سبحانی از مراحل زندگانی پنج مرحله طی نمود بروفق تقدیر والد حقیر بامتعلقان بصوب عراق عرب عزیمت فرمود ودر عتبه حسین بن علی علیه السلام مجاورت اختیار کرد و باقی عمر گرامی را در همان دیار فیض آثار برآورد.

فقیرمدت دوازده سال درخدمت والد وسایرعلما بتحصیل علوم رسمیه مشغول گردید وچون سنین عمر به هفده رسید کشش غیبی گریبان گیر شده چندگاه بریاضت و مجاهده و تقوی عمر گذرانیده آخرالامر بخاطر آمد که ترك تقلید آباء و اجداد نموده راه حق را بطربن تحقیق پیموده واز روی دانش و بینش بندگی نماید و مانند عوام کالانعام مثل گاو عصاری چشم بسته راه بیهوده نپیماید.

لهذا بعزم راسخ ورأی ثابت کمر همت برمیان بسته درمقام تحقیق و تفتیش برآمده درهمان دیار بخدمت جمعی از اخیار رسید وبعضی ازعلما ومجتهدین را دید وبمعاشرت ومجالست ایشان موفق گردید مثل آقا محمد باقر بهبهانی ومیر سید علی اصفهانی ومیرزا مهدی شهرستانی ومولانا عبدالصمد همدانی وسید مهدی نجفی و شیخ جعفر و حاجی میرزا محمد اخباری وشیخ موسی بحرینی وازعرفا سید معصومعلی شاه دکنی ونورعلیشاه اصفهانی وحسن مست هندی ورضاعلی‌شاه هروی وررونق علیشاه کرمانی رحمة‌الله علیهم‌اجمعین. فقیر را از یمن صحبت آن بزرگواران معلوم شدکه و رای علوم ظاهری علوم باطنی نیز هست از این اندیشه انقلاب احوال بهم رسید وکار این ضعیف بسرحد پریشانی کشید وعزم‌جزم نمودکه بخدمت اهل تحقیق‌هردیار برسد وحقیقت‌احوال طوایف امم بداند، لاجرم به دار- السلام بغدادآمد وبعد عازم عراق عجم شد اکثر بلاد آن دیار را دیده وبه صحبت علما و عرفای آنجا رسیده آنگاه به دارالمرز گیلان وارد واز قلت یاران وکثرت باران ترآمده برآمد وچندگاه در بلاد شروان ومغان وطالش وآذربایجان سیاحت‌کرده لوازم مجالست ومعاشرت باهرجماعت بعمل آورد. درسنه هزار ودویست ویازده بکشور خراسان آمد بعد از زیارت سلطان الاصفیا ومشایخ عظام بملك هرات رفته چندی توقف نمود آنگاه عزیمت ولایت زابل وکابل کرده چندگاه درآن دیار برآورده بعد ازآن بکشور هندوستان عازم‌شده

بملك پنجاب وبنگاله وگجرات ودکن در آمده آنگاه بکشتی نشسته وبسیاری از جزایر هندوستان وسودان دیده وعجایب روزگار وغرایب بحار مشاهده گردیده واز تلاطم امواج دریاها وتراکم افواج راجها زحمت کشیده آخرالامر بولایت سند آمده وازراه ملتان وجبال به کشمیر رسیده چندگاه در آن دیار توقف نمود، بعد ازسیر وسیاحت آن دیار ازراه مظفر-آباد وکابل بولایت طخارستان وتوران وجبال بدخشان افتاده وازآنجا به خراسان آمده از راه عراق به فارس وارد شده آنگاه ازراه داراب جرد و هرمز به عمان و حضرموت و بنادر یمن وبرحبش بجده رسیده وازآنجا بصوب روانه گردید. بعد ازمناسك حج وعمره به مدینه منوره آمده بزیارت حضرت خیرالانام وائمهٔ بقیع مشرف گشت، بعدازآن از راه دریا به کشور مصر آمده وشام وروم وارمنیه صغری و کبری ودیار بکروجزایر بحراخضرورومللی وآناطولی را سیاحت کرده ازراه آذربایجان به طهران رسیده وچندگاه لنگراقامت آنجا انداخت وبعد لوای سیاحت بصوب همدان افراخت واز همدان به اصفهان واز آنجابفارس واز آنجا به کرمان آمد، بعد ازچندگاه به شیراز وازآنجابه دارالسلام بغداد رفت.

الحاصل اکنون که سنه هزار ودویست وچهل وهفت هجری است مدت سی وهفت سال می‌شود که دراکثر اقالیم‌سبعه گردیده وزحمات بسیار ومشقات بی‌شمار کشیده و طوایف امم وقبایل بنی‌آدم زیاده ازچند وچون دیده وبه اولیای هرمذهب وعرفای هرملت وعلمای هر فرقه وحکمای هرزمره وعظمای هرطایفه و عقلای هرکشور مجالست نمود و در هرطریقی صاحب تحقیقی ودر هردینی صاحب یقینی ودر هرمکانی صاحب امانی ودر هرخانقاهی‌دل-آگاهی ودرهراقلیمی‌حکیمی ودرهردیاری شهریاری‌بود طریق‌مصاحبت بوی پیمود وابواب معاشرت برروی هرعاقل وجاهل گشودهرکسی‌رابچیزی مفتون وهرشخصی رابخیالی‌مرهون دید عالم بعلم خود دربند، حکیم بحکمت خود خورسند، عاقل بگفتار خود مغرور وجاهل بکردارخود مسرور، عابد بعبادت‌پابست وزاهد از زهد خود سرمست، سلطان بسلطنت‌خود در ناز وگدا بمسکنت خود دمساز. هریکی بهوائی دل داده و درپی تمنائی‌افتاده. جهان را دیدم سرائی بود و نمودی بی‌وجود ، نه عزتش را اعتباری و نه ذلتش را مداری در شهدش زهری مضمرودر لطفش‌قهری مستترلاجرم ازاین گیرودار رسته ورشته تعلقات‌گسسته بمضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من‌رکب فیها نجی در سفینه محبت اهل بیت‌نشسته وبحکم **واعتصموا بحبل‌الله المتین** حبل مودت خاندان رسول راگرفته منت‌امیزدرا که شریعت نبوی وطریقت علوی ومذهب جعفری دارم و نقش‌اخلاص سلسله علیه نعمةاللهیه برلوح جان و دل مینگارم.

سلطان‌العرفا وبرهان‌الاتقیا فخرالواصلین وزین‌العارفین‌الواصل بالله‌حضرت‌مجذوب-علی‌شاه طاب‌ثراه رامریدم وبندگی‌آن حضرت وملازمت‌آن درگاه را به خواجگی عالم و

سلطانی بنی آدم برگزیدم مدتهای مدید وعهدهای بسیار بعید درخدمت آنحضرت بودم و بقدر استعداد خویش ازصحبت آن ملجأ توانگر ودرویش اقتباس فیض نمودم و بالاخره به امر آنحضرت بملك فارس آمده درآن دیار رحل اقامت انداختم وبا اذیت وآزار اهل آن دیار وجور روزگارلابد وناچار درساختم.

وباشاره آنجناب بل بحکم ایزدوهاب درسنه هزار و دویست وسی وپنج هجری تأهل اختیار کردم ودرتاریخ لفظ مرغوب (۱۲٤۲) حضرت واهب العطایا قرة العین و ثمرة الفؤاد جلال الدین محمد را باین فقیرعطا فرمود بوجود اوشاهد مسرت وخرمی ازمکمن غیب چهره گشودامید صادق ورجاء واثق است که دیرگاه بماند ومخلص درویشان ومعتقدایشان گردد.

و اگرکسی خواهدکه زیاده براین براحوال راقم اطلاع یابد باید این کتاب را بسیارخواند وبنظردقت ودیدهٔ انصاف براین دفترمشاهده نماید.

هرکه دارد میل دیدن درسخن بیندمرا　　درسخن پنهان‌شدم مانندبودربرگ گل

بزرگان گفته‌اند که کلام صفت متکلم است و در اخبار آمده که الانسان مخبوتحت لسانه، انتهی.

راقم گوید بستان السیاحه بعنوان اسامی ولایات بترتیب حروف تهجی‌است و بمناسبت هرشهری ذکراشخاص ومطالبی فرموده ودیباچه کتاب را بنام‌نامی قطب السلاطین محمدشاه ـ غازی قرارداده ودرآخرآن کتاب فرماید قد حصل الفراغ من تألیف هذاالکتاب بعون الملك الوهاب المسمی ببستان السیاحه فی بلدة شیرازفی سبع وعشرین من شهررجب المرجب بان تطابق اتمامه بلفظ مرغوب اعنی سنة ثمان و اربعین و مأتین بعدالالف من الهجرة النبویة المصطفویة علیه الف الف صلوات وتحیة .

ودرحرف قاف ترجمه حضرت مجذوبعلی‌شاه را ذکرنموده ومیفرمایدمدتهادرخدمت آنجناب وازنظر کیمیا اثرآنحضرت اقتباس فیض‌نموده باین بی‌بضاعت کمال شفقت داشت و درلوازم تربیت وتکمیل فقیرهیچگونه فرونمیگذاشت وپیوسته مراقب‌حال و مترقب احوال فقیر بود و برانقطاع تمام وذکر دوام و فکر مدام ارشاد و دلالت مینمود و از صحبت عوام ومجالست حکام نهی‌میفرمود. چنانچه نوبتی‌تعلیقه بجهت سرافرازی فقیرارسال‌فرموده ودر آن اشارت نموده که وقت رحلت نزدیك‌است ومن مأمورگشته‌ام که هرروزاین دعارا بخوانم اللهم انا نسئلك الراحة عندالموت والعفو عندالحساب .

وچون درعبارت دعا نظرنمودم ازمضمون آن بغایت مضطرب‌شدم ودر همان چندروز قصد زیارت آنحضرت کردم و چون بشرف حضورآنجناب مشرف گشتم بعد ازاظهار الطاف بسیارفرمودکه اجل من‌نزدیك شده بعدازمن باید متوجه‌فقراشوی‌ومراقب‌احوال درویشان باشی ومحبت خودرا درباره دوستان مبذول‌داری و درتربیت طالبان و سالکان همت‌گماری

بقدر یسر وامکان باید سعی واهتمام دراستکمال مستعدین نمودن و آنچه ازجهت خودخواهانند ازدوستان مضایقه ننمایند و همواره مسترشدین ومستعدین را بوظایف طاعات واذکار سرگرم دارند و به رعایت آداب شریعت مقدسه ترغیب نمایند و مهمل و معطل نـگذارند تاآنکه بعون‌الله المتعال صاحب ومالك ملکه حضورشوند واگرکسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست زیراکه مردم درطلب دنیای دنیه چه رنجهاکه نمیکشند و طلب حق جل وعلا احق ازآن است بایدکه عدم استقامت طالبان موجب افسردگی‌شما نشود چه اکثراهل‌این زمان همین حال را دارند طالب صادق کم است .

وفرموده‌اند که اگرازهزاریکی بمنزل برسد مارا قبول‌است وباید درفکر این‌وآن نباشیم ومترصد خدمت واطاعت باشیم بحول‌الله و قوته .

و دراین مدت مدیدکه درسلك اهل فقر بعنایةالله المستعان منسلك شده‌اید بطریق فراغت وآزادی‌گذران نمودید حال دیگرآزادی‌را بکنارگذارید ودرکمال اهتمام متوجه طالبین باشید، هرکس را طالب دیدید باوفیض‌برسانید بآن‌آداب وارکان که بشما رسیده و ملاحظه فرموده‌اید تلقین ذکرخفی قلبی و فکررا فرمائید و باید بعون‌الله المتعال چراغ روشن‌شده را محافظت‌نموده وکمال سعی درزیادتی روشنی‌نمود اگرچه مردان خداکردند ومیکنند لیکن مخلصان هم بقدر امکان باید سعی در بیرون‌آمدن از عهده تکلیف نمایند تا شرمسار ومنفعل نزد اولیای خدا نباشند .

خلاصه همین است که‌باید‌کوتاهی بطلاب ننمود وبحبل‌الله المتین‌متوسل‌ساخت، انتهی کلامه اعلی الله مقامه .

فقیرعرض نمودکه مرا دراین عالم بجزحضرت شما تعلقی نیست و بغیر از جناب شما پیوندی ندارد واگرازروی‌کرم وازراه عنایت‌همت فرمائید وتوجه نمائیدکه درخدمت شما بعالمی دیگرشتابم وبمضمون المرء یحشرمع من‌احب درآنجا نیزلقای ملازمان را دریابم زهی سعادت عظمی وزهی موهبت‌کبری .

درجواب فرمودکه تودراین عالم مدتی خواهی بود ومن این عالم را بدرود خواهم نمود سخن همان است که‌گفته شدباید‌که مرافراموش نکنی .

فقیررا ازاستماع این‌کلام صدق انجام‌رقت تمام دست‌داد وبرفقیرگریه بسیاری روی نهاد ومکررفرمودکه سفرآذربایجان برمن روی‌خواهدنمود و بعد ازآنکه فقیر را اذن و رخصت مراجعت داد بعدازچندی سفرآذربایجان اتفاق‌افتاد ودرسنه هزارودویست وسی‌ونه بدارالملك تبریز تشریف بردند الی آخر .

و مرحوم امیرالشعرا رضاقلیخان هدایت علی قدس روحه در تذکره مجمع‌الفصحا ورياض‌العارفین ترجمه‌آنجناب را بعنوان تمکین شروانی نموده ودراین اوراق بعباراتی

که در کتاب اصول الفصول مسطور فرموده مذکور مینماید: فقیر مؤلف ازبدایت شباب مدت سی سال درشیرازمتوطن بود وباعلما وفضلا وامرا وفقهای شهر مانند جناب اوحدالموحدین حاج میرزا ابوالقاسم صامت شیرازی رحمه‌الله وخلیفه اوحاج محمدحسین ابن الحاج محمد حسن المجتهد وبعضی مشایخ سلسله نوربخشیه واکابرطبقه‌ذهبیه ونعمةاللهیه نوریه‌مصاحبت ومعاشرت داشت وبا عرفای زمان مخالصت ومخالطت میورزید ودرخدمت جناب مستعلیشاه مراودت گزید بآن احوال واخلاق پسندیده کمترکسی دیده که در مأکول و ملبوس به‌اقل مایقنع قناعت وباوجود فقردرنهایت سخاوت ومناعت باشدودرمجلس او رسم ترجیح امیربر فقیروعزیز برذلیل نبود، باکه ومه متواضع بود ومهربان وگشاده‌روی وخوش‌زبان. مانند برخی ازاهالی علم با عمل محفل ودرگاه سلاطین و وزرا را نشناختی و بملاقات و مماشات اهل دنیا نپرداختی، هرچه داشتی بی‌تفاوت برسفره فقرا وامرا گذاشتی غالباً روی بجانب قبله نشستی و دربروی مسکینان نبستی سحرها قبل ازطلوع فجربیدار و تاگاه ظهور خورشید بنماز و اوراد واذکار مشغولی داشت همه روزه بعد از تعقیبات مأثوره تلاوت قرآن مجید کردی، پس ازفراغت روی بصحبت اصحاب آوردی و درشهور رجب و شعبان و رمضان همه ساله صائم باتقلیل طعام وتکثیرذکردائم ودرسخن نظم‌ونثرقادرواشعارخوب اومصدر طبعش صادر. وقتی بسببی ازدیدارش محرومی روی‌نموده بودگاه ملاقات بدیهة بمن فرمودکه:

ای هدایت چون‌هدایت ازعلی است   از علی رخ تافتن از احولی است

وسبب این لقب اینکه شبی درواقعه دیده شدکه درحضور آنجنابم و حرف اسمی و نقش خاتمی در میان است و مرا بقبول آن اسم باخاتم تأکید می‌نمایند. چون روز دیگر شرفیاب شدم فرمودند درشب بخواب دیدم که بتو می‌گویم تخلص خود را تبدیل کن به‌اسم هدایت واصرار میکنم در این باب مثل کسی که ازکسی بزرگ به این امر مأمور باشد و می‌گویم **الاسماء تنزل من السماء**.

چون صدق رؤیای صالحهٔ طرفین ثابت‌شدوبه‌هدایت ملقب ومتخلص شدم بعدها مثنوی‌هدایت نامه رامنظوم کردم وقتی نیزدر ایام نگارش کتاب ریاض السیاحه مؤلف حضور داشت که‌شرح حال سلطان ابراهیم ادهم را می‌نگاشت حسب‌الامر آنجناب یکی ازکرامات ابراهیم رابه وزن مثنوی منظوم کردم ومرقوم داشتند.

باری تصرفات دراحوال مخلصین درعین قدرت می‌فرمودند وجناب حاج زین العابدین رحمتعلیشاه ابن‌الحاج محمد حسن‌معصوم ابن‌الحاج‌محمد حسن‌المجتهد که درحسن اخلاق وصفای قلب بی‌نظیربود وبه‌اشارهٔ آنجناب به خدمت حضرت مجذوبعلیشاه شتافت علمای‌زمان خاصه جناب‌حاجی‌مجتهد را از این واقعه خوش‌نیامده چنانکه نبیره‌خود را از این عقیدت وارادت منع کرد سودی نبخشید بلکه‌مزید اخلاصش گردیدمردم دو کوی ازطرفین غبارسعایت

وفتنه بر انگیختند وطرح منازعه ریختند ومرد یزدی که ازعلماء ومعلم آنجناب بود بیشتر از همگنان به تبلیغ سخنان دروغ وآتش افروزیهای بی فروغ این هنگامه‌را گرم ومفسدان را بی شرم می نمود تاچنانکه رسم علمای زمان است کار به تکفیر انجامیده به حکمران فارس نواب حسین علی میرزا فرمانفرما شرحی عرض کردند که این مرد ازاهل این ولایت نیست حکم شود که به ولایت خود رود والا ماکه علما ومجتهدین وائمه این شهریم ازاین شهر بیرون خواهیم شد حاکم نیز محکوم حکم محکم علما شده عذرآنجناب را خواسته مسافرت ومهاجرت گزیده بعتبات عالیات وارض اقدس مشهد مقدس مشرف گشته درخراسان نواب مستطاب عباس میرزا نائب السلطنه به انتظام ولایات اشتغال داشت نواب شاهزاده آزاده بزرگوار محمد میرزا خلف انجب واکبر حضرت نائب السلطنه بواسطه تقدس ذات وطهارت صفات وصفای قلب وپاکی ذیل به دیدار جناب سیاح شروانی میل فرموده اظهار التفات وطلب اذکار واوراد فرموده طریقه نعمة اللهیه پسندیده واز سایر سلاسل برگزیده .

بالجمله چون خاقان صاحبقران درسال هزار ودویست وچهل ونه دراصفهان رحلت یافت درآن وقت جناب حاجی شروانی درمحلات عراق بودند شاهزاده بی نفاق محمد رضا میرزا بنزد او که به استعلام تکلیف کار آمده بود رسید، فرمودند که به تبریز رفته ملازم رکاب نصرت مآب ظل الله محمد شاه باش واوحسب الامر روانه تبریز شد ونیز جناب حاجی زین ـ العابدین شیرازی رحمتعلی شاه بسرعت روانه تبریز شدند به تعزیت وتهنیت پادشاه پرداخته ودر رکاب همایونی به طهران آمدند ومقارن ورود ظل اللهی بتخت گاه سلطنت حاجی شروانی نیز رسیده .

پس ازجلوس حضرت قطب السلاطین محمد شاه شبی در خدمت پادشاه بر فراز تخت مرمر با بعضی از اکابر سلسله علیه منجمله جناب میرزا مسلم آذربایجانی و جناب میرزا نصرالله خان اردبیلی مجلس حضور وعبادت که اظهارعجز واطاعت و بمجلس نیاز موسوم و معروف است برپای شد وبحضور قلب وظهور ذکر ودعای خیر و بقای دولت گذشت پس از چندی توقف معزز ومکرم به فارس آمد وسکونت گزید خانه وخانقاه وباغچه بنانهاده و قریه کشن که خارج شهرشیراز واقع وسالی یکهزار تومان عمل دیوانی آن می بود وبه تیول داشته، وبه مرحوم حاجی میرزا کوچك زین العابدین رحمتعلی‌شاه برحسب اراده همایونی منصب نبیل نایب الصدری دادند ووظایف کل علما وسادات فارس‌را به ایشان محول فرمودند وهمه علما برخلاف سابق تملقات ازجناب نائب الصدر می نمودند .

خلاصه مرحوم شروانی کتاب بستان السیاحه وحدایق السیاحه وریاض السیاحه به تغییر وترتیب به طریق تذکره وتاریخ نگاشته وکتاب ریاض السیاحه دردو مجلد تخمیناً پنجاه هزار بیت ومجلد اول آن سال هزار ودویست وسی وهفت درقومشه اصفهان باتمام رسیده و

دیباچه آن بنام شاهزاده محمد رضا میرزا متخلص افسر ابن خاقان مغفور نوشته‌اند واینک هردومجلد حاضراست ودرآن کتاب معلومات ومفهومات خود را بطریق سؤال وجواب و حکایت ازقول دیگران اظهار کرده وآن مطالب را بنام مردی خارج به میان آورده .

وآنجناب صاحب طبع موزون وسلیقه مستقیمه بوده وتمکین تخلص می‌فرموده و در طریقت مستعلی‌شاه ملقب بوده واین رباعی دراو گفته شده :

شد کشف بر آنکه بنده پست علی | کاحکام دو عالم همه دردست‌علی‌است
چون‌مستعلی شدن نه‌آسان کاری است | پس مست کسی باش که‌اومستعلی‌است

وآنجناب اگرچه مکر به‌مکه معظمه ومدینه مکرمه شرفیاب شده بودند در اواخر عمرزیارت دیگرتمنی کرده روانه شدند وبعد ازمراجعت در عرض راه داعی حق را لبیک اجابت گفتند وازعالم ناسوت سیاح ممالك ملکوت وجبروت گردیدند وکان ذلك فی‌شهور سنه هزارودویست وپنجاه وسه.

حالیا دل دامنم برتافتست | بوی پیراهان یوسف یافتست
کز برای حق صحبت سالها | بازگو حالی از آن خوشحالها
خواندچون‌این یك‌دو بیت‌مثنوی | در مدیح شمس دین از مولوی
گفتمش ای‌دل مرا خامش گذار | مرمرا با شمس تبریزی چه کار
فتنه وآشوب وخونریزی‌مجوی | پیش من ازشمس تبریزی مگوی
ترك‌تبریزی‌زگیتی چون گذشت | ترك شروانی‌فروزان شمس گشت
شمس شروانی که شمس اول‌است | بلکه خود ازشمس اول‌اکملست
ترك مامست است واوهشیار بود | ترك مانقطه‌است واوپرگار بود
ای غلط ازشمس شمس‌ماجداست | مشرق اشراق شمس ما خداست
بلکه لا شرقی و لاغربیست او | شرق وغربی می‌نخواهد نور هو
مشرق او سینهٔ مجذوب ماست | سینهٔ مجذوب ما عرش خداست
مست ماکوتاکشد جام صبوح | قفل‌دل را بخشد از رمزی‌فتوح
ترك مست مست مست ما کجاست | رند رند می‌پرست ما کجاست
مست جام اولیا باشد ولی | خاصه مستی‌کو بود مست علی
باز دیوانه شدم از شور عشق | شد دل مسکین من مقهور عشق
نغمه سنجم گاه نظم مثنوی | هم حسام‌الدینم و هم مولوی
ای ضیاءالحق حسام‌الدین من | باز خوان این نکتهٔ شیرین من
باز خوان ای مولوی معنوی | تالی آن مثنوی این مثنوی
صورتت گرفته اینك در نقاب | معنیت تابد به دل چون آفتاب

صورت رحمتعلی شاه ولی گشته از آیینه دل منجلی
ای علی رحمت ای پیر هدی ای هدایت گشته از تو رهنما

راقم گوید : عم امجدم حاج محمد تقی ابن الحاج معصوم نورالله مضجعهما می‌فرمود که درآن سال برای زیارت حج بیت‌الله با جناب حاج زین العابدین شروانی وعیال ایشان دریك کشتی نشسته بودیم وازاهل کشتی بعضی خیال اذیت آنجناب نموده بودند مانع شدم ونزدیك بجده چون رسیدیم وفات نمودند، اموال اورا به یغما بردند ولی عیال را باجنازه سالماً بجده رسانیدم و درقبرستان امنا حوا دفن وبعد از اداء مناسك حج وزیارت مدینه عیال را عود به شیراز دادیم.

اولاد مستعلی شاه

آنجناب را دوفرزند ارجمند است یکی جلال الدین محمد چنانکه خود دربستان السیاحه فرموده، سال میلادش مطابق کلمهٔ مرغوب است. ویکی حسام الدین علی که دوسال کوچکترند ودر وقت ارتحال پدر یکی پنج ساله ودیگری سه ساله بود، و مرحوم والدم درمدت حیات بسیاردرتربیت آنان کوشید ومحبت بی‌اندازه به ایشان داشت و بحمدالله از توجه اولیا ونظر حضرت رحمت درکمالات صوری ومراتب معانی به مقامی نایل گشتند و در سفر اخیر که به کرمان تشریف بردند آن دوگوهرپاك درخدمت بودند.

ومیرزاجلال الدین محمدچندی دردشتی متوطن وباخوانین آن سرزمین نسبت مصاهرت بهم رسانید وبرای دوستی آنها صدمات کشید تا آنکه درحدود سنه هزار ودویست ونود از رنج این خاکدان فراغت یافت وروانش بعالم پاك شتافت رحمة‌الله علیه. بسیار باصدق وصفا ومحبت و وفا بود وخلفی از او نماند ، اما حسام الدین علی بحمدالله امروز زیب و زینت ورونق تکیه وخانقاه مرحوم مستعلی شاه هستند واز بزرگان ملت ملقب به غضنفر علی و اجازه تلقین بعضی ادعیه واوراد دارند واز دولت قاهره به صدرالعرفا ملقب است درحسن سلوك ومعاشرت با احباب کامل ، ودرصوم رجب وشعبان وادای فرایض یومیه دراول وقت وخواندن ادعیه واذکارمواظبت دارند.

سفری به هند رفته‌اند وبعراقین ومشهد مقدس مشرف شده‌اند مکرردرشیراز وطهران بخدمتش صحبت دست داده منت خدایراکه کثیرالاولاد هستند. ذکوراً و اناثاً همگی با فضل وهنر وملکه عصمت، اللهم احفظهم جمیعاً.

حاجی محمدعلی برادر مستعلی شاه

جناب مستعلی شاه را برادری بنام حاج محمد علی بوده چنانچه در بستان السیاحه

درحرف الف بمناسبت حاج عبدالرسول اشتهاردی ذکری‌ازاوفرموده، کتابی به نام‌شرافة-الانسان تألیف نموده الحق خوب کتابی است .

وچنانکه درمجمع‌الفصحا وریاض‌العارفین‌است به عنوان تمکین گاهی حضرت‌مستعلی رباعیات وغزلیات می‌فرموده‌اند و این چند بیت خوشه‌ایست از آن خرمن وگلی است از آن گلشن .

من غزلیاته :

آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم — از ازل همره من بود چو نیکو دیدم

شمس‌چون جلوه کندذره‌شود سر گردان — منم آن ذره که سر گشتهٔ آن خورشیدم

نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست — لیك بـر لطف ازل هست بـسی امیدم

***

هرچند که چون صورت دیوار خموشم — از یاد کسی هست درون پـر ز خروشم

از تهمت وطعنم چو از این شهربرانی — زاهد زتو این خانه که من‌خانه‌بدوشم

***

بسی دیـار بگشتم بسی مـکان دیدم — ز ذره ذره بسویت رهـی نهان دیـدم

جهان‌تمام‌چواسم وجهانیان چون جسم — جهانیان همه جسم وترا چوجان دیدم

عجایبات جهان دیده‌ام بسی لیکـن — زخود عجیب‌تری کی دراین جهان‌دیدم

***

انـدر پـی انسان همه آفـاق بگشتم — بسیار بدیدم مـن و بسیار ندیـدم

تمکین بکه‌گویم غم دل راکه بگیتی — جز یار ندیدم من و آن یار ندیدم

***

جهانبانا‌مکن‌اظهارشوکت‌باجهان‌بینان — که نزدما‌جهان بینی‌نکوترازجهانبانی

***

مرا اگر ز سفر هیچ حاصلی نبود — همین نه بس‌که نیم پای بند در جایی

***

گفتم‌که‌جهان‌وهمه‌اوضاع جهان‌چیست — پیر خردم گفت کـه خوابی و خیالی

زاهدبمن از ترك محبت جدلت چیست — برخیز که ما را به‌کسی نیست جدالی

بس راه سپردیم وکمال همه‌کس را — دیدیـم و بجز عشق ندیـدیم کمالی

من رباعیاته :

در فقر بدیده‌ایم مـا شاهی را — واندر غم عشق راه آگاهی را

هر سلسله و طریقه دیدیم ولی — جستیم طریـق نعمةاللهی را

***

تمکین دیدی که جمله دیدی وگذشت رفتی و رساندی و رسیدی وگذشت

غمناك مشو که زاهدت کافـر خواند پندار که این نیز شنیدی وگذشت

***

قومی به‌ولای ماجهان‌داده وجاه یك قوم ز انکار فغان کرده وآه

مـا آینهٔ روی سفیدیم و سیاه درآینه‌هر کسی بخود کرده نگاه

***

تمکین تو بصورت ار چه ازشروانی در جان بنگر که از جهان جانـی

هر کس بتصور ز تـو گوید سخنی اینها سخن است تا که چه دانی آنی

ودرحرف قاف بستان‌السیاحه به مناسبت ترجمه‌قاجارذکر خاقان مغفوررانموده‌اند ودرآخر می‌فرماید فقیر گوید که درسنه هزار ودویست وسی‌هجری آن شهریار دوبار راقم‌را احضار نمود وبعد از تقریر بعضی کلمات آن‌شهریارفرمود درمملکت ما طوایف‌ام درمهدامن وامان آسوده و دربستر راحت وفراغت غنوده‌اند مگر درویشان وفرقه صوفیان، تو ازمقام درویشی بیرون آی ودرمنزل مرحمت وظل حمایت ما بیاسای وچون ما را با صوفیان‌صفایی وازدرویشان طلب دعایی نیست لهذاکافه برایا وعامه رعایا دشمن درویشان وعدوصوفیانندو برتو اذیت خواهند نمود.

الحق آنچنان شد که آنشهریارفرموده بود. چون فقیر را حالت مصاحبت‌اهل دنیا و مجالست ملوك نبود لاجرم شاهد فرمان در آینه حال فقیر صورت ننمود لیس علی‌الخراب خراج ولاتحتاج الشمس الی السراج، اما معنی‌الناس‌علی‌دین ملوکهم مشاهده شدوحقیقت المرعلیء دین خلیله جلوه گر آمد.

حکایت خاقان مغفور وارادتش بدرویش ودعای درویشان در حق وی

راقم گوید آنچه نواب والا عضدالدوله درتاریخ عضدی در تعریف خاقان والدماجد خود نوشته مناسب مقام‌است بعبارته‌آورده می‌شود: بعد ازآنکه آقامحمدشاه وبرادرش‌حسین قلی خان از استرآباد آواره و بگرو رفتند بشیراز روزگار والده خاقان و خاقان منتهای پریشانی حاصل کرده به حدیکه روزی طبع مبارکش بقانون اهل دارالمرز بشکار جنگل مایل بود تفنگ نداشتند دل شکسته خدمت والده خودشان رفته اظهارمطلب نمودند چون در بساط چیزی نبود دستمال ابریشمی بزرگی که قدما بـر سر می‌پیچیدند و سرقجری مینامیدند ده‌تومان‌زیاده‌قیمت داشت به پسرنامور خود داده که ازقیمت آن تفنگ‌خریداری فرمود.

از خاقان مغفور شنیده شده که اول شکار من سـه قرقاول بود در حالیکه باکمال

خوشوقتی مراجعت ازشکار کرده بمنزل میرفتم سه نفردرویش دیدم که بر کنار آتش نشسته‌اند بخیال خود گذرانیدم که این نخستین شکار را نیاز فقرا کنم. پس از آنکه آن قرقاولها را در خدمت آنها گذاردم بصورت من نگاه کرده گفتند جوان باین شمایل وادب وصورت نیکو از چه مکان وکدام دودمانی؟ گفتم پسرزاده محمد حسنخان قاجارم روزگار غدار با ما این گونه رفتار نمود.

هرسه نفریکبار دو دست به دعا برداشته گفتند خداوند آب رفته شما را بجوی باز آرد وبخت بلند وتاج وتخت نصیب توباد، یکی ازآن صیدها راقبول ودو تای دیگررا به خودم رد نمودند.

خاقان مغفور باطناً به بزرگان سلسله عرفا ارادت کامل داشت ونیز قریب به آنموضع گوید شاهزاده محمدعلی میرزا ازطفولیت حاضرجواب بودوقتی خاقان مغفور ملاطفت فرموده یك کلاه درویشی بدست خودشان برسردولتشاه گذاشته فرموده بودنداین کلاه برسرتوخیلی خوب می‌آید درجواب عرض کرده بود بعد درویشی اگرهیچ نباشد شاهی است، با این حال غریب است که ازدرویشان تمنای دعا نداشته باشند.

تحقیق و تبیین

در زمان دولت خاقان صاحبقران درالسنه و افواه ارباب راز واصحاب نیاز افتاده بودکه این سلطنت پس ازخاقان به پادشاهی محمد نام منتقل خواهد شد ونیزمذکورمیشد که آن پادشاه درویش مشرب واز سلسله نعمة‌اللهیه خواهد بود بنابراین خاقان مغفور را التفاتی با این طایفه نبود بجای اعانت اهانت می‌نمودند و چنان تصور می‌فرمودندکه این قوم به انقراض این دولت قائل ومایل می‌باشند.

وبعضی تجار از ارباب رمل وجفرریاضین ومرتاضین استعلام واستفسار می‌نمودندکه بعد ازخاقان دولت بحضرت نائب السلطنه متعلق میگردد یا به‌نواب‌شاهزاده اکبرمحمد-علی میرزا متخلص بدولتشاه میرسد؟

هریك سخنی می گفته‌اند ازآنجمله شیخ عبدالله ابن مبارك فرموده بودکه عمر هردو پادشاهزاده ازخاقان کمترخواهد بود ومحمد نامی به پادشاهی خواهد رسید.

وجناب سیدصدرالدین دزفولی که ترجمه‌اش سبق‌ذکر یافت نیزچنین خبری‌داده بودومیرزا آقای گرمرودی سرابی آذربایجانی گفت درسفری که نواب اشرف والا نایب‌السلطنه به یزدو کرمان ازخاقان مأمور بودند حضرت‌شاهزاده محمدمیرزا و بنی اعمامش پسران ظل‌السلطان ازراه نایین روانه‌بودند درآنجا با جناب حاج محمدحسن نایینی گفت که این شاهزاده‌شاه خواهد شد ولی بسبب قتل وهلاك سیدی بیگناه ازپادشاهی خودلذتی نخواهد برد وچنین شد.

حکایت محمدخان تربتی قرایی واسب اقبال

خلاصه پادشاه شدن محمد نامی بعدازخاقان مغفورچندان معروف ومشهور شده بود که محمدخان قرایی که حاکم تربت عیسی‌خان وحیدریه بود می پنداشت که اوخواهد بود واسبی که خانه‌زاد اوبود باین‌ملاحظه اقبال نام نهاده وازغرایب واقعات اینکه محمدخان مذکوربمنجمی گفته بود که این کره در فلان وقت و ساعت متولد شده در زایچه طالع‌آن نظری کن ومرا خبری ده، بعد ازامعان نظرحکم کرده کـه محمد نامی سوار این‌اسب واز دروازه دولت وارد طهران و پادشاه میشود.

وچون بعدازآنکه محمد خان بدست حضرت نائب‌السلطنه گرفتار شدآن اسب اقبال نام بتصرف درآمد وبعدازرحلت نائب‌السلطنه محمدمیرزا نیابت سلطنت یافت وبعدازرحلت خاقان‌مغفور روز ورود بطهران که ازدروازه دولت بدرون‌میآمد اتفاقاً برهمان‌اسب اقبال نام‌محمدخان سواربود. قل اللهم مالك‌الملك.

ذکربعضی ازمعارف مشرفین حضور آن‌قدوه ارباب یقین وبعضی‌ازمعاصرین

سید محمد علی منیرعلی‌شاه سیرجانی

فخرالعاشقین وزبدة‌العارفین‌سیدمحمدعلی بن‌سیدمحمدحسین بن‌سیدعبدالقادرالقادری السیرجانی‌الکرمانی الملقب منیرعلیشاه طاب‌ثراه.

سادات قادری درکرمان خانوادهٔ جلیل‌اند دربستان‌السیاحه مذکوراست که‌آنجناب فضایل مآب دربدو حال منکردرویشان وعقیده ایشان بود ولی چون از روی غرض نفسانی وهواجس شیطانی نبود درمقام مجاهده وطلب یقین‌افتاد حقیقت احوال اینطایفه رادریافت ازسر صدق و صفا ارادت به رونقعلیشاه بهمرسانید وسالها درخدمت وی بطریق ریاضت و ذکرمدام و فکر تمام مشغول بود ومدتها با هدایتعلی شاه کوه بنانی صحبت نمود و درسنهٔ هزارودویست وچهل وپنج هجری از جانب راقم یعنی مستعلی شاه مأذون و مجازگشت که طالبان طریق هدی‌را هدایت‌نماید وسالکان سلسله علیه را تربیت فرماید.

راقم گوید بزرگوارمردی بوده وبعد ازفوت حاجی شروانی ازمرحوم رحمتعلی شاه نیابت صفحات‌کرمان باومتعلق گردید ولوای فقر را بنیکویی برافراشت تاآنکه در حدود سنه هزار ودویست وشصت و دوبعالم باقی انتقال یافت. مزار کثیرالانوارش درماهان پایان پای‌شاه نعمت‌الله ولی‌است.

عارفه بی‌بی‌زینب والده سید نعمت‌الله

و آنجناب را زوجه مکرمه عارفه بودنام شریفش بی‌بی زینب نوادهٔ شاه حسین‌خان کروبی‌وسیدمرحوم‌را ازبطن‌این‌مخدره ابناء کرامی‌است: آقاسیدنعمت‌الله، آقاسیدهدایت‌الله،

آقا سید اسدالله ومکرر صحبتشان دست داد رحمةالله علیهم، واعقاب آنان درسیرجان بسیارند
وعارفه بی بی زینب ازصالحات عصرخود بود ومرحوم قطب السلاطین محمد شاه را با وی
اعتقاد تمام بود چنانچه ازاین دستخط وملفوفه که بآن مخدره صادرفرموده و بعبارته آورده
میشود معلوم توان نمود :

علیاجناب بلقیس آداب والده سید نعمت‌الله بدانند که عریضه آن علیاجناب خدارت
وطهارت مآب دربهترین وقتی ازاوقات وخوشترین ساعتی ازساعات ازپیشگاه حضورمهر-
ظهورپادشاهی گذشت ازمسطورات ومعروضات ومشروحات آن من الابتداء الی الانتهاء خاطر
خطیر همایون را استحضاروآگاهی حاصل آمد. پیراهنی که بدست خود و تعلیم عالم‌رؤیا
دوخته وانگهی باآن همه‌زحمت تمام کرده برسم هدیه‌ونیازفرستاده بودید رسید ازنظرانور
گذشت به میمنت ومبارکی وسلامت وتن‌درستی موقع قبول یافت و در محل خاص بضبط آن
حکم کردیم کمال دقت واهتمام درحفظ آن بعمل آمد بسیاربسیارمرغوب ومرهوب ضمیر منیر
ملوکانه گردید. اکثر اوقات بل‌علی‌الدوام پیرایهٔ بدن مبارك خواهد شد امیدواریم نتایج
کلیه انشاءالله تعالی بیاری، اسدالله الغالب حاصل‌شود بایدآن‌علیاجناب همیشه اوقات حالات
و وقوع اتفاقات را عرض‌کند و بدرجهٔ انجاح مقرون داند حرر فی یوم الاثنین الثالث
والعشرین من جمادی‌الاخره سنه هزارودویست وپنجاه‌وپنج .

وفات آن مکرمه درسال هزار ودویست وهفتاد و نه بوده و جنازه‌اش‌را از سیرجان به
کربلا نقل نمودند .

قال فی‌المراصد السیرجان بالکسرثم‌السکون ثم راء وجیم وآخره نون مدینة بین
کرمان وفارس قیل هی مصراقلیم کرمان واکبرالقصبات واکثرها علماء و فهماً و احسنها
رسما هواؤها صحیح وماؤها معتدل ومیاهها من قناة تدورفی‌البلد وتدخل فی‌دورهم .

سیدمحمد صالح کرمانی

عالم معالم‌دین وعارف معارف یقین‌السیدمحمد صالح، آنجناب برادراعیانی منیرعلی-
شاه وفاضلی ازهمه جاآگاه است .

در بستان‌السیاحه مسطور است جمعی از علمای زمان را دیده و بصحبت عرفای عصر
رسیده ومرید عارف ربانی حسینعلی‌شاه اصفهانی گردیده‌است بغایت زیرك وداناوبرعواقب
اموربینا است .

راقم آنجناب را ازغایت زیرکی که دارد زیرك جهان خطاب میکند الحق گنجایش
هم دارد. درمعانی بسیارممتازوبمصاهرت هدایتعلی‌شاه سرافرازاست .

میرزا عبدالحمید شیرازی بهجت

مولانا میرزا عبدالحمید بن عبدالغفار الشیرازی المتخلص بهجت، والدش از علماء مقدسین آن دیار بوده و آنجناب خود درریعان شباب وعنفوان جوانی ازعلوم متداول بهره‌ور گردید و بمفاد الخط لاهل العلم جمال خط نسخ را خوب نوشت و معیشت از زحمت بنان و رنج نویسندگی نمود و منت از حاتم طائی نکشید و همیشه مایل بصحبت ارباب کمال و اصحاب حال بود.

درریاض العارفین مذکوراست که مدتها باجناب حاجی زین العابدین شروانی معاشرت واظهارخلوص مینمود وبا جناب حاجی محمد حسین آمد و شد میکند گاهی شعری میگوید واین چندبیت ازاو نوشته شد:

چه جلوه کرد ندانم نگارعشوه گرم　　　که هر که را نگرم روی اوست در نظرم

***

اسرار خرابات و رموز دل عشاق　　　گفتن بر بیگانه سزاوار نباشد

عارف اصفهانی

آقامحمدتقی اصفهانی عارف تخلص، مولدش دارالسلطنه اصفهان، موطنش بلده طیبه شیراز. امرمعاش خود را بطریق تجارت انتظام‌میداده ودراوایل حال بجوانکی عطار گرفتار وبه کمند عشقش مشام دل را معطرمینموده وآخرالامر بمفادالمجاز قنطرة الحقیقة جذبات شوق الهی درکانون دلش جلوات نمود وبخدمت جناب مستعلیشاه رسید وحلقه ارادتش‌را درگوش جان ودل نمود ودرزمرهٔ فقیران صداقت‌کیش و درویشان ارادت اندیش گردید و این اشعارازافکارو قطره‌یی از بحروخوشه‌یی ازخرمن اوست:

تا دلم با درد عشقش کرد خوی　　　درد هایم جمله درمانی گرفت

تا که شور عشق او در سر فتاد　　　این سر شوریده سامانی گرفت

***

برروی مهت زلف سیه ریخته دیدم　　　روز وشب خود را بهم آمیخته دیدم

این بود امیدم که کشی زارم وافسوس　　　در کوی توخون دگران ریخته‌دیدم

در زیر پرخویش کشیدست سراز غم　　　هرمرغ که از دام توبگریخته‌دیدم

انور محلاتی

میرزا اسحق محلاتی المتخلص انور ازسالکین آگاه و عارفین بالله است اشعار خوب دارد واین رباعی ازوی آورده می شود:

انور که زسروحدت آگاهی یافت　　　از دولت فقر ملکت شاهی یافت

شد خاك گدایان در مستعلی　　　تاره به بساط نعمة اللهی یافت
درحدود سال هزار ودویست وشصت درطهران وفات یافت .

میرزا کاظم خان محلاتی

میرزا کاظم خان محلاتی معلم کل علوم طبیعی در مدرسه دار الفنون همشیره زاده آن جناب است والده اش ازجمله عارفات و مرحوم میرزا کاظم در طریقت غلوی داشت باآنکه سالها در پاریس درس شیمیائی وفیزیك خوانده نهایت محبت را با فقیر اظهار مینمود تا آنکه روز بیست ویکم شوال سال هزاروسیصدوسیزده وفات یافت رحمة الله علیه. مقرب الخاقان میرزا محمود خان که از اطباء حاذق فن جدید است نعم الخلف آن مرحوم بارث درویشی را داراست .

آقا محمد تقی خوئی

جناب آقا محمدتقی خوئی الملقب منصورعلی همشیره زاده مطلوب علی است که سبق ذکر یافت. درهجده سالگی ازخال خود بعضی اوراد گرفت و بعد از آن خدمت مستعلی شاه توبه وتلقین یافت وازانفاس قدسی اساس آنجناب بدرجات سالکین الی الله رسید وهفت سال طریق ریاضت ومجاهده پیمود بکمال واصلین نایل گردید .

ازبعضی چنین شنیده شد که آقا فتح الله خلف مطلوبعلی باوی هردوازحضور مجذوبعلی شاه و مستعلی شاه بهره ور گردیده اند وآقا فتح الله را صدرالممالك اجازهٔ دستگیری داده والعلم عندالله. وفات آن جناب دربلده خوی درسال هزارودویست وهفتادوچهار بوده وهمانجا بخاك سپردند.

و جناب آقا تقی را برادری بوده نامش آقا عبدالکریم معروف بقاضی البکاء خدمت صدراردبیلی بطریقه حقه نایل گردیده ولقب شیرعلی دارد ودرحدود سال هزار ودویست و هفتاد واندی درطهران وفات یافت ودربقعه امام جمعه مشهور بقبرآقا مدفون گردید وازوی خلفی است مسمی باقا محمد ملقب بعین القضاة حکایات ازعم خویش وروایات دارد سالهاست دردستگاه نواب والارکن الدوله محمدتقی میرزا پورقطب السلاطین محمدشاه غازی بتعلم بنات وبنین اشتغال مینماید، باراقم مراوده دارد در ظاهرش عیب ندیدم و از باطنش غیب نمیدانم. مولدش خوی، میلادش چهارشنبه هیجدهم ذیقعده هزارودویست وپنجاه وپنج بوده وازخدمت عم خویش و حاجی رجبعلی نیلی که ترجمهٔ وی مذکور شد اتصال بسلسله علیه یافته گاهی طبع لطیفش بسخن موزون مایل است .

من رباعیاته:

عالم چوحروف ازالف مؤتلف است　　　تألیف همه عالم ازآن یك الف است

از پرتو نور او هویداست دو کون | یك آینه است و عکسها مختلف است

ومن غزلیاته :

ماهمه موج وحبابیم و تو دریای محیط | دوراین موج وحباب ازتو چودریا نشود
در گلستان وجودت نبود خاردوئی | بی وجود تو بگلزار گلی وانشود

ثابتعلی قهفرخی

میرزا علی الملقب ثابتعلی القهفرخی، درحرف قاف بستان السیاحیه مذکوراست باین عبارت: عارف معارف دین وعارج معارج یقین صاحب فضایل انسانی وکمالات نفسانی الواثق بلطف الخفی والجلی درویش ثابتعلی از قریه قهفرخ(۱) ظهور نموده قبل ازاین ذکرخیرآن فرزند مکرم درموقع خود شده است و در حرف صاد بمناسبت سلاسل صوفیه و سلسله علیه نعمة اللهیه باین عبارت مسطور است :

اکنون بدانکه فرزند سعادتمند مکرم فضایل وکمالات توأم الواثق بلطف الخفی والجلی جناب میرزا علی ملقب بثابتعلی قهفرخی اسامی مشایخ سلسله علیه را براین نهج نظم نموده است هشتادوهفت بیت بنحو مثنوی صیقل الارواح مولانا جلال الدین یعنی هرمصراع بردوفاعلات ویك فاعل تقطیع است :

بندهٔ درگاه سلطان ولی | چاکر اهل صفا ثابت علی
چون رخ ازهردوجهان برتافتم | این لقب از پیر کامل یافتم

الی آخره .

امیرالشعراء رضاقلیخان هدایتعلی

فخرالادباء تذکرة العرفاء امیرالشعراء رضا قلی خان، گوش مادر کیتی همالش نشنیده ودیدهٔ روزگار مثالش کمتردیده چنانچه نشاطی در مدح وی گفته :

تا که شعر ایجاد شد آمد دوشاعردروجود | امرؤالقیس ازعرب خان هدایت در عجم

وقاآنی راست :

نائب السلطنه را کیست اتابك دانی | آنکه صد گنج نهانیش نهان دردولب است
جوهر فضل هدایت که سراپای جهان | زآتش فکر فروزندهٔ او ملتهب است

ومیرزا سید محمد شمس الادباء راست :

بعهد خویش ازاین پیش تا بعشردهم | ندیده چشم خرد ناشنیده ازهشیار
چوذات پاك هدایت یگانه شخص کمال | عمید فضل و عماد هنر جهان وقار

---

۱ - قهفرخ قریه ایست ازقرای چهارمحال اصفهان همسایه لرستان ازجماعت بختیاری.

وسلطان کرمانشاهانی حسینقلی خان بن مصطفی قلیخان کلهر قصیده در مدح او انشا نموده از آن است :

الهام خدا سزد سخندان را	تا مدح کند رضا قلیخان را
فرهنگ خرد که نام میمونش	برهان هدایت است ایمان را
یکتا گهر وجود مسعودش	شد زیب صدف چهار ارکان را

هنرمندان سخندان هردیار زبان دلشان گوید :

هرزمان انت الذی احیینا ودرویشان بی نشان گوشه نشین بالسان حال بدین مقال مترنم:

ترا عالم درین عالم دگر عالم ثنایت را

زبان جزاین زبان شاید دهان جزاین دهان باید

وحق دراحیای نام عرفا وشعرای متأخرین حق عظیم دارد چنانچه ریاض العارفینش شاهدی است صادق ومجمع الفصحایش در جمع شعرا برهانیست ناطق و اصول الفصولش فی حصول الوصول پروانه ایست عاشق .

وجناب مستعلیشاه در کتاب ریاض السیاحه ترجمه خانرا مختصری فرموده و خلاصه احوالات جنابش بعنوان هدایت طبرستانی خوددرمجمع الفصحا وریاض العارفین ترجمه نموده ودر اصول الفصول ارادت خودرا بحضرت شروانی ثابت فرموده چنانچه درصدر ترجمه جناب مستعلیشاه بعبارته سبق ذکر یافت .

وصور اسماء کتب مؤلفه آنجناب نظماً ونثراً در اول کتاب ریاض العارفین با شمایلش طبع نموده‌اند، ولادتش درطهران نیمه محرم الحرام هزار ودویست وپانزده بوده وقرب‌سی سال بشیراز میبوده وفاتش نیز بطهران ماه ربیع الاول سال هزار و دویست و هشتاد و هشت است چنانچه این بیت برلوح مزارش ازجمله اشعار مرحوم میرزامحمودخان ملک الشعرا منقور:

همی بدانی تاریخ رحلتش بدرست	دوازده چو کنی از هزار وسیصد کم

مدفنش درتکیه مخصوص که فرزندان پاک گوهرش وزیر بی نظیر علیقلیخان مخبرالدوله وزیرعلوم وجناب جعفرقلیخان نیرالملک بنا نموده‌اند واقع ومقام با فیض است که داخل شهرطهران ودرشمال آنجا واقع است سمت دروازه دولت وهمه ساله دررثای خامس آل عبا ده روز باز ماندگانش مجلس خلد مونس منعقد می‌فمایند و مردمان تبرکات برند و الحق خانواده آن مرحوم را درنیکی فطرت وعلو همت مانندی نیست و زیاده برین در وصف آن خانواده درترجمه اخلاف بیخلاف مکارم ومحامد اوصاف آنجناب که راقم‌را به مضمون الحب یتوارث با آنها محبت موروثی درمیان است گفته آید بعونه تعالی.

و محض تیمن چندفرد از قصیده‌یی که در مدح ائمه انام علیهم السلام استقبال قصیده حکیم سنائی فرموده نقل می‌شود که‌دراین اوراق هم خوشه‌یی ازآن خرمن وگلی ازآن گلشن

چیده شود :

به دانش کوش ای نادان و بینش جوی ای دانـا
که دانش سروری ذیشأن و بینش خسروی والا

جهان شیرین نمودت در نـظر و آوخ نمیدانی
که‌چون فرهاد کش پیریست این فرتوت چهرآرا

چه بندی دل بدان دلبر که هر دم با کس دیگر
چه جوبی وصل آن شاهد که هرساعت به دیگرجا

مشو خرم ممان غمگین گرت عزت ورت ذلـت
مگو تلخ و مجو شیرین گرت حنظل ورت حلوا

نماند دیر در دوران اگر راحت وگـر زحمت
بباید بـاز درکیهان اگر مسکین وگـر دارا

به راه بندگی میپو چه در دیر و چه در مسجد
نشان بی نشان میجوچه از پیر و چه از برنـا

گراز پندار خود رستی چه در گلشن چه در گلخن
ور از صهبای او مستی چه در خاك و چه بر دیبا

نباشد غیر کـوی او اگـر بتخانـه ور کعبه
نجویـد غیر روی او اگـر فـررانه ور شـیدا

به معنی راه او پـوید اگـر مؤمن وگـر کـافر
به باطن قرب او جوید اگر هندو وگر تـرسا

چو کویش‌را شدی‌راغب‌چه‌قسطنطین چه‌کالنجر(۱)
چو رویش‌را شدی طالب چـه جابلقا چـه جابلسا

بجز او نیست کس جانان چه درظاهرچه درباطن
بجو او نیست کس سلطان چه درپنهان چه درپیدا

یکی باشد بـر صادق اگر زهر و اگـر شکر
یکی بباشد بر عاشق اگر خار و اگر خـرمـا

بـرو راه پیمبر گیـر گرداری سـر بینش
کـه جـز راه هدایت نیست راه ایزد یکتا

ده و دو شمس برج جان ده‌و دو برج شمس حق
فروزان زان ده و دو برج یك مهر جهان آرا

---

۱ ـ کالنجر بفتح لام وجیم قلعه‌ایست در هندوستان که نیل ازآنجا آورند .

به ویژه مهدی غایب مر آن احرار را نایب
که پیش بینش صایب نهان از دیده و پیدا

عباس خان ایروانی متخلص فخری

فخرالمحققین وقدوة السالکین الوزیر الشهیر عباس ابن مسلم الایروانی المدعو بحاج میرزا آقاسی المتخلص فخری نسبته الی استاده فخرالدین عبدالصمد الهمدانی پدرش میرزا مسلم ازطایفه بیات ایروان وعلمای آن سامان بوده فرزند خودرا برای کسب کمالات ظاهری وتحصیل علوم عقلی ونقلی درسن جوانی به همراه خود بعتبات عالیات برد ونظر بجامعیت فنون معقولات ومنقولات جناب ملا عبدالصمد که مسلم آن عهد بود اورا بوی سپرد وپس از چندی خود بدرود عالم فانی نمود ومحقق همدانی درتربیت او کوشید وبرحسب قابلیت و استعداد ذاتی دراندك زمانی در زمرهٔ فضلا وپایهٔ علما رسید تا آنکه سال هزار ودویست و شانزده درماه ذی الحجه جناب ملا عبدالصمد ملا عباس را طلبید وفرمود ای فرزند مژدهٔ شهادتی که بمن داده‌اند زمانش نزدیك است و ترا وصیت می‌نمایم بعد از تجهیز من عیال مرا به همدان برسان ودرعوض رنجها ومشقتهایی که متحمل شده مقدر است که چند سال به تعلیم ابناء ملوك بسر بری با عزت وبه درجه وزارت مملکت ایران برسی دروقتی که اکبر آنها به سلطنت رسیده باشند.

وچون روز عید غدیر طایفه طاغیه وهابیه کربلا را فروگرفتند وقتل وغارت نمودند مولانا در زمره شهدا واقع شدو چنانکه سبق ذکر یافت کلمه بغدیر تاریخ شد.

و مولانا عباس پس از رفع آن غایله با مشقت تمام حسب الوصیه عیال استاد را بهمدان رسانید وخود به آذربایجان آمد وبعزم سیاحت بلاد وزیارت بیت الله الحرام بالباس فقر پیاده به مکه معظمه ومدینه منوره مشرف گردید وبعد ازچندی عود به تبریز نمودعلما وامرای آن حدود خدمتش را محترم داشتند وبه تعلیم میرزا موسی‌خان برادر قائم‌مقام ثانی وی‌را گماشتند وصیت فضلش بگوش ولیعهد نائب السلطنه عباس میرزارسید درتوقیرش کوشید.

از مرحوم سلطان مراد میرزا حسام السلطنه پور حضرت ولیعهد شنیدم که می‌فرمود سالی درتبریزوبا بود وماها یعنی برادران بحکم پدر باطراف بلوکات مجتمع بودیم ومعلم نبود وچنانچه رسم جوانی است روزهارا ببازی قمار میگذرانیدیم و چون منهیان شغل ما را بعرض نائب السلطنه رسانیدند البته برنجید زیرا که آنحضرت کمال سعی را در تربیت ما برادران میفرمود که روزگارمان به تحصیل علوم واکتساب ادبیات بگذرد نه لهو و لعب چون معلمین حاضر نبودند فرمودند دراین آبادیها جویا شوید عالمی باشد بیاورید که موقتاً شاهزادگان راآموزگارباشد برحسب اتفاق درآن نزدیکی جناب حاجی را یافتند ودر

منزلی که برای ما معین بودآوردند ورسم ما برادران این بود که بترتیب هر کس ا‌سن بود مقدم می‌نشست ومحمد میرزا برهمه والابود چون‌حاجی وارد شد درمقابل صف شاهزادگان محاذات شاه مرحوم نشست .

فرمودند شما کیستید؟ چیستید؟ حاجی باین‌کلمات‌جواب نمود: ارسطوهستم در طلب اسکندرآمدم وبزرگمهرم جویای انوشیروان باشم .

ازاین سخنان دلربا توجه شاه بوی افزود وربودهٔ حاجی شد و رسید بدان مقام‌که رسید. خلاصه درآن ایام چنانکه ازمشایخ بدورسیده بود وازبزرگان شنیده داشت بنواب امیرزاده معظم محمد میرزا وعدهٔ سلطنت کبری داد چ‌ون جلوس برتخت فرمود چنانچه ظهورالحق را تاریخ گفتند پس از چند ماه که ازقائم‌مقام خاطر مبارك رنجید حاجی ب‌ر مسند وزارت تمکن نمود وقرب چهارده‌سال درنهایت اقتدار به امورات مملکتی پرداخت ودراجرای قنوات وبنای عمارات وبساتین و احداث مزارع ساعی بود وکرورها هنوز از قراء ومیاه حاجی‌درحومه طهران باقیست که همه راتقدیم حضرت شاهنشاه‌فرمود ودرلوازم جنگ از قبیل توپ وتفنگ وقورخانه واسلحه برای مصلحه بحدی کوشید که هنوز بقیة‌ـ السیف آن باقیست .

علی‌الجمله نیك وبد وخوب وزشت آن‌اوقات درتاریخ مشروح است‌وچون درسنه‌هزار ودویست وشصت وچهار شهریار طریقت شعار حق‌پرست بحق پیوست امنای دولت بروی او بیرون آمدند اونیز روی بعتبات عالیات‌نهاده معتکف شد ودررمضان هزار ودویست وشصت وپنج بی مرض صوری وصیت‌کرده درگذشت .

آنجناب با مرحوم مستعلی شاه‌صحبتها نموده ودر بعضی اسفار همراه‌بوده‌وحاجی‌را اشعار خوب ومؤلفات مرغوب نفیسه بوده که غالباً ازمیان رفته واز بعض اشعار ورسایل‌که باز مانده چندکلمه آورده می‌شود .

من قصایده :

گفتم به چرخ مقصد توچیست زین شتاب　　　تقب‌یل آس‌تان ملك‌گفت در ج‌واب

دارای روزگار محمد ش‌ه آنکه هست　　　چون بخت کامکار و چ‌و افلاك کامیاب

من غزلیاته :

شکسته دل‌گهی از زلف وگه از چشم مست افتد

ظفر مشکل چو قلبی را شکست اندر شکست افتد

نداند ح‌ال دل‌را در خ‌م زلفش گ‌رفتاری

مگرآن مرغ وآن ماهی که اندر دام وشست افتد

چنانش مست میخواهم به محفل کز سر مستی
بپا خیزد صراحی ریزد و جامش ز دست افتد

من مثنویاته :

باز اندر سر هوای کوی یار — سوی تبریزم کشد بی اختیار
من‌چومجنون‌روز وشب‌در کوه‌ودشت — بهر لیلی هستم اندر سیر وگشت
طال هجری علنی داء النوی — دق جسمی ذاب من نارالهوی

من رباعیاته :

بر چهره پریشانی آن زلف سیاه — ابریست که گاه گاه پوشد رخ ماه
گفتم که پریشان ز چه رویی گفتا — سلطان حبش کشیده بر روم سپاه

وازکلمات حکمت بینات آن جناب است که باختصار ده فصل نگاشته‌اند :

فصل اول ـ در بدو نظر آنچه مشهود میگردد وجود است و دراین مطلقاً خفایی نیست که مورد هل بسیطه هم آن است وهمه ذاتیات وعرضیات بعد ازادراك وجودمدرك شوند پس هوالاول و بعد ازتحقق وتعمق باز معلوم شود که تحقق با وجود است پس هوالاخر .

فصل دوم ـ وجودواجب لنفسه‌است زیرا که باعدم که نقیض‌اوست‌جمع نشودالنقیضان لایجتمعان و لیس محل یتواردان علیه وحکم نقیض اینست که یکی از نقیضان به محلی که وارد شد آن نقیض دیگر باید مرتفع شده باشد وقبل ازوجود محل موجود نیست والاتقدم شیء برنفس لازم آید .

فصل سیم ـ وجود بسیط است زیراکه اگر مرکب باشد اجزاء آن باید مقدم از آن باشد پس وجود قبل از وجود باشد واین تقدم شیء است بر نفس و همچنین لازم‌آید که مرکب واجب لنفسه باشد نظر به‌آنکه هرمرکب مرکبی خواهد واحتیاج باجزا داردپس لازم‌آیدکه بسیط باشد .

فصل چهارم ـ حقیقت‌واجب اگر غیر وجود باشد لازم‌آید که‌عدم باشد وهمچنین بواسطه ترکیب ممکن شود .

فصل پنجم ـ سوای وجود عدم است زیراکه‌غیرشیء شیء نمیشودوهمچنین‌لازم‌آید که نقیض دیگر عین نقیض آخر باشد .

فصل ششم ـ معنی خلقت از این قرار ظهور حق باشد بانحاء مختلفه هرچه آثار قوی‌تر مشهودآید آن ظهور وکمال دارد وهرچه‌آثارضعیف‌تراست معلوم‌است که حجابات دارد حدیث‌کمیل‌مشهور است .

فصل هفتم ـ رسالت تجلی حق است کمشکوة فیها مصباح المصباح فی‌زجاجة و تفاوت بجهت شدت وضعف تجلی است که تلك‌الرسل فضلنا بعضهم علی بعض .

فصل هشتم - علم نبوت اطلاع وبیان حقایق ولوازم مظاهر است واین به شهوداست حکما خواسته‌اند که علم کسی را مماثل علم شهودی به استعلام مجهولات ازمعلومات بطرقی که دارند حاصل کنند و این اکثر اوقات تخلف کند زیرا که خیال با عالم شهود و تحقق یکی نمیشود بلی هرمعلومی منتهی ببدیهی باید باشد و ابده بدیهیات مبصرات است و آن بالقطع در ادراك خود خطا کند لهم اعین لایبصرون بها شنیده‌اند که تخم مرغ رادرحرارت مماثل حرارت سینه مرغ تربیت کنند بچه مرغ درآید امّا مماثلت را ادراك کردن درنهایت اشکال است .

فصل نهم - تمیز ذاتیات ازعرضیات درغیر مجهولات غایت صعوبت دارد زیراکه اطلاع ازحقیقت آن نداریم .

فصل دهم - چون علم نبوت بطریق شهود است وراء آن امیت است .

قال الله تعالی **بعث فی الامیین رسولا یتلو علیهم آیاته** این تعلیم بطرق کسب واستدلال نیست خانه زادانها خراب، شود که ما را معطل کردندخذ هذا وکن من الشاکرین.

ومن تحقیقاته قدس سره بدانکه بینندگان بصیر نظر بکثرات کرده عالم نام گذاشته‌اند وهریك را منشأ اثری یافته موجودات گفته‌اند وفنا بعد ازبقا برای حوادث ملاحظه نموده‌اند ممکن دانسته‌اند ممکنات را محتاج بعلت پیدا کرده‌اند علت را سبب وجود معلول گویند علل ممکنه را منتهی بواجب میدانند زیراکه لوکانت غیر متناهیه بی ایجاد صورت تحقق نپذیرد و ایجاد مانع قدم است و مستلزم حدوث واجب را بسیط دانسته‌اند لان الترکیب یستلزم الاحتیاج .

درصدور کثرات از بسیط من جمیع الجهات که مستلزم کثرت جهت صدور است آراء اختلاف پذیرفته بعضی صادراول را متکثر گفته‌اند وبجهت عدم جواز تخلف معلول ازعلت گروهی صادراول راقدیم نامیده‌اند وپاره‌یی تخلف معلول را ازعلت جایزشمرده‌اند وحادث دانسته و فرقه بوحدت کثرات قائل گشته‌اند تا این غوایل را رفع نمایند. الحاصل طریق تعقل را میدان وسیع وبارگاه تخیل را ساحت فسیح است .

عالم چیست؟ بعضی گویند منحصر بجسمانیات است وگروهی گویند -وای این موجودات مخلوقی هست که آنرا جن گویند باز اختلاف دارند که آن نیز بسیط است یا مرکب وجزو ناری آن غالب وگروهی گویند مخلوقی هست که جزوهوایی آن غالب است یا صرف هوااند وآنرا هاتف نامیده‌اند وسبب اینها این است که معلولاتی مشاهده میکنند وعلل آنهارامشهود نیافته‌اند برخی به تأثیر اجرام علویه قائل شده‌اند وگروهی آنها را صاحب نفوس مربیه می‌انگارند وگروهی بروحانیات دیگرمؤثره اعتقاددارند وبعضی بعقول عشره متشبث گشته‌اند برخی انسان را مدبر موجودات میدانند درشرع واجب را باسم نورموسوم کرده‌اند الله

نورالسموات والارض کلامیین لفظ نور را بظاهر لنفسه ومظهر لغیره تعبیر میکنند ومتشرعین نوررا گاه جوهر میدانند گاه عرض مثل اینکه درتفسیر و جعل الشمس ضیاء و القمر نورا بقول بعضی خود قمررا نورگویند وقمرجوهر است .

و در شرح دعا گفته‌اند : و نور بك الظلم ای افاض منك النورالی الظلم و اناره لازم آید که بیان اقوال شود و این مقدمه میخواهد در آن بیان نسبت معلول بعلت گوییم که بینهما تباین است یا وحدت صرفه یاتباین من جهة ووحدت من جهة اخری تباین نمیشود زیراکه نسبت علت به همه اعیارمساوی است پس همه معلولات باید ازعلت صادرشودتاترجیح بلامرجح لازم نیاید .

وحدت صرفه نمی شود زیراکه آن هنگام چه علت ومعلول بلکه اثرآن علت ومعلول بتمامه مثل هم باید بوده باشند وحال اینکه آثار صادره از علت ازمعلول حاصل نیست .

واینکه وحدت ازجهتی باشد وتباین ازجهتی جهة وحدت را وجه شیء امند وجهة تباین را شیء نامند به مفاد کلشیء هالك الاوجهه پس جهة تباین را ماهیت بگوییم وجهة وحدت را وجود اصطلاحی خواهد اما بااین اصطلاح پوشیده مضمون حدیث شیء لاکالاشیاء اختلال پذیرد با اینکه شیئیت باوجود مساوق گفته‌اند که معلول طوری از اطوار علت است وعلت به نحو اشرف معلول را دارد وچنین بنظرمی آید که جهة تباین راگوییم صادرازعلت نیست به همان قاعده که ذکررفته گفته‌اندالاعیان الثابتة ماشمت رایحة الوجودوجهةوحدت را مظهرعلت خوانیم که اثری ازآثارعلت دارد پس طرف وحدت رانورگوییم زیراکه‌مظهر علت است ومصدربعضی آثارعلت کالمرآت التی تحکی الصورة وجهة تباین راظلمت گوییم که خود معدوم است وعدم مصدر اثری نیست بلکه مانع پاره‌یی ظهورآثاراست ازمعلول وتحدیدجهة وحدت ازاین راه است ومحدود عین مطلق نمیشود قال کلام‌الله الناطق علیه وآله السلام نور یطلع من صبح الازل فیلوح آثاره علی هیاکل التوحید ومراد سپاسیان یعنی صابئین ازنور وظلمت اینست برخی ازآنها نفهمیده هردورا مبدأ گویند صادر اول راگفته‌اند که بایددارای جمیع صفات مبدأ اول باشد تا مستلزم عجز وبخل ونقصان مبدأ اول نباشد زیراکه کمال بی‌ظهورنقص است مرآت تامه برای مبدأ اول لازم است .

درحدیث نبوی علیه‌الصلوة والسلام است من رآنی فقد رای الحق و صادر اول باید ابداعی باشد دربعضی احادیث به اینطور وارد است که شق من نوره نور اوبطریق نورانیت ایجاد ماسوی رابیان فرموده ودردیگری بطریق خلق درة بیضاء فنظر الیهافصارت ماء وخلق منه الاشیاء مادهٔ اشیاء را ماء قرارداده وظاهراست که بعدازاین ترکیب میشودنه ابداع زیرا که منه منافات به ابداع داردپس صادراول قابلیت ابداع داشته وسایرقابلیت ابداع نداشته‌اند ازآن جهة ابداع در همه آنها محال بوده وترکیب خلقت بظهور رسیده ونظر بـه اینکه

ابداع در همه جا مستبعد ملحوظ گشته چرا که همه عقول ادراك ترکیب را توانند وابداع را مشکل ادراك میکنند صادر اول ابداعی نفرموده بلکه شق من نوره نوراً یا خلق درة بیضاء فرموده که درسایر موافق ادراك عقول ترکیب بدانند واستبعاد نکنند.

بالجمله هریك خیالی کرده وآیات واحادیث را تطبیق اعتقاد خیالی نموده وصفاتی برای وجود قرار داده بنظر تعمق اگر نگاه کنند همه صفات ازجهة عدمیه برخاسته زیرا که عدم باعث تحدید گشته وموصوف است ازآنجهة مبدأرا که تجدید ندارد وصف نتوان کرد.

قال علیه السلام وکمال التوحید نفی الصفات عنه پس ناقد بصیراگر صفات را بداند خلقت را فهمد وواجب وممکن را شناسد.

سیه‌رویی زممکن دردو عالم　　　نشد هرگز جدا و الله اعلم

ابتدا وانتها ومبدأ و معاد را ندانند و بیهوده حرف رانند «من چه گویم یك رگم هیشار نیست»

والاولی تعدد جنم است ومال همه بفنای مطلق جذب الاحدیة بصفة التوحید اختلاف دارند که روح بعد ازتحلیل اجزای بدن چه میشود اگرجنم خود را تمام نکرده وسیرهای خود را به‌آخر نرسانیده باز درعالمی ازعوالم است وتا تجلی مقدور است جنم لازم میباشد حق فاعل بالغرض وبالقصد وبالعنایه نیست چنانکه گفته‌اند بلکه عاشق خود وطالب ظهور است نه فاعل.

چشم بگشاکه جلوه دلدار　　　متجلی است از در و دیوار

ما رأیت شیئاً الا ورأیت الله قبله ومعه وبعده انتهی.

و آنجناب را در تبیین معانی طویله مفصله بالفاظ قصیره مجمله قدرتی کامل است چنانکه دررساله چهل فصل موسوم بشیم فخری تمام مطالب شریعت وطریقت وحقیقت در نهایت ایجاز ووضوح به فارسی متداوله نگاشته‌که بعضی را نیز بعبارته در این‌اوراق نقل مینماید فوایدش کثیر وکلمات آن قصیر است شیم‌فخری‌سبحان ذی‌الملك والملکوت پاکا‌لملکا تعالی شأنك وبهر برهانك ستایش درحضرتت چون شاید واز عهده ثنایت که برآید.

مقدمة ـ موجودات منبسطه در صقع امکان ولوکانت‌غیرمتناهیة‌محتاج بواجب‌میباشد زیراکه وجود آنها از خود نیست و همچنین مرکب هستند زیرا که محلی میباید که امکان طاری شود ومحلی لازم است که وجوب بالغیر عارض گردد پس‌عالم مرکب وهرمرکب‌حادث زیراکه فاعلی لازم دارد چون اجسام یا متحرك‌اند یا ساکن وحرکت وسکون مرجسم‌را مقتضای ذات نیست والا همه اجسام یا متحرك بودندی یا ساکن لاجرم محرك خارجی‌لازم است که فاعل حرکت باشد وچون نظام غیر فعل‌است والا همه افعال با‌نظام بودندی‌لامحاله ناظم خارجی ضرور است.

پس چنانکه درانسان نفس محرك وعقل ناظم است درانسان کبیر که عالمست نفس محرك وعقل ناظم لازم است که محرك جسم آن وباعث بر نظم فعل باشد لهذا ارباب دانش نفس آنرا نفس کل وعقل آنرا عقل کل گویند وبرخی عقل را قلم اعلی نامند زیراکه صورتهای عقلی را اندرنفس کلی که بمنزله لوح است نگارد چنانکه نفس کلی صورتهای جسمی را اندر هیولی نگارد .

فصل اول ـ عقل کل برزخ مابین وجوب وامکان است وواسطهٔ میانهٔ او ومبدأ اول نیست لهذا گویند که خلقت آن ابداع است و هوطوروراء طور العقل و مرجع نفوس بنفس کل و مرجع آن بعقل کل میباشد پس مبدأ ومعاد عقل کل خواهد بود و چنانکه مبدأ اول بسیط الحقیقه من جمیع الجهات واز وصمت تعدد مبراست صادر اول نیز متعدد نتواند بودزیرا که صدور متعدد متخالف است وآن ترکیب مبدأ اول را مستلزم وبالبدیهه مستلزم محال محال باشد .

فصل دوم ـ فعل صانع حکیم را غایتی باید تافعل لغونگردد وحکیم ازآن مبراست وهمچنین فعل بعداز حصول غایت لغو باشد پس غایت صنعت عالم بختم ایجاد تعیین پذیرد و بالبدیهه غایت ایجاد عنصر به نیست زیرا که پس از آنها انسان است که جامع مراتب بسایط ومرکبات عنصریه ازنبات وحیوان ونفس وعقل مجرد است واکمل ازآن موجودی نه عیاناً مشهودآمده ونه آثاراً معلوم لهذا مؤبد گشته که غایت فعل صانع حکیم از ایجاد این عالم انسان است وسایر موجود بالتبع باشند .

فصل سیم ـ قدمارادراین مسئله اختلاف بوده که اشرف موجودات افلاك وروحانیات است یا انسان گروهی که دوام اجسام علویه وتأثیرات آنها را در سفلیات وموالید وتجرد روحانیات وتأثیر آنهارادرجسمانیات ملاحظه نموده اندافلاك وروحانیات را اشرف دانسته‌اند واین فرقه‌رابزبان تازیان صابئین وبزبان پارسیان سپاسیان نامیده‌اند وطایفه یی که اختصاص افلاك وروحانیات راهریکی به فعل خاصی که ازآن تجاوزنکنند مشاهده کرده‌اند وانسانرا جامع جمیع مراتب روحانیة وجسمانیة یافته‌اند انسان را اشرف موجودات دانسته‌اند و این طایفه را حنفا خوانده‌اند ومحاجه هردوگروه و اجرای دلایل کثیره در کتب حکمیه مسطور وترجیح بین القولین مشهوراست وجواب تأثر انسان را از علویات چنین آورده‌اند که تأثیر افلاك وعلویات در نفوس وعقول کافه مسلم نبوده عکس این مشهور گشته است قال الله تعالی **وسخرلکم مافی السموات والارض** .

ونعم ما قیل :

آسمانها است درولایت جان | کار فرمای آسمان جهان

فصل چهارم ـ کمالات مبدأ اول را مظهری باید که آنچه‌درحجاب غیب الغیوب

مختفی است درآن جلوهٔ ظهور درآید زیرا که کمال بی‌ظهور مستلزم نقصان فیض وانقطاع فیض و عجز و بخل است تعالی شأنه عما یقولون وهرمرتبه‌یی ازمراتب امکان بقدر پایه‌محل آثار فیض مبدأ آمده واین ظهور اثر را خلقت نامند ونظر باینکه هیچیك از موجودات جز انسان جامع جمیع مراتب نیست پس باید که مظهر کامل آن باشد.

چنانکه ایزد تعالی فرماید : **انا عرضنا الامانة علی السموات والارض و - الجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا** ای ظلوما ومجهولا قدره للمفرطین والمفرطین لکونه فی غایة العدل.

فصل پنجم - مراد از انسانی که مظهر کامل است نه هرفردی از افراد اوست بل افرادیکه جامع کمال قوتین نظریه وعملیه فوق‌الغایة بحدی باشد که اصلا نقص وقصوری در فعل نفس ونظم عقل اونباشد و چنین انسان اگر چه بحسب شخص یکجزو از اجزای عالم کبیر است اما در حقیقت نظر باین جامعیت جامع جمیع مراتب خود عالم کبیر است که‌هر جزئی از اجزای عالم مظهرشأنی از شئونات اوست لیس علی الله بمستنکر ان یجمع - العالم فی واحد وسایر افراد بواسطه عدم این جامعیت کل فی مرتبته باین اکمل افراد قرب و بعد معنوی دارد و نقصان آنها را ترك او تمرد و عصیان و فسق و کفر علی تفاوت مراتبهم نامند.

فصل ششم - مراد از کمال ونقصان که مذکور آمد نه کمال و نقصان عادی است که بواسطه عادت فرقه‌یی بامری فاعل آنرا کامل وتارك آنرا ناقص دانند بلکه مراد آن است که‌مبدأ اول را بواسطه آثار صادره ازو صفتی کنند وآن صفت راکمال نامند و مخالف آنرا نقصان گویند پس هرموجودیکه اثرصادرازآن تناسب باآثارصادره ازمبدأ اول دارد گویند مظهر کمال مبدأ اول است وکامل واگرتناسب ندارد بعید ازمبدأ اول است وناقص.

رسول هاشمی فرماید تخلقوا باخلاق‌الله.

فصل هفتم - مشهودآمده که بعضی ازکمالات درموجودات تکوینی است وبرخی از آنها صناعی چنانکه درمعادن ونباتات وحیوانات هویداست که افراد ناقصه را یعنی فاقد کمالات مختصه بنوع خودرا به‌صنعت کامل توان نمود وتربیت را درآنها اثرعظیمست انسان بواسطه کثرت استعداد تربیت وصنعت را زیادترقابل آمده است لهذامی بینیم که جاهل غبی آن باندك تربیت وصنعت عالم زکی شود ومحیط برحقایق واعراض اشیا گردد وبصر وسمع وقلب دیگر برای آن پیدا آید که قبل از تربیت هیچیك برای آن نبود مانند دانستن علوم ریاضیه وطبیعیه وغیرهما وهمچنین سایرصفات و افعال.

فصل هشتم - صفت تربیت افراد ناقصه انسان را طریقه متفاوته بیان کرده‌اند. بعضی تحصیل کمالات را منوط بنظر و استدلال دانسته‌اند که باستعلام مجهولات از

معلومات واخذ براهین احاطه بحقایق واعراض اشیاء کنند و تکمیل قوتین نظریه و عملیه بدلالت دلایل وممارست فضایل وفواصل نمایند واین فرقه را حکما نامند.

وبرخی بطریق ترك مشتهیات وانسلاخ ازلوازم طبیعت وتذکروتفکردرمبادی عالیه خودرا متشبه بنفوس فلکیه وروحانیات سازند چنانکه صابئین را اعتقاد است و اینها بقدر مقدورحواس ظاهریه وقوای فاعله بدنیه را ازکاربازدارند بلکه بعادت حبس نفس رابجایی رسانند که دوپاس وزیاده حبس نفس راتوانند نمود ومقصودآنها قطع تعلق نفس ازبدن است بطریقیکه موت وحیات برای ایشان یکسان باشد چون عاقبت کارهمین خواهد بود و این فرقه را مؤبدبزبان فارسی ومرتاض بزبان تازی نامند.

وجمعی تقلیل مشتهیات با تذکروتفکرواستعمال قوای بدنیه وحواس ظاهریه را در تکمیل مراتب یافته ظاهروباطن راآراسته صفات مستحسنه کنند و متشبه باکمل افرادکه مظهرمبدأ اول است شوند چنانکه حنفارا عقیده است وبخلاف صابئین آزارجاندار را روا دارند و این فرقه را عارف نامندکه منظورآنها تکمیل همه مراتب مودعه در انسان است حتی تحصیل ریاست فاضله یعنی نظم‌مهام بلاد وعباد وسیاسات مدن را هم تکمیلات دانند «که ستانند ودهندافسرشاهنشاهی».

فصل نهم ـ شناسایی اکمل افراد برای تشبه بآن لا محاله لازم است و هرچه ملاحظه براهین ودلایل بیشترمیشود وتتبع اخباروآثار وکتب نصاری و یهود و سایر ملل وادیان بعمل‌می‌آید وازکلمات منقوله که دال برکمال قائل‌است مستنبط می گردد هیچ‌احدی ازموجودات را بجزازنبی اسلام‌علیه‌الصلوة والسلام واهل‌بیت گرامش این‌مقام نیست.

عاریان ازانصاف وجاهدین ازاهل خلاف گویندکه این حرف ازعصبیت برخاسته یا خواهش نفسانی شاهد این مقال راآراسته زیراکه بعد ازتدقیق در اقوال و افعال ایشان بالبداهه هویداگرددکه درافعال نفوس ونظم عقول ایشان‌اصلا نقص وقصوری ومنافی حق وعدل ومقتضی شرارت وفسادی نبوده غایتش اینست که منکر گوید کـه حکمااند نه نبی و اولیاء، جواب گوییم که‌چون حکمت‌بالغه وقوت فاضله ایشان که عبارت ازکمال قوتین‌نظریه وعملیه است کسبی و صناعتی نیست چنانکه مخالف ومؤالف اذعان دارند لهذا نبی واولیاء نامند نه‌حکما پس ایشان را حقیقت عقل کل وصادراول باشد چنانکه درفصول سابقه‌مسطور آمده وازاین جهت عارفین گفته‌اند که معرفت حق در این مظاهرحاصل‌است وجزاین‌عقیده بی‌شبهه خلاف حق وباطل.

فصل دهم ـ طریق شرع مصطفوی علیه الصلوة والسلام طریق حنفاست نه صابئین چنانکه فرموده بل‌نتبع‌ملة‌ابراهیم حنیفاوهم‌چنین**وجهت وجهی للذی‌فطرالسموات والارض حنیفا** مسلما و امثال اینها لهذا عبادات قلبیه و ظاهریـه بسیار دارد و برای

بقای شخص و بقای نوع وتهذیب اخلاق وتدبیرمنزل و سیاست مدن احکامی وضع کرده‌اند
وآزارجانداررا دراین طریقه جایزداشته‌اند بخلاف صابئین واستعمال قوای‌بدنیه وحواس
ظاهریه را درخیرات اهم عبادات شمرده‌اند و برخی از سالکین این طریقه چون ملاحظه
کرده‌اند که تصرف درموادکاینات واصدار خوارق وکرامات در این طریقه بسهولت میسور
نمی‌آید طریقه صابئین را با طریقه حنفا مخلوط ساخته مداومت اذکار خاصه قلبیه‌و ترک
اکثرمباحات شرعیه را پیشنهاد نموده طریقه پیرومریدی و تشبه بروحانیات رابا انسان.
پرستی جمع سازند .

فصل یازدهم ـ احکام شرعیه در طریق مصطفوی و روش مرتضوی علیهما السلام که
احکام خمسه است نه‌احکام مجعوله غیرنفس‌الامریه میباشد کما قبل نظر باین که هر موجودی
منشأ اثری است والاموجود نباشد وآن اثریا خود خیراست یا واسطه وصول بخیریاخودشر
است یا واسطه وصول به شر بجهة اینکه یا موافق نظام مصلحت است یا مخالف‌آن و چون
نبی وولی مظهر کامل مبدأ اولند بواسطه احاطه به حقایق‌جمیع موجودات امکانیه بحیث
لایعزب عنه مثقال ذرة فی‌السموات والارض ولااصغرمن‌ذلك ولا اکبرالافی
کتاب مبین خیر را از شر باز یافته و موافق را از مخالف سوا نموده لیمیز الله الخبیث
من الطیب لهذا در افعال عباد بعضی را مأموربه ساخته و برخی را منهی عنه لئلا یلزم ـ
البخل والظلم .

فصل دوازدهم ـ فعل عبد چون موافق نظام ومصلحت‌آمد وعبدرا متصف بصفات
کامله مبدأ سازدکه انراکمال وقرب نامند و چون مخالف نظام و مصلحت آمد وعبد را
متصف بصفات ناقصه سازدکه مبدأ ازآن مبراست و آن را نقصان وبعد نامند بی‌شبهه‌آثار
این قرب وبعد درنشأیی‌ازنشأت ظهور خواهد یافت وگاه باشدکه‌فعلی درنشأیی‌مستحسن
بنظرآید امادرنشأیی دیگرموجب‌آلام‌وعذاب گردد **وعسی ان‌تکرهوا شیئاً وهوخیر**
لکم‌وعسی ان‌تحبواشیئاًوهوشرلکم لهذا متابعت کامل بصیر برحقایق درفعل وترك
لازم‌خواهدبود نه‌جاهل وبی‌خبرکه «سالك بیخبرنبود زراه ورسم‌منزلها»

فصل سیزدهم ـ مصاحبت ومجالست اخیاررا در تکمیل ناقصین تأثیر بسیار است
و همچنین خلاف‌آن زیراکه طبایع انسانی مجبول به انس باشد و میل بافعال مصاحبین
بیشتر نماید ازاین جهت مشهوربین‌الناس گشته که طبیعت دزدباشد وتحرزاز ناقصین رانفع
عظیم دیگراین است‌که سبب ضلالت طالبین نگردد زیراکه ارباب معرفت گفته‌اند الانسان
قیاسی‌الطبع پس بمفاد یعرف‌المرء بقرینه‌کمال رانقصان پندارند وبضلالت افتند .

فصل چهاردهم ـ منظورازمجالست ومصاحبت اخیارکه تخلق بفضایل وتحرز از
رذایل است هنگامی میسرآیدکه پیوسته تفکروتدبردرافعال واقوال‌کامله ایشان رامنظور

نظر بصیرت سازند والانفعی ازمجالست متصور نخواهد بود .

قال الله تعالی **کونوا مع الصادقین ای تعلموا الصدق فی الاقوال والافعال منهم** واگرطالب فضایل تواند که غفلتی از ایشان نداشته باشد اصلا پیرامون رذایل نگردد :

گر تو سنگ صخرهٔ مرمرشوی چون بصاحب‌دل رسی گوهر شوی

فصل پانزدهم - نفس انسانی درصدورهرفعلی لامحاله متکیف به کیفیتی می گردد زیرا که درادراك وتعقل اتحاد لازم‌است کما ذهب الیه‌المحققون والا همه غیرخودرا مدرك خواهدبود چه‌نسبت اغیار با اومساوی است وادراك بعضی دون بعضی ترجیح بلامرجح را لازم دارد نگویند که اتحاد با بعضی دون بعضی مستلزم ترجیح بلامرجح است زیرا که گوییم اتحاد بواسطه تناسب باشد و غیریت تناسب نخواهد پس بعد از اتحاد علم نفس بآن معقول عین علم بخود خواهد بود وآن علم حضوری‌است لهذا تکیف نفس بواسطه‌آن تعقل موجب کمال یانقص میشود واگرتعقل مکرربود ملکه‌می گردد وکتاب مرقوم سجین و علیین که مأثوراست این باشد.

قال الله تعالی **فمن یعمل مثقال ذرة شراً یره** و بجهة بقای این کیفیت با نفس بعد ازانحلال بدن وترکیب موجب ظهورتنعمات نعیم وبا نقمات جحیم می گردد و زوالی برای‌آنها نخواهدشد بلکه باوجود ترکیب‌بدن نیزنعمت ونقمت هردوحاصل است اما برای اومخفی میباشد **وان جهنم لمحیطة بالکافرین**.

فصل شانزدهم - از فصول سابقه مشخص شد که تکالیف که عبارت از فعل‌مأمور به وترك منهی عنه است برای این است که به‌صنعت تربیت ناقصین بعمل‌آمده‌کامل گردند ونفس متکیف به کیفیات حسنه‌شود واگرسابقاً متکیف بکیفیات سیئه ورذیله باشد به‌ممارست و مزاولت حسنات غفلتی از سیئات و زلات حاصل گشته بالمره محو گردد **ان الحسنات یذهبن السیئات** .

پس توبه عبارت است ازتحلی نفس بفضایل بعدازتخلی‌آن از رذایل و اگر کیفیتی از کیفیات کبایر یعنی موجب مفاسد کلیه درنظم مهام معاش و معاد درنفس باقی باشد توبه واقعی متحقق نخواهد شد وکسانی که مؤید من عندالله هستند که فضایل‌آنها فطری و از آغازتا انجام نفس ایشان آلوده برذایل نگشته‌کمال ایشان ذاتیست و صنعت تربیت را در حال ایشان مدخلی نیست لهذا مقتدای دیگران باشند وموسوم باسم ولایت و نبوت‌گردند و اولی بتصرف در اموال و اعراض وانفس سایرین شوند زیراکه حقایق اشیاء را مطلع شده‌اند و عصمتشان مانع ازارتکاب بخلاف حق میباشد و تائبین را این پایه نیست بجهت اینکه زمانی نفس را ازاتصاف بفضایل و اجتناب از رذایل بازداشته و هیچ فعلی از افعال عوض‌آن نتواند بود لهذا فرموده‌اند التائب من‌الذنب کمن لاذنب له و مشبه به اقوی از

مشبه می باشد.

فصل هفدهم ـ عمده اسباب ترقی نفس و اقتفاء فضایل میان افعال مأموره به نحویکه ارباب تجربت وفراست واهالی معرفت وریاضت یافته‌اند کتب اصحاب ملل ونحل سیما آیات واحادیث اهل بیت علم وعمل بآن مشحون است تذکر مبدأ وتفکر در آثار واقتفا به اخبار می باشد چنانکه از مقالات سابقه مستفاد آمد.

اما تذکر، پس آن توجه قلب است بمبدأ با نفی ماسوی بوساطت معنی از معانی که مشعر باشد از آثار مختصه بمبدأ و تعبیر ازآن بهرلفظی از الفاظ لغات مختلفه باشد منافات ندارد سپاسیان را به مثال «نیست هستی مگر یزدان» و حنفا را بمانند لااله‌الاالله است.

صاحب جوک گفته که بشست برامچند گفت که اسم مظهری از مظاهر هستی مطلق را ورد خود ساختم وآن اسم لفظ برسنگ بودو معنی آن آدمی شیر است و این سخن مطابق آمده که انسان متصف بصفت شیر انسان کامل باشد ومظهر کل واکمل ازمیان مظاهر مبدأ متحقق نخواهد بود ازین جهت لقب ولی مطلق اسدالله الغالب است.

اما تفکر، پس آن مشاهده ظهور آثار حق است ازخلق وهر قدر تعمق در تفکر حاصل آید انبساط قلب وانکشاف حجب افزاید.

واما اقتفا به اخبار، پس آن عدم غفلت ازافعال واحلاق واقوال کاملین است سیما کاملی که سبب هدایت و متوجه تربیت سالك می باشد.

ونعم ماقال العارف الشیرازی رحمةالله علیه:

نیست برلوح دلم جزالف قامت یار چکنم حرف دگـر یاد نداد استادم

فصل هیجدهم ـ اکتفا به واجبات وترك مستحبات بالکلیه درشرع مصطفی حرام است برخی اهتمام درامتثال اوامرواجبه دارند و اهمال در اوامر مستحبه کنند اما عارف داند که امتثال اوامرمستحبه درترقیات نفس به حدی مؤثر است که بعضی واجبات آنـرا مشابه نمیباشد مانند اینکه گریه به شهادت جناب سیدالشهدا که قطره‌یی از آنرا سبب وجوب دخول جنت فرموده‌اند و جالس میان اذان و اقامه نماز مغرب را مماثل متشرط بدمـه فی سبیل‌الله گفته‌اند بلکه طالب فضایل باید بهریك ازمأمورات مستحبه چنان اشتغال نماید که فرقی فیمابین واجبه ومستحبه بعمل نیاید واقلا درمدت عمریك مرتبه به‌آن پردازد تا امتثال اوامر مکملین محقق گردد و هریك ازآنها که باعث یك نحو ترقی نفس است مهمل نماند وفی‌الحدیث القدسی ان‌العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه ارباب سلوك دراشتغال مستحبات منافع معاش ومعاد بسیار مشاهده کرده‌اند.

فصل نوزدهم ـ چون افعال صادره سبب تکیف نفس بـه کیفیات است و چنانکه مسطور آمد تکرر افعال باعث برحصول ملکات و استحکام کیفیات خواهد بود تابه حدیکه

بهیچوجه زوال نپذیرد و معلوم است که افعال شاقه‌تعقل زیاد را لازم دارد لهذا اگرافعال شاقه را مکرر به عمل آورند ملکه حاصله ازآنها سخت‌تر و قوی‌تر گردد فرموده‌اند افضل ـ الاعمال احمزها .

و نظر به اینکه دراشتغال بافعال مأموره آمر پیوسته درنظراست و ازآن غفلت مقدور نمی‌شود تکالیف را منسوب بمبدأ اول کرده‌اند که همیشه تذکرمبدأ حاصل آید. بعضی‌اعمال مستلزم‌تذکر یومیست مانند صلوة وبعضی مستلزم تذکرشهری است‌مانند صوم وبعضی‌مستلزم سنویست مانند حج پس امر باین قسم اعمال برای تذکر مبدأ خواهد بود قال‌الله تعالی شأنه **ولذکرالله اکبر واقم الصلوة لذکری .**

لهذا سپاسیان بغیرازتذکراشتغال به اعمال دیگر نمی کنند وخنفا چون قوای بدنیه واعضای ظاهریه را نیز مشغول تکالیف سازند بـه اینگونه اعمال بیشتر پردازند تا انواع افعال درتذکر بعمل‌آورند .

فصل بیستم ـ اختراع اسباب تکمیل ازخودکه مبنای‌آنها برامر کامل محیط بر حقایق نباشد بلکه مبتنی برهوای نفس با استماع ازمخترعی باشد که مطلع بر راه و رسم ترقیات نفس‌نبود سبب خروج ازطریقه تکمیل است اگرچه بعضی باعث بر قوت نفس‌بحدی شودکه نفس را متصرف در بعضی مـواد سازد چون کرامات اما نظر باینکه از معرفت که حقیقت تکمیل نفس عبارت ازآنست خالی باشدنفعی درنشات اخرویه نخواهدداد .

و نعم مـا قال العارف الشیرازی قدس سره العزیز « غره مشو کـه گـربهٔ عابد نماز کرد » .

فصل بیست ویکمـ طایفه‌یی به جهت قصورفهم‌متابعت‌کامل وناموس‌الهی‌را منحصر به بعضی اعمال سازند مثل کف نفس ازاکل وشرب ضروری و ترك نوم که موجب رفع کلال ازقوای بدنیه است واین را ریاضت نامند .

و همچنین تحمل مشاق‌کثرت صلوة وپیاده به حج و زیارات رفتن و بدن راکه‌آلت ترقی نفس است بالکلیه ازقوت انداختن‌که مطلقاً قدرت براعمال دیگرنداشته باشد واین را ورع نام گذارند .

وهمچنین اهتمام به امرغیررا اهم ازاشتغال به تکمیل خود پنداشتن وبالمره ازسایر طاعات بازماندن‌که غفلت ازتحلیه نفس به سایرفضایل است واین را برخوانند و ندانند که تکمیل نفس انحصار بـه این مطلب ندارد والا طالبین حـق را مکلف بتکالیف دیگـر نساختندی قال‌الله تعالی**تعاونواعلی البروالتقوی**پس بربی‌تقوی‌به منزلهٔ مرغ‌یك‌بال‌باشد که قادر برپریدن نخواهد بود.

فصل بیست ودوم ـ چون تکمیل نفس دراین‌نشأه محتاج به بقای بدن وسلامتی

آلات است پس معاشی را ضرورداردکه درحفظ بدن بدل مایتحلل را باورساندودرصیانت ازمنافیات مثل سرما وگرما ولباس شعارودثار وامثال آن برای اومهیاکند و نظربه اینکه تحصیل این همه مایحتاج برای انسان ضروراست ناچاراست ازصنعت، ومثل سایرحیوانات نیست که چندان احتیاج به‌صنعت ندارند حکما گفته‌اند:

که تا یك لقمه آید دردهن راست — که میباید هزار ویکتن آراست

لهذا به‌کسب وفلاحت وتمدن ومعاونت یکدیگرمحتاج باشند و این اشتغال به امر معیشت که سبب بقای فرداست یابقای نوع وتولید مثل اگرچه نفس‌را ازاشتغال بعالم قُدس بازدارد ولیکن بجهت اینکه واسطه وصول خود به‌کمال یاتکمیل غیر است ازاهم عبادات محسوب خواهد شد.

فصل بیست وسیم ـ چون مقصود اصلی تکمیل نفس‌است وتحصیل معیشت‌برای‌بقای فرد یا برای بقای نوع ولوازم‌آنها ضروراست بقدرکفایت این مهم بلکه فی الجمله توسعه وانفاق برعاجزین ازتحصیل‌آن مستحسن میباشد وزیاده ازآن موجب فوت مقصودخواهد بود لهذا عقل وشرع‌آنرا مذموم داشته‌اند تا مانع ازتکمیل نفس نباشد ایزد تعالی‌فرموده **اذا نودی‌الصلوة من‌یوم‌الجمعه فاسعوا الی‌ذکرالله وذروا البیع** زیراکه‌تذکر مبدأ اهم‌است وبازفرموده: **فاذا قضییت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل‌الله** که تحصیل‌معیشت تالی عبادت‌است زیراکه واسطه‌آن است بازفرموده **واذکروا الله‌کثیراًلعلکم تفلحون** که‌کثرت‌کسب ازتذکرمبدأ بازندارد و نعم ماقال:

هرآنکس غافل‌ازحق یك زمان است — درآن دم‌کافـر است اما نهان است

اگـر آن کافـری پیوسته بودی — در اسلام بر وی بسته بودی

قال‌الله تعالی **انماالدنیا لعب ولهووتکاثرفی الاموال والاولاد**

حضرت رسول فرموده حب‌الدنیا رأس کل خطیئة.

فصل بیست وچهارم ـ درتعاون وتمدن کثرت حقوق منوط بکثرت اعمال نیست زیراکه‌گاه باشدکه عمل قلیل متضمن منافع کثیره گردد چنانکه حکما در این باب مثال بنا ومعماررا آورده‌اندکه یکساعت عمل معمارمقابل عمل چندین سال بنا باشد و منافع‌آن زیادتر، پس بعضی که ازراه جهالت بواسطه عمل کثیرخود را مستحق حقوق‌کثیره دانـد و مباشرین‌اعمال قلیله را درتمدن ظالم انگارد خود ظالم‌باشد لهذااکابربتعاون وتمدن بقدر کفایت وتعادل پرداخته‌اند.

فصل بیست وپنجم ـ اجتماع درمنزل واحد مستلزم این نیست که یك‌نفس‌متکفل جمیع مهام اشخاص مجتمعه باشد وآنرا‌آنها ازاشتغال بتذکرمبدأ بازدارند بلکه باید ولد با والد وزوجه با زوج معاونت نماید مگراینکه قادرنباشد واگر کفیل ازعهده جمیع‌امور

مجتمعین درمنزل نتواند برآید قناعت به‌اقل مایقنع نمایند وباعث بر تکلیف وتحمل مشاق کفیل نگردند والابر کفیل تجردلازم باشد که بواسطه اشتغال بتولید مثل و بقای نوع خود را ازمقامات عالیه وتکمیل نفس بازندارد.

رسول هاشمی(ص)می فرماید سیأتی زمان تحل العزوبة فیه، لهذا بسیاری ازاکابر تجرد اختیارفرموده‌اند قال‌الله تعالی **تلهکم اموالکم ولااولادکم عن ذکرالله ومن یفعل ذلک فاؤلئک هم الخاسرون**.

فصل بیست وششم- درتمدن وتعاون که امرمعاش است ودرسلوک بطریق عبادت که امرمعاد است بعضی خادم وبعضی مخدوم باشدوحق خدمت آنست که خادم درخدمات مرجوعه تهاون وتکاسل روانداردبلکه اگررضای مخدوم را درپاره‌ی اموراستنباط نماید بی اظهار بعمل آورد وافعال مستحسنه را بنام مخدوم تمام کند اگرچه خود مباشرآن باشد وافعال نامرضیه را بخود نسبت دهد اگرچه خود مطلع از آن نباشد و در محافل بذکر اوصاف حمیده مخدوم پردازد ونشرمحامد اورابطرقی کند که مشعرازخوف وتملق نشود که این عین ذم درلباس مدح خواهدبود والکنایة اوقع فی النفوس ازتصریح است وپیوسته باصلاح نفوس منزجره ازمخدوم کوشد ومن ذاالذی ترضی سجایاه کلها .

ومسطور نیست که غالب نفوس را بواسطهٔ شوق بجلب منافع که حق خودنیست راضی نتوان ساخت، نبینی که اکثرناس شکوه وشکایت ازرب العالمین دارند بااینکه ارحم الراحمین است پس هرچند مخدوم ازقبایح بری باشد بازابنای زمان ازاوراضی نخواهندشد.

ونیزبرخادم لازم است که همه‌جا رعایت ادب را درهمه‌حال سیما در حضور دیگران نگاه دارد تاوقع مخدوم را ازنظر اغیار برندارد که عین خیانت بلکه مخدوم را بی‌عرضه ساختن است وبسبب کثرت التفات مخدوم خادم باید غره نگردد وچنان ننماید که مخدوم مطیع ومغلوب من می‌باشد زیرا که این مطلب هردورا بی‌عظم کند و اغیار را چنان جری سازد که معاندین درمحافل گویند که اینها فاعل و مفعولند نه خادم و مخدوم واگر گاهی التفات ازمخدوم نسبت به خادم نشود ازآن منزجرنشود زیرا که گاه باشد برای امتحان یا تربیت که قبض وبسطی وریاضت نفسی درخادم حاصل آید بی التفاتی نماید :

گر به‌هرزخمی توپر کینه شوی　　پس کجا بی‌صیقل آیینه‌شوی

وخادم هرقدرتواند بارمعیشت خود را بردوش مخدوم نگذارد بلکه بواسطه مخدوم خود امرمعیشت خودرا چنان گذراند که آن مهم ساخته آید بی آنکه درنظرها جلوه کند «یارب مبادکس را مخدوم بی‌عنایت».

واگرفعلی ازافعال مخدوم درنظراومستغرب یاخارج ازقاعده نماید برفق یاکنایت یا تمثیل و کنایت سبب آنرا ازاواستفسار کند وتعرض مانند مقدمه خضروموسی علیهما السلام

نکند که بواسطه سئوال مستحق هذا فراق بینی و بینك گردد .

ومرا اعتقاد چنان است که تاعشق حقیقی میان خادم و مخدوم محقق نباشد نه امر معاش نه امرمعاد خادم صورت کمال می پذیرد گفته‌اند طرق العشق کلها آداب .

عاشق جان دهد تامعشوق راعزت فزاید و بی رضای او کاری نکند تا نقاری بخاطر او نیاید:

ای دل بهوای دوست جان را درباز جان را چه محل هردوجهان را درباز
بسیار نگویمت فلان را درباز با هرچه دلت خوشست آن را درباز

هرطالبی بدیده بصیرت بهرفتار برگزیده داورجناب مالك اشتر علیه سلام‌الله الملك الاکبر در حضرت ولی مطلق صلوات‌الله علیه وآله نگرد داند که راه ارادت وبندگی را چگونه پویند ورضای مخدوم را چه‌نحوجویند من اراد فلیرجع الی کتب السیروالاحادیث.

فصل بیست وهفتم- مخدوم باید متکفل جمیع مهام معاش خادم گردد تااشتغال بمعیشت اورا ازاهتمام بخدمت بازندارد ودرتقدیم خدمات مستحسنه التفات جدیدی باو نماید تا باعث مزید شوق او بخدمت باشد وبرای زلات قلیله که غالباً ناقصین ازآنها خالی نباشند اورا مورد سیاسات کثیره ننماید واگراواظهار ندامت ازافعال قبیحه خود کند قرین عفوواغماض کند واگر بی‌جهة کسی با او بمعادات برآید او را حمایت رساند و به بسیاری خدمات اورا بازندارد که نشانه عدم التفات خواهد بود زیراکه او بتقدیم خدمات ترقیات حاصل کرده به فیضها خواهد رسید محروم ازترقی وفیض نماند وگاهی در فکر آسایش او باشد که ملال از خدمت برای او رو ننماید قال‌الله تعالی شأنه **ما انزلنا علیك القرآن لتشقی** وقال ایضاً **علم ان سیکون منکم مرضی** .

فصل بیست و هشتم - سلطان عادل اگر خود محیط برحقایق اشیاء است تعدیل حقوق کما ینبغی خود تواند کرد وآن سلطان را ولی و ناموس الهی خوانند و اگر احاطه وعلم برجمله حقایق اشیاء ندارد لابد است که در تعدیل حقوق و حفظ بلاد و عباد متابعت ناموس الهی نماید والا باجهل بحقایق تربیت منتحقق نگردد اگرچه درنظرجهال عدالت نماید زیراکه کثرت حقوق به‌کثرت اعمال نیست و اگرمن غیر شعور اتفاقاً گاه باشد که تعدیل بعمل آورد لیکن عموم ودوام نخواهدداشت .

مولوی معنوی درنقل روباه وافتادن اوبه‌خم رنگرزی گوید :

بانگ طاوسان کنی گفتا که لا پس نیی طاوس خواجه بوالعلی

قال‌الله تعالی **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی**

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهردستی نشاید داد دست

فصل بیست ونهم - ولی محیط برحقایق اشیا مظهر مبدأ اول و عقل کل باشد

تصرف اودرعالم تصرف حق وبسط یدش بظاهروباطن مطلق بود :

گر بگویم تا قیامت نعت او — هیچ اورا مخلص ومقطع مجو

در بشر روپوش کرده آفتاب — فهم کن والله اعلم بالصواب

هدایت وکمال اقتدا با اوست ونجات در نشأتین تشیع وتشبه باواست و مخالفت او کفروضلال است و عدم اطاعتش نقمت ونکال زیرا که منافی حق باطل باشد واگر صحبت و خدمت اومیسر نگردد تابعین او که تربیت یافته توجه اویند بمضمون المؤمن مرآة المؤمن بازظلال و عکس اومی باشند متابعت ایشان مانند متابعت اوبل عین اطاعت او خواهد بود .

قال الله تعالی شأنه **من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی ونصله جهنم وسائت مصیراً .**

مردان خدا زخاندان دگرند **ومن یضلل الله فلن تجدله ولیاً مرشداً .**

فصل سی ام ـ چون کمالات ولی مطلق تکوینی و ذاتیست وکمالات تابعین صناعی و تحصیلی است پس سلسلهٔ کمالات مترتب وبه هم مرتب است وممعنن ویدا بید از ولی مطلق فایض می باشد وچنانکه ازمقالات سابقه مستفاد شد جمیع مراسم عقل وشرع وسلوك طریق معرفت کمال تحصیل کمال است هر نفسی که دارای این مقام است کامل ومستوجب مرتبه مطاعیت است وهر کسی که جامع این کمالات نیست اگرچه متصرف در بعضی مواد باشد وصاحب کرامات نماید صاحب این مقام نخواهد بود متابعت او مثمر ثمر نمی باشد .

از نسخه یی که حاضر بود تا به اینجا بعین عبارت نقل نمود وآنجناب رارساله دیگری است وتحریر میشود :

بسم الله العلی الغالب برعارفان مسائل طبیعی پوشیده نیست که مرکباب جسمانیه را که درعالم سفلی واقعند بردوقسم گرفته اند مرکبات تامه و مرکبات غیرتامه .

مرکبات تامه آنست که حفظ صور نوعیه خودشان رامدت معتدبها میتوانند بنمایند و غیر تامه خلاف آنست مثل دخان و بخار و ترکیب را بعضی چنان دانسته اند که اجزای عنصریه درمرکبات صورنوعیه خودرا گذارند وصورت علیحده گیرند و بعضی چنان یافته اند که صورنوعیه عناصر باقی است اما بواسطه تصغروتماس بیکدیگر اثرهیچکدام ظاهر نمیشود واینها را اصحاب خلیط گویند وارباب صنایع که مرکبات راتحلیل به بسایط دهند مشاهده کرده اند که اجزاء ناریه وهوائیه ومائیه وترابیه ازمرکبات حاصل آید وهریك راازدیگری جداکنند وآثار عناصر را ازآن تحصیل نمایند مثل اینکه اجزای ناریه را جمع کنند و اشیاء را بهآن احراق کنند بلکه حرارت نفس انسانی راچنان یافته اند که بمرتبه یی حرارت دارد که آهن میتواند آب کند وجاری سازد وقس علی هذا .

هریك ازکیفیات عناصرمحلله راقدر وپایه یافته اند که در صدر فعلی از افعال شود

این تحلیل یافتن مرکبات به عناصر اربعه‌را دلیل یافته‌اند که مرکبات تامه مرکب‌ازعناصر اربعه میباشد وحال اینکه مانع را رسد که گوید شاید ازیك عنصر ودو عنصر ترکیب یافته باشد اما وقت تحلیل منحل به اربعه شود زیراکه تبدیل عنصری بعنصر دیگرمشهود آمده واستدلال باینکه دوعنصر قوهٔ فاعله‌زیاد دارند ودو عنصرقوهٔ منفعله زیاددارند مردوداست زیراکه درهمه هردو قوه‌هست واین درکاسرو منکسر ظاهراست‌وهمچنین چه میشود که‌عنصر خامس هم باشد اما هنگام تحلیل یکی بالمرة فانی یا مبدل به دیگری شود و این عناصر مشهوده لاشك مرکباتند نه بسایط، همین‌بحث نیز درآنهاجاریست علی ای‌التقادیر حکمای طبیعی گفته‌اند که بسایط جزء بدن نمیشود واین‌غلط محض است این مطلب راتفصیلی‌لازم است پس رحم‌الله امرأ سمع ووعا.

بیا ای شیخ در خمخانهٔ ما شرابی خور که‌در کوثر نباشد

بدانکه‌غذای وارد‌برابدان‌حیوانات واصول‌واغصان‌نباتات‌آن را گویند که صورنوعیه مرکبه راگذارد ومستحیل‌باجزاء حیوانیه ونباتیه‌گشته ساری دراجزاء‌آن‌گردد وبحیثیتی تداخل کند که آن اجزاء را در ابعاد ثلاثه یا بعض آنها زیاد کند یا بدل مایتحلل منها شود وبخلاف‌آن دواء است نه غذا حال‌گوییم غذا اگرمرکب باشد نه بسیط پس هیچ غذا نباید باشدزیراکه به مشاهده مشهودآمده که‌اجزای عنصریه‌بصورتها درمرکبات باقی‌است.

دیگرآنکه پاره‌یی‌ازنباتات دربهار مشاهده میشود بی‌آنکه اجزاء مائیه وترابیه باو برسد نمومیکند مانند پیاز، پس معلوم است که اجزاء هوائیه جزء آنها میشود والا نمو بی‌معنی‌خواهدبود واگر گوییدآن‌هوامرکب‌است‌گوییم پس‌اشیایی‌راکه درتراب دفن‌میکنند باید نموکند زیراکه تراب هم مرکب است وحال آنکه محتاج آب میباشند.

دیگرآنکه بوی‌کباب وامثال‌آن بمنزله غذا تقویت ضعیف را می‌نمایند اگرنه غذا شود‌پس‌چراتقویت مینماید بلکه مشهودگشته‌که اغلب‌طباخان ازبوی طعام سیرشوند وازرغبت بطعام باز میمانند بلکه تنفس نیز در اکثرحیوانات مدد غذاست نمی‌بینی که بتدریج ترك طعام کنند ونباتات بجهة شبنم سبز وخرم شوند بلکه از ریاح بارده تقویت و نموکنند که بقلیل غذایی اکتفا توان نمود همچنین‌بتدریج نفس راچنان عادت میتوان کرد که بدو پاس یا سه پاس احتیاج تنفس نباشد اگرتنفس بجهة ترویج روح حیوانی‌تنها باشد این‌عادت را نتوان کرد زیراکه حرارت از روح حیوانی منفك نخواهد شد وحبس نفس مقدور نخواهد گشت‌غایتش‌اینست که‌هواوماء دربعضی‌ازحیوانات‌اسباب کفایت به بدل‌مایتحلل نشود اماقول باینکه هیچ دخیل‌نباشد یابسایط غذا نشوند قولیست نا تمام پس مضمون و خلقنا الانسان من طین‌لازب وهمچنین**وجعلنامن‌الماء کل‌شی‌ءحی** دردست خواهدآمد **وخلقنا الجان من‌قبل من نارالسموم** وامثال این‌آیات را حمل برجزء قالب نباید کرد والله‌الموفق.

یا آنکه گوییم که خلقت آدم ازطین مرکب طبقه اولی اززمین که همه عناصررا دارد وهمچنین جان ازنار ترکیب داشته بعمل آمده باشد نه تراب خالص ونار خالص پس هم‌چنانکه سایرحیوانات تولد وتوالدی دارند انسان که نوعی‌ازحیوانات است تولدی‌وتوالدی باید داشته باشند نهایتش اینست که‌قلیل مشهودآمده نمی‌بینی که درهرفصلی وهرقرنی نوعی ازحیوانات بظهورآیند بعد چنان مفقود شوند که یك فردی ازآنها پیدا نیست و همچنین میان جزایر بحور سباع درنده بسیارمشهودگشته ومعلوم است که آنها را از یکماهه راه ازکشتی بآنجا نقل نکرده‌اند وتکون آنها ازهمان طبقه اولی‌از زمین‌است و تراب و ماء آن همه مرکب است چنانکه در تحلیل مشهود میگردد لهذا حضرت رب‌العالمین ازخلقت انسان وجان‌باین‌عبارت ادافرموده یا اینکه میتوانیم‌بگوییم که ازعنصر خالص‌مخلوق‌شده.

چنانکه قول رسول‌الله کنت نبیاً وآدم بین‌الماء والطین و ماقال بین النار والهواء و ما بین‌النار والماء وغیرذلك ظاهردراین است که خلقت آدم‌ازآب‌خالص وطین خالص بوده واگرمرکب مقصود بود میفرمودند کنت نبیاً وآدم‌کان طیناً، تدبر فافهم.

وآنجناب رادرعلم‌جغرافیانیز رساله‌ایست موسوم به نگارنامه وبعضی‌ازآن‌درناسخ‌التواریخ مرقوم است.

آقا علی آقا برادر زاده مرحوم حاجی میرزا آقاسی

جناب معارف آداب آقا علی آقا اخوی زادهٔ حاجی از افاضل عرفای این عهد و ساکن‌خوی چندان‌وقتی‌نیست که رحلت نموده‌است.

ملا محمد باقر صحبت لاری

آخوند ملا محمد باقرصحبت تخلص درتذکره دلگشا مذکور است اصلش ازبیرم لار فارس است ودربدایت حال به‌شیرازآمده و اکتساب فنون فضایل نموده وعود بوطن مألوف فرموده کثرت حافظه واستقامت سلیقه داشته و اهل لار او را مطاع و امام جمعه و جماعت میدانسته‌اند ومشرب عذب صافی دارد.

ودر فارس نامه ناصری ترجمهٔ آنجناب مشروح است‌وازآن جمله است که در اواخر عمرچشمش پوشیده‌گشت ودرسال هزارودویست وپنجاه ویك برحمت ایزدی‌پیوست ودیوان اشعارش از سی‌هزار بیت گذشته است وازاوست:

ای بـه ولای تـو تولای من	از خود و اغیار تبرای من
بود تـو پیدایی پیدای مـن	گر بشکافند سرا پـای مـن

جز تو نیابند در اعضای من

سـایـهٔ عشق ار بکلیسا فتـد ولولـه در مسجد اقصی فتد
زلزلـه در طاق سکوبا فتد پس نـه ترا لرزه در اعضا فتد
بر سر منبر رسد ارپای من

وفرمودهٔ اوست :
لمعـات وجهك اشرقـت و شعاع طلعتك اعتلی
ز چـه رو الست بربکم نزنی بـزن که بلی بلی
به جواب طبل الست او ز ولا چوکوس بلی زدم
همه خیمه زد بـه در دلم سپه غـم وحشم بـلا
چوشنید نالهٔ مرگ من پی‌سازمن شد وبرگ من
فمشی الـی مهـرولا و بکی عـلی مجلجلا
چو خوش آنکه آتش حیرتی زدیم بقلهٔ طور دل
فسککـته و دککـته متدکدکا متـزلزلا
پی خوان دعوت عشق هوهمه شب زخیل کروبیان
رسد این صدای مهیمنی که گـروه غم زده الصلا
من ومهرآن مه خوب روکه چوزد صلای بلابراو
به نشاط و قهقهه شد فروکه انا الشهید بکربلا
توکه فلس ماهی حیرتی چه زنی زبحر وجود دم
بنشین چو صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا

ومخفی نماناد دربعضی ازجنگها دیده شدکه این اشعار را به دختر شوشتری طوطی تخلص نسبت داده ومصراع اخیر را «بنشین چوطوطی ودمبدم» نوشته .

وجه تسمیه قرةالعین

وبعضی معاصرین این ابیات را بدختر حاجی ملا محمد صالح برغانی ملقبه بقرة‌العین نسبت داده واین لقب را میگویند مرحوم حاجی سیدکاظم رشتی بوی مرحمت نموده دراوقاتی که درمجلس درس مخصوص حاضر بوده جناب سید بوی یاقرة عینی میفرموده و حاجی ملا محمد صالح برادر حاجی ملا محمد تقی بود و قرةالعین را برای پسر خـود گرفت وچون تصدیق به‌باب ننمود سحرگاه که حاجی پدرشوهر بمسجد رفت قرةالعین بـا اصحاب باب برسراو ریختند وشهیدش‌نمودند واین‌رجزرا درآنحال گفته: انکحت وزوجت قدفرمن البیدا .

وحاجی ملامحمد صالح وحاجی ملا محمد تقی ازعلماء ابرار واخیار قزوین‌بودند ومزار هردو درآنجاست .

شیخ اسمعیل بن قرة العین

شیخ اسمعیل بن آقا محمد بن الحاج مولی تقی الشهید با آنکه مادرش قرة العین بابیه مذکوره درتواریخ است خود درتقوی وفضل صاحب مقامی سامی ودر منبر لسانی ملیح دارد.

ملا محمد باقر مجتهد لاری

آخوند ملا محمد باقر مجتهد لاری سمی صحبت که او نیز از افاضل علماء آن خطه است واسفار عدیده نموده باعرفاء هردیار صحبت داشته غیر از آنجناب است وفاتش درسال هزار ودویست وهشتادوهشت یا نه بوده.

حاجی آخوند محلاتی

مرحوم حاجی ملا زین العابدین المشتهر بحاج آخوند محلاتی در زمرهٔ نیکان و اهل عرفان است جناب حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی کاشانی و حاجی محمد حسن نایینی را دیده وازبزرگان این سلسله بوی نظری شده وجمعی از اعیان نهایت اخلاص و ارادت به آنجناب اظهار می‌نمودند مزار کثیرالانوارش درباغ ابن بابویه علیه الرحمة آثار نیکو وبنیان مینودارد یزارویتبرك. وفاتش درحدود هزارودویست وشصت روی داد ومرحوم میرزا عبدالباقی گیلانی منجم باشی ازمریدان اوست وخاقان مغفور نسبت به منجم باشی کمال مرحمت داشت به ملاحظاتی که پدر اودرهنگامه گیلان خدمت نمایان بدولت قاجار نموده نواب خان بی بی خانم که از بطن خیرالنسا خانم بلباسیه بود بمنجم باشی مذکور دادند ومیرزا مهدی خان منجم باشی خلف الصدق میرزا عبدالباقی است، رفته رفته منجم باشی هم لقب آن خانواده شده است وحال آنکه ازعلم نجوم بی‌خبراند.

و میرزا عیسی خان منجم باشی نـوادهٔ میرزا عبدالباقی ساکن لنگرود گیلان است اوقاتی که فقیرسیاحت گیلان رفته بود یك دو روزی ملاقاتش دست دادجوانیست متمول. خلاصه مرحوم حاجی آخوند را فرزندی است نامش حاجی محمد کاظم بملاحظه ارادت میرزا ـ عبدالباقی به‌لنگرود رفت و اجلش همانجا رسیده مدفون گردید ومزار وی درآن ده کـه ییلاق آن بلوك است معروف است وجمعی ازاولاد واعقاب حاجی مذکوررا باحقیر رابطه و دوستی درمیان است مانند مقرب الخاقان میرزا علیرضاخان سرتیپ پستخانه ومرحوم حاجی آخوند را فرزند دیگری بوده حاجی ملامحمدتقی درحدود سال هزار ودویست وهشتاد و اندی وفات یافت امم الخلف اومیرزا زین العابدین معروف بحاجی آخونداست باآنکه بمکه نرفته ودرزمره عرفای شامخین وقدوه معاصرین است.

حاجی آقا میر مؤمن شاهد

حاجی آقا میرمؤمن شاهد تخلص اصلا ازسادات رضوی خراسان بوده و اجدادش در ایزدخواست آباده فارس متوطن شدند. درریاض العارفین ومجمع الفصحا ترجمه وی مذکور.

ودرریاض العارفین باین عبارت مسطوراست: مولدش قریه ایزدخواست من توابع فارس والد ماجدش جناب مقدس القاب مغفور آقاسید ابوالقاسم را سه فرزند ارجمند بل سه گوهر بی مانند است:

یکی جناب فضیلت مآب سیدعالم عامل آقاسیدمحمد معلم برادرمهترجناب آقامیرمؤمن ودرشیرازتوطن دارند ومخلصان خدمت ایشان را غنیمت میشمارند درحسن خلق وسلامت نفس ولطافت طبع مسلم است وحسب الاستدعای جمعی دریکی ازمساجد امامت می فرماید.

ودیگری جناب سید میرزا برادر کهتر ایشان است که درقریه مذکوره ساکن وگاهی بعزم ملاقات بشیرازآمده پس ازچندی توقف مراجعت می نماید. غرض جناب میرصافی ضمیر درشیرازتحصیل علوم فرموده ومدتها بدان مشغول بود تا از کمالات صوری مستغنی گردید اینك بکمالات معنوی راغب وتکمیل نفس را طالب است، بیشتر اوقات بمعاشرت ومصاحبت احبای صدیق واخلای شفیق خورسند وازمشرب محبت وذوق بهره مند است ابنای زمان در تعظیم وتکریمش می کوشند وملکزادگان بوفق ورفق با وی میجوشند.

فقیررا بخدمتش اخلاص تمام واورا بامن الطاف مالاکلام است بیشترایام بایکدیگریم وازحالات هم باخبریم گاهی شعری میفرماید ازآن جمله است:

دل ز کف رفت ونیامد بکفم دامن دوست قیمت وصل ندانسته خریدار شدم

ودرفارس نامه ناصری است که وفات این سه نفربرادردرسال هزارودویست وشصت و شصت ویك وهفتاد وپنج اتفاق یافته. راقم گوید مرحوم حاجی آقامیرمؤمن رااخلاف نیکو بود: حاجی میرزاحسن، حاجی میرزاحسین آقا، میرزامحمدصادق ومیرزاعلی وباحاجی میرزاحسین راقم را نهایت الفت بود ولادتش درسال هزار ودویست وپنجاه ودو بشیراز بود ووفاتش در طهران سال هزاروسیصدوشش. دوپسر نیك سیرازوی یادگاراست.

حاجی شیخ محمد خزاعی شیرازی سافر

زبدةالعلماء تاج العرفا حاج شیخ محمد خلف الصدق مرحمت مآب شیخ مؤمن اصل والدش ازاعزه اعراب خزاعی است. نظر بکمال ذاتی و علوم اکتسابی و صفات حمیده در جامع عتیق شیرازامام راتب شد باآنکه مقید به امامت بود در قید اسم ورسم نبود بمقدار روزی مقدرقانع آمده وچون همگنان طامع نگشته.

ودرتذکره دلگشا مذکوراست ساغرتخلص می‌نموده والدش پسرعمه این حقیر الی آخروالحق زاهدی بی‌ریب وریاوعارفی باصدق وصفابوده نظربه عوالم دانش وعرفان گاهی شعری میفرموده وازآنجمله است :

ای دل اقبال و سعادت نه بسعی و طلب است
بجهان کام روایی نه به عقل و ادب است
روز و شب را بکف اهل هنر نیست زمام
ورنه دیدی که شب و روز که روز است و شب است

وقصیده برفیه کمال اسمعیل را جوابی بیحرف گفته وازآن است :

بنگر که رفته رفته کران تا کران گرفت — دور زمانه را سپه بیکران برف
داریم داستان نمایان بسی به پیش — باشد اگر حیات پس از داستان برف
ساغر ترا چه شکوه ز طغیان فصل دی — میخواره را چه‌کار به این‌وبه‌آن برف

وله

گر بر بت بصدق دل عرضه دهی نیازرا — به‌که بزرق در حرم جلوه دهی نمازرا
گرچه برای بندگی ساکن مسجدم‌ولی — بندگی خدای کو بنده حرص وآز را

***

ای‌سوی کعبه‌ره‌سپر بین بکجاست‌روی‌دل — شاه مشو که همرهی قافله حجاز را

محمد زمان‌خان قاجار شیرازی منصف

محمد زمان‌خان خلف‌الصدق فضلعلی‌خان قاجارقوانلوالمتخلص‌منصف‌شیرازی‌المولد والمنشأ بوده ودرتجریش شمیران طهران مسکن‌داشت بااینکه پدرانش از امراء بزرگ و مناصب عالیه داشته‌اند خودآن ستوده خصال همواره به‌عزلت وانزوا و با ارباب معرفت و صفا بسرمی‌برده وپیوسته به تهذیب اخلاق ورفع علایق ساعی بوده وبریاضات شرعیه جاهد ازبرکات انفاس بزرگان گول عجوز دهررانخورد و به‌رخسارهٔ پیراسته‌اش ننگرید، درونش خالی‌ازنفاق ومکنونش مملو ازوفاق، خط شکسته را چون زلف نگارپیچیده نوشتی وسخن موزون رابی‌اندازه نکوگفتی .

میلادش چهارشنبهٔ روزغدیرسال هزار ودویست وبیست‌وهفت، وفاتش‌سال‌هزارودویست وشصت وچهار خدایش بیامرزاد. انواع شعررا نیکوگفتی واین‌دوبیت اوراست :

درسینه دلم گم شده تهمت بکه بندم — غیرازتودراین خانه کسی راه ندارد
می‌نوشد وپنهان کند ازمن‌سخنش‌را — کوقدرت آن تاکه ببویم دهنش را

وآن را برادری است خرد ترازخود مقیم تخلص می‌نماید یك شعراز یوسف‌زلیخای اوکه درمسکنت زلیخاگفته نقل میشود :

براهش‌خانه‌یی‌از نی بنا کرد درون نی بسان ناله جا کرد

آقا محمد حیدری

آقا محمد ازنجبای دارالعلم وادبای باحلم از کثرت عقل و دانش مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما امورمملکت حیدری خانهٔ شیراز که امری بود در آن زمان خطیر به رأی رزین‌او گذاشت و تربیت فرزند خود شاهرخ میرزا را بوی رجوع فرمود. خط نستعلیق را خوب نوشتی وشعررا نمکین گفتی،اوراست :

روزگار من دلداده پریشان نشدی گر مرا باسر زلف توسرو کار نبود

سید حسین نیاز

عمدةالسادات سید حسین ازسادات طباطبائی‌وازاحفاد میرشاه تقی جوشقانی است که درخدمت سلیمان شاه صفوی معتبر بوده، خط نسخ را بسیار خوب نوشتی ودرمعانی را بـا سلیقه مستقیم وطبع سلیم نیکوسفتی. در شعرتخلص نیاز وازنیازمندان کوی‌معارف وارباب نیاز است واین ابیات جرعه‌یی‌ازسبوی اوست :

دل پـریشان به‌خم‌طـرهٔ او شـد آری در چنین تیره شبی جای پریشانی بود

نیست معلوم‌که دلها ز غم او چون شد این‌قدرهست که‌پرخون‌شده دامانی‌چند

بیقدریم نگرکه بهیچم خرید و مـن شرمنده‌ام هنوز خریـدار خویش را

بگوچگونه فروشم غم ترا به دو عالـم که‌شادی دوجهان دادم وغم تو خریدم

شانه کمترزن که ترسم تار زلفت بگسلد تار زلف تو است اما رشته جان منست

اما حزینی شاشی (۱) که از مریدان سلطان لوندان‌قاسم گاهی بوده وی قبل ازسنه الف است این بیت را بهترگفته :

بسکه دلهای‌کسان بستهٔ آن زلف دو تاست
شانـه را راه‌گـذر نیسـت ز بسیاری دل

میرزا سید علی نیاز

قدوةالسادات میرزا سید علی المتخلص نیاز خلف‌الصدق مرحمت پناه میرزاحسنعلی طبیب شیرازی که فلاطون عصربوده درتذکره دلگشا ترجمهٔ وی مذکور است وازطرف مادر منتهی میشود بحضرات سید صدرالدین ومیر غیاث‌الدین که فضایل این دوسبق ذکر یافت.

---

۱ ـ شاش معرب چاچ است که نام شهری است در توران و او را تاشکند خوانند و کمان چاچی از آنجا آرند

خلاصه مرحوم نیاز ازمراتب عقلی بانصیبی وافر وازعلم طبش حظی متکاثر بوده و لیکن ازمعالجات بیشتراحتراز مینموده طبعی سلیم ودلی رحیم وخلقی کریم داشته وهمواره بصحبت نیکان ودرویشان مأنوس واز اهل دنیا مأیوس چندی بسیاحت هندوستان رفته وباز- گشته صاحب دیوان ومثنوی ببحر خسرو وشیرین مشتمل برقصه متخیله فیروز ونسرین دارد واین بیت اوراست :

گفتم زکوی دوست خبر گیرم از نیاز　　مسکین زخودچوآمدازآن کوخبر نداشت

واین بیت ازقصیده ایست که دروصف زلزله که در شیراز بسال هزار ودویست و چهل واقع شده گفته است :

کرد در خواب عدم پروردگان را مام دهر
بسکه جنبانید مهد ارض را از زلزله

وفاتش درسال هزار ودویست وشصت وسه بمرض وبا بشیراز بوده ولادتش بسال هزار ویکصد ونود وهفت بوده وبتفصیل ترجمه‌اش درفارس نامه‌است .

نواب محمد رضا میرزا افسر

نواب اسعد والامحمد رضامیرزا ابن السلطان فتحعلی شاه دربستان‌السیاحه میفرماید اگرچه فرزند فتحعلی‌شاه وازاولاد ملوك است امامرید حضرت سید نعمة‌الله واز اهل‌سلوك است مدت هفده سال میشود که راقم را خدمت آن نورحدقه‌سلطنت‌الفت ومحبت وآن خلف خلافت راباین‌فقیر کمال‌مودت وخلت است بحمدالله‌روز بروزرشته‌الفت محکمتر، کتاب‌ریاض السیاحه بنام نامی‌آن شهریارمزین گردیده وباسم سامی ملازمان‌معرفت شعار بانجام‌رسیده است شمه‌یی درآن کتاب‌بیان اوصاف آن‌کامکار شده هرکه خواهد بدانجا رجوع نماید.

کسی چه گوید ازخصایل آنجناب وچه نویسد از فضایل آن مالك رقاب که با حسن صورت وکمال وشوکت ودرریعان‌جوانی وعنفوان زندگانی‌ازاین‌وآن گذشته وباحق‌سبحانه آشنا گشته‌وبااهل عرفان قرین وبا ارباب ایقان همنشین شده ودرتعظیم‌علماساعی ودرتکریم عرفا داعی هم پافتادگان را دستگیر و هم دلدادگان را ظهیر است. اگرچه شعر وشاعری مرتبه‌یی‌دون ونسبت بفطرت‌عالیش‌زبون است اما چون طبع کرامیش موزون وسلیقه‌سامیش بنظم‌گفتن مقرون است لهذاگاهی‌جهت طبع آزمایی‌اشعارآبدار میفرماید این ابیات‌ازآن جامع کمالات است :

جستیم ترا زهی تمنا　　دیدیم ترا زهی تماشا
نقش تو درون دیده ما　　چون‌گوهر پاك وقعر دریا
یکدم بگذار تا نشینیم　　درسایه‌ات ای درخت طوبی

***

ای جذبهٔ خیالت برهر خیال غالب — تا درحضور مایی ما ازخودیم غایب

برخاست ازسرجان آن کو نشست باتو — ببرید از دوعالم آن کوتراست طالب

شمشادوسرو بیداست قد تو نخل طوبی — خورشیدوماه ذره است روی تو نجم ثاقب

***

تا عکس تو در دو دیدهٔ ماست — ما را بدوکون دیده بیناست

در دیدهٔ ما نمی نهی پای — پیداست که بیم غرق دریاست

بیم است که خلق را بسوزد — آبی که در آتش تو پیداست

ما را تو بهشت نقد امروز — گر وعدهٔ دیگران به فرداست

***

تو سست عهدی وماسخت روی درطلبیم — ترا تمام طرب ما تمام در تعبیم

به زلف پرگرهت اوفتاده‌ایم عجب — تویی چوماه چرا ما بعقدهٔ ذنبیم

خراب آن لب میگون وچشم مخموریم — نه همچو خلق اسیر سلالهٔ عنبیم

به پیش حکم تو از فرق تا قدم گوشیم — برای ذکر تو ازپای تا به فرق لبیم

زکیمیای محبت که ریخت در دل ما — عجب نباشداگر زرد روی چون ذهبیم

اگر نه مهررخت سر زند ز مشرق دل — سیاه روی چو شامیم وتیره دل چوشبیم

به نخل عشق توآویختیم ولیك چه سود — که دست کوته ازآن شاخهای پر رطبیم

مکش تو خط خطا بروجود ناقص ما — که ما به دفترعشاق فرد و منتخبیم

انتهی ملخصاً .

راقم گوید نواب والا تخلص افسر مینموده ودر عنوان مرحوم مجذوبعلی شاه مذکور شد که قریب پنجسال ازطرف خاقان مغفورحکومت خطه گیلان داشت وبتقریبی که سبق ذکر یافت بعدمعزولش فرمودوباهمه آنکه مدعیان درحضرت خاقانی سعایت نمودند درجه اعتبارش نکاست و پسرش رضاقلی میرزا در جرکه شاهزادگان کشیك عمارت چشمه است که منزلگاه خاقان مغفور بود وتفصیل این کشیك درتاریخ عضدی مشروح است .

وفات محمدرضامیرزادرسال هزارودویست وهفتاد وهفت بوده وازاولاد رضاقلی میرزا شاهرخ میرزاووالده رکن السلطنه پورناصرالدین‌شاه‌شهیداست. ودیگروالده نواب اسعدوالا عبدالله میرزا حشمت‌الدوله ودیگر از اولاد بلافصل نواب محمد رضا میرزا است یکی نواب محمد هاشم میرزاملقب بجناب از ارباب حال واصحاب کمال گردید وازاجله تلامذه فیلسوف اعظم جناب حاجی ملاهادی سبزواری بود موطن و مدفنش در همان دیار حکمت آثار است دیگری موسوم به حسام‌الدین میرزا معروف به آقاجان سلطان است ساکن کرمانشاهان و

درحوزهٔ فقرای نعمة اللهی داخل قریب یکسال است فوت شده ودیگر جمال الدین میرزا .

وعجب آنستکه با آنکه خاقان مغفور معروف است که با اهل عرفان وایقان التفاتی چندان نداشته‌اند جمعی از امراء بزرگ و بعضی ازشاهزادگان ستركو بسیاری ازسر پوشیدگان وبنات سلطنت نهایت ارادت واخلاص خدمت بزرگان اینطایفه داشته‌اند وبا این وصف کمال تقرب را بخدمتش دارا ومورد الطاف ازحضرتش بودند و ضمناً در عناوین سابقه اشارتی شد از ترجمهٔ آنها .

ذکر عارفان که صبایای خاقان مغفره بوده‌اند

دراین موقع بمناسبت نواب والا محمد رضا میرزا طاب ثراه ازهمشیره‌های آن والاجاه اشارتی شود نواب حسن جهان خانم ملقبه بوالیه درتاریخ عضدی است که ازدختران سنبل خانم است که درصباحت منظر ولطف خاطر وسماحت بنان وفصاحت بیان نظیرش بسیار کم بود سبك عرفان داشت واز اهل سیر وسلوك، شعرخوب میگفت این بیت او راست :

از لبت یافتم حقیقت می — و من الماء کل شیء حی

سالها درکردستان شخصاً باکمال استقلال حکومت کرده است .

نواب بیگم خانم ملقبه به‌جانباجی ازبطن بدرجهان خانم دختر قادرخان عرب بسطامی است ودراحوال جناب کوثرعلی شاه ارادت آن مخدره ذکر شد .

نواب زبیده خانم ازبطن ماه آفرین خانم شیرازیه است درتاریخ عضدی است که زبیدهٔ عصرخویش است . رستم خان قراگوزلو برای پسرش علیخان نصرت الملك آن مخدره را خواستگار شد با نهایت احترام عروسی نمود .

زبیده خانم درسلك عرفان واز مریدان مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است کمتر وقتی فراغت از اوراد خفیه وجلیه دارد. درمدت شصت سال توقف در همدان از این ذات محترمه احدی رنجش حاصل نکرده است با آنکه صاحب همه قسم ریاست وهمه‌طور حکمش جاری بود .

بزیارت حرمین شریفین مشرف شده بیست کرت بمشاهد متبرکه عراق وده نوبت به زیارت مشهدمقدس رضوی رفته هیچوقت در سفرها اسباب تجمل ظاهری را مایل نیست ولی بذل وبخشش باطنی که احدی نداند ومخفی که کسی نشناسد بسیار داشته و دارد درویش و فقیر وسید وملای عرب وعجم ازسماحت وکرم این شاهزاده خانم مؤمنه مقدسه درسفر وحضر بهره‌ورشده‌اند کمتر سائلی را محروم گذاشته‌اند، ازمنافع املاك ومقرری خودهمه ساله مقداری مخصوص برای مخارج شخصی میگذارد وبقیه بمصرف انعام واطعام فقرا وایتام میرسد .

احدی منکر تقوی وپرهیزکاری وصفات جمیله والده حسینخان حسام الملك نیست همهٔ شاهزادگان اورا به‌لقب فرشته میخوانند درتمام دخترهای خاقان مغفور گویا ازین حاجیه

شاهزاده کسی آسوده تر نباشد و این طور اسباب عزت و سعادت و استغنای ذاتی با نضمام احترام خود و ثروت و اولاد و طول عمر و خلوص نیت برای احدی از آنها مجتمع نشده است. سن ایشان اکنون که سنه یکهزار و سیصد و چهار هجری است قریب هشتاد سال میباشد، از تمام بنین و بنات خاقان که الان در این نشأهٔ فانی هستند بزرگتر است.

در هنگام مرض و ناخوشیها ابداً بطبیب رجوع ننموده آنچه از مرشد خود شنیده است بجهة معالجات رفتار مینماید و آنچه از مرشد نشنیده به استخاره تسبیح اکتفامینماید. شب زنده‌داری و حتی الامکان ریاضت بدن و نخوردن حیوانی و سایر آداب که مقدمه تزکیه نفس و بی اعتنایی بعالم فانی است منظور میدارند. در مخارج تعزیه داری ائمه هدی و اقامه مجلس ذکر مصائب و مناقب ایشان بی اختیار است.

کاروانسرایی مدور بوضع مخصوص برای اقامت زوار در قریهٔ تاج آباد متعلق باحفاد مرحوم حاجی ملارضای همدانی بشراکت مرشد خود حاجی میرزا علی نقی پسر مرحوم حاجی ملارضا و بگفتهٔ ایشان ساخته که هفت یا هشت هزار تومان در آن خرج شده و هنوز فی الجمله نا تمامی دارد.

پلی در نزدیکی روان که رود عظیمی در آنجا روان است ساخته، برای مخارج این پل امیر زاده احتشام الدوله سلطان اویس میرزا زمانیکه حاکم همدان بود شرکت نموده است دودانگ قریه لاله چین را برای تعزیه داری و روشنایی کربلای معلی وقف نموده‌اند.

ازحاجیه شاهزاده بعضی کرامات و خارق عادات هم حکایت میکنند آنچه خود مشاهده کردم وشاید بعضی بگویند اتفاقی افتاده این است که بیان می‌شود و بر مردمان مجرب مخفی نیست که هر گاه بنای ظهور آثار از این خلق محجوب باشد تفاوتی در میان ذکور و اناث و فقیر و غنی نیست. هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصود.

وقتی درسفر مشهد باشاهزاده محترمه همسفر بودم و هوا در اعلی درجه حرارت بود در منزل میامی دو نفر زوار ناخوش بودند قدری یخ در پیش آبدار من بود حاجیه شاهزاده برای آن مریضهای زوار یخ خواست قدری از آن را فرستادم ثانیاً فرستادند و یخ خواستند پیغام دادم که برای خودمان در این هوای گرم لازم است جـواب داده بودند که یخ برای همراهان ناخوش لازمتر است مضایقه نکنید فردا بجهة شما یخ فراوان خواهد رسید یخ را هرچه بود فرستادم و بطور تعجب و تعریض گفتم یقین از یخ یخچالهای همدان فردا یخ خواهد رسید صبح همان شب حاکم سبزوار نیرالدوله پرویز میرزا باستقبال آمده یخ بسیار همراه آوردند.

روزی در مشهد مقدس بدیدن او رفتم تنباکوی حاجیه شاهزاده بد بود یك کیسه تنباکوی خوب ازمنزل برایش فرستادم. سه روز بعد سه کیسه تنباکو آصف‌الدوله برای من فرستاد.

ازجمله خیرات او همه ساله مبلغی برای متولی وقاری وروشنایی بقعهٔ بابا طاهر که

مدفن حاجی میرزا علینقی مرشدشان نیزدر آنجا میباشد مقرر است بقعه وصحن امامزاده یحیی واقع درهمدان راحسام الملك بخواهش ایشان عمارت نموده مبلغی صروف آن داشته‌اند اشعار بسیار از مراثی وقصاید وغزلیات در دیوان اودیده شده که بعضی ازآن دراین اوراق درج میشود. دراشعار جهان تخلص میکند ازجمله اشعار او این است :

دردہ به من ای ساقی زان می دو سه پیمانه   کزسوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که دراین مستی خود نیزروم ازیاد   غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
ازعشق رخ جانان گشته است جهان حیران   مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

***

گفتند خوش درگوش دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی زخود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه‌ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

***

در شب هجران گدازم همچو شمع   روز وصلت سر فرازم همچو شمع
در رهت استاده‌ام از شوق دل   تا بیائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی   که بسوزم که بسازم همچو شمع

***

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام
هر زمان ریزد به کام خشك من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان پانهم در کوی دوست
لطف او گر شامل آید مینهم گامی دگر

نواب سرو جهان خانم ازبنات محترمه حضرت خاقانی محسوب میشود ازبطن فاطمه خانم پس ازآنکه شاه خلیل‌الله را اشرار یزد به اغوای ملاحسین شهید کردند مورد سخط پادشاهی شدند محض حفظ آن خانواده وپاس زحمات میرابوالحسن خان پدر شاه خلیل‌الله که خود تا زنده بود لطفعلی‌خان زند راباآن رشادت به کرمان راه نداد. سروجهان‌خانم را به مرحوم حسینعلی خان معروف به آقاخان محلاتی پسرشاه خلیل‌الله مزبورداده که آقا علی شاه مرحوم ازبطن آن مخدره است .

درتاریخ عضدی مذکور است بعد ازآنکه شاه خلیل‌الله پیشوای اسماعیلیه را اهل یزد

بقتل رسانيدند حضرت خاقان باعلی درجه خونخواهی ومؤاخذه قتل سيد مزبور را فرمودند وبجهة دلجويی آن سلسله دختر خودشان را به آقاخان پسر شاه خليل‌الله داده كه آن سلسله دل شكسته و گسسته نشوند .

راقم گويد اجمالی از تفصيل ارادت آقا خان وشاهزاده وفرزندش عليشاه دراحوال والد مذكور گردد. وفات شاهزاده در بمبئی سال هزار وسيصد جنازه‌اش حمل بكربلا جنب باب قبله درحجره مخصوصه دفن شد .

نواب خورشيد كلاه ملقبه شمس‌الدوله ازبطن تاج‌الدوله‌زوجه ميرزا علی محمدخان نظام‌الدوله پسرعبدالله‌خان امين‌الدوله نواده‌صدراصفهانی، تفصيل عروسی وفرارنمودن آنها بعتبات عاليات درتاريخ عضدی مشروح است .

راقم گويد اين مخدره سالها درنجف‌اشرف مجاور بوده تاآنكه درسال هزاروسيصد وشش درهمان مكان شريف رحلت نمود واين قطعه دراين مورد گفته شده :

كان فينا شمس سعد افلت افلان نبكی عليها ولـهـا
مشد انشد فی تـاريخها شمس سعدكورت فابكوالها

خدايش رحمت كناد با درويشان حقيقت نشان كمال خلوص عقيدت داشت و اظهار ارادت مينمود و اخلاف محامدوا صاف ذكوراً واناثاً ازآن مخدره باقی است از آن جمله است نواب حاجيه شمس‌الملوك كه مرحوم آقاعلی شاه را دخت خاله وجفت وسلطان محمد شاه رامام وقومی را امام است .

ودر كتاب تحفة‌الحرمين شمه‌يی‌ازاوصاف حميده آن‌خلاصه دودمان نظام‌الدوله‌مذكور است واوقات سفراول وثانی كه راقم بسياحت هندوستان رفته وگذارش ازبمبئی بود نهايت بزرگی ووداد ازاو مشاهده نمود وشايد دراحوال خويش‌ادای سخن‌وارادت كهن گفته آيد.

واز آنجمله است نواب ماه‌تابان خانم قمرالسلطنه ازبطن نوش آفرين خانم دختر بدرخان زند وآن مخدره همشيره ماه نوش لب‌خانم‌افتخارالسلطنه وزوجه ميرزا حسينخان مشيرالدوله صدراعظم بود ودرسال هزار وسيصد و هشت وفات يافت طبع موزونی داشته و غزل ماه تاج خانم مخفی تخلص هنديه را بخوبی جواب داده، اين‌است ازمخفی :

باده نوش جان كن شد خون عاشقان نوشی بعد ازاين‌چه سان‌با او ميتوان زدن‌جوشی
هركجابه من برخورد من زعمربرخوردم رشك مـاه نو طفلی پـای تـا سرآغوشی
همچو پنجهٔ مژگان عاشق از هـواگيری همچو چشم مست خود نكنه سنج خاموشی
بزم تيره بختان را پـر ز شمع فانوسی طره طلا بر سر جـامه يـك تهی پوشی
راك خان بصدرنگی‌با تلنگ خوش‌خوانی در چمن صبوحی زن برگ‌گل بناگوشی
هركجاكـه خـواهی آی لا ابالی آئينی پند نـاصحان مشنو حرف كس مكن‌گوشی

بوسه‌اش فقیران را بی سئوال منعم کن غافل ازکسی مگذر با اشاره هم دوشی
در جهان ندارد یاد هیچکس ز مهرویان دیر روز خاطرها زودکن فراموشی
مخفی از کفم برده‌ست دل زگوشهٔ چشمی عنبرین خط و خالی نازنین برو دوشی

از نواب قمرالسلطنه این است:

کاش در جهان بودی یك سخن شنو گوشی تا بیان نمایم من رازهای خاموشی
حاصل همه عالم زحمت است و بدبختی بخت نیك آن دارد کش تو اندر آغوشی

نواب عالیه عفت خانم خواهرصلبی وبطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بوده پیوسته درتزکیه نفس وریاضت مجاهدت مینموده ازعلم نجوم وهیئت ومقدمات عربی بهره داشته، خط نستعلیق وشکسته را درست مینوشته شعررا نیز نیکوسروده، چون سبك عرفان را پسندیده واغلب مثنوی‌را میخوانده وبطرز مثنوی مولانا گاهی نظمی گفته وازآن جمله است:

میل خاطر میکشد تازه به‌آن تاز نوآرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه‌ها در کتاب دوستی شیرازه‌ها
غیر عشقم هیچ در تقریر نه دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذت غیرآب خستگان‌را نیست راحت غیرخواب
غرقه‌دردریا نخواهدجز کنار درزمستان‌هرکسی‌جوید بهار
هرکه راباشد بهاری‌درجهان عشق میباشد بهار عاشقان

میرزا عبدالنبی شریفی ذهبی شیرازی

میرزا عبدالنبی ذهبی شریفی نسبت به‌میرسید شریف است ابن‌میرزا ابوالقاسم وی را دوخلف صالح است یکی میرزا محمد حسین شریفی که صاحب اختیارفارس گردید وخواهر زاده اومیرزا محمد بمرتبهٔ کلانتری آن خطه رسید ودیگرمیرزا عبدالنبی است که ارادت به آقا هاشم ذهبی شیرازی داشته و داماد وی گردید.

ونواده آن جناب در کتاب تام‌الحکمه دیباچه کتاب قوائم‌پدرخود چنین‌عبارتی نوشته که‌آقا هاشم فرموده بدانید که سلسله علیه ذهبیه پس‌ازمدتهای بعیده از دخترك من فاطمه ظاهرخواهد شد وپس ازرحلت بدارسرور وجه‌فرمایشات فی‌الجمله ظاهر گردید که جناب مستطاب‌آقا میرزا عبدالنبی دامادآقا هاشم وجد فقیرمیرزا جلال‌الدین که خودآن جناب اقدام بوصلت فرموده بودند بجهة ظهور مزیت بر همگنان از بزرگان اهل طریق شخصی بوده‌اند عمیق‌المشرب بسیارملایم وخاموش کالبحرالمحیط که ازغایت حرکت‌ساکن‌مینماید وسکوت ایشان در اظهار طریق مورث ظهورجلالت میرزای سکوت میرزاابوالقاسم شیرازی گردید تاآنکه دوره منتهی شدبمرحوم والدی ازبطن‌فاطمه الی آخرماقال.

میرزا فضل الله شریفی ذهبی خاوری شیرازی

خلاصه میرزا عبدالنبی را دو پسر بود میرزا فضل‌الله الشریفی الحسینی خاوری تخلص و دیگر میرزا ابوالقاسم راز تخلص مشهور بمیرزا بابای درویش ذهبی. ترجمهٔ آن جناب درزمره معاصرین منورعلی شاه بیاید.

آقا میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی چنانچه در تذکره دلگشا مرحوم نواب نوشته اینست ازشیراز رخت بجانب طهران بست ودرآنجا با بزرگانش نشست و برخاست دست داد و در خدمت میرزا شفیع مازندرانی که وزیری بودفلاطون ضمیرودبیری عطارد نظیرراه واعتباری یافته محل اعتماد گردید و بتحریر رسائل وتسطیر فرمایشات اومشغول گشت ورفته‌رفته معروف حضرت شاهنشاهی ومنظور رأفت ظل اللهی گردیدوبعد ازفوت میرزا شفیع برحسب امراقدس شهریاری بوزارت شاهزاده همایون میرزا متخلص حشمت والی نواحی نهاوند برقرار گردید.

وازبدایت سن اخترسخن را طبعش خاور وخاور فکرت را ضمیرش اختر، صاحب دیوان است ودرقصیده سرایی استاد ودرمجمع الفصحا ترجمهٔ اومسطوروازآن جمله او را تاریخی است دردولت قاجاریه تا خاقان صاحبقران برنگاشته ونام آنرا ذوالقرنین گذاشته.

درفارسنامهٔ ناصری مذکوراست که درحدود سال هزاروصدونود واند درشیراز متولد شده بعدازکسب کمالات ندیم مخصوص حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس گردیدپس مسافرت بجانب طهران نمود این تاریخ رادرجلوس محمد شاه ثانی فرموده.

ازپس فتحعلی شه شد محمد شه بتخت	رفت سلطانی جلیل وخسروی آگه نشست
خاوری بنوشت تاریخش که‌ازتخت شهان	شدبرون فتحعلی شه پس محمد شه نشست

و نیز گفته است:

محمد شاه را تاریخ دولت	ازاین اخراج وادخال است حاصل
چو شد فتحعلی از تخت خارج	محمد شاه دوم گشت داخل

وازادخال واخراج حاصل میشودمطابق عدد کلمهٔ ظهورالحق وسابقاً گفته شدوازجمله قصاید اوست قصیده‌یی که درمدح رسول اکرم گفته وبعضی از آن این است:

زهی رزاق انس وجان زهی خلاق جان بخشا
خداوند خداوندان جهان بان و جهان آرا

خمار از اوست درسرها نشاط از اوست دردلها
هم اومینا هم اوساغرهم اوساقی هم او صهبا

تقاضای نظام این شدکه تلخی زاید از حنظل
تمنای قوام این شد که زردی زاید از صفرا

وگرنه دارد این قدرت که آرد زرد گل سوری
وگرنه دارد این شوکت که بخشد خار بن خرما
ز لطفش هر دلی خرم ز فیضش هر تنی راضی
براهش هر کسی پویان بذکرش هر لبی گویا
همه خواهان یك مقصد همه جویای یك منزل
یکی عارف یکی عامی یکی مؤمن یکی ترسا
همه آثار یك جنبش همه آیات یك قدرت
یکی هندی یکی رومی یکی زشت و یکی زیبا
مثالی بست و خواندش عالم ارواح در پنهان
خیالی پخت و گفتش عالم اجسام در پیدا
معلق کرد بی بنیان سپهری مجتمع ارکان
مطبق ساخت بی آلت زمینی متصل اجزا
نخستین گوهری کآمد طفیلش عالم و آدم
نخستین خلقتی کآمد مراد از آدم و حوا
بود ذات شریف شهریار خطه امکان
بود نور وجود شهسوار عرصهٔ لولا
محمد زبدهٔ امکان حبیب حضرت یزدان
کفیل رزق انس و جان وکیل خالق یکتا

ومن غزلیاته:

غرقه چنان به که نجوید کنار	بسته چنان به که نگردد رها
زخم چنان زن که نیابد علاج	درد چنان ده که نجوید دوا

میرزا ابوالحسن دست غیبی شیرازی فردوس

فردوس نامش میرزا ابوالحسن از سادات دست غیب دارالعلم شیراز جنت طراز و با مرحوم میرزا ابوالقاسم صامت درطریق همقدم وشفیق ومتولی بقعهٔ متبرکه سیدمیرمحمد بن موسی الکاظم علیه السلام است چنانچه دراین بیت خود گوید:

فرزند دین محمد موسی که ازشرف	دربانیش بود شرف و افتخار من

درسال هزارویکصد وهفتاد متولد گردیده ودردویست وبیست بفردوس برین شتافته و بعداز وفاتش بسیاراشعارش ازمیان رفته.

وله:

ای که منعم ز ناله فرمایی ناله فرماست عشق جانانم

وله :

مگر آن چاك پیراهن گشادند که از بوی گلم دیوانه کردند

زمی ساقی چراغی پیش ره گیر که مستان گمره میخانه گردند

وله :

بود پیچیده طوماری دل از غم که هرحرفیش باشد دفتری چند

جفا کم کن بمرغان گرفتار چه میخواهی زبی بال و پری چند

مخفی نماناد که سلسلهٔ دست غیب ازقدیم سادات حسنی حسینی نگاشته‌اند ووجه تسمیه راقم را معلوم نیست درهرحال همیشه مردمان فاضل دراین سلسله بوده وهستند.

میرزا ابوالحسن دست غیبی تمنا

وازآن جمله میرزا ابوالحسن دست غیب تمنا تخلص درزمان شاه سلطان حسین صفوی بوده ودرهزارویکصد وهجده فوت شده، دیوانش قریب بده هزار بیت میشود وازاوست :

حیات جاودان بخشد بعاشق چشم شهلایش

ز رفتن باز دارد عمر را مژگان گیرایش

میرزا ابوالحسن دست غیبی دست غیب

وازآن جمله‌است فاضل معاصر، ناهج مناهج عربیه، جامع اسالیب ادبیه، حاوی فنون حکمیه، مؤمن ممتحن میرزا ابوالحسن دست غیب دام فضله که ماه رمضان سال هزارودویست وشصت ودودرشیرازمتولد شده و تولیت بقعهٔ متبرکه امامزاده مذکور بااوست چنانچه عماره درآن سلسله برقرار بوده. اشعاروخطب عربی بسیاردارد حواشی براسفاراربعه صدرالمتألهین وشرحی بر کلمات قصارعلوی ازمصنفات اوست. صاحب اخلاق حمیده و اوصاف ستوده است گاهی برای طبع آزمایی سخن فارسی موزون هم گفته دست غیب تخلص نموده و از آن جمله است :

کنت کنزاً بودپس احببت ان اعرف سرود شکر کزاین آرزو آخر نه برخوردار بود

میرزا عنایةالله اعتمادالتولیه دست غیبی

وآن جناب را فرزند ارجمندی است نام شریفش عنایت‌الله لقبش اعتمادالتولیه دررمضان هزارودویست ونودودو بدنیا آمده درفنون علوم مرسومه حظی کامل تحصیل نموده طبعی موزون دارد و این غزل لسان الغیب را که حاجی سبزواری استقبال نموده ایشان نیز اقتداء

فرموده درماه صفرسیصد و هفده این است :

دررہ عشق تو بیم خطری نیست که نیست سوده بر خاک درت هیچ دری نیست که نیست

میرزا محمد علی گلشن شیرازی

زبده اصحاب دانش و کمال، نخبهٔ ارباب بینش وحال میرزا محمدعلی گلشن تخلص اصلا ازطایفهٔ زنگنهٔ کرمانشاهان ودردارالعلم شیرازمتولد ودرآن خاك پاك نشو ونما یافته شاعریست سخندان ودیوانش گلستان، ازعلوم رسمی با بهره بوده ودرفن عروض وقوافی و قواعد شعری بااطلاع وبا اصحاب معرفت وارباب حال نشستی و در خلوت به روی اغیار بستی و درمدایح ائمه طاهرین ورثاء حضرت حسین(ع) درهای گران بها سفتی ازاشعاراوست:

ز بیداد تو هر کس جان دهد هست او گناه من
که تن دادم به بیداد و ترا بیدادگر کردم
کنون عمریست بامن سر گران پیرمغان گلشن
بجرم اینکه روزی بر در مسجد گذر کردم

الحاج میرزا محب علی

وآن مرحوم را اخلاف نیکواوصاف بروزگار یادگاراست یکی عمدة العلماحاج میرزا محب علی که درفن حدیث واخبارماهرودرسلك اهل ظاهر با مناجاتیان صاحب سبحه وسجاده وعمرخود را بموعظه خلق صرف نموده درعتبات عالیات مجاور بود وازآن مرحوم دو گوهر پاك امروزدر کره خاك مفخر افلاك میباشند .

آقا میرزا محمد علی

یکی عمدة المجتهدین علام فهام آقا میرزا محمد علی سمی جده که در شیراز مجلس افاده و استفاده دارند و طلاب را مستفیض مینمایند و ایام ماه مبارك خلایق را موعظه میفرمایند بعلاوه علوم متداوله اجتهادیه درعلم حروف وفن شعر بی بهره نیستندراقم قدری ازکتاب مکاسب مرحوم شیخ مرتضی را خدمت آن جناب خوانده است .

آقا میرزا محمدتقی مجتهد

دیگر قدوة الفقها آقا میرزا محمد تقی برادر بزرگترجناب میرزا محمد علی است که ازافاضل تلامیذ فاضل اردکانی بوددر کربلا بعد ازارتحال استادبه سرمن رای رفت وازخدمت میرزا تکمیل یافت وامروزدرآن دیارشخص اول علم است وراقم اصول معالم را خدمت او تلمذ نموده است. درطبع موزون بنظم دری و تازی کامل اند والحال چیزی در خاطر ندارد

باریتعالی هردو برادر را مؤید بدارد .

میرزا حبیب قاآنی شیرازی

فرزند دیگر میرزای گلشن که با خراباتیان طالب باده وساده و با برادر مهتر طرف نقیض است. میرزا حبیب‌الله قاآنی که طایر فکرتش را شاخسار مضامین بلند مأوی ودر گلشن سخن عندلیبی است خوش نوا فرهنگ سینه‌اش لغات پارسی را برهانیست قاطع و از طور سینای سینه‌اش انوار قبسات کنایات واستعارات لامع وازمطالع سخنان نظم و نثرش حکمت یونان طالع ودر محبت با خاندان رسالت و پیروی پیران طریقت آیتی است ساطع اگرچه بیشتر به قصیده سرایی مایل ولی دراقسام سخن چون اساتید اواخرواوایل درابتدای امر به اسم تخلص می‌نمود .

بعدازآنکه نواب حسینعلی میرزا شجاع‌السلطنه برادر صلبی و بطنی حسینعلی میرزا فرمانفرمای ازایالت ولایت خراسان استعفا نمود بملاقات برادر به شیراز آمده قاآنی را بخت مساعد گشت در سفروحضراز جمله خواص ندیمان حضرتش محسوب داشته ازآن دارای قاآن شوکت به قاآنی متخلص گردید وچون برحسب تقدیر بدارالخلافه وطن نموداهل وعیال را ازشهرشیراز بدارالخلافه طهران خواست .

وفاتش بقولی سال هزار و دویست وهفتاد و بروایتی هفتاد وسه بوده دیوان او را مکرر باسمه‌یی و بطبع رسیده واشهارازآن است که درین اوراق ذکری شود ولی محض اینکه از آن گلشن هم گلی چیده وازآن خمخانه هم ملی چشیده چند فردی ازاین قصیده آورده شد تا شامه مطالعه کنندگان را معطر دارد :

عاشق بی کفر در شرع طریقت کافر است — کافری بگزین دلا گرشور عشقت درسر است
کفر دانی چیست آزادی زقید کفرو دین — آوخا زین قید آزادی که قید دیگر است
کفر صورت چیست درد فقر و سوز عاشقی — دردآن وسوزاین الحق عجب جان پرور است
نفس را کامل نماید درد فقر و سوز عشق — بانگ کوس ازضربت است و بوی عوداز آذراست
عکسهای فطرت تست آنچه اندر عالم است — نقشهای فکرت تست آنچه اندر دفتر است
هست یك خورشید رخشان وآنچه بینی روزن است — هست یك هستی مطلق وآنچه یا بی مظهر است
ترك اوصاف طبیعت گود لاکز روی طبع — هرچه خیزد ناقص است وهرچه زاید ابتر است
خلق نیکی کز طبیعت می بزاید مرد را — پیکری بیجان بسان صورت صورتگر است
فکرو ذکر اختیاری چیست دام مکروشید — کان که بی‌می مستی آرددر پی شوروشر است
اژدهای نفس نگذارد که رو آری بگنج — اژدها کش شوگرت درسرهوای گوهر است
شیر حق آن اژدها را کشت اندر عهد مهد — لاجرم هرآدمی کوحیه درشد حیدر است

میرزا حسن سامان

قاآنی رافرزندی بودمیرزا حسن نام سامانی تخلص، چون‌ازشیرازبرآمد درمدرسهٔ دارالفنون درآمد بتعلیم حساب وهندسه وحکمت جدید پرداخت درلغت فرانسه دانا شدو درفن موروثی وشیوه سخن سرایی توانا چون روی درترقی کمال آورد اجل مهلتش نداد روی بسرای بی‌زوال نهاد بسال هزار ودویست وهشتاد وپنج قصاید و مسمطات خوب دارد واین موقع دو سه فردآورده میشود:

تلخ کم گو پی آزار دل همچو منی همه‌کس راست‌مسلم که توشیرین سخنی

***

سر فـراز است پیش هـر نظری هر که در پای دوست داد سری

جـلوه‌یی کرد آتش رخ یـار بدو گیتی نمانـد خشك و تری

شیخ محمد قانع

شیخ محمد ابن شیخ علی، والدش از بحرین به‌شیرازآمده دردارالعلم مسکن‌ساخت و همشیره مرحوم میرزاگلشن را بحباله نکاح درآورد وشیخ محمد بظهور رسید وآن جناب ازبدوشباب بتحصیل علوم رسمی فیض‌یاب ودرمدرسهٔ حکیم مقیم گردید وخدمت ارباب‌حال واصحاب معرفت رسید ودرصفای باطن کوشید وبمفادولدالحلال یشبه بالخال طبع سرشارو قدرت سخن موزون داشت وبملاحظهٔ تجرید وگوشه‌گیری وقناعت تأهل اختیارننمود وبا تنگدستی با دوستان گشاده روبود وتخلصش چون وصفش قانع واین اشعارازگفتاراوست.

بگذر ز سرجان و دل ودین بره عشق خواهی اگر این راه کنی طی بسلامت

باشد بسرم شوق خرابات که عمریست حاصل نشد از مدرسه‌ام غیر ندامت

***

چه حاصل گر کند دیگر نگاهی که از اول نگاهش رفتم از هوش

ندانم قـانع از لعلش چـه بشنید که با چندین زبان گردید خاموش

میرزا امین خاکی شاه‌شیرازی

میرزا محمد امین شیرازی‌الملقب خاکی شاه. ترجمهٔ وی در ریاض‌العارفین است و دراینجا ازتذکره مجمع‌الفصحا آورده میشود. دربدوحال‌مکسبی داشت بعداز طلب طالب صحبت اصحاب حال شد و به‌صحب علی شاه چشتی رسید و دل بست وبتصفیه نفس پرداخت زحمتهای شاقه را تحمل‌کرد وازاعادی زحمات بسیاردید بملامت تن درداد وملالت نیافت

چندی هم در عراقین سیاحت کرد، در قلمرو علی شکر جمعی ارادتش گزیدند دیگرباره بشیراز آمده متوقف شد علمای عهد محبعلیشاه را تکفیر و از شیراز اخراج کردند و در حالت خروج مؤلف بخدمتش رسید پیری معمر، معمم، موقر، مکرم بود. علی ای حال میرزا چندی در تکیه هفت تنان خارج شهر صومعه و خانقاه داشت و مکرر فیض صحبتش روزی میشد.

بسیار آزموده و سوخته و پخته و خلیق بود در عین فقر قناعت و در کمال عجز مناعت داشت در اواخر عمر بطهران آمده مدتی بماند تا رحلت نمود در مقبره خارج شهر طهران جسمش مدفون شد و جمعی از مریدانش از او کرامتها بیان کردند علی الجمله وی خاکی شاه لقب داشت و بر طریقه حقه ثابت بود گاهی برحسب ذوق بنظمی میپرداخت ولی مدون نمیساخت اوراست:

ای دل اگر دمی ز خودی با خدا شوی　　از پای تا بسر همه نور و ضیا شوی
گفتی کز اختلاف جهان نیستم خلاص　　هستت خلاص گر بخلافش رضا شوی
یابی فراغتی ز ستمهای نفس اگر　　با سالکان راه صفا آشنا شوی

***

چندی پی علم و مذهب و کیش شدم　　یك چند دگر طالب درویش شدم
دیدم دل بوده مبدأ هر فیضی　　برگشتم و عاشق دل خویش شدم

آقا عبدالله طبیب شیرازی

محامد نصاب آقا عبدالله طبیب شیرازی خلف الصدق حاج علی اصغر در مجمع الفصحا است که وی مردی فاضل نکته دان و سالك صفوت بنیان بود، در اخلاق حسنه معروف و به صفات حمیده موصوف. در ایام توطن و توقف من بنده به شیراز که کمتر از قرنی نبود غالب آن ایام با من قرین و منش همنشین سالی سه چهار است که در گذشته، انتهی.

در ریاض العارفین است که در خدمت علما و فضلا اکتساب کمالات نمود در عقلیات تلمیذ ملا احمد یزدی و سایر الهیین معاصرین بود و حکمت طبیعی را در خدمت جناب فضیلت مآب حاج میرزا سید رضی که الحق حکیمی عیسوی و طبیبی مبارك قدم بود اقتباس فرمود. پس از تکمیل کمالات بتحصیل حالات مایل شد مدتی بتهذیب اخلاق و مجاهده نفسانیه بسر آورد و با فضلا و عرفا معاشرت کرد، غرض مردیست طالب ترك و تجرید و جاذب حال و توحید شایق صحبت فقیران و عزیزان و از مصاحبت اعیان و امرا گریزان غالب اوقاتش صرف تعبد و طاعات و اکثر معالجاتش محضاً لله پاکی فطرتش از حصول قربت اهل دنیا مانع و علو همتش بوصول معیشت مقرری قانع فقیر را بخدمتش کمال اخلاص است این ابیات از اوست:

خوش گفت پیر عقلم دوش از سر کرامت　　عشق بتان ندارد حاصل بجز ندامت

از حادثات گیتی ایمن شوی و فـارغ — در کوی می فروشان سازی اگر اقامت

***

برهرچه نظر میکنم ازوی اثری هست — اندر دل هرقطره ز بحرش گهری هست
بیهوده مرو در پی هر زاهد و واعظ — کز آن خبری نیست که بااوخبری‌هست

رباعی

ای آنکه ز هر ذره نمایان شده‌یی — از هر طرفی چو مهرتابان شده‌یی
درکعبه ودیر جمله را روی بتوست — تو مقصد کافر و مسلمان شده‌یی

الشیخ احمدالاحسائی

الشیخ‌الامجد احمدبن‌زین‌الدین بن‌الشیخ‌ابراهیم‌الاحسائی‌روح‌الله روحه‌قال‌المحدث النیسابوری‌المعروف بمیرزا محمدالاخباری فی رجاله احمدبن زین‌الدین الاحسائی‌القاری فقیه‌محدث عارف‌وحید‌فی‌معرفةالاصول‌الدینیة له‌رسائل‌وثیقة اجتمعنا معه‌بمشهدالحسین(ع) لاشك فی‌ثقته جلالته انشاءالله، انتهی .

وددرروضات‌الجنات بنحوتفصیل ترجمهٔ‌آن جناب وطرق روایات واسامی کتب ورسائل مؤلفه اوذکرشده اجمالش‌آنکه ازخدمت امیرسید علی طباطبایی صاحب ریاض وشیخ جعفر صاحب کشف‌الغطاء ومیرزا مهدی‌شهرستانی‌وازجماعتی‌ازعلماء قطیف وبحرین‌اجازه‌روایتی داشته ودراواسط عمربممالك عجم‌آمد وبیشتردردارالعباده یزد بماند واز آنجا به اصفهان روانه شد ومدتی نیزدرآنجاتوقف فرمود وازآنجا برای مراجعت بموطن‌خویش‌یعنی‌کربلا حرکت نمود چون به‌کرمانشاهان رسید نواب محمد علی میرزا پورخاقان حاکم‌آن دیار بود امر بتوقف شیخ نمود .

وبعد ازوفات محمد علی میرزا بجانب عتبات روان‌گردید وبقصد مجاورت و تصریف بقیه عمردرآن مکان شریف واشتغال بتألیف وتصنیف رحل اقامت انداخت وجمعی ازاطراف وجوانب به ارادتش روی‌آوردند وبسیاری درطعن اوسخن گفتند وهرچند شیخ عقاید خود را تقریرنمود واجوبه مسائل‌راتحریرفرمود وردفلاسفه وصوفیه رانشرداد مفیدنیفتادوجمعی نادان نوشتجات شیخ راکه ضرر عمومی داشت بنظر پاشای بغداد رسانیدند بمضمون کلام ابن زبیردروقعهٔ جمل اقتلونی‌ومالکاآتش فتنه را مشتعل داشتند .

لهذا شیخ مایملك خودرا ازمنقول وغیرمنقول بفروخت وباتمام بنات وبنین واهل و عیال روانه بیت‌الله‌گردید وبواسطه ضعف بنیه وپیری که تقریباً سن‌شریفش نودبود درمنزل هدیه‌که سه‌منزلی مدینه‌منوره است وفات‌یافت ومرغ‌روحش ازتنگنای قفس ناسوتی بعوالم ملکوتی طیران‌نمود وکان ذلك فی‌اوایل سنه ثلث واربعین ومأتین بعدالف ودفن بالمدینة

المشرفه فی جوارائمه البقیع .

راقم گوید دراواخرمحرم سال هزاروسیصدوشش درمدینه طیبه مشرف بودم وبزیارت ائمه بقیع فایزشدم مزار کثیرالانوار شیخ بیرون بقعهٔ ائمه متصل بدیوار در مقابل بیت ـ الاحزان است وشباکی ازآهن بدورلوحه منصوب است وبرلوحی که روی قبر است فقراتی منقوروازآنجمله است این بیت :

قدسئلت‌الفکرعن تاریخه یوما فانشد فزت‌بالفردوس‌فوزایابن‌زین‌الدین‌احمد

ونیزدرروضات‌الجنات است که ازبرای شیخ دوپسرفاضل عالم‌بوده محمدوعلی وشیخ محمد شدیدالانکاربرطریقه پدربوده وهروقت از پدرسخنی در میان بوده میگفته کذا فهم عفی‌الله عنه مگراینکه‌تلمیذ عزیز اوقدوه ارباب فهم و تمیزالحاج سید کاظم ابن‌الامیر سید قاسم‌الحسینی الجیلانی الرشتی که نائب مناب اوست لقد اطراء وافرط فی‌الثناء علی هذا الشیخ انتهی ملخصاً .

راقم‌گوید در زهد و تقوی و پرهیزکاری شیخ شرحی از پدرم رحمة‌الله علیه استماع نموده ومیفرمود ششماه درکرمانشاهان‌غالب لیالی‌وایام باآنجناب محشوربودم‌وعلی‌الجمله پس از فوت مرحوم شیخ و سید قدس سرهما جمعی که پیروان دو بزرگوار بودند منفرق بدوفرقه شدند وهردوطرفی نقیض یکی بنام رکنیه خوانده شود ودیگری بابیه .

اما مرحوم میرزا حسن گوهر که ازخواص مرحوم سید بود انکارهردوفرقه مینمود ومرحوم‌آقا میرزا ابراهیم شیرازی که ازبنی‌اعمام والداست ومریدجناب گوهرنقل فرمود که میرزا را عقیده‌آنست‌که اینها ابداً بمرحوم سید و شیخ انتساب ندارند و محض دکان خودرا بآن دوبسته‌اند .

آقا میرزا ابراهیم راکتابی است مسمی‌به رجوم‌الشیاطین‌فی‌ردالباب والمتشیخین و جمعی‌ازعلماء بالاسری‌وپشت سری‌درظهرآن کتاب تصدیق برصحت‌آن نوشته‌اند وحجة‌الاسلام میرزای شیرازی باین عبارت نوشته تلك حجتنا اتیناها .

ابراهیم میرزای‌گوهررا اشعارخوب است واین بیت ازجواهراواست :

ملجأت‌پنداشتم‌ازدست‌جورروزگاران چون‌نکودیدم‌توهم‌همدست‌جور روزگاری

و مرحوم سید قدس روحه را فرزند نیك اختری بـود سمی جدش احمد اوقاتیکه راقم مجاورت عتبات داشت مکررصحبت باحضرتش دست‌داد. بزرگوارمردی‌بود دراصلاح امور مردم خودداری نداشت باآنکه چندان علوم رسمی نمیدانست خانه‌اش ملجأ افاضل بود. درشب دوشنبه هفدهم جمادی‌الاولی‌سال‌هزارو دویست ونود وپنج بعد ازاداء فریضتین مغرب وعشا ازصحن مقدس بباب معروف بسدر بیرون‌آمد که شریری بضربتی پهلوش را شکافت وباجدادش ملحق گردید وخلف‌الصدقش آقا سیدقاسم بجای پدر نامور است .

تنبیه

جناب سیادت مآب معارف آداب مجدالاشراف میرزا جلال الدین ذهبی دام مجده دیباچه‌یی بنام تام الحکمه بر کتاب شرایط الطریقه وقوام الانوار مرحوم والد شریفش میرزا ابوالقاسم معروف بمیرزا بابای ذهبی شریفی مرقوم داشته و ازاوایل آن چندکلمه‌یی بعبارته آورده میشود ازروی نسخه‌یی که‌در تبریز سال هزاروسیصدویك باسمه‌یی‌شده است: دوره‌منتهی بجناب سیدی‌سید قطب الدین محمد اقدس سره العزیز گردید وجمعی کثیر درخدمت ذی‌موهبت اکسیرخاصیت تربیت شده عموماً و ازخواص حاضرین حوزهٔ مبارکه چند نفری از رجال بنهایت رتبه علم و عمل و حال فایض آمده بنحویکه صاحب یرلیغ ولایت و اجـازه معنویه گردیده هریك نفر را بسمتی مأمور فرموده وصیت نموده بآنها که حکمت مبتدعه فلاسفه یونانیه ازأزمنه سابقه درمیان خلق بیخبرازحقیقت باقی مانده و با قواعد این دین مبین تطبیق ندارد. جناب شامخ‌الالقاب آخوند ملا محراب گیلانی را قـدس سره العزیز باصفهان وعراق عجم مأمورفرموده وجنابان مستطابان مولانا آقا سیدمهدی بحرالعلوم ومولانا شیخ جعفرنجفی فقیه قدس سرهما در سمت عتبات عالیات علی مشرفها السلام والتحیات و عراق عرب مقرر فرموده و جناب شامخ‌الفضایل والاوصاف شیخ‌الشیوخ شیخ احمد احسائی قدس سره العزیزرا باطراف ایران مأمور که درحرکت باشند وجناب مستطاب کروبی انتساب آقای آقا محمدهاشما قدس سره‌العزیزداماد خود وجد فقیر را بسمت فارس امر فرموده و بطور انصاف هریك ازاین بزرگواران کمال بذل جهد و اجتهاد خود را فرموده بحول‌الله تعالی وعنایاته‌حکمت‌معصومیه الهیه را درایران بل‌توران رواج دادند، انتهی.

راقم گوید درترجمهٔ سید قطب بعضی سخنان گذشت لایلزم‌الاعاده، ومخفی نماناد که کسانی که جناب مستعلی‌شاه با ایشان صحبت داشته بسیارند و ذکر تمام آنها بمناسبت نام هرشهری دربستان‌السیاحه وریاض وحدایق مسطوراست واگردراین اوراق نقل‌آن اشخاص وسخنان ایشان نماید مثنوی، هفتاد من‌کاغذ شود و چون نسخه بستان باسمه و بطبع رسیده لازم بتذکار وتکرار ندارد.

حضرت رحمتعلی شاه شیرازی

شیخنا وشیخ شیوخنا وقدوتنا وسیدنا ذوالسیر الجمیله والمناقب الجلیله والبرکات الباهره والمکاشفات‌الظاهره والکرامات‌الخارقه والانفاس الصادقه صاحب‌المعارف والعلوم والاداب‌والرسوم‌الطالع‌من‌مشارق‌النفوس القدسیه التی‌هی‌من‌مشکوة انوارالحضرت‌الربوبیة ومن افاض‌الفیاض‌المطلق علیه من‌اشعة انواره ما اعده له فکشف له حجب‌الجلال والجمال

واطلعه على مكنون المعارف والاحوال وجعله فى سلوك الطريقه منقطع القرين و فى الجمع بين الشريعة والحقيقة ذا التخصيص والتمكين مظهر رحمته اعلى العالمين قطب العارفين الحاج زين العابدين رحمتعلى شاه بن الحاج معصوم بن الحاج محمد حسن ابن الحاج معصوم عليه وعليهم رحمة الله الحى القيوم .

ملجأ الزوار كهف الحاج ينبوع الوقار شيخنا المعروف اعنى الحاج زين العابدين :

نائب الصدر مكرم بوالوفا رحمتعلى ‏ ‏ ‏ كش معين شد رحمت حق انه نعم المعين

مات قبل الموت موتا قد نشت منه الحيوة ‏ ‏ ‏ فهو باق فى بقاء الحق من بعده لسنين

قطب اهل فقر حاجى ميرزا كوچك كه بود ‏ ‏ ‏ درمعانى بى نظير و در مكارم بى قرين

لم يزل مستنجدا من حب آل المصطفى ‏ ‏ ‏ عائذا بالعروة الوثقى و بالحبل المتين

ودراين عنوان گرامى وترجمه حضرت سامى مقدم ميدارد ذكر آباء عظام وخانواده كرام آن ولايت مقام را :

ظاهراً آن شاخ اصل ميوه است ‏ ‏ ‏ باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

پس بمعنى آن شجر ازميوه داد ‏ ‏ ‏ گر بصورت ازشجر بودش نهاد

بهراين فرموده است آن ذوالفنون ‏ ‏ ‏ رمز نحن الاخرون السابقون

اول فكر آخر آمد در عمل ‏ ‏ ‏ خاصه فكرى كو بود وصف ازل

الحاج محمد حسن المجتهد

جدنا العلم الاعلم والنحرير الافخم علامة زمانه ونادرة عصره واوانه الدارج الى رحمة ربه الحى القيوم الحاج محمد حسن ابن الحاج معصوم القزوينى اصلا الحايرى المنشأ والتحصيل والشيرازى الموطن .

قال فى روضات الجنات كان فاضلا نبيلا ومجتهدا جليلا هاديا من الهادين و مروجاً للدين جامعا للمعقول والمنقول و مشتهرا بالمهارة فى الاصول من تلامذه شيخ مشايخنا مولانا محمد باقر البهبهانى فائقا على ساير الائمة والاقران فى بسطة اللسان و عذوبة البيان والقيام بحق الموعظة الحسنة للعوام والخروج عن عهدة ارشاد الامة بطيب الكلام كما نقلنه جملة ممن حضر مجلسه الشريف وسعد باستماع مواعظه الشافية من السمع اللطيف .

له كتاب مصابيح الهداية فى شرح البداية للشيخ حر العاملى فى الفقه عندنا نسخة من طهارته فرغ منها فى ذى القعدة سنه ثلثين ومأتين بعد الالف وتنقيح المقاصد الاصوليه فى اصول الفقه و كتاب كشف الغطا وكانه فى اصول الكلام اقول هوفى الاخلاق صنفة قبل كتابه الاتى ذكره كما قال فى ابتدائه مشيرا الى ما قاله فى كشف الغطا و كتاب تلخيص الفوايد وهو بمنزلة الشرح على كتاب فوائد استاده العتيق كبير مشتمل على كثير من التحقيق و مناظرات

كثيره مع جملة من فضلاء زمانه اقول قال جدنا فی اوایل كتابه هذا وسمیته بملخص الفواید السنیه وقال فی شرحه سمیته بتنقیح المقاصد الاصولیه فی شرح ملخص الفواید الحایریه فقد لخصها اولا فی حیوة استاده وشرحها ثانیا بعد وفاته وقال فی آخر المتن .

و فزع من الفها العبد الضعیف المستجیر برحمة ربة الحی القیوم اقل طلبة العلوم محمد حسن بن المرحوم الحاج معصوم القزوینی اصلا والحایری موطنا و فقه الله لتحصیل مرضاته حال حیوته وعفی عن معاصیه وسیئاته بعد مماته وحشره مع موالیه الاخیار محمد وعترته الاطهار فی جناته صحوة یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی من السنة الثانیة بعد المأتین والالف من الهجرة علی مهاجرها الف سلام و ثناء و تحیه مصلیا مسلما مستغفراً .

وقال فی خاتمة الشرح والحمدلله رب العالمین الذی وفقنی مع كثرة همومی واشتغالی وتفرق بالی وتراكم بلبالی لاتمام شرحه و تنقیحه والاهتمام فی تهذیبه و تصحیحه بالقدر المقدور والنهج المیسور والمسئول ممن نظر ان لاینسانی من صالح الدعوات و یصفح عما فیه من الزلات والمرجو من الله العلیم ان یجعله خالصا لوجهه الكریم وان یجعله ذخرا لی فی یوم لایسئل حمیما حمیم و وقع الفراغ منه فی یوم الجمعه ثامن شهر جمادی الاولی من شهور السنة السادسة عشر بعد المأتین والالف من الهجرة النبویة والحمدلله رب العالمین .

رجعنا الی ماترجمة صاحب الروضات قال وله رسائل متفرقة فی كثیر من المسائل و كتاب كبیر بالفارسیة سماه ریاض الشهادة فی ذكر مصائب السادة وضعه فی مجلدین و ثلثین مجلسا یشرح فی الاول سهما المشتمل علی اربعة منها احوال الاربعة الاول من آل العبا علیهم السلام وفی ثانی المجلدین المسكفل لتفصیل سایر المجالس جمیع مایتعلق بمجاری حالات خامس آل العباء واصحابه الشهداء واولاده الائمة الامناء ولعمر الاحبة انه لقد تجاوز فیه الغایة وبلغ النهایة من تنقیح ذلك الشأن و تشیید ذلك لسان و شاعت النسخ منه علی ایدی الشیعة فی هذا الزمان شیاع احسن ماقد كتب فی امثال تلك المعان ویظهر من مطاوی ذلك الكتاب انه كان مضافا الی مافیه من الفضایل والكمال شاعراً ماهراً و ادیباً باهراً حسن المعرفة بلطایف التقریر وطرائف مایلتفت الیه الفاضل النحریر من دقائق نكات التحریر .

وله ایضاً كتاب آخر سماه نور العیون مختصراً من كتابه الریاض یشتمل علی اربعین مجلسا من ذكر مصائب اهل البیت و كانت وفاته فی العشر الثالث من هذه المائه رحمة الله علیه، انتهی .

اقول وله كتاب جمع فیه خطبه الفصیحة التی فی غایة البلاغة للعیدین والجمعة و عقد النكاح و مجالس وعظه وهذه الخطب غیرما انشده فی كتاب ریاضه و اوایل مصنفاته ثم انه ارتحل روحه القدسی الی حضرت القدس سنة اربعین ومائتین بعد الف و نقل جسده الشریف

الی مشهد الحسین(ع) ودفن بقرب استاده فی الرواق عنداقدام الشهداء وزرناه مرارا بپارسی گویم جمله احوال آنجناب را ومحض اتمام سخن صاحب روضات بتازی کلمه‌یی گفته شد.

چون درسال هزارویك صدوهفتاد وپنج حاج معصوم وحاج زین العابدین والد ماجد وعم حاج محمدحسن که یکی درزمرهٔ تجارابرار ویکی درشمارهٔ معارف اخیار بود باتمام سرمایه وجمیع اهل وعیال ازدارالسلطنه قزوین بقصد مجاورت عتبه مشهد حضرت حسین بیرون آمدند ودر کربلا رحل اقامت افکندند وبار تجارت گشودند حاج معصوم پسر خود را برای تکمیل علوم برای خویش واگذاشت وآنجناب درحوزه طلاب مجدد ثانی و روضه درس محقق بهبهانی آقا محمدباقر درآمد فقه واصول را بکمال رسانید وچون پدرش بدرود عالم فانی نمود برحسب وصیت آنچه گفته بود کوتاهی ننمود اموالی که تعدادش ازالوف بکرور رسیده درراه خدا انفاق فرمود.

حاج زین العابدین چون این همت را ازبرادرزاده دید درآن انجمن که علماحضور داشتند وخوان یغما بود اموال خودرا که ازتکرارالف متجاوزمی‌نمود بوی بخشود وصبیه ثیب خود را بعقد وی درآورد وآن زن را سه فرزند کوچك از شوهر متوفی اول که نیز ابن‌عم بود بود یکی عبدالغفارودیگرعبدالمجید ودیگرعبدالحمید وذکراعقاب اینها بموقع بشود وبقلیل فاصله حاج زین العابدین برحمت حق فایزشد.

وچون حاج محمدحسن مشغول تعلیم وتعلم وتصنیف وتألیف بود وکلایی چند برای رسیدگی امورتجارت برقرارفرمود وخود درهفته یکروز بمحاسبات آنها میرسید و ازآن صبیه بنت عم اورا دوگوهر پاك بظهوررسید، اکبرحاج معصوم وکهترحاج محمد حسین وهردو درآن ولایت نشوونما نموده واشتغال بتحصیل علوم نمودند وچون حاج معصوم بسن بلوغ و رشد رسید ودرفقه متفقه گردید بمضمون کلام تمام الفقه ثم المستجر مبلغی سرمایه رابفرزند ارشد واگذاشت وبرای سهولت امورتجارت و اکمال مراتب تحصیل حاج معصوم بکاظمین علیهما السلام آمد وازمیرزا محمد علی شعرباف خانه‌یی را بمبلغ دوهزار وهشتصد قروش ابتیاع نمود وصبیه عفیفه جناب حاج محمد حسین تاجر خراسانی را مسماة عزت نسابیگم بعقد ازدواج درآورد وکان ذلك فی جمادی الاخره من شهور سنه سبع و مأتین بعدالف و اعیانی که درآن مجلس خلد مونس حضور داشته‌اند شیخ محمدکلید دار و دیگرشیخ محمد امین نجل شیخ محمودکاظمی والسید محسن ابن السید حسن وغیرهم یطول ذکرهم.

وازبطن این نجیبه درآن موطن اعلی سه‌پسر و دودختر حضرت خالق بوی عنایت نمود بدین اسامی: حاج زین العابدین والد ماجد راقم در چهاردهم ربیع المولود هزار و دویست وهشت بعالم ناسوت قدم نهاد، حاج محمدتقی، حاج محمدکاظم، حاجیه فاطمه بیگم، حاجیه سکینه بیگم.

چون درروزغدیرسال هزارودویست وشانزده که کلمه بغدیر تاریخ شد سعود نامسعود وهابی بقتل وغارت کربلا ورود کرد وبنیان اموزندگانی مجاورین که باقی مانده بودند خفایا وزوایا بودند بعدازتسکین آن فتنه درهم وبرهم گردید. مرحوم حاج محمد حسن با متعلقات ومتعلقین برای انتظام امورتجارت ورسیدگی بحساب وکلا بکاظمین آمد و چون رشته محاسبات به بصره وخلیج فارس منتهی بود ومال التجاره درسواحل آن بحرمتفرق خود به بصره آمد و درترجمهٔ غزالی حکایتی ازبابت کتاب سرالعالمین منسوب بوی و دکان کتاب فروشی بصره ازجد امجد مرقوم شد.

خلاصه پس ازچندی ازبصره به بندربوشهرآمد وبرحسب تقدیروقصد زیارت حضرت رضا رخت بشیرازبرکشید مردمان آن دیارمقدمش را مغتنم وطلاب علوم حضرتش رامحترم و استدعای توقف و توطن نمودند لهذا برای ترویج شرع مبین و تدریس علوم دین تکلیف خود را درتوطن شیرازدانست واز سرمایه خویش بنای عمارت و حمام و سایرلوازمات آن بیوتات نهاد ودراستحکام تالاروسرداب آن عمارت‌همین بس که باوصف زلازل وسایرحوادث که غالب سنوات سردابهاآب انبارمیشود طاق ورواقش تاکنون مثل آنستکه بتازگی ساخته شده وبرای تفرج وتفریح طلاب درنیم‌فرسنگی شهربطرف مغرب از باغات معروفه بمسجد بردی باغی بنام خیرآباد ودیگری حسن آباد احداث فرمود وبحاج‌معصوم امربحرکت‌دادن اولاد واهل وعیال بجانب شیرازنمود.

جناب حاج معصوم املاک کربلا وکاظمین را اجاره‌داد وطومارمحاسبات تجارتی را ازآن حدود پیچید وباعلایق پدروخویش بخلیج‌فارس رسیدورشته تجارت خودراکه‌موضوع ازپدربود بوکلا سپرد و بشیراز خدمت پدرآمد وچون اولاد وجمعیت و بسط تجارت وی بسیاروموضوع ازمحاسبات ومایملك پدربود درهمان محله نزدیك بوالدخانه‌ها ترتیب داد وپدربزرگوارش را رسم این بود نمازیومیه و لیلیه را در جامع جدید معروف بمسجد نو بامامت جماعت گذاشته وایام رمضان را تماماً وسایراوقات را غالباً منبرمیرفت و بنصایح بلیغه ومواعظ حسنه مردم را متذکرمیفرمود وهرروز فضلا وعلما در مجلس درسش مستفید ومستفیض بودند وذکربعضی اعیان تلامذهٔ آنجناب بیاید.

ایام بهاروروزهای تعطیل جوقه جوقه طلاب علوم وسایراعیان وابرار درآن باغات مینوآیات دعوت داشتند وازبوئیدن گلهای گلستان خیرآباد وحسن آباد شامه را وازشنیدن اصوات مرغان چمن سامعه را و از نوشیدن آبهای خوشگوار واغذیه لذیذه بدور سفره‌یی انتظارذائقه را محظوظ مینمودند. هنیئاًلاهل‌الدیرکم سکروابها.

وبا این‌وصف بساط تجارتش‌درهندوستان وعراق وخلیج‌فارس مبسوط وخسرو گرجی که ملك یمین بوده بر سر حساب و جمع‌آوری اقساط مقرر فرموده وآغا خسرو خیلی با

اقتدار حرکت مینموده و پس از چندی آن مرحوم بعزم مشهد مقدس ازسمت یزد حرکت نمود
و بعد از ادراك طوف آستان رضوی در مراجعت بیزد از خانواده اصیل زنی خواستگاری و
بعقد دوام درآورد و به محل توطن باز گشت فرمود واز بطن آن عفیفه درسال هزار ودویست
وبیست وچهار جناب حاج آقا محمد بدنیا آمد ونیزسه صبیه دیگر از آن مخدره بود وچهار
صبیه دیگر از امهات متفرقه که مادر بعضی گرجیه بودند و باغ حسن آباد را بدختران
واگذاشت که درمیان طایفه معروف است بباغ هفت دختران واز اعقاب صبایا جماعتی ذکور
واناث موجودند وباغ خیرآباد وخانه وعمارت شهر را بحاجی محمد حسین و حاجی آقا
محمد بالمناصفه بخشید واز کتب علمیه که کتابخانه بسیارمبارکی است وقریب هزار نسخه
خطی که غالب آنها قیمتی است وقف عموم طلاب است بشروطی که درظهرهر کتاب نوشته شده
وتولیت آن با اعلم وارشد اولاد ذکوراست بطناً بعدبطن.

وآنجناب را علاقه ملکی درمملکت فارس جز آن خانه وباغ نبود ومیفرموده مبلغ
چهار تومان که خراج باغ است بمباشرین دیوان در اول سال بدهند فرمانفرما حسینعلی
میرزا ووزرای اوهرقدر باکمال ارادت ابا میکردند جواب میدادند نمی‌خواهم همین قدر
هم ممنون شما باشم اما ربائب آنجناب چون بسن بلوغ ورشد رسیدند اموالی که از پدر و
مادربارث مستحق بودند بتصرف آنان داد وهریك برای خویش بنای لانه وخانه جداگانه
وتجارتی علیحده نهادند وازخانوادهٔ نجبا عیالات بردند وصاحب بنات وبنین گردیدند.

حاجی عبدالغفاررا دو پسروسه دختر بظهوررسید آقا محمدصالح اورادوپسرودودختر
بود یك پسرودختر به تبریز ساکن شدند والحال اولاد آنها ذکوراً واناثاً درآن ولایت ترکند
وازفارس بیخبر یك دختراوامروزدرشیرازاست پسری دارد نامش یوسفعلی چندی ارسی دوزی
رفت وحال چندی است درویش یوسفعلی شده .

آقا محمدهادی ازوی امروزیك صبیه ودوپسر که حاجی حسینعلی وآقاحسنعلی باشند
باقی است اما صبایا یکی بحاجی محمدتقی که ازجمله تجارذوی الاعتبارشهرت داشت شوهر
نمود وحاجی ابوالقاسم تاجرساکن نجف اشرف ازبطن آن عفیفه بود در سال هزار وسیصد
وهشت درهمان مکان وفات یافت میرزا احمد ویکدو همشیرهٔ او اخلاف ذی متوطن‌اند یار
شرافت آثارند خدایش رحمت کناد اوقاتیکه راقم بعزم زیارت وتحصیل علوم بعتبات مشرف
میشد از شیراز تا به کربلا با هم بودیم و متحمل زحمات فقیر بسیار میشد و همچنین
دراوقات مجاورت .

صبیه بزرگ حاجی عبدالغفاررا مرحوم حاجی محمدحسن برای نواده خودحاجی
زین العابدین رحمتعلی شاه عقدنمود وازبطن این مخدره یك صبیه بیش نیامد و سرپوشیده
دیگر کهتر را برای فرزند خود حاج آقا محمد ترویج فرمود وازاین نجیبه سه ذکور وسه

اناث بوجودآمده ترجمه این دوهمشیره واعقاب آنها بعدازاین بیاید .

حاجی عبدالمجید را دو پسر بودآقا میرزا ابراهیم ازافاضل عهد وساکن کربلا ودر فنون علوم با بهره و غالب خطوط را خوش مینوشت شرحی بر زیارت هفتم حضرت امیر نوشته وکتاب رجوم‌الشیاطین ازمؤلفات اوست و با آنکه مرید مرحوم میرزا حسن گوهر بود ومذاق مرحوم شیخ احمد را مقلد و با عموم صوفیه مغرض با حقیر مودت داشت و از والدم تمجید مینمود ودرحدود سال هزاروسیصدوشش وفات یافت ودرهمان مقام‌شریف‌دفن گردید ویك نفر پسر بنام‌آقا میرزا محمد حسین صاحب فضل و چون پدر غالب خطوط را خوب مینویسد بعلاوه طبع شعرفارسی وتازی دارد و داماد حاجی ابوالقاسم مذکور است و دو-ه سال است بطهران‌آمده و در زوایای خمول است حضرت باری انجام مقاصدش را بزودی بفرماید وسالماً بسمت مشهد عزی ملحق باهل وعیال گردد.

فرزند دیگر حاجی عبدالمجید حاجی مهدی در شغل تذهیب استاد بود و سالها در مشهد طوس مجاوروهم‌آنجا وفات‌نمود ازوی سه‌پسریادگاربود یکی مرحوم کربلایی‌محمد-علی درسال هزاروسیصد ودوازده وفات یافت. یك‌صبیه ویك پسر نیکوسیرمحمد علی راست نامش‌احمد علی‌جوانیست بامحبت وهروقت راقم‌بآستان‌حضرت رضامشرف شده‌آنی‌ازحضور مهجور نیست .

پسردوم حاجی‌مهدی‌آقا محمدجعفرمانند پدردرصنعت‌تذهیب بیعدیل‌است‌سال گذشته پسری‌بسن سی‌سال ازوی رفت بعالم باقی باین‌سبب‌آن بی‌چاره را حالی ومالی نیست .

پسرسیم حاجی‌مهدی حاجی محمدرضا مدتی‌است سرمایه اندوخته ومعروف بصراف است وعجب است‌که ازحال برادروسایرارحام تغافل مینماید چهارپسردارد: محمدحسین، محمدباقر، ابوالقاسم نام دیگری فراموش شده ، صبایا هم دارد وتمام اولاد حاجی مهدی درآستانه مقدسه رضوی مجاوروخدمتی را مفتخرند .

آقا خلیل مدرس شیرازی

حاجی عبدالحمید را نواده پسری بود بنام جدش عبدالحمید در زمره مجانین یا مجذوبین غالباً با اموات حشرمیتمود. اما معارف وتلامذه‌آنجناب یکی‌مرحوم‌فضایل‌مآب حاجی میرزا هادی امام جمعه شیرازاست‌که مسجد موسوم بنام وی درمحله میدان شاه از بنای اوست .

ودیگرقدوه دودمان آقاخلیل‌مدرس حاجی‌اکبرنواب اجمالی‌ازآنچه خوددرتذکره دلگشا فرموده‌آنکه اصل سلسله جلیله مدرسها از خراسان بوده ودرعهد صفویه به اصفهان متوقف بوده ودرفتنه افغان بشیرازمتوطن گردیده علی‌الجمله چون‌آقا خلیل‌درجوارمدرسه

حکیم منزلی گرفت تدریس آنجا بوی ثابت گردید وملقب بمدرس شد واین لقب بارث در آن دودمان جاری است تاکنون وچون آقا خلیل ازین عالم فانی روی تافت نعم الخلفش آقا محمد اسمعیل بجای پدر نشست واورا دو نفر پسر یادگار بماند آقا خلیل وچون نام جدش بود احتراماً اورا آقا بزرگ خواندند وبدان معروف شد وعمر خود را بعبادات وریاضات مصروف داشت وبه آقا هاشم شیرازی ذهبی ارادت داشته وجمعی به ذیل اودست ارادت زدند ومرضی را در استشفای بوی وطلب ادعیه توسل بوده واولاد واعقاب از نسل آن جناب تاکنون بسیارند و درکمال احترام روزگار میگذرانند .

پسر دوم آقا اسمعیل مدرس آقا علی است سالك مسالك شریعت وطریقت بوده وارادت به جناب مولانا عبدالحسین کازرونی نوربخشی ناظر تخلص داشته ورتق وفتق تکایای خارج شیراز بوی راجع بود .

حاجی علی اکبر نواب شیرازی بسمل

آنجناب را سه نفر پسر است که هریك در فنون فضایل گنجینهٔ گهرند اول ایشان است جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول حاجی علی اکبر نواب لقب وبسمل تخلص درزمره متأخرین کمتری بجامعیت اودیده شده درفنون فقه واصول تلمذ خدمت جدا علی راقم نموده است ودر محضر حسینعلی میرزا فرمانفرما تقربی فوق العاده بهمرسانید ویکی از بنات نواب والا را بازدواج درآورد وملقب بنواب گردید .

خلاصه در فنون ترسلات نظماً ونثراً عربیاً وفارسیاً خامه‌اش گوهرفشان است و این بیت خود اوست که حقیقة درست فرموده است :

اصفهان فخر باو دارد و شیراز به من ‌‌ ‌ بسمل امروز منم در همه آفاق ونشاط

وچنانچه درترجمه نورعلیشاه سبق ذکر یافت ملاقات اورا نموده وبا مرحوم والد و عم وجد راقم الفت ومحبت بی اندازه درمیان بوده وقطعه دررثاء جده یعنی والدهٔ والد از تاریخ طبع نقاد اواست وذکرش بیاید وتألیفات آنجناب بسیاراست :

تذکره دلگشا در ذکر شعرای معاصر تألیف آنرا درسال هزار و دویست و سی و هفت نموده ، رساله دراثبات واجب ، نورالهدایه دراثبات نبوت خاصه ، شرح برسی فصل محقق طوسی، حاشیه مدارك درفقه ، حاشیه برتفسیر قاضی بیضاوی ، تفسیر فارسی ، اندرزنامه ، تحفة السفر فی المعانی والبیان ، سفینة النجاة .

ولادتش درسال هزاروصد وهشتادوهفت بوده ودرسال هزارودویست وشصت وسه برحمت ایزدی پیوسته درجوار امامزاده میرسید محمد مدفون گردید وحاجی میرزا عبدالرحیم عشرت تخلص درفوت او گفته است :

چون غم فوتش زغمهای دگر افزون بدی عقل تاریخ وفاتش را غم اکبر گرفت

وازدیوان جناب نواب این دو بیت آورده میشود:

چون ابر کنم گریه بر احوال دل زار هر گه نگرم کشتهٔ بی حاصل خود را
سعی ازپی ویرانی دل اینهمه ازچیست ویران تر ازاین چند کنی منزل خودرا

آقا علی اشرف شیرازی آگه

پسر دوم آقا علی مدرس آقا علی اشرف است تخلص آگه. در تذکره دلگشا مسطوراست باین عبارت: آگه اسمش آقا علی اشرف برادر کهتر حقیراست ازدفاتر عرفا باخبر وازقواعد ارباب تصوف مستحضر اززخارف دنیوی بقلیل قانع از کثیر و پیر وصوفیان صافی ضمیر او را از علوم ظاهری نصیبی است ومونس هر بی کس غریبی، خط شکسته را خوب می نویسد وگاهی شعر میگوید.

درریاض العارفین است که همارهٔ طالب راه یقین وجویای تحقیق دین مبین بوده آخر الامر دست ارادت به جناب حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف بسکوت داده ودرسال هزار ودویست وچهل و چهار درشیراز برحمت حق پیوست واشعار معارف بسیار فرموده و از آن جمله است:

یاری نه و مبتلا دل ما برقی نه و سوخت حاصل ما
در کعبه و سومنات نبود جـز روی تو در مقابل ما

دوای دردخودازهر که جستم حوالت بر در میخانه کردند
مرا از یك نگاه آشنایی زخود وزعالمی بیگانه کردند

براه عشق عقل ار گشت سر گردان عجب نبود که هر کس بوددانا تردراینره زودتر گم شد
غبار رهگذاری دیده‌ام را داشتی روشن ولی عمریست کانراهم نشانا زچشم تر گم شد

آقا لطف علی مدرس شیرازی فکار

پسر سیم آقا علی مدرس آقا لطفعلی المتخلص فکار ترجمهٔ آنجناب درتذکره دلگشا به این عبارت مسطور است: فکار اسمش آقا لطفعلی حقیررا برادر کهتر وازآگه کوچکتر، جوانی است درنهایت ذکاواستعداد، کمالاتش درترقی وازدیاد همواره بتحصیل علوم واکتساب حدود ورسوم بوده اکثراوقاتش مصروف فقه و اصول ودراین دوفن بانصیبی است وافی و در فنون دیگر کافی، ازمراتب عقلی باخبر وازقواعد حکمامستحضر، خط نسخ راخوش نویسد وباقتضای طبع موزون شعر بسیاری گفته و میگوید.

ودر فارسنامه ناصری است که درخدمت حجة الاسلام فی زمانه حاجی محمدحسن مجتهد تکمیل علم فقه واصول را نموده بزیور اجتهاد زینت یافت ودرسال هزار ودویست و شصت و شش درشیراز عالم فانی را بدرود نمود .

راقم گوید بعلاوه استادی وشاگردی نسبت مصاهرت هم در میان بوده وصبیه‌یی که از بطن والده مرحوم حاجی آقامحمد بود زوجه او گردید خلاصه درفنون سخندانی وطبع موزون کمتری بدان پایه میرسند واین قصیده در مدح عمارت کاخ همایون که بحکم حسین علی میرزا فرمانفرما احداث شده وگویا الحال باتمام رسیده فرموده است :

آن کش زمین وآسمان در زیر فرمان آمده
مالك رقاب جم نشان از فضل یزدان آمده

دارای اسکندرخدم اسکندر دارا حشم
کش ملك عالم از قدم در زیر فرمان آمده

کلك فکار نکته دان بنوشت در تاریخ آن
کیوان براوج آسمان زین قصر حیران آمده

واوراست دروصف زلزله که درسال هزارودویست وچهل واقع شده :

اختران را زورق اندرانقلاب اززلزله — آسمان را جان ودل درپیچ وتاب اززلزله
جز بیوت آسمان کز او ندارد کس خبر — خانه‌یی نبود که نبود اوخراب اززلزله

وازغزلیات اوست :

خط چوفکارسرزند بررخ همچوماه او — فرق کند ز بوالهوس عاشق پاك باز را
گناه چشم نظر باز ماست هر چه رسد — وگرنه غمزه شوخ ترا گناهی نیست

حکایت ملا فرزی واحضار بعضی ارواح کاملین

ودراواخر عمرمرحوم حاج محمد حسن طاب ثراه مردمك هردودیده‌اش ازدیدارمردم چشم پوشید وهرکس ازاطبا چیزی گفتند و درمعالجه کوشیدند مفید نیفتاد .

ودراین مقام راقم را طرفه‌حکایتی است از مرحوم عم امجد والد جناب حاجی آقا محمد کراراً استماع نمود ومی‌فرمود مقارن اینکه اطباء یأس ازعلاج حاصل نمودند شخصی مسمی بملافرزی وارددارالعلم گردید ومدعی تسخیرارواح بود و هرکس چیزی می گفت و برحسب اتفاق مابین جمعی ازافاضل دراین شعرمولانا رومی که :

عقل اول راند بر عقل دوم — ماهی ازسر گنده گردد نی زدم

مباحثه بلکه مشاجره بود ازآنجمله مرحوم نواب سابق الذکر گنده بضم کاف بمعنی بزرگ میخواندند یعنی ماهی از طرف سر بزرگ میشود ونی از طرف دنباله و ساق و

مرحوم آقا لطف علی برادر ایشان گنده میخواندند باین معنی که ماهی چنانچه مسلم است از سر گندیده میشود نه از دم و انجمنها دراین باب فراهم میآوردند تا آنکه آراء بر آن قرار گرفت که بدون آنکه احدی ازمقصد مطلع شود آخرهمان خصیصین ملافرزی را حاضر نموده درخلوت جناب حاجی‌محمدحسن ودر آن مجلس‌هشت نفر بودندمرحوم حاجی‌محمد حسن ، نواب حاجی‌علی اکبرآقا ، لطفعلی ، حاجی محمد حسین اخوی ، وصال و من و دیگری که نامش فراموش شده وملافرزی در بیرون اطاق عبایی برسر کشیده ابتداء سؤالی نوشتند و در زیرمسند نهادند. بعدازچند دقیقه ملافرزی گفت مرد بسیارمجلل و بافرشتگان وانوارالهی نمایان‌است . قدری گذشت گفت حضرت مولاناجلال‌الدین محمدالبلخی‌الرومی بر کرسی‌نورنشسته‌ومیفرمایند عقل اول تاآخرشعرولی بنحوی میگفت ملا فرزی مانند آنکه کلمه‌کلمه دیگری میگوید باو واوبازمیگوید وگنده بفتح‌گاف خواند.

سؤال دیگر نوشته ومثل اول بدون اطلاع ملافرزی در زیرمسند نهادند بهمان نحو تراخی نمود وگفت جناب افلاطون الهی تشریف آورده‌اند و میفرمایند جناب حاج محمد حسن را سبب ندیدن چشم آنست‌که روزی درحمام بودند وکیسه را دلاك بربدنی که‌سودای معروف داشته زده وهمان را بربدن ایشان دلك نموده وموضعی ازبدن را زخم نموده وآن مرض بتوسط دم بچشم ریخته و معالجات اطباء برضد است واین دواها راباین دستورالعمل استعمال نمایند بزودی رفع شده وچشم روشن گردد و اسامی دواها را به لغت یونانی گفت یك‌دوسؤال‌دیگرهم نمودند ازصاحب ولایت‌کلیه وضدش‌هردورا ازشدت نوروناز ونعیم‌وجحیم نتوانست باسم ورسم بگوید همینقدرگفت کرا خواسته‌اید که ازشدت انوار جلال وجمال او قدرت‌نزدیك رفتن نیست واز شدت ملائکه عذاب قهرالهی‌مرانجات دهید سؤال‌رابردارید والله اعلم بحقایق‌الامور .

ومرحوم حکیم الهی‌آقا علی‌مدرس که ترجمه‌اش دراحوال راقم مذکورشود میفرمود زمانیکه معتمدالدوله منوچهرخان دراصفهان بودپای دردی سخت عارض‌اوشد وصعب‌العلاج گردید یکی ازمحارم اوگفت شخصی‌است‌آشنا واومیتواند ازارواح قدماء حکمای یونانی علاج را سؤال نماید بهرنحو بودآن شخص را حاضرنمودند گفت طفلی غیرممیزرا بیاورید وعبایی برسراوکشیدند واومشغول ادعیه خودشد ومعتمدالدوله سؤال نمود یعنی مطلبی که خودمیدانست نوشت ونزد خودش‌بود .

آن‌طفل بعدازچند دقیقه گفت آثارحضورمردی نورانی بااصحاب نمایان‌است باین‌نشان که عمامه مولوی برسرداردوشعری‌میخواند ودیگران بعدازآنکه اوتمام‌مینماید‌متفقاً تکرار مینمایند نام اورا باصرار و ابرام پرسیدند گفت مولانا است واین شعر که ترنم میفرمایند این است :

ز من نام و نشان نگذاشت یار بی نشان من
به بی نام و نشانی ماند در عالم نشان من

آن شخص گفت بنابود برای استعلاج یکی ازحکما را بخواهید معتمدالدوله فرمود راست است ولی محض اینکه اطمینان حاصل شود امتحانی شد ومعذرت میخواهم .

خلاصه سئوالی دیگر نوشت ونگاه داشت بعدازلحظه‌ئی طفلك گفت یکی ازاساطین حکمت است وبزرگان قدیم باصرارنامش را خواستیم گفت میفرمایند بقراط است وعلاج درد پا طلای سورنجان وگلاب دیگرنام ونشان شخص را نفهمیدیم که همان ملافرزی است یا دیگری و برحسب اتفاق ازآن دوا پای منوچهرخان خوب شد.

اشکال بر مسئله احضار ورفع آن وتحقیق عالم مثال

ترشیح

درمسئله بقاء روح بعد خراب البدن وتسخیرارواح اشکالات بسیار نموده‌اند و مليين را دراصل مطلب سخنی نیست ولی کلام درآنستکه نفوس ضعیفه چگونه متصور است ارواح کاملین را احضارنمایند ودانی را بعالی احاطه ممکن نیست .

راقم گوید این مسئله یکی از فروع ثبوت عالم مثال است و اجمالش آنستکه حکماء رواقیین که مقدم ایشان است فیلسوف اول اعظم فیثاغورث وافلاطون الهی واشراقیه وزمرهٔ صوفیه عالمی میانهٔ عالم غیب که عالم عقول است وملکوت اعلی وملکوت ادنی که عالم نفوس مجرده است و عالم شهادت که عالم محسوس ملك است اثبات کرده‌اند بلکه از بعضی کلمات ارسطالیس قدوهٔ مشائیین نیزظاهرمیشود و درمقدمات این کتاب درترجمه حکما بیان عبارت آنجناب شد وآنرا باسامی عدیده خوانده‌اندچون هورقلیا وعالم شهادت مضاف و عالم اشباح وعالم برزخ واقلیم ثامن وارض حقیقت وخیال منفصل و گفته‌اند که خیالات انسانی متصل و نهری ازبحرخیال منفصل است وجابلقا وجابلسا ازشهرهای آنجاست واینعالم ازطرفی متصل بعالم عقول و ازسمتی اتصال بعالم حس دارد ودرمیانهٔ این دوعالم بدایع وعجایب غیرمتناهیه ودرجات غیرعدیده است وهرچه درعالم محسوسات است ازصورواجسام ومقادیروابعاد واوضاع وهیأت وحرکات و طعوم وروایح واصوات وغیرذلك مثال همه درآن عالم قائم بذات ومعلق لافی مادة ومحل است واز حشرجسمانی و مواعید نبوات ومثوبات وعقوبات جسدانیه وآلام و لذات بدنیه که تنزیل کریم الهی واحادیث شارعین بتفصیل وارد شده بآن مستقیم آید چه بدن مثالی درحکم بدن حسی است فی جمیع هذه الاحکام وهمچنین امرمنامات وغرایب معجزات وخوارق عادات وطی مسافات بی تمادی مدت وحضورامکنه مختلفه و بلدان بعیده در وقت واحد وحاصل آنکه عالم مثال عندالمثبتین این شد عالم موجودغیرقائم بالقوی الجسمانیه بل

انما تكون القوی مظاهر له و مایری الانسان فی النوم وامثاله انما تكون فی هذا العالم و بعضی عالم مثال را الطف طبقات و اشرف مراتب عالم شهادت میگیرند و گفته‌اند هم چنانکه هرصورت ازصور عالم محسوس را که عالم شهادت است مثالی هست در عالم مثال که شهادت مضافش مینامند هم چنین هر ماده‌یی ازمواد آن عالم را مثالی لامحاله در این عالم خواهد بود پس صورت مثالی به مادهٔ مثالی قائم بوده باشد و موادهٔ مثالیه وصور مثالیه عالم برزخ در ازای موادهٔ هیولانیه وصور مادیه عالم حس است والهیین گفته‌اند التسبیح والتقدیس غذاء الروحانیین وغذاء کل موجود هو مما خلق منه ذلك الموجود ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون پس بقوت یقین و ایمان وریاضت شرعیه اهل نعیم را درنعیم واصحاب جحیم را در جحیم میتوان دید بلکه بمطلق ریاضات اتصال بملکوت علو وسفل که عالم عقول ونفوس است توان بهم رسانید واخبار از آنها میشود داد ولفظ تسخیر واحضار ازجهة مسامحه و در واقع حضور دانی است عندالعالی نه احضار دانی عالی را واتصال متناهی است بغیر متناهی نه احاطه متناهی لایتناهی را.

درمعنی جابلقا وجابلسا

تتمیم ـ جابلقا وجابلسا دراخبار آمده که اول نام شهری است درمشرق ودوم نام شهری است درمغرب ودر تعریف این دوشهر چندان نوشته‌اند که عقل درحیرت است ازآنجمله گویند هریك ازاین دوشهر هزار دروازه دارد درهر دروازه‌یی هزار پاسبان نشسته است وتا کنون جغرافیا دانان وسیاحان کسی آن شهرها را ندیده و بحکم حدیث بساط حضرت مـرتضی بچند نفر ازخواص خود نموده است وحکیم سنائی راست:

سخن کز بهر حق گویی چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر او جویی چه جابلقا چه جابلسا

وفرقه صوفیه برآنند که این دوشهر درعالم مثال است ونیز سنائی راست:

آسمانهاست در ولایت جان　　کارفـرمای آسمان جـهان
در ره روح پست و بالاهاست　　کوههای بلند و دریا هاست

ومحققین برآنند که جابلقا منزل اول سالك است درسعی وصول بحقیقت و جابلسا منزل آخر سالك باشد درسعی وصول قید باطلاق ومرکز بمحیط وشیخ محمود شبستری در گلشن راز اشاره باین دومنزل فرموده:

بیا بنماکـه جابلقا کدام است　　جهان شهر جابلسا چه نام است

شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن درشرح این بیت گوید و ارباب تأویل دراین باب سخنان بسیار گفته‌اند وآنچه برخاطر این فقیر قرار گرفته بی تقلید غیری بطریق اشاره دوچیز است یکی آنکه جابلقا عالم مثال است که درجانب شرق ارواح واقعست که برزخ است

میان غیب وشهادة ومشتمل است برصورعالم پس هرآینه شهری باشد درغایت بزرگی وجابلسا عالم مثال وعالم برزخی است که ارواح بعدازمفارقت نشأهٔ دنیویه درآنجا باشند وصورجمیع اخلاق واعمال وافعال حسنه وسیئه که در نشأهٔ دنیا کسب آن کرده‌اند چنانکه درآیات واحادیث وارداست درآنجا باشند واین برزخ درجانب مغرب اجسام واقع است وهرآینه شهری است درغایت بزرگی ودرمقابل جابلقا است و خلق شهر جابلقا الطف واصفی‌اند زیراکه خلق شهرجابلسا بحسب اعمال واخلاق‌ردیه که در نشأهٔ دنیویه کسب کرده‌اند بیشترآنستکه‌مصور بصورمظلمه باشند واکثرخلایق را تصورآنستکه این هردوبرزخ یکی‌است.

فاما باید دانست که برزخی که بعد ازمفارقت نشأه دنیا ارواح دراوخواهندبود غیر ازبرزخی است که میان ارواح مجرده واجسام واقع است زیراکه مراتب تنزلات وجود و معارج او دوریست چه اتصال نقطهٔ اخیره بنقطه اولیه جز در حرکت دوری متصور نیست وآن برزخی که بعد از نشأهٔ دنیویه است از مراتب تنزلات است واورا نسبت بانشأهٔ دنیا اولیت است وآن برزخی که بعداز نشأهٔ دنیویست از مراتب معارج است و او را نسبت بانشأهٔ دنیوی آخریت است. دیگرآنکه صوریکه لاحق ارواح دربرزخ اخیرمیشوند صوراعمال و نتایج اخلاق وافعال وملکات است که درنشأهٔ دنیوی حاصل‌شده بخلاف صوربرزخ اول پس هریکی غیرآن‌دیگرباشد فاما دراینکه هردو عالم روحانی‌اند و جوهر نورانی غیر مادی و مشتمل برمثال صورعالم‌مند مشترك باشند.

وشیخ داود قیصری نقل میکند که شیخ محیی‌الدین قدس سره در فتوحات تصریح کرده است که البته این برزخ اخیرغیراول است و تسمیه اول بغیب امکانی و اخیر بغیب محالی فرموده‌اند بواسطه‌آنکه هرصورت که دربرزخ اول‌است ممکن است درشهادت ظاهر شود و صوریکه در برزخ اخیرند ممتنع است که رجوع بشهادت کنند مگردرآخرت واز مکاشفان بسیارند که صوربرزخ اول برایشان ظاهرمیشود و میدانند که در عالم از حوادث چه واقع میشود فاما براحوال موتی کم کسی ازمکاشفات مطلع میشود ومعنی‌دوم‌آنکه شهر جابلقا مرتبه الهیه که مجمع‌البحرین وجوب وامکان است باشد که صوراعیان جمیع اشیاء ازمراتب‌کلیه وجزویه ولطائف و کثائف واعمال وافعال وحرکات وسکنات دراوست ومحیط است بماکان ومایکون ودرمشرق است زیراکه دریکی مرتبهٔ ذات است وفاصله بینهما نیست وشموس واقمار ونجوم اسماء و صفات واعیان ازمشرق ذات طلوع نموده و تابان گشته‌اند و شهر جابلسا نشأهٔ انسانی است که مجلای جمیع حقایق اسماء الهیه و حقایق کونیه است وهرچه ازمشرق ذات طلوع کرده درمغرب تعین انسانی غروب نموده است و درصورت او مختفی گشته :

بی مغربی مشارق انوار بوده‌ایم	با مغربی مغارب اسرار گشته‌ایم

واین دوسواد اعظمند درمقابل یکدیگر وخلق هردورا بحقیقت نهایتی نیست.
رجعنا الی بقیة ترجمة صاحب العنوان وچون درماه جمادی الاولی سال هزارودویست وچهل مرغ روحش ازقفس ناسوتی بعالم ملکوتی پرواز نمود قالبش را بعتبات بردند و سبق ذکر یافت و اولاد ذکور آنجناب که هریك گلی منحصردرفرد بودند قائم مقام پدر ورونق افزای محراب ومنبر گردیدند وآغا خسروگرجی تمام آنچه مال التجاره آن مرحوم بود بقوت منوچهرخان تملك نمود واگرچه اوخیر ندید اما بوارث هم چیزی نرسید.

حاج محمد حسین عم رحمتعلیشاه حسینی

ذکرجناب حاوی معقول ومنقول فخرالعارفین وزبدةالواصلین وزائرالحرمین الحاج محمد حسین ابن مجتهدالزمن حاج محمدحسن، درمجمع الفصحا ترجمه آنجناب مذکور و درریاض العارفین باین عبارت مسطوراست وآنجناب درزمان شباب از علوم معقول و منقول کامیاب وبحکم ذوق فطری از طلب عز و جاه دنیوی گذشته طالب صحبت عارفان بالله گشته بخدمت جمعی از اکابر طریق و اماجد اهل تحقیق رسیده کامش حاصل نگردیده مدتها بمسافرت وریاضت راضی و بسیرانوار واطوار قلبیه دل خوش کرده بود تا عاقبت الامر به خدمت حضرت قطب الموحدین حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی مستفیض شد ودست ارادت بدامن تولایش زده اقتباس انوارذوق وحال واکتساب اطوار کمال ازمشکوة جمعیت حضور موفورالسرور آنجناب نمود وعیون سر برمشاهده شواهد حقایق و معارف توحید وجودی وشهودی گشودازاضطراب وانقلاب آرام گرفته از موانع و علایق عقلیه روی دل تافته سالی چند پریشان ودرایران وهندوستان مصاحب درویشان بود بعد بشیرازمراجعت کردچندگاه دیگرنیزدرخدمت آن بزرگوارمی بودتاآنکه آنجناب رحلت فرمود بعد ازچندی والدایشان وفات یافته وباستدعای جمعی بامامت ووعظ وافاده کمالات مشغول شدند اکنون اهل ظاهر وباطن هردورا مرادوازغایت کمال واخلاق باهمه‌اش وداد است.

بهارعالم حسنش دل وجان زنده میدارد — برنگ اصحاب صورت را. بهبوار باب معنی را

آنجناب را درفن شعرنیز پایه بی عالیست وبغیر از قصاید پنج‌شش مثنوی در سلك نظم کشیده: الهی نامه، اشترنامه، مهروماه، وامق وعذرا، وصف الحال. قطع نظرازمطالب عالیه نهایت فصاحت و بلاغت دارد غرض وجود شریفش مربی اصحاب و ذات خجسته‌اش مفرح احباب، دردیده حق‌بین شاهدش مشهود وموجدش موجود، لوح ضمیرش بی‌نقش ونگار وجان منیرش مستغرق نقش ونگاراست فقیررا درخدمتش مکررصحبت دست داده و صحبتش ابواب فیوضات بروی دل گشاده.

حکایت جناب حاجی محمد حسین با درویش دزد

راقم گوید ازمرحوم حاجی آقا محمد برادرایشان وعم‌دیگروالد حکایاتی وروایاتی ازآنجناب دارد واکتفا بدو نقل مینماید.

یکی آنکه گفتند دریکی ازمنازل میانه فارس واصفهان بردرویشی که پیاده راه سپر بود رسیدم مرا بر وی رقت آمد و توانایی پیاده رفتن در خود ندیدم باو گفتم بمنزل که رسیدی نزد من‌آی وازصحبت خویش دریغ مدار، توانایی تحمل مخارج تومعلوم‌است اگر قوه پیاده‌رفتن معدوم وبالجمله یك دوروزی باهم بودیم وقطع مسافت مینمودیم وماحضررا ازاوپنهان روا ندانستم ومختصرلوازم سفروچند اشرفی در کیف کمر بمحضراو گشوده وبسته میشد وغذا بمیل خاطر اوتهیه میگردید.

تاآنکه روزی بسرایی رسیدیم که‌کاروان بار نینداخت و برای‌آنکه نهایت کسالت از بیخوابی شب وعروض تب‌داشتم درآنجا افتاده وازسخن مولانا غفلت نموده: «مجهول‌مروبا غول مرو زنهار سفر با قافله کن» و بواسطهٔ ضعف و ناتوانی در یکی از زوایا فرود آمده خفتم.

ناگاه ازسنگینی سینه بیدارشدم دیدم نادرویش گرگ‌بلباس میش بـرروی سینهٔ من نشسته وباحربه‌ئی که داشت خیال جدا نمودن سرمن ازتن دارد. گفتم این چه جفا است که برمن‌رواداری وازخدا شرم نداری؟ گفت حقیقت آن است که قوه‌ریاضت وتحمل‌مشقت‌نداری میخواهم‌آسوده‌ات نمایم ازرنج و زحمت. دست برد به‌گریبان و حلقومم ملهم شدم که‌آن غول بیابان برای معدودی زرکه برای خرج سفر درکمراست میخواهد مرا بکشد گفتم دست نگاه‌دارکه من خودرا آسوده مینمایم این‌کیسه وآن‌کاسه بردار وبرودست از ما بدار بهرطرف خواهی برو.

دیگرآنکه چون بجای پدرعالیقدر بالتماس مخلصین درجامع جدید نمازرا بجماعت قیام مینمود وخلایق را بموعظه وهدایت امام بودگروه گروه ازمحلات دورونزدیك درپایهٔ منبرش حاضربودند وصیت بزرگواریش باطراف همی بردند معرضین از حق و مغرضین با خلق درکنکاش وبا اراذل واوباش‌همداستان‌شدند که‌کلمات کفریهٔ صوفیه رابرمنبرهمیگوید هنگامه دبن مرد صوفی بمیرد کوفیٔ بسوزد بلند شد اعیان و اشراف و رجال که همگی طوق ارادت وی را درکردن داشتند بمخاصمه برخاستند نزدیك شدکه فتنهٔ عظیم واراقهٔ رماء شود.

حاکم فارس میانجی‌شد وقراردادند اشخاصی که اهل علم هستند ازفریقین انجمنی نمایند و منکرین ایراداتی که بخیال خودشان صورت علمی دارد مجله کنند و یك یك را

درآن مجلس بعد از ثبوت جواب شنوند و فرقـه ثالثه را بتصدیق طرفین مصدق صحت و سقم ادله مورد ومجیب ترتیب دادند وروزموعود اجتماع خواص بنظارت حکومت‌اختصاص یافت. کسانی که بامرحوم حاجی‌محمد حسین‌بودند فقط مرحوم وصال ومن بودیم‌اشخاصیکه بیاری متفقهه‌آمده بودندآخوند ملامحمدتقی حکیم وحاجی میرزا ابراهیم فسوی واززمرهٔ بی‌طرفان مرحوم حاج علی‌اکبر نواب وآقا لطفعلی. بعد از انعقاد مجلس‌بنا بر آن شد که ازهرفرقه یکنفراعلم وانطق‌اختیار کنند که تقریر مطالب نموده در سئوال و جواب. دستهٔ متفقهه‌گفتند چون مطالب متعلق باصول دین است و براهین منطقی در میان است جناب فیلسوف وقت لسان ما وگفتهٔ اوگفته ماست ، اما جناب حاجی محمد حسین فـرمود خود حاضرم برای جواب ووکالت باحدی نداد .

ابتداآخوند گفت میگویند شما روی منبرتقریرمسئله وحدت وجود نموده‌اید و خود هم معلوم است بآن رفته‌اید .

حاجی گفت ضررمسئله وحدت وجود چیست؟ حکیم گفت باتفاق و ضرورت کفر است حاجی گفت ایراد اول همین‌است؟ گفتند بلی .

گفت جناب حکیم شما میگویید که میگویند روی منبرمسئله وحدت وجود راتقریر نموده‌ام اولا میگویند ثبوت این نسبت ازکجا ، ثانیاً لوفرض که من تقریر مسئله وحدت را نموده‌ام نقل‌اقوال شیوهٔ اهل علم‌است. ثالثاً اتفاق وضرورت بر کفرازکجا. رابعاً اعتقاد من بر آن ازچه معلوم، خامساً جناب حکیم اگرمن روزی روی منبربقول‌شما مسئله‌وحدت را تقریرنموده‌ام اما شما همه‌روزه بادله و براهین مسئله وحدت را درس میدهید و ثابت میکنید بسیط‌الحقیقة کل‌الاشیا والوجودحقیقة واحده دراین صورت بفرمودهٔ خودتان‌باتفاق وضرورت‌کافرترازمن هستید حال حکم با مصدقین است .

مرحوم حاجی آقا محمد میفرمود چون این تقریررا برادرم نمود تمام حاضرین از مورد و مصدق را حالت عجیب دست داد و مهـر خاموشی بردهان بود . قدوقع علی رؤسهم الطیر .

چون ساعتی براین منوال گذشت‌اخوی گفتند دیگرچه‌ایرادی‌است؟ مدعیان در کمال خجلت و شرمساری گفتند والعذر عندکرام‌الناس مقبول و بهمین سؤال و جواب مجلس ختام یافت .

وفات مرحوم حاج محمد حسین طاب ثراه بنیمه ذی الحجة الحرام سال هزار و دویست وچهل ونه درشیراز روی‌داد ودربقعهٔ مبارکه امامزاده سید میر احمد نزدیك مزار مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم سکوت دفن نمودند و آنمرحوم را ذکوراً و اناثاً اخلاف نیکو بماند .

حاجی عبدالوهاب ابن الحاج محمد حسین

ازآنجمله حاجی عبدالوهاب است مدتی بطهران بماند و مرحوم عمدة‌العلما آقا محمود ابن آقا محمدعلی مجتهدرا با ایشان کمال خلوص بود وصبیهٔ عفیفهٔ صالحه خود را بعقد اودرآورد ومیفرمود چون پدرم با این طایفه خوش رفتاری ننمود من باید جبران آن نمایم وچون درسال هزارودویست‌وشصت ونه یا هفتاد ویك آقا محموددرشمیران طهران وفات نمود جنازه‌اش را بکربلای معلی نقل ودررواق پایین‌پای شهدا نزدیك جدش مجدد ثانی آقا محمد باقر دفن نمودند. حاجی عبدالوهاب مجاورعتبات عرش درجات گردید و درحدود سال هزارودویست و هشتاد روحش بعالم بقا خرامید و کالبدش درآن مکان عرش مکین قرارگرفت.

ومرحوم حاجی محمد مهدی خلف‌الصدق آقا محمود کراماتی از حاجی عبدالوهاب نقل می‌نمود یکی ازآنها این بودکه اخبار ازهنگام وفات داد و در وقت رحیل دیدم که بدنش حاجب ماورا نبود و آن مرحوم را ازصبیه آقا محمود مخدره‌ایست که مجاور نجف اشرف است وسبق ذکریافت که زوجهٔ حاجی ابوالقاسم مذکوربود و او را نیز صبیه دیگر است ازملك یمین مجاور کربلا ویك پسراست از بطن بنات ملوك مسمی به‌شیخ محمد علی متوطن شیرازازفضایل‌علمی ومعارف انسانی بی‌بهره نیست وجناب حاج محمدحسین‌چنانچه اشارت شد طبع موزون داشته‌اند و حسینی تخلص میفرموده و مثنویات خمسه‌اش بعلاوهٔ مطالب واشتمال بردقایق‌معارف درنهایت فصاحت وبلاغت است وتیمناً ازهریك چند فردی ذکر میشود:

وامق وعذرا

ای خدای ذوالجلال ذوالمنن	ای کریم مستغاث مؤتمن
ای‌خدای پرده ساز پرده سوز	پرده بردار از رخ گیتی فروز
تا جهانی بیسرو سامان شوند	عالمی سرگشته و حیران شوند
آن چوعذرا خیمه برصحرا زند	زاشك خونین غوطه دردریازند
این چووامق روسوی‌هامون کند	طرف هامون غیرت جیحون کند
یك تجلی کن ز روی دلنواز	یك گره بگشا زگیسوی دراز
پس جهانی را بخون‌آغشته بین	عالمی را واله و سرگشته بین
این سرازسودای وصلش‌پی‌سپار	آن دل از غوغای عشقش بی‌قرار
آن بخون خویشتن دامن کشان	این بجان خویشتن دامن فشان
آن خراب بادهٔ رخشان تو	این اسیر زلف مشك افشان تو

فتنه‌یی سر کن ز خال سحر فن — حلقه‌یی بنما ز زلف پرشکن

پس جهانی را فکن سر در کمند — عالمیرا بین اسیر و مستمند

آن دوچار خال جادو فن نگر — این شکار زلف صید افکن نگر

آن غلام هندی و خونخوار بین — این اسیر طرهٔ طرار بین

محفل آرا شو ز لعل می پرست — باده پیما شو ز چشم نیم مست

پس جهانی بر در میخانه بین — عالمی شو دیده و دیوانه بین

آن قدح پیما ز لعل سرخوشت — این خراب از نرگس مردم کشت

آن حریف جام لعل خوش گوار — این خراب چشم مست پر خمار

تیغ برگیر از نگاه مست خویش — مست بگذر بر سر پا بست خویش

پس جهانی بی‌دل و بی‌جان نگر — عالمی در خاك وخون غلطان نگر

آن هلاك از بازوی چالاك بین — این طپان از غمزهٔ بیباك بین

این چه باشد طایری بسمل شده — چیست این صیدی ز خود غافل شده

جلوه فرما شو ز سرو سرفراز — روح فرسا شو ز مژگان دراز

پس جهانی را بخاك وخون نگر — عالمی را واله و مفتون نگر

شوق جانان بر سر آن پا یکوب — عشق دلبر در دل این خانه‌روب

گردن آن در خم زنجیر عشق — مو بموی این نشان تیر عشق

یك نظر کن جانب افکار خویش — یك سخن گو با اسیر زار خویش

پس جهانی را زبان خاموش بین — عالمی را چشم بنگر گوش بین

چشم آن بر روی جانان دوخته — گوش این اسرار غیب آموخته

چشم آن نادیده جز دیدار تو — گوش این نشنیده جز گفتار تو

یك نگه زان نرگس عاشق شکار — یك گره زان طرهٔ آشفته تار

کشوری را تیره سازد روز و شب — عالمی را آورد در تاب و تب

زان فسونگر جادوی سحرآفرین — غمزهٔ آسیب کفر آشوب دین

ای بهر سوزی ترا ساز دگر — وی بهر سازی ترا راز دگر

نغمه‌یی در هر خم تاریت هست — نوگلی درهر بن خاریت هست

دردو گیتی هرچه هست آیات تست — جمله اسماء و صفات ذات تست

انت کالشمس و نحن کالغمام — انت کالبدر و نحن کالظلام

انت کالبحر و نحن کالزبد — انت کالروح و نحن کالجسد

نی تو چون بحری و ما چون قطره ایم — نی تو چون مهری و ما چون ذره ایم

قطره با دریا کجا هم سنگ شد — ذره با خورشید کی هم رنگ شد

از عدم ز الطاف بی اندازه‌ام میدهی هر دم وجود تازه‌ام
در عدم بودیم چون گنجی نهان جز تو کس آگه نه‌زان گنج گران
حیله ها و مکر ها کردی بکار تا که گشت آن گنج پنهان آشکار
سکهٔ هستی بنام ما زدی سنگ ناکامی بجام ما زدی

مهر و ماه

درعرض حاجات با حضرت رافع الدرجات وشکایت ارباب غرض با یکتای بی عوض که دافع جیش اشرارورافع رایت اخیاراست یریدون لیطفؤا نورالله بافواهم والله متم نوره ولوکره المشرکون .

الهی لنس لی رب سواکا احب عبداً اتاك بما دعاکا
الهی لاتکلنی فی اموری الی نفسی فنزل بی شروری
ولیس سواك غوث لی ولارب ولا عون الیه النفس یهرب
وانت العون لی فی کل حال بغیرك یا الهی لاابالی
فان القیتنی فی النار قهرا وان اسکنتنی فی الخلد دهرا
فلا ادعو ولا ارجو سواکا واصبر فی هواك علی هواکا
الهی جئت ملهوفا ببابك فلا تطرد لهیفك عن جنابك
قد اصفر من الاشواق لونی اریدمنك یا غوثی وعونی
یضاعف من فراقك فی شجونی لهیف قد تضاعف من جنونی
وحزنی غالب والقلب مغلوب وعینی مدمع والدمع مسکوب
غمومی کالتلال الراسخات همومی کالجبال الشامخات
فغم الغم من بثی و غمی وهم الهم من حزنی وهمی
الهی ان قومی قوم سوء و منهم صاریومی یوم سوء
ولست بزاجر ان یزجرونی ولا بمکفر ان یکفرونی
صحبت الناس قوماً بعد قوم خدمت القوم یوماً بعد یوم
وقفت الباب من حول الی حول وصفت القوم من قول الی قول
مدحت الکل من قل و جل صرفت العمر فی عجز و ذل
نقلت الزادمن داری الی الجار صرفت النفس من فخری الی العار
شربت المر کاسا بعد کاس ملئت الصدر باسا بعد باس
لقیت من الاحبة ما لقیت رویت من البلیة ما رویت
حبیبی قد سقانی ما سقانی جلیسی قد ارانی ما ارانی
دواما کنت فیه من البلایا وما استولی علی من الزرایا

فما اقتربوا لدی بدون مکر   ولا صنعوا الی بغیر غدر

سکنت الدار حتی لا اراهم   وکنت کرهت رؤیة من یراهم

فقالوا قد سکنت الدار حتی   تکون لدی الخلایق کابن متی

قد اجتمعوا علی من الجوانب   جموعاً کالاکالب والارانب

جموعاً هم قوائم للاباطیل   جموعاً هم دعائم للاضالیل

جموعاً کالعقارب للاقارب   جموعاً کالسحائب للثواقب

جموعاً کالسباع من الوحوش   عبیداً للهیاکل والنقوش

جموعاً فی المدارس کالمواشی   ولکن للمجامع کالحواشی

فمنهم من تشبه بالاکابر   ویعلو کالشیوخ علی المنابر

ومنهم من تحنک بالعمامه   وصیرها لخبرته علامه

ومنهم من تقول فی المکائد   وصار له مکائده قلائد

فلما اجمعوا جیش الاباطیل   تقول بعضهم بعض الاقاویل

قد اتهموا رجالا هم حدایق   حدایق للحقایق والدقایق

رجالا هم نجوم للسلاطین   رجالا هم رجوم للشیاطین

رجالا هم کهوف للانام   لوامع کالشوارق فی الظلام

رجالا یعرجون بلامدارج   وقد وصلوا الی اعلی المعارج

رجالا کالجبال لدی العواصف   اذاهبوا و ان هب القواصف

فمنهم من تحلی بالفضایل   و نزهه الاله عن الرزایل

فبالغ فی الوصول الی المعالی   و عاین ما یعانیه الاعالی

و منهم من تولی بالهداة   واعرض عن معاشرة العداة

فعالج جرحه نحو الالیاء   وداوی دائه شبه الاطباء

ومنهم من تفکر فی النصوص   وحوله النصوص الی الخلوص

فجرده النصوص عن العلایق   وفرده الخلوص من الخلایق

و منهم من تشرف بالفناء   و مال من الفناء الی البقاء

فعاد الی نعیم لایزول   و شاهد ما یشاهده بالعقول

و منهم من تعلم للوصول   وفر من الفروع الی الاصول

فاعرض عن ملازمة الطبیعة   واولع فی متابعة الشریعة

بلا عذر و مکر عاتبونی   بلا ذنب و جرم عاقبونی

و قالوا قد کفرت بما لدینا   فلا ترکن ولاتقبل الینا

بکفرك قد حکمنا استماعا   لقتلك قد جمعنا اجتماعا

و ذبحك عندنا كالصوم لازم | لانك لم تزل فى الدهر الصائم
وصوم الدهر من اقوى الدلائل | على التلبيس وهو من الرذائل
و قتلك كالصلوة لنا عبادة | لشوقك فى السعادة بالشهادة
نشارك فى القتاله اجمعينا | ليرحمنا اله العالمينا
ورجمك فى الشريعة كالجهاد | لانك لست من اهل الفساد
سدادك موجب لارادة الناس | ولست لهم كخضر اوكالياس
و دفعك عندنا عين الدفاع | لانك لست منا فى الخداع
وفاقك لايعود الى الشقاق | و انا راغبون الى النفاق
فقلت لهم ذرونى قبل رحمى | احن لعترتى ابكى لنجمى
فقالوا للسيوف الشاهرات | دموع كالنجوم الزاهرات
فقلت لهم ذرونى قبل ذبحى | افكر كى ارى خسرى وربحى
فقالوا الا بذبحك يحصل الربح | لان الربح للاخيار فى الذبح
فقلت لهم ذرونى قبل صلبى | اعالج سقم ايجابى بسلبى
فقالوا لابصلبك يسلب الروح | وباب الصلب للمصلوب مفتوح
فقلت لهم ذرونى قبل سلخى | افر الى بخاراء و بلخ
فقالوا لاشرب حشيش بلخ | تفرو لست تشرب قبل سلخ
الهى انت اعلم بالضماير | وما تخفى الضماير والسراير
فان ادعو سواك فلاتجبنى | وان ارجو لقاك فلا تحبنى
فانت المشتكى واليك اشكو | وانت المرتجى ولقاك ارجو
الهى قد شكوت اليك حزنى | فمن ذنبى الذى اذنبت جزنى
فكن لى يا الهى غير زاجر | اذاكان القلوب لدى الحناجر
وشفع لى اذا بتلى السراير | نبيك يا عليماً بالضماير
وصل على نبيك مهبط الوحى | وحاكم محكمات الامر والنهى
وصل على وليك معدن الجود | و مولود لبتيك خير مولود
وصل على المطهرة النقيه | و مقصود الا له من البقية
وصل على الولاة الانجبينا | حماة الدين كلا اجمعينا

ومنه فى صفة العشق

یکی سیل استچون دریا خروشان | ز شور او دل افسرده جوشان
یکی شوراست در دلها شرردیز | شرارش شعله خیز وآتش انگیز

ندانم نام او عشق است یا درد — همی دانم که انگیزد زجان گرد
ندانم نام او ذوق است یا شوق — همی دانم که بر گردن نهد طوق
ندانم نام او میل است یـا مهر — همی دانم که آلاید بخون چهر
غرض عشقی که درجان‌است مارا — وزوجان جای جانان است مارا
برون ازدانش اصحاب قال‌است — فزون ازبینش ارباب حال است
نداند کس نشان و منزل او — برون‌است از دوعالم محفل او
ز عشق آمیزش‌جان باجسد بین — عیان در احمد انوار احد بین
احد باشد مسمی احمد اسمش — حقیقت گنجی وصورت طلسمش
زوحدت کثرت وهمی‌عیان است — بکثرت وحدت ذاتی نهان است
چووهم کثرت ازاوصاف‌هستیست — فنای هستی اندرعشق ومستیست
کمال‌عقل درعشق ای حکیم‌است — چراکان‌حادث‌است‌واین‌قدیم‌است
دراین مشهد صدور این مصادر — ندارد باعثی جز میل صادر
چومیل صادر ازذاتش جدانیست — جزاومشکل‌جزاومشکل گشانیست
همان میل است زاول تا بانجام — می ومیخانه و ارواح و اجسام

اشترنامه

تاکه‌نشان‌ازدل‌وازدلبر است — نام خدا زینت هر دفتراست
حاکم احکام قضا و قدر — مبدع اطباق جنان و سقر
مطلع انوار حدوث و قدم — مقطع اطوار وجود و عدم
پاچو بر اورنگ تقدس زده — خیمه برآفاق وبرانفس زده
کرده پدید ازعدم اشباح را — داده باشباح ره ارواح را
روح مجـرد متجسد شده — واحد بیچون متعدد شده
ای در تو مقصد و مقصود ما — وی رخ تو شاهد ومشهود ما
نقد غمت مایهٔ هر شادیی — بندگیت به ز هر آزادیی
خیز شتربان‌که دمید آفتاب — وقت‌رحیل‌است نه‌هنگام‌خواب
تا نگری ازهمه وامانده‌ای — قافله رفته‌است‌وبجامانده‌ای
خیز ونوای حدی آغازکن — مست شدم زمزمه‌یی سازکن
خیز وشتربان‌که من ناتوان — میشوم اینك ز پی دل روان
تا دل سرگشته کجا روکند — تابکه‌این شیفته‌جان خوکند
خیز بیار آن شتر برد بـار — تاکشدم رخت سوی کوی‌یار
رخت بسر منزل سلمـی کشم — تـا ز ثری سر به ثریا کشم

خیز شتربان که ز افسانه‌ام سوخت بحالم دل دیوانه‌ام
عاشق دل سوخته دیوانه شد ترك خرد گفت و بمیخانه شد
سلسله زآن زلف دوتا بایدم ورنه بسی سلسله ها بایدم
ای زده بر خرمن صبر آتشم سوزم و زین آتش سوزان خوشم
خیز شتربان که شترهای مست سر نشناسند ز پا پا زدست
شیفته جانی که گرفتار اوست آرزوی او همه دیدار اوست

درخطاب زمین بوس بندهٔ چاپلوس با خواجه لولاك که کمترین وصفش لم اعبد ربالم اره وبرترین مقامش ما عرفناك است زیرا که میان هستی و نیستی فرق کالفرق بین الغرب والشرق است دیدن نشانهٔ هستی وشدن نشانهٔ مستی ونابودن دلیل نیستی‌است.

ای بطفیل توجهان را وجود خاك درت کعبهٔ اهل شهود
درگه تو سجده‌گه اهل دل مهر ومه از پرتورویت خجل
جهل دل ازفضل تومبدل بعلم غیظ تن ازفیض تومنجر بحلم
از قدمت چرخ مرصع کمر وز کمرت خاك ملمع شجر
تا تو بتأیید گرفتی جهان تا تو بتوحید گشادی زبان
یوسف تجرید درآمد ز چاه یونس تفرید بر آمد به ماه
تاتوشدی مرحله پیمای چرخ شدقدمت مرتبه افزای چرخ
چرخ چه‌داند که‌مسبحیش هست تاخبر ازچون توفصیحیش هست
با همه امیت و ناخواندنت دست بهر نیك وبد افشاندنت
افصح و ابلغ بزبان و بیان ازتوندیده است بخاك آسمان
خاك زتو رونق دیگر گرفت تا زرخت پرده فلك بر گرفت
آری ازآن‌چهره فروزدجهان هم نگذاری‌تو که سوزدجهان
از تو زمین گشت سپهر دگر ماه دگر هر گل و مهر دگر
داشت‌چوذات تووفادرسرشت گشت‌صفاشخص تورا سرنوشت
از تو صفا راست بهای دگر وز تو وقار است صفای دگر
فضل‌توشدغمخورغمخوارگان پشت و پناه همه بیچارگان
چون تو کنی‌چاره‌نخواهیم کس ناکس‌وکس راست‌عطای تو بس
چشم عطا چون بتو داریم ما حاجت خود با توگذاریم ما
هرچه بود مصلحت ما در او آن رسدازلطف توبی‌جستجو
هرچه‌صلاح‌من مضطر دراوست مصلحت مؤمن وکافردراوست
ازتو برآید که تویی دادگر دادگر مردم بیدادگر

آن کنی ازعدل که باشد جزا — وآن دهی از لطف که باشد سزا
زین بود آرایش اصحاب قال — وآن بود آسایش ارباب حال
حال ترا جان حسینی محل — وز تو مخلی دل او از خلل

الهی نامه

بنام خداوند بالا و پست — که مخمور او یند هشیار و مست
نه درهوشیاری بهوش از و بند — نه در باده خواری بجوش از و بند
جز او کیست تا خود نمایی کند — بکام دل خود خدایی کند
بصورت خداوند و ما بندگان — ولیکن بمعنی همین و همان
ز اسما گذر در صفاتش نگر — صفاتش همه عین ذاتش نگر
موحد از آن کرده نفی صفات — که باشد صفات خدا عین ذات
بجز عشق او هرچه در دل بود — چو حایل بود به که زایل بود
رهی را که زاهد بسالی رود — بیك گام شوریده حالی رود
ولی ترك سر شرط شوری یکیست — با ین میتوان یافت شوریده کیست
خوشا وقت آنان که مست وی اند — بلند جهانند و پست وی اند
همان به که با نیستی ایستی — که زیبا بود هستی و نیستی
همه عین خود یاب چه خود چه غیر — همه محو خود بین چه مسجد چه دیر

درمنقبت سروری که عالم پرتواند وز مهر جمال عالم افروز وخاکسار درگه فلك دربانش وآدم خوشه‌چین خرمن فضل واحسان بی‌پایانش بوده وپیوسته ماه وانجم در صحن این هفت طارم کسب نوروضیا ازروی نیکوی عالم‌آرای اونموده خوان جودش در احسان به روی عالم وعالمیان گشوده وجلالش گوی سبقت از آدم‌وآدمیان ربوده، همنام خداوند بیهمتا علی ولی‌اعلی صلوات‌الله وسلامه علیه وعلی من‌تولی بحضرته .

بیا ساقی آن راح ریحان شمیم — که ریحان شمیم است وعنبر نسیم
بمن ده که دارم دماغی ضعیف — دماغی ضعیف و مزاجی نحیف
لبالب کن از می ایاغ مرا — کند باده تـا تر دماغ مرا
که انجام تمجید پیغمبر است — که مدحت ساقی کوثر است
علی ولی شاه کشور گشای — وصـی پیمبر امـین خدای
خداوند دین پرور دادگر — سوی داد و دین خلق را راهبر
بفرق فلك سایـهٔ رایـتش — به گوش ملك نغمهٔ آیتش
دلش معدن رازهـای نهان — کفش مخزن گنجهای گران
فروغ مـه از آفتاب رخش — حیات ابد درج در پاسخش

مه معرفت اختر برج او — حیات ابد درج در درج او
حضیض درش اوج هفتم سپهر — ز عکس رخش پرتو ماه و مهر
دل عارفان شادکام از غمش — غم عاشقان انبساط از دمش
بود قهر او زهر و لطفش نبات — بآن توأمان موت و با این حیات
فضای جهان عرض میدان او — سر نه فلك گوی چوگان او
سر انبیا گرم سودای او — دل اولیا وقف ایمای او
خم گیسویش دام ارباب دل — ز رویش گل باغ رضوان خجل
دم عیسی از تاب لعلش تفی — کف موسی از بحر نورش کفی
مقالات او در گوش فلك — روایات او حرز جان ملك

وصف‌الحال

ای ز نام تو نامه پر زیور — وی ز شکر تو خامه پر شکر
خامهٔ من که چنك خوش‌سخن است — چنگ نه طوطی شکرشکن است
چون بشکر تو گشت شکر بار — چکد آب حیاتش از منقار
تو مبری ز چندی و چونی — نه کمی باشدت نه افزونی
کم و بیش از تورنگ هستی جست — سر بلندی و زیردستی جست
تو خداوندی و همه بنده — عاجز و خسته و سرافکنده
نظری سویم از عنایت کن — وز عنایت مرا هدایت کن
گر وفادار و گر جفا کارم — به درت چشم بر عطا دارم
چون حسینی در این مقام بود — هر که مردود خاص و عام بود
احمد مرسل آفتاب ازل — مه و خورشید برج علم و عمل
غرض از خلقت مکان و مکین — آن امین زمان امان زمین
اول اصفیا به نیر ذات — آخر انبیا به نور صفات
بندهٔ او چه ماه و چه برجیس — واله او چه نوح و چه ادریس
زو بلندی بلند و پستی پست — نیستی نیست بلکه هستی هست
اولیا ز انبیا مدد یابند — که رهایی ز نیك و بد یابند
ز اولیا آنکه راه دان باشد — مقتدای جهانیان باشد
علی عالی آن ستودهٔ حق — که به بینش ز خلق برده سبق
مردهٔ او نه خضر آب حیات — تشنهٔ او نه نوح لجهٔ ذات
کف موسی کفی ز دریایش — دم عیسی دمی ز دمهایش
یك دم جان فزای او آدم — یك دم دلگشای او عالم

ای مبرا ز پاك و ناپاکی — وی معرا ز باك و بی باکی
پاك و ناپاکی از توگشت پدید — باك وبی باکی ازتوگشت پدید
پرده بردار و خود نمایی کن — فاش تر دعوی خدایی کن
هر نبی را طریقت دیگر — گرچه نبود حقیقت دیگر
اولیا نیز بر همین منوال — متحد اصل و مختلف احوال
همه از نور حق سرشته بگل — رشك مهر و مه فرشته بدل
خاصه خورشید آسمان صفا — ماه تابندهٔ سپهر وفا
قطب اقطاب دهر ابوالقاسم — آن ز خود فانی و بحق قائم
هستی از وی نه او زهستی زاد — مستی از وی نه او ز مستی شاد

میرزای وصال و ابناء کرام او

وچون قدوهٔ ارباب فضل وکمال وزبدهٔ اصحاب وجد و حال ابواحمد میرزا کوچك محمد شفیع المتخلص وصال با جناب حاج محمدحسین برادرطریق ورفیق شفیق بودند مختصر ترجمهٔ آن عدیم المثال را مناسب دیداتصال بوی ذکر نماید ودرریاض العارفین باین عبارت مسطوراست: وصال شیرازی و هوزبدةالسالکین والعارفین و افصح المتأخرین والمعاصرین میرزا محمد شفیع الشهیر بمیرزا کوچك ووالد ماجدش محمداسمعیل بن محمد شفیع بن محمد اسمعیل ازاعزه واشراف آن شهرومیرزا قاسم عمش مرید مرحوم آقا هاشم شیرازی وازمشایخ ذهبیه بوده وچندی قبل ازاین وفات نموده .

جناب میرزا درآغازحال درنزد علما وحکمای معاصرین تحصیل علوم نموده وصحبت عرفای زمان رانیزطالب بودچندتن ازاین طایفه راعهد،وعاقبت ارادت حضرت شیخ الواصلین واوحدالموحدین حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی راگزیده وباین خدمت آنحضرت بمقامات وحالات عالیه رسیده واکنون درکنج عزلت بافاده کمالات وکتابت کلام الله اشتغال دارند و احبا صحبت ایشان را مغتنم میدارند.

آنجناب را کمالات چند حاصل است که درهریك ازآنها مسلم وکامل است اولاجمعیت فنون علم وحکمت ادبیه، دیگرحصول صوت حسن وصورت مستحسن، دیگر مکارم اخلاق و استحضارازعلوم انفس وآفاق، دیگرسلیقه مستقیم وطبع سلیم،دیگراینکه همه خطوطراخوش مینگارد ودرخط نسخ برمتقدمین ومتأخرین املحیت دارد.ازولایات بعیده طالب نوشتجات وی شده بشیرازآمده هدیه نموده میبرند. الحق سالها است که درمملکت ایران چنین وجود شریفی که مجموعه کمالات صوری ومعنوی باشد ازکتم عدم بعرصهٔ وجود نخرامیده درهنگام نگارش این مطلب این قطعه گفته شد :

طرفه حالیست اینکه مردم دهر	مردگان را بزنده فضل دهند
تا نمیرند جمله اهل کمال	خود ز انکار ناقصان نرهند

غرض آنجناب شاعری است فاضل وسالکی است کامل عارفی است عاشق و عاشقی است صادق، حکیمی‌است نحریر وندیمی است بی نظیر، فصیحی‌است خردمند ودبیری‌است بی‌مانند. خطاً وربطاً، عربیاً وفارسیاً، نظماً ونثراً ماهر وجامعیت کمالاتش برصاحبنظران ظاهر.

آنجناب را مثنوی است مسمی ببزم وصال مشتمل براصناف کمال ونهایت امتیاز دارد ومثنوی فرهاد وشیرین وحشی را تمام فرموده وکمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته ورسالهٔ اطواق‌الذهب زمخشری را بفارسی ترجمه نموده وبخطوط پسندیده رقم فرموده و بعدازتصحیح وتشریح وتوضیح بقطعه‌یی ازخیالات خود مناسب مقام تلمیح کرده که موقوف بدیدن است.

ودر کتاب مجمع‌الفصحا درآخر ترجمه‌اش مذکوراست که درسنوات توطن فارس غالباً صحبتش میسر می‌شد. اکنون هشت سال‌است که مرا در ری فراق‌ازوصال‌است. گویند صدمات روزگارش شکسته وبکنجی نشسته اکنون که سنه هزارودویست وشصت ودوهجری است خبر فوتش‌رسید، رحمة‌الله علیه.

ودرفارس نامهٔ ناصری‌است که درسال هزاروصد ونود وهفت درشیراز بعرصهٔ وجودآمد وچون سن شریفش به شصت وچهاررسیدآبی درچشمش پدید گشت که یکسال نابینا بماند و درآن حال صابروشاکر بود. پس‌ازیکسال مردکحالی‌ازکرمانشاهان بیامد وچشمش رامیل زده معالجه نمود شهری را خرم وشادان نموده ازغایت شوق بخواندن و نوشتن هنوز مادهٔ فساد دفع نگشته چشم رابکارخواندن ونوشتن واگذاشت، پس‌ازچند روزی دیگرباره‌مرض عود نمود واین نوبت امیدعلاج نبود ودرماه رجب سال هزارودویست ودوازاخشیجان رسته بشیدستان پیوست ودربقعهٔ مبارکهٔ حضرت سید میراحمد مشهور به شاه چراغ در جوار مزار پیربزرگوارمدفون گردید. سقی‌الله ثراه.

وازاشعار آبدارحضرت وصال نزدیك بسی‌هزار بیت بیادگاربمانده‌است مشتمل برقصاید وغزلیات ومراثی وترجیعات ومثنویات ودیوان غزل آنجناب برسه‌گونه است آنچه‌درجواب غزلیات خواجه حافظ فرموده دفتری جداگانه است وآنچه برطرزشیخ سعدی گفته دفتری علیحده است وآنچه متفرق گفته شده دفتری دیگراست ومراثی نزدیك بدو هزاربیت است دررثاء حضرت سیدالشهداء فرموده اکنون درتمامی ممالك اسلام مشهور ومعروف است.

ازجمله مثنویات آنجناب کتابیست مسمی بسفینه تبیان آن کتاب براین نهج است که چهل‌حدیث ازاحادیث قدسیه را انتخاب فرموده حدیثی راعنوان نموده معنی‌آن حدیث و تحقیق آن‌مطلب و داستانی مناسب‌آن مقام فرموده وباز حدیثی دیگرآغازنماید وآن کتاب

ناتمام بماند و منباب تبرك بعضی ازسخنان منظوم آنجناب ذکرمی‌شود ، ازآنجمله قصیده موسومه به‌آب زندگانی درتحقیقات عرفانیه ومدح عارف‌کامل‌حاج میرزا ابوالقاسم‌فرموده وازآن است :

خضر راگفتم این میقات‌گاه کیست کاندرآن
کند جان موسی پیکر درختی سینه سینایی
بگفتا این محیط فیض خدا خلوتگه احمد
امیر یثربی سلطان مکی شاه بطحایی
نبینی ساکنانش را چو احمد درره کوشش
نباشد رهب رهبانی نیابـد ترس ترسایی
بنص من رآنی پیر را احمد شمر کز وی
دل از توحید آرایی درون از شرك پیرایی
بگفتم این قدر دانم‌که نفس واحدند اینان
ولی توضیح را خواهم بیانی نغز بنمایی
بگفتا این قدر دانم که خورشید حقیقت را
نکرد انکار خفاشان ظلمانی گـل اندایی
ز روی لطف هرآنی کند بر خاکیان جلوه
ولی این اخفشان را تا زیان ناید به بینایی
ز راه جذب جنسیت وسایط سازد از انسان
کندبرشکل‌خویش ازکشی ونغزی و زیبایی
بچشمش سرمه‌یی راند بگوشش آیتی خواند
بخود بستاید آنگاهش به بینایی و شنوایی
نیابد واسطه جاوید و لطف او نگردد طی
که آنرا وصف‌ترکیبی‌است‌واینرا نعت‌یکتایی
چو این دانی یکی دانی‌مسیح‌وموسی واحمد
که این اسماء نباشد جز شئونات مسمایی
کنون در قبه یزدان نبینی جز ابوالقاسم
به شرط آنکه هم یزدانت بخشد این شناسایی
جهان را نیز لامع خدا را مظهر جامع
که مانندش نهان بد تاکنون زآغاز پیدایی

سپهر عالم معنی که رای اوست خورشیدی
که هم در عالم معنی نماید عالم آرایی
بلند ایوان قدر او بود از پایهٔ گردون
که گردونش میان از کهکشان بندد بجوزایی
نشاط افزای خلق او بود از رتبه فردوسی
که فردوسش جبین بر آستان ساید بمولایی
اگر ادریس را بویی رسد از جنت خلقش
بگردون طوق آهن گرددش گیسوی حورایی
گر آتش بر خلیل‌الله گل شد باد لطف او
دماند زآتش جهل کسان گل‌های دانایی
اگر داود را آهن بدست اندر چو موم آمد
ازو چون موم شد آهن‌صفت دل‌های خارایی
هم از قانون احمد یافت جمعیت که بنوازد
ز چنگ لی مع‌اللهی نوای یاحمیرایی
عروس دهر گو آذین مکن کاین نیست آن یوسف
که ذیل عصمت آلاید به بهتان زلیخایی
وصال این نظم کآب زندگانی کرده‌ام نامش
زصاف چشمهٔ خضر است نی از لای خودلایی
چوروح‌الله گر برمرده زین گفتار جان بخشم
عجب نبود که من نی بودم وروح‌القدس‌نایی
واین قصیده خاقانی راکه یک فردش این است :
میالا گر توانی دست از این آلایش دنیا
که دنیاسنگ‌استنجاست آلوده‌است‌شیطانش
نیزدرمدح حاج میرزا ابوالقاسم استقبال نموده این‌چند فرد ازآن است :
همه بر صورت یاران ولی بر سیرت ماران
کجا ماراست از شیرین زبانی زهردندانش
شده‌هریک‌چواشتر پشم‌پوش‌و کف‌بلفج(۱) اما
بکول‌ازبارکجکول است‌کوهی جای‌کوهانش

۱ـ لفج بفتح اول وسکون ثانی وجیم بمعنی‌لب گنده وسطبر باشد مانندلب شتر(برهان).

قرینم گر نبودی لطف حق و همت پیران
بهر یك شان قرین بودم کنون بودم زاقرانش
که دین و کفر مر جان راالباسی مستعار آمد
اگر زیور کنی زانیش و گر خلعت دهی زآنش
شنیدم پیری و عاشق شدم بر نام مسعودش
شنیدم خضری و عطشان شدم بر آب حیوانش
چوخوردم آب اودیدم خضر را نیز عطشانش
چو دیدم روی اودیدم خرد را نیز حیرانش
نه مردی ژرف دریایی نه پیری پود کیهانی
بهر یك قطره دریادرج دیگر گونه کیهانش
بکانون درونش آذری دیدم فروزنده
ز پیرایی آن آذر یکی بد باگلستانش
دمار از مارنفس عالم ادبارش بر آورده
عصا گردیده ثعبان نی عصا گردیده ثعبانش
مقیم کوی او گشتم چو در باغ جنان آدم
دریغ آن باغ کاخر داغ کرد افسون شیطانش
بهشتی بود و درمن لوث هستی دید و شد دوزخ
بمن با مار و کژدم شد بدل حوری و غلمانش
چو جان فرسودم از هجران دگر ره خواندم از احسان
نه از شایستگی کان نیز نوعی بود زاحسانش
نمود آن رخ کز آن بر چشم من عالم دگر گون شد
مگر صبح قیامت سر زد از چاك گریبانش
چو گم گشتم دراو دیدم همان پیر نخستینش
که اندر جامه‌اش میدیدم وامروز عریانش
همان عنوان منشور قدم یعنی ابوالقاسم
که بر منشور هستی شد حقیقت نقش عنوانش
یکی چرخ است پر اختر یکی کان است پر گوهر
حقایق اختر چرخش معارف گوهر کانش
چو حسن تن بجان بد یار عاجز بودم از وصفش
کنون چون جان محض آمد چه وصف آرد سخندانش

ولی آن مردم چشم ار نهفت از مردم چشمم
بجانش کز درون دل بود پیوند با جانش
همه در باغ رضوان خواستم گفتم مکان اورا
چو او در قبه یزدان چه حاجت باغ رضوانش

واین دو بیت از او در مدح عمارت حسینعلی میرزا فرمانفرما که در فارس ساخته و نامش کاخ همایون است بریکی از درهای آن عمارت بخط خوش خویش نوشته است :

سر دشمن و دوست براین در است ولی هر یکی از ره دیگر است
یکی خواست که افسر نهد سر نهاد یکی سر نهاد آنکه افسر نهاد

چند و لعل نظام الملك دکنی ممدوح وصال و نیری شیرازی

وچون درمملکت دکن از ممالك هندوستان مهاراج راجه بود لعل ملقب نظام الملك صاحب اختیار وپیشکار بود و درشیوهٔ مرضیهٔ کرم حاتم ثانی وبقدرشناسی ارباب کمال مسلم وخود نیز صاحب طبع موزون بوده قریب چهارصد شاعر سخندان ازهر طایفه درخدمتش مجاور وهمواره ازخوان کرمش ریزه خوار بودند واز آن جمله میرزا طاهر شیرازی متخلص نیری در ایام جوانی رخت سفر بجانب هندوستان بسته در ملك دکن فیض صحبت خواجه معظم را دریافته با مجاوران آن دیار واصحاب دانش معاشرت نموده وقصاید بسیار درمدح نظام الملك چندو لعل گفته واز اوست :

چه بود این دود آتش دم کزوشد شیب زی بالا
ز عکس کوه هامون شد نهان در نیلگون دنیا
نه دوزخ باشد و باشد هزارش شعله چون دوزخ
نه دریا باشد و باشد هزارش سیل چون دریا
توگفتی نیلگون خرگاهی اطنابش بمرکز بر
همی افراخت آخشیجان بزیر گنبد خضرا
و یا اندر هوا آمد روان پیلان که پیکر
فرو افراخته زنجیرهای شیمسان در پا
گهی از جامهٔ احرام سازد کوه را محرم
گهی در خانه راهب نماید خویش را ترسا
هوا زان تیره و تاریك آمد چون دل احمق
زمین زان خرم وخندان شود چون خاطر دانا

زمین مستسقی و درمانش آب چشم او لیکن
عجب آمد که آب آمد علاج درد استسقا

دلبری تیرش از زیبق سواری رخشش ارصرص
نه تیرش را بود پیکان نه رخشش را بود هرا

نه چون طبع حسود من گراید جانب پستی
همی چون همت صدر جهان باشد فلک پیما

نظام‌الملک چندو لعل کز انگشت و کلک او
فلک فرمان بود خاتم قدر قدرت بود طغرا

سرود مطرب بزمش درود مجلس قدسی
غبار مرکب عزمش بخور مجمر بیضا

خلاصه ده سال درخدمت وزیر پاک ضمیر بود وبرای دیدن ارحام عود بشیراز نمود: بعداز چندی توقف دروطن معاودت بهندوستان کرد وآخرالامر درسال هزارودویست وپنجاه وشش در همان دیار وفات یافت. لغات فارسی ودری وحکایات سلف را ازبرو با ارباب حال و اصحاب معرفت و کمال که‌ازجمله حضرت وصال بودنهایت ارادت واخلاص داشته‌وعلی‌الجمله مرحوم وصال بواسطه نیری‌با نظام‌الملک چندولعل مکالمات داشته‌اند و وزیرقدردان تحفه وهدایا برای مرحوم وصال میفرستاده واین قصیده را مرحوم میرزا دریکی ازآن‌مواقع‌در مدح چندولعل‌فرستاده :

بخواب دوش چنین دیدمی که دریایی
زمانه طول و خرد عرض و وهم پهنایی

همی نمود سپهر حباب شکل بر او
بدان صفت که حبابی به روی دریایی

همی فشاند گهرها بمن که پرتوشان
نماند فرق میان نهان و پیدایی

ازآن گذشته دگر دیدمی که فردوسی
نشاط پرور و غم‌کاه و شادی افزایی

دمیده سرخ گل از شاخسار خرم او
چو یاد گلرخی اندر ضمیر دانایی

مرا ازآنهمه گل‌جیب ودامن‌آموده(۱)
چو غازیی به‌بدخشان فکنده یغمایی

زخواب جستم وزین هردوهیچ‌بامن نه
چنان شدم که سراسیمه‌یی و شیدایی

که ناگهان بمن‌آمد ز دار ملک دکن
ججسته فال بریدی فرشته سیمایی

نوید اوهمه این کز محیط جود و سخا
ترا سفینه‌یی آمد بمایه دریایی

بکلک‌وبردبجیب اندرون چوموسی‌است
برون کشید به همراه دست بیضایی

منش گرفتم و بوسید و بر نهاد به سر
که بدز طرفه خدیوی شگرف تمغایی

واین قصیده را مرحوم وصال درهجران میرزا طاهر نیری بدکن فرستاده :

۱ـ آموده بروزن‌آسوده لعل ومروارید وامثال‌آن راگویندکه در رشته‌کشیده شده.

رفتی و رفت روشنی چشم تر مرا — رخت سفر تو بستی و رنج سفر مرا
ای‌مهربان‌سمیر(۱) سماری (۲) نشین بیا — وز غم چو بحر بین بتلاطم سمر(۳) مرا
این خود منم که براثرت ناله می کنم — واندر نظر که ناله کنی بر اثر مرا
گرمیل گوهر وزرت ازمن جدا فکند — اینك سرشك گوهر ورخساره زر مرا
بس کآفتاب مدح تو طالع شود ز من — گردون همی خطاب کند باختر مرا
تا در خور تو گوهری‌آورده‌ام به کف — بس گوهر سخن که بشد پی سپر مرا
شاعر مخوان سکندر گیتی سپارخوان — زینسان که پی سپرشده هرسوگهر مرا
اما نه‌آن سکندر محروم ازآب خضر — اینك ببین بگفته حیات بشر مرا
تا آفتاب مدح توام در ضمیر تافت — بر خود نهد بطوع فضیلت سحر مرا
نزدیك و دور نیست به تاب‌آفتاب را — گردورم از در تو بدان پیش در مرا

ونیری‌این‌قصیده را درجواب فرستاده است :

ای ز فلك در رسیده جانت غبرا — هم فلك اندازه‌یی و هم ملك آسا
نزل نزول ترا چه هدیه گذارم — یا خلف الوحی مرحبا بـك صلا
از چه ره آیا بمن نزول تو باشد — من نه پیمبر نه هند یثرب و بطحا
خط توازرنگ چون‌غراب شب‌آمد — کش بنهانی در است بیضهٔ بیضا
شارع شرع سخن وصال که فکرش — هست چو جبریل در تعلم و القا
ای سخنت از گزاف و حشو منزه — ای قلمت از خطا و سهو مبرا
خدمتی آراستی چو روی نگارین — صدر جهان را زهی قصیدهٔ غرا
من به‌حضورش به‌گاه عرض کواکب — بردم و انشاد را کشید مساوا
گرم‌نمودم دلش به مهرتوزآن نظم — گرم بدان سان که مرد کینه بهیجا

وازجناب وصال شش‌پسر نیکوخصال وگوهرپاك واخترتابناك که درجهات‌ستهٔ فضایل انسانی‌هریك گلی منحصردرفرزند بماند، نخستین ایشان‌درهمه‌کمال سمی‌حضرت خاتم‌میرزا احمد متخلص وقاراست درسال‌هزارودویست وسی‌ودوبه نوروجودش خاك فارس رامنور نمود درجمله علوم ادبیه‌وحکمت یمانیه دراندك زمانی‌ازپدرعالیقدر گذرانید وشیوهٔ خط نسخ را چون‌احمد نیریزی بمنتهی‌رساند. درسخندانی‌واقسام نظم‌مانند‌اساتید سلف‌قادروتوانا گردید درسنه هزارودویست‌وشصت وشش‌به سیاحت خطه هندوستان رفت وقریب یکسال‌درآن‌مملکت

۱ــ سمیرچون امیر هم صحبت .

۲ــ سماری چون بخاری کشتی‌وجهاز راگویند .

۳ــ سمرچون قمرصحبت وافسانه گفتن است .

بعزت زیست و کتاب مثنوی صیقل الارواح مولانا جلال الدین رومی بلخی قدس سره که نسخه صحیحش درممالك ایران کمیاب بود بخط مبارکش بطبع رسانید والحق آن کتاب ازجواهر شاهوار است و بعداز آن هنوز بااینهمه تکرار باسمه به آن خوبی خط وصحت دیده نشده .

نواب اسعد والا نصرت الدوله فیروزمیرزا درحکمرانی فارس آنجناب را از بمبئی بخواست ومقدمش راغنیمت شمرد وشیرازرا شیرازه بکارآمد وخزان هجرانش بنوربهار وصال مبدل گردید ودرسال هزار ودویست وهفتاد وچهار که سنین عمرش بچهل ودو رسیده بود بدارالخلافه طهران سفر نمود ازحضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه پایه جاهش افزود، مورد توجهات ملوکانه گردید با خلعت ومرسوم بوطن باز گردید ومدتها به افاده واستفاده اشتغال داشت وبتصنیف وتألیف وکتابت کتاب حق وادعیه مأثوره روزگاری بسر برد ودرحدود سال هزارودویست و نود بعزم زیارت عتبات عالیات ازطرف بوشهر حرکت فرمود پس از ادراك زیارت آستان امناءرحمان ازسمت کرمانشاهان ثانیاً بطهران ورود نمود ونیزمورد عنایت پادشاهی وامناء دولت گردید بعداز یك سال دیگر بفارس آمد وآخرالامر درشوال سال هزار ودویست ونود وهشت روان پاکش بجنات عدن خرامید وکالبدش درجوار سیدمیر احمد بدخمهٔ پدرسپردند رحمة الله علیه .

راقم را باحضرتش الفتی عظیم بود وازصحبتش فواید جسم ادراك نمود، نصایح مشفقانه اش و اندرز های پدرانه اش درگوش دل جای دارد هرگاه بخواهد نوشت دفتری جدا باید استغفرالله .

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت وصفحه بشماری

چه روزها وشبها وباغ وصحراها درحوزهٔ آنجناب وروضهٔ اطیاب باحضورش انجمنی واز خدمتش دوستان را حال وچمنی بود حقیقت پس ازفوتش شیرازه دوستان گسیخت وشیراز خاك نکبت برسر بیخت ودرتفرقهٔ یاران رنگ نفاق ریخت، رحم الله معشر الماضین.

اسامی کتب نظم ونثر آنجناب درفارسنامهٔ ناصری مسطور وترجمه اش با بعضی اشعار درمجمع الفصحا مذکور است ودراین موقع بهمین یك فرد اکتفا میرود :

ای وقار ار عارفی خون میخور وخاموش باش
ور ز معنی واقفی با بخردی بیهوش باش

اخلاف میرزای وقار

ازمرحوم وقارطاب ثراه امروزه دوپسر فروزنده گوهر ودواختر بلقیس سیرت است جناب فضایل نصاب میرزا علاءالدین حسین تخلص همت در سال هزارودویست وهفتاد وشش بدنیا آمده بحمدالله در کمالات صوری ومعنوی پدررا نعم الخلف ودوستان راملاقاتش موجب

شعف وعم اکرم خود فرهنگ راداماد .

وبرادر کوچك ایشان است جناب میرزامحمد شفیع عشرت تخلص. درسال هزارودویست ونودودو متولد وباسم جدش نام نهادند درکمالات موروثی واکتسابی بمقامات عالیه رسیده واین غزل نمی ازیم وقطره یی ازقلزم فکرت جناب همت است :

این همه جور وستم جانا سزای ما نبود ‌ ‌ ‌ ‌ زآنکه جزمهرو وفاداری خطای مانبود

از رخ او غیر نومیدی نصیب ما نشد ‌ ‌ ‌ ‌ کاش دیگر چشم خلق اندرقفای مانبود

سربصحرا می نهادیم ازغمت دیوانه وار ‌ ‌ ‌ ‌ رشتهٔ زنجیر زلفت گر بپای ما نبود

کردم ازآن شاه خوبان التماس بوسه یی ‌ ‌ ‌ ‌ گفت این ابرام هرگز درکدای مانبود

دامن قاتل نمیدادم بآسانی ز دست ‌ ‌ ‌ ‌ گر ملاقات جمالش خون بهای مانبود

اندرآن شبها که ازهجررخش میسوختیم ‌ ‌ ‌ ‌ باخبر جز شمع کس ازماجرای مانبود

مازخود بیگانه گشتیم ازغمش وآن سنگدل ‌ ‌ ‌ ‌ آشنای دیگران بود آشنای ما نبود

دیدهٔ حق بین چنین روشن نمیشد بیگمان ‌ ‌ ‌ ‌ گرغبارکوی جانان توتیای مانبود

بد طبیب درد بی درمان ما لعل لبش ‌ ‌ ‌ ‌ جان برفت ازدست چون فکردوای مانبود

چون رضای دوست باشدغم نیمبایست خورد ‌ ‌ ‌ ‌ کارهای این جهان گر بر رضای ما نبود

همتا چون راه میبردم بسوی کوی دوست ‌ ‌ ‌ ‌ همت پیر مغان گر رهنمای مانبود

ومیرزای همت را ازسر پوشیده حضرت فرهنگ سه ذکور ویك اناث است ارشدواکبر سمی جدش احمد ملقب ناصرالدین وتخلص ناصری. ششم صفرالخیر بدنیا آمده بسال هزار ودویست ونودونه .

دومین فرزنداوست سمی عم والدش اسمعیل، میلادش چهاردهم جمادی الاخره سیصدوچهار سیمین ابناء وی است هم نام امام هفتم دهم رمضان المبارك سیصد وهفت قدم به کشور ناسوت نهاده، حفظهم الله جمیعا.

حکیم ابن الوصال

دومین فرزند حضرت وصال سپهر کمال میرزا محمود حکیم تخلص است که حقیقت مسمایش ازاسم مبارکش هویداوپایهٔ معرفتش ازتخلصش آشکارا، ولادت باسعادتش سال هزار ودویست وسی وچهار بشیراز مینوطراز بوده وپس از تکمیل فضایل نفسانی وتحصیل حکمت یونانی درمعارف حقایق انسانی کوشید وبامرحوم رحمتعلی شاه طریق ارادت ورزید وبمقام بلند سالکین الهی رسید وبعلاوه نسب باطنی نسبت صوری مصاهرت حاصل نمود .

واین چند فرداز قصیدهٔ اودرحکمت وموعظه خوشه یی ازخرمن وگلی ازگلشن مقامات عالیات اواست :

بنفس اگر کسی بیابد ظفر — دگر ز هیچ کس نبیند ضرر
بخویشتن جفا همه خودکنی — شکایت از زمانه کمتر شمر
چو نیست شادمانی اندر جهان — ببند از جهان و کاورش نظر
تو تا تویی نیابی آسودگی — ز خودگذر که غم نیابی دگر
تو از دیار قدسیان آمدی — ازین سیاه خاکدان درگذر
چنان زخودگریزی در نیستی — که کس گر نیارد از تو خبر

ودر روزگار شاهنشاه مبرور محمدشاه طاب‌ثراه بدارالخلافه طهران حرکت فرمود ازشاه درویش دوست واولیای حضرتش ملاطفت بی‌اندازه دید وعود بوطن مألوف کرد واین قصیده‌را درهنگام توقف آن‌ملك بنحوشکایت ازغربت گفته :

تا چند به ری برنج درمانم — ای دهر نه کافرم مسلمانم
سالی شد و چار مه زسال افزون — تا درکف غم بملك طهرانم
با دانش وفضل گر ترا خصمی است — من بفکنم این دورا مرنجانم
ازیار و دیار دورم افکندند — در پیش رهی پر از مغیلانم
نه صبر میسراست نی دیدار — امید نمانده جز بیزدانم

ودرسنهٔ مذکوره با برادر کامکارش وقار بخطه هندوستان سفر نمود ودیوان خواجه حافظ شیرازی علیه‌الرحمه رابخط خوش خویش بامرکب چاپ نوشت وبطبع رسانید وتاریخ اتمام آن‌چنانچه درآخر رقم نموده سال‌هزارودویست وشصت وهفت‌بوده‌الحق والانصاف بآن‌مرکب وخفی بودن قلم‌باین پایه‌چیز نوشتن نهایت قدرت‌را میرساند .

وهم‌با برادر بزرگوار مراجعت بشیراز کرد ودربحبوحه زندگانی که قریب چهل‌از مراحل عمرش بیش نگذشته‌بود بمرض وبادر شهر محرم‌الحرام سال هزار ودویست وهفتاد وچهار بدرود عالم‌فانی رانمود، درجوار امامزاده سیدمیراحمد پهلوی‌پدربزرگوارش دفن شدواینکه درمجمع الفصحا ومآثر ناصری رقم‌وفاتش راسال شصت و هشت نوشته‌انداشتباه است ومرحوم وقار علیه‌الرحمه درتاریخ وفات‌برادر عجب ملهم شده «عاقبت محمودشدکار حکیم ۱۲۷۴» .

ومرحوم والدرا ازفوت‌او بحدی ملال‌روی داده که عدی نداشته وآنجناب رایك‌نفر پسرکه واحد کالف‌است بیادگاراست. نام‌شریفش عبدالله‌تخلص‌رحمت میفرمایند میلادسعادت بنیادآن قدوهٔ ارباب رشادسال دویست وهفتادودوبوده سناً اگرچه دوسال ازراقم کهترولی درهمه احوال ازحقیر بهترومهتر، جامع کمالات نیاکان‌مام‌وپدر شهدالله‌آیتی‌است ازحضرت رحمتعلی شاه‌وعلامتی است ازوصال دل‌آگاه دروصفش آنچه نویسند کم نوشته ودر مدحش هرچه‌گویند هیچ نگفته .

درخط نسخ خصوص قلم خفی برخطوط سالفین قلم نسخ کشیده ودر حکمت طبیعی و فن طب قدیم وجدید به پایه جالینوس وحکیم پولاك رسیده وفنون الهیات و حکمت ایمانی یمانی را بکمال رسانیده درعلم عروض وقافیه استاد ودر سخن موزون گفتن باقسامه قادرو توانا. مرحوم وقار راصهر وجناب میرزامصطفی راومیرزایوسف راپدر بامهر، حقیررا درابتدای عمربا خدمتش الفتی بود وباعلیاحضرت والده‌اش ارادتی که باسایرهمشیره وهمشیره زادگان چنان نبود فیاسبحان الله باهمه اتحادکه داشتیم روزگاربخیل مارا باختیار نگذاشت وجمع رابتفریق انداخت ورحتم بطهران افکندومدت شانزده سال است که ازملاقاتشان محروم نمود

روزگاروهرچه دروی هست بس ناپایداراست ای شب هجران تو پنداری برون ازروزگاری

باری عزنصره یاری نماید که دربهترحالی وخجسته روزگاری چشم را بدیدار آن عارفه کبری وفرزند بی مانندش عبدالله دام عمرهما روشن نماید وهجران بوصال مبدل فرماید واین غزل ازطبع وقاد وی ثبت مینماید:

ساقیا بر خیز و بپیمای شراب تاکی تا مگر باده کند چارهٔ این غمناکی

زآتش باده بر افروز چراغ دل ما تا بآبی بفروشیم وجود خاکی

پند واعظ مشنو بادهٔ دیرینه بیار که بود پند وی از غایت بی ادراکی

جامه جان که بلوث غم دهر آلوده‌ست بجز از بادهٔ تاکی نپذیرد پاکی

رشتهٔ زلف تو وسوزن مژگان خواهم تامگر بخیه زنم سینه باین صد چاکی

کی دل ایمن شوداز چشم تووزلف سیاه شب بدین تیرگی ودزد بدین چالاکی

چشم خونخوار توخون همه مسکینان ریخت ترك مخمور ندیدیم بدین سفاکی

من نه آنم که زکوی تو بدشنام روم که کند زهر تو اندر دل ما تریاکی

دولت وصل تو ورحمت مسکین هیهات مرد خاکی چکند با ملك افلاکی

داوری ابن وصال

سیمین فرزند جناب وصال است فلك المعالی مقرب الباری میرزا محمدداوری عطرالله مرقده، میلادش سال هزارودویست وسی وهشت بشیراز بوده. درمجمع الفصحامذکوراست که در کمالات صوری ومعنوی تمام ودرحسن خلق نادره ایام، درعلوم ادبیه وعربیه رنجی برده وحظی موفورحاصل آورده، درخطوط نیزقدرتی داردوشکسته ونستعلیق را خوش مینگارد ودر علوم نقاشی مهارتی حاصل کرده .

راقم گوید کتاب شاهنامه حکیم فردوسی را برحسب خواهش مرحوم ایلخانی فارس محمد قلیخان ابن جانی خان ایلخانی نوشته‌اند ومصور شده وحقیقة اعجاز نموده واز جمله جواهر بی قیمتی است وآن کتاب به وسایط عدیده امروزه بدست فتح الله خان بیکلر بیگی گیلان افتاده

کمصحف فی بیت زندبق این فقیر قریب دوماه به تعلیم خط نستعلیق به خدمتش مشرف میشد که بستر ناتوانی خفت وازخطوط شریفش که بیادگار لطف نموده موجوداست ودرسال هشتادوسه به مرض دق وفواق روحش ازجهان پرنفاق روی به عالم پاک نهاد وپیکرش را درپهلوی مرحوم میرزای سکوت بخاک سپردند .

ازآن بزرگوار درصفحه روزگار خلقی نماند مگرهنرواز آنجمله است دیوان اشعار که قریب سی هزار بیت میشوددرانواع شعراز قصیده ومسمط وغزل وقطعه ومرثیه ومثنوی سیما بسبک شاهنامه خیلی قادروتوانا بلکه روانی سخن سرایی اوبهتراز قدما گردیده و درآخر شاهنامه مذکور اشعاری فرموده بعضی ازآن آورده میشود :

بدین نامه چون دست بردم فراز / بمن بر در رنجها گشت باز
بسر بر بسی گشت گردان سپهر / سته گشتم از گردش ماه ومهر
بروز جوانی مرا کرد پیر / کمانی شد ازرنج بالای تیر
بماندم زهرکار وهر پیشه یی / جز انجام آنم نه اندیشه یی
سپاسم ز یزدان نیکی دهش / که ازسرچنین برنوشت ازبوش(۱)
که این نامهٔ نغزدل خواسته / شد از داوری یکسر آراسته
بسر گرمهم گشت دو بار سی / بسر بردم این نامه پارسی
همه در شگفتی فرو ماندند / بمن برهمی آفرین خواندند
چوکلك نی ازدست بگذاشتم / همان کلك موبینه برداشتم
شگفتی بسی بردم آنجا بکار / چوازخامه برنامه بستم نگار
کتابی شد آراسته چون عروس / دراوزنگیان چیره برملك روس
دو رویه سپاه ازدر کارزار / کمان گیروناچخ زن وتیغ دار
سر واوها گرزهٔ گاو سار / دم دالها خنجر آبدار
خم میمها تابداده کمند / سرکافها چون درفش بلند
سرشین چوچنگال جنگی پلنك / که ناخن برآورده ازبهر جنك
دم میمها تا زمین ریخته / گره بر زده سرش آویخته
الفها کشیده سرازهر کران / شها نامه چون دشت نیزه وران
جهاندارشه ناصرالدین که بخت / بدو نازد و افسروتاج وتخت
امیران اورا به ایران زمین / دهدباج چیپال وخاقان چین
یکی کز همه نام بردارتر / ز هرکس بهرکار هشیارتر
شداین رایگان گنجرا خواستار / بنام وی این نامه شد نامدار

---

۱ - بفتح اول وکسر ثانی و سکون شین بمعنی تقدیر باشد وبه ضم اول وکسر ثانی بمعنی هستی وبودن باشد (برهان) .

من این نامه را آسمانی کنم
در آن یادی از ایلخانی کنم
محمد قلیخان یل نیك رای
بترکان کشور مهین کدخدای
ببزم اندرون گلشن جانفزای
برزم اندرون آتش جانگزای
همی تا برین لاجوردی سپهر
فروزان بود مشعل ماه ومهر
بدوشمع دولت فروزنده باد
تن دشمنش شمع سوزنده باد

ونیز بعضی از قصیده‌یی که درمدح نبی(ص) گفته آورده می‌شود:

در این صحرا یکی دزداست چابکدست و آتش پی
که با این پهن پیدا ای عجب تنگ است میدانش
بنازم پهلوانی را که با یك زخم مردانه
بهم بشکست خودش را زهم بگسیخت خفتانش
که هست آن دزد نفس شوم وآن مرد احمد مرسل
که جز آن نامور مردی نباشد مرد میدانش
بسی با هم بپیچیدند در غار حری و آخر
چنان زد برزمین اورا که درهم کوفت سنخوانش
تونیز ای داوری گر خائفی زین نفس پتیاره
توسل بر پیمبر جوی و دست افکن بدامانش

ودرنعت ولی(ع) گوید:

مادح شاهنشه دینست پنداری شکوفه
کآسمان کرده است یکجا اختران خود نثارش
شاه شیراوژن علی‌ابن ابیطالب که گردون
درشکم دزدیده ناف از بیم نوك ذوالفقارش
دست حق بازوی احمد پشت ملت روی ایمان
کآبروی دین فزود از آب تیغ آبدارش
یافت نساج فلك با غولش این نیلی‌سرادق
ورنه دیری بودمیدیدی گسسته پود وتارش
اختیار جمله هستی حق بدست او نهاده
چون نبوده نیم جوبرهستی خود اختیارش

ونیز درمنقبت شاه ولایت گفته:

در این سرسال نو وین رونق فروردین
رونق بفزا بر عید از مدحت شاه دین
آیین همه بربستند برحجره و دکان‌ها
ما نام علی سازیم بر دکهٔ شعر آیین

شیرینی عیدی را جز درد گلویی نیست — ازمدحت مولی ساز کام ودل وجان شیرین
ای تاج شهنشاهان وی هادی گمراهان — وی مقصد آگاهان در ملت و در آیین
ای صورت تومقصود ازمعنی کاف ونون — وی معنی توپنهان درصورت ماء وطین
تو واسطهٔ فیضی ز امکان بقدم ورنه — کس بی‌مدد کشتی تا هند نرفت ازچین
یکروزفروماند زاشکستن نان خشك — بشکسته بدیگر روز صفها بصف صفین
برداوریت از لطف هرروزه عنایت باد — ازماست دعا گفتن‌از روح‌القدس آمین

وازغزلیات آنجناب است :

در دل تنگ نخواهم که هوای تو بود — حیفم آید که دراین غمکده جای تو بود
چون سرم لایق همسایگی زلف تونیست — چون سر زلف توآن به‌که بپای تو بود
تو که بر روی نکو زلف معنبر داری — نوبهاری که شب و روز برابر داری
بجز آیینه ترا هیچ نیاید در چشم — گر به رخسار خود آیینه برابر داری

***

هرسحری که بگذرد بادصبا بکوی تو — عظم رمیم عاشقان زنده کند ببوی تو
دربرمیرداوری عرض هنر چه می کنی — کآینه فاش میکند عیب تو روبروی تو

فرهنك بن الوصال

چهارمین فرزندجناب میرزای وصال‌است آفتاب برج دانش وبینش وکمال‌ودرخشنده اختر اوج حشمت و رفعت واجلال فرهومند فرهمندفرهنج با فر و هنگ میرزا ابوالقاسم فرهنگ روح‌الله مرقده .

معروف چنان است که چون مرحوم وصال رانخستین‌فرزندبعرصه وجودآمدازجناب قطب‌العارفین‌مرشدخودحاجی‌میرزاابوالقاسم‌صامت‌تسمیهٔ آن‌مولودرامسئلت نمودحضرتش‌این عبارت فرمود: احمد محمدمحمود ابوالقاسم وازاین کلام بشارت‌انجام نام‌هریك رابدینترتیب ملهم شد ومعلوم فرمودکه جناب سکوت اسم‌خودرا بفرزند چهارم بخشیده وقبل‌ازآن‌مولود جهان‌رابدرودخواهد نمود وچنان بود .

خلاصه ولادت میرزای‌فرهنگ درماه رمضان‌المبارك‌سال‌هزارودویست وچهل‌ودو بوده کسب‌کمالات درخدمت پدرنمود وبرحسب استعداد فطری دراندك زمانی ازعلوم ادبیه‌بهرهٔ وافی یافت ودرخط نسخ وشکسته وتعلیق‌وثلث ورقاع از استادان‌گوی مسابقت ربود و در سخن‌سرایی‌طبع موزونش‌باانواع شعرقادروتوانا وضمیرمنیرش بانوارالهی روشن وبینا واز خدمت رحمت علی‌شاه بفیض روح‌القدس مستمد ومقترن وبمصاهرت حضرتش نائل و واصل گردید، عجبا روزگاری دراز بنهایت محبت بایکدیگردمسازوعمری باکمال مودت والفت

روزها بشب آوردیم.

دریغا که با همه استحکام عهد وقدمت مجد کلام ناصح الدین احمد ارجانی درصنعت قلب صادق آمد.

مودته تدوم لکل هول   وهل کل مودته تدوم

بواسطه شقاق ارباب نفاق آن قدوه اصحاب وفاق ارتغییراخلاق روی داد وبنده رابه دارالخلافه مسکن افتاد ووفات آنجناب درسال هزاروسیصد ونه بشیرازبوده ودرجوار سید میر محمد برادر سید میراحمد مدفون گردید و میرزای رحمت در تاریخ وفات عم امجد به نظم گفته:

فاز بقول المالك القدیم   ان الابـرار لـفی نعیم

از مؤلفات آنجناب است شرح حدائق السحر رشید وطواط که از پانزده هزار بیت متجاوزاست وبطرز واسلوب چهارمقاله عروضی نظامی نوشته شده ودیگر لغتی است مسمی بفرهنگ فرهنگ که عنوان ازلغات مصطلحه مختلفه استاعم ازفارسی وعربی وترکی ودر تلوآن آنچه لغت فارسی خالص بوده ثبت شده وتاا کنون بدین روش لغتی دیده نشده بسیارمفید است ودیوان اشعارقریب بدوازده هزاربیت میشود ازقصاید ومسمطات وغزلیات وغیره واز آنجمله دروصف زلزله که درماه رجب سال هزارودویست وشصت ونه بشیرازآمده فرموده:

ازین منازل ویران واین دیار خراب   غریب نیست گر آید همی غریو غراب
دریغ و درد ز مه طلعتان زهره جبین   که بسته‌اند زخون بر بدست وپای خضاب
دریغ لاله رخانی کزین جهان رفتند   چو لاله داغ نهادند بردل احباب
همی بلرزد از بومهن زمین هر دم   بدان صفت که بلرزد بر آینه سیماب
چنان خراب شد آثار این دیار که کس   نشان کعبه نداند مگر باصطرلاب
بیاد آریم از عیشهای عهد قدیم   چنانکه پیر کند یاد روزگار شباب

وازآنجمله قصیده‌یی درنعت حضرت ولایت مآب علیه السلام انشانموده بعضی ازآنست:

هله شمع بزم صفوت در درج لافتایی   گل گلشن ولایت مه برج هل اتایی
که وسیلهٔ نجاتی وسفینهٔ وجودی   و خلیفهٔ رسولی و لطیفهٔ خدایی
همه خلت وصفایی که خلیل را سلیلی   همه رفعت و علایی که علی مرتضایی
بغلط نرفته آنکس که تراخدای داند   که خدا نیی ولی آینهٔ خدانمایی
من اگر چه درنیایم بشمار بندگانت   بخدا که عاردارم زشهی از این گدایی
بهمه دیار رفتم ز همه نشان گرفتم   نه کس ازتوام نشان دادونه گفت ازکجایی
زکست نشان چه جویم که تودرمیان جانی   ز دلت سراغ گیرم که تو بادل آشنایی
من کم بهای فرهنگ چگونه زرتوان شد   نکند اگر غبار قدم تو کیمیایی

وآنحضرت را دو پسر فرشته‌سیر ودودختر ناهید منزلت خجسته آیت بعد از خود یادگاراست . نخستین اولاد ذکوراست جناب لب‌الالباب ونتیجة الاطیاب قدوه ارباب فضل وکمال سلاله دودمان رحمتعلی ووصال سمی‌عمش میرزا محمود والمتخلص اورنگ دام‌ایام افضاله. میلادش بسال هزارودویست وهشتاد وشش، باجوانی دراخلاق حمیده پیرودر کمالات صوری ومعنوی بی‌نظیر، خط نستعلیق‌راخوب مینویسد وانواع شعررانیکو گوید پس‌ازفوت‌پدر پدر بزرگوار باجمعی‌ازاخوان‌الصفا بزیارت عتبات عالیات مشرف گردید وشش‌ماه درروضات ائمه انام علیه‌السلام ادراک فیوضات نمود وعود بوطن‌مألوف فرمود و دراوایل ربیع‌الاخر سال‌هزاروسیصد وسیزده بطهران آمد وتااواخرچهارده بدارالخلافه ماند ازدریافت‌خدمتش روانی‌تازه گرفتم وازفیض صحبتش حظی بی‌اندازه یافتم. امناء دولت علیه مقدمش رامغتنم شمردند وحضرتش‌رامحترم‌داشتند مخصوص صدرات عظمی آنجناب رابصلات کبری وعطیات بی‌منتهی نوازش فرمود وفرامین مرسوم بوطن مألوف مراجعت نمود ازیزدان پاك پیوسته درخواست‌چنین‌است که باردیگر بدیدارآن بزرگواردیده‌ام زاروشن فرماید واین غزل گلی ازبوستان‌آن قدوه دوستان است :

پری رخان دمی ازپرده روی بازکنید مرا ز جنت فردوس بی نیاز کنید
بدین جمال دل آرا و قامت موزون به ماه طعنه زنید و بسرو ناز کنید
دو بوسه ازلب‌جانبخش‌خودبمن بخشید مرا میانهٔ عشاق سرفراز کنید
نخست دست بشوئید عاشقان از جان سپس. بچهرهٔ معشوق دیده باز کنید
صباح وصل مگوئید قصهٔ شب هجر به پیش دوست نشاید سخن دراز کنید
برغم شیخ گشادند دوش میکده را خبر به باده گساران پاکباز کنید
نصیحتی کنم ای میکشان ز من شنوید ز زاهدان ریاپیشه احتراز کنید
ز خلق دیدهٔ امید خود فرو بندید به عجز روی به درگاه بی نیاز کنید
به بزم دوست رفیقان اگر رهی یابید ز راه لطف درآن دم که قصه ساز کنید
حکایت غم او رنگ در میان آرید حدیث غصه محمود با ایاز کنید

میرزا محمد آهنگ

دومین‌فرزند میرزای فرهنگ‌است سمی‌عمش میرزامحمد متخلص به‌آهنگ درسال‌هزار ودویست ونودوسه بدنیا قدم‌نهاد ودراکتساب فضایل نفسانی وفواضل انسانی‌کوشید وبمقام نیاکان رسیدقریب شانزده سال‌است که بهجرانش مبتلا و از دیدارش محروم مانده‌ام و این شعرپدرعالی‌قدرش درحق بنده واوصادق .

بی تو من زار و دل افکار و تو بی من خوشدل
خود بگو تا دل تو سخت بود یا دل من

واین غزل خوشه‌یی ازخرمن و نمونه‌یی ازگلشن میرزای آهنگ ثبت مینماید :

هر که را دل گشت پا بست سر گیسوی دوست
شد سیه روزو پریشان حال همچون موی دوست

بی گمان زاهد بهشت نسیه بفروشد به نقد
یك نظر گر باز بیند طلعت نیکوی دوست

باغبان در باغ از پای افکند سرو سهی
یك ره ار بیند خرامان قامت دلجوی دوست

ساقیا می بر حریفان بخش و قسم ما بهل
سرخوشیم امشب ز دور نرگس جادوی دوست

همچو شب یکباره گشت از چارسو روزم سیاه
تا بدیدم طره و خال و خط و ابروی دوست

جان و سر آهنگ سوزد از طرب پروانه وار
گر فروزان بیند اندر بزم شمع روی دوست

توحید ابن الوصال

پنجمین فرزند مرحوم میرزای وصال پیشوای اصحاب وجد وحال میرزا اسماعیل توحید است. درسال هزارودویست وچهل وشش بعالم شهود آمده، درجمله کمالات سیما خط نسخ بقلم بسیارخفی وحید چنانچه چند مصحف را بروی کاغذهای بسیارنازك وپوست آهو درنهایت زیرکی چنان نوشته که تاکنون هیچیك ازاستادان ننوشته وعجب آنکه چندان روشن وخواناست که چشم را صدمه نمیزند واین معجز کم از شق القمر نیست .

وآن مرحوم را آوازی خوش وصوتی دلکش بود که گاه ترنم بجان مستمعان آتش فکندی ودراین کمال موروثی ازدیگر اخوان الصفا انحصارداشت. وقتی ازآن غفران مآب عم والد حاجی آقامحمد شنیدم که میفرمود در فصل بهاری ازاصحاب برادرم حاج محمدحسین درهفت تنان شیراز انجمنی بودند سحرگاهی که ارباب نیاز بدرگاه بی نیاز درراز بودند منهم به گوشه‌یی رفتم که باناله دمسازشوم، دیدم مرحوم وصال بدان مکان سبقت نموده وباحالی خوش مناجاتی بازمزمه میخواند پای رفتنم نماند آهسته نشستم دیدم گلهای زبان درقفا که درآن باغچه بود متمایل است بطرف او وهرزمان که ساکت میشود آن گلها بجای خود قرارمیگرفتند .

خلاصه درجوانی گرفتاردرد دندان بود وغالب راکشید بحکم حکیم سنائی چنانچه در حدیقه فرماید :

در دهان دار تا بود خندان — چون گرانی کند بکن دندان

ومولانا درمثنوی این مضمون راچنین آورده :

چونکه دندان ترا کرم اوفتاد — نیست دندان بر کنش ای اوستاد

تا که باقی تن نگردد زار ازو — گرچه بود آن تو شو بیزار ازو

وخود آن مرحوم قصیده یی درشکایت ازدرد دندان گفته که بعضی از آن است :

بدین مثابه که من دستگیر دندانم — ز درد دندان آخر بلب رسد جانم

دریغ دور جوانی و روزگار شباب — که سال و مه بسر آید بدرد دندانم

سی و دو دشمن خونخوار درسرای منند — که روز و شب بکمینند از پی جانم

بکام من شده دندان سیاه چون انگشت — ز بس گذشته بر آن آه آتش افشانم

زبسکه بر سر دندان کشیده ام تیمار — که نوشتن از شکل سین هراسانم

ودرسال هفتاد وهفت با برادرا کبراعظم وقار بطهران رفت و این قصیده را در مدح شاهنشاه در آنجا گفت :

چو بر کشید مؤذن ببام داد بگاه — ندای اشهد ان لااله الاالله

پی نماز بجستم زجا و کردم روی — بدرگهی که بر آن خسروان نهند جباه

پس از ادای نوافل بعادتیکه مراست — ز روی صدق بخواندم دعای دولتشاه

بناگه از درم آن ترک ماه روی رسید — چو دولتی که کند رو بمفلسی ناگاه

ز روی مهر بپرسید حال من که ترا — چگونه میگذرد روز و شب درین دوسه ماه

عجب زشومی بختت که چار ماه ترا — نداد راه بدرگاه خویش شاهنشاه

بگفتمش من و درگاه شاه این عجب است — چگونه قالب خاکی برد بگردون راه

از آن گذشته بهرجا وسیلتی باید — علی الخصوص بدرگاه شاه گردون جاه

بگفت بر در شاهت هنر وسیلت بس — به ارهنر چه بدرگاه ناصرالدین شاه

آخرالامر درسال هزار و دویست وهشتاد وشش بمرض وبای عام بدرود این عالم نمود مطابق کلمه غفور، ودر پهلوی برادرش داوری مدفون است وخلفی ازوی نماند بلکه روزگار چندین امانش نداد که تأهل اختیار نماید ودر بحبوحهٔ شباب نخل قامتش بقیامت سر بر کشید خدایش پیوسته بر روانش رحمت فرستد . بسیار خلیق و مهربان و رفیق شفیق نکته دان بود از غزلیات اوست :

بکوی عاشقی آندم سفر توانی کرد — که ترک دین ودل جان وسر توانی کرد

گرم بتیغ جفا میکشی دلم شاداست — که باز زنده ام از یکنظر توانی کرد

***

از توای دوست بهر رهگذری می بینم — با دل سوخته یا چشم تری می بینم

یا بدو نیک جهان دل بنه ایخواجه که من — این بدو نیک بهست دگری می بینم

شاهی آنستکه سر در قدم دوست دهند | ورنه در تاج شهی درد سری می بینم

***

درخرابات مغان گر قدحی باده زنی | پست برخرقه کنی پای بسجاده کنی
خرمی قسمت ما نیست بگیتی توحید | دست و پا چندپی قسمت ننهاده زنی

یزدانی ابن الوصال

ششمین فرزند جناب وصال است بندهٔ خاص سبحانی میرعماد ثانی میرزا عبدالوهاب یزدانی دام افاضاته المتعالی، سال میلاد شریفش هزارودویست وپنجاه ودو بوده سنبن عمرش بده رسید که دریتیم گردید و این اولین مصائب اوست سپس فوت برادران که فرقت هر یك کوههای آلام ودریاهای اسقام بود خاصه چنان برادرانی که حقیقت اخوان الصفا بودند که گوئی یك روان درشش پیکر جلوه نمود ودریك کلبه روز وشب باهم زیستند و چون روزگار بدسگال بهیچ حیله نتوانست آن جمع را تفریق کند بچنگال اجل یك یك را جدا نمود ودرخاك هلاك سپرد .

خلاصه آن بقیه ماضین وکعبهٔ باقین باهمه افسردگی طبعی موزون وروان دارد وخط نستعلیق راچنان نویسد که باخطوط استادان ماضی مهرهٔ فن تمیز نمیدهند سفری با مرحوم وقار بعتبات عالیات وازآنجا بعد زتلثیم اعتاب آستان امناءوحی وتنزیل بدارالخلافه رفت وعود بوطن مألوف فرمود وتاا کنون بحمدالله تعالی بجای اسلاف تکیه زده ومخلصین راتکیه گاه آمده دوسال تمام راقم درروز های دوشنبه که این رسم ازمرحوم میرزای وصال برای تعلیم تلامیذ در آن دودمان باقی است بخدمتش مشرف میشدو به علاوه اکتساب فیوضات صوری ومعنوی ازحضرتش مینمود ازقادر متعال پیوسته بقاءآن عدیم المثال رامسئلت مینماید وازیزدان بی همال باردیگر زیارت جمال یزدانی را باحسن حال متمنی است واین غزل قطره بی ازیم فکرت اوست

بوی بهشت میوزد از سر خاك کوی تو | دست صبا مگر که زد شانه بتارموی تو

ابناء جناب یزدانی

وآنجناب راحضرت باری فرزندان صالح سه ذکور وسه اناث مرحمت فرموده ونخستین ذکور که دومین اولادست نام شریفش علی است تخلص لطیفش روحانی. درسال هزارودویست ونودوچهار بعرصهٔ وجود قدم نهادو بنای تکمیل نموده نستعلیق راخوشتر ازغالب خوشنویسان معاصرین نویسد ازنقاشی هم بی اطلاع نیست واین غزل زاده طبع وقاد اوست :

درپس زلف چو رخسار هویدا دارد | دل خلقی همه آشفته وشیدا دارد
چینی از زلف سیه گر بگشاید داند | که گرفتار بهر تار چه دلها دارد
هرکه بیند خط سبز وگل رخسار ترا | کی دگر سیر گل و سبزه تمنا دارد

شکوه‌از جور وجفای تونمودن بیجاست | نازنینی و بما هرچه‌کنی جا دارد
زاهد شهر که دی منع من‌ازمی میکرد | چه شد امروز بکف ساغر صهبا دارد
کرد از فرقت خودکام مراتلخ چوزهر | آن‌پری رخ که لب لعل شکرخا دارد
تاکه‌شد روی نکوی تو زروحانی دور | ز غمت دامنی از اشك چو دریا دارد

دومین پسر که چهارمین اولادجناب‌یزدانی است میرزا ابراهیم‌نام‌دارد ودرسال سیصد ویك‌متولدگشته اشتغال‌بتحصیل‌کمال دارد .

سومین اولاد ذکور آنجناب مسمی میرزا مهدی است در سیصد و پانزده بدنیا آمده حفظهم‌الله جمیعاً .

جناب حاج معصوم والد رحمتعلی‌شاه

العالم العامل والمحدث الکامل جامع‌العلوم الحاج معصوم سمی‌جده جدجدنا طاب ثراه‌ارشد واسن‌اولاد حاج‌محمدحسن‌بود وبواسطهٔ سبق‌تاریخ‌وفات حاج‌محمد حسین‌ترجمهٔ آنجناب رامؤخرداشت وچنانچه دراحوال‌والدش ذکریافت‌بااهل‌وعیال شدرحال ازکاظمین بشیراز نمود هم‌تدریس وامامت داشت وهم‌تقدیس وتجارت همگی اهل‌فارس بزهد و تقوی وهمت وسخای اومعترف‌اند وچون عیال محترمه اش‌جده‌راقم درسال‌هزار ودویست وبیست وهشت وفات یافت .

مرحوم حاجی علی‌اکبر نواب بسمل تخلص‌که ترجمه اش‌سبق ذکر یافتاین قطعه رادر تاریخ آن‌مخدره گفته وبرلوحهٔ مزارش‌که بباب سلم شیراز واقع منقوراست .

آه‌کز جور آسمان ناگاه | کرد عزت‌نسا بخاك مکان
گشت از جور چرخ نا هنجار | نخل عمرش زباد فتنه خزان
بود خورشید آسمان حیا | کش‌چواو درجهان نداده‌نشان
بلبل گلستان عصمت بود | بست از جور روزگار زبان
بود ماهی ببرج عفت لیك | شد بزیر سحاب خاك نهان
کلك بسمل برای تاریخش | با دلی پرملال وبا افغان
دل ز عزت‌گرفت وگفت فسوس | کرد عزت‌نسا مکان به‌جنان (۱۲۲۷)

واولاد سعادت نهادکه ازبطن آن‌مخدره بوجود آمده‌اند اسامی هریك مذکور شد که‌از آنجمله والد ماجدراقم‌است وتازمان حیات‌آن عفیفه‌عیال دیگرنداشته وبعداز فوتش زوجات عدیده داشته و اولادی‌که ازآنها بظهور رسیده باین اسامی‌است: آقامحمدباقر از گرجیه ،آقااسدالله نیزاز ملك‌یمین . حاجی‌آقا ، آقامحمود ، آقا احمد ، بدر جهان از بطن یك مادرند .

امورمعیشت آنجناب ازتجارت میگذشت ووکلادرهمه جاداشتند که حساب آنهارا سال بسال رسیدگی مینمودند ودر اواخر عمر که عمده تجارت بندر بوشهر ودشتی بود تمام از دست رفت، اجمالش آنکه وکیل بوشهر بنای تقلب گذارد وبرای رسیدگی به‌حساب او به‌بوشهر رفت چون وارد شدآن وکیل که ظاهراً نامش حاجی‌مهدی بودخلاصه‌اموال ودفاتر محاسبات رابار دربار نمود ودر کشتی فرارقرار گرفت وچیزی دربساط نماندازجمعی ثقات بوشهرشنیدم که چون حاجی معصوم لب‌دریا آمد ودید که اوضاع چنین‌است مردمان کشتی‌را که حاجی‌مهدی ازاموال جناب حاجی معصوم‌پر نموده وخودبانقود ودفاتر درآن نشسته‌بود وبادبان کشیده بطرف مسقط‌میرفت نشان‌دادند. فرمود حاجی‌مهدی آتش بگیری که‌مرا آتش زدی ناگاه‌دیدیم که‌دامن شراع کشتی آتش گرفته وباندك زمانی‌همه‌جا السین واموال کشتی سوخت وجزیك‌نفر ملاح که به‌تخته پاره چسبیده فردا بخشکی رسید هیچ کس سلامت نماند. امامال‌التجاره‌دشتی وکلا گفتند طلب‌ازخوانین دشتی‌داریم وازآنها بدرشتی نمیتوان مطالبه‌نمود وبملایمت‌هم فایده ندارد وبالاخره چیزی عاید نشد.

مرحوم حاجی آقامحمد میگفتند حسن اخلاقی که ازمرحوم اخوی دیدم مگر انبیا درباره سایرین ناس‌ممکن نیست تصورشود حال برادرم دروقتیکه آنهمه مال‌ومنال داشت با آنوقت که هیچ‌نداشت باکثرت عیال بی‌تفاوت‌بود، درکمال بشاشت وخرمی باموزتدریس و امامت اشتغال مینمود. راقم گوید رقعه‌یی بخط آنمرحوم دیدم که بحاجی‌آقای‌پسرشان وقتی که‌بدشتی رفته‌برای مطالبه طلب‌این‌عبارت نوشته‌بودند: نورچشمی بهرنحواست ازطلب من چیزی وصول نموده بفرست که برای پول‌حمام ومخارج شام‌معطل مانده‌ام. وسر این‌عسرت وگرفتاری دراحوال والد معلوم میشود که چه‌بوده.

خلاصه آنجناب درسال هزار ودویست وشصت وسه‌بافرزند اکبرارشد خودحاج زین العابدین رحمتعلی شاه‌از طرف بوشهر بعتبات مشرف وازآنجا بعزم‌زیارت امام‌ثامن روانه طوس شدند، درراه مزاج شریفش علیل‌شد ودر دومنزل بشهرمانده وفات یافت وکان وقوع ذلك‌سنه اربع وستین‌ومأتین بعدالالف ودرآن اوقات مسئله قلعه‌بندی‌وحصار شهر مشهد در میان‌وهرج ومرج دراطراف خراسان ووقعه‌سالاربود مجال دفن‌دربقعهٔ‌مبارکه وحجرات‌نبود درصحن پایین پای‌مبارك که معروف بصحن‌نو واز بناهای فتحعلی‌شاه‌است چون ازدرب قبله واردشوند شش‌حجره بطرف دست‌چپ بشمرند مقابل‌آن حجره بفاصله‌یك‌ذرع مزارآن‌قدوه اخیاراست مکرر زیارت نموده.

سیمین فرزند حاجی‌محمد حسن نورالله مضجعه حاجی‌آقامحمد است‌قدس سره بعداز ترجمه والدمذکورگردد. رجعناالی‌من‌هوالمقصود.

دربستان السیاحه ترجمهٔ آنحضرت رابااین عبارت‌تحریر نموده: سالك‌مسالك یقین

الحاج میرزا زین العابدین بن الحاج معصوم لقب گرامیش رحمتعلی است. آن بزرگوار از دیار قزوین است زبده اولاد حاج محمد حسن بل قدوه اخیار آن دیار واگر جمیع سالکان عراق وفارس بوجودش افتخار کنند سزاست، بزیور فضایل انسانی آراسته وبحلیهٔ کمالات نفسانی پیراسته. بواسطهٔ فقیر مرید قطب العارفین مجذوبعلیشاه قدس سره است وبشرف صحبت آنحضرت رسیده وجمعی ازمشایخ عصر را نیز دیده وبسیاری علماءزمان راملاقات نموده وطریق سفر عراقین و خراسان وعمان وحجاز ویثرب پیموده ومشقت بیشمار از ابنای روزگار کشیده و زهر ملامت ازدست بیگانه وخویش وتوانگر ودرویش چشیده، خصوص ازقاسم خان رنج بسیار دیدو باری تعالی او را نپسندید وازاثر رنجش خاطر او بزودی بدارجزا خرامید.

تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

مدت چهارده سال میشود که اکثر اوقات جلیس وهمدم وانیس ومحرم فقیراست وعمر گرامیش در استرضای خاطر حقیر میگذردودر ترفیه حال فقرا ومساکین ورعایت عموم سالکین اشتغال دارد. دانندهٔ خیرورسانندهٔ راحت ومظهر رحمت ومصدرشفقت است، زیرك وكاردان وعارف معارف عرفان وصادق بسیار مهربان ومؤدب ومتواضع وسخی وقانع است وقلب ذاکر وتن صابر ولسان شاکر اوراملازم وصدق وصفاوشرم وحیااو راخادم اند، از صحبت دونان وبدگوهران احتراز دارد واز معاشرت اهل فساد وافساد اجتناب لازم شمارد، واز سخنان معرفت بنیان اوست: که سالك در بدوحال باید کتب مشایخ رانخواند ومقالات عرفارا نشنود زیرا که چون سالك قبل ازسیر ومشاهده اگر کتب این فرقه رابخواند برآنکس فایده نبخشد بلکه در خیالات پریشان افتدواز روی اندیشه وخیال سلوك نماید وصاحب احوال ومقامات نگردد، اما اگر سالك بطریقی که شیخ فرماید سلوك نماید ودر تحلیه وتصفیه کوشد وقطع مراحل وطی منازل کند وآنچه فرموده اند به رأی العین مشاهده نماید آنگاه بر کتب ایشان نظر اندازد وباسیر وسلوك خویش مطابق سازد هر آینه فایده ها بیند ومزید صفای سر واطمینان خاطر شود واین بدان ماند که سیاحان بلادی که دیده اند بایکدیگر بیان کنندواز آن تقریرات محظوظ ومسرور شوند.

ودیگر فرموده که سخنان اهل صورت مانند طبخ بازاراست که رنگ ورو دارد وطعم ولذت ندارد، انتهی.

راقم گوید ولادت آنجناب ولایت مآب چنانچه اشارت نمود چهاردهم ربیع المولود سال هزار ودویست هشت هجری در کاظمین علیهما السلام بوده واواسط سنهٔ هزار ودویست و هفده بتقریب مذکور باوالد ماجد ووالده واخوان بشیراز آمدند ودر نزدجد خودبتکمیل علوم عقلیه ونقلیه اشتغال نمودند ووالده محترمه اش عزت نسا بیگم درسال هزار ودویست وبیست وهشت چنانچه ذکرشد دل ازجهان فانی بر داشت وبعالم باقی خرامید.

وچون سالها درعلوم مرسوم زحمت کشید وازظواهر الفاظ جز مظنه حاصل نگردید واز براهین فلسفه غیر از خیال موهوم معلومی نیافت درپی تحصیل مراتب حقیقت انسانی وطریق معرفت سبحانی برآمد وهر گوشه وکنار که ازابرار واخیار ومتخلقین باخلاق الله نشانی می‌یافت بدان‌صوب می‌شتافت چنانچه نصیحت لسان‌الغیب است :

تا فضل و علم بینی بی‌معرفت نشینی یك نکته ات بگویم خودرا مبین که رستی

تا آنکه سال‌هزار ودویست‌وسی‌وچهار جناب‌حاجی زین‌العابدین‌شروانی بشیراز آمده ودربقعهٔ باباکوهی که ترجمه‌اش دراحوال شیخ‌عبدالله‌خفیف گذشت توقف نمود. روزی برسبیل گردش وتماشاوسیروکشف باجمعی‌طلاب وتلمیذ به‌آن کوه رفته وچون‌داخل‌صحن‌وبقعه‌شدند جمعی‌را بدور شمعی پروانه‌وار حلقه‌دیدند .

در سرای مغان رفته بودوآب زده نشسته پیر وصلایی بشیخ وشاب زده

گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت زجرعه بررخ حور وپری گلاب زده

بی‌اختیار بجانب‌آن مجلس خلد مونس روانه‌گردید هرقدر همراهان ازراه نصح منع‌نمودند مفید نیفتاد وچون درآن حوزه‌وروضه داخل شدند بعداز تحیت وسلام وتهنیت واکرام جناب شروانی بنحوملاطفت بیت‌شمس الدین حافظ شیرازی راخواندند :

زاهد ازکوچه رندان بسلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

وآنجناب گفته حافظ‌علی غوریانی راپاسخ داد :

حریم حرمت‌کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار

خواهشمندم که درشهرمنزل کنید ودررحمت بروی خلق باز نمایید قبول فرمودو برحسب تقدیرجناب حاجی درسنه هزارودویست وسی‌وپنج تأهل‌اختیار نمود وتوطن شیرازرا ازساير ولایات برگزید چنانچه درترجمه آن جناب اشارت رفت. خلاصه از آن روز باباکوهی روز بروزرشته الفت وصفا محکمترو آثارمودت وارادت بیشترواین رازسربمهربعالم سمرو موجب رنجش جد و پدر گردید . «سینه سپر کرد پیش تیر ملامت» .

روزی جناب جدامجد وپدربزرگوارش‌پسر خودراحاضر نموده گفتنداین‌همه‌معلومات وحقایق‌علوم که تحصیل نموده‌بی بقدرسخن مردی سیاح نیست همانا تبری‌ازوی‌لازم‌وبرائت ازاوواجب است درجواب گفت ازعلم‌اکتساب علم رسمی‌جز تحصیل ظن حاصل نگشت و شما خودبه‌ادله وبراهین‌درس داده‌اید که باامکان حصول‌قطع ویقین عمل‌بظن سیما دراصول دین حرام‌است. ومرا ازهنگام معاشرت با این‌مرد وسیرحالت او وسخنان معرفت توأمانش یقین حاصل گردید ومضمون بیت حافظ علی‌درصنعت مقلوب مستوی بگفت :

دادما را درد وددرد آرام داد داد آرامی و وی ما را مراد

یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من‌المکرمین .

چون بسخن او را منصرف و منحرف نتوانستند نمود چهل صباح در سرداب عمارت محبوسش داشتند **قال من السجن احب الی مما یدعوننی الیه** وچون اربعینش بپایان آمد وسجنش بیشتر محرك سلسله ارادت گردید درمحبس گشودند ولی ابواب معیشت برویش بستند، مقرری ومرسومی که ازپدر همه ماهه داشت قطع نمودند. حاجیه بی بی رقیه بیگم زوجه اولیه پدرم که با ما برادران بلکه با تمام سالکان ازمادر مهربانتر والحق نادرهٔ زمان وعارفه دوران بود حکایت نمود که چون قوم وخویشان ازمن وپدرت مأیوس شدند که ترك تصوف گوییم وآنچه اثاث البیت که ازپدر شوهرم حاج معصوم وپدرم حاج عبدالغفار بتصرف ما بود پس گرفتند کارمعیشت ما بجایی رسید که من وپدر وهمشیره ات خدیجه بیگم فرشمان منحصر بکهنه حصیری بود وفراشمان مندرس عبائی وقوتمان گرسنگی وبااین حال هیچوقت اظهارملال از پدر بزرگوارت ندیدم همیشه صائم النهار وشب زنده دار بود وبعدازادای فریضهٔ صبح وفراغت ازادعیه واوراد مأثوره یك حزب از کلام الله با تدبر وتفکر قرائت مینمود وقیلوله بجامیاورد وگاهی یکی دو ازمخلصین قرص نانی وقوت لایموتی میرسانیدند وچون روزگاری بدین منوال بسر آمد برحسب اشارهٔ غیبی روانهٔ بلدهٔ طیبه همدان شدند درسال هزارودویست وسی و شش بخدمت جناب مجذوب علیشاه رسیدند ومدتی درآستانش غنودند واهل فارس چون این حال مشاهده نمودند بنواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس چنانکه ذکرشد دراحوال مستعلیشاه عرض کردند که سیاح شروانی ضال ومضل وتوقف او درشیراز موجب اضلال خلق است، مثل اینکه عالم عامل و عابد زاهد زین العابدین بن حاج معصوم را فریفته وراغب وطالب فرقهٔ صوفیه نموده ومدتی است که همدان رفته خلاصه عذرجناب حاجی شروانی را خواستند وبا اهل وعیال بطرف اصفهان روانه گردید.

رفتن رحمت علیشاه بخدمت مجذوب علی شاه

ازپدر بزرگوارم حضرت رحمت یاددارم که می فرمود درمقام نصیحت بجمعی ازحاضرین باین مضمون:

سعی ناکرده در این راه بجایی نرسی ‌‌‌‌ ‌‌ مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر

درهمدان درحجره یی که منزل داده بودند وبعبادت مشغول بوده علی الصباحی جناب مجذوبعلیشاه ازدردرآمده وفرمود ای فرزند بحمدالله مجاهدات و ریاضات شما در بارگاه الهی قبول افتاده وگنج مقصود بحصول ومفتاحش این کاغذ است که فوراً گرفته سوارشوی و ازاین راه پرخوف وخطر نیندیشی هرجاکه حاجی شیروانی را دیدی باوبدهی وهمه جابا او باطناً همراهی نمایی واورا تنها نگذاری که این کارتراست که دوررحمت است.

من هم بزودی روانه تبریزم وطولی نکشد که ازمیانه برخیزم. بدون تکلم ودرنك دستش بوسید و برمرکب سوار با یقین ثابت وهادی توفیق رهسپارشد وازتوجه باوازالوار واشرار

آسیبی نرسید وهفت روزه بقومشهٔ اصفهان رسید دید جناب مستعلی شاه تازه با عیال وارد کاروانسرا شده‌اند، وهنوز ننشسته‌اند سلام گفته وکاغذ را رساند چون‌خواندند گفتند همه به شما سپرده‌اند ودیگرسخنی نگفته ازدرسرا پیاده بیرون رفتند .

اذیت وحبس نمودن قاسم خان رحمتعلی شاه را

ناگاه جمعی سواره بدرون‌کاروانسرا وارد شدند برای گرفتن وبستن وکشتن‌حاجی شروانی، چون اورا نیافتند آن‌جناب راگرفتند ودرغل وزنجیر کشیدند که تراازحال اوخبر است ودر کمال سختی نزد امیر قاسم خان پسر سلیمان خان اعتضادالدوله خالوی قهرمان ایران آقا محمد خان بردند وامیرقاسم خان بعلاوه دامادی خاقان مغفور اعتبار و اعتمادی تمام داشت وپدرمهد علیای ثالث است وبالذات با این‌طایفه کمال عداوت داشت .

خلاصه بانواع زجروشکنجه حضرتش‌را اذیت وآزارنمودند وحقیقت شرح‌آن مصائب را نتوان تحریرنمود وچون‌قدوة‌العلما میرمحمد مهدی امام جمعه اصفهان ازگرفتاری‌آن جناب وبی‌رحمی قاسم خان اطلاع یافت‌برآشفت با جمعی بمنزل حکومت رفت باوگفت‌از خدا بیخبراین شخصی که تو باین نحوصدمات بروجودش وارد آوردی میشناسی ؟ گفت نه همین‌قدراست که گفته‌اند نامش حاج زین‌العابدین است اومیداند حاجی شروانی کجافرار نموده . تعجب حاضرین زیاد شده وگفتند که این بزرگوار کیست وچیست ؟

ازسخنان ایشان آنجناب راازمحبس بیاوردند چون نظرحضار برآن‌مظهررحمت الهی افتادواورا بدان‌حال بدیدندصدای گریه وزاری وناله وافغان ازمؤالف ومخالف بلندگردید. بی‌اختیارهمگی ازجای برخاستند واورا مقدم برخود زیر دست نشستند و میفرمود درآن حال وعده پیرروشن ضمیر ظاهرگشت وابواب گنجهای علوم بروی دل گشود .

ومع‌القصه چند روزی درمنزل‌امام جمعه‌آرام گرفتند وبعد از ایامی تدارك‌آمدن به شیراز رادیده عیال‌حاجی را بسلامتی بوطن مألوف رسانیده وقاسم خان بهمان زودی شبی درعالم بیهوشی‌ازدریچهٔ بالاخانه بزیرافتاد. بدار الجزا خرامید قبرش در شاهرضای قمشه معروف ومشهوراست وچون درسال‌هزارودویست وچهل ونه جد وعم‌آنجناب وفات یافتند و سبق ذکریافت‌آنجناب بقمشه اصفهان‌آمد وزمانی درآنجا ساکن‌گردید وبه محلات‌تشریف برد وخاقان مغفوردر اصفهان رحلت بآخرت نمود .

برای تعزیت وتهنیت شاهنشاه غازی محمد شاه‌ثانی‌به تبریزرفتند وباموکب‌سلطانی بطهران‌آمدند .

صدور فرمان قطب‌السلاطین محمد شاه ثانی دراختیاروظایف مملکت فارس بجناب رحمتعلی شاه و منصب نیابت صدارت

بعدازجلوس برسریرمعدلت مسیروانتظام جمله مهام امورمملکت نظرباخلاص وارادتی

که آن پادشاه با درویشان حقیقی ودعاگویان صمیمی داشت مخصوص با جناب رحمتعلی‌شاه فرمانی که عیناً نزد راقم موجوداست صادرفرمودند ووظایف فارس‌را باختیار آن‌قدوه‌ابرار نهادند وصورت آن ازفرمان بعین‌عبارات‌آورده میشود :

الملك‌لله تعالی: حکم همایون شدآنکه چون‌اکنون که بتأیید پروردگار بیچون صدرصفه سلطنت روز افزون بذات همایون ما زینت‌اندوز وتوقیع وقیع خلافت بیخلاف که اسلاف اروغ میمنت اوصاف ما را خلفابعد سلف مخلف ومسلم بوده به تجدیدنوبت ما عالم آرا وجهان افروزآمده باشاعت شعایر سپاس داری واذاعت شرایع حق گزاری ملزوم همت شهریاری داشته‌ایم که ازسالکان صراط‌المستقیم صداقت هریکی را با دعای دعا گویی دولت دردارالشرع ارادت‌ازاقامه عدلین‌قلب ولسان سجل‌خلوص‌نیت‌دردست باشد درمحفل‌اعتبارش شرف صدارت ارزانی داریم ودرارتقای مدارج اعزازش انظارالتفات‌گماریم ومنظورازاین نسبت‌آنستکه چون مراسم دیانت وصیانت و مراتب صدق ارادت جناب قدسی القاب ولایت مآب حقایق ومعارف انتساب مکارم ومحامد ایاب زبدةالمحققین قدوةالسالکین خیرالحاج والمعمرین حاجی زین‌العابدین مشهوروشهیر بمیرزا کوچك که بظهورحسن‌عقیدت معروف و بمعارف ظاهروباطن‌موصوف‌است واظهارهرگونه‌عواطف درباره اوملزوم رای‌عطوفت‌مألوف لهذا درهذه‌السنه قوی‌ئیل‌خجسته دلیل‌ومابعدهااورا بمنصب نیابت‌صدارت خطه فارس‌منصوب وبه‌تشخیص‌وتقریرمقررات وادرارات ووظایف ومرسومات‌مملکت مزبوره منصوب داشتیم که همه ساله مستمریهای مقرره را که بموجب تفصیل است از مباشرین بحیطهٔ وصول رسانیده دروجه صاحبان ومستحقان عاید سازد و بواسطه بصیرت ودیانتی که دارد در تحصیل دعای خیربجهة دعای‌دولت قاهره مزید اهتمام بظهوررساند وهرساله یك عشرازمقررات مرقومه را بجهةمخارج ومعاش خود ضبط وصرف نموده درانتظام امر مزبور وتحصیل دعای خیر بجهة دولت ابد مقطوراهتمام معمول دارد. مقررآنکه حکام و مباشرین مهام فارس جناب مشارالیه را نائب‌الصدر بالاستقلال دانسته تصدی مهام وظایف و مقررات مفصله را بجناب مشارالیه مخصوص ویك عشر آنرا در وجه اومعین‌داشته عاید سازند المقررارباب مقررات مقرره حسب‌الحکم معمول ودر وصول وایصال وظایف بجناب مشارالیه رجوع نموده تخلف نورزند عالیجاهان رفیع‌جایگاهان عزت و جلالت دستگاهان مقربی‌الخاقان‌مستوفیان عظام دیوان اعلی‌شرح فرمان مبارك را دردفاترخلود ثبت نموده ازشوایب تغیرمحروس دانند و در عهده شناسند سنه ۱۲۵۱ .

چون برحسب امرپادشاهی به فارس‌آمد ووظایف ومقررات را به نیکووجهی اداره نموده غالب مردمان‌آن ملك ازسادات وعلما که باآنجناب آمیزش نداشتند بمضمون‌الناس علی دین ملوکهم نهایت اخلاص وارادت را بهمرسانیده وبرای امروظیفه ومستمری‌تملق‌را

از حد گذرانیده چنانکه قبل از این اگر فی المثل مجلسی بود که آنجناب بودند به اشاره می گفتند نی قلیان وفنجان را که بلب ایشان رسیده آب کشند بعداز آن درمحضر آنجناب به التماس ته فنجان وکاسه را خواهش مینمودند بدهید بنوشیم که شفا وسؤرمؤمن است .

خلاصه برای تمام آنهامستمری برقرار وعشری که برای خود منظوربود نیز بآنهاسهم نمودوچون مرحوم حاج معصوم بتقریبی که ذکرشد مال التجاره اش را که بدست و کلابودبردند وخوردند و گویاسر باطنی آن بود که فرزند گرامی خودرا چنانچه مذکورشد بعسرت انداخت باری تعالی آنرا نپسندید محتاج پسر نمود وآن جناب مبلغ پانصد تومان درحق پدر برقرار فرمود و بعلاوه قریه کچی راکه در حومه فارس است از اعلیحضرت پادشاهی برای ایشان فرمان گرفت وآن خیالاتی که موجب بی محبتی حاج معصوم بودزایل شدو پسررا به پدری قبول وارادت قلبی حصول نمود تا آنکه چنانچه اشاره شد درسال شصت وسه وچهار بایکدیگر بعتبات عالیات کربلا ونجف وازآنجا بمشهدرضا مشرف و در نزدیکی ارض اقدس پدروفات نمود، وبعداز ورود بآنجاودفن پدرواکمال زیارت برای انتظام امور دیوانی برادران بطهران آمد واعلیحضرت ناصرالدین شاه نظر بمحبت موروثی تفقدات ملوکانه فرمود ولباس تعزیت ایشان را امر نمود بیرون آوردند والبسهٔ تسلیت پوشانیدند وامیراتابك اعظم میرزاتقی خان فرامین واحکام که لازم داشتند بزودی صادر نمود وحرزی درخواست نمود ازایشان و دعایی باومرحمت نموده گفتند هیچوقت ازخود دور ننمایید عجبا در حمام بامیررسید آنچه رسید که آن حرز جواد راباخود نداشت .

وچون درسال سی وهشت جناب مجذوبعلی شاه ودر سال پنجاه وسه مستعلی شاه چنانچه تحریریافت بعالم باقی ارتحال نمودند وکلیه وجزئیه امورسلسلهٔ علیهٔ نعمة اللهیه و انتظام رموزفقرا راجع بآنحضرت بوداز اطراف وجوانب ولایات دورونزدیك یکسره روی توجه بآن کعبه مدعی وآمال نهادند وگاهی خودبسر کشی و رسیدگی امور ایشان سفر میفرمود مخصوص بآستانه مبارکه ماه ماهان که بررئیس این سلسله فرض است مکررتشریف برده و برای مراکزهر ولایت نصب نایب وشیخی نموده وبوطن مألوف عودفرموده وعلی الجمله در تمام ممالك ایران وغالب خطهٔ هندوستان وبعضی ازشهرهای عربستان وهر کجاازفقرای نعمة-اللهیه بودند حلقهٔ ارادتش رادر گوش داشتند ودر بزرگواری حضرتش متفق الکلام بودند واورا قدوة الانام میدانستند بلکه صاحبان هرمشرب ومسلك اعتراف به نیکی واقرار بپاکی وتخلق او باخلاق الهی نمودند. درزهد وعبادت وکثرت طاعت وشدت بکاواستغراق بیادخدا مانندی نداشت .

نازنین تر ز قدت درچمن حسن نرست خوشتر از نقش تو درعالم تصویر نبود

وچون تفصیل حالات وصفات حضرتش رابنویسد محتمل است بر محبت پدروفرزندی

حمل نمایند. دروصف او باین کلام حکمت فرجام که در نهج البلاغه است اختتام مینماید: ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بماجاؤا به ان اولی الناس با براهیم للذین اتبعوه وهذا النبی و الذین آمنوا وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی اولئك خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه آه آه شوقاً الی رؤیتهم .

و شاید در ذکر بعضی اعیان مشرفین بخدمتش بمناسبت برخی از کلمات و خوارق عاداتش گفته آید وچون ازسنین عمرمبارکش هفتاد مرحله گذشت درشب یکشنبه هفدهم صفر هزار ودویست وهفتاد وهشت بعدازفراغ ازمجلس روضه خوانی واطعام که همه ساله مرسوم بوددر تمام آن دهه منعقد شودجمعی رفتند وبا بعضی ازخواص فرمودند چه ضرر دارد یك قلیان دیگر بابام بکشیم که شاید دیگر ممکن نشود همدگررا ببینیم. قریب یك ساعت توقف نمودند وبه حاضرین اندرزها فرمودند ودستورالعملها دادند وشش ساعت ازشب گذشته برخاستند و باهرکس بنحوملاطفت وداع فرمودند بحقیر که تاپله بام در خدمت بود گفتند بروید شمارا بخدا سپردم .

چون هوا گرم بودپشت بام بمنزل حاجیه بی بی تشریف بردند وهرکس بآرامگاه خویش رفتند. این بنده بطرف منزل والده آمدچون خستهٔ خدمت روز وشب مجلس رثا بود خوابم ربود هنوز یك ساعت نگذشته بلکه جمعی فرصت خواب نکرده بجمع آوری اسباب مشغول بودند که خادمه آمد ومرا بیدار نمود که برخیز میگویند حال آقاخوب نیست، سراسیمه بر خاستم و بتعجیل روانه. ای کاش که بیدار نشده بودم **یالیتنی مت قبل هذا** .

وچون ازپله بالارفتم حاجیه بی بی را دیدم که گریه میکند چون مرا دید گفت فرزند یتیم شدی ومرادر آغوش کشید وزارزار میگریست . گفتم شمارا چه میشود واین چه گفتاری است ؟ گفت چون آقادر بستر بنحو مرسوم اوراد وقت خواب را خواندند دیگر صحبتی ننمودند قدری تأمل نموده ایشان راصدا زدم جواب ندادند پیش آمدم دیدم چنانکه می بینی بحال احتضار که سبحه دردست داشته وادعیه خواب راخوانده روح شریفش بعالم باقی شتافته .

نپنداری که جان را رایگان داد رخ شاه ولایت دید و جان داد

مقام درنگ نیست زودبرو برادرانت رابآرامی اطلاع ده وجناب حاجی آقا محمد را مستحضر نما، باری چه نویسم دازسوز سینه هردم دودم بسر برآمد » .

تااول آفتاب جمعیتی ازخویش وبیگانه گردآمدند وهنگامه یی بود. نواب مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران فارس جمعی از اطباء وعلماءرا احضارفرمود وبالاخره بناشد تاظهر در تجهیز آنجناب تأحیر نمایند، بعد از آن جمعی ازاعیان فقراء نعمة اللهی به تغسیل وتکفین اشتغال نمودند وجناب حاجی آقا محمدنماز خواندندوکان مشهداً عظیماً یوم وفاته وجنازه نورانداز ه اش را برحسب وصیت که فرموده بود که اگراجل من در شیراز برسد در

قبرستان باب السلم صفه تربت نزد مادرم دفن نمایید، بدوش بردند و عصر آنروز همانجا بخاك سپردند و برلوح مزار فیض آثارش ابیاتی بخط خوش ثلث ونستعلیق میرزای فرهنگ ومیرزای یزدانی منقوراست وازآنجمله است :

گفت بهرسال تاریخ وفات او وقار — ره ببزم انس جست آن هادی راه یقین

ومؤلف فارس نامه ناصری ارتحال آنجناب را هفتاد وهفت نقل نموده و باشتباه است چه الف آن که درآن تاریخ است یك الف گرفته وباید دو الف حساب نمود چون ممدوده است. مزار فیض آثارش کعبه حاجات ارباب نیاز ومقصد اصحاب رازاست وبرای مخارج قاری قرآن سر تربت آنحضرت مبلغی همه ماهه ازمرحوم نواب مستطاب آقاعلی شاه ابن آقاخان محلاتی رحمة الله علیهما تااکنون برقراراست که بتوسط حقیر درشیرازمیرسانند وآنجناب را رسالهٔ موجزی است درجواب ازسئوال وحدت وجود وآنرا درمشهد رضوی فی شهررجب سنه تسع و اربعین و مأتین بعدالالف مرقوم داشته وکتاب ادعیه ایست که بعضی را از مشایخ خود اخذ فرموده و بعضی رااز ثقات دیگر برای رفع امراض وقضاء حوایج وختوم وغیرذلك مجرب است وبعضی حواشی برکتب عربیه وفقهیه نوشته اند که متفرق است ورساله ازسید بحرالعلوم اعلی الله مقامه درعرفان بخط ایشان دیدم که جزویهم شرح اربعینات خودرا ضمیمه فرموده بودبرای مرحوم حاجی عبدالعظیم هراتی که اظهار ارادت خدمت آنحضرت مینموده واین رباعی وبیت را به آنجناب نسبت داده اند العهدة علی الراوی :

تا حق بدو چشم سر نبینم هر دم — از پای طلب نمی نشینم هر دم
گویند که حق بچشم سر نتوان دید — آن ایشانند من چنینم هر دم

***

نقش کردم رخ زیبای تو برخانهٔ دل — خانه ویران شدو آن نقش بدیوار بماند

ازواج و اولاد جناب رحمتعلی شاه

ذکرازواج واولادآن قدوهٔ اهل رشاد نخستین زوجاتش علیا جاه مخدره حاجیه رقیه بیگم صبیه حاجی عبدالغفار که ترجمه اش مذکورشده بود درسال هزارودویست و بیست وپنج بامرجد وپدر بعقدازدواج درآورده ومرحوم والد بااوبه کمال احترام رفتارمینمود ازعارفات عهد وبا سیروسلوك وطریق مجاهدات وریاضت پیموده بود درغالب اسفاردرهمراهی آنجناب ملازم بود ودرسال هزارودویست وبیست وشش دررمضان المبارك علیا جناب حاجیه خدیجه بیگم ازبطن او بظهوررسید ودیگر اولادی ازوی پدید نگشت تا آنکه دوسال بعدازآن آنجناب ارتحال نمود دربین مدینه منوره ومکه معظمه .

حاجیه خدیجه بیگم را آقا محمد حسن تاجر کرمانی ساکن شیرازخواستگارشد واز آن مخدره سه دختر ویك پسر مسمی بحاجی میرزا ابوالقاسم بوجودآمد و همگی بسن شباب

درگذشتند ونسلی نماند مگر ازیك صبیه که زوجه نواب فضل‌الله میرزا پورشیخ علی‌میرزا خلف خاقان مغفوربود. یك پسر از بطن آن عفیفه باقی است نامش محبعلی میرزا والحال درشیراز ساکن است خدایش باقی بدارد که ازطریقه پدروجد اعراض ننماید وجناب میرزای رحمت سلمه‌الله برای فوت حاجی میرزا ابوالقاسم مرثیه وتاریخی منظوم فرموده ازآنجمله است :

حیف از میرزا ابوالقاسم — زبدهٔ دودمان فضل و شعور
زایر قبر چارده معصوم — طایف بیت کردگار غفور
گشت از کلك رحمت این تاریخ — بر سر لوح گور او مسطور
بجهان چونکه بد محب علی — با علی باد درجنان محشور (۱۲۹۳)

منصور بن علی رحمتعلی جناب نایب‌الصدر میرزا محمد حسین

دومین زوجات آنجناب است عمدة العفایف والمخدرات گوهرسلطان خانم اصفهانیه از خانواده جواهرفروشان آن دیار بوده، چون از حاجیه بی‌بی اولادی نمیشد درسفراصفهان به اصرارحاجیه آنرا درسال پنجاه ویك بعقد ازدواج درآورد وبشیرازآمدند ودرماه شوال سال پنجاه وسه علیا مخدره مکرمه والده جناب میرزای رحمت ازآن علیا جناب بظهوررسید ودر سال پنجاه وپنج فخرالعلماء والعرفاء والمحققین فخرالدین منصورعلی میرزا محمد حسین نائب‌الصدرطاب ثراه در شب دوشنبه دوم شعبان‌المعظم بعرصه وجود آمد شهدالله درکمالات نفسانی وفضایل انسانی وعلوم عقلیه و نقلیه وحکمت نظریه و عملیه کامل بود وخط نسخ و نستعلیق وترسلات را خوش نوشتی، وغالب جواب مکاتیب را مرحوم والد باومحول داشتی. درآداب سلوك واطلاع برقوانین ورسوم فقرازسایرین مقدم بود و رقم نیابت ونصب مشایخ درهرولایت بقلم اومقررفرموده بودند ورسیدگی بحال سلاك وخدمت ایام اربعینات به او تفویض نموده بودند .

درسال هزارودویست وهفتاد وسه درخدمت پدر به کرمان رفت و این آخرین سفر آنحضرت بود بدان‌صوب وبعداز ارتحال‌حضرت رحمت‌ازدار پرملال گرفتاررنج بسیارووام-خواه بی‌شمار گردید وچون اشخاصی که اظهاراخلاص می‌نمودند در فکرخود افتاده‌بودند وقصهٔ ملوك‌الطوایف درمیان‌آمدووصیت‌پیرخود رافراموش کردند وازپدرذخیره‌یی جزقرض نبود مدتی بزحمت بود وکسی‌همراهی‌ننمود بطهران‌آمد ومرحوم حاجی‌میرزا رحیم که از مقربان شاه مرحوم ومعتمدان اعلیحضرت ناصرالدین شاه بود وارادتش بفقرا بحدکمال و هیچوقت خودداری نداشت مراتب لیاقت ویرا بعرض رسانید نهایت منظور نظر ظل‌اللهی گردید دوثلث‌از مرسومات مرحوم والدرا حکم شددرحق‌ورثه فرمان صادر کنندوآنجناب رابلقب نائب‌الصدری ومنصب پدری برقراردارند وعود بشیراز فرمود .

راقم جمله‌یی از کتب مقدمات از کبری وحاشیه ملاعبدالله وشرح‌شمسیه درمنطق‌وسیوطی

درنحووفارسی هیئت وحساب را درخدمتش تحصیل نمود وکتاب مطول وکبری بخط خوش خویش بیادگار بحقیرمرحمت نمود وموجوداست. وچون طلبکاراصرار ازحدگذرانید خانه ولانه پدری بفروش رسید ومابین تفرقه افتاد وبرحسب تقدیرچند سالی فقیربعتبات عالیات برای تحصیل توقف نمود وبازبشیرار آمد و با یکدیگربا مرحوم حاجی آقا محمد عم والد هزاردویست ونود وسه روانه دارالخلافه شدیم، جناب منصورعلی درطهران ماندند وبنده با عم امجد بمشهد مقدس رضوی مشرف شدچون بطهران عود کردیم توقف عم بطول انجامیدو مطالبی درمیان فقرابهم رسید که شرحش طولانی است، برادرم شب و روز دراصلاح آن کوشید بجایی نرسید و بحدی افسرده و ملول گردید که حدی نداشت و مکرر طلب مرگ از خدا نمود .

یك روزقبل ازآنکه گرفتارمرض موت شود بمن فرمود: ای معصوم لقدتمسکو ابالشجرة واضاعواالثمرة ومن ازخدا مرگ خود خواستهام یعنی راحت خود وزحمت ترا، چنانچه منظور پدرم همین بود که درخواب دوشینه بمن فرمودآثارما ازمعصوم واوازآثارماباقی ماند. خلاصه تا ساعت چهاروپنج از شب با هم بودیم وفقیرباطاق مخصوص خود رفت هنگام صبحدم کسی که مواظب خدمتش بود ناله کنان نزدمن آمد وگفت صدای جناب نایب الصدربه یا علی، یا علی بلند شد. چون در اطاق رفتم حالش را دگرگون یافتم باری جناب عم وسایر احبا حاضرشدندواطباء راجمع نمودند وآنچه کوشیدند درعرض سه روزفایده نبخشید وروزهفدهم ماه صفرسال هزارودویست ونود وپنج ازرنج سرای سپنج راحت شد وروحش بعالم ملکوت و کالبدش رابه‌معصومه قم بردند درصحن پیش رو بخاك سپردند ومرحوم عم‌راحالت نمازخواندن نماند، مرحوم حاجی آقامحمد خلف‌الصدق آقا محمود مجتهد کرمانشاهی قیام بنماز نمود ودرفاتحه آنجناب غالب مردم طهران حاضربودند و درسوگواری شریك .

نظم :

گفت تاریخ وفاتش معصوم — به به آمد بررحمت منصور (۱۲۹۵)

آنجناب را حواشی بسیاربر کتب ادبیه ومنطق وحکمت و هیئت ونجوم است وجمع نشده بدورهمان کتابها است که درس می گفت واشعار فارسی وعربی بسیار گفته ولی مدون نفرموده ومنصورتخلص مینموده وبیش از چند فردی درخاطرفقیرنیست :

چه غم‌خوری که تراقسمت بدن چه‌رسد — بخواه قسمت جانرا مگو بتن چه رسد
مسافری تودراین‌خاکدان چه‌جویی گنج — سئوال کن که نصیب تودروطن چه رسد
نصیب جان بطلب یك دو روز تا بینی — که فیض دایمت ازلطف‌ذوالمنن چه رسد
شبان تیره من آیم به راه باد صبا — که تاپیامم ازآن زلف پرشکن‌چه رسد
جمال‌دوست چه پرواکند که‌درشب‌وروز — ز دود آه بخوکردهٔ محن چه رسد

عزیز مصر نپرسید سالها ز کسی — که ازفراق به یعقوب ممتحن چه رسد
به‌خوابگاه غرور آرمیده‌ای شب وروز — ندانی از دم صبح ازل بمن چه رسد
اگر نه همت پاکان مدد کند منصور — ترا بروز اجل حاصل از سخن‌چه رسد

***

گرچه پای‌المم خسته ز رنج طلب‌است — نکنم شکوه‌زجورت که نه شرط‌ادب است
یارب ازماچه خطارفت کز آن بی‌خبریم — وآن‌خطار نجش‌آن ترك ختاراسبب است

وآن‌جناب را دوفرزند ارجمند یکی‌پسرونامش میرزا محمد حسن بافضل و علم است ومانند جد خویش‌وعم والدش لسان وعظ خوشی دارد، سخن موزون را نیزقادراست درسال نودبدنیاآمده قریب بیست و هفت سال‌عمردارد شانزده سال است از ملاقاتش بواسطه طلسم طهران محروم مانده‌ام، ودیگردختر نیك‌اختر‌عفت مآب وعصمت‌آیات دامت خدارتهاسیمین فرزندیکه از بطن‌آن مخدره بوجود آمد میرزا علی اکبراست میلادش ثلث آخرشب جمعه هفتم شوال‌سال‌هزارودویست وپنجاه وهشت بوده بعدازفوت والد دوسفربه‌طهران‌آمد ورفت نمود ورنج بسیار کشید وآخرالامردرسال دویست وهشتاد ونه ازدارفانی بمحل باقی رخت بربست ودرصفهٔ تربت درجوارپدرمدفون شد .

یك پسرازوی یادگاراست سمی جدش زین‌العابدین دام عمره درسنهٔ هشتاد و پنج به عالم ناسوت‌آمده از فضایل صوری ومعنوی بهرهٔ وافی دارد وخط نستعلیق را خوش نویسد مرحوم میرزای‌فرهنگ را داماد است دوپسردارد که یکی‌رانام پدربروی نهاده امید که‌آن بقیه ماضین وقرة‌العین باقین‌گردد وروزگاری درازقرین اعزاززندگانی نماید وآنچه پدرِ ناکامش بهره ازآن برنداشت اوبالمضاعف محظوظ وکامیاب‌گردد. ودرشب پنجشنبه هجدهم شعبان‌المعظم شصت ودونیزازآن مخدره دختری متولدگردید ونامش خاورسلطان نهادند و هم درزمان حیات پدربدرود این‌عالم نمود ونیزدرشب جمعه پانزدهم ذی‌القعدة‌الحرام‌سال شصت وهفت ازآن مکرمه مولودی بوجود آمد نامش‌فاطمه لقبش شمس‌جهان دامت‌خدارتها همیشه عمرگرفتارزحمت ومشقت وبواسطه کثرت اولاد مبتلا بعسرت خدایش‌ازبرکات رحمت زبانی شاکروقلبی صابرعنایت فرموده است .

سیمین زوجات آنحضرت است السیدة‌الجلیله والعفیفة‌الاصیلة ام‌الرضیة‌المرضیه ذات مقامات علیه والدتی طاب ثراها وجعل‌الخلد مثواها اصل‌آن مخدره ازطرف پدر به جناب سلطان‌العلماء خلیفة‌السلطان علاء الدوله والدنیا والدین حسین الحسینی‌الآملی الاصفهانی منتهی میشود که داماد شاه‌عباس صفوی ماضی است و ترجمه‌اش درضمن احوالات اولاد شاه نعمة‌الله ولی کرمانی‌مذکورشد وتاکنون سادات خلیفه سلطانی‌دراصفهان، وتوابع‌آن‌بسیارند وازموقوفات پدری گذرانی مینمایند وچون مرحوم میرزا مهدی پدروالده برای‌علقهٔ ملکی

درنصرآباد جرقویه من مضافات اصفهان مسکن داشت ودرسال هزار و دویست و شصت که مرحوم والد برای رسیدگی امورفقهای مملکت اصفهان بدان صوب رفته بودند برحسب امر غیبی وبشارت لاریبی بمرحوم آقا صابرعلی که ترجمه‌اش بیاید فرموده بودند که مرا ازسادات این ولایت همسری مقدرنموده‌اند که فرزندی صاحب ولایت ازبطن اوبرحمت مرحمت شود خلاصه صبیه مرحوم میرزا مهدی حسینی‌خلیفه سلطانی را معقوده نموده وبشیرازآوردند و درشب شنبه هفدهم شهررمضان‌المبارك سنه هزارودویست وشصت ودو قدولدت منهاالمولودة العزیزةالمسماة بمرضیه بیگم مرضیة السجایا محمودة الخصایل.

این مخدره را گویا روزگار برای محنت وآزار پرورش داد و با همه‌آلام و اسقام وناسازگاری لیالی وایام دامان صبروشکیبایی را از دست نداد و در سرای عصمت بعبادت مشغول ازجفاهای بیشمار که دررسید هیچوقت آهی نکشید خون جگرخورد وخاموش نشست تاآنکه بوادی خاموشان رخت بربست و در جوار تربت پدر بزرگوار بباب سلم صفه تربت قرار گرفت.

درفوت آن‌عارفه‌کامله بعربی وفارسی‌مراثی گفته‌اند ازآنجمله فاضل‌الممعی میرزا محمد حسین ابن مرحوم میرزا ابراهیم ساکن کربلا که ترجمهٔ آنجناب دراحوال جدا علی‌مرقوم شد گفته است:

قد صوت‌الناعی بفقد کریمة — مرضیة محبوبة افعالها
صارت الی دارالقرار مقرها — بشری لهامن دموع تدعی‌لها

و فاضل ادب طراز سخندان سخن‌گوی شیراز آقا محمد مهدی آسوده تخلص راست دام افضاله:

جزذات حی بیچون برهرچه رو نمایی — بینی که در فنا روی دارد ز بی بقایی
ای‌خرم آنکه‌زین‌داربیگانه گشت‌وجاوید — با جمع حوریان کرد در خلد آشنایی
چون‌آسمان عفت مرضیه کش روان داد — مرضیة‌السجایا از بند تن رهایی
مانا سرشته بودند ازآب رحمت او را — کزشوق روی حق‌جست ازماسوا سوایی
آسوده گفت یاد آر تاریخ سال فوتش — دل را چوتوأمان کرد با رحمت خدایی
پس‌جمع حوریان راازروی‌مژده برگوی — مهری زجان بفردوس دم زد زروشنایی

وگویا دراین تاریخ منظورملفوظ بوده باشد نه مکتوب واولا روشنایی را باید دویا حساب نمود ونه سال زیادمی‌شود.

ونیز گفتهٔ میرزای‌آسوده است:

مایهٔ دوران چو نیست غیر زوال و فنا — اهل صفا زان کنند روی بدار بقا
طاعت هرکس فزود قسمت اوشد، فزون — مرضیه آیین همی از کرم کبریا

آیت رحمت که بود اختر عفت سپهر | خازن جنت که شد قرب وصالش عطا
ماتم او شد دریغ رنج روان در عیان | حسرت او شد فسوس محنت دل بر ملا
سال وفاتش چوجست ازخرد آسوده گفت | مرضیه کام جنان داد به کام از بها

واز آن مرحومه مغفوره امروزه سه دختر عصمت شعارویك پسر نیکو آثار بحمدالله یادگار نام نامیش میرزا عبدالحسین است وحضرت رحمتعلی ومنورعلی را گوهر مرج البحرین فاضلی است گرانمایه وعالمی است بلندپایه وی را لسانی فصیح وبیانی ملیح است برسجاده تقوی آیتی ازپدرومادراست وبرفرازمنبرعلامتی ازپدر پدر.

دومین فرزندی که از آن علویه عالیه متولد شد درربیع الاول شصت وهفت المولودة المسماة قمرسلطان وهم درحیات پدرازدارفانی بعالم باقی شتافت.

سیمین فرزندی که حضرت باری از بطن آن مخدره بجناب رحمت عنایت فرمود که آخرفرزند اوست راقم این کتاب مبین است که درخاتمه کتاب بیاید بعونه وکرمه.

وعلی الجمله درسال هزارودویست ونودوهفت که حقیرازشیرازعازم سیاحت هندوستان بود والده هم بعزم عتبات روانه شدند وتا بندر بوشهر در خدمتش بود، وایشان با والده مرحوم صاحب دیوان میرزا فتح علی خان در کشتی نشسته بسمت بصره روان شدند وحقیردر جهازدیگر بطرف بمبئی وبعد ازدوسال در کربلا بخدمتش مشرف شده یازده ماه توقف نمود و مهمی پیش آمد که حقیر بدارالخلافه باز رفت، در اوایل سیصد طهران بود که خبر وفات والده رانوشتند وقتی که باز بعتبات مشرف شد مزار آن مخدره را در صحن کوچك حایز حسینی زیارت نمود. خدایش همواره روانش را برحمت خویش مسروردارد وبرعلودرجاتش بیفزاید بسیارزحمت ما راکشیدودرشداید وسختی وتهی دستی ماصبرنمود وازجهالت ونادانی ما عفو نمود.

ذکرنواب وخلفای آن جناب وجمعی از معارف مشرفین خدمت رحمت علی شاه

آقا صابر علی شاه نصر آبادی

عمدة السالکین وزبدة العارفین الناسکین آقا صابر علی شاه نصر آبادی من توابع اصفهان. دربستان السیاحه ترجمهٔ آن عالی مقام باین عبارت مسطوراست: الواثق بلطف الخفی والجلی آقا صابرعلی بواسطهٔ فقیر مرید حضرت مجذوبعلی شاه قدس سره است درویشی در سلسله نعمة اللهیه مرتاض وزاهد ومجاهد فی سبیل الله است ودر صدق وصفا ومهرووفا وجود و سخا ممتازودر کسر نفس وطهارت ذیل وصفوت ضمیروحسن معاشرت بامتیازاست امیدازکرم صاحب کرم چنان است که اورا بکمال اولیاءالله مشرف گرداند وباعلی مراتب مقربان درگاه

برساند، انتهی .

راقم گوید که مرحوم آقا صابرعلی از بزرگان این سلسله وازارکان این طایفه است حجت عهد خویش وبرهان هردرویش بود مؤالف ومخالف بصدق وراستی اومعترف تکمیل ازخدمت رحمتعلی یافت وازآنجناب بهدایت وارشاد عباد مفتخر گردیدالحق بیقرین وفقرا را حصن حصین وسالکان رایارومعین بود ودر نصرآباد ماه رمضان هزارودویست وشصت وهشت مرغ روحش بروضه رضوان طیران نمود وقفس کالبدش رادرهمانجا بخاك سپردند وقبره مشهور بها یزار ویتبرك .

وآن جناب رافرزند ذکور باقی ماند ارشد واکبرآنها میرزا جعفرخان است سالهادر شیرازوطهران با فقیرطریق مودت مسلوك داشت وکشکولی که ازمرحوم آقا صابرعلی بود برای حقیر آورد وموجوداست وآخرالامر درشیرازسال هزاروسیصد وچهارده وفات یافت ودو برادردیگراو آقامحمد باقروحاجی زین العابدین در نصرآباد بزراعت امر معیشت میگذرانند.

بعد از فوت آقا صابرعلی امورفقرای اصفهان درهم وبرهم شد ومرحوم رحمت علی شاه بزحمت افتاد چندی مرحوم آقامیرمحمد علی معروف بقناد که سالکی آگاه بود منصوب گردید ودرهمان نزدیکی وفات یافت .

آقا میرمحمد علی اصفهانی الشهیر دقت

محمد حسنخان ادیب الدوله ناظم مدرسه دارالفنون حکایتی از مرحوم آقا صابرعلی نقل می نمود وآن چنین است که درعنفوان جوانی دراصفهان بمنزل یکی ازدوستان برای مهمی رفتم جمعی بودند وازآنجمله درویشی نشسته بود نمیدانستم کیست وموهای سبلت وشاربش ریخته وبسیار گردیده باخود اندیشه نمودم که این شخص چرا شاربش را نگرفته مقارن این خیال آن درویش روی بدیگری کرد وگفت فلانی شارب که درشریعت حکم باستحباب چیدن اوشده موهای گودی لب است. چون این احاطه را از وی دیدم درخدمتش کوچك شدم از نامش پرسیدم گفتند آقا صابرعلی است .

اقول و فی المجمع الشعرا وفی حدیث وصفه انه کان وافر السبلة وهی التحریك الشارب والجمع السبال کذافسره الجوهری وفی المجمع الشارب الشعر الذی یسیل علی الفم.

آقا محمد حسن زرگر اصفهانی

جناب محامد نصاب آقا محمد حسن زرگراصلش و موطنش خراسان شغلش زرگری ودرعالم درویشی توانگری داشت. ازخدمت مستعلی شاه ذکر گرفته سالهادرطریقت مرتضوی ازسرصدق وراستی وسلوك نمود وریاضات شاقه کشید وازخویش وبیگانه شربت ملامت چشید

وتحمل ناملایمات کرد وار بعینات بسر آورد وبدرجه تکمیل رسید واز جناب رحمتعلی شاه اجازهٔ دستگیری درارض اقدس یافت وفقرای خراسان سپرده باو بودند ودرتربیت آنها سعی نیکو نمود وآخرالامردرحدود سال هشتاد بعالم باقی روی نهاد ودرصحن نومدفون گردید.

وآن مرحوم را خلفی بود مسمی به آقا جواد درحدود سال سیصد وفات یافت واو را پسرئیك سیری است بسن بیست وپنجسال صبی بشیخ ومخفی نماناد که وی غیر از آقا محمد حسن زرگر اصفهانی است که در تذکرهٔ شعراء ترجمه شده و در هفتاد وفات یافته و نیز غیراز زرگر اصفهانی است که ترجمه‌اش در معاصرین سید معصوم علیشاه گذشت وغیر از آقا هاشم زرگراصفهانی است که درخط نسخ استاد ونامش درتمام بلاداسلام رفته‌است ونوادهٔاو میرزا عبدالوهاب محرم تخلص پسرمرحوم میرزا محمد علی‌محرم تخلص از معاصرین بود و درمدرسه دارالفنون طهران در زبان فرانسه تعلیم مینمود.

حاجی محمد کاظم سعادت علی شاه

قدوةالسالکین وزبدةالواصلین وعمدة الکاملین العارف بالله سعادتعلیشاه نام گرامیش حاج محمدکاظم، مولد شریفش اصفهان ازسلسله شیخ زین‌الدین بود که ترجمه‌اش دراحوال قطب‌العارفین حسین علی شاه سبق‌ذکر یافت لهذا معروف بشیخ زین‌الدین گردیده‌اند و در ابتدای جوانی اشتغال بتجارت داشت و چون توفیق نعم‌الرفیق ومیل صحبت این‌طایفه در دل اوحاصل گردید بصحبت جمعی رسید وآخرالامر از خدمت مستعلی شاه به شرف توبه و تلقین مشرف شد ودربعض اسفار بملازمت آنحضرت مستسعد بود.

بعد ازآن جناب بفیض شرافت حضور رحمتعلی شاه مستفیض وسلوك طریق مستقیم را پیمود وبدرجهٔ واصلین رسید و دراواخر شوال سال هزارودویست وهفتاد و یك اجازهٔ تلقین ذکرانفاسی واورادآن رابطالبین خطه اصفهان مرحمت نمود ودرسال هفتاد ودوثانیاً باجازهٔ تلقین ذکرحیات و اورادآن بنهجی که رسیده بود درهرجا طالبی باشد مفتخر گردید و در سال هفتاد و شش بلقب سعادت علی و اجازه تعلیم اذکار قلبیه سرافراز شد و صورت اجازه نامه اینست:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم وبه ثقتی ورجائی ازحمد وثنای حضرت واهب‌العطایا درود و صلوات بی‌منتهی برروان پاك پیشوای‌اصفیا وسیدانبیاء وسلام وتحیات برروح پرفتوح خاتم اولیا وپیشوای اوصیا واولاد امجاد اوائمه هدی و پیروان اواعنی رهنمایان طریقت بیضا و مکشوف رای سعادت پیرای‌فقرای سلسله علیه نعمةاللهیه ورهروان طریقت رضویه‌مرتضویه میدارد که چون این فقیرصداقت تخمیردرویش رحمتعلی معروف بحاجی میرزا کوچك‌تکلیف طریقت‌خوددرآن دیده که هریك ازسالکین‌سلسله علیه راکه متصف به‌صفات صلاح و سداد و

قابل هدایت طالبین راه نجاح ورشادیا بدمأذون در تلقین اوراد واذکار ومأمور به تبلیغ اسرار اولیاء عالیمقدار نماید، لهذا در این تاریخ که شهرشوال المکرم سنه ۱۲۷۶ هجری است مجدداً عالیجناب معارف اکتساب عوارف انتساب محامد و مکارم ومشایخ القاب آقا محمد کاظم معروف بشیخ زین الدین را که بحیله اوصاف حمیده آراسته وازرذایل صفات نفسانی پیراسته است محکوم بارشاد طالبین و مأذون درتلقین وراد واذکارقلبیه و قالبیه مأثوره از اولیاء راشدین نمودم وایشان را در طریقت درویش سعادتعلی شاه ملقب ساختم تا طالبان سعادت ابدی ولب تشنگان زلال سرمدی ازبرکت صحبت ایشان بهره یاب واز چشمه سار فیوضات طیبه ایشان سیراب گردند. جناب مشارالیه باید همت اولیا راپیشنهاد نموده ازارشادطالبین وتربیت سالکان وانذارمنکرین دقیقه‌یی فروگذاشت ننمایند وفقرای سلسله علیهٔ نعمةاللهیه هم ازاطاعت وانقیاد ایشان خود را معاف ندارند ودرلیالی متبرکه فقرای صادق را جمع نموده بذکرخدا مشغول شوند وفقیررا ازدعای خیرفراموش ننمایند وانشاءالله پیوسته درازدیاد لوازم محبت وصفا واستحکام قواعد فقروفنا کوشش ننمایند انه ولی الاجابة و سلم علی من اتبع الهدی والتزم احکام المصطفی وائمةالهدی علیهم آلاف التحیه والثناء.

ودرسال هشتاد واندی برای آنجناب ناملایماتی روی داد که توقف دراصفهان متعذر بودجلای وطن نمود وبه‌طهران متوطن گردید ودرسال هشتاد ونه ازطریق باکو وتفلیس و اسلامبول بمکه معظمه ومدینه طیبه مشرف شد ودرماه ربیع المولود نودازطرف جبل بنجف اشرف وکربلای معلی وارد گردید درآن اوقات راقم مجاور عتبات بود تجدید ملاقات و شرف صحبتش روی داداگرچه علم صوری کسب ننموده بلکه امی بود ولکن درحقایق معانی ودقایق سیروسلوك کمترکسی باآنجناب برابری مینمود واز همراهان ایشان که درآن سفر بود عمدةالتجار والاخیار حاجی محمد رضای یزدی ساکن طهران و حاجی محمد حسن اصفهانی معروف بخطیب دام عزهما وچون عودبه‌طهران نمودضعف مزاج درتزایدبودتاآنکه درسال هزارودویست ونود وسه ارتحال بدار بیزوال کرد.

و ملامحمد صادق روشن تخلص اصفهانی که ترجمه‌اش درمجمع الفصحا مذکوراست وفی الجمله ذکری ازاو دراحوال جدش ملاصادق معروف به‌پلوی شد در تاریخ فوت آنجناب گفته وبرلوح مزارش منقور:

جمع کن سال رحلتش میدان — علی و رحمت و سعادت را

مزارش فیض آثارش در حضرت عبدالعظیم بصحن امامزاده سیدحمزه حجرهٔ مخصوص است ودر مآثرالاثار اعتمادالسلطنه ترجمهٔ آنجناب باین عبارت مسطور است:

طاوس العرفا اصفهانی نامش حاج میرزاکاظم ازجمله معاریف عرفا و مرشدین طالبان طریقت بود درسلسله نعمةاللهیه زمانی درازدستگیریها وسرسپردگیها همه باعتبار واختیار او

بوقوع میرسید. شهرت این شخص در تمام ایران منبسط است، رحلتش در دارالخلافه اتفاق افتاده، انتهی.

راقم گوید در وجه تلقب وی بطاوس چنین استماع نموده که چون درجوانی خوش لباس ونیکوسیما بود ودرمجالس فقرا قیام بانجام مقاصد ومرام آنها داشته مرحوم شاهنشاه غازی محمدشاه ثانی بایشان لقب طاوس العرفا مرحمت فرمود. اولاد امجادش چهار نفر ذکور از امهات عدیده‌اند: ارشد آنهاست معارف نصاب آقا میرزامهدی ساکن اصفهان، حاجی میرزا علی محمد وآقامیرزا علیرضا وآقا میرزاآقا متوطن طهران وجناب عمدة العلماء العاملین و زبدة الحکماء المتألهین حاج ملاسلطان محمد جنابدی را دعوی خلافت و ارشاد ازسعادتعلی شاه است وترجمهٔ آن بزرگوار دراحوال راقم بیاید.

نعمت علی شاه الحاج میرزا ابوالحسن الکرمانی

السیدالسندالرکن الممتحن الحاج میرزا ابوالحسن الکرمانی الملقب نعمت علی‌شاه ازسادات نیکوعادات کلانتری آن کشور است درابتدای جوانی بشغل دیوانی ونوشتن ترسلات وحظوظ نفسانی اشتغال داشت، شکسته را خوت مینوشت وشعررا نیکومیگفت وچون بخدمت رحمت رسید یکمرتبه ترک همه نمود پیمانه‌شکست وبرسر پیمان نشست وهرچه نه‌پیوند یار بود برید. معروف چنان است که چون رحمت را بخانه خویش دعوت نمود خمهای ملش خل واز مشاهده این کرامت برگذشته‌اش ندامت حاصل سر بر قدمش نهاد و بشرف توبه و تلقین واصل شد.

خلاصه دراندک زمانی ازتوجهات پیرروشن ضمیر بلکه صدق ارادت آن درویش اخلاص کیش سیروسلوکش بوصول کشید وبلقب نعمت علی واجازه ارشادطالبین خطه دارالامان مفتخر گردید ودرخدمات مرجوعه ورسیدگی بحال فقراآنی غفلت نورزید تا درسال هزارودویست و نودوسه وفات یافت مزارش در مشتاقیهٔ کرمان است واین مصراع تاریخ سال فوت اوشد:

«نعمة‌الله‌جوی ازنعمتعلی». نوادهٔ آن مرحوم سمی او وامروزه در کرمان اززمرهٔ مستوفیان وقدوه دوستان است.

عبدعلی شاه الحاج محمد حسن نطنزی الکاشانی

العالم المؤتمن والمؤمن الممتحن مولانا الحاج محمدحسن ابن مولانا احمد النطنزی الکاشانی الملقب عبدالعلی شاه طاب ثراه. والد آنجناب از فحول تلامذهٔ قدوة المحققین المجتهدین المتأخرین حاج ملااحمد نراقی است اعلی الله مقامه ونسبت مصاهرت بهمرسانید و از بطن آن مخدره دوگوهر تابناك بهمرسید و هما النوران النیران الفاضلان الکاملان و

العالمان العاملان الحسنان محمدحسن و محمدحسین این‌دوبزرگوار از دواحمد بظهور رسیده‌اند درمدرسه شاه کاشان نزدپدر بزرگوار وسایر فضلای تلامیذ جد اشتغال بتحصیل علوم نمودند وگوی سبقت ازهمگنان‌ربودند وچون بپایه اجتهاد رسیدند اخوی کوچك جناب حاجی ملاحسین شریعتمدار ظواهر‌راکافی ومستند وجواهر را وافی‌دانست، امروز یکی‌از ارکان علماء کاشان وفیصل قضایا بوجود ایشان است‌صحبت آن‌قدوهٔ ارباب علم درهمان دیار دست‌داد. جامع‌معقول ومنقول، خوشگو ونیکو وبااصحاب محبت و ولا خو دارند.

اما جناب حاجی‌ملا محمدحسن حصول ظن ازالفاظ راکافی دروصول بحقایق معانی ندانسته درطلب‌ارباب یقین کوشید ودر وادی‌صاحبان معرفت پوئید خرج‌من‌الکاشان‌خائفاً یترقب، پیاده‌با پای‌پرآبله بکرمان‌آمد وچندی درخدمت جناب زبدة‌الواصلین سیدمحمد منیرعلیشاه بود وخاتمهٔ‌امرش‌محول بشیرازفرمودند وازحضرت رحمت‌تر بیتهادیدوریاضتها کشید وار بعینات بسر آورد.

راقم خاطردارد دراواخرار بعین‌سوم‌در زاویه‌یی که معین‌بودباذن والدگاهی‌خدمتش میرسید و انجام فرمایش‌اورا مینمود غالباً خاموش ودلش بذکرحق در جوش‌بودکه شنیده میشد وبحدی ضعیف‌گردیده بودکه‌گویا تشریح است.

خلاصه چونکه ازسیرمبدأ ومنتهی وفناء ازفنا بحال بقاء باللهٔ‌بازآمد بلقب‌عبدالعلی شاه واجازه ارشاد طالبین‌راه‌رشادمفتخر وآنروزکه عازم‌کاشانهٔ‌کاشان‌گردید هوادرکمال سردی بودموزه وپوستین‌براوپوشیدند وروانه‌گردید، بعد در چندسال‌قبل سفری‌نیز بشیراز آمد ومراجعت‌نمود دیگرخدمتش‌نرسید تاسال نودوچهار درکاشان هفته‌یی درمنزل ایشان مهمان‌بود وهنوزآن‌چکمه وپوستین‌را داشت وبدان تبرك‌میجست وچندی درطهران‌خدمتش مشرف میگردید الحق‌فقرای خوب ازحجر تربیتش بکمال‌رسیدند ودرسال هزار وسیصد و دو پانزدهم ربیع‌الاخر روح پاکش بعالم قدس رفت و کالبدش در کاشان بخاك سپردند و قبره‌هناك معروف یزارویتبرك.

مرثیه درتاریخ فوت‌آنجناب بعضی بنظم‌آورده‌اند ازآن است:

جست ز زندان تن حاج محمد حسن	رست زدار محن چون پری از اهرمن
بود ربیع دوم خمس عشر ناگهان	خرقه‌تهی کردورفت همچوگلی‌ازچمن
خواستم از پیر عقل من هله تاریخ او	گفت که رفت اوبنش سوی‌جنان‌ازجهن
	(۱۳۰۲)
ازغم‌آن حق‌پرست پشت‌طریقت شکست	چند دهم‌شرح وبسط نیست مجال سخن

وآنجناب را اشعارعارفانه بسیاراست وجمع‌نموده دیوان‌خوبیست قریب ده‌هزار بیت میشود عبدعلی تخلص مینماید والحال‌چیزی درخاطر نداردازکاشان خواسته‌اگر بفرستند

ثبت میشود و پسر از آن بزرگوار باقی است اکبر وارشد جناب معارف آداب آقامحمد است دام ولاه مدعی خلافت وارشاد از پدر عالیقدر است، والله اعلم.

میرزا محمد حسین غفاری کاشانی محتاج علیشاه مشرقی

مقرب حضرت باری میرزامحمدحسین غفاری کاشانی تخلص شاعرانه‌اش مشرقی و نسب را به سی و نه واسطه بذر ابن ابی ذر غفاری صحابی میرساند.

از طایفهٔ بنی غفار درطهران وسایر ممالك بسیار هستند که غالب مستخدمین دولت‌اند و ازامرا می‌باشند و بالجمله وی بعد از تحصیل برخی ازمقدمات علمیه وتکمیل عربیه و ادبیه درهنگام ولایت عهد شاه شهید ناصرالدین شاه تبریز رفت و کمال تقرب جست وهمواره مورد مراحم والطاف بود چون آن شهریار درشصت وچهار بر تخت موروثی جلوس فرمود و براورنگ جهانبانی ارتقا نمود مشرقی را نیز هوای سلطنت فقر درسر افتاد یکباره ترك منصب و جاه کرد وازیاران شبانه ورندان پیمانه احتراز وروی دل باصحاب نیازآورد پیمانه شکست و با حق پیمان بست بشیراز آمد وبدلالت حاج ملامحمد حسن عبدالعلی شاه از خدمت رحمتعلی شاه بشرف توبه وتلقین فایز، چنانکه خود گوید:

با رحمت علی شه ابرار آمدیم	در کف لوای حیدر کرار آمدیم
با قافله بهمره سالار آمدیم	رحمتعلی است مقصد وعبدالعلی دلیل

واشتغال بمراقبهٔ ذکردوام و فکرمدام نمود حالات عجیب و مقامات غریب مشاهده کرد. شیفتهٔ ولی وفریفتهٔ اهل‌ولا گردید وازآنجناب بلقب محتاج علی مفتخرشد وعود به کاشان نمودودر بزرآباد(۱) که یکی ازقرای کاشان است ساکن وطرح خانقاه وباغچه انداخت درزاویه و کنج عزلت نشست ودر بر روی اغیار داخلی وخارجی بست وگاهگاهی باشعار عارفانه طبع را مشغولی داشت ومحتاج علی درمقاطع نوشت واحوالی بطرز شاعرانه سخن موزون بافت ومشرقی تخلص نمود تاآنکه درسال هزارودویست ونودونه درهمانجا جهان فانی را وداع وبعالم جاودانی شتافت و برحسب وصیت در درب باغچه مذکوره به خاکش سپردند اینك مزارش منزلگه فقراست.

وازوی دودختر ودوپسر بجای ماند نام یك پسرش آقا علی عمامه برسر وچندی اصفهان ماند وچون والده‌اش ازطایفه مرحوم آقا سید محمد تقی‌پشت مشهدی است لهذاساکن پشت مشهد است ومرحوم فتح‌الله‌خان کاشانی شیبانی که با وی همقدم وبنی عم بود و در رثای او اشعاری سروده از آنجمله است:

در مملکت فقر شهنشاهی بود	درمشرق عشق‌مشرقی شاهی بود

۱- بروزن گرزنام قریه‌یی درشش‌فرسنگی کاشان است.